

















دل بر تو میخواب این ذات موصوف با بهترین صفات است را غیبی مائل گشت تا جانشانگ شیده بمطاب یک  
 نصیر و ایاک مستقیم بر شتاب ایمنی انچه بر کسیان است و عبادت بر او بود و از زمین استقامت بر عبادت بر او  
 بر او بود و چون استقامت در عبادت بر او بود و از زمین استقامت بر عبادت بر او بود و از زمین استقامت  
 مقاصد باشد و بر تقدیر و کمال استقامت در عبادت از ایاک تقدیم مقاصد بر مسائل بود و چون در کمال آمده و از  
 لطافت نفیس شده برین مژده تواند بود تا خیر فکر استقامت که وسیلت بر تانید است حمایت فاعله بود تا موافق ملک  
 تویم الدین در رب العالمین شود و این جمله بیان نموده و ازین جهت مقصود نموده سوال چون حمد از  
 قول باشد و عبادت از ایاک بغیر بود و فعل بیان قول چگونه شود جواب غیبی یعنی نوعی است این عباس گفت  
 ذکر عبادت هر کجا که ذکر العبادت یعنی توحید بود و توصیه و محبت افرا و در الوهیت مستوجب در استحقاق  
 باشد و از استحقاق نیز نتواند برین معنی ایاک بعد از بیان الحمد شده باشد بر عبادت از ایاک جمیل بر توصیف  
 است و توصیف خدا را وصایت و تخصیص او میباید و نیز از باب شایسته است سوال دایک استخمس غیبت  
 بر ایاک نمید است و عطف بر بیان بیان باشد استقامت در عبادت بیان الحمد مدح و جود شود جواب  
 ترک استقامت که مفید تقویم مراد از استقامت در عبادت است و توصیف استقامت در عبادت عبادت  
 خدای جل و علا توصیف او بر شایسته جمیل و از عبادت برای بیان و عبادت بر او بود و دیگر در بیان و از ایاک  
 بعد و ایاک مستقیم بر الحمد و رب العالمین است که حمد برای ایاک که لا محاله سبوق بالنام است شکر است  
 و شکر سبوق بر مفسر است قال المشاعر افاد بکم العباد منی شکرت منی شکرت و لسانی و الفیض المحمد بن و جلاله  
 که عبادت بیان شکر بود و استقامت در عبادت مقصد عبادت است و مقصد عبادت عبادت با شکر  
 و حمد اید تا اصرار المستقیم بیان طلب عبادت که مضمون و ایاک مستقیم است آمده چنانچه بالا میفرمود و تو  
 ذکر کرده غیبتی است ترا می بینم نه غیر ترا می بینم در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه  
 و دیگر نیز الا بقراری خوانم می بینم ترا می بینم در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه  
 در سلامت و اعتقاد است آن هیچ حتی شک نمی آرد سوال دعا کنندگان میخواستند ترا نموده شده باشند  
 و راه نمود چگونگی طلب میبونی کند و خود با خود ابتدا در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه  
 معنی مبتدیان علی الا ابتدا بود و معنی طلب ثبات بر ابتدا باشد و راه نمود و با طلب ثبات بر راه یافتن باید کرد  
 وونی بر استقامت و استقامت آن باید بود که راه خطی است و مطلب اصابت هر است و روی چند  
 به نموده شد که نفع کم کند و روی بایستی دیگر و نفع خود را از ایاک شک و غیبت مایل سوال ایاک  
 معنی مبتدیان علی الا ابتدا بود و معنی طلب ثبات بر ابتدا باشد و راه نمود و با طلب ثبات بر راه یافتن باید کرد



















سوی تو یعنی توان که در این فرستاده شده است پیش ازین یعنی تو پیش و انجیل و قرآن خطاب به من است و اما  
کتاب سابقه فرین است اگر چه انجیل آن بعینه مکتوب گردن صریح و با رسول علی و سید و پیغمبر است و این کتاب  
فرین است اگر چه با سبقت ازین یعنی آن علی می باید سبقت ازین یعنی آن علی می باید سبقت ازین یعنی آن علی می باید  
و در الذین و یؤمنون با آن یکی که در این آورده جواب چون بود آیه می گفتن این را می بینید  
شعیدند خود را در ایمان بشر یک با آن دیدند گفتند ما شریک را داریم نه از تو چه نیست المقدّم می گوید این را تو چه نیست  
بجای بر یکم خود را نشان این آیه نازل گشت در وضعی که آن آیه نشان از انتم بود و پیوسته است که هر چند ایشان  
بعضی از ایمان انجیل می آرند اما ایمان بدینچه معتدل است سویی تو را تو را تو را در راه خدا می بیند و می بیند  
النار الا بائعده میگویند که این کتاب که در این آورده است با الاخرة متعلق نیست و می بیند و می بیند  
معطوف است بر یونس و هموال درین ترکیب بیان حاصل بقوله من فی الارض من یؤمن و ینبئ فی حق ربّه  
با این است تمسکین حاصل و مجهول نصب با جنبی نشانی جواب فصل و اینی و همی علی سبک ازین که  
انتقال کند و میان عامل و معمول در این و بعد از آنکه ما نقلی که هر عمل خیرش بود و از عمل خود و منتظر نشانی از او  
مذکره فعل بد و محقق نه می دارند چنانچه در کانت نید الهی تا آخر تحقیق شده که منتظر میان کانت و الحقی که  
اوست بنزد روانه که از اینجمله خویش مفضل شده میان این است که اگر اسم کانت غیر نصب نیست الهی بنزد الهی  
میان نید و تا خدا می کشند است و اینی است از جهت آنکه در مرکز خویش نیست حاصل نمائند و کلام است  
نه می دارند درین آیه هم در مرکز خویش است اگر چه میان عامل و معمول قنایه فعل بد و اینی بود و اینی است  
از جهت بودن حاصل در مرکز خویش در صحت کلام حضرت مکتوب و نیز می بیند و اینی است از جهت آنکه در مرکز خویش نیست  
مستند فاین تقوی است و آنکه بود که بنویسد فاینکه تخفیف بود و در جملی از اینی است که این کتاب با این که  
با خرافت و احمق بنارند و آخرت بر منی دیگر سیدای آوندن است اما از این که این کتاب با این که  
خبر از رویای خوب و آواز را در مرکز بنارند و تقدیم با الاخرة از جهت آنکه این کتاب با این که  
بود از جهت تخفیف آخرت و آیه و نفی آخرتی که این کتاب گمان می بیند اینی است از جهت آنکه این کتاب با این که  
استوار می دارند و آخرت را یقین می بیند از این که این کتاب با این که این کتاب با این که  
هم از این جهت الحاق اینان بر علم خدا که از کتب است لال منزه و مبرکت و رفیع و اولیای علی علیه السلام  
و این کتاب با این که این کتاب با این که این کتاب با این که این کتاب با این که این کتاب با این که  
اولیک مرفوع الحلق بر این است علی بدی خبر بد است یعنی هر چه هست مرده می شود و اولیک ثانی خبر بد است  
واقع شده و هم خبر بد است میان سید و خبر بد است و آن در اغلب بر اینی تخفیف خبر بد است و چون خبر بد است











کافران که با شد از هر کون شعاعی که نمایند منع ایشان ناشنود و پند ناپزیرند یعنی مدله ارواح  
بر او نشود و اگر کرد و کافران منسوبه مذکور بالقصد مستطوره بالا گذشت و میان پیوسته بود و از هر کون بر او مدله  
حکم بود و از هر کون در حقنا باشد از هر کون ایوان بر او پذیرد و سوال از هر کون را ذات این معانی از هر کون قبیل بود و  
ابواب علم بیان داخل کدام باب باشد و جواب از باب استعارات و از هر کون قبیل قبیل پذیرد و  
حکم بود و از هر کون قبیل به هر کون دارد و برین معنی این باب استعارات یا تمثیل می آید و ختم بر دل و گوش بر  
بودن آن برین بهشت که پند نگردد و بصورت نیز بر استعارات که با حال و دل و گوش می دران پذیرد و  
نمود و عطف و ضمیمه رویی نماید بحال و دل و گوش که آن دل و گوش را که هر کون باشد مشیه گروا تان آن فکر  
و نیز در آن عظمی و خفیه و زوی نماید از هر کون بر وجه تمثیل ختم بر دل و گوش و از هر کون بران پذیرد و سوال  
چون بر دوام که کافران و از هر کون است پذیرد و از هر کون ایشان حکم کرده باشد ایشان را اختیار ناند و در هر کون  
سکوت بودند عقاب بتویر شود و جواب از هر کون گفتی که هر کون متعلق شود بهر آن باعتبار حکم و عقاب و کار و آن  
فعلی که از او است و مشیت خدا متعلق قدرت و اختیار نبوده و حکم بر دوام که هر کون باطل اختیار و قدرت است متعلق  
تکلیف و وجه عقاب نبوده و محلی از هر کون که هر کون متعلق باشد بهر متعلق است و علی البصائر هر چه سبب است و آن  
اهمیه عطف است بر هر کون که بقدر پذیرد و هر کون که بقدر پذیرد و هر کون که بقدر پذیرد و هر کون که بقدر پذیرد  
که علامت قدرت خدا که کمال بر کمال است و هر کون که بقدر پذیرد و هر کون که بقدر پذیرد و هر کون که بقدر پذیرد  
و تا بهر پذیرد و علامت حال ایشان کمال کسی میماند که از جهت پوشیدگی البصائر دیدن نتواند و علی البصائر غشاو  
را عبارت از آن دیدن دارند و از هر کون که بقدر پذیرد و هر کون که بقدر پذیرد و هر کون که بقدر پذیرد و هر کون که بقدر پذیرد  
سوال از هر کون بر دل و گوش بصورت جمله ضمیمه ذکر و ختم باشد علی قلیم و علی سمع آورد و بیان پوشیدگی بر  
خشمه های ایشان بصورت جمله ضمیمه ذکر و ختم باشد و با قوت و دوام قربات پیوست و هر کون که بقدر پذیرد و هر کون که بقدر پذیرد  
بود و جواب سبب سافق دل ندر کات از احسن خبر صادق و خفیه و پوشیدگی دل و گوش منسوب است از هر کون  
بواسطه صحت باشد پس هر کون بر دل و گوش را که در خالی بر آن خود ظاهر در دل و گوش دارند و آن تمام شد  
علت و تویر شدن این چون هر کون رطوبت زنیان تیر است پدیدارند و معنی تمام شدن علت و مانع تاثیر آن از هدایت  
علت است و هر کون که بصورت سافق دل ندر کات از احسن خبر صادق و خفیه و پوشیدگی دل و گوش منسوب است از هر کون  
بصورت جمله ضمیمه ذکر و ختم باشد و با قوت و دوام قربات پیوست و هر کون که بقدر پذیرد و هر کون که بقدر پذیرد  
شجاع چشم دیدن او می بود و در حقنا و چشم می بران آتد و شعل چشم و رسیدن و بر می که بر می نشاند و  
است باشد و با قوت هدایت علت که موجب بقای حلول عدم اصلی است چون سنجی دست که با قوت هدایت











معنی انجیل است چون گفته شود بهر بنده خدا که چنانچه در میان ایشان آوردند ایمان آید و جوایبان دل بر فصول اخلاص  
صدق تصدیق نماید که این کتاب را از آسمان نازل کردیم چنانچه گویند که این جزو انزل کردیم و در کتاب  
آسمانی الناس جماعت مسلمانان و بعضی از کلام از انفسار و هجرات معنی از اناس بر روی کار انداخته است مسلمان شده و بود  
چون خداوند بخت سلام و امتثال اهل او دارند و تشبیه با ایشان کنند چنانکه از مردم خویشان ایمان آورده اند و اندر اندک از ان  
نادانی و طوفان این چنین دانایان را نادان خوانند و از سبب و سبب و این چنین مخالفان را سفیهان دانند و مسلمانان را از  
موسسات انجیل بر نفس گرفته و بفرمودن کافران را با ناسی مردم از خود دور و در وطن با هم در آورند و روایت کرده اند  
از پیغمبر علی الهی و انجیل علیه السلام این خود و جسد طیاره ای شده و علی علیه السلام را برای تبلیغ زبان ایشان ملک جبرئیل فرستاد  
و ایشان را در راه با کاروان بر تمام ملاقات الهی افتاد و میان ایشان اهل کتاب بودند و عبد الله بن سلام با ایشان  
بود و عبد الله بن سلام و انجیل علیه السلام را از ایشان آیه که در عهد اهل کتاب است به خواند و عبد الله بن سلام در اسلام  
رخسخت نمود و هم از آنجا آوردند و گفتند و مجلسی برای پیغمبر کردند و از تحقیق گفتند که در اسلام آمد و پیغمبر علیه السلام ایمان آورد  
و اخلاص بر پیغمبر و مخلوق و اخلاص بر پیغمبر و عبد الله بن سلام که در پیغمبر و اخلاص بر پیغمبر و عبد الله بن سلام که در پیغمبر و  
کتاب پیغمبر برین اعتقاد دارند و در قطبش برای پیغمبر ایمانی از خدا گرفته اند که ایشان را طلب نمود و اسلام برین پیغمبر دادند که در امت است  
و موافقت برین پیغمبر علی الهی و انجیل علیه السلام که در امت است و ایشان را در مجلس حاضر آورد  
گفت عبد الله بن سلام که پیغمبر را در میان او چه اعتقاد دارند ایشان گفتند بزرگ است و از تبار با عظمت  
علاست و پیغمبر است که بر موسی علیه السلام فرستاد و خدا رحمت خود بر پیغمبر و انجیل علیه السلام فرستاد و اگر او اسلام کرد دشمن  
مسلمانان نبود و در راه است و در میان ایشان گفتند که مسلمانان نشو و در برین راه که در نزد و چند بار پیغمبر علیه السلام  
این سخن را بگویم و در میان ایشان را از این جوانی دیگر نبود چون پیغمبر را عبد الله بن سلام از پیغمبر بیرون آورد  
گفت یا اعدا الله فعلی الله که کلام او را که چند دعا میگوید و ذکر گفت پیغمبر علیه السلام که در تورات مکتوب بود و در میان  
آورد ایشان گفتند ای این سلام ما این سازد و سازد که خود را موسی لایق شای که از انجیل خودی در رعیت نیست  
و بگویم و ذکر پیغمبر از زبان پیغمبر این کلمات گفتند و عبد الله بن سلام را سستی خوانند و ندانست که این باز  
گفتند و این که در میان ایشان را در گفتند و این گفتند و در حق ایشان آورد و پیوسته اند که در میان مسلمانان و انجیل  
و شمرتی برین خوانند بابت تقطع و عجز و در حدیث است و مسلمانان از کافران دیگر برترند قال الله تعالی که پیغمبر را از انجیل  
عداوته کنید انما الیهود و در حدیث آمده که ان فی عهده عمر بن الخطاب و لا یمن فی الیهود کلمه من تقیه از کتاب است  
ان الناس در میان پیغمبر را در حدیث آمده که کور را برای پیغمبر نازل کردند و خواندند که انفس موسلمانان را در حدیث است





بود و میزدن و نواختن و ضعیف کردن کافری بود و لا جرم ایشان اضمالات و کلماتی روی نمود  
 مثل **مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ الذِّبْيِ اسْتَوْقَدَ نَارًا** این جمله مقرر است بر عرض جمله سابقه که هر دو متوجه  
 برای مذمت منافقان و نکویشان ایشان هم ازین جهت فصل کرد و حرف عطف نیاید و الذی استوقد بمعنی  
 الذی من استوقد است و لفظ الذی صالح است برای هر دو جمع هر چه لفظ من افراد ضمیر است و ضمیر با حواله یا مبتدا  
 افراد لفظ الذی است و جمع کردن ضمیر نسبت به مذکور هم در کلماتی که بصرون معنی نیست حال این  
 منافقان همچو حال انکسالت که آتش با افراد خود در آفرودن آتش و دشمنی را به خویش حسنه و انکسالت  
**مَا حَوْلَكَ ذُكِبَ إِلَهُكَ يَوْمَ تَوَدَّى كَمَا ظُنَّ سِتْرًا** در ذیل جمله مذکور هم به این است و متعلق  
 خویش عطف است بر استوقد و بمعنی نیست پس نگاه که آتش مذکور را آنچه که برگرد بود از آنکه و استوقد و متعلق  
 و استوقد روشن کرد ایشان را بر دشمنی و نه عرض است و آورد خدای نور ایشان بر و بهای تاریکی سپرد و نشان  
 نور که در حقیقت مصاف بسوی تاریک است بسوی ایشان با دنی ملائمت بود یا اعتبار آنکه نور آتش ملائمت ایشان  
 با فرد خلق ایشان وی نمود و آنچه یکی از فرد دارند و چه دیگری را بخاطر کمال گوید و روشن است و چه به جانب  
 مخاطبت جوید و این جمله جواب لما است و ضمیر بنور هم عاید بر فردندگان آتش است و تواند بود و جواب لما خود  
 باشد بقدر فلما اضرار ما حوله طفت و خدمت بود یعنی هر گاه که روشن کرد آتش چیز را که در برگرد ایشان بود و به  
 روشنایی در چشم روان ظاهر نمود آتش فرد مرد و کشته گشت کار ایشان بعد شوری پیوسته ایشان در تاریکی افتاد  
 و متوجه ماند برین تقدیر جمله ذیل به این معنی که شود و ضمیر بنور هم عاید به منافقان بود و متوجه که  
**فِي ظُلُمَاتٍ لَا يَبْصُرُونَ** لا بصرون حال است از مشغول ترکم با صفت است مرطبات است و الظلمات را طای  
 لا بصرون پسینا جمله و ترکم عطف است بر ذیل بمعنی نیست و گذاشت ایشان در تاریکی و درین حال هیچ  
 چیز برائی نبیند و ظلماتی که سبب آن پنج چیز را دیدن میخوانند و ترک مشغول لا بصرون برای چشم درین تشبیه  
 عالی منافقان است مشبه به حال آتش افرادندگان است که در شب تاریک برگرد و خویش را روشن کنند و خود را  
 در روشنایی انگند باز ناگاه آتش فرو میرود و مقام تاریکی پذیرد و تشبیه پیدا آمدن و نا پیدا شدن روشنایی  
 بود و میان منافقان و میان افرادندگان آتشی که روشنایی گیر پس فرو میرود و اشتراک دارد که در ایشان روشنایی  
 اسلام پیدا آید و ظلمت فرو افتد و اتفاق نیاید شود **صَبْرًا كَمَا ظُنَّ سِتْرًا** این هر سه لفظ اخبار است و محذوف  
 آمده بقدر هم هم کلمه می شده و این جمله مؤمنه است میان مشغول و عطف الیه برای مبتدا منافقان و نکویشان حال پسینا  
 ایشان و این باز با تشبیه موکد باشد و ذکر و وظرف تشبیه بر وجه حمل لفظی بالتمثیل مانع است و استوار بود و معنی  
 ایشان کردند گمانند که راستند **فَقَدْ كَذَبُوا كَلِمَاتٍ كَبِيرًا** و این تشبیه است بمعنی ایشان

که ان و گنگان و کوران سبب برانی اینکه ایشان از مثال و کلامی سوسی را در سنت باز گردوند چه که گفتار باز  
گردانده نشوند و گنگانند کسی از راهی که در اندیشه را میبندند آنست که این مقصد نیست تا باز گردوند و گنگانند  
پیوندند او که پدید میآید عطف است بر کشتل الذی استوقد انار و دو معنای مخدوف است ای  
دوی صیبت از نیست یا عفت است اگر عفت است بر بود ابر سیاه تو بر تو بارنده مراد باشد ظلمات  
یا ظلمت شب شود و اگر صیبت است مراد از ظلمت است بر و ظلمت شب و ظلمت شب ظلمات است پس از آنکه  
از جهت مجاورت است ابر بود برق و در وقت مجاور باشد یا بر روی مخدوف معنای تقصیر بری از انوار است  
و در وقت برق باشد و تنگ صیبت برای نوعیت بود و صیبت مائل مراد باشد و بدانکه اگر از صیبت مراد باشد صیبت  
بیشو و فائده من السماء تاکید بر ای دفع احتمال تباران مخدوف باشد چنانچه معنی من در انوار است و در کلام  
برای دفع احتمال خواب غفلت تاکید کرده چنانکه و لا طایر لطیف یخاطب به ای دفع احتمال طیار است موکد شده و  
اگر از صیبت صیبت مراد باشد صیبت است بر و صیبت یا بر شود و این که بود که آب از دریا و از دریا و از دریا  
کشتاب به آوردن ابر آب را در آسمان بکشد و آوردن آب از دریا و غیر منع آورده سوال او در کلام غیر  
برای شکست و در اخبار بارشمالی شکست و اینست ابر و کلام او درین محل یکدلم معنی است جواب است تغییر کلام  
او را درین محل معنی داد و گذشته اند و برای افادست جمع پیدا شده لغز تا در اخبار باری تعالی است شک نباید و شود  
روئی نماید و این جواب شکست است که در روی طایر است و خواستنی است استمال را در خلقت است و خواستنی است  
گویند که کلام مذکور و مقال است و اگر چه در وقت نیست لیکن متضمن است مراد از این کلام و در وقت و در وقت  
معنی ایشان مثل هم مثل کند او مثل کند باقی از قبیل خفا کسین او این سرین بود معنی ایشان معنی است  
همچو طایرانش از فرزند گنگان است که روشنائی گیرین تاریکی پذیرد و همچو حال کسانست که بر ایشان باران  
و ایشان در سحری و مشقت آورد فیض طاعت و سر غل و برقی یجعلون احدی احدی  
فی اقل نه من الله و اعرق حدی الموت و الله و یحیط بالجبک فی اقل  
عبارت ظلمات در وقت برق صیبت مراد است و جمله یحیطون جواب هم صفت است از ظلمات و هر چه در وقت  
را جمله ای فیه ظلمات و در وقت برق صیبت مراد است و اینها یا مستان فیه است و جواب یا فایه یحیطون چیست و فصل  
یحیطون و حذر الموت مفعول است یا مفعول مطلق است مفعول مخدوف را ای بخیز و در حذر الموت یا مطلق  
است یعنی خادین موت یا مطلق است ای وقت حذر الموت جمله است تحیط با الکافرین مترجمه است به ای  
عالم بودن خدای بجال کافران و قادر بودن او بر خیر و اوبان ایشان و معنی انیمیت در ان باران باران ایشان است  
تاریکی شب تاریکی ابر و تاریکی باران که پیشینده نموانست و بعد برق است برای صفت که قبل از باران



بدان از قول صوابی آسمانی از جهت ترسیدن از آیدن مرگ و رفتن زندگانی انگشتان خویش میگردانند و سوره را  
گوشتها بدر آوردن انگشتان می بندند تا از شنیدن آواز آن سالمانه و خدا حال کاوان میدانند و خبر داون ایشان  
توانند بعد نام فرشته است که ابرار را میزند و خدای را بپوشید و تشریف بخواند و بعضی گویند بعد از سوره ای بر ابرار است  
برق تازیانه آتشی است که فرشته بدان ابرار را میزند تا بپوشیدن آتشی با خطر است که در آن خوف زیان و ضرر است  
سوال در گره شامال می اندازند که آنرا سبب است بر سوره ای گوش بشمارند اصابع بخواند که و انما بل بحال صانع  
چرا اینها و در خواست از صانع بر طرفی عجزا نامل فر او شود و استعجال مجاز از جهت سباله آمده یعنی از او جدا  
ترند و اندک در گوشه انما انگشتان خود را بر زمین بکشد که الی یسکاف الی یسکاف الی یسکاف مستانه است چنانست که چون  
سایح حمله بخیلون اصابعهم فی افانهم شنیدند و بکون حال اصابعهم گفت و از ایشان چشمها را ایشان بر سپید و توان دید  
که حال اینها بشمار فاعل بخیلون در الی یسکاف الی یسکاف الی یسکاف یعنی اینست نزدیک بودی برق از بخشیدن که پناه است ایشان  
بر باید و ایشان باز الی یسکاف الی یسکاف الی یسکاف یعنی اینست که این جمله معترضه است بر آیه  
بیان و شواهدی که در مکتوبات گان سنجی حال و شواری ایشان معنی اینست که هر که برق را بر ایشان روشن کردی و  
بدرخشیدن روشنی پیدا آوردی در درخشانی آن شنی میگردند و خود را ازین حمله گمانی چند در نیات می آورند و  
اذا آخطاهم عیالهم فاقوا این جمله عطف است بر متوقفیه یعنی اینست و چون راه بر ایشان بفرماندن برق  
تاریک شدی و از جهت تاریکی بصفت پوشیده گی آمدی استاده می باشد و از جهت نا دیدن در شنی توقف میکرد  
قیام نکرد مقابل سیر است مقابل خود نیست سیاق کلام دل بر معنی اینست در تشریفاتی مشبه حال منافقان است  
مشبه به حال پلایان شده گان بایر چون بران است که فطاعت او بر مشایخه که در کشیده و بر حد مسطور رسیده و مشبه  
نا دیدن و نادریافتن است و حیران با وجود استعداد و دریافتن است و در تشریف نا دیدن علامات حق و نادریافتن  
آیات صدق بسبب تاریکی کفر و لاف و ظلام خلاف و شقاق با وجود و جهل و دریافتن و قوت اطلاع یافتن اینها  
شیا بنده و بصایر دریابنده و خوف هلاک باطلاع مسلمانان بر حال تالیف ایشان و در تشریف نا دیدن راه  
و نادریافتن هلاک چاه بسبب ظلمات مشبه ابر و پادشاه با وجود و صحت البصار و جهل استعداد البصار برای دریافتن  
آن یا خوف مومن و ترس هلاک شدن و غرض در تشریف اول بیان حال مشبه است از ضیعت و غمرا و فقدان  
و حیران و غرض در تشریف دوم بیان معتاد حال مشبه است و ذکر قدر فطاعت نیست و رسیدن آن به تشریف حال  
بیانی و در غرض یافتن جان است هم ازین جهت تفسیر تالی را اقلع از تشریف اول گفته اند و ترتیب این دو تشریف  
از باب ترتیب از ادبی سومی اعلی و شریف اند و گوشتها که الله ذکره یکدیگر است و کتبها را بر  
عجود ضمیر بر چشم و البصار هم بر مشایخه است و بر پادشاه گان بسیار است که ایشان معروض اند چه شنیده بر پادشاه

که مفرغ بود چنانچه چیزی که سیاه روز غام است بدیامش که نمون از برست شبیه شود در نشان ایشان و چون در  
و متدید و الحاق و عید ملائم باشد بدید و الحاق و نشان منافقان است نه در حق ایشان برین فقه این جمله جمله  
بسته و بهم و بدست فنی غفیا تم نمون که عید منافقان است معطوف بود و عطف مذکور بلام و مناسب باشد نه  
دران جمله که معنی کور و بی ایشانی آورد و برین جمله که می و کوری چشم و گوش ظاهر ذکر کرد معنی اینست ایشان را  
در حالت کوری دل گذاشت و بلای کوری دلی بر ایشان گذاشت و اگر خدا خواستی که چنانچه بنیانی باطن ایشان  
بروه است بنیانی و شنوائی ظاهر بر روی و چشم و گوش ظاهر ایشان را نیز بنیانی و ناشنوائی آوردی و تواند بود  
ضمیر بهم و البصائر هم برافروندگان نشن مذکور و مبتلا شدگان بدان مسطور دارند و این لغوه در دنیا واقع معلوم خدا  
سپارند و این جمله معطوف بر معنویان جمله چشم کشل الذی است و قد انارنا آخرا بشده متصل بر موط با و بود چون  
جمله مذکور برای تشبیه منافقان بهمین دگره مذکور است و مدار تشبیه و جوه مسطور است یکی از آن جوه مسطور بالا سید است  
ناویدان یا استعدا و دیدن است و دیدن رفته اگر چه پیشتر و بنیانی زوال پذیرفته چه بیان کرد که منافقان  
در روشنائی می بینند و نیز بیان کرده که کوران تشبیه اند کوران اند و نیز بیان کرده مبتلا شدگان بدان مذکور و ظلمات  
و رعد و برق مسطور نزدیک است که برق روشنائی چشم ایشان را بر باید هنوز نرسیده و نیز بیان کرده در روشنائی  
برق سیر می کنند و این معنی دلیل بر بقای بصیرت بوده و لغوی این کلام اثبات بصر ثابت گشت و بعضی لم یزید بعد  
البصائر هم بود است و لو شارح اند که سبب سبب هم و البصائر هم اعطف بر و کرده جمله مناسب است و جمله سابق آورد  
معنی چنین است از منافقان بصیرت برده و بصیرت برده و ایشان را یافت کوری سپهره و اگر خواستی از آن فخر و  
آتش و مبتلا شدگان بدان مسطور و بصیرت برده و ایشان را یافت کوری سپهره و اگر خواستی از آن فخر و  
بر روی صیبه تشبیه و هم که مثل منافقان مثل ایشان است بصیرت عاید بود و این جمله بر معنویان جمله کمال اضرار هم  
مشو و از انظار علیهم قانوا معطوف باشد که معنویان او نیست که ایشان بنیانی داشتند در روشنائی نمیدیدند  
و در تاریکی و برین مبتلا شد و چون این جمله معطوف بر جمله مذکور باشد از صفات ذوی صیبه تشبیه است بود  
را از اندرین که گاهی در جهان واقع شده بود مستحق دانند تا بوده مفرغ و معنی نیز از معنی چنین بود مثل منافقان  
هم مثل مبتلا شدگان بدان مذکور است و ظلمات و رعد و برق مسطور است که ایشان را بصیرت تاریک بنیانی دیدند  
و چون از روشنائی برق روشنائی حاصل نمی بینند و خدای بنیانی ایشان نرسیده بود و اگر خواستی که بر روی  
و ایشان بافت کوری و کوری سپهری را **بسم الله کل یسیر** یعنی کوری سپهری را این جمله ترنیل  
یعنی در ذیل جمله سابقه برای تاکید مذکور شده چنانچه در و قل جابر الحق و زین العابدین انما بلبل کائنات و جود الله  
و چون بیان قدرت خدای میسر چیزی که مستلزم قادر بودن او بر هر نوعی منافقان است و اخبار و انانی بر عذاب



و عقاب ایشان است و چون او غافل بر غایت ایشان مستغرق نیست بر آنکه ایشان را عذاب خواهد کرد و بر عتق و  
شکال خواهد آورد پس این جمله از ان شاء الله تعالی هم در جایز هم گنایت گشت و با نادانست این معصوم و بیگناه  
از ایشان که بالا فرستد بتفریح و تشریح گذشته بطوریکه است خبر نمون مکتبی عتق بتفریح و تشریح و سابع را در معنی مکتبی عتق  
منزل منزل سائل کرد بدین اعتبار جمله ان شاء الله تعالی کل شیء فی قدره و استواری و معصوم و بیگناه معنی انجلیت بار ست  
خدای بر هر چیزی توانا است صبح و عصر ایشان تواند بود و ایشان را بخت کمال و همه و بخت تواند سپید و  
**يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَآلَاءُكُمْ وَلَئِنْ تَكْفُرُوا يَمْسِكْكُمْ بِلُكْمِهِ فَقَدْ لَكُمْ آذُنٌ مُنْقَلَبٌ**  
بالا ذکر کتابت سونمانی و کلامه قرآن بود بر این عنوان شرح کتابت سونمان و قوم کاقرآن از مجاهدان و منافقان و منافی  
بدین آیت که مصدر بیا ایها الناس مستغنی عن غلطه و زمان بر سبیل عموم است امتیاح سوره آمده و شان عظیم  
و کافر فیم پیوسته و سوخت است که از معظمت و مقامه سوره است آغاز شده و بجا لعلکم تقنون و معترض بود و تذکره  
و توجیه طایان بیان فایده عبادت ایشان باشد و بعضی در مصدر آیت قال سوره دارند که اگر بفرمان پیغمبر علیه السلام  
پیدا رند معنی اینست ای مردمان یا گویند گویا هر چه ای مردمان پروردگار خود را که آورده است شمار و آنان را  
که پیش از شما بوده اند پیوسته تا بواسطه بر خاستن پروردگار خود و پیوسته گار نشوند و بقیه گویند سوال لعل برای تری  
است و تری امید داشتن است و امید داشتن شک و در وقوع بود و در کلام خدای جل و علا سبحانه  
و تعالی شک واقع نشود و جواب در کلام عرب لعل برای تحقیق نیز آمده و توان گفت که اینجا برای تحقیق مستعمل شده  
و تواند بود که اینجا لعل برای تری حیا طایان باشد یعنی اعبدوا ربکم یا ایها الناس و تقنون و تقید بر قول یا ایها الناس  
لعلکم تقنون داخل بقول پیغمبر باشد برین تقدیر سوالی وارد نشود و در پیوسته اگر لعلکم تقنون یا ایها الناس لعلکم تقنون  
و از یا ایها استغفار اداه تری برای غرض پیدا رند و صبا که کثافت آورده است تری که مصدر بیا ایها الناس است  
نکی است و هر آیتی که مصدر بیا ایها الذین آمنواست مدنی است و صبا که کثافت گفت که این بر دو وقت پیوسته  
منقوض است چه این آیت مدنی است اگر چه مصدر بیا ایها الناس این و یا ایها الذین آمنواست و الاصل لعلکم و لعلکم  
نار که در سوره تحریم کی است اگر چه مصدر بیا ایها الذین آمنواست بر اعتقاد و عصبیت حل این اشکال رفته و بذا  
سوال لا عجیب غنه گفته جواب آنست که بعضی احکام منظر و ظاهر حال بود و یا اعتبار اکثر و اغلب باشد چنانچه در کمال  
الکرم خود و کل شجاع بصول آمده و در کل صیدین پیچید و کل عدو بودی محقق شده اگر از بعضی مختلف محقق گردد  
بعضی حکم ظاهر حال و مخالف اعتبار اعتبار و عتق پیوسته چنانچه در ظاهر است که مصدر بیا ایها الناس است از ظاهر  
حال و انجلیت که نکی باشد چه در کلام پیغمبر و کلام خداوند و در خطای ایشان یا ایها الناس ملایم بود  
هر آیتی که مصدر بیا ایها الذین آمنواست ظاهر حال و انجلیت که نکی بود و پیوسته که در مدینه نکی از آن بسیار بودند





که غیر از این معنی و جمل لایق نیستش بود و در تفسیر عبادت و بندگی و اطاعت بنایند یا گویند شما اهل ذلالت و بندگی  
 بدرائمه میکنید و فارق میان خیر و شر میشود و خیر خالق و شر فاعل و جبرائی برست پیش کنی که شر او برست پیش  
 چرا سر بر زمین می نهی و آن که در کفر فی کرب است و آن که در کفر فی کرب است و آن که در کفر فی کرب است  
 و آن که در کفر فی کرب است و آن که در کفر فی کرب است و آن که در کفر فی کرب است  
 چه معنی در جمل شریف است و آن که در کفر فی کرب است و آن که در کفر فی کرب است و آن که در کفر فی کرب است  
 معنی است و آن که در کفر فی کرب است و آن که در کفر فی کرب است و آن که در کفر فی کرب است  
 آن شری از کلامی و جمل شریف است و آن که در کفر فی کرب است و آن که در کفر فی کرب است و آن که در کفر فی کرب است  
 و هرگز نتواند زیرا که شک نیست مثل این کلام که در کفر فی کرب است و آن که در کفر فی کرب است و آن که در کفر فی کرب است  
 به مقام خالی بود و روی از درستی لفظ و معنی هیچ اعتباری که می توانست باشد قال الله تعالی الحمد لله الذی انزل  
 علی عبده الکتاب و لم یجعل له فجور اخبار از معنی است که خبر خدا می دیگری نتواند که علم غیب مختص بدوست  
 جزو کسی نداند و درستی و بی که بیان کرده بام و بی که بقا بکشد بعقل را چنانکه و هر چند که در وی نگه کنی جلالت  
 و عظمت او بیشتر پیدا آید و بیشتر بزرگوار و جبر است و از او باز و نه لفظ را به بشر نتواند آورد و کسی کلامی برین  
 صفت پیدا نتواند کرد و سوال پیغمبر علیه السلام را بلفظ عبدا و ذکر کرد لفظ نبیا و رسولنا و در هر صفت و اختیا  
 لفظ عبدا بر چه معنی است جواب یا فتن شرف رسالت از خلوص عبودیت است و نیل درجه نبوت از کمال خصو  
 است پیوسته خواجگی را خواجگی از بندگیست به بندگی کردن کامل خواجگی است به عبودیت مدار کمال فناء  
 جلالت است پیوسته داع خلاصیت کرد پای خسر و بلند است سیر ولایت میشود بنده که سلطان خبرید به هم از صفت الهی  
 شرف و عبودیت جای میگزیند علی عبده الکتاب گفت و در کلام شهادت میفهم عبودیت بزر رسالت همین معنی خجسته و این  
 معنی امر قوا البعوضه من مثله امر تعجب است برای اظهار عجز فرمان را از درین مثل سورتی از انفس سور قرآن چون این آیت  
 نازل گشت عجز همه بفرمان را آوردن مثل او ظهور پیوسته قال الله تعالی قل لئن اجمعتم الاذن علی ان یا تو ابر  
 هذا الذین لا یابون مثله ولو کان بعضهم طبع طبع ال در قرآن بعضی آیات و حکایات از منقول دیگر است  
 منقول از اخبار و افکار و دشواری است کلام دیگری که در قرآن محکم است اگرنا این اعتبارانی که این کلام  
 را با علی در جات بلاغت رسانیده و بفرمان را آوردن سوختنی مثل او عجز گردانیده و از ایشان صادر شود خبر مطاب  
 واقع نباشد و اگرنا این اعتبار جاد است بود کلام پیغمبر و در حد اعجاز بود جواب کلام دیگر از احکامیان که  
 چنانچه گفته است می آرند و در حق تعالی و تبدیل جایز می بیند از بد چنانچه در کتب تفاسیر از احکام طلاق و عتاق و  
 افراد و احوال جاد است که می آرند یا کلام کوئی چنانکه گفته است با عتق کوئی و کان کوئی و کان کوئی و کان کوئی



میکنند مبنی دیگر بر اینست خویش می آرند درین صورت برای این معنی عبارتی خویش بر دارند و این مفهوم  
 با معنی دیگر در خویش سازند چنانچه در این فرمان پادشاهان و نویسندگان کتاب گفته کسی در قلم آرند حکایت  
 و قصص قرآنی ازین قبیل است بیان معنی کلام دیگران عباراتی است که در خود تفسیر است و هم چنین آنچه در قرآن  
 منقول است بر زبان عباد و بر وجه تفسیر تعلیم چون الحمد لله رب العالمین و ایاک نعبد و ایاک نستعین اینها  
 الصراط المستقیم نیز عباراتی لایق متکلم معبود است و در و اسوری که مطالبقت آن بلغی را باید و شاید معبر است  
 چنانچه شمسالان مکتوبات برای کتابت حسرت کسی بر دارند و آنرا لباس وای میفروشند که بی ازید سوال  
 نیست که در حقیقت قرآن کافرا را شک بود و ریب در وی از دل و زبان ایشان متحقق نمی شود و احتمال آن  
 که در شرط غیر مردم الوقوع باید اینجا چه وجه سلیق آید جواب از جهت اینکه دلائل اعجاز قرآن ریب و اق  
 میکند از هیچ وجه بر نمی آید و در ریب ایشان را که مخرفم الوقوع است در حکم غیر مخبر و هم محال است که آن  
 سوال صاحب شک مدعی نیست که از وجه طلبند آوردن مثل قرآن از ایشان چه وجه طلب کنند جواب  
 شک در قرآن شک در اعجاز قرآن است و شک در اعجاز قرآن معنی از دعوی قدر است یا بشر در آورد مثل نیست  
 پس فایده ابسوره من مثله طلب محبت از ندی دعوی قدرت بود طلب محبت از شکان خود می نباشد معیت با چنین  
 پیوده گوی میتوان گفتن اگر قوی داری بگو در قدرتی داری یا شواهد معروض شد که در حق حق  
 الله ان مکنته صدیقین عطف است بر امر سابق من دون باشد متعلق است بقوله و ادعوا  
 و ان کتم صدوقین شریکیت استغنی از خبر الکتابا معنی معنی نیست و بخوانید حاضران مجلس و اخوان خویش را  
 که شمار یاری دهند گانند در قضایا شما گوامانند تا در شان کلام شما بهما ملتاین کلام گواهی دهند و کلام  
 شمارا در جنب این کلام قدری و تشریح دهند اگر سستید شمارا نیست گو در دعوی آوردن سودتی مثل با وجه دیگر  
 آنست که از شما تکلم الله ایشان هر دو دارند معنی کلام چنین میزند برند معبودان خویش را بخوانید و یاری ده خوشتر  
 گردانید و از ایشان مددجو یید و کلامی مثل این بیارید که شمارا است پیگویند که ایشان در اعتقاد شما معبودانند  
 شمارا در کار یاری و مانند برین چه را چه این جمله با حمله فلا یجعلوا الله انداداً اظهر است و تفسیر میان و کلام  
 خوشتر است چنانست که امر فایده ابسوره من مثله تقییر مخاطبان است و ادعوا شمارا کم من و ان شد ان کتم صدوقین  
 تقییر الله ایشان است سوال معبودان ایشان را شما آنچه وجه گویند و این معنی ازین تفسیر بطریق جویند  
 جواب ایشان در شان معبودان خویش هولا نشهد و ان لنا عند الله یگفتند و از ایشان در شان  
 خویش گواهی می جستند پس معبودان ایشان به اعتقاد ایشان شهادت یا شهادت در زعم ایشان سزاوارتر است  
 شهادت شود سوال کسی را که در چیزی شک باشد حاکم حکمی خود او را بصدق و کذب نسبت نتواند



پس در آمدن جویندگان که نگار در ناز که سعد برای کا قرآن بود و دلیل بر کافرون بودن آن گناهکار نشود و متکبر  
متکبر که بدین آیت درشت باطنی و در اعدت بخیر و ناصی او در آیت فیهما السبلت والارض اعدت للمتقین دلیل  
آمده بر اینکه بهشت در وقت در زمان باطنی آفریده شده است و در یک عمر آن آفریده خواهند گشت در زمان مستقبل  
تو بود و خواهند پیوست ایشان عدت که ناصی است بهشتی است و در آیت فیهما السبلت والارض اعدت للمتقین دلیل  
نپندارند جواب ایشان آنست که در نظر فی القلوب و نادوی و دلیل قائم بر اینکه ناصی است مستقبل بود و اینجا دلیل قائم نیست  
بغیر دلیل حمل بر مجاز جایز باشد سبوال امر و من و سئلنا را بهر آتش که در آتش را برای کا قرآن پیدا آورد  
چون مغذیب یا جنتی که قرآن در زمانی که بهر آتش ماند که اندر تو است هر چند معرفه مستقبلی است و سئلنا را  
جانی زید فاکر مت الحامی جاتی همان زید بود و این قرآن مذکور در زمانی که بهر آتش ماند یا صدق علیه ایشان  
یکی باشد و کثیر الذین آمنوا و عملوا الصالحات ان کتبنا ثوابهم فیهما السبلت والارض اعدت للمتقین  
مجموعه ذنبه الذین عطف است بر ایها الناس عطف انشا بر انشا با اختلاف معطوف و معطوف علیه در جواب  
مانند یوسف اعرض عن هذا و استغفری الذینک فی مناجیه بر شکره را گویند او بهیو اغراه و کن امیر کلیم  
و اگر پیش از ایها الناس قل مقدر دارند و پیش از اینچه اختیار صاحب غایت است معطوف بر و پندارند اشکالی  
نبود و سوالی وارد نشود و ان لهم در بشیر را مقدر بر ما معقول و دوم واقع شده چه حرف حرف بر از ان وال بسیار آمده است  
و بشیر الذین آمنوا و عملوا الصالحات بان لهم جنات تجری من تحتها الانهار و بشیر خبر خوش را گویند که از او در بشیر  
پیدا آید و از خوشی در بشیر تازگی نماید معنی انیت بشیرت ده انی محمد کسانی را که ایمان آورده اند و عمل صالح  
کرده اند بدین که این ایشان را بهشت بود و بشیرت که روان است در بر درختان او و بشیر آورده که در بهشت چهار  
جوی یک و بشیر و بشیر و در آن است هر یکی را از جویهای مذکور جدا گانه جریان است و بعضی گویند که جوی آب است  
و لی بحسب از و تبدیل شود و وقت از روی آب شود و وقت از روی بشیر شود و وقت از روی بشیر شود و وقت  
از روی خم فر گردد و بعضی گویند یک جوی است که چهار طاق است ارد زندگانی که خاصیت است و پیر و شغل که  
خاصیت شتر است و است که خاصیت شتر است و بشیرت که خاصیت شتر است پیدای آرد یک جوی را با اعتبار قد و خاص  
بلفظ جمع ذکر کرده بدین اعتبار انشا را بهیئت جمع آورده است و انهم کما سئلوا فیها و انهم کما سئلوا فیها  
الذین آمنوا و عملوا الصالحات فی الدنیا کما فی الدنیا و انهم کما سئلوا فیها و انهم کما سئلوا فیها  
خلفانی و حقا فیقول کما فی الدنیا کما فی الدنیا و انهم کما سئلوا فیها و انهم کما سئلوا فیها  
مستأنف و جواب سوال ثانی که انهم کما سئلوا فیها و انهم کما سئلوا فیها و انهم کما سئلوا فیها  
از انستان از انستان و انهم کما سئلوا فیها و انهم کما سئلوا فیها و انهم کما سئلوا فیها و انهم کما سئلوا فیها





بعد از آن سخت ترین عذاب را بر او عذاب و بر حکم و عدل و سلطان بشری بالاترین همه عقابهاست و در حق  
 اهل انعام این سخن را بلا فاسد عقلی نیست و در ویرانان بعد از این در حق ایشان از خود پیچیده پیچیده و در محنت  
 اقبال و عقاب نار و در حق کفار که مسیحی و یهود و مسیح و عیسای بیت سرمدان اجل احسان بود و اعظم است  
 باشد و در حق دشمنان خردمند و در وقوع کاری برخلاف حکمت نزدیک عقل صورت جواز نگیرد و بداند که  
 قول باری عزوجل الذی خلقکم که در سبده کلام مذکور است ذکر سبده در الذی جعل لکم الارض فراشا و السما  
 بناء آلایه ذکر معاش آمده و در حق تقوی النار الی غیره و ما الناس و الجارح اعدت للكافین و بشر الذین آمنوا  
 و عملوا الصالحات الی قوله هم فیها خالدون معاد مذکور شده ایضا الله لا یضرب مثلاً کما  
 یعصمکم فیکافؤکم **فیکافؤکم** کافرو اینست کرده اند چون مشرکان تخیلات باطنی حقیقه که در حق  
 آمده چون ذباب زکات الذین یسعون من دون الله لرجل یخلق ذبابا و لو اجتمعوا لذلک لیسلم الذین یشهدون  
 منه و چون عذوبت در آیه مثل الذین اتخذوا من دون الله اولیاء کثیرا لیسلم الذین یشهدون حقیقه مذکور شد که  
 به مثل زون مامور است به نظر حقیقه دیدند گفتند بزرگان اشیا حقیقه در ذکر یارند و از مثل زون مامور  
 شمر دارند الی یسعی الله من ذکر ذلک الاشیاء الحقیقه و التمثیل بهذا لا سور الحقیقه اینست بر وجه اعتراض  
 جواب این سوال در این مقال و ابودکشت وضع و هم ایشان بجهت و چون این کلام بر حکم عقلیه که  
 بنی بر سوال بود تا کلام او سابق نمود چون در جمله یا ایها الناس اعبدوا هم و مان را خطاب به وجه عموم کرد و جمله  
 یا بنی اسرائیل لذلک و اگر پیشتر خواهد آمد بر طریق ذکر امثال اشباه ایشان نمود این جمله و چند جمله دیگر بیان و کلام  
 متغیر معترضه هر یکی برای نکته مذکور باشد و جایاد لغت حالتی بود که نزدیک وقوع کاری ناشایسته یا قصد  
 حادث شود و این صفت در قرآن نیست که صفت باری تعالی بود چه از عوارضی است که با سبب متعلق میشود و اگر  
 در صفات عبادای تعالی آمده و توصیف فدا بحیا و احتیاج ثابت شده چنانکه در حدیث این است که یحیی کرم پیغمبر  
 او اربع العبد المیه یدیه ان یزد بها صغیر مذکور است و در حدیث دیگر از کلمات قدسی الشیخ نورانی و انا استجی  
 ان اخرق نوری بناری مستطوره است محمول است بر اذن ترک لازم حیا نیست که تجوز مذکور بود و ارادت لازم روست  
 چنانچه از حسن ارادت انعام و از غضب ان ارادت انتقام فرمودند و اینها هم از باب ذکر لزوم و الا بدست لازم  
 پیدا کرد و استجیا مستعمل با برکت و استعمال و اذیه من نیز آمده است یقال استجی منه و استجیه و درین کلام هر دو و محمول  
 شده در ان یضرب که منقول است اگر من تقدیر بکنند از قبیل استجیه شود و اگر باعتبار آنکه خدمت حرف جبران  
 و ان اکثر است من تقدیر بکنند از قبیل استجی منه بود و ظاهر استجی است من تقدیر بکنند از قبیل استجی منه بود و ظاهر استجی است  
 است بهر چه سایر عذر و اینجای تکیه آمده است باعتبار آنکه زیادت حروف مخفی سوی تکیه نظر است و تکیه است









نمی تواند پیوسته و جدا حساب کشان جمله مانند حال منیدارد و تمام قصه بنا بر میل و قضیت که در الفقه عال می پندارد  
بر حالت مجموع قصه نیز باید اعتبار اشتغال او بر مقتضات مذکوره اشکال می آید زیرا که قصه که مشتمل بر اینست بر اینست  
مجموعه او در حالت وجود عامل شکل نیاید جواب اینست با اعتبار معلومیت معنی و انتم عالون بعد الفقه  
مستقرن عامل بود چه کافرانی که علم دارند و مبارزه میکنند علم ایشان ثابت است و علم کسانی که جاهلانند نظیر ذوالنار  
در حکم ثابت باشد و اگر باعتبار غم که معنی او حطفت یا ترفی است کلام معنی قدافی مانده و تراخی احیاءه ایام و تراخی  
انکم ترجون الیه دارند مستقبالات مذکور بر طریق مسطور ماول باضنی پندارند و بر دو وجه مستقیم آید و بر پنج یکی اشکال  
روی نماید فاحیا که با معطوفات خودستین عطف است بر و کنتهم امواتا سنوال در فاحیا که استعمال کرده و در معطوفات  
شم آورد میان ایشان غرق نیست تفاوت مذکور چه چیزی معنی است جواب موت و کنتهم امواتا معنی عدم دیات  
است که در پشت بدر لفظه و در شکم ما در صنفه چنین است عدم حیات مذکور ممتد تا وقت احیاست پس احیاء  
مستقل بر بود و محل درآمدن فایانده و نامت متراخی است از احیاء و احیاء بر شتر اخی است از امانت و تفسیر سوسه  
حسابگاه خدا که مضمون شم الیه ترجون است متر اخیست از بعثت و اگر احیاء ثانی عبارت از احیاء در قبر دارند از  
نیز متقل از منته که بعد از موت تا نهادن در گور بود متر اخی از امانت چند اند معنی انیسیت چگونه کفر میوزرید و بحث با  
فنی گروید و حال انیسیت که شمار دکان بجان بود و عدم حیات استدار اموات خوانند و تعریف موت عدم الحیات  
عما من شانه الحیوة دانند و این صفت در چنین پیش از حیوة متحقق است چه بجان بودن و متحقق است پس اشتراک  
در رحم زن گردانید پس از ان با اقتضای اجل خواهد میرانید پس باز در بعثت بر زندگی خواهد رسید پس سوسه حسابگاه  
او باز گردانیده خواهد گشت و بجزای سزای کفر خواهد پیوست یا مرد از غم حکم احیاء و گور بود و شم الیه ترجون احیاء بعثت  
چه در گور اگر چه در عادت روح توقف است لیکن عادت در وی حق است و احیاء برای او را که العام و ایام متحقق  
و از امتنا امتنن و احیاء امتنن یعنی زیادت نمی آید و میان این برین جد و آیه مذکوره معارضه معنی نماید چه تقصیر  
معد و موجب تخصیص نبود بدلیل قصه غیر و قصه چند هم از مردنی اسیر بیل که از ترس موت از شهر میر و ن گاهند مردند  
بعد از چند گاه بدعای غمیری که در آن عصر بود زن شدند و بدلیل کسانی که بجزه عیسی علیه السلام نقل گشتند با  
بهوت پیوستند هو الی خلق کما فی الارض جمع عتای این جمله تا کید تو بیج بر کفر و کفران است  
چه این جمله متضمن نفی نعم دیان کمال کرم است و ذکر کمال قدرت و عظیمیست است از روی معنی تحمیل بسیار و  
ستایش بوده مثل تو بیج بر کفر و کفران باشد معنی لایمینی ان لا تکفروا یا امشدر دارند در حکم تقریر جمله کیف تکفرون باعنه  
پندارند چنانچه بدی لغتین را کفر و کفران است و کتاب داشته اند بر طریق جاری زید زید پندارنده اند و بدل علی هذا الوجه  
نعمالی حمل الیه تکفرون باعنه معنی عاقی الارض فی یومین و تحملون له اندا و ذلک است رب العالمین حبیل و صیبا و ذلک

من فو قها وبارک فیها و قد فیها اقواتنا فی اربعه ايام سوا الیسا عین ثم استوی الی السماء و هی دخان حیث جعل  
 مضمون هذه الآیه و هی خلق الارض و السماء یعنی التو بیخ علی الکفر و لا یشرک به و مرفوع الحبل بربا یتد است و جود  
 باصله غیر بتد است جمیعاً و جال است از ما فی الارض که مفعول است مخلق یا محیی انیسیت خدا یی عزوجل است  
 که همه برای نجات آفریدن و آنچه در زمین است برای منفعت شما و خود گردانید چنانچه غذای خوب و پوشمای مرغوب  
 آوای خوش سازای و لکش و صومعه و سیاه و چشمه ها و دریا و جزایر از خطوط و لذات اصناف لذایذ و انواع  
 مشتملات و بعضی برای تحصیل آن مطالب و اعتداد و استعداد این مطالب چون پیر و کمان و دام و شمشیر  
 مانند آن برای شکار و چوبه آهن و گاو و کوسن برای شرب و غرس و اشجار و بعضی برای دفع بفساد و حصول آرام و  
 قرار چون مسکن و مادی از جهت دفع گرما و سرما و آسمان گیرش و آرزویشانی امان یافتن و چون دوا از جهت دفع  
 دام و آسمان یافتن از پریشانی طبع و حصول شفا و بعضی از جهت عورت و حصول خبرت چون موت و سقم و مشقت  
 و الم اما آنچه عرض بدان غیر مشروع است و دفع گرفتن بدان ممنوع است باعتبار آنست که مستحق بخت غیر مشروع و جبه  
 از سبب ملک کسی کشته یا شرع از انقطاع بدان یاز داشته و منفعت آنرا بدست ساخته چون در حق همه مسلمانان محرم و غیر  
 و در حق مردان زرد و حریر و همچنین اقله بی باکی و اصناف ناز و تنگی و بیکاری و حرات و بدرگاری و بعضی  
 از جهت تحصیل کمالات چون مشاعره طاهر و باطن بسیار است و ادات و بعضی از جهت ابراهیم و تقصیر در کار چون  
 سنان و خطا و سائر اعدا درین تقدیر و قول باعتبار آنست که برای امانت همه چیز است و بدین آیه کنند  
 خود را در احوال حرمت انگند و بدین نشان باطل است لائل قطعه میوه و بر این یقین و عقاید که موجبات  
 تحریم حرمت اند و معارض و مقابلت ثم استوی الی السماء اصل قولهم استوی الیه مقده و عقب استویا  
 کا السهم المرسى الی الفرض و این معنی در لغت خدا باشد به سبب سلف در آن انست که حقیقه و آنچه  
 سر او خدا است اعتقاد و حکیم و در طلب علم بود مشغول نشویم و مشغول بتاویل شوند و بعد است و سوزی آسمان  
 معنی ارادت آفریدن او دارند و بتاویل هم اراد و خیر السمار پندارند محیی چنین باشد او آنست که آفرید برای شما  
 آنچه در زمین است و از آن همه منفعت یقین است پس از آن بار آورده او مطلق گشت تعلقی را بدست و درست که آسمان  
 را بیا فرستید که قدرت کامله و ارادت شایسته با بجا و اختراع بگزینند و حق سبحان و تعالی  
 انی خلقن خلقاً استویا سما اسم جنس است ضمیر من عاید نوی افرا و جنس نباتات سبع سموات مفعول و ممت مرفوع و جن  
 را بتفصیل جعل انی فسوهم و جعلن سبع سموات و یا حال است از من انی خلقن جن کونها سبع سموات یا حال است  
 که جمله فسوهم عطف است بر استوی محیی انیسیت را بدست کرد و آسمانها را هفت آسمانها یعنی آفرید و در  
 و درست بی مقدر و شقوق و آریا است و جمهوری و بلندی و جزایر و تفسیر نور و خدا یی عزوجل آسمانها را بطریق

قضا کرده بر هفت آسمان بطریق قضا آفرین و هر یکی را مظهر عجایب گردانیده و در هر آسمانی فرشتگان را داشته  
 در هر آسمانها موفع قدیمی از عباد و نشت فرشتگان خالی نگذاشته در همه آسمانها فرشتگان در عبادت اند بعضی در رکوع  
 اند و بعضی در سجود تا قیامت اند و در آسمان هفتم بعضی فرشتگانند از این وقت که ایشان آفریده اند روی سبحان  
 و سران سجده بر نمی دارند تا قیامت همچنان خواهند بود و خوف خدای گریه و زاری خواهند نمود از گریه ایشان هر  
 قطره که می افتد بر هفت آفرین نثار شود و روز قیامت سرمانی خویش از سجده بر آید و بعد از آن سر هفت دارند و عباد  
 حق عباد تک گویند و قدر تقصیر خویش را بیند آید بر در گار چنانچه حق عبادت را با بدتر عبادت نکرده ایم چنانچه  
 تو استحقاق پرستش داری پرستش بویجا نیاورد ایم تقصیر زورده غیر آسمانها با این وسعت و فراخی بر نسبت کسی که  
 فلک هفتم است هر چه در آن آسمان نیست و کسی بر نسبت خویش هیچ حلقه و پیرایانی نیست و **وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ**  
 بر اینست علم هر چه است بکل شیء متعلق است به علم این عالم شریک نیست معنی اینست که خدای عزوجل هر چه  
 داناست و هر کس که در آن موجود است که تواناست این چنین که هر چه آفریدن آسمان و زمین و روانای مطلق ندانند و چنانچه  
 فعل خدای توانا محقق تواند سو ال **آیه هو الذی خلق کل ما فی الارض جمیعاً ثم استوی الی السماء فسلطهن سبع سموات**  
 صریح درین آیه که آفریدن آسمانها سو فرستاد از خلق آنچه در زمین است و شک نیست که خلق آنچه در زمین از خلق زمین  
 سو خدایند پس بر حکم این آیه است خلق از خلق زمین سو خدایند و آیه **الذی خلق کل ما فی الارض فی یومین** که  
 قوله **و هی دخان** درین معنی چه چیز است که خلقت آسمان از خلقت زمین خلقت آنچه در زمین است سو خدایست و آیه  
**والارض بعد ذلک صیفاً متقدماً** که خلق زمین سو خدایست و آسمان چو است و در وقت آفریدن است که  
 زمین غیر خلق زمین بود و تا خدای از خلق زمین نیاید سو ال تقدیم آفریدن آنچه در زمین است بر آفریدن آسمانها  
 متعلق بقین است آسمانها موجود بود و بعضی چیز که در زمین است از انواع حیوانات و سایر انواع سو خدایست که آنگون  
 بر مسکون و غیر مسکون بود و قائل شدن به تقدیم آفریدن همه چیز که در زمین است بر خلق آسمان شک نیست و تقدیم  
 باقظ جمیع ارادت بجن غیر مخلوق است چو است تقدیم خلق آنچه در زمین است بر سو خدای از خلق  
 مانی الارض محمول برین تقدیر باشد تا خبر برای تراجمی در اخبار بود برای تراجمی در فعل نباشد برین هر سه وجه سوال نماید  
 و اشکال روی نماید و تواند بود که درین آیه تقدیم و تاخیر باشد تقدیر کلام چنین بود **هو الذی خلق کل ما فی الارض جمیعاً**  
 فسوین سبع سموات ثم استوی برین وجه الی السماء را متعلق خلق کل ما فی الارض جمیعاً دارند و آیه یعنی سو خدایند و قاهر  
 فسوین برای تفسیر خلق آسمان باشد و هم استوی یعنی هم استقامت خلق السموات و الارض بود و بعضی چنین آید برای شما  
 ای مخالفان آنچه در زمین است یا آسمان آفریده است و در هفت آسمان گردانید پس خلق زمین و آسمان است و







دیدار آنکه قالب آدم مشهور ساختند چهل سال سیلان کرد و طایفه داشتند و فرشتگان خوبی او می دیدند و از نیای او  
 تعجب میکردند و ابلیس علیه اللعنه آمد و می چسبید و جوی کردی و گفتی عجبی است بی برگردن نه سست و پستی بریز  
 افتد و بعد برگردن کاهی نماید ازین جسد بدین صفت کاری نیامد آنگاه در سینه او جانب چپ حجرة البیست فی ذریعتم  
 که در پی چپ نهانست میدانم مقام لطیفه ربانی همان است چون روح نزدیک قالب مشهور است تمام تنگ تار یک  
 و پدید خواست که در آید و خواست که از آمدن ایام نماید و در آمدن آوردند و در قالب مکره در آوردند آدم  
 زنده گشت و بصفت حیوة پیوست عطر در نه با لباس قدای الحمد بدست بر زبان آید و بدولت شکر نعمت رسید  
 از قدای تعالی جواب بر حجاب شد شنید گفته اند بر حکم نقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم خوبی که در عین انس آمده  
 بر ضد جزو مقسوم شدن و در نه بر آدم را بود و چون عالم را روی نمود آن یک جزو صد جزو گشت و در نه جزو بیست  
 پیوست و یک جزو نصیب باقی نمی آید و میان همه بمقادیر مختلف مقسوم شدن فتا که شد احسن الخالقین  
 سبب ان الله رب العالمین معنی انیست حق سبحانه تعالی آدم را برین صفت آفرید و اسما همه که اشیا ظالمه کرد و  
 معلوم او گردانید که این ارض است و این سما این نار است و آن هوا این طبع است و آن تراب این آب است  
 و آن حساب این نبات است و این جان و این جماد است و این حیوان این فرس است و این انسان این  
 دل است و آن جان این گل است و آن خار این مور است و آن مار فی الجمله اسماء همه چیز از الملک و افلاک  
 تا نمل و شرک معلوم اول است و بعلم او پیوست **وَلَقَدْ عَلَّمَهُم عَلَى الْمَلَكَةِ قَوْلًا لِّیُؤْمِنُوا بِهِ**  
**یَا آدَمُ کُنْ لَهُمْ حَکِیمٌ وَ لَقَدْ عَلَّمَهُم مَا یَشَاءُونَ لَیْسَ لَهُمْ شَیْءٌ مِّنْهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ** و در نه جزو صد جزو گشت و در نه جزو بیست  
 اینست و بیست هزار عدد **وَلَقَدْ عَلَّمَهُم مَا یَشَاءُونَ لَیْسَ لَهُمْ شَیْءٌ مِّنْهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ** و در نه جزو صد جزو گشت و در نه جزو بیست  
 شوق خواست عظمای را بر غیر عظمای تعجب کردند و تفسیری که محقق بقلا است و جمله هم در عطف نیست بدو عالم آدم  
 الاسما که آفرید و لا یلهو و لا یلهو میکند بر یافتن نبات تانی و در نه جزو صد جزو گشت و در نه جزو بیست  
 تراجم تکلیف و جمله اینست و قول قال است و جمله خیال عطف است بر صفت چون این قول منقول عن مسلمات ذوات  
 بود عطف او یفا سابع نبود و آن که هم صادقتن شرطی است تقنی از خبر اکثافا منفی معنی اینست پس ترا از تعلیم ان  
 اسما نه که در مسلمات را بر ملاک عرض کرد و هر یک یک پس از ایشان خلعت آورد و پس گفت بر فرشتگان را خبر کنید مرا  
 از اسما این مسلمات از این صای این تر و نبات که این را یک نام اسم و انداخته اند یک نام نام خواست اگر نیستید بشارت  
 دعوی فضل بر آدم صادق است و دعوی بشاوت را بر استیقامت سوال صدق ایشان در دعوی فضل خویش را  
 متعنه است احتمال سخن ندارد و محال او باشد آنکه مخصوص بیدم خرم است چگونگی ندارد و جواب تواند بود که آن کتم  
 صادقین فی زعمهم او باشد متعنه الوجود نبود سوال صدق ایشان در زعم ایشان این است جزو صد جزو گشت و در نه جزو بیست

و بخیر فهم الوتوقیع محل دایود مذخل آن نباشد چه است همچنین است صدق ایشان در علم ایشان متعلق بقیس است  
 لیکن چون مقام ضد قراین عوی را ازین بر سیکند و تحقق نعم مذکور در دین انتقامی افکند خرم وقوع بعدم خرم سوست  
 بر طوق انقصر عینم الذکر صفی آن کثرت و ما سیر غیر محل استقلال آن گشت قائلو استجنت لا علم لنا الا  
**مَا عَلَّمْنَاكَ اِنَّكَ اَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ** قائلو جمله متنافر است در جواب ایا داقالو احین  
 قبل لم یستونی با سماء و لایسجناک لا علم لنا الا ما علمنا بقول قائلو یستونی علم معنی معلوم است و ما یستونی است  
 بعاید مخدوم است ای لا معلوم لنا الا الذی علمنا **سؤال** بقصد این قائلو این تخریفی است و این معنی  
 جمله لا علم لنا الا ما علمنا است گفتن سبحانک در صدر کلام از هر چه است و برای تخریب است جواب سبب ذکر سبحانک  
 برای تخریب است چنانچه جمله یادیم انبتم با سماء برای تنبیه است بر طریقی بقصد نه مقال چون سماء پیش از کلام  
 شتاب پیش از سوال این از بابی لطاف بر یاد است جمله باعتبار نکته ادع چنانچه در ال دین مجنون اثر تخریب است و چون  
 ریم و یومنون به ولی تقرون للذین انما معلوم شدن ذکر یومنون که ذکر ستر شکان است با اعتبار از کلام  
 شرف ایمان است و گرنه با ایمان جمله عرض همه عالم دارند باین اعتبار این نکته ذکر در این سید پیدا شد چرا که است سبحانک  
 الحکیم تر تریل است تاکید او از جسته ایزاد مع بر وجه کمال است و تری بر انکار شود و در سلسله انبتم فرشتگان  
 بیای یاد میکنم ترا ای پروردگار ما نیست معلومی ما را دیگر چیزی که تو ما را تعلیم کرده و علم آن در ال افضل و کرم و حق و شایسته  
 آورده بدرستی و تعلیمی هم غیر ما پیدا می کردن چیزی بر مقتضای حکمت یقینی قال یا ادهم **اَنْتَ الْعَلِيمُ**  
**يَا سَمَاءُ اَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ** **يَا سَمَاءُ اَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ** قال ادهم **اَنْتَ الْعَلِيمُ** **يَا سَمَاءُ اَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ**  
 جمله که بعد از است بقول است چنانچه بالا گذشت است مقام در الم اقل برای سحر است جمله استقنا بقول قال است قال  
 جواب لما است لما ظن قال است و جمله عطف است بر جمله سابق آنی قال لایا ادهم انبتم با سماء هم قائلو ادهم  
 صبر لایا ادهم الم اقل کم الایه معنی اینست خدای عز وجل گفت ای ادهم خبر کن لایا ادهم از آسمان این سبب است  
 که ترا تعلیم کرده ام و بتفصیل بکمال فضل و تریل یک یک دل تو آورده ام پس چون ادهم فرشتگان را بنامای این سبب  
 بتعلیم خدای عز وجل نیا گاهانید و فضل با ایشان بتفصیل علم ظاهر کرد انید خدای عز وجل گفت ادهم من شکر که در  
 و راستی که من آنم که آنچه در آسمان و زمین از دیگران غایب است انید انم سید انم آنچه شکر انم می کند و سید انم آنچه شکر انم  
 برو است کرده اند در آن وقت که قالت ادهم صلوات الله علیه انم لایا ادهم میان طلاف و لایا ادهم انم لایا ادهم  
 ایلین فرشتگان که ناود و دند قال مذکور را سید انم لایا ادهم گفت که این برای کارنی بدید آورده اند و برای شانی پیدا  
 کرده اند اگر این را بر شما بگویند شما چه کنید و چه عداوت یادم محبت بفرستگان انم با سماء خدایتیم و فضل او و صفات

منہا و کردیم و در روایتی آورده که بعضی از ایشان گفتند اگر بار بار بروی فضل باشت از حق او احسان کنیم و اگر او فضل را بخواهد بفرستد  
 و در بعضی از روایات در دل کرد و گفت اگر او را فضل باشد فلاحت دمی نکند و اگر فرزند و فضل بود او را پلک گردانم و در  
 از فرشتگان دیگر بپوشیده داشت خاطر اخفاء عدوت گماشت مابعد وین و ما کنه مکتون کتب این قصه بود و تیز و زین کینت  
 بیان شرف علم باشد چنانچه فرشتگان صفات فاضله و نعمت کامله داشتند که خویش را بر بزرگوار داشتند گوشت ششانیان عالم  
 الناس اند مقبول طمان و اطمن پس اند مقبول مخلص مخلص شاکان عالم بالا نشانیان از جوهر والا مستقیمان از طعم  
 غراب مطیعان کردگار در هر باب الا یصعبون شد ما هر چه کار ایشان و یفعلون مایه و در کرد ایشان آوهم را مصوات التوب  
 تدبیر ایشان بر علم لغت فضل این و ایشان بناد استن آن مفضل شرف و بیخ صفتی از صفات کامله و تعویذ فاضله الیقین  
 محارض این گشت در هیچ غفیلتی از ضلال که ایشان را بود و بر علم بر جان نه پیوسته پس طاهر شرف که صفت علم بالا ترین  
 و فضیلت دانش فاضله بن فضیلت است و نیز این است اطهار و این که انچه اطهاران بر بیان سبب بیان بود احضار آن بر تیز  
 دل زبان زبان کار باشد بکس عذوت آورم را اعمار کرد و خود را شقاوت ابدی آورد و آذ قلنا الالمکة  
 تبت و الادم فبجد و الالمکة ابی و التبت کبر لا کان من انکفرت  
 عطف است بر او قال بک در القات است از صفت سوی تکلم امی و آذکر وقت قولنا اللمکة لادم متعلق است  
 استجد و اسقول قلنا است فجد و اعطف است بر قلنا ابی و استکبر کنایت است از ناسخه کردن که هر که کبر کند سر بر زمین  
 نیفتد و این جمله بیان مضمون استقامت تعلیل است و کان من من العاقبت عطف است بر ابی و استکبر و ابلیس و فرشتگان  
 است و بعضی گویند ابلیس از جنیان است بدلیل قوله تعالی و کان من الجن و بدلیل آنکه بر حکم خلقتی بنی ناسخ و جنیان خلقت  
 نواز ناسخ و بدلیل آنکه عصیان و زریه و تکبر کرد و فرشته معصوم از عصیان است و بدلیل آنکه زجر حکم اقتضای خود  
 در مرتبه اولیاء من دونی ابلیس النسل بود و حکم است که فرشتگان را انسان بنام برین فیکر ابلیس می است لیکر داخل ملک  
 بر وجه تعلیل داخل شود استقامت تعلیل بود و اگر ضمیر فیکر را بر معنی حقیقی عاید بر فرشتگان دارند و درین کلام بر طریق شعیر  
 از انزال السبله بار من قوم رعیناه و ان کالو عضا یا هتفت استقامت استقامت مندارند استقامت منقطع باشد و ضمیر عید و داخل  
 نبود و در امر بجهده و داخل باشد سوال وار و نشود لیکن تمسکاتی که برای جنی بودن او کرده اند درست نمی آید و دلالی  
 که آورده اند مستقیم نمی نمایند زیرا که کان من الجن تواند بود که معنی صرامن الجن دارند و تواند بود که لفظ جن میان بریان  
 و میان طایفه از فرشتگان مشترک بندارند و ازین که هر که جنی است مخلوق از نار بود و لازم نیاید که هر چه مخلوق از نار است  
 حیر باشد و عصمت در بعض فرشتگان است در کل نیست و آیه الا یعصون الا امرهم و فرزند نار و در حدیث تمسک  
 بدان برای عصمت کل معنی است و در تفسیر آورده است فرشتگان از جن معصوم و بعضی غیر معصوم خوانند که آنرا  
 از جن نوع است قسمی غیر معصوم و قسمی مخصوص بعصمت است و ابلیس النسل بعد از شیخ شدن و بنی شدن شده















آورد پس خطای عزوجل توبه اورا قبول کرد بدینستی که او یعنی پروردگار آدم بهوشت تو برید پس بن و خطایا آمرزش  
 و عطایا بخشید بعضی گویند کلمات مذکوره این بود دنیا طلبنا الفسنا وان لم تغفر لنا و نرحمنا لنكونن من الخاسرين یعنی  
 گویند لا اله الا انت سبحانک و محراب علمت سور و ظلمت نفسی فاغفر لی و انت خیر المافرین لا اله الا انت سبحانک و محراب  
 رب علمت سور و ظلمت نفسی فارحمنی و انت خیر الراحمین و بعضی گویند سبحانک اللهم و محراب و تبارک اسمک و تبارک  
 جدک و لا اله الا انت سبحانک اللهم و انت خیر المافرین لا اله الا انت سبحانک و محراب و تبارک اسمک و تبارک  
 بحق محمد ان تغفر لی چون آدم گفت بحق محمد فرما شد ای آدم محمد را چه دانی که مرا بحق او میخوانی آدم گفت در بهشت چرا  
 که نظر میکردم لا اله الا انت محمد رسول الله بنشسته میدیدم ازین جهت اورا اگر من مخلوقا هستم تو در بهشت و انتم علم  
 کنو جودات پنداشتم و نیز روایت کرده اند که گفت چون نفخ روح در من شد چشمم گشاد و من نظر بر ساق عرش کردم  
 لا اله الا انت محمد رسول الله بنشسته یا فقم لا جرم در اعظام او شنافتم و اعتقاد بر بزرگی او کردم بران جهت اورا در کار  
 خویش شفیع آوردم سوال در کتب فدا آورده اند که دعا کردن بحق کسی مکرده باشد چه کسی را بر خدای تعالی  
 اثبات حق نابوده ممتنع بود اگر دعای آدم بحق می تأیید شود این روایت چگونه درست آید جواب در ثبوت  
 حق بن بر خدای میان اهل علم اختلافی مشهور است در کتب کلامیه شیخ مذکور است نزدیک جبره افعال بنده  
 خیر نیست من کل الوجوه استحقاق او متقی است و کمروم ثواب بر حکم و عدل و عید است فقنا و قمر لا من حیث  
 انهم استحقاقا شریکین بحق بروجواز است ابرو کلام در مجاز در خیر جواز است بر قول معتزله افعال عباد که اختیارات  
 مخلوقی عباد است بحقیقت افعال ایشان است و جز آن حق تحقیقی است که فاعل مستحق آن است و برین سبب اهل  
 سنت و جماعت خدای عزوجل افعال عباد یعنی بر اختیار متعلق بالاست ایشان آفرین آفرین خویش را بر مویست  
 فدا و از ایشان گردانیده چون فعل بر افعال ایشان آورده جزاء فعل را حق ایشان گردانیدند و چون بر وجه  
 حقیقت بر خدای حق نیست جزاء افعال عباد اگر چه حق تحقیقی باشد حق جعلی بود چنانچه در حدیث من این است  
 و رسول و اقام الصلوة و صامهم رمضان کان حقاً علی الله ان یدخله الجنة احرافى سبیل الله و علی شرف ارضه التي  
 ولد فیها مولود در نظام الاسرار شرح مشارق الانوار در تفسیر جزاء بحق اقوال ثلثه بتصریح آورده و توضیح و تشریح  
 بیان کرد و آنچه در دعای آدم اصل بر اعتبار حق جعلی است چنانچه اهل سنت جماعت گفته اند و آنچه از حق و حقیقت  
 افتاده است محمول بر حق تحقیقی است که معتزله بران گفته اند و از جهت امتزاز و مهم ثبوت حق تحقیقی مردمان در  
 باسک بحق غلبان منع کرد و از جهت تحقق حق جعلی در دعای آدم اسانک بحق محمد آمین قلنا اذهبوا منکم  
 جمیعاً فاما یا ایةکم منی هدی فمن تبع هدی فلا خوف علیکم و کفره فممن یضل فممن یتبع ضلالتهم فاما  
 او تفسیر آورده که قلنا اذهبوا منکم اسرعت برای تا کید و این به شکل است زیرا که قلیق آدم مخلوف است قلنا اذهبوا



کلام اینست من تبع هدای و دواتم سلم و کلام فلا خوف علیهم و لا یحزنهم یومئذ و قول برای نفی خوف و تاسف بر اتباع  
 هدای باید و بر تفسیر اشتراط ثبات پیروی ایمانی نماید معنی آن که کتب فقه از دست و اهل سنیست بر تقدیری که  
 ثبات بر سعادت و دخول جنت باشد خوف محال از دو لحاظ مثل جلال باقی بود پس نفی خوف بر سبب عدم جبر و  
 صحت آن چه نفی روی نماید چنانچه است خوفی که با علی استعمال شود خوف الزم و اضرب و خوف جلال را ازین جهت  
 ندارد و خوفی که بر نفس انداخته شود خوف پدید و استا و وسیله که طبیعت حاصل بر او بود یعنی بر مقتضای عقلی و  
 بلا شبهه و ازین جهت که در آیه اولی که است **أَصْحَابُ الْيَمِّ لَمَّا كَانُوا فِي سَافِلِ الْيَمِّ وَ هُمْ لَا يَجِدُونَ سَفِينًا لِيَهْبِطُوا فِيهَا**  
 موصول باصل دوم فرع الحلال باشد است اولی که است و دوم نیست اصحاب النار خبر و جمل خبر فیه است جمله و ازین جهت  
 غفلت است بر اسمیه یعنی من تبع هدای فلا خوف و نافی بقرینه سیاق یعنی مستقبل بود و او را مستقبل بصیغه  
 از جهت نفی خوف باشد و جمله یسیرا خالده و نکیل است از جهت نفی و هم کسانیکه در راه باطل بروند و در شان از  
 نار کمان هم خلود برند معنی اینست و کسانیکه کافر شدند و آیات ما را نیکو بین کنند ایشان اصحاب و دفع اند و  
 جادوی با شمشیر نبی است **إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ لَا يَتَذَكَّرُونَ إِذْ كُرُوا لِقَوْمِهِمُ الْيَتِيمَ أَنْ يَتَقَرَّبَ إِلَيْهِمْ بِأَمْوَالِهِمْ أَنْ يَكُونُوا بَرَأءًا مِنْهُمْ**  
 و خبر که یاه که در شان بر طرف بود که فام بعد غایب آمده چه بنی اسرائیل از تبار تبار اند و از نسل ابراهیم خلیل اند و تازان  
 و سوسه است علیه خارج کسانیکه پیش از شصت سال یا کمتر از هزار سال عمر داشتند و خارج نسلان و در خیران  
 شصت یا هزار و در نسلان و انست تارفات غیر صلی الله تعالی علیه و سلم چه مقدار فروزند بنی اسرائیل از فرزندان آدم  
 و کسانیکه بنی اسرائیل چنانچه از ایشان در کثرت فصل چهار جمله ایشان چهار نفرند بنی نضیل بنو یوسف و بنی طبعیت  
 چنانچه بنی اسرائیل که با پیغمبران کرده کفار و ملوثانی که از ایشان پرسیدند و متاثر از پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم  
 و معصومند از ایشان بود و که بعد از نبوت و انست در غفلت و تخلف ایشان مناسب بود و بر تقدیری که مراد از ایشان اهل کمال است  
 کسانیکه کاشف از پیغمبر بنی اسرائیل بعد از کفار که از جهت آن بود که ایشان در جوار و شرف کان اند از ایشان اند  
 و بر هر دو فصل جمله یا بنی اسرائیل که از کفار و با وجود تابع از جهت تباین مقام دارند بر طریق فضل ان الدین کفر و انفسهم  
 که با کثرت بنی اسرائیل است و در مقام غفلت که در پی از مردمان با طول کلام در آن مباهلت دارد با مقام موهبت  
 دیگران و جمل خانی که در میان آن میان و کلام فصل واقع شده و آخر در تحت سریانی بنده اهل خدا یعنی یقین است  
 ای یابی عبد الله یعنی اسر و را گویند و اهل خدای است که بر اینها و خدا فرمود و تقدیر مراد یقین است معنی اینست  
 ای بنی اسرائیل یعنی ای پیغمبران یقین یاب و گویند نسبت به انبیای که فیصل و کرم عام انجام کرده بر شما یعنی فراموشی  
 یا اگر گویند و چه شنید و توان بود که نفی مجموعه که در حق ایشان سیدانند و پسین بر وجه تفسیر و سیدانند چون نسبت  
 یا یقین بدان ایشان که پیغمبران یقین رسیدن بعضی از ایشان چون سیدان علیه السلام و کلام هم در حق است و

ج

نور





که در ایام قارون کشته و بیان پیوسته معنی نیست ای نبی اسرائیل بدانچه فرستاده ایم سوی محمد در آن حال که  
 راست دارند است هر کتابی را که با شماست یعنی تورات ابراهیم و زبور داوود و انجیل که بنده یحیی و یحیی و یحیی و یحیی  
 و میانشینترین قومی ناگزیده و بول گردی اخبار بقرآن و زنده چنانچه دیگران شمارا در کفر پیغمبری کنند و خود را در  
 متابعت باطل شما انگیند یا گویند میباشید همچو قریش که در شان قرآن سابق ترین منکرانند و همچو اهل بکسین که قرآن  
 بدان اند یعنی همچو ایشان میباشید و آیات کتاب من شن قلیل را بدان میکنند و حتی عظیم را بوجوهی حقیر از دست میدهند  
 و ازین تیرسید و از عقاب من سپهریزید و این خطاب را اخبار بنود راست که در آن است و ازین دست و متابعت را می  
 رکیک گشتن آیتی که جمیع مسلمانان بود از وقت محمد صلی الله تعالی علیه و سلم و حدیث و سنت و فعل و قول او تورات دور  
 گردند و بجای آن آیات و احکام دیگر بر حسب مصلحت خویش آورند و بر حرف تورات شناختند بدل آن و غرضی قلیل را  
 بعضی گویند آیات امور مذکور در تحریف کرده و ایشان سپردند و عوض آن کتب را جو چهارگز کر با پس کردند و بعضی گویند  
 من قلیل ریاست و بزرگی ایشان بود که برین کار در ایشان چنانکه کسی افزود و بعضی گویند من قلیل دنیا بود که برین  
 سبب ایشان را روی نمود که بخند وین ستافتند و خط دنیا یافتند و معلوم است که دنیا تمام آن است نسبت آخرت قلیل  
 است نظم قرآنی بر آن دلیل است قال الله تعالی قل ستاع الدنیا قلیل و الاخره خیر لمن اتقى هر چند که ایشان محرفان  
 تورات را رشو نماسید و دزد و تحف و هدایا بسیار میفرستادند و در سر و شمار خویش شریک میکردند و حق یاری بجا  
 آوردند و جوان آنچه با آنچه در ایشان حاصل آمده به نسبت حرمانی که ایشان را واقع شده پیش چشم خرد و سهل نمیدودند  
 نظر عقاب قلیل آمد قال علی رضی الله تعالی عنه منظر قد اوعى الناس فی الدنیا باربعه باکل و شرب و ما و س منکوح  
 و مروح و الحان و فکر فی الی بر و ش بول و مطرح و مضجوع به بزرگی راست **س** حاصل دنیا بکس تا نبیند  
 چون گذرند به دست نیر زبجو با این آیت سو عطف مرئی اسرائیل بعبادت است و سپند دیگران بدلائل است است  
 علمای سو که با ظالمان میانمیزند و در ظلمانی ایشان راضی باشند و چنانکه انگیزند و قاضیان جابر و مرستند  
 که رشوستانند و بواسطه آن حکم شرع بگردانند و بهشتیان با حق در فتوی باطل پاک ندارند و بطبع دنیا خوف  
 آخرت در خاطر ندارند و امر را بیداد که داد مظلومند و بار مظلوم گردون خویش نمند و اعمال عال بنم نموند  
 و به محض حال ایشان بپونند و زراعی بیدین که در عمل دنیا از ایزد شرع و سعادت بیرون و در تحصیل آن اسوا و  
 و ظالمان اشغال و اعمال مشتاطه نمایند و اشغال ایشان به زمین و زمین این است درمی آیند و داخل نمی نگردند بر وجه  
 مستطوب میشوند و لا تلبسوا الحق بالباطل و لا تلبسوا الحق بالباطل و لا تلبسوا الحق بالباطل و لا تلبسوا الحق بالباطل  
 بر قشور و لا تلبسوا الحق بالباطل و لا تلبسوا الحق بالباطل و لا تلبسوا الحق بالباطل و لا تلبسوا الحق بالباطل  
 بالباطل و لا تلبسوا الحق بالباطل و لا تلبسوا الحق بالباطل و لا تلبسوا الحق بالباطل و لا تلبسوا الحق بالباطل

و انهم يتكلمون اذ الحق هو كتمان حق باوجود و استخفاء و كتمان حق است زشت تر است و و باطل و كمال آن اكثر است كتمان  
 باطل احتمال خدود دارد و جزو كتمان با علم في الجملة بدتر می باشد و در هم از حق است گفته اند و بل للجاهل مضره و قلعه عالم  
 سبعين مرة و تواند بود و تقهون منزل منزله لازم بود و مقبولی تقدیر گفتند معنی و انهم يتكلمون با علم باشد سوال ليس  
 حق یا باطل و كتمان حق و عقلی علاوه نیست بر چاکه ليس حق یا باطل است كتمان حق و روی داخل است و و باطنی چنانچه  
 باشد و معنی از جمع چگونه بود جواب لا نسلم که این دو فعل علاوه اند بلکه ليس حق یا باطل است که آیتی و دور کنند  
 بجای آن چیزی دیگر که كتمان حق نیست که در خواندن این تفسیر است یعنی را بگذرانند و در نمودن حاضران و مستبرین  
 بدانند یا آیتی که در تفسیر دین اند بگویند که ندیدیم و نشنیدیم و یاد داشتند را بگویند یا ندانیم و نشنیدیم سوال  
 برین طریق و معنی غریب یعنی از جمع درست نماید چون می از جمع باشد از تنها بودن یک فعل نمی شود چنانکه گفته اند  
 السمک و نشر اللبن جمع بین الفعلین معنی بود هر یکی تنها معنی باشد اینجا معنی از هر فعلی با افراد سیاق دارند و معنی از جمع  
 براتی چه پیدا کنند جواب چون جمع میان دو فعل معنی بود گویاند و که هر یکی تنها معنی عنه نباشد چه و لا تا اگر  
 السمک و نشر اللبن عدم معنی از هر فعلی گفته اند و تواند بود هر یک فعل معنی عنه باشد و جمع میان ایشان نیز معنی عنه بود  
 چنانچه در انتشار خبر ترفی و لا تکذب فائدة معنی از جمع ترفی و لا تکذب است شناخت حال جمع کنندگان بود جمع میان دو  
 اشخ از افراد یکی باشد معنی اینست حق را با باطل پوشید و در ترویج باطل بپوشید چنانکه گفتند حق است پوشیده  
 و در اظهار گفت و حال که باطل است پوشیده و چون پوشید و دل بر کما رید یعنی حق را خا بر کنید نهان مدارید  
 و حال نیست که شما حق میدانید و کتاب را که حق و باطل میان کرده است بخوانید و آیت نیز در حق نمی است  
 به عبارت است و در حق دیگران با شارت است چون مشرکان که توحید را که حق است با شرک باطل پوشیدند  
 بهر شش آیه باطل پوشیدند و در حق نصاری که ولید عیسی تحقیق خوانند و بندگی عیسی را بفرزند می که باطل است بدل  
 کردند و اَقِمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَادَّعُوا إِلَى اللَّهِ مَعَ التَّوَكُّلِ عمل مذکور موقوفه اند بر نشاء  
 آن سابقه سوال انشاءات سابقه خطابات بنی اسرائیل است این جمله نیز بر حکم عطف هم ازین قبیل است و معنی  
 اسرائیل در هنگام آن خطابات کافر بودند و بدلیل ایشان را بامر انوارت مصداقاً لما معکم ایمان فرمودند و کافران  
 مخاطب عبارت نه اند و درون معلوم و زلوع که از عبادات است مخاطب چه نوع شوند جواب خطاب عبادات  
 که مقرون با خطاب بیان بود آن به دلیل آنکه مشرکان که خطاب با ایها الناس عبدوا الله جهت تقصیر امر بکل جنس عبادت  
 ایمان را که اصل عبادات است مخاطب شده چنانکه گفت ایمان یارب و سایر عبادات بجا آید چنانچه بالا تحقیق  
 شد و بیان این مشروح آمده و بدلیل آنکه فقهاء در تعریف خطاب کفار و عبادت گفته اند که ایمان اصل عبادات است باقی عبادات  
 مأمور به شود و این تصریح است بدینکه امر با ایمان تصریح باشد خطاب با جمیع جانی بود و نیز در کتب اصول فقه ثبوت افعال





در ایام و ن برای تقریر یعنی تثبیت دارند مقبولند که بر ظاهر تر پیدا شوند و اما افلا تعقلون بر تمام و ن و تعقلون  
 معطوف شود به تمام و ن متعلق بحجج و با شهادت هم از افلا تعقلون مکرر برای تاکید دارند بر طریق اوقات و گنا ترا با و  
 آتش المبعوثون بنیادیند معنی انبیاست مردمان را اینکه فی مبعوثان تجدوا نفسهم و خویش را فراموش نمیکند و حال است  
 که شما کتاب بخوانید و خود را پس و ان بیداریند پس عشتی کار خویش را در نمی یابید یعنی شاید که بفرمان کنید و ان بیدار  
 که خود را در هر گاه گویند گان ناکنده کلید پس بنیادیند ان واقف نگردد و تو بیخ بر بنیان ان نفس خویش در  
 هنگام امر کردن دیگران تراضی نیست بر آوردن نیکی و بی از ترک در ان آن پس این جمله معترضه بود و نکته اعتراض  
 بفرمان باشد نزول این آیت در حق کسی نیست که دوستان و قریبان خویش را میگفتند ایمان بنیادید و نماز بر پا  
 دارید و حقوق زن بگذارید و خود را از جهت علت غایت ریاست و قوت عقل و کما است ایمان نمی آورند و یکی  
 کردند و درین آیه نیز خطاب مبنی اسرائیل را عبارت شده و بدلائل هم و لعل ان فرمایان که بر خلاف معنی و امر  
 خویش عامل باشند متناول آیه و استوحیلوا بالصبر و الصلوة این جمله عطف است بر اقسام الصلوة  
 و آلو اگر کون معنی انبیاست در اعتبار از معاصی و اخراج از ارتکاب بی بصیرت یعنی نفس از هوا و دنیا از اخلاص  
 خواهد بود در نیک لغت طاعت و عبادت مدد نماید استقامت در اجتناب از معاصی بصیرت یعنی نفس از هوا و دنیا  
 بود و اما استقامت بصلوة بآیه ان الصلوة تنفی عن الفحشاء و المنکر سبب شود چه عملی بجز بصلوة غیر افعال از باقات  
 بر خود و هر ام میگرداند خود را در حالت شریفه در ارتکاب محرمات چگونه رساند و تواند بود که از صبر و صلوة روزه و نماز امر او  
 شود معنی کلام چنین بود برای باز ماندن از معاصی بروزه و نماز برای خوابیدن و بدین عبادت شریفه مدد و توفیق بفرموده  
 که نفس را قاصر است باز ماندن از معاصی ظاهر است و نماز و صبر و روزه و پیش ازین بر بیان پرستید یا از صبر و روزه  
 محاربه مراد دارند و از نماز و روزه که به نیت طریافتن بر دشمن میگردانند ارادت گفته و ان الذین یؤتوا الزکوة و یؤتوا الزکوة  
 ان الذین یؤتوا الزکوة و یؤتوا الزکوة و ان الذین یؤتوا الزکوة و یؤتوا الزکوة و ان الذین یؤتوا الزکوة و یؤتوا الزکوة  
 بر استقامت که مدلول استقیماست بر طریق عدل و هوا قریب تقوی جمله خالص است از قیاس عباد و اول ان الذین یؤتوا الزکوة  
 الاعلی الخ شیعین متنی مفرغ است و مستقی در کلام موجب بود مگر آنکه بر طریق قرات الا یوم که با تقوی بر عبادت معتمد  
 استقامت مستقیم آید این استقامت ازین قبیل است و بر تقوی استقامت مفرغ در کلام موجب است و ان الذین یؤتوا الزکوة و یؤتوا الزکوة  
 که مردمان نماز و روزه را عبادت میپندارند و نمیدانند که این عبادت است و کفایت امور و شایسته نیست با استقامت که در روزه و نماز  
 آنرا از کارهای بزرگ ندانند و ندانند که این کار نیست متعلق بنوعی است و خدا مقصود سبوی خون حق و اول ان الذین یؤتوا الزکوة  
 آسان گردانیده و این دولت بر ایشان رسانیده و بذات خویش کاری دشوار است و ظاهر و باطن هر یک از ایشان  
 بسیار است آن کار نیست و او در و شوازی شایسته است که با خود را بکوشد و آنچه کار را گردانند و بخوانند و بپوشانند

تجرب





واریه جواب انظار حق اسم سنا بر صغایر با اعتبار کمال ایشان از آن خویشند نه بر خویش مجاز سابق شدت تفسیر میسر  
 باسم ربی و دل الیه میجو تشبیه غیب بجز درانی ازانی اعصر خمر درگاه عجب گنده در قفسه زنده اند فرعون و ابلیس که کفری  
 از نسبت المقدس خواست فرعون و گروه او را سوختن و بنی اسرائیل سلامت گداشته و بجز از طلب کرد و دل را طلب  
 تفسیر این بر آرد و خاطر تحقیق او گماشت ایشان گفتند از نسبت المقدس مردی پیدا شود که هلاک تو و گروه تو را بپوش  
 باشد فرمان داد شهر پسری که در بنی اسرائیل زاده شود و بکشند و در شهر برای خدمت زن دارند تا گویند و دانه نذر  
 بجز را و تفسیری گویند و قتاد را بجز را بکشند تا اگر خلق جمع بشوند پیش او گفتند چون این مردان بودند مردان و دیگر جا  
 نشود جهان خوابی گیر و عالم شبای پذیرد فرمان داد که تو نیست که نه در سالی بکشند و در بهایی بداند در سالی که نشود  
 ناکشند بود و هر روز صلوایه علیه ستود بگذاشت و در سالی که بوقت کشتن بود موسی ضلالت انداخت و سلامه بولاد  
 پیوست بجز و زادن مادر موسی با الهام شد تا بوقت ساختن موسی را در تابوت کرد و در میان انداخت تا شاید سلامت  
 ماند و خدای او را باز بد و رساند تا بوقت مذکور زیر قفس فرعون گذاشت از بالا قفسه نکل و نظر او گشت تا بوقت آمد و بد  
 موسی را از تابوت بیرون آورد و زن را و گفتند این از بنی اسرائیل نیست از جایی دیگر آمده برای اینکه ما او را فرزند  
 سازیم از غیب پیدا شد ما را که فرزند داریم فرزند شود ما را و در شانی چشم کرد و بر خویش داشتند و فرزند  
 برای طلب دایه کردند مادر او را باسم دایگی آوردند و عده انا را داده و یک بیک از پیوست و درین معنی اظهار کمال  
 خدای نمود و از گشتن چنین هزار کوه را گشتن آنکسی که هلاک فرعون و قوم او بسبب کس بود زنده داشتند  
 کسی را که بسبب هلاک او بود در یافت هم در خانه او ترویج و ترویج یافت ایستاد گشتن قوی است  
 قوی تر است نه می باش معصم خداوند مستحسانه در بر پایی پیل سر برک ضعیف باز دست گیری گشت  
 مانده در امان و آیه **وَأَنشَأْنَاهُ قَوْمًا مِّنْ ذُرِّيَّتِهِ لَمَنِ الْكَوْكَبُورُ** و **وَأَنشَأْنَاهُ قَوْمًا مِّنْ ذُرِّيَّتِهِ لَمَنِ الْكَوْكَبُورُ**  
 و از فرقتا عطف است بر او و نجیایم حکیم است بفرقتا خلق سید بیهوش و تواند بود سبب همچو آلت اعتبار کنند یا  
 برای استغاثت گویند صعب مجازی بود این آیه معارف از انضرب بعضا که البحر فافلاق نشود و نجیایم عطف است  
 بر فرقتا و از فرقتا عطف است بر نجیایم و انهم شرفون حال است معنی نیست بسبب شما و یا را جدا کردیم و از بهای  
 آوردیم شما اندر دیا گدشتید و از شر فرعون و لشکر او نجات یافتید و فرعون و لشکر او را غرق گردانیدیم و از به آب  
 تانش دفع رسانیدیم و حال نیست که شما نبینید و از به تو حال ایشان نظر میکردید پس نیست فرعون که شده آتی شما  
 ره آتش شده پس خاک بسز بادش برین سرکشی و طغیان و قفسه بخندان بود که قوم فرعون تلف کردن بنی اسرائیل  
 هجست و سران بزرگان ایشان بهر غدر فرعون گفت بنی اسرائیل را برای چه میگذاشتی و بسبب چند نده میدانی از ایشان  
 بجز و رساند خود را و تباها زدی خواهد نمود موسی علیه السلام ایشان این سخن بشنید و فریاد میکرد و بقتل گشتند

و از بهای





بیرون بلند و در جبهه فرعون و در نظر ایشان مرغی سازد در کجایت آورده اند چو قی آخر شب در خواب نامی طلبی است در دنیا  
دست در شب انداخته پیش فرعون که بر صبح بجا آید و بر دست او افتاد و نمویا از رخ بزم کرد و جواب از پیش فرعون  
آورد و این زن در کوشک فرعون بجز دوری خشت میزد و دنیا افتد او در آن می خورده و القی او از او و خدی ابرک در  
کوش می افتاد این کجایت میان خلق آشکار گشت غرق شدن و علم زمان سوخت چه صبح بجا آید پیش فرعون  
بود و غیر از برین صفت کسی نمی نمود و در آن وقت که از قبت ظاهر نگویا لیسیت قحایت مظلوم و سنگار لیسیت  
و لاذ و حد ناموس و لیکن که شکر است و شکر است و شکر است و شکر است و شکر است و شکر است و شکر است و شکر است  
و اعدا نابر صفتی ماضی معروف از باب شرب از باب شرب خوانسته و شکر است و شکر است و شکر است و شکر است و شکر است  
بر او از قبتا موسی مفعول اول نیست از برین مفعول دوم است یا طرف است و از صفت و خبرین و دو وجه غیر محتمل است  
و این هر دو وجه مشکل است زیرا که و عده در جمل شب بخواهد ظاهر شود و زمان مذکور موجود نیست تا مفعول بود و اگر  
آنکه مفعول اعدا موسی مضاف سوی از برین لیسیت تقدیر کنند کلام تقدیر و اعدا تا موسی مضاف از برین لیسیت گویند  
از برین لیسیت بخلاف مضاف و اقامت مضاف الیه مفعول دوم بود و یا مطلق و یقینین او دنیا گویند معنی و  
او دنیا الوعدی از برین لیسیت و بنید موسی ال ایفاء و عده نیز در جمل شب بخواهد ظاهر شود و زمان مذکور موجود نیست تا مفعول بود و اگر  
جواب ظرفیت بخلاف مضاف تقدیر او دنیا فی القضا از برین لیسیت بود یا بوجه مجاز باعتبار قرب مجاز  
باشد ثم اتخذه العجل عطف است بر اعدا العجل مفعول اول نیست و مفعول دوم محذوف است ای اتخذه العجل  
معبودا من بعد طرف است بر اتخذه و انتم ظالمون حاله است معنی انیسیت و یا و کنیا ای بنی اسرائیل آن حکام  
که عده کردیم یا با موسی معاند چیل شب یا گویند و عده کردیم و عده را در هنگام الظلم چیل شب یا ایا آورده ایم  
پس شما گویا که اگر رفتید و معبود خواست یا خفت و حال انیسیت که شما درین کار استمکارانید از دنیا و زکند گشت  
چه عبادت در غیر محمل می آید و غیر حق را اله می پذیرید در بیگانه است و اگر چیل شب کرد و روز را و زبان نیارد  
زیر آنچه در عرب تا شیخ بنیها است لفظ ایشان در تواریخ لغت خلود او و شکر است و شکر است و شکر است و شکر است و شکر است  
مذکوره معامله مستور در آن قوی نبود لیسالی ذی القعدة تمام و عتبه و بجه بود و ایت کرده اند چون فرعون غرق  
بنی اسرائیل نجات یافتند در مصر آمدند برای عمل کتانی ندا شدند و موسی صلوات الله علیه مناجات بر او و خدا  
یا او و عده دادن کتانی و کوه طور را میعاد گردانید و عتبه ماندن از روز کوه از شبی شب تا چیل شب رسانید و عده  
در کوه جایی ساخت و بارون بر او و خود را به ان قوم خلیف گردانید و گفتند مدت مذکور در کوه بود و عده  
و ان کتانی انتظار می نمود و موسی با منکال سامری فرزندند و عتبه موسی گویا که از این پس سپیدند و سامری  
الاسل از کوه سال پرستان بود پیش موسی علیه السلام متعلق بدین اسلام اعتقاد می نمود و در ملکیت موسی فرستاده

يا فتى موسى اضلّال بنى اسرائيل شاكراً سامري بنكرو در کار زگرى دستى داشت دل پر ساعلى گوساله از زر به  
 قبطيان گناشت در روز غرق شدن فرعون اسی که جبر پیل بران سوار بود محل رسیدن هم او در نظر آورد و عجب از عجایب  
 معانی میگردید هر جا که سم او میرسد سبز شود تازه میزد میزد گفت درین خاک نشانی نمیدانید در حیات از آسمان که آید  
 مقداری خاک از محل رسیدن سم او برداشت و آنرا با خلقت بر خویش داشت چون رسید نزد وعده موسی گذشت  
 و خبری از موسی به رسول نرسید سامری ز زبانی که بنی اسرائیل از قبطیان بهاریت آورده بودند که داشت صورت  
 گوساله ساخته مقدری از آن خاک زد و بنی انداخت گوساله آواز کرد و ایشان فتنه پدید آورد و بعضی گوشت قبطیان  
 در لب گوساله در آمد و از آن با ریسمان فامیدون برآمد ایشان چنین کردند که پیش از آن که بگریزند سامری بدین حیل ایشان  
 را گمراه کرد و در گوساله پرستی آورد و نیم سبط که چهار صد نفر از یهود و پنج هزار مرد و پادشاه گوساله پرستند و نیم  
 سبط که صد و بیست و پنج هزار مرد باشند بمطهر موسی نماندند و بعضی گوشت سبط که پرستیدند مگر در روز نه از آن خدا  
 پرست ماندند گوساله پرستی پسندیدند و در آن علیه السلام با پرستندگان گوساله شکفت و در نصیحت با قوام آنها گفتند  
 می گفت یعنی گوساله در نشان شما فتنه شده است برای شما بلای آتی آمده است بدینستی پروردگار شما رحمان است و کار  
 هر یان مست متابعت من کنید و اطاعت من در زید ایشان گفتند تا آنکه موسی بیاید مادرین کار خواهم بود  
 و درین محل طاعت فرایم نمود و بعد تمام شدن چهل شب موسی ایشان را رجعت کرد و الواح توریت بران بر کوه  
 آورد از بارون برادر خویش ریخید و قوم را طاعت کرد و نگوید توبه کردند و عذر آوردند باقی قصه انشاء الله در سوره  
 اعراف و طه گفته آید و بیان آن تشییع و توضیح روی نماید **ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْهُمْ جُنْحَهُمْ** تا آخر **عَفْوًا** که عفو کردن است  
 ثم عفو ما عطف است بر قحطی خود و اسی قحطی را هم عفو نامی که عفو نامی برای عفو نمود و بغیر توبه و اسلام عفو نشود من بعد و کلام  
 متعلق است بعفو ما عفو نامی که عفو نامی است متعلق است بعفو ما یعنی نیست پس بعد توبه شما این جبریه عفو کرد  
 و این جمله را عفو نامی که عفو نامی است متعلق است بر ایمان و توبه ثابت دارند و **وَأَذِنتُمْ لَكُمْ** که عفو نامی است  
**وَأَلْقَى الْقَالَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَكُونَ** عطف بر او و اعدا موسی مفعول الیست الکتاب مفعول و هم و الفرقان عطف است  
 بر الکتاب لعلکم تهتدون میان علت غائی استیا که کتاب فرقان است علت غائی مذکور با جمله معانی فرقان که ذکر کرده  
 به ترتیب و تعلق نشان است تطبیق او با معنی جیاست بنی اسرائیل از کافران در غایت انخلاست و همچنین سبایه معانی  
 را تعلق با اشتد است معنی انیت یا و کینه میگذانی که موسی را کتاب فرقان و وحی و منبری جامع میان کتاب بود  
 قریب میان حق و باطل نمودن فرستادیم تا شمار راه انیت گیرید و استیلا پذیرید و نظیر او انیت که گویند انیت  
 الیست الیست ای انیت ابر الیستی هو جو او کالانیت شجاع کالانیت و بعضی کتاب عبارت از توریت دارند و فرقان صحیفه  
 دیگر را هم که موسی را بود و پذیرد و نیز یک بعضی از کتاب توریت و صحیفه چنانچه در آیه دیگر آمد صحیفه ابراهیم







پرستان در کشتن گوساله پرستان شدند و از مبادا و ناسبها بجا می‌گشتند و بهشتیان نیز از ترس کشته شدن در زمان می‌چکان  
 پیش موسی ایستادند که ای موسی اگر خدای چیست نکند از بنی اسرائیل نام و نشان بخاند موسی سر بر نه کرد و در میان  
 فرمان آمد تو کشتگان و ناگشتگان قبول کردیم و کشته شدگان را در مرتبه شهادت آوردیم منوالان فاقبلوا انفسکم من حوب  
 آنست که ایشان خود را خود بکشند و هم قاتلان نفس خویش گردند چنانچه بعضی همین معنی گفته اند و بر ظاهر آیت رفتند  
 و روایت کرده اند و گفته مسطوره فی الف آن مضمون بوده ظاهر آیت را چنانست شود جواب است بدالات ثبوت گفته حقیقت  
 مراد ندارد و کلام محمول بر اسناد مجازی بر وجه تسمیه بسیار نزد چه هر که متقاد کشتن خویش بود و سبب کشتن خویش بود ای  
 القاتلون انفسکم بالقتل یا انفسکم اخوانکم مراد شود معنی همچنین بود اقبلوا انکم الذین تم کافسکم یعنی هر که در  
 خویش که سبب کشته شدن ایشان را بکشید و در کشتن ایشان مهربانی نکنید برین معنی اقبلوا انفسکم امر کوثره است پرستان بقتل بعضی  
 بعضی را بود و ظاهر ایشان بکشتن یکدیگر بیدارند و اذ قتلتم بعضی کن تو من کت مکنی قتل الله  
 به معنی قتل خدا که متعلق است به کشتن بعضی را بر بعضی از جمله غایت است مراد از این با موسی تا آخر مفعول است و فاعله خداست  
 مراد از کت مکن مفعول است و فاعله خداست و کت مکن جمله و انتم مفعول حال است معنی اینست یا اینها  
 ای بنی اسرائیل آن هنگام که گفتید شما یعنی اجداد شما موسی را ای موسی هرگز کشتید و نگذاشتید که از شما بگریزد  
 شما را بسبب این گفتار آتش آسمانی گرفت و حیات شما فدا و زوال پذیرفت و شما یعنی اجداد شما سید پدید آمدن صاعقه  
 شد و هر یک که بعضی گویند گویندگان این سخن همان بهشتیان بودند که با موسی علیه السلام در رفتن که در هوا  
 نمودند و بعضی گویند گویندگان ده هزار مرد بودند که بی ادبی در سخن کردند با آتش آسمانی صاعقه شدند و قتل شدند  
 و بهشت متعلق کردند که خواهند گان و شیعه خدای سوخته کشتند دلیل برین گفتار که محال طلبی کرده اند از جهت آن گفتار  
 و هلاک شدنند و جواب است که ایشان بهینه خدای را که جانیر است محال قتل شدند و بهر هم خویش ایمان را بحال  
 بنده اند ازین جهت ایشان را آتش آسمانی رسید و هر یک که داند بگویند که کت مکن بعد از کت مکن  
 کت مکن مفعول است و فاعله خداست و کت مکن جمله و انتم مفعول حال است معنی اینست یا اینها  
 تکمیل بود برای دفع و هم آنکه از جهت فرستادن برای کاری مراد شود و بعد از کت مکن یعنی ای تشکر و اعانت غایبی است  
 خدا کوثره و غیره از ثمرات زندگانشان مسطور است معنی اینست پس از کت مکن اجداد شما را بعد از مرگ اجداد شما تا  
 شاگرد باشید و تشکر از احسان خدای بگذارید پس با حق حیات بر آید و او است کرده اند چون ایشان را  
 صاعقه فرد موسی علیه السلام و عاقر موسی را بر خدای بنی اسرائیل را بر خود خواهم نمود و فیان ایشان چه نوع خواهد بود  
 مراد از ایشان را بر ابراهیم و ایزد و ایزد ایشان را بر ایزدین کتاب عهد کرده اند و ایشان را بجا بکشند و زوال خود را











بود ای فخر بخصایه فایز فخرت مندا انشا عشق فاعل است بر فایز فخرت حیثا بمنبر است کل الناس فاعل است بر علم مشرب  
منقول به است این جمله صفت انشا عشق و حیثا است بحدیث ضعیف که کل الناس بمنبر است بمنبر است بمنبر است بمنبر است  
زرق است متعلق است بکل او اشربوا و جمله و انشیروا و خطف است بر کل او و کلهم بمنبر است بر فایز فخرت کل ای فخرت  
کل او اشربوا و جمله خطف است بر فایز فخرت کل ای فخرت کل ای فخرت کل ای فخرت کل ای فخرت کل ای فخرت کل ای فخرت  
جمله خطف است بر کل او اشربوا و کلهم بمنبر است بر فایز فخرت کل ای فخرت کل ای فخرت کل ای فخرت کل ای فخرت کل ای فخرت  
لافتوا را که فایز فخرت است بر فایز فخرت است دال بر فایز فخرت است و منبر است بر فایز فخرت است و منبر است بر فایز فخرت است  
دال بر فایز فخرت است و منبر است بر فایز فخرت است و منبر است بر فایز فخرت است و منبر است بر فایز فخرت است و منبر است بر فایز فخرت است  
فی الفساد و باینکه است یا و کینه است گاهی که است و است بر فایز فخرت است و منبر است بر فایز فخرت است و منبر است بر فایز فخرت است  
خویش سنگ را پس بر فایز فخرت است و منبر است بر فایز فخرت است و منبر است بر فایز فخرت است و منبر است بر فایز فخرت است و منبر است بر فایز فخرت است  
از او میان مشرب خویش از آب روان یعنی بر فایز فخرت است و منبر است بر فایز فخرت است و منبر است بر فایز فخرت است و منبر است بر فایز فخرت است  
و سووی آن مشتاق است پس گفتیم تا ایشان را میوه ناه و غلای که از این آب حاصل شود و یا تشرب و می کرد و می کرد  
شمار از من و سووی بخورید و از فایز فخرت است و منبر است بر فایز فخرت است و منبر است بر فایز فخرت است و منبر است بر فایز فخرت است  
در فساد و باینکه است و منبر است بر فایز فخرت است و منبر است بر فایز فخرت است و منبر است بر فایز فخرت است و منبر است بر فایز فخرت است  
لام او برای محمود دینی باشد که اشارت سوی مر و غیر همین بود و بعضی گویند باینکه است و منبر است بر فایز فخرت است  
و سووی می نمود لام برای محمود و خارجی دارد اشارت سوی همان است باینکه است و منبر است بر فایز فخرت است و منبر است بر فایز فخرت است  
آدم صلوات الله علیه از بهشت آورده طول آورده گز گز سووی مثل قامت سووی می نمود اینبار او را شاعر داشت  
میرا رسید شیب علیه السلام سووی علیه السلام و اما او بود خوشی سووی صلوات الله علیه آنرا بر خود داشته  
و بردن او با خود در سفر و ایمنی خطب می نمود و بعضی گویند آن سنگ را بر می از طوطی بعضی گویند از قبر و یا در سنگ  
عجوبه گرفته بود بعضی گویند بر سر او می و بعضی گویند بر سر او می و بعضی گویند بر سر او می و بعضی گویند بر سر او می  
یکت گز در یکبار از چهار جانب او سنگان چشمه می نمود و استقامتی است از سنگان و سنگان از توارش از چرخان  
انظار عابدی و بر افکندگی است کاری سنا سبب است و است کرده اند که سیمان صلوات الله علیه  
با استقامت و دل بد سو و بر دایا یافت حصول غرض که استقامت بود و در یافت قوم جور گفت که ای قلم  
باز گردید شما بدعای غیر خویش یعنی بدعای سو و چه بدعای سو و چه بدعای سو و چه بدعای سو و چه بدعای سو و چه بدعای سو  
یافت پیغمبر با الای منیر است که دعا می اللهم فیضا انزل بر زبان او سو و چه بدعای سو و چه بدعای سو و چه بدعای سو  
طاهر و احده عطف است و استقامتی است و او گویا است از قلم بر سو و چه بدعای سو و چه بدعای سو و چه بدعای سو و چه بدعای سو





تفسیر شرح جلال

عظیم داور و میرات بر خرمی بالا تر از آن نبود آرد چنانچه گفته اند من متناون بالادب و خوسب بجرمان است  
 من متناون بالسهو و خوسب بجرمان الفریض من متناون بالفراغ من خوسب بجرمان المعرفه یعرفه بانکه من دانسته  
 سوال قتل انبیا که بجهنم می افتد نباشد و قتل غیر من چه فایده بود چه اسباب ذکر غیر حق برای تشنگی قائلان  
 و بقرع مناجاتی بودن قتل ایشان است و این را در اصطلاح معانی تنقیح گویند و این یقینی بقضیه انکه من سوزی فرغ  
 الالباس که منی قول الله انما هم و طعمون الطعام علی جنبه سکینا اذا بلعوا الطعام وقت حاجته الیه انظر شانه  
 رب ان الذين آمنوا والذين هادوا والصابغين والذين آمنوا بالله واليوم  
 الاخر وعمل صالحا قل لهم عند ربهم عذاب عظيم ولا تخوف عذابهم  
 ولا هم يحزنون ○ نامه و مبنی بتهود و است ای دخوانی الله الیه و دینه و نصاری جمع نصرات است  
 چنانچه ندای جمع ندان است سمو نصاری الهم نصیر و المسیح و صلی با خود و دست از صیای ای ال صلیان گروه  
 اند که از ملت یهود و مسیحیرون کردند و مائل سوی عبادت که کعبه شد و بعضی گویند سوی عبادت ملائکه شدند و بر  
 قرائه و الصابغین چه درجه همی لازم باشد مشتق از صبا ای خرج من دین الی دین یهود الذین آمنوا و معطوفات او هم  
 آن است من آمن بالله و الیوم الاخر اگر بدل از معطوفات بود متناون الذین آمنوا و معطوفات او هم باشد کلام  
 بغیر حاجت سوی قیدی درست آید و اگر من آمن بدل بعض از کل یا معتد یا باشد و جمیع حکم اجر هم خبر بود مبتدرا  
 یا خبر خبر آن و اندر خبرین تقدیر از ان الذین آمنوا بمنافقان مراد باشد من ای الذین آمنوا نقاطا و با ستم  
 این چه اختیار صاحب کشف است و چه اول اختیار امام قائل است چون در کتب سابقین خواری کافران و  
 استحقاق غضب عظیم در حق ایشان ذکر کرد ذکر ایشان بر حکم و بصدقتین الاشیاء ملوح شده یا ذکر صده ایشان  
 از اهل اسلام و ایران عظیم ملوح ساخته است بر آنکه هر که در چهار بر و پستان ملائکه و فضل آورد لا یعنی لیس من خوف است  
 عظیم خبر لیس من عطف است بر جای ساری یعنی غم اجر هم با حال است تقدیم من الیه بر خبری یا بلا حرف نفی و جمله لا محذون  
 تخصیص نیست بر طریق ما انما قلت هذا و ما انما سمعت فی حاجتک و این جمله عطف است بر جمله و لا خوف عظیم  
 سعی نیست بدستی انکسا بلکه ایمان آوردند و انکسانی که جوید شدند و ترسیدان حسابیان یعنی مستبد  
 پرستان هر که از ایشان بخدای ایمان آورد و بر قیامت را که آمدنی است تقدیم دارد و لیس من ایشان را  
 و اجر ایشان ترسید و در کار ایشان از مستویان اسلام و ایمان و نیست نفی فی برایشان و از هیچ  
 چیز ترسند و هم ایشان است که اندر ملائکه نباشند کافران اند و ملائکه بپایند و از ترسند و از ترسند و از ترسند  
 و از آنکه انکسا که در دنیا و آخرت و از آنکه انکسا که در دنیا و آخرت و از آنکه انکسا که در دنیا و آخرت  
 ای و ذکر و ایابی اسرائیل اذا اخذنا منکم و اخذنا منکم الطوبی ستمی نیست یا و کین ای بنی اسرائیل

بیان می شود و نصاری صلیان











بهرین در آید و گاه از مشایخ و مکتبه گان بآبریزیدن می قرآن یا گویند که این چه عقوبت است که کوره را  
 پیش و زخمی می خیزد و واقعه مشاهده کنند گان آن در آن مکان که این خبر خوانند شنیدند و گاه یا بوی قرآن  
 یا گویند که این چه نعمت است که این صاحب سبب را که اهل آن بودند بشنیدند و قرآنی دیگر که پیش او رسیده  
 بود و قرآنی مذکور را بهیت در بیت مشاهده می نمودند کوره رومی نمود و گاه این عقوبت را به عقوبت عظیم تقیاً  
 در چند خیمه برپا می کردند تا بر تقوی ثابت ماند و پیوسته گازی لازم دانستند قصه سبب آنست که در زمان  
 او و علیه السلام که برای عبادت پیرویان روضه متعین شده بود ایشان را برای احتیاج عبادت روضه  
 ساخته نمود از شنبه و جمع و این خدا و اختیار تعین هوا و روضه فتنه ایشان گشت و عاقبت آن بعقوبت پیوست  
 چه ایشان را در روضه شکارهای حرام بود از جهت ابتلا ایشان در روضه های بسیار بر روی آب می نمود  
 ایشان در روز پنجشنبه کثرت ماهی می دیدند و در حضرت آن چون ماهی بی آب می دیدند تا آنکه حکایت می کردند  
 اختیار کردند و در روز دیگر ماهی آوردند و روضه های انداختند تا خطره صید ماهی نباشد و روضه  
 یکشنبه های بسیار روی آوردند و در خانه های خویش میبردند میگفتند ما در روضه های هم در آب بسیار ماهی  
 و از آب در روضه یکشنبه بیرون می آوریم چون خدای ایشان را درین عمل در حال گرفت داشتند که این کار  
 از ما صلاح پذیرفت احتمال کردند و در بعضی تصویب می نمودند می خوردند و می فروختند و هر کسی را  
 میدادند و در شهرهای دیگر نمایی کرده برای فروختن میفرستادند و چهل سال بعضی گویند هفتاد سال برین حال  
 گذشت و از بهار ماهی ایشان را غنای و ثروت حاصل گشت و شکار کنندگان ماهی سواران هفتاد و هزار نفر  
 بودند و سواران دوازده هزار آدمی از شکارهای اصرار می نمودند بدین چیل و تیر بهر حصیان می کردند و در آب  
 امر و بی بیانی آوردند تا آنکه میان سبک خویش و سبک ایشان سستی ساختند و فرزند آن و قوی و خوش  
 را از ملاقات ایشان بازداشتند چون مصلح از سفید جدا گشت و فرقه همان بعقوبت پیوست همه شنبه شد  
 بوزنه گشتند سواران دوازده هزار مرد که ناجی بودند و شنبه شد گان را میگفتند لم انکم عن ذلک یعنی ما  
 شمار ازین نمی کنیم و بر باز ماندن این معصیت نمی آوریم ایشان را ننگ می شنیدند و سر می جنبانیدند  
 میگردیدند و یکدیگر می نگریدند بعد از روز هلاک شدند و همه در فدا آمدند با وی پیدا شد بهر در و در آن  
 و زمین را از لوث ایشان پاک ساخت و روایت کرده اند ابن عباس رضی الله تعالی عنهما این آیت  
 میخواند و سبیل از چشم سیرا می برد و می خواند تعالی عنه برود و آید و درین باب معنی آن ابن عباس رضی الله  
 تعالی عنهما گفت درین آیت و لفظ علیه الذین اعتدوا سبکم فی السبیت اندیشه میکردم و دل را به نعم  
 کردن یعنی قدر یافتن می نمودم آدمی آوردیم که میفرماید که گاه بوزنه سبب بوزنه گشتند و باز دارند گان



خدا بحث میگوید قالوا اذع لنا سرناک یسین لکنا ما سیکر و ادع منول قالوا انست یسین  
 جوابی است غیر فاجح و غیر شده ما بنی حمله استغنا سیکر سوال از صفت بقره است بتاویل یسین بنا صفتها  
 آمده معنی اینست ایشان از موسی دعا جستند او چنانکه یک یسین بنا ما می گفتند یعنی از پروردگار خواست  
 بخوان تا صفت این بقره بیان کند و تردد و شیهه زدن بیرون افکند قال الله یقول انھا بقرة  
 لا فایده و لا یسر حوان یسین ذلک فافعلوا ما تؤمرسون  
 از یقول منول قال است و انما بقرة مقبول یقول یسین و تاکید نیز در جمله از حیث دفع تردد و نیست زیرا که  
 ایشان در بیان کردن خداوند تردد داشتند که بیان خواهد کرد یا نه هم ازین جهت یسین بنا یا ضحاکان جواب  
 امر انداختند و در یسین نیز تردد بود تا که اسم صفت در بیان وی خواهد نمود از حیث دفع تردد و در بیان آنها  
 بقره مکرر آورد و قارض گاو بیرون گویند و حوان بوقعا ستر یکتا نام گفته گاو بیرون که میان ما بیرون حوان است  
 حوان خوانند لا قارض و لا یکبر صفت اندام بقره را و لا در هر دو محل خود منفی شده چنانچه الحاد و لا فی الحاد  
 چون ایشان اسما را ایناسی اندام سطا بقست ایشان با خصوص در تذکیر و تانیث زبان نگذاشتند  
 ذلک بدل نیست یا بیان است بطریق اشتراک امین و اعوذ بلیت قراطعنی حوان و ما قیام او ذلک شارح  
 سوی مذکور از قارض و بکر یسین که در صفت افشود مگر سوی مستعدا اضافت او سوی ذلک با اعتبار تعدد معنی  
 قادر فاعلها سببیه است چه قول مذکور متضمن بیان صفت بقره مذکور است و است و است برای فعل فاعل چنانچه  
 که کسی گفت الان عرفتم صفت البقرة التي تؤمرون یا ندبها فاعلها ما تؤمرون معنی اینست بدرستی پروردگار  
 من میگوید بدرستی گاو که بکشتن آن امر کرده میشود و هو النست یعنی گاو است که پیوسته است و نه حوان است  
 چون صفت بقره که پنج آن امر کرده میشود استغنی پس بکنید آنچه بدان ما سور میگردد قالوا اذع لنا  
 سرناک یسین لکنا ما کوئنه قال الله یقول انھا بقرة صفت سرناک  
 فاقع کوئنه کسر النطرین ۰ تعلق ما لبنا یا یسین بنا و چه تاکید یسین یقول انھا بقرة بالا که بسته  
 و وجه ستانف بودن قالوا بیشتر رفته صفرا صفت است بقره فاقع ابنا صفتی دیگر است محالست لظاهر  
 صفتی دیگر است معنی اینست گفت ایشان بخوان یا را از پروردگار خویش تا بیان کند برای ما  
 که رنگ بقره چیست پییدی یا سپیدی سرخی یا زردی است گفت موسی بدرستی پروردگار من میگوید که بقره  
 مذکور بقره زرده آمده که خالص است رنگ و بعضی محاط با رنگی دیگر نشده باشد که از آن نشاء میکند و نزدیک  
 رنگ خویش مژدل ایشان است می افکند چه رنگ زرد را بطبع سرخ بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد  
 چون چنانچه از امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنده مرویست و اثری بر وقت کتاب یا توفیر محلی است





آمده گفتند ای موسی اکنون بگو آن بوی و بوی و بوی که این چنین بقره ممتاز از سایر بقرات موسی  
 بدین سبب است که او را آن بوی که در این چنین خاصیت باشد و از این نوع اثر بطور پیوسته در این بقره  
 را تحسین کردند و کسی یافتند بنیانی که آن خریدند پس آنرا بچ کردند و این امر را در مثال آوردند و  
 نزدیک بودند که این فعلی کنند و میخواستند که دم این کار زنند و در قلمه آورده اند که مردی را یک سیر  
 خرد بود و گوساله برین رنگ درین شکل داشت آن گوساله را به نیت آن سیر و مرغزاری گذاشت  
 تا در آن مرغزار بچد و افزایش نماید آن سیر را کار باید در وقت گذشتن بجای می رسید آن مرغزار آن  
 نیت بود و مادر او را سیر درش می نمود و بچه مذکور در حق مادر و پدر مردی داشت دل بر رعایت طاعت ایشان  
 می گذاشت چنانچه حکایت کرده اند که روزی بچه مذکور در حیات پدر مردی نفیس به بیجا هزار درم خرید کرد چون  
 در را در خانه برای ادای مال آورد پدر را در خواب یافت به بیدار کردن بپوشید و گفت بخت بد من  
 بریده است صبر کن تا بیدار گردی و قصه دق بگشاید مال بد به بعد ساعتی بخت بد گرفت و هزار درم من از دست  
 دزد کم میکنم پدر را بیدار نکردن و مال بیار بهار در مذکور بودی بر سرین با سیر گفت بیدار کردن پدر تو را  
 اگر نه بیداری پدر تو وقت کمی نیست هزار درم خرید کرد و نام تا پدر را در خواب بود و خشم از بهشت شتابی بهار درم  
 میگردد و سیر از بهشت ادب که از خواب بیدار کنند در بهار درمی افروزد و بعد مردن پدر و رفتن مال نیز کم شد  
 و در بهار درم کشی بخت دیدی نمی بهار سیرم بروج پدر صدقه کردی و نمی در نظر مادر آوردی مادر آنرا قوت خود  
 قوت او ساختی و بکار معاش خانه پرداختی المقصود چون در بهار درم کشی آن سیر مدتی گذشت در بخت و بخت  
 پیوست یکایک و از بهشتی و از بهر کسی خبر در گوش او رسید که بنی اسرائیل را این چنین بقره حاجت است پیوسته  
 و در راه حاصل کردن می یابند و می کنند که هر که این چنین بقره دارد و برای فروختن بپوشد آنرا از بهار درم  
 و پس آن بدین نام برادر این حکایت رسانید و پیش او قصه روشن کرد و این مادر گفت پدر تو گوساله بدین  
 به نیت تو داشتی و در چنین مرغزاری برای چیدن گذاشتی آنرا بچ شاید در یابی و بفروشی و بهار آن سیر  
 سیر مذکور در طلب گاه داشت و دم مرغزاری که مادر او فشانده گفته بود و یا فشانده گاه مذکور هر چند که جشی بود کسی  
 انقیاد نمینمود بچ دانکه آور از آن سیر و نمینمود پیش او و مقادیر داشت و نه بیدار آنرا گرفته می آورد و در وقت خانه میبختی  
 در اسرائیل چهل سال در طلب این چنین گاوی بودند و در جستجوی آن گاو نشش می نمودند و گاه مذکور را به دست  
 سیر دیدند بهار یک طلبی بهر سیر هر چند که از بهشت پیوسته بیدار بود و تو گفت میگرد چنانستی که بهار گاه و مذکور را  
 در از یاد می آورد و بهار او نیز در مقصد می یابد و به نیت گاه مذکور سیر و به نیت او بهرین اندازه انجا میبخت مادر  
 بفروختن و نهادن و سیر را بر فروختن نهادن و این اثر را دارد و در دنیا و آخرت شکر میبخت و آورد و حقوق







تا میفرستد آنها را سران بران من الحجاره خبر چون خبر مقدم بر اسم شجره لایم تا کی که محل دوازدهم از خبر بود پس  
در آید بر طریق و آن من شیعه لایم اسم و آن له لایله و جمله و آن من الحجاره یا معطوفات و آن من معترضه است بر  
بیان اینکه دالما که سخت بود سخت تر از حجاره باشد و جمله و آن منها لایا شقیق و جمله و آن منها لایا معطوفه  
اندر معترضه مذکوره ابتدا اسم را نشاند بغافل خبر عما تقولون متعلق است بغافل و جمله حال است از مقول و  
نم قسمت قلوبکم که قسم است لغوب بود و آن همچو سده گنیا یا سخت تر از آن کنایت است از عدم نفوذ نپس  
چنانستی که گفت نم قسمت قلوبکم من بعد فلک فلا تخلص الیهما معطوفه و لایا انداها خشیه فلا یلوان مما تقولون  
و کما تحت یون لایا عافا عما تقولون و جمله ثلثه یعنی معترضه مذکوره و معطوفات او کنایت اند از  
اثبات نیست در حجاره که در دالما ایشان نیست و مشاهده مسامعان صلابت معراج و عافا و سختی از  
علامت انکار این معنی است بدین اعتبار سامعان شریک منکر کرد جمله را که کنایت از اثبات نیست است  
مؤکد بنویسد آورد و معطوفه این انکار باعتبار معنی مکنی معنی بود اگر چه در تخریج و تشقیق و معطوفه انکار باشد بر  
تا که انکار باعتبار معنی مکنی معنی است چنانچه در ان بلایم بنی و اندامات فی الذی که کنایت است از ان  
انحراف تحقیقی شده معنی نیست و بدین معنی بعضی از سنگها بر آینه سنگی است که چشمه میکشاید از فوی جوهرهای آب بیرون  
می آید و بدین معنی بعضی از آن سنگی است که شکافه میشود از آب بیرون می آید و بدین معنی بعضی از آن سنگی است  
که از بالا رگه میغلطد و از خوف خدا فرو می افتد و دالما شما این چنین بود بدین صفت نباشد کسی از چشم شما  
چشمه نکشاید و از دیدن شما آبی بیرون نیاید ترسی در خاطر نیارید و از حب ریاست و خود بینی دل برانقیاد و ایا  
و کوبه نگارید و نیست خدای غافل از آنچه شما میکنید از خدای بترسید از سنگ که از خدای میترسد کمتر بپاشید  
**سوال** نشیبه بغیر حیوة و علم تصور ندارد اضافت بسوی سنگ بر چه وجهی آرد جواب اضافت نشیبه  
بسوی سنگ بر وجه تقدیر خلق حیوة و علم در دست چنانچه در فلما تجلی ربه لجبل و در لایا انزلنا من السماء ماء فاحمل الیه  
گفته اند و محققان در چنین نشیبه و شلیح برین بنیاسر علیه السلام و کلماته سه سه و امثال آن گفته اند اذ انقطع  
ان یؤمنوا لکم قد کان قریباً منکم و اکیتموهون کلام الله و یؤمنوا لکم قد کان قریباً منکم  
من بعد ما عقلوه و هم یحکموا و آن هجره استقامت است و استقام برای انکار بر وجهی است  
و وفا عاطفه است معطوف علیه حذف است آن یؤمنوا لکم مقول است بر انقطعون ای تسون قلوبکم بالحقه لایا  
انقطعون ان یؤمنوا لکم جمله و قد کان فریق من هم حال است از فاعل ان یؤمنوا لیسعون کلام الله با معطوف  
خویش که هم بحر فونه است خبر کان است من یؤمنوا عطف متعلق بر فونه و راسته مخاطبان بنی اسرائیل بنوا  
را خطاب کرد و این جمله را برای تنبیه مومنان بر خرد و انا ایمان بنی اسرائیل قطع طمع نکنند و از ایشان طمع ایمان

ندارند و هم بجهنم حلال است از فاعل خبر و متفعل بجهنم و فاعل است ای بجهنم خبر و نه و انهم مطبوعون  
فی فعل الخبر یعنی و توانند بود که بجهنم منتهی شوند و کلام بعدی و انهم متفعلون با الفاعل و انهم اهل علمند و و این  
از باب طنبیه است که چنانچه است از اهل علم و محراب دانش برتر است و شفاعت و قیامت آن برتر است  
معنی اینست و انما ای ایشان را صالح برای ایمان بیدارید پس ایمان طبع میگردد و در خبر وجودی بیدارید که  
ایشان ایمان آورده و دل بر تصدیق بکارند و حال اینست که بودند طایفه از ایشان برین صفت که کلام خدای را  
نمی شنیدند یعنی توحید را پس ایشان را بیدارید و بیاختن آن میگردد و اینست که ایشان بیدارند که کلام  
خدای را بیدارند کسی که کتاب خدای را بدو و استن بخرید کنند و این چنین کارناشایسته بر خود پسند  
از ایشان چه طبع خبر بشود و چه توقع یکی بود یا گویند که ایشان کلام خدای را بخرید میکنند درین حال که ایشان  
از اهل دانش اند کار زشت از اهل دانش زشت تر بود و کار بد از اهل علم نیکو سیده تر باشد و بعضی گویند که روش  
از هفتاد هزار تن که با سوسی علیه السلام و کوه طور بودند و با کلام خدای را و می شنیدند و گفتند ما از شنیدن  
شنیده ایم که میگفت ان استطعتم ان تعقلوا فاعلموا ان الله قد افاد ان شتم ان لا تعقلوا فاعلموا ان الله قد شنیده  
بودند گروانند و از ارباب بخت برسانند و فهمیدن کلام الله شمر خبر و نه عبارت از انست و این  
آیه وارد در شان ایشان است **الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا بِمَا نَزَّلَتْ وَآذَانُكُمْ**  
**بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ فَتَحَرَّ اللَّهُ جَلِيلُكُمْ**  
**لِكَا جُؤُكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ** **أَوْ لَا يَعْلَمُونَ**  
**أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يَكْسِرُونَ وَ مَا يَعْلَمُونَ** **أَوْ لَا يَعْلَمُونَ** **أَوْ لَا يَعْلَمُونَ**  
قالوا آمنا جزا شرط است این شرط عطف است بر سیعون کلام الله و از این محل برای استمرار است یعنی  
این صفت در ایشان همیشه است بنفید برای نیست بعضی فاعل خلا است و اذ ان شرط است قالوا انهم  
جزا شرط است و این استقامت برای انکار است بر وجه توجیه است یعنی لا یفنی ان یجدونهم با فتح الله متعلق  
با تجدونهم و این شرط عطف است بر شرط سابق لیجا جو که متعلق است با تی تجدونهم و لام لام حاقبت است  
در لزو الله نه لام عرض عندکم متعلق است بیجا جو که هم جزا افلا تعقلون برای استقامت است و قاطعاً  
ای الاتساقون انهم هم که افلا تعقلون نه تانی تخذیکم ایهم یعنی الاتساقون افلا تعقلون این شکایت است از خدا  
متعلق آن فریق است هم ازین جهت عطف کرد و در اول بجهنم نیز هم استقامت است و او عطف است ای الامم  
ولا یعلمون و جمله استقامت متعلق است معترضه است داخل متعلق آن فریق نیست معنی اینست و  
که می بینید ایشان را میگویند ایمان آورده ایم و بدین اسلام و رسالت پیغمبر صلی الله تعالی علیه السلام



کرده ایم چون بعضی از ایشان با بعضی خلوت کنند و بیان خویش و هم از گفتن بر نهند یکدیگر بپوشند حق چو  
 بعضی مریضی را گویند ایشان را یعنی محمد و موسی را بدانچه خدای بر شما گشاده است از تعلیم محمد و حقیقت  
 او و بیان اوست و بجا که بر او خبر میکنند و از فضائل جزا مثل هو نشان و صفات پسندید و نفوت گیرند ایشان  
 و یشاق و عهد بر ایمان بر غیر کسی که نبوت شود و حضرت و حکایت میگویند تا در عاقبت ایشان یعنی محمد و جبر  
 او با شما عهد را بشود محاجه کنند و بدانچه خبر کرده اند شما ایشان را در دعوی حق پوشیدن و ابطال آن کوشیدن  
 و ترک و قایل عهد و یشاق و هم خاصیت بر نهند و گویند که شما بطلان آیات خدای را مخفایند که با وجود او  
 صفات پیغمبر و اطلاع بر رسالت او کفر و زریدید و با وجود اینست بدین اسلام نگویید و اجابت تعلیم و تقویر  
 پیغمبر بجا نیاروید و عهد یشاق ایمان آوردن بدو و یاری کردن او بسبب فریب در بین دعویها گفتار شما و بسیار  
 اندازند و اقرار شمارا محجت سازند تا میلی نمیکند پس در نمی تابید که ایشان خصمان شما اند یا ایشان حکما  
 سر خویش نباید کرد و از خویش را چهار سبب آورد این فریق در نمی تابند و این معنی نمیدانند بدست خدای  
 میداند آنچه ایشان را اعتقاد و عمل نهان میدارند و آنچه از قول و اقرار آشکارا می آرند و بعضی منکران آیه مذکور  
 را محل بر تقدیم و تاخیر کنند کلام را یعنی ایستاد و شتم بر انزل علیکم من بعد یکم گویند و اگر نه جواب ده در آخرت  
 وقوع خاصیت مذکوره در قیامت روی نماید و مسئله این محاجه در دنیا هست در آخرت نیست مگر آنکه محاجه  
 کتاب خدای در دنیا محاجه عند الله دارند یا محاجه مذکوره در آخرت بمعنی گفتن هو نشان مرا ایشان کفرتم  
 بجه بعد آن و فتم علی صدقه و اقرارتم ان فی کتابکم پیدا یاید یا این که منافقان و جهودان متبلمانند گفتار  
 نابوده از ایشان عجیب اند برین تقدیر تقدیم و تاخیر حاجت بنود معنی تقدیم و تاخیر چهیم باشد و  
 هَمْزٌ مُّطَبَّعَةٌ لَا يَكْفُرُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانٌ وَإِنْ يَنْزِلُوا إِلَّا لِيُظْهِرُوا  
 این جمله عالی دیگر است از فاعل آن یومنون بعد و قدر کان فریق منهم چون کلام باشد تا آخر آیه این کتاب  
 صفت آیهون است و الا امانی استثناء منقطع است ای لکن امانی حاصله لهم و تواند بود که الا امانی استثناء  
 متصل باشد از قبیل و بلع لیس بها انیل الا لیس فی و الا لیس و امانی جمع آیه است و انیت کلام در دفع  
 و انتر است ان فیه است هم مرفوع المحل بر بدست است الا لیسون استثناء غیر مستغیر مبتدأ است و جمله صفت است بر الیه و ان  
 معنی نیست و بعضی از ایشان ایستاد یعنی خواندن و نوشتن باشد بنسب زنی بوی نام نداشتند چنانکه از اندر زاده شده اند  
 اینجا اند یعنی نمیدانند ایشان کتاب یعنی تورات بگنجان چیز اگر حرف و منقر است که تحریف گفت بگنجان تورات بر دست  
 اند و آنرا بدین نوع کتاب خدای ساخته اند یا کتاب بمعنی کتابت دارند الا لیسون الکتاب بمعنی الا لیسون الکتاب  
 چندند برین جزا و منقر کتاب از او منقرن کتابت و بگنجان فهم شود و کونایت اولی از هر صریح در مزارع انصرتج بود



معنی امیشتا همان باشد که بالا گذشت و شرح آن پیش ازین رفت یا گویند اسپهبدی قرات آمده چنانچه در و ما  
در بابا که من قبلک من رسول و ابی الاوفی یعنی ابی الشیطان فی انبیه امی فی قرآه تحقیق شده یعنی ایشان  
کتابت نمیدانند مگر همان قراتهای که تحریف کنندگان کتاب میخوانند و نماند بود که مافی جمع انبیه معنی آرزو باشد  
یعنی چنین بود نمیدانند ایشان کتابها را مگر همان آرزو که تحریف کنندگان از ایشان را بداند آرزو و سرگرد  
و بر آرزو کردن آن آورده و عده عفو چنانست و ناگزیر قتل بحکمیات و گفته اند که ایشان را برین آورده که پدر  
ایشان که انبیا بوده اند ایشان را شفاعت خواهند کرد و گمان آنکه ایشان را آتش بخوابد مگر چند روز و  
نزدانند ایشان مگر گمان برنده و در شان کتاب مشویم شویم چیر ما نبوده می پذیرند و گمانهای ناپسندیده را  
در خاطر می آرند ایشان را صاحب یقین چگونه خوانند و ایشان را لایق دولت ایمان چگونه دانند و قوی  
لَکَیْنِ یَکُونُ الْکِتَابُ یَا بَدِیْهِمْ ثُمَّ یَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ  
لَیْسَتْ رُؤْیَا بَشَرًا قَلِیْلًا این جمله معترضه است بر طریق و اعلم فاعلم المرید ان سوت  
یاتی کل ما قدر برای تشفیج محنتان کتاب بکیتون کتاب بایدیم صله ازین است جمله ثم یقولون عطف است بر  
بکیتون جمله بذات من عن امده مقول یقولون است لیست و اب شفا و ابلا متعلق است بکیتون و لیست و اب شفا  
و استعمال ثم که برای تراخی است تفنن یاد رفت تشفیج است چه بازده گفتن سخن دروغ بر زبان آوردن دریا  
صلت فکر و یافتن فرصت اندیشه بغایت شین است سرال کتابته ماضی را در فویل الذین بکیتون کتاب  
بایدیم بصیغه فعل مضارع چرا که در فویل الذین بکیتون کتاب ابیضیه ماضی چو انما آورد نکته چیست اختیار بصیغه مضارع  
بر چه مبنی است چو اب کتابت نابوده از ایشان اگر چه ماضی بود ماضی را از جهت استحضار حال است شیشه بر چه  
حال نمود چنانچه در و شد الذی ارسل الیراح فتسیرها یعنی اناروت گفته اند و در استعمال بصیغه مضارع در آیه  
مذکور برین وجه گرفته اند معنی نیست پس و ای مرا انگسان که کتاب را بدست شما نرود پیش میوه میوه میوه  
یافتن صلت فکر و یافتن فرصت اندیشه میگویند این کتاب از نزد خداست فرستاده حق جل و علا است  
تا بدو من اندک را بدل کند و از جهت شتی تسیر خود را در علم و غنا ففهم و گفته بعضی گویند و بن نام خدا  
در و فرج بود که در و زد آب ندام و فرخیاں روان شود فویل که صفت است آیه  
و فویل که صفت است آیه فویل که صفت است آیه فویل که صفت است آیه فویل که صفت است آیه  
یعنی فویل که صفت است آیه فویل که صفت است آیه فویل که صفت است آیه فویل که صفت است آیه  
گشت و در فویل که صفت است آیه فویل که صفت است آیه فویل که صفت است آیه فویل که صفت است آیه  
معنی اینست پس و ای مرا انگسان از جهت آنکه نبسته است و شما را ایشان را ای مرا ایشان را از آنچه

اکنون کسب میکنند و خود را بر کتاب کتاب نشانی میکنند و بگویند و بگویند  
اَلَا اَيُّهَا الْمُتَدَوِّدُ و در این جمله حالی دیگر است عطف است بر وقت کان فریق منتهی چون کلام است و چون  
سین بعد با عقاوه یا مضر ضمه برای بردگشتار خود آن و ابطال اعتقاد ایشان لن تمسنا النار بقولی قالوا  
الا ایا ما بعد و ده شش میگویند است معنی اینست که ای طبع دارید که ایشان ایمان دارند و حال نیست که بگویند  
ایشان بمانان تمسنا کلام خدای را بعد دریا فتن این نیز و افند و بعضی اهلان بقتل ان اند که تاب نمی خوانند  
و معنی آن نمیدانند و همه میگویند بعضی را قمر از خویش فتن و بعضی بتقلید که مارا آتش خور چند روز بعد و نه خوانند  
و در ایام معد و ده که ایشان میگویند خلاف است بعضی گویند هفت زود است چنانچه هفت سال  
بمقتلیم هر برای برای غذا میگرفتند و بعضی گویند ایها سعد و ده مذکور چهل روز باشد بر مقدار است  
غیبت هر سوس و عبادت بخل بود و بعضی چهل ساله کنند و بعضی عذاب خویش را اند و بعضی تقدیر ایم  
عمر که هنگام عصیان بودند و قل انخذنی عند الله عذرا فکلن یخلف الله  
عذرا که الله تعالی علیه ما لا تعلمون کل جمله مستانفه است کان الساس قال و اقول انهم  
قالوا فکل فیل قل انخذتم عند الله عذرا فکلن یخلف الله عذرا فکلن یخلف الله عذرا  
عذرا فکلن یخلف الله عذرا صاحب کشاف ان اخذتم نقدیر کرده لفظ کنیم نیا و ده و از لفظ کنیم چاره نیست و اگر  
اخذتم معنی استقبال شود و در ان ضمه معنی است همه منتهی همه استقامت است الف و صل ساقی و شیده اگر ام  
در ام تقوون امر منقطع بود و استقامت در اخذتم عند الله عذرا برای انکار همه که مضمون ام منقطع است برای تقریر  
یعنی اثبیت باشد و اگر ام متصله دارند معادل همه اخذتم عند الله عذرا ایند استقامت برای تقریر یعنی حمل مجاز  
بر اقرار بود سوال از تقنین احدین اللمرین نباشد زیرا که پیغمبر علیه السلام که مستقیم است تعین جمله الاقرین میداند  
و تقنین کلام ایشان را اقرار قول بی علم بچنانچه چاره نبود استقامت مذکور برای تقریر گویند و اخذتم اقرار  
بر خلاف مضمون جمله و در ام تقوون اقرار بصورت جمله گویند و ابعاد قول استقبال علی محمول است بر تقنین یعنی اقرار  
بر تقدیر امر منقطع معنی اینست بگوئی محمد ایشان را گرفته اند شما نزدیک خدا عذری را که جزایام سعد و ده  
و تقنین است اگر برین مضمون عذری را گرفته اند پس هرگز خدای عذری را خلاف نکند بل نادانست میگویند  
اقرار میکنند بر زبان می آورند آنچه علم بدان ندارند و بر تقدیر امر منقطع معنی اینست بگوئی محمد ایشان را  
با خدای برین مضمون که میگویند عذری گرفته اند یا میگویند بروجه اقرار آنچه نماند است و در واقع  
میگویند حق است از اثبات یا نفی اقرار کنید باقی معنی همان است که بالا گرفته و ذکر آن بنویسند و تقنین گذشته  
بکان برای ایجاد معنی سابق استقامت علی مستقیم النهار این معنی اینست شما را تقنین همیشه خوانند و تقنین شما

و

بنوار و برنج و غدا و نوازش و کسب سینه و احاطت به خطبه و نوازش  
 اصحاب النار و کسب سینه و احاطت به خطبه و نوازش و جمع خوانند و معنی هر کسب  
 و مانند کسب سینه است و احاطت به عطف است بر کسب جمله فاولیک صاحب النار تا آخر خبر عقید است این  
 جمله با خبر خویش مقرر ایجابی نیست که مضمون علی است و سن لفظ او مفرد است و معنی او جمع است از جهت انفراد  
 لفظ کسب و احاطت به خطبه بهینه مفرد آورد و از جهت معنی اولیک صاحب النار هم قهتا خالدون جمع کرد معنی  
 نیست کسانی که بهی را کسب کنند و گنایان ایشان را محیط شوند بر تنی که تا وقت موت بران نهم مانند و بهی  
 توبه کنند پس ایشان اصحاب النار خواهند بود و آنست که ایشان را بر صفت جاویدی عقوبت خواهد بود و سوال  
 از کتاب خطبه و از کتاب صبر بران بر مذہب اهل سنت جماعت خلود و درین آیت کتاب  
 سینه و از کتاب صبر بران بر خلاف مذہب اهل سنت جماعت خلود و روی بنما چه جواب اگر کسی سینه  
 برای توحید باشد نوعی از سینه که کفر و شرک است مراد بود سوال دارد و میشود و اگر از سینه مذکور گفته مراد از  
 محمول بر سخنان و احتمال پذیرند و تواند بود که از خلود طول مدت مراد شود و نیز سوال دارد و میشود یا گویند بر  
 مومن مذہب احاطت گناه نیست چه مراد از حریک کفر حسیان عظیم فرجه است و الذین اعتنوا  
 و عملوا الصالحات اولیک اصحاب الجنة هم فیها خالدون  
 این جمله عطف است بر جمله سابقه سوال جمله سابقه مقرر است مضمون علی که احباب خلود عذاب کافران  
 بایکدی این جمله نیز مقرران باشد و این جمله بر تقدیر مذکور مقرران بچه وجه بود چه است بر حکم و نقد و تشبیه  
 الاشیا بر بیان انعام و ستمان مقرر تقدیر کافران است و خلود و ستمان در ستمت بر حکم تقابل دال خلود  
 کافران و در ستمان است و اگر این جمله عطف بر مضمون علی بود سوال مذکور و در نشود و معنی نیست و آنکه  
 ایمان آورده اند و عمل صالح کنند از ایشان اصحاب بهشت باشند و در بهشت جاوید مانند و اذا اخذنا  
 هیئناک بقرآننا لعلک لا تعبدون الا الله کشف عطف نیست بر از سابق یعنی بر و از قلم نفسان فاد  
 فیها ای او که دایمی اسرائیل او اخذنا میثاق بنی اسرائیل و خطا بد و کرد و امر بنی اسرائیل راست که عاقل  
 و مراد از بنی اسرائیل در و اخذنا میثاق بنی اسرائیل کند و نکاتند که میثاق با ایشان بود و عهد مذکور با ایشان  
 روی نمود و خطا بد و قرآن تو لیتیم بر وفاق او کرد و امر حاضر اندر است و همچنین خطایانی که پیشتر هستند حاضران  
 بطلان مخاطب شده اند برین وجه که گفتیم در کلام التفات نبود و اگر از بنی اسرائیل در و اخذنا میثاق بنی  
 اسرائیل بر وفاق او کرد و حاضران مراد دارند درین کلام از خطاب و کرد و سوی غیبت بنی اسرائیل و از غیبت  
 بنی اسرائیل سوی خطاب تو لیتیم التفات پیدا کنند برین وجه اخذنا میثاق سوی حاضران و نسبت ثوی سکو ایشان









بعضی از شما بعضی اسیر شده بیایند و درین حال بر شما چه نمایند و او را قتل ایشان کنند و ایشان را بربا بکشند و بین عمر  
ایشان شما بقتول نکنند و از ایام سابقه ام و بعد از شما بپوشند و **وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ** و **وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ**  
چون شما بر شماست محرم بقتل است جمله خبریه است و این جمله عطف است بر جمله مضمره  
ان یا تو هم بسیاری قتل و کشتن است و واجب علیکم قتل و کشتن است و این را از اخبار هم می گویند و اگر قتل و کشتن  
معنی اینست که از خارج ایشان بر شما حرام است و از خیرات عظام است و همچنین قتل که چون از خارج حرام بود  
بر طریق اولی حرام باشد و عداوت و اساری بجای آید قتل و از خارج که حرام است ترک نیست **وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ**  
**بَعْضُ النَّفْسِ** و **وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ** و **وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ** و **وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ**  
برستی مقرر تحقیق و محقق وقوع است و فاحرف عطف است معلوف علی محدود است ای تقریر و تو مبنی است  
الکتاب و هو مفاداة الاساری بقتل و کشتن است و ترک القتل و ترک القتل و این جمله تکرار است معنی اینست  
وق میان حکمی و حکمی می کشد پس که ایمان کتاب که آن را کائنات اساری نسبت می آرند و این عهد را بپوشند  
و بعضی کتاب که آن عهد بر ترک قتل و ترک از خارج است کافر میشود و شما این عهد را نقض میکنید و بران نقض  
کفری و زید یعنی نشاید که بپوشید نباید که خود را در تقریر افکند دل برین گذارید که بر تمام کتاب ایمان آید  
**فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْكُمْ وَالْآخِزِي فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ**  
**الْقِيَامَةِ يُكْرَهُ** و **وَنَآلِي أَشَدَّ الْعَذَابِ** و **وَقَالُوا اللَّهُ يَتَخَفَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ**  
فاسد است چه نقض عهد و در کتاب محرمات و تفریق میان آیات کتاب که بر ویدن بعضی و کفر و زیدن بعضی است  
برای ترتیب مضمون این جمله نفی است و استظهار برای قوت است و قوت مذکور در طلب است که ایشان در حق خویش خرم غلبه و  
عزت داشتند و خود را در خود خرمی نمی پنداشتند چنانچه آیه هو الذی اخبر الذین کفروا من اهل الکتاب من الذین  
لا اله الا الله ما ظنوا انهم با نفعهم حصو نم من شدان حال است که ایشان بر وجه قلب فهم کرد و بر سوا  
در دنیا از جدا شدن بعضی برگشته شدن بعضی و وضع جزیه بر بعضی بر وجه مذلت و صغار دولت و چون ایشان در  
انکه خدای خرمی و رسوای اطرد داشته اند و الا که و کلمه و انما استعمال نکرد و یوم القیمة طرف است مریدون  
و جمله عطف است بر جمله فاجزا من الفیل ذلک منکم الاخری و آن بر تکرار نیست که انما فیه بود ظاهر است که عطف خبر  
بر خبر است و همچنین وقتی که ما استقامت بود استقامت مذکور معنی نفی باشد جمله و اما انما الفاعل عما تعلون تکرار  
و بعضی معلول بعینه غایب نواشد و معنی بر حسب آن دانسته معنی اینست پس نیست خیر است که بکند این کار را یعنی  
عهد شکنند از کتاب محرمات کند و بعضی کتاب ایمان آورد و بعضی کفر و زید و مگر رسوای در جات دنیا پناهنده  
قریب که کشته و زنان و چکان ایشان بسی پیوسته که حکم سعد بن ابی وقاص بر سر آمده بودند و پرا

و

خدا صفت خویش متشکک بنمودند و بعد از آن معاذاً قتل مردان حکم کردند زنان بچکان ایشان را در حکم نسبی و شتر قتل آورد  
پس بفرموده الهی علیه و سلم فرمود لَقَدْ طَعَمْتُ بِحُكْمِ الْمَلِكِ یعنی حکم خدای عز و جل حکم کردی و آنچه در لوح محفوظ مکتوب  
بود بر زبان آوردی حکم خدای در حق ایشان همین بود و این را نیز بفرموده الهی علیه و سلم اطلع به روح محفوظ و فرمود  
بما یخیر یعنی المفسر را کردند و بر وجه صغار و ذلت برادر و خویش آوردند و در قیامت با او دگرده نشوند ایشان سوزی  
ترین عذاب و در ناک ترین عذاب بدیدند خدای قائل را آنچه شما میکنید از جرمی که خود را در آن می انگیزید اُولَئِكَ  
الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يَخَفُ سَعْيُهُمُ الْعَذَابَ  
وَلَا لَهُمْ يُنصَرُونَ و نوح و اولیک در محل رفع بر آن است موصول با جمله خبر مبتدا است فلا یخفون عطف است  
بر اشتراء الحیوة الدنیا بالآخرة از باب عطف مستقبل بر ماضی برای بیان معنی در اول و استقبال در ثانی چه  
شبه نیست که عذاب ایشان مستقبل است و آخر عبارت مذکور ماضی است و لا یمنضون عطف است بر لا یخفون  
باب عطف اسمیه بر فعلیه تقدیم شده الیه خبر فعلی و تخصیص نفی بدو و جمله اولیک الذین اشتروا الحیوة الدنیا بالآخرة  
در مقصود جمله سابقه است و از هر دو جمله بیان بد حال کافران و در ششگامی ایشان است و نیز نفی تخفیف و نفی نصرت تا  
آتش عذاب نیست معنی اینست ای محمد آنکس اندک که حیات دنیا را با آخرت خریدند و دنیا را بر آخرت گزیدند  
پس عذاب بر ایشان تخفیف کرده نیست و ایشان را در عذاب خشنی و جلالی نبوده و هم نشانند که منصور نشوند و سزا  
بقرت ناصران و شفاعت شافران پیوندند و لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ قَفَيْنَا مِنْ عِبَادِهِ يَارَسُولَ  
مُجِد و لَقَدْ آتَيْنَا مَوسَى سِيَانَ مِعْطُوه یعنی و ادا نمودن اینها قلم در فضا و قلم الطور که بیشتر خواهد آمد و معطو و علیه  
یعنی و ادا نمودن اینها قلم الاستسکون و ما که برای دفع عذاب ایشان بجهل تا بگویند که نیتیم بنا را فی جرم گشتیم و قفینا  
عطف است بر آیتین و لام در باب استیم مخدوف است و استیم بر آیتین موسی الکتاب قفینا من عبادیه یا رسول الله  
یفتان یعنی زید عمر و ابی سحبه و آناه علی قفاه ای الی عیده و هشی نیاید و ابیکر ای معجل بکار ائمه و ائمه علی  
قفاه و المعنی همتا و جفا الرضی آیتین علی قفاه و از سنان هم معنی اینست بدین معنی یا موسی را کتاب یعنی تورات  
و او هم قفاه یعنی عباد و سولان را در دست او بچکان ایشان کرد و اندک بعد موسی تا زبان عیسی علیه  
السلام پس از آن چهار تن را بر سر و توبه است بود و چون یوشع و شمعون و یوسف و داود و سلیمان و داوود و  
یسع و ذریه و بنی عقیل ایشان که بر سر کی متابعت توبه است و آیتین عیسی این هو ید الیه است  
عطف است بر قفینا معنی اینست و او هم را عیدیم پس بر این است یعنی عیسات طاهرات چون بنیاستن  
و در شستن بر وضو و شستن بپای و شفا یافتن ابرص و قفسیم آید که روزی بودی سوزان چهار  
نار بر پایشان و بر سر گاه عیسی و عیسی آید و عیسی از عبادت گاه بیرون می آمد و سیکت تند است با شمشیر

۱۰  
سج

[illegible]

را دشمنی ایشان پس فرقی را از پیغمبران تکذیب کردید و در معرض دروغگوئی آوردید و فریضی را میگوید یعنی در  
 حال کشتن ایشان اید بعضی را کشته اید و محمد را اینجو آید که بشید گرد بر گرد کشتن او میگردد یا گویند فریضی را کشته  
 کردید و فریضی را کشته چنانست که کشتن ماضی در حال حاضر نیست و این خیال در دلی در حال حاضر است و  
 قَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ عطف است بر استکبار و در و التفات است از خطاب سوی غیبت نکتة التفات  
 است که راه مخاطبه و اعراض از سوا چه مجاز و تمکاید ایشان بایشان دیگر است عطف جمع از غیبت است و غلظت  
 معنی اقل است و اقل ناخته کرده را گویند و از ویر و وجه استعارت معنی سطر و پند یا از باب تشبیه قلوب لغت  
 دارند و مستور بودن وجه تشبیه پندارند یا گویند غلظت غلظت است بضم غین و لام و اوجع غلاف است بر طبق  
 کتب و کتاب معنی اینست و گفتند ایشان و لهار با غلظت مستانی پرده غلظی پوشیده است نصیحت پند گویند  
 بد لهار ما رسیده است یعنی آنچه پیغمبران می آرند در دل نمی رسد و نصیحت ایشان در خاطر ما در نمی آید یا گویند لهار  
 ما غلظت با علوم است غلظت غلظت است از میان دیگری غنی است و از تلقین غیر می ستی است پس  
 لَعَنَهُمُ اللَّهُ يَكْفُرُوا عطف است بر مضمون قَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ و اضرب است از ان می نیست قلوبهم غلظت  
 کذک و می حکم کل مولود یولد علی الفطرة مسقطه لقبول الذین یعنی قلوب ایشان مخلوق با خلوات و عطلات  
 بر حکم کل مولود یولد علی الفطرة قایل قبول دین حق میشود و تا شیر لعنت خدای حال ایشان را گردانیده و در حیرت  
 لهم قلوب لا یفتون بهار رسانیده معنی اینست بلکه چنین است که ایشان میگویند و بدان تمسک میجویند خدا  
 ایشان را بسبب کفر ایشان لعنت کرده و در دوری از رحمت خویش آورد و قَلِيلًا مَّا يَكْفُرُونَ ○  
 فاسبب است و ما زانده است و قلیل صفت مصدر مخوف است ای یوشون ایماناً قلیلاً تو صیف ایمان بقلب  
 باعتبار فاعل دارند یا اعتبار آنکه ایشان ایمان بعضی کتاب می آرند معنی اینست پس ایمان آوردنی اندک  
 ایمان می آرند و مردمان اندک دل بر ایمان میگذارند سوال چون همه ملعون و میطرد و بشوند ایمان باز کسی  
 متصور نبود و از اندک مردمان نیز حاصل نشود جواب قلبی کنایت از عدم بود یا از لعنت الله لعنت اکثرند  
 شود و کَلَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ قُلُوبُهُمْ غُلْفٌ  
 جواب لما مخذوف است ای کذب و لما یقبلوه بدلالة قوله فلما جاءهم ماعرفوا کذبوا و این جمله عطف است بر قَالُوا  
 قُلُوبُنَا غُلْفٌ ای قَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ و کذبوا همین کتاب مصدق لما معهم معنی اینست و پیر گاه که آمد  
 ایشان را کتابی از خدای یعنی قرآن که تصدیق کننده است کتابی را که با این است با ایشان نکتة سبب کذب  
 و در خبر قبول یا و ندانند و کَلَّا مِنْ قَبْلِ لَيْسَ يَتَّقِيهِمْ كَلَّا مِنْ قَبْلِ لَيْسَ يَتَّقِيهِمْ  
 این جمله حال است از فاعل جواب لما که مخذوف است ای کذب و او که ناخواند و ناخواند و ناخواند و ناخواند





فیما و عطف است برشته و او جمله و لکن او بر عذاب همین تشریف است معنی اینست پس سر او را رشتند ایشان را  
 سبب از خدای یعنی بر غضب غضبی که مجبور علی سنت تخریف توریت است آن سبب باقی است و غنمی که مجبور با  
 تبرک لیان پیغمبر است که آن سبب لاحق است و تواند بود که از غضب علی غضب کثرت غضب مراد شود چنانچه  
 در حسنت الی احسانا علی الاحسان کثرت احسان مراد گردد و در کافران سبب ندانی خوار کننده و در خواری و  
 نگویند ای گفتند و اذ اقبل لهم امنوا بما انزل الله قالوا نؤمن بما انزل  
 علینا و یکفرون بما وراة کاف و هو الحق مصدقاً لکلامنا معهم  
 بما انزل الله متعلق است با منوا و جمله آمنوا با متعلق خویش تبا و یل هذا القول مقول الیهم سیم فالعطف است مریل  
 و اذ اقبل لهم هذا القول و جمله شرط جزا است جمله تو من با انزل علینا مقول قالوا است قالوا با مقول خویش  
 جزا شرط است و یکفرون عطف است بر قالوا اما در آیه متعلق است یکفرون و هو الحق حال است از با و آیه مصداق  
 لما بعهم حال بود که است ای حقه مصداقاً لما بعهم جمله شرطیه یعنی و اذ اقبل با جزا و خویش عطف است بر جمله  
 یعنی برو قالوا قلوبنا غفلت معنی اینست چون گفته شود مرا ایشان راستند مجمع پیغمبری که فرستاده است از خدا  
 عز و علا در کتاب تشرک ایمان آورید و بعد از تقدیم کنید و راست بود و راست و اینند گویند ایمان می آوریم با پیغمبر  
 بر ما و کافر شوند پیغمبری که در آیه است یعنی لقرآن که نشر است بر افغانا اینها ثابت است حق است صدق او  
 متحقق است درین حال که تصدیق کننده است کتابها را که یا ایشان است اعجاز او بر طرق همه کتابها است  
 بر این است قل فیکم تقتلون انبیاء الله من قبل ان تکونوا مسلمین  
 فاستبیت و استقام برای انکار بر وجه تو نبی است و یقتلون معنی ماضی است بدلالة قوله من قبل و استقام  
 انصاف بصیغه ماضی برای استحضار صورت قطعیه قتل انبیاست ای سبب قتلهم الانبیاء لهذا القول یعنی نوزن  
 بما انزل علینا و کان بدایین ان استقبل نشد معنی ماضی باشد چنانچه و ان کان وجهه قفس و تحقیق نشد  
 و جمله مخرجه است برای رد دعوی که ایشان میکردند تو من با انزل علینا میگفتند معنی اینست بگو یا محم  
 بگفتید بد آنچه براترل است ایمان آورده ایم و کتابها را که بر ما نازل بود تصدیق کرده ایم پیغمبر این خدا را پیش  
 ازین چرا گشتید و گشتن کان اینها چگونه گشتید اگر شما موس بودید این چنین چه بودید و گفته بقاء گفته  
 و منی یا لیسیت ثم انزل الله العجل من نعیم و انتم ظالمون  
 این جمله عطف است بر مقول قل ثم انزل الله العجل عطف است بر جا که جمله و انتم ظالمون حال است معنی  
 و نه آیتیه برستی خوشی بر شما معجزات ظاهر آورده و منج و بنیات اثبات رسالت کرده بعد از آنکه مدعی برست  
 اندیشید یا خنده و حق را شناسانند و دل بران نیستند از دین برشتند گو سال و بود و گفته و حال نیست که شما





وصول آنرا عاشق و حصول آنرا و امتی بود و **وَ كُنْ بِسَمْتَوُهُ أَبَدًا لِمَا قَدْ مَشَتْ أَيْدِيهِ**  
**وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِالْظَّالِمِينَ** این ناصیه است سقوط نون تمیوه علامت نصب است اید طرف است  
باقامت متعلق است بل تمیوه اسی یعنی تمییم الموت سبب اعمال سینه قدیمت اید پنجم و این جمله مقتضای دیگر  
برای بیان اینکه ایشان در گفتار خویش دانی اند و از علمنا مرید خویش میسرند جمله و الله عظیم بالظالمین  
معنی اینست و هرگز یهود مرگ را از روی نکند و شما آن در جملات نیفتد بسبب خوف گناهای که دستهای ایشان  
پیش فرستاده است و جوایمی که نفسهای ایشان آورده است از تکذیب پیغمبران و تحریف کتاب سایر انواع  
کفر و عصیان میداند که احوال ناشایسته ایشانرا بسوی دوزخ خواهد کشید ایشان با اعمال ناپسندیده بعد از  
الیم خواهند رسید و این اخبار از غیب آینده است و پیغمبر نبوت نمایند است و خداوند عظیم است بحال ظالمان  
و اناست نشان همه مردمان محکم حاکم در جزا دادن کاف است از ایشان و اقامت بنیات مستغنی است حاکمی که  
قضیه بداند محرم پیش او انکار کردن نتواند بی توقف شراب دهد و بیدار نگذرد بخت کند سوالی معنی فعل است  
انتقال از پیش خلق بچشم تحقیق شود و مطابق است این خبر و لغوه را چگونه بود اگر در جواب بمشاهده مندر  
مدعیان مذکور از نبوت و کرامت ایشان بلکه را حاضر و مرگ و قوت انتقامی مرگ ظاهر شود زیرا چه  
چیزی باکر است او جمع نکرد و **وَلْيَجِدْهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاتِهِمْ** متجدد از افعال قلوب است  
هم مغول اول است احصر مغول دوم است علی حیوات متعلق است با حصر الم در جواب قسم محمد و است  
ای قسم تجدید هم احصر الناس علی حیوة و این جمله مستتره دیگر است برای بیان اینکه ایشان مرگ را از روی نخوا  
کرد و خود را هرگز بر خواهش مرگ نخواهند آورد معنی اینست و هر آینه هر آینه بیانی ایشان را یعنی بود را  
حریص ترین مردمان بر زندگی و طلب از یاد عمر ایشان از مخطات مقاصد و امانی در راه طلب شفا از امرض  
یونان دارد از طبیب و افسون از افسونگر و یا مشاهد این اعمال از ایشان تا آخر دم از حیات دلیل قاطع  
باشد بر تائید انتقامی ثابت و تکلیف حیوة برای نوعیت است یعنی برای دلالت بر نوعی از حییات مدینه با دوام  
و ثبات و **وَمِنَ الَّذِينَ آمَنُوا كُوفًا يَوْمَهُمْ أَحَدُهُم كُفِيَ عَنْ أَلْفِ سَنَةٍ**  
**وَمَا لَهُمْ بِمَنْ حُزِّجَهُ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَذَّبَ وَاللَّهُ بِصِيْرِهِمْ عَلِيمٌ** و معنی  
و من الذين امنوا كوفًا یعنی اسی حیث الناس من حيث الناس من الذين امنوا كوفًا یا متعلق باشد با حصر  
محمد و ای تجدید هم احصر الناس احصر من الذين امنوا كوفًا و این کلام از قبیل تخصیص بعد تمییم و درین طریق  
بوده است از الذين امنوا كوفًا و صیغره هم عاید است برویا قلیل است مرگ تجدید هم احصر الناس علی حیوة و در ضمیر  
احصر هم عاید بر یهود است و تواند بود و صفت مبتدای محمد و من الذين امنوا كوفًا یومهم کفره و الله عظیم بالظالمین

مع

شأنه

ج







فصل جگرهای که زیر زمین است ایشان را طعام نخستین است و از طعام که اسرائیل یعنی یعقوب صلبوات است  
بر خود حرام گردانیده بود برسد اینجا پس این صورتی که در کتاب تورات خوانده بود از پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم همان  
که یعقوب علیه السلام مرعوب بود چنانچه مرض او در غایت شدت میبود و نذر کرد که اگر خدای او را از این مرض شفا بخشد  
بهترین مطومات و مشروبات و کیش بر خود حرام گرداند و محبوبترین طعام و شراب ایشان گوشت و شیر است  
بود و خرچ گوشت و شیر مذکور بر خود التزم نمود و بعد از آن گفت بر تو که اسم فرشته روحی می آرد و که نام ملک بیگم  
خدای میگزارد و گفت جبرئیل می آید آنچه خوان میشود و باز میگوید این صورتی که گفت جبرئیل و شمع باست و ما را از  
جمله اعدا است اگر آنرا ندیده می بیند بیکاییل بود و بر تو ایسان می آوردیم و ترا پیغمبری تقدیق میکنیم برای عداوت  
جبرئیل چنانچه سببی ذکر کردی آنکه نبوت در میان ما بود جبرئیل و در غیر ما آورد و دیگر آنکه موسی علیه السلام  
خبر کرده بود که از مردی بنی اسرائیل نام بیت المقدس اخراجی بود می خواهد نمود دل بر تحسین حال بنی اسرائیل و میگوید  
قوی تر از برای تقصص و فرستادیم تا چون او را در یاد آورد و دفع شر و بریدن سر او بشناختند سر او را به تیغ از او جدا  
گرداند و شر او را بکفایت برساند چون آن مرد و کوه که سسکینی ضعیفی بدین نام دریافت در بریدن سر او و فرم  
نشر او شتافت جبرئیل پیش آمد با او در گفتار و در آید گفت اگر این همان است که خدای شما بدست او حکم  
کرده است گشتن نتوانی و اگر این آن نیست بگردم حق او را از سر سائی بدین کلمات از گشتن بازداشت  
و او را برای خرابی بیت المقدس باقی گذاشت و دیگر جبرئیل بر سر او را مطلع میشد و بر همه میزد و او را میزد  
و او را بر حال مطلع میگردد و در شان این صورتی که در این آیت نازل گشت و حال کسی که دشمن جبرئیل باشد  
به بیان پیوست و بعضی از امیر المومنین عمر رضی الله تعالی عنه در سوغت کسفت جماعتی از پیغمبر را بر وجهی که  
گفت چرا ایما بر پیغمبر ما نمی آید و دل بر تقدیق او میگیرید گفت بر جبرئیل فرود می آید با او تود و تود و  
بیناید و او دشمن باست فرقه ما را از اعدا است اگر بیکاییل برود و می آورد می با ایمان می آورد و میزد و او را پیغمبر  
تقدیق میکند زیرا که بیکاییل فرشته رحمت است از زانی و قذر رفتی آرد و جبرئیل فرشته عداست است سختها  
و بلا نهد و ازین جهت جبرئیل را دشمن داریم و بیکاییل را دوست خویش نپنداریم و نیز گویند عمر رضی الله عنه  
گاه گاه ایشان را ملاقات میکرد و دل بر صحبت ایشان می آورد و تا کلمات ایشان بشنود و بداند که در شان پیغمبر  
چه میگویند و در حق او از غیر و شر چه میگویند و زنی امیر المومنین عمر را گفت ما را دوست میداریم و غلام ما را دوست  
تو میگیریم گفت من نیز از جهت شما می آیم و از صداقت شما تود و تود و میزد و میزد برای این معنی نمی شناسم تا  
فصل جگرهای که در گناهنا است دریا نم بعد که گفت جبرئیل با او دشمن قدیم است ما را با او دوست است  
و او بیکاییل را دشمن میدارد و بیکاییل با او دشمن می بیند و امیر المومنین عمر رضی الله تعالی عنه در  
تفسیر

ایشان گمانی ایشان را ازین گفتار تا شاید باز داشت گفت هر که دشمن جبرئیل بود او دشمن جیکائیل باشد  
 و هر که دشمن جیکائیل باشد دشمن جبرئیل بود و هر که دشمن هر دو بود دشمن خدا باشد چون عمر رضی الله تعالی عنه  
 پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم آمد این آیه پیش ازین فرود آمده بود پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم بطریق دیگر فرمود  
 گفت لقد وافقك و بك انما لم اكن فيك فقلت بعد ان فرود آمد درین خدای در صلابت سخت تر از سنگ  
 یا فتم و در صلابت حق تیر تر از تیغ شتافت و من درین کان عدد و الجبریل شرطیه است و جبرئیل شرطه و من است ای  
 من کان عدد الجبریل عادی من لا یلیق ان یعادنی فانه نزل به جبرئیل و فی لیل است ضمیر نه عاید بر جبرئیل  
 و ضمیر نه عاید بر قرآن است اگر چه بالا ذکر او نرفته است بر طریق حق تو ازت با الحجاب ای تو ازت الشمس علی  
 قلوبکم متعلق است بنزل فاذن الله فی شملک است بمنزل بمصدق اما بین بدیه حال است از ضمیر نه که عاید  
 بر قرآن اما بین بدیه متعلق است بمصدق اما بین بدیه عبارت است از تقدم بر وجه تخیل چه هر چه بیان و  
 کسی بود پیش او باشد و بدی عطف است بر مصداق و بشری عطف است بر بدی لکن این متعلق است به  
 و بشری معنی اینست بگوینا محمد هر که جبرئیل را دشمن بود دشمن باشد کسی که لایق نیست که دشمن داشته  
 زیرا که جبرئیل قرآن را بر دل تو باذن خدای و فرمان او فرود آورده است و نظیم معنی آن راست و ازنده  
 و تصدیق کننده است هر چه بر آن پیش فرود است از توریست و جز آن در خاطر تو استوار کرده است خداوند  
 راه راست نمودن و فرود دادن است و میان را در هر که کتابی آورد که مصدق باشد مکتبی را که پیوسته  
 بایمان بنوا را بداند که او را عدد دارند و لایق نبود که او را دشمن بنماید پس سوال چون پیغمبر نامور گفتن  
 این سخن نباشد پیغمبر را علی فنی باید گفت علی قلبک گفتن بیان نمود و جواب پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم  
 که هر که شرطیه و هو قوله من کان عدد و الجبریل فقه عادی من لا یلیق ان یعادنی ما سور شده و دلیل بر شرطیه  
 هو قوله فانه نزل علی قلبک باذن الله مصداق اما بین بدیه و بشری لکن این کلام امر آن است  
 کان عدد و الله و ملککم و رسوله و جبرئیل و میکائیل  
 فان الله عندی لکن فیوین جیکائیل پیغمبر که یار ساکن بعد الف میکائیل  
 مجذوف یا و کمال مجذوف هر دو خوانند و منجی کی دانند من شرطیه است و جزا مجذوف است و مجذوفان الله  
 عدد و لکن این تحلیل جزا مجذوف است ای من کان عدد و الله و ملککم و رسوله و جبرئیل و میکائیل فان الله  
 عندی لان الله عدد و لکن این و هو منجی چون شرطیه بخاطر ملوح سوی مضمون این جمله بود بتقدیم ملوح مان  
 جمله بیان نمود معنی اینست هر که در ملک کان و در سولان جبرئیل و میکائیل را دشمن بود یا خدای و دوست  
 خدای غرض جل از شقاوت خدا و است در خدای غرض جل دشمن او باشد زیرا که خدای غرض جل کافران را



که با ایشان گفت و در ایشانست و این تخت و فرمان است که فرمودی آنکه سانی که داده شده اند کتاب مکتوب خدای  
یعنی یقین است را پس نشانه نویسی انداختن چنانست که هر کس که کتاب را میخواند و یقین را برین نشانه خواند  
و اشعوا ما تشاءوا الشیطان علی ما یبغی **وَاللَّهُ عَلِيمٌ خَفِیٌّ**  
این خبر عطف است بر و اشعوا و این قولی که در میان است مفسر شده بود و بیان و و کلام متصل شایع  
منو و چنانچه بالا گذشت و نکته آخر این هر کس که بخیر بخواهد نتواند بمعنی ماضی است مثل الشیاطین ایراد  
ماضی بلفظ مضارع که صیغه حال است پس حاضر آوردن حالت شیعه ایشان است بمعنی اینست و پس می گردند که  
کتاب سحر را که آنرا شیاطین میخوانند و کرده اند یا گویند یا آنچه میخوانند اند یا گویند یا بوده باقر آورد و اند تلاوت  
بهر معنی آمده و در کلام عرب هر سه صیغه متصل شده معنی میوم موافق استعمال علی است و بر معنی اول معتقد  
سوی یقین معنی اقرار است امی تیلو مفسرین علی بلکه سیلیمان و ایت کرده اند که شیاطین نزد یک آسمان  
میفتند و استراق سحر از فرشتگان کرده بر کاهنان میگفت و آن را یاد میکردند و در کتاب می آوردند و مرد  
رامی آموزانیدند و بخلاف می رسانیدند و آنرا علم سیلیمان میخوانند تا بود و سیلیمان نسبت میکردند و می گفتند  
سیلیمان را ضبط آدمیان و پریان و باد و پرندگان بسحر و منوی و او را قرار ملک عظیم و ضبط اقالیم و این علم  
دست داده بود سیلیمان این خبر شنید کتابها سحر از دست ایشان کشید بر خویش آورد و بر تخت خویش فر  
کرد بعد وفات سیلیمان وفات آنکسانی که برین سحر وقت بودند شیاطین پیش مردمان باز نمودند سیلیمان علم سحر  
داشت که بدان جهان را سحر نیساخت برای اثبات سخنی که اقرار کردند کتابها سحر از زیر تخت او بیرون آورد  
حق سبحانه تعالی بر پیغمبر علیه السلام وحی فرستاد از اقرار ایشان خبر دارد و **مَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ**  
این جمله بمعنی است امی و ما سحر سیلیمان را کفر سحره معنی اینست و سحر کرده است سیلیمان پس و کافرت  
و این عمل نا شایسته و کار ناپسندیده خوانیده **وَاللَّيْنِ الشَّيْطَانِ كَفَرُوا بِالْحَمْدِ**  
**الَّذِينَ السَّحَرُ عَطَفَ سَتَ بَرُوا كَفَرُوا سَالِينَ** و لکن برای ستر است و حمله بعلون الناس السحر حال  
یا تعلیل است معنی اینست و لکن شیاطین کافر شدند درین حال که مردمان سحر می آموزانیدند و پی تسلیم  
خویش سحر میکردانیدند سحر اطهار امور مجتبی است بآب باب غریبه است بشرط آنکه انعام بنیت کنند چه بر  
اطهار بنیت داخل علم خواص باشد و حکم مختلف است اگر در سحر قلبی یا فعلی بنویسند یا بشده سحر یا بن مزه  
نموده و امر ندیدند انکار کرد و بر روی جاری دارند مرد سحر را از جهت ارتداد و کشتن زن سحر  
را سحر مزه و صبر ایستاد تا آنکه ازین عمل توبه کند و خود را ازین جرم عظیمه دور افکند و اگر در قول و فعل  
سحر بنویسد و بگوید از جهت انعام بنیت و به فسق باشد لیکن اگر سحر ایا که نفوس کفر و سحر قطع طریق و سحر



نفوس مضمونه را در پهلک افکند از جهت سعی بقسا و بکشد و بنیان ساحره و ساحره فرق نکند در تفسیر  
 امام زاهد راجع آورده اگر ساحری دعوی تقلیب اعیان و تغییر تصور موجودات چون تقلیب انسان به حیوانی دیگر  
 از بیمه و جرات که از خاص الوهیت است کند یا در فعل معجزات چون طیران در هوا و قطع مسافت یکماه  
 و زیادت از آن در یک شب که از خاص این بنیاست نزدیک کافر گردد و مرتد شود و اگر او را درین دعویها تصدیق  
 او بر تصدیق مذکور کافر بود و نسو ال ریشی این طیران نقیله مسافت یکماه و زیادت از آن در یک شب از بعضی  
 اولیای عبادت که در توفیق آنرا در کتب خویش آورده اند میان روایت مسطور و حکایت مذکوره و توفیق  
 چیست اصحاب این حکایت را از جمله این روایت چگونه تقصی است جواب تقلیب اعیان آدمی را در هوا  
 طیران و در کیشب یا یکروز مسافت یکماه یا زیادت از آن از امور ممکنه است و همه ممکنات مقدور حق ایند بقدر  
 خدا و ایجاد او ممکن است که موجود شود کسی که وقوع آیتا بقدرت خدای دعوی کند وجود آنرا با محادی منسوب  
 گرداند صادق باشد و کفر نباشد و سخن او واقع را مطابق بود و اگر دعوی کند که من تقلیب کرده ام و این فعل غیر سبب است  
 پیدا آورده ام کافر شود زیرا که آن فعل را نسبت سوی خویش کرده و منافع سوی قدرت خویش آورده  
 دعوی خدائی باشد کفر بود و همچنین دعوی فعل معجزات آن نیز فعل خداست اگر نسبت بخود کند خود را فاعل آن  
 گوید دعوی خالقیت کرده باشد و ارتداد عظیم بود اما آنچه از اولیا را اختیار روایت کرده اند از اصفیاء را بر آورده  
 حکایت آورده اند محمول بر آن است که ایشان نسبت بخود نکرده و منافع سوی خود نیارده و محض نسبت بسو  
 خدا داشته یا منافع سوی سبب نباشد و **وَمَا أَنْزَلَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ إِلَهًا بَيْنَ يَدَيْهِمْ** که کافرون و منافقان  
 و **وَمَا أَنْزَلَ عِلْفَ السَّحَرِ فِي عِلْمِ السَّحَرِ وَارْتِ وَارْتِ عِلْفَ بِلَکَیْنِ** یعنی اینست  
 آنچه هر دو فرشته فرستاده شده که نام ایشان وار و وار و آمده و بعضی از آنرا مار نامیده و بعضی  
 بزوا کفر سلیمان نیز دارند سو ال برین معنی فنی انزال سحر باز رت و وار و است و اثبات تعلیم و شفا  
 و تعلیم در میان سحر از ایشان که از وایلمان من احد الا یہ مفهوم است مشکل شود جواب صحت تعلیم و تسلیم  
 یعنی علم بود یعنی بر نزول سحر ایشان نباشد میان فنی از سحر کبری و اثبات تعلیم و تعلیم آن از منافات نبود سو ال  
 چون تعلیم سحر از فرشتگان و تعلیم مردمان سحر از ایشان ثابت گویند میان تعلیم شیاطین و تعلیم ایشان فرق  
 بجو و جو نیز چون انصاف تعلیم سحر از شیاطین برای عمل بود و تعلیم فرشتگان برای توفیق باشد بقرون یعنی  
 آید متضمن برنج نماید چنانچه از خودی و بایمان من احد حق بقول اما سخن نقیله ظاهر فهم میشود و چنانچه از وایلمان  
 متناهی بقرون برین امر و وجود و تعلیم و ما یضرمه لا یتفهم مفهوم میگردد و تواند بود که ایشان تعلیم علم  
 خواص میگردد از بنیان کردن و شمشیر قبل سوی خویش که کفر بود نیاز نیست و اصل امر را به کفر تعلیم نمیداد



و ثبوت تعلم از ایشان نفی میکنند و منتهی باین عاید بر فرشتگان نمیدارد و عاید بر کفر و سحر می بیند و در حق می یقیند  
 اما سخن قنوت فلا تکفر را غایب از نا بیداران نداشته کلام بتقدیر و با بیداران برین حد بل رسالتان فی منتهی حتی یقینا انما سخن  
 قنوت فلا تکفر پیدا شد بر تفسیر انا انما نرشد فاعلمون منما عطف بر و یعلمون الناس السحر باید داشت معطوف بر و با بیداران  
 سخن غایب نباید داشت و در میان آن زمانه دارند عطف بر و با کفر سلیمان پذیرند و اینست که در این فرشتگان  
 چون فسق و فجور آدمیان مشاهده کردند و قیامت آنرا در دل آوردند گفت ای بار خدا خلق را آفریدی و با انواع  
 عطایا مخصوص گردانیدی و ایشان ترا بیفرمانی میکنند و عصیان می ورزند اگر بجای ایشان ما باشیم بی فرمانی  
 نکنیم و خود را در ورطه عصیان نفی کنیم فرمان شد و فرشته اختیار کین که ایشان در زمین حکومت یافتند و جهان  
 فرماندهی بود فرشتگان جبرئیل و میکائیل را اختیار کردند ایشان بجز و زاری رو با استغفار آوردند خدا می عفو  
 کرد و ایشان را درین ورطه بیرون آورد و فرشته دیگر که ایشان نیز از فرشتگان بزرگ بودند یکی غریبی  
 با رومی و یکی غریبی با یمنی مامور است اختیار کردند و چندی از صفات آدمیان از شهوت بلین و فرج در ایشان  
 نهادند و از قصار آن منع کردند و برای حکومت در زمین فرستادند ایشان تمام روز در زمین حکومت میکردند  
 و شب بر آسمان میرفتند و تا با داد و بیاورد مشغول شگفتی تا روزی عورتی زهره نام ممتاز بختی جمال که با شوهر  
 خصومت داشت پیش ایشان آمد محبت او در دل هر یکی از ایشان درآمد هر یکی از دیگری شکم پیدا داشت و  
 اخفا در محبت مذکور را لازم نپنداشتند آخر دل برین شرمی داشتند و خاطر بر طلب دلگذاشتند عورت مذکور  
 ایا آورد و طلب تعلیم اسم اعظم کرد و ایشان اسم اعظم میدادند و بقوت آن اسم از زمین بر آسمان رفتن می توانستند  
 پس او را تعلیم کرده بر عورت اسم مذکور آوردند و عورت مذکور پاک شد و درجه درآمد و در عورت اسم مذکور  
 مشغول گشت چون تعلیم اسم مذکور را شرط ممکن ساخته بود و بصورت ستاره مشخصه و بر آسمان رفت و مستقیم  
 آدمی ممنوع بصورت کواکب گرد و صورت نا متبدل بصورت ستاره شود و لیکر زهره که یکی از سیارات است  
 از گاه خلقت آسمان مخلوق شده و میان سفیت کواکب سیاره آمده قابل شدن بدین گونه این همان زهره  
 مسووع است صحیح شده و صحت آن را اخبار نقاط نیاید و این دو فرشته از هم سیمیه مذکوره از رفتن بر آسمان  
 باز داشتند میان عقوبت و دنیا یا مشیت عقوبت آخرت میان عقوبت آخرت مجسم ساختند ایشان جبرئیل  
 مشورت کردند و دل بر اختیار عذاب نیا آوردند عذاب آخرت و مشیت نیست متعلق با و انت حضرت اوست  
 ایشان در چاه بابل می ماندند بابل زمین کوفه او نیخته اند و سابعنه هناعه نهران خدا عذاب میگفتند ساحران  
 بر ایشان برای طلب علم سحر می آیند ایشان اول زبان بوعظ و نهی می کشانیدند و در نهی از سحر می گفتند میانه  
 و ما یحیی الموتی من اجب یحیی الموتی یحیی الموتی و کلام کفر

زاید و ستم است ای عباد حق بگویند انما نحن قسمة فلان کفر جاهل و مغرور است بر این که نیست تعلیم سحر و تعلیم با سحر  
آن و زور و ستم است ای عباد حق تعلیم میکنند ایشان هیچ که را سحر را تعلیم میکنند و چون آن سحر کفر و زور و ستم است بر این که نیست تعلیم  
و در عطف ایشان می آید و معصیت ساحری باز بیناید و میگوید بنده ایم ما کس نیست که تعلیم کند سحر و زور و ستم  
مرد قیت یقولون فیهم ما یفیرقون بسبب کین الماس و زوجه  
عطف است بر مفهوم با عیلمان من حدیثی بگویند انما نحن قسمة فلان کفر جاهل و مغرور است بر این که نیست تعلیم سحر و تعلیم با سحر  
به بین المرد و بر طرف یقولون است معنی اینست پس ایشان یعنی ساحران از دو رشته مذکور می آید و نیز می  
سبب کین میان زن و شوهر جدائی می انگشند و ما کس نیست که تعلیم کند سحر و زور و ستم است بر این که نیست تعلیم  
یا ذین الله و یتعلمون ما یتعلمون و لا یتفهمون  
این جمله معترضة است برای بیان اینکه ساحران هر چند که زبان کارانند بغیر شیت خدا می دانند و اینست بر این که نیست تعلیم  
او کسی را سحر نتوانند گردانند و اینست یکدوره لفظ کار عباد را به برداشت کنند و فراموش فراموشان و تعلیم و  
عطف است بر تعلیم معنی اینست و نه اند ایشان یعنی ساحران زبان می دانند و سحر خویش هیچ که را کس  
و مشیت و قصاص خدای جل و علا و تعلم میکنند ایشان چیزی را از سحر آنچه زبان می کنند ایشان را در دنیا از خود  
گشتن و گشته شدن و در آخرت بغایت محال پوستن که ساحران را خواهد بود و ایشان را رومی خواهد نمود و  
تواند بود که در انزل علی الملکین عطف بر استلوا شیاطین باشد برین تقدیر نیز تعلیم و عطف بر مضنون و ما  
عیلمان من حدیثی بگویند انما نحن قسمة فلان کفر جاهل و مغرور است بر این که نیست تعلیم سحر و تعلیم با سحر  
بین المرد و زوجه باشد و لقد علموا لمن اشتراته ماله فی الاخرة من  
خلاق و کس نیست که تعلیم کند سحر و زور و ستم است بر این که نیست تعلیم  
مقام می گویند کانا یعلمون مضرة السحر یا منزل است منزله لازم و فعل مطلق کنایت است از فعل متدی بمفعول به  
این شعر و احصاوه و عینه عداة ان یری فیهم و یسمع و اغنی می گویند کانا اذنی علم فیعلمون مضرة السحر لازم در جواب  
تنبیه مخوف است ای و قسم نقد عاود الام لسن انظره لام ابتدای است در افعال قلوب در می آید و اعمل در لفظ  
یا زمینه و در این در اصطلاح تعلیق بلام گویند و از خصایص افعال قلوب دانند و جمله قسمیه معترضة است بر  
نکوه مش کفر و مذمت سحر و لیس باشد و انبه انفسهم عطف است بر لسان شتره سوال عطف جمله و لیس باشد و  
انفسهم بر لسان شتره ماله فی الاخرة من خلاق عطف انشاء بر خبر یا اختلاف خبریت و انشاء است عطف چگونه جایز  
باشد چه انشاء انشاء خبریگر دانند و کلام تا اعمل و المقول فی شانهم به الکلام دانند و تا کلامه منف و به است  
تفسیر خبر بر این سعه و مخصوص ندیم مخوف است ای و لقد علموا لیس شیئا یا یعلمون به انفسهم و یسمع و اغنی می گویند کانا اذنی علم فیعلمون مضرة السحر لازم در جواب

ولو كانوا يعلمون شريعت محمد وفي الخزامي لو كانوا يعلمون شريعت محمد ونبأ الله عليهم لم يسجدوا ولم يعترفوا  
 انما طين فلو انذروا انهم لو لم يسميتمني باسمي بائنه جزا لطلبه وهدى وجهه مغفره بود سبوا ان تمني چیزی بنی از عدم  
 قدرت بر حصول او باشد تمني از خدای عز و جل ایچ معنی بود چو اب تمني مذکور منقسم است خدا نیاشته بلکه متعلق  
 مقول فی شئ منکم که بالا مقدم است مقول مردمان بود معنی چنین گویند گفته شود در ایشان ایشان کاشکی که ایشان  
 از اهل علم باشند مغفرت جادوگری بدانند یا گویند صیغه تمني که در کلام خدای واقع شود مجاز از مطلق بودن  
 تمني باشد و طلب از صفات خدای بوده و وقوع تمني بمعنی طلب از کلام خدای مستبعد نباشد و صاحب کتاب  
 تمني را مجاز از ارادت داشته زیرا چنانچه ارادت را چنانچه مذکور است ملازم است که مقتضی طلب پیدا شده  
 و نزدیک اهل سنت و جماعت ارادت ملازم فعل بود مستلزم حصول مراد باشد پس معنی ارادت اینجا سیاق تمام  
 که از ثبوت ارادت علم ایشان حصول مراد لزوم آمد اگر علم ایشان مراد خدای بودی بر حکم یا نیاشته که  
 حصول آن روشنی نبود ای ایشان را علم حاصل نیست نه ارادت نه پیوستن پس بر مذکور اهل سنت ارادت  
 علم گویند و از تمني مذکور معنی ارادت بخویند معنی اینست و بدستی دانسته اند ایشان هر آینه کسی که بخرد  
 سحر را بدلی کتاب و خدای یعنی کتاب خدای بگذارد و عمل سحر را بر دست آورد مراد در آخرت خطی نبود و  
 فیسی نباشد و هر آینه بد چیزی است آنچه فروخته اند نفس خود را بدان و اتباع کردن ایشان شیاطین در سحر ایشان  
 اگر ایشان مغفرت سحر داند سحر نکند و خود را در جادوگری نیکنند یا گویند کاشکی ایشان ایشان باشند تا مغفرت  
 ساحری بدانند سوا ان لقد علموا اثبات علم بطریق توکید قسمی بود ولو كانوا يعلمون موجب نفی علم باشد  
 چون لو بر نفی درمی آید دلالت بر نفی علم میکند اثبات علم یا نفی علم چگونه مستقیم شود چو اب اثبات علم در حد  
 بر سبیل تحقیق و بیان واقع باشد و نفی علم که از لو كانوا يعلمون فهم میشود بر طریق تیزیل عالم که بر مضمون علم  
 نرد و نیزه را چنان بود و از جهت ظهور امارات و الیه برخلاف مضمون جمله لقد علموا سماع در مضمون و نیزه  
 منکریم داشت بدین سبب جمله که بقسم و لام ساخت و کوا انهم آمنوا و انفقوا المکثوبه که منکریم  
 عَنِ اللَّهِ خَيْرٌ كَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ع لو برای شرط است انهم آمنوا فاعل است منکریم  
 که شرط لو است ای لو ثبت انهم آمنوا لثوبته من عند الله خبرا واقع شده از جهت دلالت بر ثبوت  
 جمله اسمیه اند یا لو در و لو انهم برای تمني است جمله شرطیه مخرجه است برای بیان فضیلت و ایمان تقوی سوال  
 چیزیست ثواب خدای و بهتری او تر است بر ثبوت ایمانها و تقوی ایشان به نسبت این جمله جزا آن چگونه شود  
 بدان چه نوع بود چو اب مسلم است که ثبوت خبریت ثواب موقوف بر ثبوت ایمان و تقوی ایشان نبود  
 یا ذکر آن و حکم کردن بدان مترتب بر آن باشد چنانچه در و با که من نعمته من الله آمده و در آن یکدیگر فقد کذبست

رسل قبلک تحقیق شده و تواند بود و در و لو اسم آمو ابرای متنی بود جزا طلب جمله معترضه بود و وجهی اثباتی  
 عند ایستد خبر معترضه دیگر باشد جمله لو کافو اعلیون در احتمال شرط و متنی و احتمال حذف مفعول بقدرینه تقدیر لو کافو  
 بعلیون خبر تیره المبتویه یا تریل نیز له لازم هر طریق لو کافو بعلیون سابق سبب با آن سوال و جوابی که متعلق  
 بدوست و جمله لو کافو بعلیون معترضه بود مقتضی نفی علم ایشان باشد معنی نیست اگر ایمانی و تقوی ایشان  
 ثابت شدی هر آینه ثوابی عظیم از خدای بهتر بودی از مسرفی که تصور کنند و از هر سودی که حاصل دانسته ناشکی  
 که باشند ایشان اند و دانند آن گویند اگر ایشان اهل دانش باشند غیر بیت ثواب اخروی دانند و آنرا بهتر از رفاهیت  
 دنیوی خواهند. بنگیر لشویه تواند بود که از جهت تعلیل باشد بر طریق و رضوان من شد اگر بود یعنی ثوابی قلیل  
 از خدای بهر دست از حرمان از ثواب تواند بود برای تخفیف و تکثیر بود یعنی ثواب یا بیان ثبوتی که کثیر و عظیم است  
 کاین از فضل خدای کریم است **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا سِرًّا وَ قَوْلًا**  
**اَنْظُرْنَا وَ اسْمَعُوا** و **لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ اَلِيمٌ** روایت کرده اند اجد صباه رضوان شد علیه  
 در هنگام تبلیغ وحی را عیای رسول الله میگفتند و این مطلب را عیای از پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم سید استند  
 یعنی رعایت ما کن وحی با استگی نگذار دل بر فهم ما دار و لفظ را عیایان یهود بلغت سریانی یا عبری و شام بود وین  
 میگفتند یهود و منافقان همین لفظ را عیای پیغمبر بلفظ دشنام گفتند که گفتند این آیه نازل گشت و این نظم بود و  
 پیوست و این جمله معترضه است برای تنبیه مسلمانان و آگاهیدن بتلیس کافران در خطاب پیغمبر علیه السلام بلفظ  
 که مشابیه لفظی است نزدیک ایشان در دشنام و قولوا عطف است بر لا تقولوا و اسمعوا عطف است بر قولوا و جمله  
 و للمکذبین عذاب الیم مثل است معنی نیست ای مؤمنان پیش پیغمبر این لفظ گویند و حاجت ثانی و استی  
 پیغمبر را و وحی بدین لفظ مجویند که دشمنان بدین لفظ اظهار متابعت گشتار شما کنند و در دل مقاصد انچه میان  
 ایشان است از استعالی این لفظ در دشنام باشند از این چنین لفظ احتراز کنند از پیغمبرین کلام توفی نماید و  
 انظرنا که مفید معنی رعایت است بگویند و بدین لفظ معنی انظر فمنا و مراقب او را کن بگویند و نیکو بشنوید و هوش و  
 گوش بران بگمارید تا نیکو دریا بید و محتاج سوی باز گردانیدن و طلب استی نمودن نشوید و مرکاژان را که با  
 پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم مثل این عداوتها انداختند و در دشنام و شایسته او گوشتند عذابی در دواک است  
 و عذابی بر اینان است **مَا يَوْذُو الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَا الْمَشْرِكِينَ**  
**أَنْ يَنْزِلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصِرُ خَيْرَهُ**  
**مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ** نیز از تخفیف و تشدید خوانند و معنی بر حسب آن دانند موصول  
 صله فاعل بود و بدست من بیانیست خارج و رجال چون از فاعل کفر و اول المشرکین عطف است بر اهل الکتاب



[illegible]



بران و برین انچه خواہد از آسمان از نباتات ناسخ و دفع بشوند و یاران و بہکف بفرستد و انچه خواهد افتاد این از  
 بان و کشت و سعادتی و جز آن بیرون آرد نیست مر شمار آنچه را می آید استی جناب خواہد بفرستد و نہ دو معنی کنند  
 و یاری دہندہ کہ حکم کند بر شما بولایت و ملک خویش انچه خواہد از حکم کردن و برگردن بکنی بر آوردن بجای او و دیگر اور  
 اَمْ يَرْجُونَ اَنْ نُّسَلِّطَ لَكُمْ كُفْرًا كَمَا سَلَّطْنَا لَكُمْ اِيْمَانًا مِّنْ قَبْلُ  
 وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ يَأْتِ الْيَمَانَ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ  
 روایت کردہ اند بود از پیغمبر علیہ السلام نزول کتاب خواہستن آئینا با کتاب مجید و احادیث گفتند چنانچہ  
 در آیتینہا کہ پہل کتاب آن غیر از علیہم کتاب یا من اللہ مبارک و شالو انوسی اکبر من ذاکہ فقالوا رنا اللہ جبرہ  
 آمدہ و از آیت و قال الذین کفروا لولا انزل علیہ القرآن حمیہ واحدہ ثابت نغذہ و بعضی گویند نزول آیت در شان  
 عبد اللہ بن امیہ مخرومی و جماعتی از مشرکان سبت کہ با او بودند پیش پیغمبر صلی اللہ تعالی علیہ وسلم گفتن لون  
 نو من ملک سبی تفجر لنا من الارض مینہو عایفی ایمان نیادیم بتو نا تشکا فی برای ما را از زمین چشمہ حرّات نمودند ام  
 معنی بل سبت و این کلام اضراب سنت از مضمون ماننسخ سبتی کہ منفسن طعن در بنوع سبت اسی انکم تطعنون  
 فی بنو قحطہ صلی اللہ تعالی علیہ وسلم و یطعنکم فی الناس و النسخ و المنسوخ و سوالکم تزیل الکتاب و جہتہ و انوکہ و لوکم تفحیر انبیاء  
 من الارض بل تریدون تسالوا رسولکم اکبر من ذاک کہ سئل ہوسی من قبل عند تکذیبہ و انکار نبوت و قولہم  
 ارنالہ جبرہ من بتیذل الکفر شرطی سبت مخذوف الجوانقہ ضل سواء السبیل تعقیل سبت مخرومی من بتیذل الکفر  
 بالا یان لا یفلح لانه فقد ضل سواء السبیل و این جمله تزییل سبت معنی انست شما در حق پیغمبر صلی اللہ تعالی  
 علیہ وسلم بوقوع نسخ و تبدیل طعن میکنند و معجزات اختراعی همچو تزییل کتاب از آسمان یکدفعہ و بیرون آوردن  
 چشمہ از زمین از مینوید بلکہ باشد کہ در طعن ترقی کنید و از سوال خویش بالا ترازان خواہید چنانچہ بنی اسرائیل  
 از موسی خواہستند و ارنالہ جبرہ گفت ازین حرّات کہ از ان فرجہ زاد آتش آسمانی بر آستان افکند و ہا کہ  
 شتون بظننا و نزول پیوستند و ہر کہ بدل کند کفس را با ایمان یعنی بتدلیل یان کفر اختیار کند و بہ آیتی کہ نازل  
 کفر و زود آیت دیگر طلب نماید بمقصود سبت و بطلون نیاید زیرا چہ بد رشتی اورا راست را کم کردہ است  
 و خود را بہ ضلال و گمراہی آوردہ سبت نجات چگونہ نماید و فلاح چگونہ دریاید و کثیر حق  
 اَهْلَ الْبَيْتِ لَوْ يَرَدُّ وَنَكَّرَ مِنْ بَعْدِ اِيْمَانِكُمْ كَفَّارًا  
 حَسَدًا اَمِنْ عِنْدِ اَنْفُسِهِمْ مِمَّنْ بَعْدَ مَا كُنَّا مِنْكُمْ  
 کتاب عمار بن پاستر و خدیفہ بن میانہ گفتند کہ ہر دین خویش بگردید متابعت ما شود عمار گفت سن با خدا  
 عہد کردیم کہ ہرگز محمد کافر نگردیم و شما کہ کتاب خدا را پیروی کنید و نہ ہیکار بی نقد عہد میدائید و خدایک گفت خدا

پروردگار است و محمد پیغمبر و قرآن پیغمبر است و درستی و راستی دین اسلام و راستی و درستی او پیغمبر است پروردگار  
 خویش را طاعت کن و خود را در درگاه مخالفت نینداز و کتاب خدا را تنگ نماند و هر که رسد دل من به هر چه باشد ایشان  
 گفتند در دل شهادت می نمودی محمد را بر ما گرفته و متابعت او در دلمان شتابان بر پیروی خود گرفته گفتند خدای را ندین گفت  
 محمد میگویی و نبوت جوین از خدای عزوجل میجویم بعد از آن پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم زقت حکایت نکرد  
 گفت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم گفت اصحاب و اطرافه یعنی بصواب رسیدید و شجاعت یافتید این آیه در شان  
 ایشان نازل گشت و این نظم در حق ایشان نبر و در پیوست جمله لویرد و دیگر بگوید و او است کفار احال است از مفعول بر دو قسم  
 یا مفعول دوم است یعنی جلد مفعول است یا لایستحالی است یا لایستحالی است یا لایستحالی است یا لایستحالی است یا لایستحالی است  
 از باب ضربیه سو طایفه خود از جمله من در من عن النفس من بعد انما استیست است یا لایستحالی است یا لایستحالی است یا لایستحالی است  
 یا تبیین لم الحق طرف است و ما مصدر است ای بعد تبیین الحق و جمله و دیگر معترضه است برای تکلیفی از عداوت  
 اهل کتاب مشرکان و شکایات از شکایات شنیعه است ایشان معنی اینست بسیاری از اهل کتاب مشرکان از حق  
 حسد و بدخواهی و خواستش فطالت و گمراهی بعد ظاهر شدن حق و پیدا آمدن خدق آرزو پرورده و تمنی کردند که  
 که شمار از اسلام بگردانند و بدین برسانند یعنی مرتد سازند از دولت دین اسلام براندازند قاعفوا  
 و اصحفوا حتی یأتی الله بأمره ان الله علی کل شئ قدير  
 فاصحفوا و اصحفوا عطف است بر فاعفوا حتی برای غایت است فعل بعد او مفعول است یا ضمرا آن بامر  
 متعلق است بیاتی جمله ان الله علی کل شئ قدير بر تنزیل است یا تعلیل است و تاکید از از جهت ارادت و کمال  
 ثبات معنی اینست چون حال ایشان دانستید که وقت هم ازات و سکافات ایشان نیست پس عطف  
 کنید از ایشان در گزید تا خدای امر خویش نیارد و حکم خویش لغرض کردن قتال پیدا آرد و بدستی خدا  
 بر هر چیزی توانا است بهر چیز تواناست و اقموا الصلوة و اتوا الزکوة و ما تلهوا  
 لا نفیکم و من خیر تجدوه عند الله ان الله بما تعملون بصیر  
 عطف است بر فاعفوا و اصحفوا جمله ما تقدروا معترضه است برای عده خبر از جمله ان الله بما تعملون بصیر  
 یا تعلیل هر جمله مذکور است و جمله مذکور است علم عالم بودن خدای جل و علا بکار ما است و چون ما تقدروا  
 لا نفیکم من خیر تجدوه عند الله این جمله باعتبار معنی مکنی عنه ملوح بود تقدیم ملوح تاکید بجهت بیان نمود  
 معنی اینست پس از ایشان در گزید و نماز برپای دارید و در وقت بگذارید و زکوة بدهید دل بر خیر  
 نهید کافران را بفرمان رسانید و در کار خویش با شکی و آنچه پیش فرستید برای نفسهای خویش از سر  
 خواستید یا خفت و باد را که نواب و ثمرات آن نزدیک خدای خواستید شتافت بدستی خدای تعالی شما نیست

تفسیر سوره بقره

و بدادن جزا و نشر آن تواناست و قالوا ان یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری  
این جمله غلط است و ابتغوا لا تسئلوا الشیاطین و جملة منقرضه کلام در میان بود و کلام متصلی مانع نبود  
نکته هر یکی از آن بالا گذشت و وجه انقراض هر یکی در ذیل آن تفسیر پیوسته ای قال اهل الکتاب لمن یدخل الجنة  
الامن کان هودا او نصاری درین آیت لف و نشر است او برای منع خلوت است و آن الجمع زیر آن جمع در لف  
موجب است هر جمع در نشر یعنی گفتند ایشان را ایشان این دو سخن و آن یکی و این دیگری آن تفسیر پس نظر  
در مجموع من حیث المجموع اجتماع بود و خلوت با اتفاق فریقین ملحق است بدین طریق بودن او برای منع خلوت و آن  
الجمع واضح باشد و هود جمع باید است چنانچه بذل جمع باذل معنی انیتت هود و نصاری گفته اند غیر هود و  
نصاری در بهشت در نیامند سوال این کلام را محل بر لف و نشر چرا کنند و در ره لف و نشر یکدم دلیل روند  
جواب بدلیل آیه و قالت الیهود لیست النصاری علی شیء و قالت النصاری لیست الیهود علی شیء چه درین آیه  
بگمراه خواندن هر یکی از دو فریق نو کوز فریقی دیگر را قریح است و این بر لف و نشر دلیل صریح است چه هر یکی  
از ایشان در بهشت برای خود سیکویند پس چاره نباشد که محل بر لف و نشر کنند یعنی گفته اند هود و نصاری  
غیر هود و نصاری اند نصاری در بهشت غیر نصاری در آمدن نتوانند **تلك امناء**  
**تلك امناء** اشاره الی التمنیات الباطلة و هی حصر دخول الجنة علی النفس و عدم واد تهم تریل خطی المتوهم و واد او اتم  
ارتداد المتوهمین ای تلك التمنیات الباطلة تمنیات غیر محققه و توانند و تلك اشارت سوی مقالست مذکور یعنی این محل  
الجنة الامکان هود او نصاری باشد و اما ما نهم مفسرات مبهوده ایشان را و شود چنانچه لکن تسنا النار الا ایامه و  
و یشتعل النار ابدا و اما انبیا و غیر النار بنا خطایا ویرحنا و کلام از قبیل تشبیه سو که بود و بحد اوقات تشبیه است  
بده المقالته مثل مفسراتهم المبهوده مما ذکر فی البطلان باشد و اما فی جمیع اندیشه است بر وزن افضلیه اصیل است و بود  
احتمال مرمی در وی روی نمود این جمله متناقضه است چنانست که کسی گفته با حال تلك الامانی غیره تا شبیه با کسی گوید  
بطلان مقالستم بده یعنی تو که من یدخل الجنة الامن کان هود او نصاری فقیل تلك المقالته مثل ما نهم المبهوده  
فی البطلان و تواند بود که مفسرانه باشد برای بطلان مافی مذکوره معنی نیست آن تمنیات باطله مذکوره و از روی  
نا پسندیده مستطوری در آمدن بهشت را بر نفسهای خویش حکم کردن تا رسیدن خبر بر یونان از روی لکن تسنا النار الا ایامه  
و بدات گفتن و یشتعل النار ابدا و اما انبیا و نسبت تمنیات آن که در آن گاهی نخواهد بود و حصول آن وقتی روی نخواهد بود  
سوال مشک نیست که هر یکی از تمنیات مذکوره تنهی است و اخبار بحکمة تلك ما نهم فاده چیست جواب خبر مبتدأ  
در مثل این محل تاویل بوقت شده بود او گفته و کلام را در معرض غایت افکند چنانچه در الارض و البغیر سمار الارض  
ساقطه و السماء جالیه تاویل کرده اند و از انان و شعری شهر می تابد و این تاویل و شعری کامل گفتند

انما انا انبى ايشان را و تاويل با سوره غير مستحقه كه گفت مشهوره او است كذا معني كلامه شك لا باي الا غير ثابت  
وانت قل هاكوا ب زهبا ككمران كنتم ضل قاي  
جمله ستانده است چنانست كه بغير گفت ما ذا قول اقول لا اقول لا اقول بل قيل قل يا توبه بر ما كنتم معني انيست گويان  
محت خویش بر گفتار خویش از توبت و انجيل ياريد اگر شما در دعوى مذکور و در مائت مسطور است گويان  
بلى حرف ايجاب است مرا چه ايشان بگووى لمن يدخل الجنة الا من كان هو ذا انصارى لغنى كرهه بودن از درگاه  
غير خویش در بهشت معني چنين باشد غير هو دان و ترساين در بهشت و آينده مومنان غير ايشان اند در جهان  
ناب من اسلم وجهه لله و هوى فله الجنة فله الجنة  
رَبِّهِمْ وَاَخْوَفُ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَخْشَوْنَ مِنْ اسْمِ شَرِّهِمْ وَجْه  
معني ذاته مفعول است شد متعلق بر اسم راست جمله و بر محسن حال است فله اجره خبر است فله ريفه است بر لم  
كه طرف مستقر است خوف اسم است عليهم خبر او است جمله طرف است بر له اجره خبره فله ريفه خبره فله ريفه خبره  
از جهت افزا و نقص است و ايراد ضمير جمع در عليهم و لا هم خبر فون از جهت معني است تقديم سنده اليه بر خبر فعلى  
حرف لغنى موجب تخفيض لغنى است سنده اليه لغنى خبر مخصوص بر ايشان بود هم ايشان باشد كه اندر بگيرن نباشند  
و مخزون بودند لغنى خبر در كافران نبود ايشان هميشه در اندوه باشند و جمله من اسلم تا آخر تحليل ايجاب است  
كه مضمون بلى است معني انيست هر كه ذات خود مر خداى را بپارد و دل خود بر اخلاص آورد درين حال كه از شكلى  
كننده و نيكى در دن است پس مرا ايشان است ثواب ايشان نزد يك پروردگار هرمان و خوفى بر ايشان بود  
و هم ايشانند كه ايشان را غنى و اندوهى نباشد و قَالَتِ الْيَهُودُ لِكَيْسَتِ الْيَهُودُ  
عَلَى شَيْءٍ وَاَقَالَتِ النَّصَارَى لِكَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ وَاَقَالَتِ الْيَهُودُ لِكَيْسَتِ  
روايت كرده اند كه يهودان مدینه و ترساين بنى نجران بشين بغير صلى الله تعالى عليه و سلم بگيرند و سب بگويند  
و يهودان ترساين را و ترساين يهودان را بهر وجهى آورده اند و هميشه ياد خصومت يهود و ترساين را در ايشان  
ايشان اين آيه نازل گشت و در حق ايشان اين نظم برود و پيوست اين جمله با مفعولات خویش عطف است  
بر و قالوا لمن يدخل الجنة و هم ينادون الكتاب حال است معني انيست گفتند يهودان نيستند ترساين  
بر خبرى از شكلى در دين و منكر حقيقت است معني و انجيل شدند و گفتند ترساين نيستند يهودان بر خبرى از شكلى و دين  
و منكر حقيقت موسى و نوريت گشتند و حال انيست كه ايشان بنى يهودان و ترساين كتاب ايتوا الله و ركنوا  
هر كى تصديق كتاب و پيغمبر فرين و گيرميدانند و در انكار هر كى تصديق كتاب پيغمبر فرين و دوم را انكار كتاب و پيغمبر  
خویش بود بلكه انجا چنان پيغمبران باشد كذا قال الذين لا يعكسون مشك فويلهم

معنى  
بجانب  
چون  
و غیر  
و غیر



ذلک اشارت است بر قول اهل کتاب و ضمیر مثل قلم و ما یستلزم کتابی مثل قول اهل کتاب قال الذین قالوا انما انزلنا  
 و کتابه و مذکور نیست بدل سنت یا بیان است یا تا کنید نیست یا محمول بر اختلاف بود چنانچه اختلاف است بر مذکور  
 اشارت بر مقول بود که کذا مقول قال باشد مثل قلم صفت مصدر محذوف دارند معنی مثل مقول اهل کتاب  
 فی البطالان قال الذین لا یعلمون قولا مثل قلم فی کونه ناشی از اهل الباطن یا برعکس معنی ذلک را اشارت  
 بر مصدر گویند و از قلم معنی مقول چون در مثل قلم معنی مثل مقول اهل قال بود و کذا صفت مصدر محذوف  
 باشد و در تحت هم در حال همان بود که گذشت برین تقدیر تکرار نمود تا سیر باشد بدین وجه لا یعلمون منزل  
 منزل لازم بود معنی لا یعلمون یا علم شود و جمله کذا قال الذین لا یعلمون مثل قلم معنی بود متضمن است به اهل کتاب  
 تشبیه ایشان بجاهلان باشد معنی انیسست کسانی که از اهل علم نیستند هم برین طریق گفتند و هم یکدیگر  
 بطعن پیوستند همچو مشرکان عرب و کفار قریش و بت پستان و آتش پرستان بسبب نجاسات دین خویش  
 ادیان دیگر و نفی فصل آن کردند هم چون اهل کتاب یکدیگر را پیچ آورده قال الله یحکم بآیاتهم و یحکم  
 الیقین فیما کانوا فیہ یختلفون قادر باشد بر محذوف است سی ان اموا علی الذین  
 و لن یجوعوا عنه قال الله یحکم بآیاتهم معنی انیسست اگر این قائلان یعنی پیرو و نصاری و جاهلان برین گفتار  
 یعنی بر نفی حقیقت غیر دین خویش که متضمن نفی حقیقت دین اسلام نیز میشود ثابت باشند و از کلمات نابوده سخنان  
 تا پسندیده باز نگویند پس ضامی بیان ایشان روز قیامت در باب نفی حقیقت اسلام بدو غلوئی حکم خواهد کرد  
 و بنا بر این ایشان سزاوارند از خود و دین خویش خواهد آورد و من اظلم منکم مسیحی الله ان  
 یلک کفر فیها کفره و سعی فی تحریفها و ایت کرده اند سعی بیت المقدس را و او پیغمبر علیه السلام با کرد  
 پیش از تمام شدن روی بدله بقا آورد چون سلیمان پیغمبر علیه السلام و آیات نبوت و ملک فراغت عمارت سعی  
 مذکور را مرثی ساخت بیوم سعی مذکور و چون قاضی گشتند بمختلف و مجاوزان ایشان گشتند چون عیسی صلوات  
 الله علیه را بر آسمان چهارم بردند و چون کشتن عیسی را و حوی کردند بر سایان را با جهودان عداوت اقتاد و میا  
 ایشان فتنه عظیم را و در آن وقت باد شامی نفوذ بر سایان با او یار شدند و با جهودان مجار بر کردند ایشان را  
 کشته و وزن بجای ایشان را بستند شهر ایشان را تا فتنه سعی بیت المقدس را خراب ساختند بعضی گویند  
 بنصیر باد شامی محوسی بود و بعد از غلبه آمد بر سایان او را یاری کردند شهر و سعی را و درین آیت تلخیص  
 قصه است من اولی سقنا سیه است و است تمام معنی انکار است و من ثانی موصول است معنی الذین و اقر فی ضمیر من  
 و سی از جهت افراد لفظ من است و جمع آوردن او لنگ بقره و معنی است ای لا احد از اهل الذین من انما ساق  
 است و من چاره از آن نیکبر محذوف است و حذف حرف جزا از آن و آن معروفاست تقدیر اینست لا



[illegible]

این جمله معترضه است برای تشبیه دل مسلمانان و آرام خاطر ایشان را و دنیا را اینکه بخت کردن مساجد و اذان و ایستادن  
 زبیران ندارد و کوشیدن خرابی آن در حق مومنان مضرتی نمیدارد که همه زمین را برپای عبادت مسلمانان مشحون  
 گردانیده اند و همه بقعات کثرت محلیت عبادت رسانیده اند آیتها از کلمات شرط است و آیتها را محزونم آمده سقوط  
 نون علامت خرم شده خبر شرط محذوف است فتم وجه افتد تعلیل است ای ایما تو لولا فتم نیات کلم عبادت است  
 لانه فتم وجه افتد و جمله ان الله واسع علیهم تمهید است و تا که بگوید از جهت لیدار و شمار باری بر وجه و کمال است و استلزامی  
 معنی نیست مشرق و مغرب خدا را است زمین بهر محل عبادت خداست در هر مکانی که رو آید محل عبادت  
 خدای پندارند لکن فتم وجه افتد و این آیه متشابه است سلف گویند که آنچه مراد خدا نیست حق است اعتقاد کنیم  
 مشغول آن بتاویل فتویم خلف وجه را تاویل برضا کنند یا معنی جهت توجه در عبادت که خدای عزوجل تغییر  
 کرده است گویند بدین آیه ثابت شود که تمام زمین جای عبادت بود پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم فرموده است  
 جعل فی الارض مسجد اسجده گاه داشت و ناست یعنی عالم است به نیات عبادت کنندگان و اخلاص دکان  
 ایشان و قالوا اتخذ الله ولدا این جمله عطف است بر و قالت الیهود لیست البصاری ای و قالت  
 الیهود و البصاری و خبر کوثر الله ولدا معنی نیست گفتند یهودان و ترسیان و مشرکان عرب که گفتند  
 خدای ارجمند برای خویش فرزند جویدان عزیز ابن الله گفتند و ترسیان المسیح بن الله گفتند و مشرکان عرب  
 ملائکه را یا الله خوانند و برقرات قالوا بغیر او خوانند این جمله را تاکی گفتار سابق داشت چه کسانی که  
 اتخذ الله ولدا گویند و در راه این چنین باطلی پسند گفتارهای سابقه از ایشان عجیب نبود و کلمات متقدمه  
 از ایشان مستبعد نباشد و همچنین مصدر است مفعول محذوف ای سبح الله متعجبان این جمله معترضه است  
 تنزیه معنی نیست بیایکی یاد میکنم خدا را از همه غیب پاک یاد کردنی و برابرت و نزاهت پیغمبر از همه نقیض  
 تیرات خستنی فرزند اگر آفریده شود هیچ سائر مخلوقات مخلوق و ملوک بود و ملوک فرزند خدا باشد و اگر مخلوق نبود  
 قول بعدا آید شرکت در قدم روی نماید و نیز هر چه قدیم بود حاصل از خدای نباشد پس فرزندیش شود  
 بکن الله ما فی السموات و الارض ملوک که فلا یكون له ولدا معنی نیست بلکه آنچه در آسمانهاست از فرشتگان و آنچه  
 در زمین است از عزیز و عیسی و جرآن آفریده شده اند ملوک خداوند ملوک فرزند نباشد پس خداوندی نباشد کل  
 له قانتون تحت کل مجوع است معنی همه نه کل افرادی معنی هر یکی بدلیل آنکه قانتون بر جود  
 جمع آمده محمول بر کل شده و جمع محمول بر کل مجموعی شود و کل افرادی را و انباشته این جمله از جمله  
 فصل کرو غیر او و از زیر آنچه این جمله را جمله سابقه را که متضمن اثبات بانی است و الا فوالقیا و الا ان شرکست که

بسم الله الرحمن الرحیم

و مضمون آنرا اینهاست: بیان کرده شده تا بدست یعنی جمیع چیزهای که در آسمان و زمین است هر خدای را  
 همه بطور یکسان یا بیکره متقارن همه از یکدلیک و عبادند چنانچه جای دیگر گفته است و لا یسلم من فی السموات و الارض لعلها  
 و کما یستوال در مانی السموات ماکه برای غیر ذوی العلم است استعمال کرده و در کل که قانون حقیقت است  
 که برای ذوی العلم است آورد و وجه استعمال مذکور چیست و تحت آن بر چه بنی است جواب اگر از ماکل فی  
 السموات و الارض مراد شود در مقام بیان ملکیت ذوی العلم را با سلب و عروض مشارکت بود تقلیب غیر ذوی العلم  
 بر ذوی العلم بحسب مقام مناسب باشد و قوت که فعل اولی العلم است تقلیب ذوی العلم ملازم بود و اگر از اینجمله مافی السموات  
 و الارض من اینجند هم الکفار اولاد باشند مراد دارند ماصدق علیه السلام فرشتگان در آسمان و غیر و عیسای بزرگین بنیادند  
 برین وجه استعمال قانون بدست آمده و استعمال مازدی العلم از جهت خط مرتبه ایشان بحسب مقام و درشتی  
 صفات ایشان در خیر به نام مناسب بود بدیع السموات و الارض یعنی مسمو  
 و الارض او بودیع سموات و الارض یعنی بدیع صفتش یعنی فاعل آمده است اضافت می نوی منقول سابقه بود  
 یا آنکه بدیع یعنی خویش گذاشته اضافت می نوی فعل داشته و این جمله نیز تاکید است بر حدیث سابقه از زیر خط ایشان  
 با ثبات ابدی که بر نور ملک است معنی نیست خدای پیدا کننده آسمانها و زمین است آفریننده آن و نیست یا اگر  
 الهی است که بدیع است آسمانها و زمین و دنیای او است آثار قدرت و قدرت متین او و لا اله الا الله  
 فی السما یقول که گفتگو کن این جمله عطف است بر مانی السموات جمله اولی بیان ملک است و جمله ثانیه بیان  
 فیکون بر قرآن رفع معطوف است بر یقول یا ابتداء کلام است بتقدیر فیکون و کما یقول است بر یقول و قرأت این  
 نصب فیکون مشکک است چه بودن شی سبب برای بودن او نتواند بود و بعد امری بحسبیت تحت نصب و می نتواند نمود  
 و اگر گفتن کن که مضمون یقول است سبب بود فیکون سبب امر نبود سبب خبر باشد و اگر خبر مقدم لفظ امر اعتبار کننده معنی  
 ان فعلت قلت که شرط صحت جواب بقا است صحیح بنیاد نصب جواب غیر اعتبار معنی نماید جواب یعنی کتب نحو  
 آورده نصب جواب بعد فایده خبری که معنی امر است یا لفظ او متضمن لفظ امر بود آمده چنانچه در الفی آمده و فعل خبری  
 علیه و قلت از بد زنی فی ذری تحقیق شده اما در خبری که معنی امر است ظاهر است و در خبری که متضمن لفظ امر است  
 شبه جواب امر باعتبار وقوع سبب بعد لفظ امر اگر چه سبب امر نیست سبب خبر است و نصب فیکون بعد یقول نیاز پس  
 قرآن این عام را چنین سبیل است و بد آنکه گفتن کن عبارت است از ایجاد ای یوحیه فیوحد و فاکبر ای تعظیم مع الوک  
 است دلالت بر سرعت ایجاد دارد و وجود اشیا بفعل اشیا است بلکه کن نسبت آن بکلمه کن مجاز است و فخر الاسلام  
 نزد ذوی مع نزدیک ایجاد حکم بکار کن و حقیقت دارد و لیکرین خبری ایجاد بلکه بر وجه ابرار است بر این اعلام  
 ملا را علی بن ابی طالب یعنی نیست چون کاری را میگویند میگویند میگویند میگویند میگویند میگویند میگویند

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ

عصفت نیست برو قالوا الحمد لله جملة لولا یکنما الله مقول قال است و لولا تفصیل نیست معنی بلامعنی نیست  
و گفته اند آنکه نمیدانند از اهل ذاتش نه اند از نادانند از اهل کتاب نایشترکان جماعتی از بیت پرستان  
چرا با ما عداوتی منکرم نشود و بمشافه بر سالک منتهی خیر نیکان یا چرا نمی آرد بر ما آیتی و معجزه و علامتی که بدان  
رسالت او بدانیم و او را رسول خدا خوانیم از آیتی که ما میگویم چنانچه در زمین مکه که به  
آبی دارد چشمه سیرون آید همچو جوی روان روی نماید تا در زمین مکه که باغی و بوستانی ندارد و باغ و بوستان  
پیدا آرد و آنهمان بر ما پاره پاره شده و میفتد یا فسمه مشیله پیدا آید آنکه او خانه از زر و نقره پر آید و ما را  
برای یکسانی بیک دفعه بیاورد و این چنین آیات و معجزات تعجبین خواستند و قصه ایمان آوردن در اول نهادند

سطلوب ایشان تغیر بود و گردیدن رخسارین بود و پسندیدن از اعراض از معجزات و نشانه گویا چون  
اشتیاق قمر و تسلیم حجر و شکایت بناقه مجله و نالیدن چو بی که پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم بر آن تکیه نمود  
و وعظ و نصیحت کردی چون پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم بر منبر نشست چون چوب مذکور از فراق نالید  
آواز و جمعی از صحابه بشنید و جز آن از معجزات عجیبه آیات غریبه چون بیرون آمدن آب از انگشتان  
پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم و کفایت کردن آب اندک بسیاری را از انعام و آشناسیدن لشکر بسیار آب  
اندک را و روان شدن و خست بطلب پیغمبر علیه الصلوة و افضلها چون خدای خواسته بود که ایشان بدست  
ایمان برسند اگر چه معجزاتی که بمقتضی طلب میکرد و ظاهر شدی هم قبول نمیکردند و ایمان نمی آفریند

[illegible]











۴۲

و نوازند و تخریز کردن از خلل و تباهی و سرگردن مراد است و معانی و تامل کردن بر اینی که شرف است و استقامت  
از وجه غموض و اسرار قرآنی می رسد. **أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَاتُ أَنْ يُبْعَثُوا بِهِمْ نَبِيًّا** **وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ** **قَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا**  
او لنگ مر فوج المحل است بر اینند جمله و منون پنجم بر اینست بر تندی که خبر بندگان اول الذکر است و اینست که بندگان  
در جواب زدن آنی و صفت مستانقه بود و تقدیم سخن الله بر خبر فعلی مفید است مر تقوی و حمله و من یکفر به تا آخر  
ترجیل است معنی انیسیت ایشان البتة ایمان به دومی آرند لا محاله دل بر تقدیر او میگذارند و آنرا که بدو کافر  
شوند و در شان دومی انکار و کفر و زنده هم ایشان از زبان زدگان و تجارب خاصه گان یسیر  
**إِسْرَاءِ بَلْ أَذْكَرُ الْغَيْبِ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ**  
**عَلَى الْعَالَمِينَ** **وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ**  
**مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُ شَفَاعَةُ**

در آیت یابنی اسرائیل از کرد و انبیتی التي انعمت علیکم وانی فضلکم علی العالمین بالاخره جمیع نعمتهای که بود که  
در حق بنی اسرائیل قایلین گشته و در قصه های که بعد از آن مذکور است تفسیر و تفصیل آن مستطوره است در این آیه  
جمیع سابق را تکرار کرده بر وجه تاکید باین دیگر آورده هم ازین جهت فضل کرد بغیر عطف آورد معنی آیت همان  
که بالا گذشت و ذکر آن پیشتر رفته لیکن بالا و لا یقبل منها شفاعته و لا یوقد منها عدل ذکر کرد و اینجا لا یقبل  
منها عدل و لا تقفها شفاعته آورد زیرا چه انتفاع بشفاعت هر دو چیز سو قوت دارند برودن شفاعت است  
بذات خویش نافع و غیر ضار و قبول کردن کسی که پیش او شفاعت کند شفاعتی که بذات خویش نافع است اگر  
مقبول نیستند و باینکه نکند و اگر مقبول افتد و بذات خویش شفاعتی غیر نافع بود و سودمند نشود جای نفی قبول کردن  
و جای نفی نافع نیست او در بیان آورد تا بیان انتقام هر دو جهت انتفاع باشد و ذکر انتقام هر دو نوع بهتر است  
حاصل شود و در عدل تشریح باینکه لایق باشد عدل گفت و جای دیگر لا یقبل منها عدل چه بسیار اخذ و غیر قبول  
ملازمه نیست و تواند بود اخذ باشد بر وجه ترد و در قبول و رد قبول نبود و تواند بود قبول باشد و اخذ نبود و باز  
یکی نفی دیگری نمی آید جای این عبارت آورد و جای آن عبارت ثانی هر دو شود اما جای شفاعت را مقدم  
آورد و جای عدل را مقدم کرد تا تنبیه کند که بر نسبت انتقام و شفاعت هر دو برابرند هر یکی بمقدار حاجت  
خویش و نه از جهت این که **كَلِمَاتٍ فَاتَّقُوا**  
لفظ اینهم در سوره بقره هر جا که آمده بیا و انت هم در آیه ای و او ذکر و اذا اتی الیه الیه اینهم جای  
بر او کرده اسابین بالا گذشت و آن که غلطی است که باینکه اسیران بود و این ذکر غلطی و دیگر سستی است که باینکه  
ایشان اینهم علیه السلام و دعواتی که از وی در حق فرستاده می شود و غلط است ایشان بدین تعبیر



بزرگوار تر است جان برادر که کار بزرگوار قال و فرمودن می توانی که لایزال عفو می نماید به الطالمان  
این نیز چه استاذه است که بواسطه گفتن فدا قال یا ابراهیم صلی الله علیه و آله فقیل قال و من ذریته من برای من است  
و من ذریته عطف بر محمد و من است ای قال یا ابراهیم اجعلنی اماما و بعضا من ذریته ایمنه معنی ایست گفت  
ابراهم علیه الصلوٰه و السلام بگردان هر او بعضی اثر ذریه مرا نام سوال چون امام گردانیدن او بآیه آن  
جاءک للناس اماما و خود بود و جای ابانست خویش برای چه کند بخواست و او عطف برای جمع است پس  
از روی معنی بجائی مذکور در اینجا میماند اماست که ذریه او بودند و عاصی امامت او نباشد سوال چون  
من برای من عطف بر محمد و کلام مذکور خواست اماست بعضی ذریه پندارند لایزال عفو می نماید به الطالمان بنا شد ظالم بود  
بعضی و عدم صلاحیت ایشان برای امامت سنانی سوال بعضی نبود جواب لایزال عفو می نماید به الطالمان متضمن  
اجابت اماست بعضی ایشان نسبت عدم صلاحیت معصومین ظالمان است و بعضی بی شبهه غیر ظالم اند و بعضی  
امامت دارند از اجابت سوال مانفی ندارند و بیان عدم مانع از اجابت کنایت از حصول اجابت بود و بیان  
قبول دعوت بر وجه ابلغ باشد و در کشف آن آورده که من ذریته عطف بر کاف جاعل چنانچه کسی گوید  
سا که یک سامع گوید و زید ای شکر منی و زید و این وجه مشکل است زیرا که اگر عطف بر کاف جاعل باشد  
مفعول جاعل شود پس تقدیر کلام انی جاعلک و جاعل بعضی ذریته باشد و این فاسد است و اگر بجای آن  
انک جاعل بعضی ذریته ایست که عطف این جمله بر جمله انی جاعلک للناس اماما شود و آن مفعول قال الله  
افتاده است اینهم مفعول قال الله شود و این جمله مفعول ابراهیم است مفعول ابراهیم عطف بر مفعول افتاده  
بود پس چاره بنابرین که عطف بر محمد و من و از آن چنانچه ذکر کرده شد بگذریم گویند این کلام بر وجه دیگر است  
ایضا عطف نیست بر عطف من ذریته با او و عطف افتاده و عطف در وقت صدور است بر وجه تحقیق چنانچه  
کسی گوید سا که یک مخاطب گوید زید او زید را بر وجه تلقین عطف کند بر کاف سا که یک عامل در همان  
اگر یک باشد که در کلام اوست باین کیفیت چه آن بر وجه اخبار بود و این بر وجه طلب است و در انضباط  
عمل عامل در مخلوق علیه و معطوف تعلق اصل عامل شبهه است بقا کیفیت شبهه نیست چنانچه قاضی  
و زید و قام زید الامر و قام زید لکن عمر و در معطوف و نظیر اول کیفیت تاثیرت عامل و در نظیر دوم کیفیت  
اثبات و در نظیر سوم کیفیت نفی باقی میماند آیه اسکن و است و زو جاک لحنه درین معنی برای ظاهر است  
چه معنی او اسکن است و تسکین و جاک مقرر است بنحو ال بیرون آوردن ظالمان از ابلت اماست ایشان  
سوی اشتراط عصمت در آید میکنند و منسوب این را در غیر مواضع ندیده و افق را باین جهت  
تواند بود که از امامت نبوت و از عهدی نیز نبوت مراد شود و برای نبوت نبوت است و با است از





جمع کرد و پندار نیست سفره طعامی پیش ابراهیم آورد و بعد ابراهیم علیه السلام ندای جماعتی شنید  
 بدوستی خدای تعالی برای شما خانه بنا کرده و بنامی برآورده و قند زیارت آن کنید و حج بخوانید پس هر که  
 در پشت پدران یا در شکم مادران بود آنرا اچا پست کرد و تلبیس یعنی لبیک اللهم لبیک تا آخر بر زبان آوردیم  
 ازین جهت لبیک گفتن مستحب حایجان گشت و تا قیامت بجل خواهد پیوست لبس هر که یکبار لبیک گفت  
 یکبار حج میکند و هر که ده بار گفت ده بار حج آید و بعضی گفته اند این مقام ابراهیم سنگ است که بران یکبار نهاد  
 غسل کرده و علامت قدم او بران سنگ پدید آید و شخصی است که ابراهیم علیه السلام چون از مقام خود  
 بجزا کرد ساره را که منکوحه او بود در صندوقی گذاشت و آن را در زیر راهبانان بر صندوق ریخت و در  
 و او را بکشتادین صندوق کرده گفتند نگذاریم تا آنچه در صندوق است در زلف نیاوریم چون کشتادین در صندوق  
 جمال دیدند او را از صندوق بیرون کشیدند گفته اند در جهان شکست بود که در غایت و تابش پنهان نبود  
 نور به پیشانی بوسی چون می بود لبیک بیرون می آورد و پیشتر مردمان نمودار میکرد و روی بویست چون از پناه  
 بیرون آمدند و نور ساره چون صندوق را کشتادین ساره را پیش باو شاه بردند باو شاه دست دراز  
 کرد و دست او خشک گشت و دستیم که ترا نیز در کار نیست او را پیشترتی از او بخواد دست من دست  
 شود ترا بگذارم و دست از تو باز دارم ساره دعا کرد و دست او بصورت پیوست او عهد از او فدا کرد و بار دیگر  
 را بر قند آورد و باز دست او خشک گشت ساره خشکی دست او بخوانش ساره بجهان پیوست که سوره بابر چون  
 دست او در دست گشت هر دو پیشتر شکست ساره را کینگی داد و گفتن بها اجرک زمین کشتادین کینگی را  
 در خانه آورد و با تبر نام کرد چون ابراهیم علیه السلام آمد نور انوشی یا بر فتح حجاب معلوم پیشتر خدای تعالی  
 ساره را سلامت نگاه داشت و آن کافر بروی دست نیافت ساره چون پیل ابراهیم را دید و باجر  
 فداوارت او را علیه السلام پیشتر چون باجر را بدید ساره خیر نشد که در دل بر بیرون آوردن او و باجر  
 علیه السلام باجر را در کمر پیوست و در مقامی که آن فرزند سبت آورد و ابراهیم علیه السلام باجر را سها بخاک  
 و او را بختی از پیل سپرد و سینه ساره کشتادین بعد اسمعیل زاده شد دران مقام آبی نبود باجر  
 لبیک سبتی پیوست و از پارتون اسمعیل چشمه را کشتاد باجر را ازین دست داد و باجر چندی گریز  
 آید و داشت سبت از روانی باز داشت پیغمبر فرموده است صلی الله تعالی علیه و سلم اگر باور اسمعیل  
 در سبت آن قدم نهودی چشمه کورتا این زبان را دران بودی چاه و فرزند همان چشمه سبت که او را اسمعیل  
 لبیک سبت چشمه روان بود که بعل او چاه کشته بعضی خاق دیدند که پرندگان توجه میانند و دران مقام  
 فرو می آیند استلال بر آب نکرده و دران جانب و دران سبت و دران سبت و دران سبت و دران سبت

آب نیافتند همان جا وطن گرفتند باز اسمعیل در آن غریب انیس جن و انس دست و اوجی سحرا و  
در آن کرمیت غریب در فرجست برو بکشاد خرابه آبادان گشت و بیابان بهر زرت محمدان پیوست اسمعیل  
بزرگ شد زنی خواست و بر سر هم کشادنی پروا خست ای چندی گاه ابراهیم را می دیدن اسمعیل آمد او را  
در خانه یافت زن اسمعیل سخاوت کرام و عظمی ابراهیم در نیافت حکایت از عسرت حال کرده  
حکایت تنگی بندیش پیش آورد چون وقت بسجاده نشت ابراهیم علیه السلام باز گشت گفت اسمعیل را  
از من علام برسان که استانه در خویش را بگردان چون اسمعیل آمد اخبار و اقبالت غیبت خود باز جست  
زن از واقعه که در غیبت او واقع بود تمام گفت اسمعیل دانست که پدر زن مده بود و امر بگردانیدن آن  
فرمود و این کتابت از بدل کردن زن بود اسمعیل مثال امر در حبست زن را الحقی با ملک گفت زن  
دیگر خواست که خانه را بگوید آراست سال دیگر ابراهیم در خانه اسمعیل آمد باز او را در خانه یافت زن  
جدید بر عایت پیش آمد ابراهیم نیکوئی او را در یافت گفت معاش چگونه دارید و روزگار چه نوع میگزارید  
گفت عیش خوش دارم و بر فراخی معیشت شکر حق میگزارم کرم کنید فرمود آیت شفقت و لطف نایتب  
بر طریق تعلیم و تکریم طعام پیش آورد و همان داری بنیاد که ابراهیم صلوات الله علیه زبان کشاد و دل بزرگ  
گشتن نهاد زن اسمعیل گفت با شما شیدا تا اسمعیل بسید حق خدمت شما ادا نماید گفت اسمعیل بگو استانه  
که داری محافظت آن بر خود لازم نهداری چون زن اسمعیل دانست که باندن حاجت نمی کند دوم گفت  
و توقف نمی زند گفت چون نمی بایند باری بر بنشیند و غبار سفر از سر و تن خود دور کند و ابراهیم با ساره  
عهد کرده بود که از شهر فرو نیاید و زیارت بر کعبه بشود قصه نماید یکپای برشته گذاشت و دوم پای  
بر سنگی داشت برشت اثر پای او در سنگ مذکور ظاهر گشت امر و ز ستامی که در آن سنگ مذکورست هم  
آن مقام مقام ابراهیم است و بحمد تالی ابراهیم و اسمعیل آن طاهر است  
لَطَّافِينَ وَالْكَافِرِينَ وَالرَّكِبِ السَّجُودِ وَعَمْدًا عَطَفَتْ بَرَدًا  
معنی اول او حینا است آن مفسر سبت یعنی عدل که متفهم معنی قول سبت بر نفلی که متفهم معنی قول باشد  
یعنی او آن مفسر در او بود و لطافه این با معقولات فوایش متعلق آن طهر است و سبت را که نیست با  
جامع سایر چیزها ساجد بود است چنانچه خود جمع قاصد است و احسانت خانه سوی خویشین کرد و از جهت تعلیم  
مستادن چنانچه در ناطقه افشاده اند معنی اینست و سبت ابراهیم و اسمعیل که خانه را برای کوا  
گفتگان و معنکف شوندگان و در کعبه کنندگان و سجده کنندگان پاک دارند از الوث و اوراست و دمار  
در آن و در سبت تفسیر حکایت و در شهر و قبا آن تفسیر آری و در سبت تفسیر است که کعبه معنیت بر انفسهم

سجود بود چه رکوع تنها بخت نباشد و لذا قال ابراهیم رب اجعل لی هذا آیه من  
 و اسر فی آیه من الشکرات من آمن به و هو بالکلیه و الیوم الاثنین  
 عطف است بر آن سابق می آید و از قول ابراهیم آیه رب اجعل لی قول قال سبقت به اسمعوا اول  
 مرا جعل لی اسمعول دوم است اما صفت است بر آنکه او از حق عطف است بر اجعل لی اسمعول اول  
 من الشکرات من قول دوم است بر آنکه منتم بدل سبقت از آیه بدل اجعل از کل معنی انیسعیا و کنید  
 هنگامی که گفت ابراهیم ای پروردگار من بگردان این مکان را شهری با اسمی همان بر من یعنی این دعا  
 از شهر شدن مکه باشد یا بگردان این شهر را شهری با اسمی همان بر من طریق این دعا بعد از شهر شدن  
 بود بر تقدیر اول مقصود دعا رد فیه باشد شهر شدن و اسمی گشتن و بر تقدیر دوم دعا ای من بودن و بود  
 روزی که این اهل او را از میوه های کسانیکه از اهل آن پیدا میمان آورده اند و بخدای و روز قیامت تقدیر  
 کرده اند سوال چون این دعا پیش از شهر شدن این مکان نباشد و ایمان اهل او ماضی نه بود و احتمال  
 صیغه ماضی در سن آن چگونه آید و صحت آن بکدام وجه زوی نماید چو اسمی مرا و ازین ماضی مستقبل  
 باشد ایرو صیغه ماضی از جهت تفاؤل بود و تحقیق ایمان ایشان در علمندای او و شود قال کون کفرا  
 فامتیعه قلیلا ثم اضطره الی عذاب النار و یبشیر المصیر  
 فاستمع بر صیغه مضارع م معکرم واحد از باب تفعلیل و افعال خواسته و معنی هر دو یکی دانسته این جمله است  
 پس استی که سامع چون قال ابراهیم رب اجعل لی هذا آیه من الشکرات من آمن به و هو بالکلیه و الیوم الاثنین  
 ابراهیم فیک فقیل قال و من کفر الخ من کفره است است فاستمع قلیلا خبر مبتدایست فادرجه الیه  
 بهت آنکه متنبه است متنبس معنی شرط است آمده علیه و من کفر عطف بر کفر و من بود ای المؤمنین بر بزرگوار  
 انجته و من کفر ای الذی کفر و فاستمع قلیلا ثم اضطره عطف است بر استمع قلیلا الی عذاب النار متعلق  
 اضطره است جمله و یبشیر المصیر نیز مبتدایست متنبس به و من کفر و من کفر ای یبشیر المصیر المصیر  
 معنی انصیبت گفت خدای تعالی و منان را روزی و هم پس در بهشت در آرام و هر که کافر شده بخدای و  
 روز قیامت او را در زمانی اندک مدت عمر او است بر فروری بخشیم و بخل و دنیا بهره شد که در آخر آن  
 را اگر چه در همه عمر بوده و بخل و دنیا بهره شد بر نسبت بخوار و آخری مانده بود و بر حکم قل یتابع الیه دنیا قلیل  
 سو صوف بقولت باشد پس است حاصل و نیاز کن تا بنویس چون گذشته است شریک و بخل و دنیا بهره  
 من عذاب النار اضطره و ای کفر و انحر و بخل و دنیا بهره شد و بخل و دنیا بهره شد و بخل و دنیا بهره شد  
 مرجع ایشان چه باز گشت ایشان عذاب بود و مرجع ایشان بخت بود و بخت بود و بخت بود و بخت بود

و من کفر یا عطف بر من با سخته و بر طرفه عطف و من در پی بر کاف جاهل که نپداشته و حاصل معنی  
 را در معنی و تفسیر ضعیف تقدیر کرده و بجا را از رقی ارتق بصیغه تفخیر آورده و نسبت و ملاذی که وقع این  
 القوا علیکم من الکبیر و ایضا عیال را بر اینهم فاعلی است هر بر فتح و رفع حکایت حال ضعیف است ایراد  
 ضعیف مضارع از جهت استحضار صورت بدیهه و تفسیر و اویم می از اینهم اسم جمل در کارند ای سبت القوا عیال  
 معقول و سبت من اینست حال سبت از تو اعد و اینهم جمل عطف است بر اینهم معنی القوا عیال و یاد و آید  
 هنگامی که اینهم و اینهم قوا اند را یعنی بنیاد های ثابته را از خانه کعبه که بعد از بنیاد کردن ثابت شده است  
 و تاقیا مست ثابت خواهد بود و بنایند گردانیدند و عمارت آنرا اسمی جمیل و جدید بلغ و بهت هر سه و تکمیل محکم با تمام  
 رسانیدند بعضی گویند بنیاد ای ثابته از عهد آدم صلوات الله علیه بود که بنای ای آن در طوفان فرج  
 خراشته شده و پس از گشته میخورد و اینهم صلوات الله علیه این بنیاد و دیوار های کعبه بنا کرد و خانه کعبه را از سنگ  
 پنج کوه بمواد و نبت جبرئیل و اسمعیل بر آورد و در تفسیر آورده در این وقت که آدم صلوات الله علیه بر زمین آمد  
 قامت در آسمان بود چون استاده شدی سر مبارک او با آسمان رسید و بیخ ملائکه پیشین و عجایب آسمان  
 صید می از درازی قامت او خنیدگان زمین رسیدند و از هیبت پرستیدند بعد از آن قامت آدم  
 بنیادمان پیوسته موازی شخص است اگر گشتن چون نشیندن بیخ ملائکه از وفوت شده دست مبارک او رو و  
 شکایت از وحشت خویش کرد حق سبحانه تعالی خانه از یاقوت است که در زمرد بود و فرو آورد و در محل  
 که این زمان خانه کعبه است نصب کرد و آنرا طوافگاه آدم علیه السلام ساخت و خانه بهشت برای موانست  
 آدم بر داشت آدم صلوات الله علیه از زمین بهشت و پیشیل بار بومی طواف آن آورد و در زیارت این خانه بهشتی  
 رسید فرشتگان پیش آمدند و گفتند حج تو مقبول افتاد و ترا این سحی پترة داوودان بخانه تاحمد نوح بهرین  
 بود و بهرین نوح منبوه در طوفان برگرفتند و با آسمان چهارم بروند و ملائکه استعجال او چون در آنرا بهشت المعور  
 گویند تا زمان اینهم صلوات الله علیه ملائکه و خالی بود و بفرستاده میخورد و بعد از اینهم افرمان شد تا بهر در مکان  
 او عمارتی کند جبرئیل را فرمان شد تا مکان او بنیاد از حد و او خبر دید و بعضی گویند ابری در مکان مذکور سایه  
 کرد و مقدار سایه خبر از حد و او آورد و اینهم افرمان شد خانه برای عبادت پر از بر قدر آن سایه بنیاد  
 و انداز بعضی گویند بنیاد قدیم که از عهد آدم مانده بود و بهر آن بنا کرد و دیوار های آن را بتفصیلی با آرا گزشت  
 بر آرد و نه و اینست کرده اند جبرئیل سنگ می آورد و به اسمعیل می داد و اینهم هر می آورد تا آنکه بهرین  
 طریق عمارت خانه مرتب کرد و سنگ از بیخ کوه بود و کوه سیاه طور زیاده طور لینا و جودی و جرابه آنکه حجر  
 اسود یا قوی سپید منبوه که جبرئیل و جبرئیل و ملائکه از کوه ای قمیس چنان کرده و استخفیه بود کوه مذکور را شکا







اهل جنات است زیرا چه در هنگامی که با انبیاء و اولیای حق و امرو نوایی با بگفت هر چه در دین و دنیا  
 انقیاد کرده و در بقیه طاعت خدای جهان و دل برانشال او امر و نوای او آورده و تواند بود و از طرف  
 بود و فضل بیان عامل و معمول بجهت معصوم و جمیع مرتضی باشد معنی چنین بود بر گردیم ابراهیم را و ران  
 که پروردگار او را گفت انقیاد کن و گفت انقیاد کرده ام و نوای خدای که پروردگار عالمیان و کردگار  
 جهانیان است سر نهادم و این وجه اختیار صاحب کثافت نیست برین وجه تعبد اصطفا ابراهیم بوقت معصوم  
 می آید و آن از روی ظاهر درست نمیاید مگر آنکه گویند اصطفا همیشه است و کفر طاعت از جهت آن است که  
 اصطفاست و هنگام هویدا شدن صفوت و صفات است چنانچه گویند از شجاعت فی الدنیا که در حجر فی المذبح  
 و بشیر و او آن المسأله دیگر که هم فی وقت المعامله مع الالهیه همیشه مسلمانند از کفر طاعتی و اعتقادی  
 معصوم اند مسلمانان را امر باسلام تحصیل حاصل نبود و اثبات ثابت باشد چو اسباب اسلام امر باقیاد و  
 اذعان است و اسلمت از ابراهیم اخبار از آن است یعنی گردن نه بر حکم پروردگار و تحمل کن جفا کفار ابراهیم  
 علیه السلام انقیاد کرد و سر در بقا اذعان آورد برین وجه امر بایمان و اسلمت باسلام نباشد سوال و از روی شود و  
 گویند امر باسلام و تصدیق و اخبار از آن بوجه تثبیل است نه بوجه تحقیق چنانچه کرون آیات و علامات قدرت  
 و گدازیدن دلائل و حدایت در دل هیچ گفتن اسلام بود و نظر کردن در دلائل و عارف شدن او بنبر گفتن  
 اسلمت باشد و احوط است که گویند و در بجهت تحقیق بپسند که شک نیست که اینها علیهم السلام از کفر شکی و  
 اعتقادی معصوم اند و همیشه در صغری و کبر باسلام موصوف اند لیکن در امر و نوای در باب بیان و شریع  
 سکنت مختار اند ایمان و شریع اختیار می آرند ایشان را همیشه در صغری و کبر ایمان تشریف و عطای است لیکن  
 مذکور در آیه ایمان تکلیفی و ابتلائی است چون بین معنی تحقق باشد تکلفات ایشان از عمل و اعتقاد و متعلق با بر  
 بود و در توجیه امر اسلام استباه نشود و تحصیل حاصل نبود و وصی می گارد بی همه بنیه و یعقوب  
 یٰ اَبْرٰهٖمُ اِنَّ اللّٰهَ اَخْرَجَکَ مِنْ دَارِکَافِرٍ وَّ اَنْتَ  
 مَسْلُوْمٌ وَّ وِصٰی عِطْفِ سِتْ بِرَقَالَی و قَالَ اِبْرٰهٖمُ اَسْمٰی و وِصٰی بِهٖ اَلْکَلِمَۃُ و بِنَدِ الْجَمَلَةِ اَوْ بَعْلَہٗ  
 اِبْرٰهٖمُ فَاَعْلٰی و مٰی هَیْئَہٗ مَفْعُوْلٌ وِصٰی و یَعْقُوْبٌ عِطْفِ سِتْ و اِبْرٰهٖمُ جَمَلَةَ بَا جَمَلَةَ کَہٗ بَعْدَ اَوَّلِ جَمَلِہٖ  
 بِرَقَالَی و قَالَ یَا مَعْقُوْلُ بِلٰی اَنْفَرِضِیْہٖ مَذْکُوْرَہٗ سِتْ فَاَبْجَلِ مَعْقُوْلٌ سِبْ سِتْ اَلَا وَاَنْتُمْ مَسْلُوْمٌ جَالِ سِتْ  
 وِصٰی بَعِیْثَہٗ نَاضِی اَزْ بَابِ تَعْقِیْلِ وَاَفْعَالِ خَاشَعٌ و مَعْنٰی یٰکٰی وَاَنْتُمْ مَعْنٰی اَیْمٰتِ گفست ابراهیم اسلمت و وِصٰی  
 کرد پس از خویش را ابراهیم و پس از خویش را یعقوب علیهما السلام تکلم باسلامت پاکدامنی و سبب آنکه گویند  
 بعلت اسلام و بر یکی در موعظت مسکنه پس از آن خویش را گفته امی پس از آن سن بدستی خدای برای شمار دین

برگزید و شما را بدرجه کثرت غنای رسانید پس شما میرید بگره درین خال که مسلمانان با شیعه سوال موت از  
 اسیب و اضطرابی است و معنی آنکه از انوار اختیار می رسد امر خدا را می بینی چگونگی متعلق شود و منتهی غنای خود  
 چو آنست یعنی نزد موت بگره در وقت اسلام عبارت از امر با اسلام در وقت موت معنی کوفه مسلمانان  
 متوقون بود برطرفی لا اله الا و انتم خاشعون که معنی کوفه خاشعین حین تقاضای است باشد و این بیت را  
 رد قول یهود و فرود آمدن که ایشان مامات نبی الاعلی الهیودیه میگفتند و فضل دین یهود بر اهل اسلام می  
 خبر که بود معیت ابراهیم و یعقوب پس آنرا بکار اسلام و ملت ابراهیم علیه السلام و بودن ایشان تا وقت موت  
 ثابت بران شده پس این بیت که ایشان بر ملت اسلام مرفه اند و بر دین حق جان سپردند و قول یهود و مامات نبی  
 الاعلی برین الیهودیه باطل است بقیه خبر چنانچه جای دیگر در رد مقابل ایشان گفت ما کان ابراهیم یهودیا ولا اضرایا  
 و لکن کان حنیفا مسلما و ما کان من المشکین آنکه شهادت آنرا در حدیث  
**يَعْقُوبُ الْقَوْتُ اِذَا قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي**  
 ام منقطه است و خبر که معنی آن است برای نگار بود خطاب تذکره مسلمان را باشد و این جمله را عطف  
 جمله حذف دارند بتقریر عرفتم بنده الاخبار بطریق الوحی و اخبار النبی بها علی وجه الاعجاز ام که شهادت آنرا  
 حضرت یعقوب علیه السلام است الایه پس دارند و جمله حذف با معطوف خویش معترضه بود متضمن بیان معجزه و مجتهد حدیث  
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم باشد از قال بدل اشغال است از حضرت یعقوب علیه السلام منشی متعلق قال است ما  
 تعبدون من قول قال است من بعدی متعلق تعبدون است و استفهام ما تعبدون برای حمل مخاطبان بر  
 اقرار است معنی چنین آید یا خود شما حاضر بودید یعنی حاضر نبودید چون حاضر شد یعقوب علیه السلام و قرینه  
 اولی آنست که در این هنگام که تحقیق حال پسران خویش حسبت و ایشان را ما تعبدون من بعدی گفت ایشان  
 تعبدوا لکم و الایه بآنگ تا آنرا گفتند و معترف باسلام گشتند و چون شما دران وقت حاضر نبوده اید این  
 واقعه مشاهده نکرده اید خبر باخبر پیغمبر ندانید بطریق وحی منقطع شده اید چون چنین باشد اخبار آنچه  
 معانی نکرده بر وجه اعجاز بود صدق اخبار او ثابت کرد و اگر خطاب بر یهود و از انرا منقطع پسندید  
 استفهام برای تقریر معنی تثبیت بود معنی اخبار نفی نباشد و جمله را معطوف بر مضمون مضی بنا بر این  
 بنیه و یعقوب گویند و ارتباط این کلام با او چونند معنی چنین آید و صیغه که در ابراهیم و یعقوب علیهما السلام  
 فرموده ان خود را بر اسلام توصیف ابراهیم و یعقوب علیهما السلام رد مقامات یهود و پیغمبر و خود ایشان را  
 گویند شما حاضر بودید دران وقت که یعقوب را موت حاضر گشت و اجل او را حاضر می رسد است دران وقت  
 که پسران خویش را وصیت کرد و ایشان را بر اختیار عبادت خدای تعالی آورد و ظاهر شد که پیغمبر ان تذکره













تقولون که ذکر کرده و درین شق جهت رو چنانکه در شق اول آورده بود نیارده مورد سوال از جهت رو گشت و تقبیح  
ما قول فی حجتیه رد هذا القول بیهیست و انتم اعلم انتم اشد ام متعبد است بیهیست استقامت معاد است و بیهیست برای تقبیح  
معنی حمل خطاب بر اقرار بود و حجتیه مقول باشد معنی انیت بگوئی محمد آیا شما و انرا بر بحال ایشان یا قول خدا  
برائیم یا قول شما و خدا گفته است ما کان ابراهیم یهودی و لایضرا نیا و لکن کان حنیفا مسلما کسی که اعلم است از شما خبر لایضا  
چگونه منکر میشوید و در راه مخالفت او بجهت طریق میرید و بیهیست بانی حاصل است و دعوی متابعت باطل است مجانب  
فی معنی است دعوی ملت یهودیت بر ایشان بر انبیا محض انفر است بیهیست اگر حضرت تو میگوید دروغ است  
چراغ کذب را بنور فرغی و **وَمِنْ أَظْلَم مِمَّنْ شَمْسُ بَیْهَا كَذَبَتْ** **عَنْدَ اللَّهِ**  
این جمله استقامت معطوفه آورده بر جمله استقامت میسر سابقه که مقول قال واقع شده من من من کتم متعلق است با  
و من در من اندک ابتدایه است عنده و من انشد من شهادت را صفت اند شهادت متغول است مگر کتم را استقامت  
برای انکار است ای الا احکم من کتم شهادت ثابته عنده کاشته من شهادتی قوله ما کان ابراهیم یهودی و  
لایضرا نیا و لکن کان حنیفا مسلما معنی انیت و کیست ظالم تر از کسی که بپوشد گواهی را که نزدیک او بود  
شهادت کائن از خدای ثابت بومی و بجز بیل او باشد و این کنایت است ازین که یهود شهادت مذکوره را  
که شهادت خداست نزدیک ایشان ثابت است می پوشند کسی از ایشان ظالم تر نبود و انیز اگر این شهادت  
را که نزدیک ما ثابت است ظاهر کنیم کسی از ما ظالم تر باشد و تقرعین است ازین که یهود نبوت پیغمبر صلیه و  
فضل و فضیلت او نزدیک ایشان ثابت بود پوشیدند و در کتمان حق اشیاء کوشیدند کیست از ایشان  
که ظالم تر باشد و در بدی وید کرداری بالاتر بود و **وَمَا اللَّهُ بِشَاقِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ**  
ایر جمله معترضه است برای تندید و ترسیب ایشان معنی انیت نیست خدای غافل باز آنچه شما از تحریف توست  
و پوشیدن و کتمان صفت پیغمبر علیه السلام و کتمان شهادت بحسب حقیقت ابراهیم علیه السلام  
میکنید و در انکار فضل و فضیلت محمد صلی الله علیه و سلم  
و افت ابراهیم بر نسبت کردن او سوی یهودیت و نصرا نیت می باشد  
**تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ**

یع

مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تَعْمَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ

این جمله را از جهت تاکید دیگر آورده هم ازین جهت بغیره حذف عطف آورده  
معنی این آیهست بالا گذرسته و ذکر کرده و اسباب پیشین تر رفته تاکید انکار است



تفسیر روح جلال

سینقول البیت من الناس ما ولهم من قبایلهم التي كانوا عليها

روایت کرده اند از پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم در نماز سومی که بکعبه قبله بر ایستاد و جمیع پیغمبر  
صلوات الله علیه بود توجیه داشت بر حکم فرمان خدای از جهت زعم مشرکان بهم در مکه بتوجیه سومی بیت  
المقدس پرداخت و بعضی گویند پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم تا در مکه بود توجیه سومی کعبه میکرد چون در مدینه  
آمد از جهت ترغیب میبود بر حکم فرمان شکرده ماه و بر وایتی هفتاد و بر وایتی شانزده ماه و بر وایتی نه ماهه در روز تارک  
بیت المقدس آورد و باز توجیه سومی کعبه مطلوب داشت و دل بروی تجوید قبله می گماشت و نشان  
آنکه متوجه سومی بیت المقدس بود و تجوید قبله سومی کعبه غیبت می نمود این آیه نازل گشت و این نظم بود  
پیوسته در آیات سابقه ذکر نبی اسرائیل بود پیشتر نیز همین صورت ذکر نبی اسرائیل روی خواهد نمود در  
کلام ذکر تجوید قبله کرد و آنرا در اشعار ذکر نبی اسرائیل معترضه آورد و آنستند فاعل یقول است من الناس  
تبیان است هر ستمار ستمو ال در ذکر من الناس بعد ذکر ستمار فاعله بنو نیر که معلوم است که عقل و  
خفت عقل صفتی مخصوص به آدمیان باشد چه اسب فاعله ذکر من الناس بیان آن پیدا کند که ایشان  
در این صفت آدمی بودن صفتی دیگر ندارند چنانچه در جام فی رجل من الرجال آمده و در روایت انسانا  
من الاناس تحقیق شده ما را استقامت بر ای الجار بر وجه توفیق است یا برای تعجب است و التي کالوایسا  
صفت است مرتب است و جمله ما و ایهم مقول یقول است و از ستمار مذکور مشرکان که و منافقان موجودان  
مراد پیدا کنند و از قبایلهم التي كانوا عليها بیت المقدس مراد دارند معنی زود باشد که گویند ما نادانان از پیشتر  
مردمان بعد گردانیدن قبله از بیت المقدس سومی کعبه چنانچه توبه مطلوب داری و دل بر استقبال و خاطر  
بر توجیه سومی آن میگزازی چه چیز بگردانید ایشان را از توجیه سومی بیت المقدس که بران چندگاه بودند و  
نماز توجیه بران میبودند و چون از جهت گماشتن قبله ایشان ناخوشنود شوند و منافقان بمشایب  
رجوع از قبله که اختیار کرده بودند بسومی توجیه یا دست گاه آنگاه رجوع بسومی دین آبار امیدوار گردند و  
ستمار بودن فرق مسطوره کفر و نفاق ایشان پسند بود و جماعتی گفتن حاجت نباشد و اخبار از کفایت  
مشرکان و یهودان و منافقان که در زبان آینده خواهد بود پیغمبر از حضرت بابی عزرا ستم پیش از اسرائیل  
ایشان برای تلقین جواب ستمار و می نمود تا اخبار از آینه و ظهور و صبه قه آن معجز پیغمبر بود و چون  
نبوت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم باشد چون قبله از بیت المقدس سومی کعبه تجوید گشت گفتار ستمار  
که بدان پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم بروی اعجاز خبر کرده بود و بهنور پیوست قل لای المشرق  
والمغرب انی المشرق والمغرب لم یکن لایة ان یوتی من جهة الی جهة و یحول من قبله الی قبلة

تفسیر روح جلال

و این جمله مستأنف است در جواب ما اذا اقول حين يقولون ذلك شبه المشرق والمغرب يقول قل يست  
 معني انيست بگويا محمد مشرق و مغرب خداي راست يعني همه مکانها محل عبادت خداي است بر سگاني  
 را که خواهد سجده گاه گردانند و بهر سوي که خواهد روي آراند برين سخن تلقين جواب هر سئوئي سفيدار مذکور شده  
 است بگيت و الا هم آمده يقدسيه حسن الشاعره الی صراط المستقيم و من در  
 من بشمار منو صول مستمنفون بشمار مخدوم است اي پيروي من بشمار و اين صول باصله كذا  
 از موبدان از باب كذا يثبت ان لا ينفكوا و الی صراط المستقيم مستمنفون اي پيروي من بشمار و الی صراط  
 مستقيم و جمله حال شست از مفهوم بعد المشرق و المغرب که آن عبارت است از ان يوقی الی ای جهت سناو  
 ما و الی صراط مستقيم معني انيست مشرق و مغرب ملک خداست و ولايت مملکت مراد است بولايت  
 بر مملکت تواند که قبله را از جهتي سوي جهتي گردانند در بين حال که راه راست و بهر کسافي را که ايستاد نشان خواهد  
 يعني موبدان را رهنموني کند سوي راه مستقيم و دين و رست و قويم و اطاعت فرمانهاي خداي او چه رسوخ  
 و معرفت حقيقت مانع و انتهاز يدت منسوخ و اعتقاد حقيقت توجه سوي بيت المقدس و رستي که او قبله  
 بود و اعتقاد حقيقت کچه در وقتي که قبله بودن اوزي منو و گنگي لا اله الا الله و لا اله الا الله  
 نوکال شارت است بر مضمون پيروي من اينها يا بر مضمون يوقی الی ای جهت سناو و الا شارت مشرق و المغرب  
 سفهم شده کاف براي قرآن در وقوع است چنانکه در تقيک كما طلع الشمس آمده اسي و کما بدينا کم جعلنا کم  
 الله و سطاو کما و لنبا کم عن القبلة جعلنا کم الله و سطاو يا براي تشبيه است در بودن هر کي از باب فضل و لطيف  
 و در بين کلام التفات است و فاعل از غيب سوي تکلم در مفعول از غيب سوي خطاب معني انيست و  
 چنانچه ز راه راست منو و حکم يا چنانچه از قبله گردانيد يعني از بيت المقدس سوي کعبه و در پيچان گردانيد  
 شارا استي گرده و گردوي سپيده خيره لام افضل القسم و سطاو معني افضل آند است چه افضل قوم سياه  
 مي باشند و تولع در حالي مي استند و اور از جهت شرف محفوظ و محفوظ بنواحي سیدارند و يتبع و  
 سطاو مي پندارند و نیز وسط در مرکز است که پنج جاني از سطاو و چپا ميل ندارد چه اگر جاني نال  
 باشد فردا و يا وسط پندارد و تواند بود که از وسط سياه و مراد باشد که در ان افراط و لقنه را پندارد  
 چه است پيغمبر عليه السلام بگو نصاري غلو ميگردند که عيسى را از غايت تعظيم از رتبه عبوديت بيرون آورند  
 و در مرتبه ان الله هو المسيح بن مريم و المسيح الله در آورند و همچو يودان خود را بر تقيديا و رند که  
 سيود و يوشع عيسى قبول نکردند بمریم نابود سپردند و انبيا را با حق گشتند است پيغمبر باور اعتقاد بزرگ  
 پيغمبر مستقيم مانند از حد تجاوز نکردند که از عبوديت بيرون آند از اعتقاد بزرگي فرو نيامدند تا در حق

نیست پس در غیر الامور او سبطها و الا فقتار ضری فی الناس و کان لکونوا ان شاء الله علی تکلیف  
 لام متعلق جعلنا است معنی انما است شمار اخبار است که در انیدیم و میر تبیین کردی و پسینا بدی که رسالت  
 تا شمار مردمان گویا این باشد و در هنگام حاجت از اسی شهادت کند اگر از ناس گفتار مرد شوند  
 علی بر محل خود باشد و مشهور علیه بودن ایشان ظاهر بود اگر از ناس بنیاد شود چه متعین بر کمال انسانیت  
 هم ایشانند چنانچه باینده علی محمول بر تقنین معنی اطلاع بود لکنوا ان شاء الله علی الناس معنی لکنوا ان شاء الله  
 علی احوال التبتین فلیتبعوا او اللهم تبلیغهم الرسالة شود و اگر ناس بر عموم دارند از شهادت شد کور شهادت بر  
 مردمان در دنیا پیش حکام سر او بدارند و این نیز شافی عظیم است موجب اکرام و تعظیم است و لکنوا  
 الشیء علی کلک شئی صدگاه و بکون عطف است بر لکنوا الرسول سیم او است شهادت  
 علیکم متعلق است بشهادت اسی و لیکان الرسول علیکم الشیء معنی انما است تا با شهادت رسول بر شهادت  
 که شمار تقدیل و ترکیب کند و بعدالت و جمالت و حق گوئی و راست گوئی شاگواهی بپا گواهی مقبول افتد  
 در فاسیت شما حصول اینجا بدو ال گواهی مذکور برای ثبوت منفعت است استعمال و بالام باید و  
 استعمال او بعلی که برای حضرت است چگونه آید جواب علی درین محل معنی لام است چنانچه با  
 و علی النصب و علی النصب مراد داشته اند یا ذکر لام باقظ علی بوجه مشکلات از جهت وقوع او در محبت  
 الناس معنی علی الکافزین باشد چنانچه در کما تدین بدان گفته اند و در خبر است بر سران وقت اند و اند  
 بود که لام علیه شهادت و وفا باشد و در متعلق علی تقنین معنی اعتماد بود و تقدیر و بکون الرسول معتقد علیکم  
 شهادت اکم شود و در این است که اندر در قیامت کفار امتان پیغمبران سابق از تبلیغ رسالت پیغمبران  
 خویش سکر شوند است پیغمبر با بر صدق پیغمبران در دعوی تبلیغ رسالت بر ایشان گواهی و شهادت ایشان  
 گواهی مذکور طعن کنند که شهادتی بی مشاهد و بهمت زیر آنچه مار اندیده اند و تبلیغ پیغمبر باشد  
 احوال ما یظن اند بر عمل با چه نوع گواهی دهند انما پیغمبر با گوید ما را علم به تبلیغ پیغمبران شما به اخبار احوال  
 شده و علی بر رسول نیز که مشاهد آمده باز طعن لغتی و گنا بکار نمی کنند و بدعوی فسق شهادت او را  
 افکنند پیغمبر صلی الله علیه و سلم ایشان را تقدیل و ترکیب کند و نیز درستی و حقیقت گواهی و بهر ترکیب  
 رسول گواهی ایشان نقاد باید بر کفار حکم مرد و فرج شود رسول ان ذکر شرف است و گردانیدن ایشان گواهی  
 و مگر که در در قیامت که در میان نمی آید و یاد که بخوبی قند که بالا گفته شد چه بر احوال و چه اسباب اگر  
 این است از جهت که گواهی دادن این است خداوند و چه طبع پیغمبر که به هر یک باشد عطف بر شهادت شرف  
 و الغیبت بود و مقول قلم شود و متضمن جواب باشد که در انکار و تحقیق در حق و حقانیت پیغمبر است

دارند چه گاهي که متضمن اين چنين منفعتي بود از وي چه جاي تعجب و در وي چه مقام انکار نپايند و اگر  
 اغفلت در غير آن مراد نشود چنانچه آيت کثرت خيانت اخراجت للناس تامر بان بالعرفه و شهنون  
 عن المنكر از آن حکايت ميکنند چنانچه معتزله براي دفع اين ايهيت باشند و او اعتقاد بود و ما جعلنا  
 القبله التي کنت عکسها اى استقبال ما عده و هي الکعبه و بکبر ان يراد به بيت المقدس  
 لانه کان مده علي استقبالها ايضا و در کشف آورده که التي کنت عليها صفت القبله ليست مفعول  
 دوم است مفعول اول است و تواند بود که التي با صلح و پیش صفت القبله باشد  
 مفعول دوم مقدر بود اى و ما جعلنا القبله التي على استقبالها قبل انک الالعلم بر تقدیر اول معنی چنين بود  
 فکر دانیده ایم ما قبله و کعبه راه هستی بدان و بر تقدیر ثانی معنی چنين آید و فکر دانیده بودیم ما قبله تو بیت  
 المقدس بودی متوجه بدان و این جمله عطف است بر شد المشرق و المغرب که مفعول قل است و این نیز  
 متضمن جواب سئوال مخاطب بقل غیر است چون این جمله عطف بر شد المشرق و المغرب که  
 مفعول قل است باشد این نیز مفعول یغیر علی السلام بود و این سخن مفعول یغیر نیست که صیغه متکلم سنانی  
 معنیست جواب این عبارت امر است در وقت امر و مبلغ وقت تبلیغ عبارت خویش  
 این خواهد رسانید و جعلنا را بر صورت جعل الله ليعلم بصیغه غایب خواهد گردانید چنانچه باو شاه حساب  
 را تبلیغ فرمانی بدین عبارت که فلان را چنین کار میفرمایم فرماید حاجب فرمان مذکور را در وقت تبلیغ  
 بدین عبارت که باو شاه میفرماید باز نماید چنانچه مثل آن در قل من کان عدوا لی فلیکن فانه ترک علی قلبک  
 گذشته و مانند این از استعمال قلبک بجای قلبی بالا رفته الا کنت احدا من یستعبد الرسول  
 لَمْ یَقْلَبْ عَلَی عَقِبَکَ استثناء مفرغ است و من و همی که قلب متعلق است باقامه  
 اى من یبع الرسول معنی اینست مگر ای که بیکم تعلیم قدیم متعلق شود که رسول را از مردمان که ستانیدند خواهد کرد که بر  
 پاشنه پای او انداخت و به این شوائی او یار پائی پس خوانده آورد و سئوال عالم خدای و تعلق معلومات  
 بعلم او یعنی معلوم بودن آن حادث نیست که همه استنباط صفتی که هست در حالت عدم و وجود معلوم حق  
 سبحانه تعالی است چه اگر گاهی بر صفتی که هست معلوم خدایند و سنانی او ثابت شود یعنی مجرب باشد  
 سهل لازم آید ثبوت نفی صفتی و می نماید بخلاف تعلق تکون بکون بکون قییم که حادث بود پیش از وجود تکون  
 ثابت نباشد جواب تعلق علم معلوم بصفتی که باشد بعد از عدم و وجود در وقت وجود پیش  
 ثابت است اما تعلق ان بصفت و وجود محقق بعد از تعلق او بکون حاصل میشود و بهیچ تعلق بکون حادث بود  
 معنی لعلم تعلق بکون موجودات کوننا بشو جواب و دیگر آنکه از علم که نه بر ما و از عدم و تعلق بر ما



بشرط وجود او نباشد چنانچه در قول اول سنت بعد از هر قی نبود لاجرم تعلیق ممکن نیست حادث نباشد و تواند بود  
 که از تعلیم از جهت اینکه علم سبب تمیز است لکن میزاد دارند و تعلیق اشیا بتبیین سبب تعلیق تنگترین حادث است پس بداند  
 و تواند بود از تعلیم لعل رسول باشد و المؤمنون مراد شود علم رسول و مؤمنان که بقرآن حضرت او اندر هر چه  
 مجاز علم خدای بود و آن **كَانَتْ لَكِبْرَةً لِّأُولَئِكَ عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ**  
 ان مخففه از شعله است لاجرم در کبریه برای فرق میان این مخففه و نافیه در آورده اند الا علی الذین استثناء  
 منفرغ سنت بطریق قرآنی و الا علی که در این جمله عطف است بر جمله و ما جعلنا القبله التي كنت علیها معنی نیست  
 بدستی نیست تحویل قبله از کعبه سوی بیت المقدس بزرگ یعنی گران بردنهای مردمان زیر اچیت  
 المقدس قبله بود ان سنت در کعبه قبله ابراهیم و جمله پیغمبران است مگر کسیانیکه خدای ایشان را راه را  
 بنموده و حکمت تحویل پیش ایشان بیان فرموده چنانچه گفت و ما جعلنا القبله التي كنت علیها الا لتعلمن  
 تتبع الرسول من تبلیب علی قلوبهم این جمله نیز تنوید است در ارادت تحویل قبله از بیت المقدس سوی کعبه  
 چه آنچه مردمانی گران باشند و در کرون آن ملازم بود و **وَكَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ**  
 ای ضلالتکم صلوة بر ایمان سبکو بد از جهت آنکه اثر ایمان است دلیل بر دست و لند کافرون در حیات  
 مسلمانان نماز گزار و حکم ایمان او کنند و این جمله عطف است بر و شد المشرق والمغرب و این نیز در قول  
 شماست بر و ایست کرده اند بعد تحویل قبله از بیت المقدس سوی کعبه یعنی جودان بر آشفتند  
 و بر مسلمانان گفتند آن بدی بود این نیز بدی است چه سرد و با هر خداست این آیت رد نکالت کافران  
 است و بطلان خدای ایشان است معنی نیست نمازی که توجه کرده سوی بیت المقدس گذارده اند  
 هر چند که خدای عزوجل آیه را نسخ کرده است معتبر است چه عمل مذکور و نماز مسطور عمل بر موافق شرع  
 و متابعت امر است یعنی بر فتن حکم نسخ عمل گذشته که در زمان عدم نسخ نمود و نمیرود و ثواب و ثمرات  
 آن زائل نمیشود **إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَکَاسٍ** **وَلَا يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَافِرِينَ** این جمله  
 نیز تیل است و توهیت خدای برافت و رحمت کنایت است ازین که خدای تعالی نمازی که مردمان  
 سوی بیت المقدس گزارده اند ضایع خواهد گردانید و ثواب ایشان بدیشان خواهد رسانید مردمان  
 این معنی را بنکر بودند میگفتند بعد تحویل قبله عمل گذشته ضایع خواهد گشت و بطلان خواهد پیوست  
 مضمون این جمله را باعتبار معنی مکنی عطف تاکید کرد بر آنی رد انکار از ادت تاکید آورد معنی اینست بدستی  
 خدا در شان مردمان هر آینه خداوند را رفت و بخشایش نیست از رفت و بخشایش او نمیرود که عمل کسی  
 ضایع گرداند یا چه بر قدر تقرب او بر و نهد **قُلْ مَنْ يَمْلِكُ أَنْ يَنْزِلَ عَلَيْنَا الْقُرْآنُ مَثَلًا**



پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم نه اهل تحویل قبله سوی کعبه بود و در مسالمت آن بقصر می نمود این است بروجه  
استنباط و از دگشت و اجابت مسالت بحصول پیوست قلب مفعول اول است و فی المسالمت مفعول دوم  
مفعول نیست بذستی گشتن و یوتو از جانب آسمان می بینیم و نمیدانیم که سوال سبکی تا قبله از جهت آنست  
سوی کعبه بگردانیم فاکو کینک قبله تر ضمه کاس فاسمیه است چه درین خواستین پیغمبر  
برای توبه مذکوره و کلام در جواب قسم حذف است و تقدیر کلام نیست ففقتسم لنو اینک کاف مفعول  
اول است قبله مفعول دوم است جمله تر ضمه صفت است مفعول اول است و کعبه مفعول دوم است  
تر آنکه که دو سبب پیدا می دمی بستنی آنرا و میخوانی پیغمبر که قبله اسلام تو جمله پیغمبران  
قبله تو گردانیم و ترا مطلوب دل تو برسانیم قوکی وجهات نظر آنکه پیغمبر را احسب که  
این فائز سببیه است که قبله گردانیدن کعبه سبب برای روی آوردن سوی او شطر المسجد الحرام است  
مرفول داحتی نیست پس بگردان روی خود را جانب مسجد حرام که از جهت آنکه خانه کعبه در آن است  
مسجد نیست با احترام روایت کرده اند پیغمبر صلی الله علیه و سلم بایاران در مسجد نبی سلمه توبه  
بیت المقدس کرده نماز پیشین میگذاشت و در کعبه گذارده بود که آخر فصل در شطر المسجد الحرام بود و پیوست  
پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم پس موقوف آمد سوی کعبه متوجه گشتند متقدم یا نبرگشتند روی سوی  
کعبه آوردند صفت آخرین صفت نخستین گشت و صفت نخستین بعقب آمدن پیوست زنان بجای مردان  
رفتند مردان بجای زنان استاده گشتند و حیث مساکنه قوکی وجهات نظر آنکه پیغمبر را احسب که  
جمله شرطیه عطف است بر فلول و جبک شطر المسجد الحرام و اختلاف مفعول و مفعول و در آنرا  
و منع آمده است چنانچه در یا ایها الناس اعبدوا ربکم و بشیر الذین آمنوا و عملوا الصالحات و الله است و اگر در پیش  
ماکنتم قولا و جوکم شطره قل مقدربو د ازین تعلق فراموش شود و بعضی نیست و هر یک که باشد پیغمبر را  
خود را جانب مسجد حرام متوجه گردانید چون کعبه در مسجد حرام است از مسجد حرام که هر دو از جهت قبله  
کعبه است نه مسجد حرام و کلام محمول بر مجازیند و ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات و الله است  
لیجلمون الله الحق من سبب بجهت این جمله برای تحقیق حقیقت تحویل قبله است  
که بعلم مخالفان نیز مقرون است بروجه اعتراض مذکور است و چون علم پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
توجه اهل کتاب سوی غیر کعبه و عمل کردن ایشان از خلعت سو حین علم حقیقت آن از امارات قوه  
و علامات علمیه است برین که پیغمبر منکر علم ایشان بحقیقت آن باشد از جهت خروج امارات انکار  
جمله تائید کرده و مذکور است آن برای بیان پیغمبر صلی الله علیه و سلم در وین و دوام و ثبات

یقین و یقین و با بعضی تالیفات قبلیه بعضی معتزله و دیگر است و آن با اسم و خبر و قیام و در مشغول الیهمون  
 سن بهم طرف مستقر است حال است یا صفت است بر الحقیق زیادت الیهم یا خبری و دیگر است معنی نیست  
 و بدستی آنکه داده شده اند کتاب یعنی گناهی که توبه میخوانند هر آینه در و اهای خوشی یقین میدادند  
 برستی که تحویل قبل از کفیه ستوی بیت المقدس و از بیت المقدس سوی کعبه حقیقت کاین از پروردگار  
 ایشان زیر آله در کتاب فوایش دید و اندیشی در توبت خواند و اندک محمد صلی الله تعالی علیه و سلم و و یقین  
 خواهد بود و بخارم بودند و حقیقت آن حق را پیوسته بودند و بکاره بر اطلاق میگوشتند و ما الله  
 یخاف علیکم ما یسئلون منکم فیما فی صدورکم من لدن ربکم و غیبت خوانند و معنی که بر حسب آن  
 خوانند استبداد اسم است و عیال یسئلون منکم فیما فی صدورکم من لدن ربکم و غیبت خوانند و معنی که بر حسب آن  
 از و عیال ایشان چون قادر از جرم غافل نباشد بر جرم او آگاه شود و او بر جرم مفر کند و در عتوبت و عذاب  
 افکند معنی نیست و نیست خدا می از آنچه اهل کتاب عمل میکنند از انکار علم خویش حقیقت قبله و قرآن  
 حقیقت پیغمبر و کتمان حق و تحریف توریست و اسئال آن و بر قرآنی که تعلیمون تا میخوانند خطاب مرا اهل کتاب  
 را بر وجه التفات از غیبت سوی خطاب و اند و لیکن آتیت الذین اوتوا الکتاب کمال اید  
 کماله و اوقیتک نام سوطیه قسم است ای قسم لکن ایتیت ما یسئلون اسم است از جواب شرطی نیاز کرد  
 این جمله معتزله و دیگر است میان معطوفه یعنی و من حیث خرجت قول و جهک نظر المسبی الیهم معطوف علیه  
 یعنی قول و جهک بخامی ذکر بکاره اهل کتاب و کمال اگر اهل ایشان درین باب معنی نیست و اگر یاری تو  
 ای محمد پیش اهل کتاب بر صدق و حقیقت قبله هر آینه یعنی هر معجزه و دلیل و علامتی قبله ترا پیروی نکنند  
 به جانب آن متوجه نگردد زیرا که ایشان با وجود مشابهه معجزات حق و دانستن بر این صدق مخالفند  
 و زیند و کار خست گریند بر آبی که خوانند شنید انکار و بکاره خواهند کرد دل خود را بر قبول حق و اتباع صدق نخواهند آورد  
 و ما آنت یتکلم فی کلامه و ما یقصد من کلامه یتکلم فی کلامه و ما یقصد من کلامه یتکلم فی کلامه  
 اسم است تا به خبر است قبایع منقول نیست تا به این جمله معتزله و دیگر است برای آن سخن پیغمبر صلی الله علیه و سلم درین  
 و و ام و ثانی بر یقین جمله و با بعضی تالیفات قبلیه بعضی معتزله و دیگر است معطوف است بر معتزله تا به برای بیان مخالفت اهل  
 کتاب و مخالف ایشان که یکدیگر درین باب معنی نیست و متعلق قبله ایشان نه مشابهت قبله باطلشان و نه بعضی اهل کتاب  
 قبله بعضی اتباع باشد یعنی هوایان تابع قبله تر بیان نموند و نیز بایان تابع قبله خودان کردند و لیکن آتیت  
 اهوآ هم من بعد ما جاءک من العلم اذ لکن الظالمین  
 این نام نیز سوطیه قسم است ای قسم لکن ایتیت ما یسئلون اسم است از جواب شرطی نیاز کرد  
 این جمله معتزله و دیگر است میان معطوفه یعنی و من حیث خرجت قول و جهک نظر المسبی الیهم معطوف علیه  
 یعنی قول و جهک بخامی ذکر بکاره اهل کتاب و کمال اگر اهل ایشان درین باب معنی نیست و اگر یاری تو  
 ای محمد پیش اهل کتاب بر صدق و حقیقت قبله هر آینه یعنی هر معجزه و دلیل و علامتی قبله ترا پیروی نکنند  
 به جانب آن متوجه نگردد زیرا که ایشان با وجود مشابهه معجزات حق و دانستن بر این صدق مخالفند  
 و زیند و کار خست گریند بر آبی که خوانند شنید انکار و بکاره خواهند کرد دل خود را بر قبول حق و اتباع صدق نخواهند آورد  
 و ما آنت یتکلم فی کلامه و ما یقصد من کلامه یتکلم فی کلامه و ما یقصد من کلامه یتکلم فی کلامه  
 اسم است تا به خبر است قبایع منقول نیست تا به این جمله معتزله و دیگر است برای آن سخن پیغمبر صلی الله علیه و سلم درین  
 و و ام و ثانی بر یقین جمله و با بعضی تالیفات قبلیه بعضی معتزله و دیگر است معطوف است بر معتزله تا به برای بیان مخالفت اهل  
 کتاب و مخالف ایشان که یکدیگر درین باب معنی نیست و متعلق قبله ایشان نه مشابهت قبله باطلشان و نه بعضی اهل کتاب  
 قبله بعضی اتباع باشد یعنی هوایان تابع قبله تر بیان نموند و نیز بایان تابع قبله خودان کردند و لیکن آتیت  
 اهوآ هم من بعد ما جاءک من العلم اذ لکن الظالمین

اذا لم یکن الظالمین یوانبوا بچشم آمده و منقذ فائده جزا شده این جمیع قسمیه در شکل است مگر که منقذ فائده این  
پیغمبر قبله ایشان را که از کلام سابق مفهوم شده و تاکید جمله از حیث اینرا و لفظ و بوجه و کما و است این  
نوع تاکید نیز غریب و عادت نیست چنانچه درانی و منقذ فائده درانی آمده و در المصنف المفسر تخفیف شده  
معنی اینست و اگر نیز روی کنی تو یا محمد سوا ایشان را و بگذاری نماز در قبله ایشان از زمین آنچه آمده است  
ترا و انشان این که کعبه قبله حق است مقررین نیست با مرفول و عبادت بشر المصنف ایضا و اما اینهم قبله و قبله  
جسیع پیغمبران جلیل بنی اسرائیل است علیهم السلام بدرستی که تو در دنیا گام نهادی و در آخرت با ما ای پیغمبر جلیل و قبله  
باشی از ظالمانی یعنی از آن کسان که از حد تجاوز کنند و خیر را در غیر موضع او نهند سوال چون مطلوب  
از آن نماز گذاردن پیغمبر سوسی قبله ایشان باشد مطلوب یکی بود و سومی یکی بود و باید کرد و اینها هم بصیغه جمع  
برای چه باید آورد و جواب سوا یعنی خواهش است طلب یا اعتبار کثرت المان شده و باشد اگر چه در  
مقدمه و مطلوب یکی بود و جواب و بگیر آن بود که سوا نماز گذاردن در قبله ایشان متضمن چند  
مطلوب بود گشتن از قبله خویش و معرفت سمت قبله ایشان و توجه کردن در نماز جانب که آن چون  
این مطلوب متضمن مطلوب است باشد تعمیر کردن بصیغه جمع سوا و جواب و بگیر آنکه لویه بسوس  
قبله ایشان اگر چه یک سواست و لیکن باعتبار مروت و افراد آن سواست جواب و بگیر آنکه  
تقرین نماز گذاردن و قبله ایشان نظر بر دوست چه این بیت در باب نماز گذاردن سوسی قبله ایشان  
دارد دست و ایراد لفظ عام هر خصوص مورد را سوا فی نیست ذکر صیغه عام بر سبیل تخییم بعد تصدیق معنی  
ترین معنی است و ایراد نسبت اتباع سوا ما را کفار سوسی پیغمبر علیهم السلام با وجود عصمت او از آن سوا  
آن محل بدترین از است و خیر آن از مباحث در آن در آیه و کلمات اثبات است سوا هم بعد از بی مبارک  
من العلم بالک من الله من فی ولا انفسر گذشته و تشریح به بیان پیوسته الکی فی التین و  
الکتاب یحرف فونک کما یحرف فون ابناء هه و ان فو یقامه هم لیکم و الحق  
و هم یحکمون ○ موصول با مصلح مرفوع الحمل برانداست جمله الی غیر فون خبر مبتداست با در کمال غیر فون  
مصدر پرست عباد و محرف و غنفت مصدر مخذون است ای غیر فون محرفه کبر فون انبار هم و محرفه و ان  
فرقیانهم عطف است بر جمله سابق یا حال است از حاصل غیر فون و هم یحکمون حال است از فاعل کتب و  
مفعول یحکمون محذوف است ای یحکمون الحق او یحکمون انهم یحکمون الحق یا مقرر است منزله لازم ای  
و هم یحکمون بالعلم و تاکید از حیث اینرا و مقصود مذمت بر وجه و کما و است نه از حیث انکار و ثمر  
و تواند بود که مشافهه سابق مع علم و عقل ایشان انبارتی قوی در لیلی حلی بر انکار کتمان حق دارند و با اعتبار

طهور علامت انکار مجاز را سوگند آرند و جمله الذین تا آخر مفسرند و دیگرست برای شکایات از این کتاب بگویند  
 و در اظهار باطل گوشتیدن و برای بیان این که حقیقت پیغمبر و حقیقت تحویل قبله که پیغمبران خبر کرده اند در دل  
 و نشان نیز پیوسته و بر دل ایشان مبرهن گشته و چون ضمون جمله مقرر شده بر مضمون جمله و ان الذین  
 او قوا الکتاب لیسئلون انہ الحق من ربهم را از جهت کمال اللقبال فصل کرد الذین انقیادهم الکتاب تا آخر  
 بغیر ما طبع آورد و ترک تاکید بان از جهت تاکید جمله اولی بود و اعتماد بر حصول مقصود و در  
 انکار در کدام اول باشد معنی ان نیست آنکسانی که ایشان را کتاب داده ایم و حفظ و ردل ایشان نهادیم  
 پیغمبر را همچو شناختن سیران خویش می شناسند و حقیقت پیغمبر علیه السلام پیغمبرین میدانند و بدست  
 گردی از ایشان برآیند حق را پیوسته و حال ان نیست که ایشان بحقیقت محمد و حقیقت قبله عالم دارند و  
 با علم در انکار حقیقت پیغمبر میگویند پس ایشان حقیقت تحویل را نیز میدانند و با علم از قبله روی میگردانند  
 الحق من ذیك الحق خبر خداوند است و لام در و لام صین است من یک طرف  
 مستقر است حال است یا صفت است یا خبر می دیگر است و تواند بود که الحق مبتدا باشد و لام در و لام  
 عند بود ای الحق المذکور من یک یا لام صین بود ای صین الحق من یک و ما لیس من یک فلیس بحق  
 و جمله هر دو وجه ترتیل است معنی ان نیست حق یعنی تحویل قبله حق است از هر دو گاه یا حق مذکور گاه  
 از کردگار تو فلا تکون من المصدقین ع فام سییه من المتمرین خبر است  
 بر فلا تکون معنی ان نیست چون دانستی که دین تو صدق است و قبله تو حق است و وحی تو یقین و قرآن  
 حجتی مستقیم و متین است پس باش انشاک ازندگان و تردد کنندگان سوال چون پیغمبر را منتظر  
 شک نباشد در حق او چه جای منی از شک بود چه اسباب برای منی از بیدی منتظره و قبح حاجت نیست  
 خطاب لا تلعن من الله و لعن آخر منی از منی است شک نیست که پیغمبران مکلف اند اما توراند  
 بایمان منی اند از کفر و عصیان پس منی از شک برین چه مستبعد نبود سوال مذکور وارد نشود او را  
 آنست منی مذکور پیغمبر علیه السلام بر وجه تفریع از اشخاصی که شک دارند آمده چنانچه در لکن شرکت  
 الی غیر جملة تحقیق شده و این تفریع بر سبیل مجاز بود همچو خطاب غیر بودی برشت خواندن بود  
 و از تنبیح معروف است و لکل وجهه هو مولی ما مولیها بر صیغه اسم فاعل و مفعول خود  
 و معنی هر یکی بر حسب آن دانسته میسر می نماید نسبت به مضمون کل و ضمیر یولیهای است بر وجهت و مفعول  
 ثانیه است مفعول اول مفعول اول مذکور است ای هو مولی الوجه تلک الخبثه و تواند بود که ضمیر یولیهای بر خدا  
 عزوجل بود بسبب تنویر گردانیدن خدای الهی حق و باطل را و است و تخلیق است و جمله بر هر تقدیر

ع



صفت نیست و در جمیع اعتبارات لکل خبر فیه است و جمله معترضه است برای بیان این که جهات  
 توجه مختلف است آنچه نیکوتر است باید پس نگیرد و آنچه بهتر است باید که بدین معنی است و هر یکی را جهت  
 که از روی خویش را سوسمی است که دانسته است و آن جهت را نیز او را توجه خویش دانسته است یا هر  
 را جهت است که خدای عزوجل او را سوسمی آن جهت میگردد و آن جهت را جهت توجه او میخوانند کسی را توجه سوس  
 اسلام است کسی را روی بر اقسام است کسی را دل بر مال و در نگاه کسی را خاطر بر چشم و نگاه کسی  
 را چشم بر سنان کسی را دیده بر فرزندان کسی را دل بر عیادت خدا و کسی را خاطر بر متابعت هوا میفرستد  
 هر قوم را است را بهی و دینی و قبیله گاهی و بعضی از وجهی قبیله را و از دینی این کلام هر قومی را از اهل  
 ادیان قبیله است پذیرند و پیر قرات هو سولیمایر صیغه اسم مفعول هو متعین باشد که باید بر کل بود  
 معنی چنین آید هر یکی را جهت است که او سوسمی آن متوجه گردانیده بود و سستی است که بدان روی آید  
 بشود فاستبقوا الخیرات ای نیایا الی مضمون است ای فاستبقوا الی الخیرات فاجعلوا و حاکم  
 و استقبلوا ما این جمله معترضه است برای تنبیه بر طریق و احکام مفاصل المهره منعمه ان سوف یاتی کل ما تدرا  
 معنی استنباط پیش دستی کنید پیش روی بکنید بدین جهت و طاعات و حسنات و غیرت  
 خیر را جهت توجه سازید و از دل و جان یا فعال نیک پروازید ان ما نکلون ایاک بیک  
 الله حی میسک این جمله معلومه است مراد فاستبقوا الخیرات و خطاب مرمومان است ای  
 هر جا که شما باشید و هر مقامی که گردانید مقام خیر باشد یا مقام شر بود و شما را خدای عزوجل محال در  
 محل حساب و موقع ثواب و عقاب بپارزد و بر حسب حساب یا است و غیرت در مقامی که سر او را بود  
 بداند و محال خود نیاید که در حساب گاه بیدری و شر پیوندد پس باید که مقام شر نگزیند و بسوی خیر توجه  
 از مرمومان او را در حساب گاه در مقام خیر آرد و بسوی در حساب مبتلای حال نظر لطیف بگمارد ان  
 الله محال کل شیء سبب ۰ این جمله مترسک است چه قدر است بر همه چیز گناهیست  
 قدرت بر آوردن در حساب گاه بود و تاکید باعتبار معنی یعنی از جهت زوایا منکر ان لم یستشعرو  
 معنی اینست بدین معنی خدای عزوجل بر هر چیزی توانا است هر چه که در آن خیر خواهد تواند بنده گان را  
 بهر جهت که خواهد متوجه گرداند و خیرات و طاعات جزا بود و در معاصی و ستمیات عقوبت است که بهر  
 در حساب گاه جمع تواند کرد و در عقوبت و استقامت تواند بود و همین حیثیت شتر حیثیت قسوی  
 و جود است که در آن است این کلام هر طرف معنی فی است چنانچه در من قبل از آن تزل التوفیه و  
 هر بعد از آن شیء ان گفته اند و حیثیت برای شرط است قول فایا یا او است و هر که مفعول است

مستوفى المقتضى



مرفول بنظر المسجد الحرام طریقی است این جماعه عطف است بر قول و جهک بنظر المذنب الحرام و آن مطلق بود و گویند  
از جهت دوری و در نماز گزاف و در مدینه سویم مخصوص نبوده و منتهی و جمله معطوفه را تشدید بخروج از مدینه کرده  
برای دفع و هم مذکور بر سبیل تمهیل آورد و معترضاتی که میان معطوفه و معطوفه عطف آمده میان و کلام  
متصل واقع شده چنانچه گذشت و وجه هر یکی تخریر پیوسته معنی اینست و هر جایکه میرون آبی نماز گزاف  
و روی جانب مسجدی حرام یار و الله الحق من ربك ای و آن تحولی القبلین بیت  
المقدس الی الکعبه یعنی من ربك و این جمله تزییل است تا تاکید جمله از جهت رد انکار کسان نیست که منکران  
حقیقت استقبالی کعبه بودند و بر انکار آن اصرار ننمودند معنی اینست بدرستی تحولی قبله از بیت المقدس  
سوی کعبه که معنون قول و جهک بنظر المسجد الحرام است بر آئینه حق است از پروردگار تو که کردگار  
فوالجلال و الاکرام است و مَا اَبْلَهَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ۝ تعلمون بصیغه  
و خطاب خوانند و معنی آن بر حسب آن دانند این جمله معترضه است برای وعید و ترمیم و تهنید  
چه اخبار از آگاهی قادر مطلق بر عجز مجربان موجب است مرتد بیدارت دیدایشان معنی اینست و  
خدا می تقالی غافل نیست از آنچه شما میکنید یا از آنچه ایشان میکنند علی احتساب القرآنین عمل شما سید  
و آوردن شما در حسابگاه میتوان و مِنْ حَيْثُ شَرَحْتَ قَوْلَ وَجْهِكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ  
الْحَرَامِ وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ ۝ این جمله تاکید است بر جمله و مِنْ حَيْثُ شَرَحْتَ  
قول و جهک بنظر المسجد الحرام را بتکریر جمله و مَا اَبْلَهَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ معترضه است میان تاکید و موعود  
برای تنبیه و پند نندگان تا حدی را بر اعمال خویش نگاه دارند و از کارهای ناپسندیده بازمانند  
سوال در جمله سوگنده و او نیازند و آوردن و او را درین جمله کچه وجه بیان پذیرند چو استنباط تاکید  
که تکریر نیست اگر در سوگنده و او باشد تکرار و با و او را بود و دیگر که درین صورت تاکید جمله با تاکید عطف  
میشود و تکرار معطوف با ما لطیف می آید چنانچه که بعد جامعی زید و در سبب معترضی آیه بالا گذشت و تفسیر  
بیان پیوسته لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ لِلنَّاسِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ۝ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ۝ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ۝ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ  
بحد و فست ای حول القبله من الکعبه الی بیت المقدس سویم من بیت المقدس الی الکعبه لعلکم یقینون  
لناس ای للیهود علیکم چه بان یقولوا انه لیس ذاقبلین و قد وصف البنی الموعود فی التوریه  
بکونه ذاقبلین فلو لم یحول لم یکن ذاقبلین فیهما علییه یا نه لیس یا البنی الذکور فی کتابهم اقدم کونه ذاقبلین  
ولا الاشرکین بان یقولوا انه شرک متابعه جده ابراهیم الذی یدعی انشاعه و جمله مذکور در کتاب الله است  
چنانست که در بعضی تحویل جمله کسی سوال از حکمت تخریر و جمله حولنا القبله لعلکم یقینون للناس

خبر رسید استیانت آورده معنی اینست قبل از آنکه سوی بیت المقدس گردانید و ترا بصفت بود  
 تو صاحب القبلتین که بدان صفت در تو نیست مذکور بودی رسا نیدیم تا بیا شد مروان را یعنی بود  
 را بر شما ای امتان محبت در طعن او جحش و در انکار نبوت او جحش بر نیکه بگویند که محمد پیغمبر علی است  
 علیه و سلم آخر زمان در کتابها را پیغمبر نیست که ندانند و قیله بود و محمد صاحب دو قلبه نیست پس پیغمبر  
 محمد صاحب دو قلبه گردانیدیم تا ایشان را بسیار عین حجت نماید و کسی این نوع احتجاج کردن نتواند  
 الا الذین ظلموا و اینست ظاهرین استیانت متصل نیست از ناس سوال پس لازم آید که  
 ظالمان را جحش در طعن پیغمبر باشد و حتی در انکار نبوت بود و جواب اینست که کلام از قبیل تو باید  
 باشد به الحج و از تذکر قبیل فلان لاخیر فی الا انه بشیء لی من احسن لی الیه بنما رده تواند بود که مستثنی  
 باشد یعنی لیکن لاهل الکتاب علیکم حججه یا فرغ فی التوریه سن الی آخر الزمان یکون و قبلتین  
 اگر ایشان حججه فاسده لا یندکما عقل و لا ینبنا نقل و نهی از بیج من القیله فله علیه من  
 الدین اولانه محول ظالم استقیم علی الدین و لا یندکما انما حججه فاسده لان التحول بامر الله و تحویل  
 لم یحول من عند الله و نهی تو همخواند و کتب معنی انبیا است با آنکه کافی که ایشان ظالمند محبت نماند و بازند  
 و بکلام نادرست و باطل بود از آنکه در بنیاد از اعتقالات و اثبات نکند او را نقلی مسترکان آید از قبله  
 گشته است از زمین نیز خواهد گشت محول است بر زمین نخواهد پیوست و وید و گویند از توحید  
 بیت المقدس سوی کعبه پیوسته است باطل سوی دین ابرار خویش گشته است و نهانند که قول قبله بر حکم  
 زمان خدای عزوجل بوده از قبیل پیغمبر السلام روی توحید و توحید سوی او نبود گمان مذکور باشد  
 و باطل باشد و لا ینبنا نقل و نهی تو همخواند و کتب معنی انبیا است با آنکه کافی که ایشان ظالمند محبت نماند و بازند  
 معنی نیست چون فاسدند که ظالمان را محبت بجای پیغمبر است و دلیل که ایشان می آرند بی  
 پس از ایشان خوف میکنند و از حقو بیت من خبر رسیده و لا ینبنا نقل و نهی تو همخواند و کتب معنی انبیا است  
 عطف است بر کلا یکن للناس علیکم حججه و نهی تو همخواند و کتب معنی انبیا است  
 معنی نیست از توحید سوی بیت المقدس بلکه دید سوی کعبه و آرید تمام روان را بر شما جحش بود و بر شما  
 نباشد و تا بر شما لغت خویش تمام کرد و شما را بطلوب بر شما نم و این هر دو یعنی معطوف و معطوف  
 متعلق اند بمفهوم کلام سابق ای حو کنا القبله من الکعبه الی بیت المقدس و من بیت المقدس الی الکعبه  
 و ان متضمن دو معنی بود تعلق این دو جبار و مجبور بدان دو معنی طریقی لغت و نشر روی خود و تحویل قبله  
 از کعبه سوی بیت المقدس برای این بود تا او خداوند و قیله شود و ایشان را بدینچه و بر اینست از توحید



اذا ذکرکم جواب امرست بغیر فاجزوم شده یا قار به نسبت جمله است رستناست ای فایه کبرونی بالا  
 اذکرکم بالاکرام معنی انیست چون شمارا بانعام مکرر خوانیدم و با تمام نعمت رسانیدم پس یاد کنید  
 مرا بانعام یاد کنم شمارا با کرامت و کروی با العبادۃ اذکرکم بالافادۃ یاد کنید مرا بعبادت یاد کنم شمارا  
 با فادۃ افکرونی بالتذلل اذکرکم بالتفضل یا کین مرا به تذلل یاد کنم شمارا بتفضل اذکرکم  
 بالمعزۃ اذکرکم بالمعزۃ یاد کنید مرا بمعزرت یاد کنم شمارا بمعزرت اذکرکم بالاعظام  
 یاد کنید مرا بکرامت شمارا بکرامت اذکرکم فی ملائمت الناس اذکرکم فی ملائمت من الملایکۃ یاد کنید مرا بکرامت  
 جماعت آدمیان یاد کنم شمارا بکرامت جماعت فرشتگان اذکرکم فی السیرۃ اذکرکم فی الضراء یاد کنید  
 مرا در سیر یا در شمارا در عسر اذکرکم فی الحیوة اذکرکم بعد المات یاد کنید مرا در حیات یاد کنم شمارا بعد از حیات  
 و علی هذا واشکرونی ولا تکفرونی واشکروا باعطوفت خویش  
 عطف است بر اذکرونی معنی انیست و مرا در نعمت من شکر گزارید و کفران نعمت روا ندارید یا ایها  
 الذین آمنوا استعینوا بالصبر و الصلوة

ع

صوم را بمعنی جنب نفس از شهوت لطن و فرج دانند با سم صبر بمعنی جنب نفس است خوانند و توانند بود  
 که از صبر جنب نفس در نطق عبادت مراد شود و ذکر صلوۃ استخصیص بعد تقیم بود و تواند بود و ذکر صبر جنب  
 بر ثبات قدم در محاربه خود که جهاد ظاهر است مراد دارند و ذکر صلوۃ بعد او باعتبار آنکه جهاد باطن  
 و با محاربه با شیطان است و آنرا جهاد اکبر گفته اند ملازم نپارند چنانچه مراد نیست از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 من الجهاد الا صغری الجهاد الا کبریین و جود جمله استعینوا بالصبر و الصلوة از جهت آنکه عبادت تاجمه  
 از شکرست بنیان جمله و اشکروالی باشد و تواند بود که از صبر جنب مراد صایب و بلا باشد مراد شود و از  
 اشتغال نماز در وقت مکاره و شداید مراد گردد که چون نشانی و شداید بخوم آرد از نماز باز دارد  
 و اشتغال بصلوت مداومت بر نماز در آن وقت و دلیل کمال ایمان و برهان استواری ایمان بدین جهت  
 جمله استعینوا متانفیه است که چون در دین ذکر شکر نعم و حمد یا کرد سابق را در مسالمت باقیست  
 ایلمایا و التصابیب آورد و جمله تلاطم بر وجه معتزله دارند و انشا الله تعالی بر این تفسیر است  
 ای مومنان برای رسیدن بنیان یاری جوئید بعبادت روزه و نماز الله یغفر الذنوب و  
 ای و ان یشد عالم باحوال الصلواتین نافعه هم جمله تشریح است چون برای استقامت بعبادت صلوات  
 صبر بود بتجسیم ملوح تا کیهن صلوات بر رستی عالم باشد باحوال صابران با صبر است صابران  
 مرا ایشان احوال جنب کنندگان نفس بر عبادت و نیاز ماندگان برای رضای حق از عبادت عیدانه و ایستاد



یاری کردن و نگاه داشتن میتوانند و حیات مذکور متشابه عسکرها و او غیر همین هستند و خبر تلادیل آن همین است  
 اما سلف مراد از آنرا حق دانند و خود را مشغول بتاویل آن نگردانند نزدیک ایشان بر حقیقت مراد از آن مقدار  
 باید کرد و دل را بر تاویل نیاید آورد و لا تقولوا این یقتل فی سبیل الله اموال بل احیاء  
 اموال خبر بعد از آنست ای هم اموال تو جمله معطوف است این جمله عطف است بر جمله استغنیوا  
 بالصلوة الصلوة اگر چه صبر بر چهار به ثبات قدم و قرار و خیر از قولی و قرار مراد باشد نسبت به عطف  
 با معطوف علیه از جهت آنکه ذکر شما و ست با جهاد و بنا نسبت تمام دارد ظاهر بود و اگر چه صبر بر ایالات باشد باید  
 مراد شود و هم ذکر شما و ست مناسب باشد چه شما و ست غیر از روی ظاهر از ایالات و نشانه این بود و اگر چه صبر بر عباد  
 و طاعات مراد دارند هم معطوف با معطوف علیه مناسب بنظر اندازند بر آنچه جهاد از جهت اظهار دین خدا  
 و اعلان کلمه علیا است بعضی از نوع عبادت است و شما و ست از قولی و اگر که این سعادت است و اگر از  
 صبر صوم مراد شود که حسن لغت است از شهوت بلبل فریج هم مناسب بود و نیز آنچه جهاد و صوم هر دو  
 قهر و شمشیر خداوند هر دو موضوع برای مخالفین بود اند جهاد قهر کفار است و صوم قهر نفس مذکوره و از احیان  
 خبر بعد از آنست ای بل هم احیان و این معطوف نیست لکن قولوا هم اموال بتقدیر بل قولوا هم  
 احیان آمده با ثبات امر بل قولوا احیان منی سابق نیز از سکونت عتبه شده و هم منی انیت میگوید مرکب  
 را که جهاد میکنند و راه رضای خدا گشته میشوند که ایشان بر دگانه بگردد که بگردد که ایشان از دگانه  
**وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ** چون سامعان اخبار بل حاشینند ندانند و هم حصول غشور  
 آن حیات و کیفیت آن بر نال و جو و بر طمع حصول آن مبتنی است و از بد فرض این قسم که در حقیقت و لکن  
 لا تشعرون برای استدرک آورد معنی اینست و لکن شما حقیقت حیات ایشان ندانید و شعوریت  
 آن نتوانید سنو ال تشک نیست که شما ندانید و از سوال ایشان میراث پیوسته و زنان ایشان  
 فارجه گشته حقیقت موت متحقق شده ایشان احکام شما پیش آمده و الحقایق لا الهی و لا تقدر علیها منسی از مرده  
 موت چگونه گشته و مرده را زنده چه وجه گویند چه اسباب نفی حقیقتی که حقیقت است و اثبات مفهومی که  
 نسبت بر سبیل تحقیق را بنود اما بر وجه تمثیل چرا و ایناست چنانچه گویند چون فلان مرید خارج شد  
 او خلیه و چون شیشه من خواند خون در تن او و مانند تحقیق هزار در چشم خلیه و خون از تن او زرقه زرقه  
 حال او همچو حال کسی نماید که او را بر چنین حال نشیند آید درین کلام نیز شیهه تحقیق مرده حیات را بعد  
 سپرده لیکن از جهت مرز قی و خون و شادمان نمودن که خنده زیم بر زبون و زمین با آیتیم شد من  
 قضایه حکایت از آنکه کمال کسافی میگوید که در ایشان صورت غشی باشد و حیوانه متحقق باشند نظر



نفی و اثبات مذکور نمی باشد متعقبات و اثبات ملکیت متعقبات بر وجهی تمثیل در این باب است  
 بزرگواران که نمی متحقق شده است و در حدیث است ان ارواح الشهداء فی جنت طافوا فی جنتهم  
 الخبثه و شرب من نهارها و ناری الی قناریل فیه حلقه یا لعنتم بدین طایفه ارواح بندگان شیطان  
 در می آیند پرندگان مذکور نماز جنب میخوانند و آب از جوی بسیار بهشت می آشامند و در قناریل پرندگان  
 بعرض است باز میگردند و قرار میگیرند و انفسیه الناس بن عباس رضی الله تعالی عنهما مروی است  
 شهداء در کراته جوی در قبه باشد انداز میبایست بهشت بر اندازند خدا و پیاد و شمار آن زرق خورند و  
 روز قیامت فرشتگان بران شود پروازند بهترین خلق را و در حساب قیامت حاضر ترید فرشتگان  
 گویند ایشان کیانند و بچه شناخته شوند فریان شود شهیدانی که تن و مال خویش را در کار حق با  
 اند و جان و روان خود را فدا کردند این ساخته اند ایشان را تیغها بر کتف کرده بیاورند در میان  
 بهشت که برای ایشان باشد در آرند و نیز در حدیث است شهداء را فدا قیامت سپردند  
 از جراحاتی ایشان خون روان باشد که رنگ و رنگ خون بومی او بومی باشد و رسول  
 میان در آمدن روح شهداء در قالب پرندگان و میان تلخ کمریش این سلام منی است پیش از  
 سر بریت و از باب بعیرت فرق چیست جواب تناسخ آنست که روح از قالبی بقتا بلی  
 دیگر که بی روح است در آرند و قالب بی روح را بدین روح زنده گردانند و این ارواح را بقدرت  
 کامله در قالب پرندگان زنده در می آرند و بخوردن و آشامیدن پرندگان مذکور بهره مند  
 میگردانند فضائل شهید بسیار است و مدایح ایشان بسیار است چه ایشان جان در کار خدا و بخت  
 و سر در راه خدا دادند و مع که انداخته اند جو اندری میدان تن و جان کرده و گردن در رلقه هلاک  
 در آورده و مضرع الجود بالنفس اقصی غایت الجود و ایقان مشروبات شهادت اثر قوت ایمان  
 ایشان است الخبثه تحت ظلال السیوف درجه ایشان را بیان است و السیف محارم الذنوب مرتبه  
 ایشان را تبیان است طوبی لهم ثم طوبی لهم که یقین بود بر طریق قرب یافتند و بشری لهم ثم بشری لهم  
 لم یبدل حیوة فانی بسوی غیش جاد و فانی مشاققه و کسب کلمات که در پیشگاه  
 الخیر و الخیر و الخیر من الاموال و الا نفوس و الشمرات  
 لام در جواب قسم است ای قسم لنبیوکم نبی متعلق است بنبی و لکم من در میان خوف بیانیه است جاد و  
 صفت است بر شکی من الاموال متعلق است بنقص جمله و لنبیوکم معصومه است برای انبار از ابتلا و  
 از باوی تابیر حکم بدگی دل بران نموده و بخوانست حق بر خدا است اگر خبر کردی بلای که خواسته است

یکایک آوردی آفت بفرنگان و خیال بروی نمودی بلبان ناگهان از بلا منتظر بخت تر بودی بعد آن صبر  
 سیر نماید و براه پیل بجز نقصان بیفتد معنی اینست هر آنچیز شما را مبتلا گردانیدیم و اطمینان بخت آنچه در شما  
 شما میاید بخت بجزی از بزرگس دشمنان و ظالمان و کفار و شرار و ترس حیوانات و مملکت چون شیر و پلنگ و  
 گروم و یاز و از کرسنگی و درامساک میل و باران و بی توشه شدن در بیابان و کم شدن بعضی اموال از رسیدن  
 آفت و زروع و شمار از تراله و ملخ و خرمن فرط و بر و بسیار و وقوع سرقه و غارت و کساد اموال تجارت  
 و از نقصان در نفسها بگشتن شدن صاحب و انخوان و مردن اقارب و انخوان و رسیدن آفات از اجلاء  
 و اسقام و برض و خراش و شکستن دست و پا و سست شدن اعضا و نقصان تن و بجمعی و از گم شدن  
 بعضی از ثمرات که حاصل است از انفس و ذوات مراد از ثمرات فرزندان که مردن ایشان حکم غنیمت جان  
 دارد بلکه مردم ایشان را غنیمت از جان بشمارد و محل ثمرات بر ثمرات درختان شکل است که آن در نقص  
 اموال داخل است تنکیر شی برای تعلیل است و مراد بشتی از شتی قلیل است بر مشقتی که کسی را برسد  
 و هر بلایی که مردم بدانند مبتلا شود لکن چه بزرگ باشد بزرگ است آنچه بالاتر از آن است اندک نماید و بزرگ نماید  
 آنچه بالاتر از آن است شکر لازم آید برین ابتلا آنچه در مبتلا معلوم خداست از جمیع یا صبر یا رضا و شکر یا  
 آید و استغاثی که در و نهان بود روی نماید سوال مخاطبان از وقوع بلا آینه خالی الذین بودند  
 انکاری و تروی ندا شدند و حجت تاکید جمله چیست ایراد تو اکیه بر چه مبنی است جواب  
 مقصود از جمله مذکور است بر بلوی و تو طین دل بر عبادت تاکید برای ابر از مقصود و وجه و کاد است  
 و این نوع تاکید نیز بکار اعلا است چنانچه درانی و نعمتها انشی تحقیق شده و قرانی وین العظم منی آید  
 وَ لَیْسَ بِالْغَیْثِ ۚ الَّذِیْنَ اِذَا اَصَابَتْهُمْ مُصِیْبَةٌ قَالُوا کُلُّ شَیْءٍ لِّلّٰهِ  
 وَ اِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُونَ ۚ اَوَلَیْسَ عَلَیْکُمْ صَلَواتٌ مِّنْ رَّبِّکُمْ  
 وَ تَجْمَعُ مَعَهُ قُلُوبُکُمْ ۚ وَ لَیْسَ بِالْغَیْثِ ۚ

و نیز عطف نسبت بر التقلوا اختلاف خطاب مخاطب جمعا و افراد و منضمه التقات آمده چنانچه در خطاب قوم اقلوا  
 کفایه در خطاب بر نفس ایشان را و آبر هم بکذا تحقیق شده و اگر پیش از اینها الذین انما استغاثوا با صبر  
 و الصلوة قل مقدر دارند و بشر الصابرین را عطف بران قل محذوف پی دارند از تحقیق مذکور فراخ بود  
 و تفرق خطاب متشکل نشود الصابرین منقول ثبت اذ انما صابریم مصبیه شرط است قالو با متعلق است و  
 جزای شرط است جمله شرطیه منقول است سو عیول صابریم صفت است مراد صابرین و جمله اولیک علیهم  
 صلوات پس بر منجم تا آخر متعده است این چند به معنی و این بود و تنکی صلوة برای تنکیر و تعظیم است

و تکیه بر محبت برای تو نیست و تخم نیست معنی اینست بشمارت ده ای خدا کسی را که بزرگوار است و بزرگوار  
 و خود را در خیر و فرخ میگذرانند چون ایشان را محبتی برسد و اقامتی و مشقتی افتد انا الله وانا الیه  
 راجعون گویند و در راه ترجیح و صبر بوند بدستی با همه قوا که هر فرای را بپوشی حکم از باز خواهم گشت و بپوش  
 قضا کرده در مشیت و ازاوت آورده است و اینهمه پیوسته است و جان و فرزندان ما همه از ان ادا  
 و همه در راه تقدیر آدمی بوند ناداده و این توان داد و راه را تو اند که باز بپوشانند و در خیر است و اینهمه  
 صلی الله تعالی علیه و سلم گشت پیغمبر با ستر جان یعنی گفتن انا الله وانا الیه راجعون پیوسته است  
 یا رسول الله این نیز بصیبت باشد پیغمبر علیه السلام فرمود هر چیزی که از و قلی در باطن و قلی در دل پیدا  
 مصیبت بود ایشان ای محراب ایشان است رحمتها از پروردگار ایشان در آخری و یک رحمتی مخصوص بر او  
 چنانچه در حدیث آمده ان الله مایه رحمة فیهما رحمة تیراجح الخلق منیهم و تسوای لپیوم القیوم هر چه  
 را بعد رحمت است و دونه است در آخری است و یکی در دنیا ایشان را است یا نبوده اند و در دنیا  
 و بندگی شتابنده اند و در راه جبر شتافته اند و از گنهی ناله و فریادی خداوند این ان الله وانا الیه راجعون  
 من شاکر الله و رایت و عیبت با کثرت قولوا و چه گنهی تو که بگویی و آنچه تعالی و چه بپایان دارد  
 ذکر کرد و بیشتر ازین در آیت لیس البر ان تولوا و چه گنهی که از احکام تو که در بیان آورده و چه در حدیث  
 بر قول کسی که خطاب مذکور عام است مرا اهل کتاب و اهل اسلام است از محبت خود کردن فراموشی در دنیا  
 وارد گشت و از محبت سالفه کردن ایشان در اتمام دوران پیوسته و چه آنچه پیوسته آمده و ذکر  
 روی نماید ظاهر است و بر قول کسی که خطاب مرا اهل کتاب و اهل اسلام است و چه گنهی که از احکام تو که در بیان  
 این باب است و بیان این است که مجرب و توبه و چه سوره چنانچه پیش از این در قرآن مجید و در حدیث و در تفسیر  
 و نصاری جانب شرق و مغرب و در میان خود درانی از اوجت میاوست و بی گناهی است و چه گنهی که از احکام تو که در بیان  
 چون با نادر تو که وجه بود و در غیر ذکر تو که وجه خواهد بود که ان الله وانا الیه راجعون و چه گنهی که از احکام تو که در بیان  
 چند آنکه دیگر در آثار ذکر تو که وجه معجزه باشد و چه گنهی که از احکام تو که در بیان آورده و چه گنهی که از احکام تو که در بیان  
 نزدیک که در اتم سابقه اسماف نام مردمی بود و تا مدت تمام در دنیا و در کعبه ناکر و در شرف شرف و چه گنهی که از احکام تو که در بیان  
 گشتن مردمان از محبت غیرت یکی را بالاء خدا داشتند و در دهم بالا هر چه از احکام تو که در بیان آورده و چه گنهی که از احکام تو که در بیان  
 بت پرستان ایشان بر صورت سنگ تراشیده یا خشتی یا گچی یا سیمین یا آهن یا مس یا برنج یا طلا یا نقره یا عقیقه یا یاقوت یا زمرد یا مروارید یا صدف یا  
 خلق برای پیشکش جمیع پیشکش ایشان مذکور می شود و چون از این میان نام بر آورند که که در حدیث  
 مسطور را از بتان مذکور خالی کردند خلق بدو است یا جان و اسباب هم پیوسته است یا جان و اسباب هم پیوسته است یا جان و اسباب هم پیوسته است

اسلام گشت و فضا و مروه محل پرستش اسات و نایه بود مردمان را معنی میان این از جهت تشبیه کردن  
 موجب انجم و جناح بنمود برای مردمان جناح این آینه نازل گشت و این نظم بود و پیوسته و چون مضمون  
 این جمله از جهت آنکه فضا و مروه از بعد از انعام بود و بودن آن از شفا بهر اسلام مردمان را معنی  
 بطلان سوال بود بطریق کافی است کما حد منکم اتی البیت عند ربی لیعلمنی و یبینه لی محلی تاکید باشد آنکه سعی  
 صلی الله تعالی علیه و سلم و هم به ان طریق یا غلام من غلام دارند بتقدیم طریق تاکید علیه باین بیدارند معنی  
 اینست بیدارستی و فضا و مروه از شفا بهر اسلام مردمان را معنی و مروه و خلا او فضا و مروه است  
 او انعم الله علیه و سلم و هم به ان طریق یا غلام من غلام دارند بتقدیم طریق تاکید علیه باین بیدارند معنی  
 بر و فلا جناح علیه جز از شفا و مروه است و ان لیوفی بعهده منی و ان لیوفی بعهده منی و ان لیوفی بعهده منی  
 بکار او یا عمره بجا آورد پس او را نزه نبود در طواف کرد این بدیشان یعنی سعی نمودن در آن ایمنی نباشد  
 و مروه و فضا و مروه است و ان لیوفی بعهده منی و ان لیوفی بعهده منی و ان لیوفی بعهده منی  
 سابقه معنی اینست که اگر کسی در طواف کرد و سعی نمود و فضا و مروه را دید و شفا بهر اسلام مردمان را معنی  
 قد نزل فی فضا و مروه است و ان لیوفی بعهده منی و ان لیوفی بعهده منی و ان لیوفی بعهده منی  
 و این نوع تاکید باینرا احادیث است و در این فضا و مروه در صحابه و تابعین اختلاف  
 بعضی صحابه چون ابن عباس و ابن الزبیر و بعضی تابعین چون مجاهد و عطاء بن یساف و قائل بودند  
 باینکه سعی در فضا و مروه واجب است و در این فضا و مروه در صحابه و تابعین اختلاف  
 علیم است که فضا و مروه است و ان لیوفی بعهده منی و ان لیوفی بعهده منی و ان لیوفی بعهده منی  
 چون باینکه کور کعبه حج بود و لیوفی بعهده منی و ان لیوفی بعهده منی و ان لیوفی بعهده منی  
 میکنند و بدین حدیث سعی از جمله کتب است و در فضا و مروه در صحابه و تابعین اختلاف  
 قوت حج نبود و باینکه لازم نبود و در فضا و مروه در صحابه و تابعین اختلاف  
 که یکی از قول ایشان بود باجماع پیوسته و اجماع رافع خلاف سابق شده قایل شدن بطول بودن  
 سعی و تشبیه آن مشرک گشته و ال اجماع ناسخ کتاب میشود اجماع مذکور حکم آیت را که با حقیقی  
 رافع چگونه شود و با اجماع رافع کتاب تواند بود لکن اجماع چون خلاف حکم کتاب ثابت شود  
 دلیل بر حق و ثبوت و معنی نزدیک همچنان با سبب نبرخ کتاب اجماع بدین وجه تواند بود و بدین  
 طریق روی تواند بود ان الذین یکتسبون مآثمنا لنکافینهم البیت و الهادی  
 من بعد ما یکتسبون مآثمنا لنکافینهم البیت و الهادی من بعد ما یکتسبون مآثمنا لنکافینهم البیت و الهادی

بزر و جبار و مجرب یعنی الناس و فی الکتاب متعلق بپیشینا و بنیاه با متعلقات خود پیش با مصدر پرستی منتهی شده  
 یعنی من پیشینا ایاة الناس فی الکتاب صاف الیه آمده و بعد مجرب است و جبار و جبر و جبار است  
 میگویند و جمله انزلنا صله با صفت و ما موصوله با صله یعنی ما انزلنا مفعول میگویند است و جبار و مجرب یعنی  
 من البیات و الهی بیان است انزلنا جلال است از والدین با صله خویش اسم آن است و اولنگ مبتدا  
 یلعنهم الله خبر مبتدا است جمله خبر آن است و یلعنهم اللعانون عطف است بر جمله یلعنهم الله و جمله انزلنا  
 تا آخر خبر صله دیگر است از حجت و عید حق پوشان و ملعون لعن ایشان و چون مشایخه سابع حال میبود  
 که کتمان آیات بنیات کرده و خود را بر حق پوشی آورده و ملعون بر استحقاق ایشان لعن خدای عزوجل و  
 لعن لعن آن را بود و تقسیم ملعون و تزییل غیر سائل منزله سائل تاکید جمله سابع نمود معنی لعنت بدرستی  
 آنانکه پیوسته انداخته فرستاده ایم از آیات ظاهر و کلمات شفا به از پس آنکه آنرا در کتاب یعنی در تورات  
 یا قرآن بیان کردیم و مردمان را بدان بر راه آوریم ایشان یعنی طایفه حق پوشان که آیات بنیات را  
 می پوشیدند و در الباطل حق می پوشیدند لعنت میکند ایشان را که کار و بیان و لعنت میکند بر ایشان  
 لعنت کنندگان و در کشف آورده که جمع سلامت مخصوص باطل حکم بود مراد از لعن آن اهل علم یعنی  
 ملک و امن و جن باشد که از ایشان دعا لعنت در وجود آید و در آن فعل روی نماید یعنی ایشان  
 اهل بیت آن دارند که دعا لعنت بیارند و امام زاهد گفته است لعنت کند اند بر ایشان همه خلائق جز  
 آدمیان و پریان برین تقدیر ایراد صیغه جمع سلامت از جهت آنکه بود که لعنت کردن فعل عقلاست  
 و غیر عقلا از جهت عقلا در حکم عقلا شود و بعضی گویند هر چه بر روی زمین است تا آنکه ماران  
 کزمان نیز بر ایشان لعنت میکند و ابعاد ایشان از جهت خدای میخواستند برین تقدیر ایراد جمع سلامت  
 بر وجه تعلیل بود بتعلیل عقلا بر غیر عقلا شود و بعضی گویند چون کافران از جواب سوالی منکر و تکبر عاجز  
 میشوند فرشتگان ایشان را بجهنمی میزنند و از زدن ایشان و اواز ناله کافران خبر آدمیان تا  
 پریان همه میشوند هر که آن آواز میشوند بر کافران لعنت میکند و از این مسعود رضی الله تعالی عنه مرویست  
 چون دوازده مسلمانان یکدیگر را لعنت کردند و هیچ یکی مستحق لعنت نبود لعن مذکور بر میبود و اوقع شود و لعنت  
 از غیر مستحق مستحق است این بدان بانه کسی بر دوستی تیری کشت و نه ناگمان بر سینه پر کشید  
 دشمن بر سینه و در تفسیر چنانی حدیثی روایت کرده اند و خبری از اخبار مصطفوی آورده اند من  
 که من لعن لعن یلعن الیه و دانان فلک که صدقه درین جمله اولنگ که اسم اشارت است بر آن  
 زیارت تمیز است استمال کرده و خبر جمله اسمیه از جهت دلالت بر استمرار حدوث آورده چنانچه در آمده





جمله و الهم که واحد معترضة دیگر نسبت براسی بیان توحید و جلله لا اله الا هو الرحمن الرحیم صفتی دیگر است بر اسم  
و خطاب الهم که مرهم و یان را نسبت و تواند بود که کافران مذکور را باشند و در کلام التفات از نسبت سوخی خطاب  
بود و الا هو بد نسبت از محل اسم الرحمن الرحیم بد نسبت از هو یا خیمه نسبت از لا محذور و نسبت سهوا از سبب  
این جمله را مشرکان منکر اند که عالم را یکی نمیدانند محل تاکید حکم بود ترک تاکید بجهت وجه بیان بنوعی جواب  
بر وجه تشریح منکر منکر غیر منکر است زیرا که لا ائله و اضحه از انکار بایده دارد و محفل انکار مضمون این جمله را  
در معرض عدم انکاری آرد و بگوید جلله لا اله الا هو الرحمن الرحیم از روی معنی تکرار بود تاکید جمله سابقه باشد که آنکه  
این جمله صفت که واحد و از مذکور که محکم بنیدارند تاکید حکم جمله سابقه بنوعی از تشریح مذکور و چاره نباشد  
معنی انیسیت و معبود شما معبودی است که یکیت او را در معبودیت شریکی نیست نسبت معبود  
بجن مگر خدای فرمان بخشاینده بر زمره مؤمنان ان فی خلق السموات و الارض اختلاف  
اللیل و النهار و الفلک التي تجری فی بکحیم ما یتمم الناسخ ما انزل الله من  
السماء من ماء فاحیایه الارض بعد موتها و مبعث فیها من کل ایه  
و قصص الریح و السحاب المستقر باین السحاب و الارض  
لا یت یقوم یعقلون لایات اسم ان است فی خلق السموات و الارض  
تا آخر باشد است مران مقدم بر اسم آمده چون خبر مقدم بر اسم شود و لام تاکید بر اسم دارند چنانچه در  
ان فی الدار لزید و ان من شیعه لایبراهیم تحقیق شده و بحث فیها عطف است بر اثر لای عطف نسبت بر صیغ  
و تقریر لای عطف است بر ما انزل و جمله ان فی خلق السموات تا آخر خبر خبره است براسی بیان قدرت  
و علامات و حدایت و تاکید لای از جهت است که اشراک مشرکان و لیلی بر است که ایشان این آیات  
را منکر اند و دلیل بر وحدانیت خدای نمی نمیدانند ایشان را منکر داشتند جمله را سو که بیاحت معنی  
انیست ندرستی فرآفریدن سماوات که اجرام سماکی اطلاق مناسبت عجایب شایع که اکس مطبوع مخلوق  
سقوط مطبق معارج عبادات و عباد طاعات اند و فرآفریدن زمین که نسبت نبات و تخریج حیوانات  
و ثمرات و محمل تراکم اشجار و مجرای اودی و امنار و سفر ضحاک معادن و مخزن انواع مخازن تلخ و شیرین  
و حیوان مسکن سکنه ریح مسکون بود دنیا و تا و جبال را سینه موطر باطوار و عالمه شامه باز جهان بر کبر و انواع  
جفای ایشان بنید و شاه و گداریان و بد و بر کسی نیست آن خند نقطه دایره حید عالم ماده و خلقت  
آدم مسجد و کتدگان محل عبادت بندگان است و در اختلاف شیب زویر در کمیت و از روی کوتاهی  
و کیفیت گری و سردی و سپیدی و سیاهی و بودن و نبودن و تشریح و بودن و نبودن و تشریح و بودن و نبودن



نمای عقل او حکم کند یو چو چنان و وحدانیت او قدیم صنایع و فردیت او لا سیما اجرام علوی و انوار سفلی  
از آسمانی بدین رفعت و افروزی بدین وسعت و کواکب نجوم خضراوی و کواکب نجوم غباری و سایر امور جلیله و باقی اشیا  
خزلیه معانی که چگونه بسوی فکر نشاند و چه نوع الوهیت و احدیت خالق در بنیاد سه و فی کل شیء لک آیه به تدل علی انه واحد  
و فی کل شیء لک قیمة به تدل علی انه واحد و در حدیث است که هر که قرآن را تلاوت کند یا میگوید یا میخواند یا میسر کند  
آیت بخواند و در دل معنی آن نگذارد و تفکر و قدر اندیش کند دل پر شجاعت خالق نه کند که چون چنین بخواند و یا یاد کند  
و یا بخواند یا است یا بتدانی پیوسته از قرآن الهام الهی و معنی متاع النواصی و حسن الناس من یحفظ  
حسن ذلک الله انما آمن موضوعه با بعد خویش و فروع المحل را بتدلیست جاد و مجرب یعنی و من الناس ضربان  
و افاضت این خبر در و من الناس من یقول آمنا بالله و به و یؤتیون صدقة و یتوکلون و یتوکلون است و یحفظون و یحفظون  
از اندو از محبت تکیه و الحال مقدم شده این جمله عطف است بر جمله اول که الاله واحد و جمله ان فی خلق السموات الارض اخر  
مقتضی بود از قرآن میان معطوف و معطوف علیه سیار نیست و معنی اینست معبود یکتا کیست معبودی یکتا خبر اول نیست امور مذکور  
آیات و حدانیت او بود و علامات فردانیت او باشد و بعضی در و ان یحیی و یمیت و یحیی و یمیت و یحیی و یمیت و یحیی و یمیت  
و حدانیت حق جل و علا کسیانی اند که از غیر خدا شرکایان و خدای را میکنند و یحیی و یمیت و یحیی و یمیت و یحیی و یمیت  
مراد از او را و توان بود بدلیل شتمان باشد از تخریص و ان الله معنی اینست دوست میدارند ایشان بچو دوست داشتن  
ایشان کردگار و یان را چه نزدیک ایشان میان محبت با صنام و محبت خدا فی الجلال و الاکرام برابری بود و در کتب و حدیث  
مساواة باشد و بر سر شمش ایشان سر بر زمین دارند و متناهی بر ملجأ آرزو از سر زمین بر زمین است که از برای سستی خداوند  
و برین محاببت خدای را از عبادت بتان جدا گردانند و الذین اصلوا الشیء حبیب الله امی من اهل الايمان  
لا و ثامنهم جمله مقتضی است برای بیان حال مومنان و محبت خدای ایمان و ايقان معنی اینست مومنان سخت ترند از  
دوست و دشمن ایشان مراد از تقالی از دوست داشتن و دشمنی برستان کردن و دشمنی مومنان از برای رام کردن با استحقاق  
و دوستی کافران بتان را بی استحقاق است و شک نیست میان دوستی با استحقاق و دوستی بی استحقاق از حقان است  
فیروستی مومنان از برای باقی است و دوستی کافران را زائل و تنهایی است چه کافران بعد دیدن خداوند  
بیز خواهند که شکست و دوستی ایشان بر و اهل خواهد پیوست چنانچه در آیه تیر از الذین یؤمنون الذین یؤمنون و الذین یؤمنون  
و تقطعت بهم السبل آمده و در قال الذین یؤمنون الموان الناکر خفیه و منهم کما یشرکون انما یستشهدون و فی ذلک  
باجد از راحت مشدود و غرض قصه و شهادی و غم و لذت و الم نکیسان بود و کافران ارجاع امر من و غم و لذت  
و الم بعد آنکه این از اصنام دفع نشود و محبت ایشان این مفرات و حقیقت و حقیقت شد و تو جوی خدای کنند و خبر  
خدای براری شوند و بدانند که این کار خدای است و این است که در قرآن و حدیث و کتب و حدیث و کتب و حدیث و کتب





الذین ظلموا مفعول دارند و چنانچه بر غیر ایشان باشد یا محاط بر غیر ایشان بود تفسیر و همه افعالی که بعد از استثنای باطنی است  
چنانچه گذشته و معنی آن بالا گرفته و جواب لو برین تقدیر ملایم و یکم خود و دارند تقدیر الا این امر اطلاق پیدا کند معنی  
بود ای محمد اگر میدانیدی کافران را در هنگام دیدن عذاب در حال ایشان همانند سیکردی بر آنرا انداختی و عظیم و شگفتی  
در نظر می آوردی و تو آنرا بدو که تفسیر و همه افعال معنی مستقبل باشند و یقین الوقوع را در حکم ماضی دارند مستقبل که ماضی  
حکمی بود بعد از آنکه و از برای ماضی اند و واقع شود و بواسطه تقدیر مستقبل تقدیر گذشته و تفسیر ماضی تقدیر در یک مفعول  
طلبند الذین ظلموا مفعول باشد و در این عذاب است یعنی از عذاب طرف او بود ان القوة شد بعد از عذاب  
بدل اشغال شود چه عذاب با وجود همه وقت عذاب هر زمانی را که است دارد و دل ذکر قوت را از ذکر عذاب ماضی نمی برد  
و توان بود در ان القوة یا سبب تقدیر گذشته تقدیر سیرون عذاب سبب ان القوة شدن شد شدن شد شدن عذاب  
و اند جابر و جبر و متعلق سیرون عذاب بود و از سبب بدل باشد چنانچه بالا گذشته معنی چنین بود اگر ماضی ای محمد شکر  
و ظلمان مذکور را آن هنگام که بدین ایشنان عذاب را بودند همه وقت عذاب تقدیر ماضی و شدن بد بودن عذاب  
خدا عز و جل آن هنگام که سبب شد و متعلق عذاب را تا پایان در هر حال که دیده باشند عذاب ماضی و شدن باشد ماضی متعلق  
و تا پایان مسائل اسباب دیدن عذاب قطع است یا سبب اگر چه مستقبل است لیکن بر نسبت هنگام سبب شدن مذکور  
ماضی است که پیش از تفسیر حاصل است از این جهت به تفسیر ماضی آمده و تفسیر ماضی ماضی گفته شده و باقی تا پایان  
کاشکی که بودی باز باز گشتی منوی دنیا سبب سبب از ایشان چنانچه سبب شده ایشان را تا سبب گشته ماضی توان  
عظیم بود که کائنات فی وجه الله است ماضی است و سبب سبب ماضی است ماضی است ماضی است ماضی است ماضی است  
علی تقدیر بود و تا کنون ماضی است و سبب سبب ماضی است ماضی است ماضی است ماضی است ماضی است ماضی است  
مفعول اول است انما المفعول دوم سبب عذاب است مفعول سوم سبب عذاب است ماضی است ماضی است ماضی است ماضی است  
بر وجه سبب ماضی معنی افعال ایشان متعلق حشر شده بدان شایکه که سبب است باشد این جمله تفسیر است معنی اینست  
یعنین یعنی هر چه سبب عذاب است افعال قبیله ایشان را آثار نام از کفر و شرک و انحراف از امام و اخلاص از امام میا بدندان ایشان  
را آثار عمل حشر ایشان که از ایشان وقت عذاب از تفسیر ماضی است و سبب ماضی که برای ایشان بر تقدیر ایمان و عمل سبب  
آنها و ایشان را سبب کفر و شرک و غیر ماضی خدا از این ماضی و ماضی بر تقدیر اعمال صالحه برای ایشان میا شده بود  
از دست ایشان خسته تا ایشان از فوت آن حشر تا باشد و در زافسوس و ریغ از عذاب بالا برود و ماضی است  
یخبر جنت من السبب چون از نمودن اجزای اعمال نیک و انما حسنت که تفسیر ماضی است  
ایمان برای ایشان بدست نهی شده و ماضی پیش آید و در حشرت بالا از عذاب و تفسیر ماضی که کسی را  
از نمودن اعمال حسنه که ایشان را بود و سبب ماضی بود و سبب ماضی بود و سبب ماضی بود و سبب ماضی بود و سبب ماضی بود

سج









[illegible]





معنی انست یعنی کسی که محتاج شود و مضطر گردد و در حالت که باغی نیست یعنی ملازم خاصی دیگر نیست  
که مدینه از دستاند بخند و چنانکه او هلاک شود و غیره باز از آن شد و جمع کرد و زیادت بر قدر حاجت افتد پس بر حذر دل شلیک و ذکر  
درین حالت نیز بکاری بودی بنود چون بر وجهی رخصت است انشی و تبعه نباشد و آلام شافعی بر حذر از باغی باغی بر یاد شام  
و از عادی اندکی کشته بر برگزیدان یعنی قاطع طریق مراد می برد و امام مذکور در حق ایشان از جهت فقر آن عجز بصیبت رخصت نمی  
نبرد و چه عاصمی لایق تیسر سوختی ارازی نشود در حق او قهر خلق و افطار صوم نباشد و نزد یک منظر بخوردن و شلیک کردن و حش  
نکرد و امام اعظم و امام محمد را کشاید مذکوره نزدیک منظر اربع می گویند و مشکب بر آید و فضل که ما حرم علیک الانا و منظر  
الیه چه میدار استثنای محرم موجب حاجت بود و تا آنکه اگر صبر کنی و بگریزی و تا آنکه بود یا نشیب نشود و خیر آنچه از صباح بازمانده  
و خود را با وجود ابا حبت ثاول بی سبب می تلف کرده و نزدیک امام ابو یوسف بر حرام میماند و از جهت عذر با ایضا  
حرمت مخصص میگردد و در حوزن آن نیز بکار نمیشود و چنانچه در اجراء بکار نگیرد نزدیک اگر با اتفاق یا بقا حرمت مخصص شود  
و از جهت عذر نیز بکاری مرفع میگردد و ان الله غفور رحیم لکن جمله تزییل است تاکید از جهت اظهار  
شانه خدا بر وجه و کاهوت است معنی انست بدستی خدای عز و کاهوت رفع انهم کن رحمت سبحان گردانیدن از  
مذکوره منظر را بقادیر ان الذین یکتُمون ما انزل الله من الکتب و یشترون به ثمنا قلیلا  
بیشتر و ای بیچاره بر بنیاد عبادت قلب سستانی میوه نهشین قلیل وصول با حله است و مران و لکن مرفع  
الحمل بر است است جمله یا کون فی بطونهم یا معلوفات خویش خبر بدست است او لکن با خبر خویش خبر آن است و جمله  
ان الذین تاتوا غیر منکره و غیر مست برای و عید انوشنگان کتاب و بدل کنندگان آیات قرآن قلیل و تاکید جمله از جهت  
ایجاز و عید بر وجه و کاهوت است معنی انست بدستی آنکس که پیش نهانچه فرستاده است خدای از کتاب یعنی تورات  
و آنرا بسیار اندک میزد و پیش نهانچه فرستاده است خدای از کتاب یعنی تورات  
فوت شده اندک بود اولیک ما یا کون فی بطونهم یا معلوفات خویش خبر بدست است او لکن با خبر خویش خبر آن است و جمله  
او لکن بدست است جمله یا کون فی بطونهم یا معلوفات خویش خبر بدست است او لکن با خبر خویش خبر آن است و جمله  
اندک و بسیار در شکم و خویش بکار اگر نار بر حقیقت دارند این بر وجه تخیل بود و اگر از نار سبب نار یعنی طعم حرام  
طرا داشت مجاز مرسل شود و برین تقدیر معنی این باشد میخورند مگر حرامی را که سبب آتش بود و مستوجب نار گرد و و کلا  
یک کلمه صمد الله یوم القیمه عطف است بر ما یا کون معنی انست و تمن میگوید خدا با کافران سخنان  
که میگوید با مسلمانان چنانچه سلام بستم و او فلو الجنة و انتم و از او حکم و مانند آن با مسلمانان خواهد گفت و با کافران  
اخصیه فیها الا انکم و ان یجود و ان ایشان خواهد جست و لایز کی میخورند و لکن صمد کتاب الیمه  
جمله و لایز کی میخورند و لکن صمد کتاب الیمه معنی انست و پاک نگردان ایشان از گناهان



و بعضی در ره تکذیب هم گفته اند خلافتی اند که نزدیک اولو الایمان است و در سوره حمد از ره حق و صواب است بعضی مفسران  
حمله و ان الذین اختلجوا بفتنای حلیه ذلک بان شد نزول کتاب یا الحق دارند داخل ایمان که سبب عذاب نبیند و این  
مشکل است زیرا که ماضی علیهم و ان الذین یکتمون ما اتزل شد قومی دیگرند و ماضی علیهم و ان الذین اختلجوا  
فی الکتاب الآئیه قومی دیگر بودن قومی در شقاق بعضی سبب عذاب قومی دیگرند و این حمله ذلک بان شد نزول  
الکتاب داخل سبب عذاب کرده مذکور بود بلکه آنکه همان ایشان سبب اختلاف و شقاق این گروه دارند داخل ان  
اختلاف و شقاق ایشان با اعتبار سبب گروه دیگر نیست بفرموده این که سبب اختلاف و شقاق این گروه دارند داخل ان  
لغی شقاق بعد بکسر آن جمله است و ان شد نزول کتاب یا الحق فتح ان مفرد است عطف جمله بر معنی و جمله آید و صحت  
آن بجهت و جیه روی نماید جواب بعضی مفسران که سوره را اینجا یعنی مفتوحه داشته و کسر از حدیث در آمدن لام و خبر  
پیدا شده و خواند بود که این جمله را حال از نزول معنی کلام ذلک بان شد نزول کتاب یا الحق حال که آنستند فی الکتاب  
فی شقاق بعد بکسر آن را معنی ان داشتند حاجت نبود و تکلف مذکور محتاج الیه نباشد لیس الذین یکتبون  
و یجوهمون قبل المشرق و المغرب البر اسم کسر است و ان تولد اخبار و سوره و برقرات نصیب البر  
عکس است و قرأتان اولو اتوبید قرأه رفع است قبل المشرق یعنی جانب المشرق و المغرب طرف است این آیه متصل  
بآیه وحیث ما کنتم فاولو او جوهم شرطه متضمن بیان حکمی از احکام تولد اخبار چند جمله که در میان بود میان و کلام متصل با  
نمود و این آیه دارد است در نشان اهل کتاب و یهودان که سوره بر سر مقدس که از ساکن ایشان جانب غرب است  
توجه دارند و ترسایان که روی در نماز سوی مشرقی آرند معنی نیست نیست بر معنی نیکوی و نیکو کاری که روی  
نمایش را جانب مشرق به غرب متوجه گردانید و چون یهودان ترسایان بغیر الفخام ایمان سوی جایی که سوره است توجه  
کنند و لکن الذین آمن بالله و الیوم الآخر و الکتاب و السنین  
البر اسم کسر است و جزا و محذوف است تقدیر کلام الذین المشرق و المغرب علیک بوده این کلام متضمن از ذکر استقبال سوره  
و کرمات اعمال باشد و ترک عاداتی است که در کتاب باشد بر آن است و آنچه معطوف بر دست مبتدیه بود  
و اولنک الذین و آنچه معطوف بر دست خبر مبتدیه است این جمله متضمن بیان بر ستودن آسمان ماضی و دیگر که معطوف بر دست  
معنی مستقبل است بدلیل تقدیر الموقوفه به معنی که متعلق است بر امر از طرف مستقبل معنی اذاعاد و اذ استعمال معنی  
برای تعلق است و معنی نیست نیست بر معنی نیکوی و نیکو کاری که متوجه گردانید و نماز و در جانب مشرق و غرب  
لیکن نیکو نیکو کاری خبری دیگر است که ذکر آن خوانم کرد و آن در کلام که اهل این خوانند که بتفصیل و تفسیر در میان  
خواهیم آورد و خواند بود که من آسمان و آنچه معطوف بر دست خبر لکن آیه و آنچه مضافه اسم اول الذین اهل البر من آسمان  
باشد آیه یا اینجا مضافه از خبر اهل البر خبری است که آیه باشد معنی چه چیز نیکو نیکو کاری است که در کتاب





و انواع مبرکات مالی که بالا گذشت محمول بر خیرات ناقله و صدقات تطوع بود یا واجبات غیر مکتوبه چون عشر و صدقه  
 فطر و کفایت دین و جز آن باشد و الموقوفون یعنی این هم که اگر از اعیان و اموال مستغنی است  
 یا موقوف و الموقوفین عبارت بر حسن معنی نیست و فاکنند گانه عهد چون با کسی عهد کنند یعنی و کسانیکه بنا  
 را بدین خیر نقض نکنند و قاریه کاری عظیم و شایسته است این دولت بدو منوط و ملک ثلاث بدو منوط است و بنا  
 را بقای ملک بدو قاریه متعلق است و بقای زمین بقای ملک متعلق است و است از عهد عهد گر بر آن بیدر و نه از  
 بر چه گمان بری فرون آید مریض خستیدین در علاج کفایت بود و نقض عهد و مخالفت بعهده انکار قی نباشد  
 وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ وَحِينَ الْمَكْرِ اُولَئِكَ لَهُمْ مَغْنَمٌ كَثِيرَةٌ اُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ  
 الصابرین در این بخت علی المبحه گویند معنی نیست تلح میگیم و مخصوص میگردد اینم از جمله اهل صبر کنندگان را در  
 هنگام سختی و محنت و انواع بد حالی و ایدار دشمن و مشقت اگر سنگی و در دام امن و مصایب بدی و مالی و در هنگام  
 حرب با کفار و سایر انواع مضار در تقصیر کرده که این است در حق صابران بر مشایق وارد شده و در شان متاع  
 حصاری شدن بغیر علی السلام و حفر خندق و گرد گرفتن از ارباب بدیند را فرود آید آن هنگام سختی و محنت و هجوم دشمنان  
 و خوف بوده و انواع مشاق و متاعی وی نموده تا آنکه گفته اند صابران را یکجا بخت فاقه بودی و در حفر خندق میبود  
 و طعام روی نمودی و درین ایام پیغمبر صلی الله تعالی علیه السلام روزی از گرسنگی سنگی در شکم می شکستیم و تمام بخت بود برین وجه  
 برای تقویت دل خلق تجدد مینمودیم ازین جهت در و الصابرین نسق گردانیده و ایشان را تحقیق مع اولئک  
 الَّذِينَ صَدَقُوا وَاُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ○ اولئک مرفوع الحبل بر است موصول با جمله یعنی الذين  
 صدقوا خبر مبتدای است و خبر او اولئک هم المتقون و موقوف بر دستم هم منصفیل است بر تقدیری که آن من با بطل فاست خویش  
 مبتدای باشد این جمله بر او دو خبر تقدیری که آن من بحدی متعاضد خبر کن بود این جمله متعلقه دارند در جواب ایشان جواب  
 پذیر اند معنی نیست ایشان یعنی این مذکور آن کسانند که بدو دعوی بر و بنیکو کاری صادقانه در مبرکات نیست  
 کرده اند و در بنیکو کاری پیش از دیگران آورده اند و ایشان هم اینها نیستند پذیر کنندگان و بنیکو کاری و خیر و جل ترستگان  
 نه اهل کتاب که ایشان این صفات ندارند دل بر ایمان افعال مذکور میکنند یا ایها الذین امنوا اکتسب  
 عَلَيْكُمْ الْقِتَالُ وَاَیْسَ مَكْرُوهٍ اَنْذَکُمْ بَیْـنَ دَوَّابِلِ الْقَبْلِ عَرَبٌ عِوٰی دَابِیْـدِیْ اَنْزِیْـنَکُمْ  
 بَیْـزَیْکُمْ و غلبه مینمود و سگند خوردند که مابذل بنده در شما و بدای ازین مرد و رویل یکی دو اکتسبیم و استقام خویش از شما برین  
 طریق بکشیم پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه السلام بجا که آمدند و فتح مینمود و مست خویش عرض کردند در شان ایشان این  
 آیت نازل گشت و این نظم بود و پیوست جمله لیس لبر ان تو اودو بکم قبل المشرق و المغرب لکن ابر من با و شد ناج  
 متضمن خبر تقدیر و انواع مذکور و ابر من در علی افعلا و اناه الامور و بیشتر ازین امر و فاعلانی سبیل الله تعالی و بنیکو



در هر دو وجه جمله خبر مبتدأ اول است معنی اینست پس قاتلی که عفو کرده شد او را از جانبیه برادر او که ولی مقتول است  
 چیزی از عفو بدین که بعضی اولیا را عفو کنند یا همه اولیا را مقتول متقابله مالی که از قاتل استانده و قصاص که واجب شده  
 بخشیده عفو کامل یعنی عفو همه اولیا که همانا بود اینجا هیچ چیز لازم نیست کرد و استماعی و اداسی متوجه نمیشود اما اگر از بعضی  
 عفو باشد پس از مقتول راست که عفو نکرده و نهال گردن قاتل و سزاوار گردن و بد وجه عفو و نه برای طلب حق از  
 از دنیا مالی که بران صلح شده و بدینکه سختی و زشتی نماید و بد زشتی پیش نیاید و بر قاتل است و ادعای کسی عفو نکرده  
 و قاصد از دنیا با اولیای مالی که بدان صلح شده و بد وجه نیکی کردن و نیکی نمودن بر نیکیه این محاطه نیاید  
 و بگویم گردن دل دنیا را زده **لَا تَخْفِفُ مِنْ تَكْفِيرِهِمْ** این جمله ترتیل است معنی اینست  
 آن یعنی تخویر عفو استبدال قصاص مال تخفیفی است از پروردگار و رحمتی است از گردگار و از الجلال چه اهل توحید است  
 ایشان قصاص منعی بود و تخویر و بیت روی شنی نمود و اهل خلیل عفو واجب میداشتند و قصاص و اخذ و تیر  
 جایز نمی پنداشتند **فَمَنْ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ عَدَابَ اللَّهِ**  
 این جمله نیز با فاعله مفعول است برای بیان حکم تجاوز کنندگان از حد معنی اینست پس هر که از شما بعد بیان با تجاوز  
 کند و خود را از حد و شرعیت بیرون افکند و بعد از عفو و اخذ و تیر بر نشن نام نبرد و قاتل را بکشاید پس از خود  
 قتل او کوشد پس از این اعدای الله است و نقاب مخفی نیست چه بعد از اخذ و تیر قصاصش بناحق بود و تبدیل قول  
 و اختلاف ظاهر و باطن با آن مقتضی باشد و **لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ** حال است از کتب علیکم القصاص  
 یا مقرر نموده است برای ستون قصاص معنی اینست بر شما است در قصاص و مکافات ثبات و بقا حیوة یعنی حیات  
 قاتل که از خوف قصاص نکشد و چون نکشد کشته نشود حیوة اولیا طرفین و عشا بر جانبین اگر شریعت قصاص بود  
 دل بر کینه و خفتنی می منادند و در تقابل و قتل می افتادند بشریعت قصاص انتقام حصول پیوست و کینه شنی  
 که دیگر گشت دل بر تقاطر نگذاشته بدین سبب خود را زنده داشتند **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتْلُوا صَدَقَاتِكُمْ عَلَىٰ آبَائِكُمْ**  
 جمله نداء مقرر نموده است برای تنبیه معنی اینست ای خداوندان مقل که بقوت عقل خویش این معانی دریابند  
 با سق و فکر خود در تحصیل آن نیاید **لَكُمْ دَرَجَاتٌ تَقْوَاهُ** معنی یکی تقوا متعلق با سبب علیکم  
 القصاص است معنی اینست باشد بر شما است در قصاص تا بجا فت آن از قتل غیر بریزید و ازین سبب  
**تُكْرَهُ لَكُمْ كِتَابٌ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمُ الْمَوْتُ أَنْ تَكْرِخُوا أَلْوَصِيَّتَ لِبِأُولِي الْأَرْحَامِ**  
 و **أَلْوَصِيَّتَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ** این جمله مقرر نموده است برای بیان حکم وصیت و وصیت  
 و وصیت و قصاص هر دو ملازمه با سق و دارند فضل تجدید تنبیه نکرده یا ایها الذین آمنوا بر تنبیه نماید و الوصیه قاتل  
 رکتب و وصیت ثبوت ثقی است و در فعل بر ثبوت ثقی افضل نباشد که بر ثبوت ثقی است و چون فعل ثقی

مذکور اولی است که در کتب بنابرین معنی نیست یا از وجوب معنی ایضا است و اما در ضمیر مذکور که غایب است  
اوست تذکر آورده و بدلیل اطلاق بخار و مجر و بعضی لواله الدین بعد از احضار است معنی کتب آن ترک نیز اثر علی  
منتهی از جزایر و وجه انتظار مال یا خبر نام کرده زیرا که سبب خیر کرده و تنگی بخار برای تکثیر است ای خراب مالاکثیر احقا  
حال است الا وضیعی المتقین متعلق است بحقا بتفخیم و اجای معنی نیست فرض کرده شد چون حاضر شود  
یکی از شهادت و نمرود یک شود و هنگام فوت اگر خدا را وافر دارا و مال بسیار میگزارد بر شما وصیت برای ما و پدر  
و برای نزدیکیان چون برادر و خویش و بیگونی و میان روی و عدل بر رعایت اقدار و مقدار و محافظت قسمت غنی  
و فقر چنان کند که همه را بر سر ضا دارد و عطف مقتدا و حرمان دل کسی را نیاراند و در این حال که ایضا مذکور  
حق است لازم بر متقیان و واجب بر پرستش کار را یعنی بر کسانیکه پیوسته گاری کنند از حقوق والدین و از بی عاقبتی  
حقوق احوال بر سرند سوال اذ چون در ماضی در آید یعنی مستقبل گردد و کتب فضل ماضی است متعلق فضل  
ماضی بر زمان مستقبل چگونه آید جواب اذ احضار بر وجه تقدیم و تاخیر متعلق و وصیت معنی ایضا بود متعلق کتب  
غنی که نباشد سوال علیکم خطاب بر همه است و در وقت نزدیک شدن هر کس که حدیث کردن مهون یا فرستادن  
همه را فزون باشد یعنی از غیر هر کدام یک یک یا به وصیت که اصل کتب افتاد و محل اشکال و موضع ورود سوال بود جواب  
هر یک کس غیر معین از جماعتی بر سبیل بدایت متعلق بکل بود و بر این جواب و وصیت در وقت حضور یکی از مخاطبان بر کردار  
کس از ایشان لقوه کنند متعلق بکل بود و این آیه یعنی آیت کتب علیکم سنو فیها بآیه بوار شد و بجهت این  
اعطی کل ذی فیه حق الا و وصیت بوار شد پس بدانکه بعد ما سیمعه فایما اسماعله  
الذین یبدلون فی القبر معنی است برای بیان عید تبدیل کنند و وصیت انما برای حضرت است  
مبتدیه است علی الذین یبدلون فی القبر معنی است معنی نیست پس هر که وصیت را بدل کند بعد از آنکه از شنیده و  
دانسته باشد بر وجهی که ثابت شده و بر طریق که از موصی حاصل آمده پس نیز تغییر و تبدیل بر کسائی است که تبدیل  
نمیکنند و وجه بدیانتی از او سپردا شد اندک را بسیار میکنند یا از مصرفی به مصرفی دیگر می افکنند یعنی بزه مذکور بر میدارند  
بود بر وصیت کنندگان نباشد چه ایشان وصیت خویش را پس بدین وجه تغییر و تبدیل جایز نمی دیدند و علی الذین  
یبدلون معنی در کتب بدله از باب وضع منظر موضع منصرف شده برای تغییر بر علت زنده کاری آمده سوال انتم تبدیل  
احتمال ندارد که بغیر تبدیل باشد فاندک قصر بانا چیست و گفتن آن بر کدام وجه معنی است جواب در کدام وجه  
آمده است انما معنی آن بود و مطلوب از او پاک و باقیه قبر را و بنود تو اند بود و انما در این آیت ازین قبیل دارند و در  
سوال ننهادند فایا معنی ما و لا باشد و قصر حقیقی بود و در کشف انما مذکور از معنی ما و لا داشته و معنی قصر بر میدارند  
بر نسبت موصی و موصی له پیدا شده اند و در مذکور بر تبدیل بر نسبت موصی و موصی له فایا معنی با عطف و عکس

یا ابی ایمن بود و قد عاصی بغیر یکی ازین سه چیز جایز نباشد بلکه آنکه که نید از نفی اثم از موصی و موصی له نفی اثم  
از ایشان بر طرف نفی اولی اید برین طریق اگر چه این دو چیز موصی و موصی له تعیین کرده و موصی مذکور در حقیقتی باشد  
ان الله یستعین علیکم و این جمله تزییل است و تاکید از جهت تالیف او شباهت با ربی تعالی بر وجه دکان و  
جستجوی است یا این است که انیت از ان الله یجاری المبدلین و اما شباهت الحائنین دارند و چون جمله فاما ان الله علی الذین  
میدلونه بمضمون این جمله باعتبار معنی مکنی عن الله یعنی بخانیم و یا مقدم ملوح است تا یک جمله باعتبار تقدیم ملوح بیدارند  
معنی انیت بدستی شنواست یعنی وصیت و وصیت گفتن کان بشنو و علم است و ان ترست تبدیل کشندگان  
بداند مگر کردن تواند گفتن خوف من مؤوض جتفا و اما فاصلا بیکم و اما لا اثم علیه  
ای ملوح خوف بمعنی علم آمده من شرطی است فلا اثم علیه چه او افتاده فاصلا خطف است بر خوف جمله شرطی بقرینه است  
برای بیان تجرید و وصیتی که زیاد و برکت شده تقدیر آن در شرطی است که معنی انیت پس هر که میل موصی را  
در شرط از موصی بزیادت کردن وصیت بر ثلث بغیر قصد موصی یا بقصد او بداند میان موصی که ورشده صلح کند  
و عمل وصیت را اعلان افکند و وصیتی که زیادت بر ثلث کرده بود بگذراند تا ثلثت برساند بروی نیز کاری نبود و  
درین کار اثم نشود و زیرا که کاری بر دینی شمرع کرده و عیال و فاق غریبت آورده اثم الله علیه و الله علیه و الله علیه  
کنایت است از نفی خطیایه الموصی بالاصلاح المذکور و جمله فاصلا بیکم ملوح سوی مضمون جمله باعتبار معنی ملوح عنه بود تقدیم  
ملوح تا یک جمله است سیالغ نمود معنی انیت بدستی خدای آمرزگار است گناه و صی را که با ضرر و رفته بزیادت ثلثت  
عاصی گشت و لغوت او بر قدرنا شروع بالجمال پیوست با اصلاح مذکور بیاورد و جیم است یعنی بر اصلاح کننده و از قریب  
استمع در وصف مشروع آورده است کند یا ای الذین آمنوا اکتب علیکم الصیایم و کما  
کتب علی الذین من قبلکم و کما کتبت علی الذین من قبلکم و کما کتبت علی الذین من قبلکم و کما کتبت علی الذین من قبلکم  
برای تاکید تنبیست بطریق تکرار آیت و آیت انی قد جارفی من العلم الم یکتب بعد یا ایست لم تقبل یا ایست و لا یست  
لا یعنی عنک شکیا و تکرار بنا و در بنا و اجعلنا مسلمین لک بعد بنا ثقل متاد کاف و با حیر و خویش صفت خداوند  
ای کتب علیکم الصیایم کتابه لکت علی الذین من قبلکم و ما و کتب موصوفه است یا موصول ای کتب صیایم  
و کما لزی کتب علی الذین من قبلکم تعقیق بمعنی لکی استعانت کتب علیکم معنی انیت ای مؤمنان بر شما  
روزه متعین شده و مقرر و ضایده چنانچه مکتوب شده و مقرر و ضایده بر کسانیکه پیش از شما بودند و درین بر شما پیش  
نمودند تا شما بیاورند از شهرت بطریق متقی گردید و پیش ازین مذکور بر نیز کار شما چنانچه سبب ماندن آن حلال  
باشد سبب ماندن آن حرام بطریق اولی بود روزه عبادتی و غیره هیچ استی از اوم تا ازین هم از روزه خالی نبود اوم را  
صلوات الله علیه روزه ایام میزد و موصی را روزه غایب او چه چیز است و نیز ازین هم از روزه خالی نبود و برین تقدیر

۲۴  
۲۵







از افطار و قدر و در اقصائیت و غریب متوجه می افروزد بدین آیه این معنی بیان می یابد که بعد از آنکه قلم بر خط  
اشهر قلمه منسوخ گشت بدین آیه و حقیقتی است که اینست و هر کس که طاعت می کند و از بند و پیوسته که روز و شب می یازد  
واجب برایشان چون افطار کنند بدل نمودند در طعام یک سبکین پس هر کس که بر وجه طاعت و شکر خیری و برتری  
و در قدر بر قدر طعام یک سبکین افزونی نماید پس آن را روز استنبوت و در قیاس بر تر باشد روزی بجای آوردن بهتر است  
مشرقا از افطار کردن اگر شما از خداوندان عالم دانش یابید که در وقت روز و شب از باریک تر شدن کور بر سر  
ثقیبت و ثقیب نیست نه برای تشکر که در نزد خدا چنانچه در یارسی گویند اگر اصلی و فاضلی کرد و دل بر خفا بخواید آورد  
و بر قول کسانی که بپایان آیه یعنی الایقونه می یازند و معنی آنست بر خفا لای می یازند و جمله آن بقوله و انما یخبرکم عن  
یوم من کان منکم لیسوا علی سفره یگوید و جمله و علی الذین الایقونه را با مقتضات او و مفسرین معنی آنست برای  
دیگر و بعد از حقیقی چه در نخست اول تقدیر نمودن روز و شب و بعد از آنکه در وقت روز و شب می یازند و در وقت روز و شب  
آید هر کس که در روز داشت می تواند در خود را عاجز از روز و شب و از خدای تعالی آن یعنی طعام یک سبکین پس در وقت روز و شب  
بجای غیر معقول یعنی در غیر طاعت و وقت روز و شب بود و اگر کسی در وقت روز و شب می یازد و در وقت روز و شب  
و قضا و روز و شب می یازد و در وقت روز و شب می یازد و در وقت روز و شب می یازد و در وقت روز و شب می یازد  
سینت و طاعت صوم ندارد و آن تقدیر می یازد که در وقت روز و شب می یازد و در وقت روز و شب می یازد  
و آنچه در خلق بیان دارد در بیان و در اول تحقیق شده و در هر یک در بیان آمده و در هر یک در بیان  
الَّذِي أَنْزَلَ فِيهِ الْقُرْآنَ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ لِّلَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ آلِهِمْ أَشَدُّ حَقًّا  
فَضَّلَ اللَّهُ مَوْلَىٰ هَٰذَا الْقُرْآنِ فَجَعَلَهُ الْوَسِيلَ إِلَىٰ عِلْمِ الْغُيُوبِ  
ما انزل علی الرسول بعده یا بعد از آنکه قرآن بر وزن فعال یا بعد از آنکه قرآن بر وزن فعال  
همه جابیه و وجه معنی قرآن بر رسول خوانند بگوید که اینست آن علم غایب و قرآن را از راه خارج قرآن و بعضی آیات  
دیگر که در این قرآن دانند شهر و مکان و مخرج برای آنست بعد از آنکه آیات و وجه معنی است حال است از آن  
و دنیا نشاء چون است بر هر یک در وزن البدی و الفرقان بیان می یابد و در هر یک در بیان می یابد  
بینات که از پیش آن آیات الهامیه و الفارقه بین الحق و الباطل و تواند بود که باری و فرقان معنی صادر بود بین المسک  
و الفرقان یعنی بین البدی و الفرقان متعلق نزل را برینکه و جمله انزال به الذین است و موصول با جمله صفت است  
و هر کس که در وقت روز و شب می یازد و در وقت روز و شب می یازد و در وقت روز و شب می یازد  
او فصل است بر طریق انما لیسوا الذی تفرون منته فانه ملائکه و را به افطار شهر است که از باب ضعیف منته مرفوع  
مفسر است و در هر یک در بیان می یازد و در وقت روز و شب می یازد و در وقت روز و شب می یازد

زیرا آنچه اگر به سبیل التماس موقوف بودی و در ظرف معین شهر فی سیاه نمودی و شهر را در ضمن شهر منکره التماس  
موقوف بودا شش و شهر را قبل متعدی یعنی ادراک پیدا شسته و صاحب که شایسته شهر است یعنی کان معینا حاضر گفته و در شهر  
موقوفیت قائل گشته زیرا که بر مبنای ادراک شهر مسافر و مریض و آید خطایه حق ایشان خلاصم آید و کسی که بر  
اول روند قائل بتجفیف مسافر و مریض شوند و تو اند بود و موصول با جمله یعنی الذی انزل فی القرآن خبر مبتدا  
و وجه معترضه برای منع شهر رمضان و از آنکه تو اند بود و شهر رمضان خبر مبتدا و جمله باشد ای الا یام المؤمنین  
شهر رمضان این جمله تالیف بود و در بیان ایام معد و است و تو اند بود و شهر رمضان بیان باشد از انحصار خبر مبتدا  
ای استب علیکم الصیام ضمیم شهر رمضان برین سه وجهی و اولی شهر منکره التماس برین سه وجهی و اولی شهر منکره التماس  
تذکره باشد یا اظهار قبل موقوف بر جمله که استب علیکم الصیام بود و از ایام صیام ماه رمضان متعین شود و یوق  
اول یعنی بر تری که شهر رمضان الذی انزل فی القرآن مبتدا باشد و شهر منکره التماس خبر مبتدا بود و تو اند بود  
که از کتاب علیکم الصیام که استب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون ایام صیام معین بر او باشد و آیه  
ضمن کان منکم فریضه علی سفر الی ان کتمتم قلوبکم بیان خصیت همان صیام بود و شهر رمضان الذی انزل فی القرآن  
علیه دارند معترضه برای بلوغ ماه رمضان و تاریخ و بیان ایام صیام و از آنکه شهر منکره التماس خبر مبتدا باشد  
و من کان مریضا و علی سفره فید من ایام آخره بعد از وقوع شده بیان حضرت معترضه شهر رمضان در ایام صیام  
ماه رمضان باشد تذکره شود و فرمیت صیام سه روزه از هر صیامی بفرمیت ماه رمضان مستخرج شود و تو اند بود که از  
کتاب علیکم الصیام که استب علی الذین من قبلکم سی روزه یا است و نه روز از ماه رمضان بر او بود و این جمله مبتدا  
و جمله فرس کان یکم یعنی او علی سفر فید من ایام آخره برای بیان خصیت مکرر برای تاکید بود و صیام ایست باشد  
آنکه فرستاده شده است و در آن قرآن در حال که نادی مستقیم و در آن ولایت بنیاست و در آن ولایت است  
از آیه ای که با وی است و بیان حق و باطل و اقرار است که در ماه رمضان نماز را بشد یعنی تکریم بود  
پس گو در وی روزه دارد معنی بر وجه دیگر نیست آن روی بخوابد و برابر باب التماس شرح آن مشکلی خواهد  
بود سوال قرآن بدعات بر حسب حوادث در نسبت و در سال نازل شده از مسجد نبوت تا آنکه  
حضرت رساله صلی الله تعالی علیه وسلم و صورت سوره و آیه آیه فرود آمد و در نسبت سیر ماه رمضان بر او بود  
و وجه بود و تعیین این ماه در فرود آمدن قرآن یکم است یا نسبت به سبب شکایات قرآن از لوح محفوظ تا  
آسمان و نیا در راه جهان فرود آمده و از آسمان دنیا بر زمین نماند و آیه سوره و آیه آیه بر حسب حوادث  
در مدت سینه و سینه سال نازل شد و لیکن آیه نزل بر پیغمبر علیه السلام هم در ماه رمضان بود و دانست تاسع  
آن در شب قدر روی نمود و تخفیف نزل او بنابر رمضان باعتبار نزل کل او در آن زمان دنیا بود یا اعتبار بر







از جهت اطلاق بر تمام تأخیر و اطلاق احوالی معنی اجابت در هنگام دعا پس تخیل تخیل دیگر از ادیان بر  
و فتح و هم مذکور و احوالی مسطر بر وجه تخیل است سبوال در اجابت یعنی دعا تا آخر رومی میباید تفسیر اجابت  
و دعا تخیل چنانکه آید چنانکه است تفسیر مذکور و تفسیر کاینکه است تا در حقیقت تخیل اجابت آید و تاخیر در تخیل  
اشکال رومی نماید و بر قدر تسلیم که تفسیر مذکور که کلمه بود و محمول بر بیان قدرت یا شد و قدرت بر تخیل اجابت  
کل تا به سبب و امکان سرخورد و بر تخیل کن از توانایی است سبوال دعوی الداع اسم جنس است و آن  
یا بر کسی واقع شود یا بر کسی را باشد تفسیر کنی تا به مقام نیست اجابت کل خلاف واقع بود که هر چه  
میگویند که نامی بیابد و سببی هر چه میگویند که نامی بیابد چنانکه تعیین فرد یا جمله افراد و امتناع تعیین  
اما از تخیل و اسم جنس بر این باب و دست بود اما بهر که اطلاق صفت و قیود و بر قدرت متخالفه تعیین چون اشتراط بود  
و اطلاق غیر نسبتی متخالف باشد و اجابت دعوی الداع بعضی دعوات است واقع شود و تفسیر جمله در حکم تفسیر  
بود و اگر از دعوی الداعی شمول کل الدعوات جویند اجابت دعوی الداعی را محمول بر بیان قدرت اجابت کل  
دعوات گویند و محمول اجابت کل دعوات با الفعل لازم نیاید اشکال تخلف اجابت بعضی دعوات و  
تأخیر از اجابت دیگر اگر بعضی دعوات اجابت مذکور یعنی گفتن لیک عیدی دارند و این را مستحق و در همه  
دعوات تأخیر از اجابت است و دیگر آنکه اجابت را در آیه یا آیه مذکور فیکلف ما تدعون الیه انشاء محقق  
بوجهی است که در اجابت شرط انشاء نیست و آورده و تفسیر اجابت دعوات فضل بود و این را فضل متعلق  
باشد چنانچه گفت آن الفعل پیدا شد و تفسیر من پیش از اجابت است و دیگر آنکه داعی بگمان خیریت مدعو  
و داعی که از تفسیر فائق آنچه تفسیر است او در این است سبب اجابت مدعو به که در علم خدا خیریت داعی در آن است  
که داعی را اجابت بود پس هر داعی که محمول خیرین مدعو به با محمول آنچه خیریت و ها کنند و در آن است  
در اجابت با اجابت است و دیگر آنکه هر چند ذکر اجابت مطلق است لیکن مدعی در واقع  
تخلف و در اجابت مطلق و تقاضی سوال محال و خصوصاً خاص صدق اطلاق چون اجابت  
متعلق به تفسیر از اجابت سوال تخلف در استجاب و در و نشود و فلیستحی ای و الی و متعلق  
که هر چه در تفسیر است فلیستحی ای و الی و متعلق به تفسیر است فلیستحی ای و الی و متعلق به تفسیر است  
لیکن در تفسیر است فلیستحی ای و الی و متعلق به تفسیر است فلیستحی ای و الی و متعلق به تفسیر است  
تولیستحی ای و الی و متعلق به تفسیر است فلیستحی ای و الی و متعلق به تفسیر است فلیستحی ای و الی و متعلق به تفسیر است  
در آن داعی ایمان و تفسیر است فلیستحی ای و الی و متعلق به تفسیر است فلیستحی ای و الی و متعلق به تفسیر است  
در آن داعی ایمان و تفسیر است فلیستحی ای و الی و متعلق به تفسیر است فلیستحی ای و الی و متعلق به تفسیر است  
در آن داعی ایمان و تفسیر است فلیستحی ای و الی و متعلق به تفسیر است فلیستحی ای و الی و متعلق به تفسیر است





اعتبار باید کرد و از اقرار حقیقی سنوی اقرار حکمی باید آورد و آن بدو طریق بود و وجه حاصل شود یکی  
 آنکه نیست و شب آید تا زود بماند یا نیست و در روز قاتل شوند و مقرون با وای و وجه اقامت اکثر مقام  
 حکمی که بدو طریق در اول خبر اقرار نیست حکمی بود و وجه خبری خالی از نیست نباشد و گاهی که خبری  
 و آنکه حکم قوت فی المسیح این جمله معتبره است چه اگر طاعت نیست بر قاتلان با شرف و آن  
 بود مسلم باشد آنکه کتم تحتان النفسک نباشد و آن نیست پس قاتل شدن لطیف فی معنی است هم بدین وجه  
 جمله و لا تأکلوا أموالکم سکر بالباطل را معتبره برای تحکیم اکل مال باطل گویند و طاعت او بر کلام سابق بخوبیست  
 معنی اینست زنان را سبائت نکند در احوال که شما مختلف در مساجد باشد و آنرا ان تقبل لیس حکم جماع  
 دارد و مشرع برای قصاص شهوت این همچو می خیزد و در بعضی صحابه در مسجد مختلف می بودند و در خانه فرقت  
 و جماع میکردند بعد غسل در مسجدی آمدند برای بنی ایشان این بابت نازل گشت و عمل ایشان منع پیوست  
 سوال در کشف آورده درین آیه دلیل است که اعتکاف در غیر مسجد روز نبود و بدین آیه برای حکم مذکور وجه  
 استدلال چه باشد چنانکه ذکر فی المساجد معتبره می از مساجد است و حالت اعتکاف آمده و بر منوع بودن  
 سبائت بر حبس اعتکاف اجماع منعقد شده و از اجماع مقدمه کل اعتکاف مابقی خبری عن المباشرة لازم آید  
 از انقض مقدمه کل مابقی خبری عن المباشرة من الاعتکاف کیون فی المسجی مفهوم شود و ازین دو مقدمه قسیمی  
 بر این کرد و نتیج مدعا کرد که اعتکاف مبنی فی غیر المباشرة بالاجماع و کل مابقی خبری عن المباشرة من الاعتکاف کیون فی المسجی نفس کل  
 اعتکاف کیون فی المسجی پس بعباس نقیض مطلوب مالا کیون فی المساجد لکیون اعتکافا لازم آید و جهت مدعی مذکور رومی نماید  
 و فقها مثل ابن تیمیة و انا اعتبار بدارت اثبات لازم دانند ثبوت حکم بشارت نص خوانند **ثالث**  
**حد و الله فکلتهم یومها تک شاریت است** با سوره مذکوره فاسببیت برای تخریب  
 مسبب بر سبب جمله تک حد داشته تمثیل است معنی انیسبت بیا تا محل حرمت حد و کست که گفتین  
 کرده خداست و تجاوز کردن ازین نارواست چون حد و تعیین شده پس بکار نه حرام نزدیک مدینه بنیای  
 در و آید و بکار نه خلال مرید که بنا بر آن میرون آید و در حرام نیستند چنانچه در حدیث پیغمبر صلی الله علیه  
 و علیهم و آله و سلم شریف الخافه ان یقع فی الحرام و این جمیع منقاسم حلال و حرام را که بالا رفته و ذکر آن پیش ازین  
 گذشته گذشت **آیه الله یسین آیه لکنا من لکنا من یسقون** کذا یک صفت مصدر  
 محذوف است مرید این را ای تبیین مثل و کالتبیین بدین آیه لکنا من این جمله تنبلی دیگر است  
 لعلم یسقون یعنی لکی یسقون متعلق است بدین آیه بر وجه تکمیل چه بیان میکند که نفع بیان کون را چه  
 شماست که سبب بر سبب گاری و تقوی است که خدا می عزوجل از نفع گرفته بر سوره بود فانه که نفع را بدو نسبت

















**وَالْجِبْرِ مِثْلُ قِصَصِ** این جمله عطف است بر جمله الشجره الخمره و الشجره الخمره و الشجره الخمره  
 مخدوف است یا از مبتدای تقدیر صفت الحرات قضا و از خبر تقدیر الحرات محل قضا و معنی حرمتها محل بار  
 است معنی انیسیت نامرتب درام مثل آنکه او کرده است بکنند و بمعاذ که پیش آمده است پیش آنکه چنانکه اگر کسی  
 کسی را بکشد و یا بقتل رساند و اگر دوست برود و دوست او برود و هم چنین یعنی بدندان بدندان و گوش  
 گوش و آشنایان و هم چنین اگر کسی بر کسی تنگی بکشد و از او با کسی از صحبت او دور و او دور و او را بکشد  
**فَصِرَاحُ الْعَصَى عَلَى كَرِّ فَاجْتَدُ وَأَعْلَى بِهَيْئِلٍ مَا أَعْتَدَ عَلَيْكُمْ سَبِيلَ سَبِيلَ**  
 ترتب سبب سبب سبب سبب سبب برای نفی تجاوز از برابر سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
 فاعتدوا علیهما است خبر عید است ما در ما اعتدای هو و اوله است یا موصوف و را فاعتدوا و فاعتدوا و فاعتدوا  
 زاده نیستانی فاعتدوا و فاعتدوا و فاعتدوا و فاعتدوا و فاعتدوا و فاعتدوا و فاعتدوا و فاعتدوا  
 اعتدایه علیکم معنی انیسیت پس از تقدیر کسی کند مثل آن با او بکشد و با او برابر و مکافات و زید و زید  
 صور با قدر خویش برای دفع شر ظالم و در بعضی صورتها پیش سلطان و حاکم مکافات را که سبب اعتدای  
 از جهت وقوع در محبت اعتدای اعتدای و بصیغه مشا که تحسین کلام حسبت و اتقوا الله و اعلموا  
**أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ** و اتقوا الله عطف است بر قائلوهم و اعلموا عطف است بر اتقوا الله ان باهم و خبر خویش  
 قائم است بمقام و مفعول اعلموا معنی انیسیت و تقوی و زید و زید و زید و زید و زید و زید و زید و زید  
 و منوان و زمان و معیان و امثال ایشان بکشید و خدای را بعلوم و لغز و با متقیان بدانید و عالم بودن باحوال  
 الیقین معلوم کنید و بدانید که مفهوم این کلام معنی است معنی که در شما است مرا و نیست و این را بر شما بهمان سبب  
 بحقیقت آنچه در دست اعتدای و اعتدای و دل بنا و دل آن گماشتند و خلف بعلم و تقصیر متداول کنند  
 و آنچه ذکر کردیم و در بیان آوریم و آنفقوا فی سبیل الله عطف است بر قائلوهم و اتقوا الله  
 بی اتفاق نبود معنی انیسیت و خرج کنند مال خود را در راه رضای خدا از استعداد و جاه و خدا را از خریدن سبب  
 و استعدایه از تیر و گمان و تیغ و نیزه و زره و حیران و خرج مدت جهاد و علف و و از آن است و است و است و است و است  
 و و آن یثقیل ایشان و لا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ عطف است بر قائلوهم و از ایدیکم  
 بر وجهی که شما را دست یازیده است معنی کلام و لا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ باشد ایدیکم حقیقت و انفسکم مخدوف و یا سبب  
 استعانت و دارند کلام بتقدیر و لا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ بود معنی انیسیت انفسکم خویش را بدستهای خویش  
 سیومی هلاک می کنید بدینکه مال و اسب و سلاح خرج نکنید پیاده بی سلاح در بیابان خود را بدست خویش هلاک  
 کرده باشید یا بدین که در جهاد بیرون نیایید و حیانت و غرور و کسب غنایه کفار قوی شوند و شمارا در پایا بکشند و خود





**اَوْ قُتِلَ** من شرطية مبتدأ است فذوقه بداهة است واما الجرامى فعليه فدية  
واين جمله خبر است واما نسبت وجملة شرطية منقضة است براسى بيان حكم محتاج شدن حاجى مخصوصى خلق  
از رسیدن بهى در محل آن نسبت بر منى یا عاضى دیگر معنی اینست پس هر کس باشد از شماى مخصوصى  
که بکلى محتاج بود یا در راهها سپردن جراح است و همچنین شد آن باشد چون پس و پیش را با عذر باشد که حاکم  
پس بروى فدية او ضیام یا از طعام یا قربانى لازم بود ضیام سه روز به تخمین یا طعام قریب صدقه غیر شش  
مسکین و اگر قربانى اختیار افند گوشتى بچ کند فاذا آذنته و فقه و من فقه یا العشرة یا الی الخ  
فما استیسر من الهکائی فاذا آذنته شرط است فممن شرط دیگر است فاستیسر من الهکائی مبتدأ  
مخبر و الجرح تقدیر فعلیه استیسر من الهکائی این جمله جراح شرط دوم است شرط دوم با جراح خود جراح اول است  
الی الخ متعلق است متبعی من متبع العمة الی وقت احرام الحج و این شرط عطف است بر شرط سابقه و چه اگر تیسر  
از اجبار است اذا استعمال کرد و بعدا و ماضی آورد **سوال** حکم متبع بر شرب بر امین شدن بعد از احصا  
نیست چنانچه مفهوم ظاهر کلام با استعمال فاست بلکه متبع از احکام حج است با احصا تعلق ندارد و متبع  
سیان ایشان نسبتی نمی پذیرد چو **پس** مراد از آنتم بعد از احصا نیست تا سوال مذکور وارد شود بلکه  
از فاذا آنتم فان لم تکنوا محصین بکتم فی سبعة چنانچه صاحب کشف گفته مراد است برین معنی پنج اشکال  
منوید و اگر **سنة** آنتم بعد از احصا دارند فاقتضوا ما صرتم فیها من طواف و محزون پذیرند و ممن متبع  
یا العمة الی الخ جمله علاجه بود اشکال مذکور نباید معنی اینست پس هر که با دامعه بر خور داری که در هدر  
سفر پیش از بازگشتن وطن خویش قصد سوئی حج کند متبع بود پس بروى آنچه آسان است از بهی یعنی  
از گاو و گوسفند و شتر لازم شود و آن و متبع است و آنرا نزد یک امام شافعی دوم خیانت گویند و باجماع  
لقد ان آذون حج و عمره در سفر واجد و عدم افراد هر یکی بسفری علاجه جویند و در مذکور تر و ابو حنیفه  
رجح قربت بود و ناسک را خوردن از آن روا باشد و امام شافعی خوردن این را جنایت دارد و ناسک را  
خوردن از آن نه پذیرد **فَمَنْ لَمْ يَحِدْ فَيَصِيَا فَلَنُكَفِّرَنَّ عَنْ يَوْمِ الْآخِرَةِ وَ سَبْعَةٌ إِذَا اسْتَحَقُّوا**  
**تِلْكَ عَشِيرَةٌ كَامِلَةٌ** ضیام ثلثه ایام مبتدأى است مخذوف الجرامى فعلیه ضیام ثلثه ایام فی  
الحج و سبعة مطع است بر ثلثه ایام از اربعه مطع است بر فی الحج و این باب عطف است بر **سوال**  
در حامل مختلف بود از قبیل لغت فی الازنی و الی الخ غیر این جمله خبر است این شرط عطف است بر شرط  
سابقه و جمله تلک عشیره کامله است و بعضی گویند در او و سبعة و هم آن بود که منی او بود و جمله تلک  
عشیره کامله واقع این و هم سبعة است پس اینست پس سبعة معنی اینست یعنی شش و گاو و گوسفند





بروی و هم متعده فرم شود و نیز بر این وجه و در یک سفر آمده و در وقت واقع شود **فَمَنْ قَسَرَ فِرْعَوْنَ**  
**الْحِجْرَةَ فَلَا ضَرَّةَ عَلَيْهِ** و لا یجب له الی فی الحجة فانما اعطیه من الله من قبله  
باصلاحه مرفوع الجمل بر اینست و جمله فلا ضرة و لا یجب له و لا یجوز ان خبر مبتدا است و شرطیه مذکور سبب کلام  
سابقی است و جمله معتبره دیگر است برای بیان آنکه هیچ از جماع و فسق و سستی نه فای یابند و در این چنین عباد  
آن کار را نشاید معنی اینست پس هر که درین شهر بخش خود چ فرض کند یعنی احرام بندد در هر شایع شود  
پس نیست جماع و فحش و فاش شدن بارتکاب معاصی چون یک یک بدو شش نام و او را و یک دیگر را لقب بدهند و آن  
و غیبت گفتن و سخن چینی کردن و نه مجادله کردن یعنی در هیچ ششش کردن یا نه را و مکار یا نه را و امان  
زیر آنچه این چیزها در همه وقت زشت است خصوصاً در وقت حج که متعین بر سحر و طمان و تشبیه بر دوگان است  
شک نیست در این چنین وقت زشت تر باشد و قبح تر بود و ذکر حج بالا گذشت است و فی الحجة محل ضمیر بود و لیکن  
از جهت تقریر بعلت حرمت امور مذکور و قطع مظهر موضع سفر بیان شود **وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ شَيْءٍ**  
**يَعْمَلُهُ اللَّهُ تَعَالَى فَيَكْشِفْهُ** و جمله معتبره دیگر است برای ترغیب به غیر و ترویج کار نیک معنی اینست از آنچه  
کند و از نیکی کاری پیدا آید از اخلاصی بماند و جزا و از آن تواند و بهتر بود و اقرار به حسن  
**الزَّادِ التَّقْوَى** عظمت بر و التقوی باشد یا عطف است بر معنوی و مانع از او است و غیر بعلیه مذکور که  
متعین تر خیب در خبر آمده و معنی افعلوا الحجة شده و مراد از زاد مذکور زاد را آخری است بلیلی آنکه تقایل و نا  
خیر الزاد التقوی است و بعضی گویند که این آیه وار دست در نشان عا جیبانی که تو شسته اند رفتن در راه حج بی تو شسته  
سیر رفتن دعوی توکل میکنید برای قوت روی مسوی رفتن روی آوردن و برین وجه زاد مذکور زاد را حج است  
که متعین از تقا و تقا و تقا بود و مراد از تقا خیر الزاد التقوی تقوی از سوال باشد و تاکید او از جهت تقییم روح  
معنی اینست تقوی پذیرید و تو شسته اند بر نیکی گری بگیرد زیرا که بهترین تو شسته اند تقوی است که بدین تقوی او است  
این معنی است **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ** عطف است بر ترو و دو جمله نه انبیه معتبره است  
تنبیه است معنی اینست ای صاحب عقول از من ترسید و تقوی و از عذاب و عقاب برترید که عقاب  
خیر تقوی نیست و عاقل خبر بر نیکی دلی نه بند و گیش **عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا**  
**مِنْ بَيْنِ يَدَيْكُمْ** اصم لینش است علیکم خبر است ان تبتغوا بتقدیری یا یا ای فی ان تبتغوا و ان  
تبتغوا متعلق است بظرف مستقر فضلا مفعول به است و تبتغوا خبر است و بیک صفت است و فضلا جمله ایس علیکم جنح  
معتبره است برای اذن تجارت و اجازت و سنایر اسباب اخروی مال بر وجه جلال در راه حج و گاه بجا آوردن نماز  
و تواند بود این جمله مستانفذه باشد زیرا که چون حج از جماع و فسق و فحش و افعال غیر و افعال نیک آورد

و قسیر التقوی  
مستعمل

چنانچه نسبتی که شایع از کتاب اعمال در استحقاق حال جلال و شرف است که در این جمله بر وجه استیفاء در حق  
آن آورده و این است که در اندیشه از عرب تجارت و اجارت بر حق نمی پسندیدند و چنانکه مخلوط با تجارت و اجارت  
باشد و در نیت دید و حج تاجر و بیگاری و اجیر و غیره میباشند بلکه در خط عبادت با عبادت اثم جلع می پسندیدند  
در شان ایشان این آیه نازل گشت و این امور و تجویز دادن پیوست معنی اینست بر شما بیگاری در چنین شما  
سبب بخت شما و نیت نیکی و نیکوکاری و عطای را از چهره دگر و فضل را از کرم کردگار از نفع تجارت و اجار اجار  
همچو تحصیل غنا بقایم مباد و خداوندی که **فَاَذْكُرُوا اللّٰهَ**  
**عِندَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ** فاشترط که جزا و اوم بود در انشاء بودن همچو امر باشد معطوف بر انشاء است  
سابقه تواند بود و ارتباط با اوم و نواهی متقدّمه خواهد نمود بجامع آنکه هر یکی بیان و نیکوکاری است و موجب  
انتقال و فرمان برداری است معنی اینست پس چون از عرفات بعد و قوت که رکنی از دو رکن حج است باز گردید  
خدای را به تلبیه و تسبیح و تهلیل و تهجید و تکبیر و تقدیس و تحمید نزدیک مشعر خرام یعنی مزدلفه یاد دارید و مزدلفه را  
مشعر گویند زیرا آنچو موضع مشهور است جای دانستن مناسک حج بهر درست و او موصوف بمشعر حرام است  
زیرا که مکانی با احترام است و او را مزدلفه نیز خوانند مکان از ولات و قربت دانند و روایت کرده اند از  
صلوات الله علیه و حواشی الله تعالی عننا چون از مشنت در زمین افتادند و تی از نیکو گیر جدا بودند در عرفات  
نیکو گیر را شناختند ازین جهت عرفات را عرفات گویند و مزدلفه سیان ایشان قرب حاصل گشت هر یکی بدیکر  
پیوست مقام قربت و از ولات باشد نزد ارام مزدلفه بود و تواند بود که آن کو بهار مزدلفه گویند ازین جهت  
که مردان خدای در آن تقریب آثار فضل خدا جویند و **اَذْكُرُوا اللّٰهَ عِندَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ** عطف است  
بر **اَذْكُرُوا** و **اَذْكُرُوا** یاد کرد که هر یک مصدریه است ای یاد کرد و ذکر که یاد آید ای ایا که ای الاسلام فی التفتی و این شبیه  
استحقاق است در حق بتقین و واقع بر طریق صل علی محمد که صلیت علی ابراهیم و احسن کما احسن الله الیک و قل  
رب ارحمنا کما اریانی و اذکره کما یحکم ای کما حکم و بین لکم فی تعلق الکلیفیه الکلیفیه بخلق الانشیاء  
کما نقا و ابرو و علی بیست کما بهجت معنی اینست و خدا را یاد گویند و دل و زبان در یاد حق آری بعد  
و حق ذکر می متقین چه راه نمودن خدا بدین حق و بدی یا گویند یا گویند خدای را همچو یاد کردی که منتهی گردید  
شمار استیجی آن و ازشاد کرده است بدان از کسیت و کیفیه و مقارنه با اخلاص و خلوص عبودیت و از احکام  
که بیان کرده است که چون در مزدلفه رسید مغروب و عشا را در وقت عشا یا جماعت بگذارید چون صبح در عشا  
یشمار اباد و در تاریکی بیدارید بعد از آن در تسبیح و تهلیل و تثنای حمد مشغول دارید و در بر شیخ خدا صلی الله  
تعالی علیه و سلم فرستید و خواهی که دارید از خدای بخواهید بر آنکه در فتاوی مبایسته بر می جایند

بعد از این بیوی خانه کعبه پاسبان و طواف زیارت که در کوفه مستور و پاسبان اعمال و حج و نایب فرموده شده است پیاده  
و دل بر نیاید و لغت زبان و تبدیل و تغییر آن نماند تا به قول شهاب وقت معلوم بود و عملی بر حسب علم باشد و آن  
**كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ يَكُونُ الْقَائِلِينَ** این جمله حال است یا مضارع ان محقق است و لام فار  
است میان محقق و نایب معنی نیست و بدستی که بودید شما پیش از راه نمایی سرانجام از نادانندگان مواضع ذکر خدا  
و نا شناسندگان مقامات عبادت حق جل و علا یعنی دانستید که هیچ خدا را کجا یاد کنند و او را در کدام مکان بپرستند  
و چگونه یاد دارند و چه نوع حق عبادت او بکنند و شما آفیتضوا این است یا فاضل است یا فاضل  
عطف است بر او امر سابقه من حیث و ظرف است از فیض معنی نیست پس باز گردید از اینجا که روان باز گشتند و بشتابید  
از اینجا که ایشان مشتاقند یعنی از نزد لطف سوی گوید و بر این بجا آوردن که در دوم متوجه شودید چنانچه فاضل از عرفات  
بالا گذشته و ذکر آن بیشتر رفته و بعضی گویند از افاضت مذکور افاضت از عرفات است بخلاف ان فیض و اقریش اند که ایشان از عرفات  
نمی رفتند و خود را ساکن مکه میگفتند ایقان را فرمان شد از عرفات باز گردید و این با مقتضای امر و قوف بعرفات بود  
چون باز گشتن از عرفات بعد از قوف بعرفات باشد معنی چندین آید پس باز گردید ای قریش از عرفات یعنی در عرفات  
بروید و قوف بعرفات کنید پس از عرفات باز گردید چنانچه دیگران از عرفات باز میگردند و در روزی آمد و استغفر  
**اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَفْوَ رَبِّ حَسْبُهُ** عطف است بر نعم آفیتضوا جمله ان شده عفو الرحمن تبارک و تعالی است کنایت  
از تغیر کم و بیش و چون هر استغفر و استغفرون جمله باعتبار کنی عطف ملوح بود و تقدیم ملوح جمله سابقه هنوز معنی اینست و از خدا  
آمرش خواست و بگویم او پاسبان بدستی که خدا آمرزیده است خطایا من از بخشایند پس خطایا بخشید فاذا اقضیت  
**مَكُنَّا سَلَامًا فَانْكَرُوا اللَّهُ كَذِبًا كَرِهُوا آبَاءَهُمْ** او اشد ذکر را شمر طبع مذکور عطف است بر انشاء  
سابقه مذکور که صفت است بر مصدر و مخوف ای او کرد و اشد ذکر آن که آبایم که و احناف ذکر سوئی ضمیر خطاب است  
مصدر سوئی فاعل است آبایم مفعول او شد او اشد مجرور نسبت از جهت منع صرف مفتوح آید و عطف است بر صفت  
الیه ذکر مخوف و مخوف ای او کرد و اشد ذکر آن که آبایم که او کند که تو اشد ذکر اینکم برین تقدیر ذکر مصدر  
معروف بود معنی را کرد و بدین باشد صاحب کشف برین خبر فتنه صاحب قریب این خبر را منطوقه گفته اند  
عطف بر ضمیر مجرور متصل می آید و آنرا از روی قاعده وجه صحت ننماید مگر آنکه بر اختیار صاحب کشف قاعده  
مقبول خبر مجرور در ضمیر صفت الیه این حکم نباشد یا اشد را منصوب دارند معطوف بر آبایم که نه از خبر بر تقدیر  
و اگر مصدر مجرور باشد معنی مذکور شدن بود و نصب ذکر از خبر خود و چه بر تمیز است او کند که کرم شیدا اشد مذکور پس آبایم  
بر و جواد است معنی اینست پس چون شما مناسک خویش را بدانید و از عبادت حج فارغ گردید پس از جهت شکرت  
عظیم و سپاس این دولت بخدمت خدا بر آید که با گردن شما بعد از ادای حج در جایست پدران فرشتگان

یا آورده و بن قومی که سخت ترند از شما از روی ذکر کردن و برود و دوم معنی انبیت باو کند خدای را همچو ذکر کردن شما  
 پیران خویش را با چیز که سخت ترست از پیران شما از روی تذکر بودن و سوم است که و اند عرب در جاهلیت  
 حج میکردند بعد از فراغ در ذکر مناقب و مراتب پیران خویش مشغول می شدند و ساحت و سخاوت ایشان را میگردیدند  
 و زیارت و شجاعت ایشان را بزرگان می آوردند فرمان رشت چنانچه بعد از فراغ آن حج در جاهلیت پیران خویش را میگردیدند  
 و اسلام بعد از فراغ آن حج خدایا یاد کنند بعضی در معنی این آیه گویند بعد از فراغ آن حج خدایا یاد کنند چنانچه شما  
 در کودکی بعد از بان یا فتن و در سخن و یاد کردن فکر پیران خویش میکردید و باب بسیار بسیار سیقتی بعضی معنی این  
 آیت همچنین گویند فلو ذکر الله با لواحدیته یعنی خدایا یاد خدا نیست یا و کنند و بگویند آفریدگار تعالی کی هست و با او  
 شریکی نیست چنانچه شما پیران خویش را یاد خدا نیست و میگویند و هر کی میگوید پیر من کی هست با او  
 پیری شریکی نیست شرکت در پیر و او امیدارید شرکت در خدا و او دارید ذکر خدا و حدایت و لغی شرکت سخت تر و  
 بیشتر شاید و اکثر و اغلب باید از جهت این داشت ذکر اگر گفت در ذکر خدا از ذکر آبا و اجداد و دیگران جهت ذکر خدا را که از حاج  
 مطلوب است بذكر آبا و اجداد که در اولی را که مطلوب است با و فی که تحقیق است مشبه آورد چنانچه در صلوة پیغمبر صلی الله  
 تعالی علیه وسلم مطلوب است صلوة بر ابراهیم علیه السلام که تحقیق بود و تشبیه کرده اند الله صل علی محمد که حاصلیت علی  
 ابراهیم و علی آل ابراهیم گفته اند **فَمَنْ التَّائِبُ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا**  
**لَهُ فِي الْآخِرَةِ مَن خَلَقَ مَن يَقُولُ مَوْصُلًا مَّجْدًا مِّنْ خَلْقِ الْمَلَائِكَةِ هَئِذَا هُم بِالنَّاسِ**  
 خبر مبتدا است ربنا آتانا فی الدنیا مقول القول است ربنا تبتقریر یا ربنا مکه کور برای ندا و شکر و کار و الجلال است  
 و آتانا فی الدنیا مقصود و مقال است بر خلاف اسم ما مستند و ربنا مکه کور برای تاکید که طرف مستقر خبر است فی  
 الآخرة مبتدای طرف مستقر است و جمله و ما فی الآخرة من خلق حال است معنی انبیت بعضی از مردمان که در  
 توقف حاضر میشوند و از آنجا باز میگردند کسان فی اند که در دوزخ عار بنا آتانا فی الدنیا میگویند و از دوزخ میروند و دنیا می جویند  
 و نیست مر ایشان را در آخرت نفسی از حاصل شدن چیزی یا از آنکه شتر و شری و این نشان کافران است و بیان حال  
 ایشان است چه است ایشان مقصود است بر دنیا و ایشان محروم اند از آخری که ایشان آخرت را ثابت میگویند  
 و روی چیزی جویند و ذکر کافران درین محل از جهت آنست که کافران و مستلمانان در حج یکجا می بودند و هر دو فسیق  
 و عظیم خانه که در جاهلیت آن اهتمام مینمودند تا آنکه آیه یا ایها الذین آمنوا انما المشرکون نجس فلا یقرروا بالمسجد الحرام  
 بعد از آنکه نازل گشت و حاضر شدن ایشان در مناسک حج بمنع پیوست و **وَمِنْهُمْ مَن يَقُولُ**  
**رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ**  
 و جمله و منهم من يقول حطفت است بر جمله سابقه و جمله و قنا عذاب النار عطف است بر جمله و منهم معنی اینست و بعضی





و تاخیر تخیر و دیر و دیر از سبب نیکوای سرون و در سوال تخیر بیان دو چیز متشبهی تسبیح بود و سبب برادر بی  
 میان ایشان باشد در کتب فقط افضلیت تاخیر می چهارتا و در و آخر آورده و اولویت آنرا بیان کرده جواب  
 در تخیر بیان دو چیز از هم تسویه میان ایشان مسلم نیست چه مسافر میان صوم و فطر تخیر است یا آنکه صوم افضل و اولی  
 لمن التقی خبر شد از محمد و بن است ای ذکاء لمن التقی و جمله ذکاء من التقی معترضة است برای اختصاص امور مذکور به متقیان  
 و آن اشارت است بر نفی انهم بر سبیل عموم در حق متجمل و متاخر صیغی انهم بر سبیل عموم جز در حق غیر عامی متقی اجمع معاصی  
 بنویس اشارت است بر نصیب نکردن سبب در اول آنکه انهم نصیب ماکسب بابرین چه تواند بود که ذکاء مقدر ندارند  
 لمن التقی بدل از ششم نپذیرند یا اشارت است بر غفرانی که مذکور است در جمله و استغفر و الله ان الله غفور رحیم است  
 تقدیر متداخالت بنویس یا اشارت است بنویس ج بود کلام من لمن التقی بدل از ششم نپذیرند و الفسوق و الجدل بمن التقی  
 الشکر و المعافی باشد یا اشارت بر جمادات مذکوره از حج و صیام و زکوة گویند و بعد ذکر همه برات بیان جنب  
 رونق و کمال و قبول آن برین جمله جویند معنی اینست آن یعنی نفی انهم بر سبیل عموم در عمل خاص که تعجیل و تاخیر مذکور  
 یا گویند آن یعنی نصیب که در اول آنکه انهم نصیب ماکسب بابرین چه تواند بود که ذکاء مقدر ندارند  
 یا گویند آن یعنی غفران که در جمله و استغفر و الله ان الله غفور رحیم ذکر آن آمده یا گویند آن یعنی حج که ذکر آن قریب مذکور  
 شد یا گویند آنچه ذکر کردیم از اول احوال و صاف احسان در باب نماز و زکوة و جهاد و حج و غیر آن کمال و قبول آن و فاق  
 انما یقبل الله من المتقین مخصوص است به متقیان که همه ایشانند که این چیزها را کار بندند و بدین امور سودمند گردند و یا آنکه  
 اگر از امر التقی متقیان از شرک مراد باشد یعنی یومنون چه اختصاص مذکور ظاهر بود که شک نیست که کافر از عبادت بی نصیب  
 و از خیر بی بهره باشد و اگر متقی از شرک و معاصی مراد دارند اختصاص باعتبار کمال پذیرند چنانچه در بیان معنی ذکر آن رفت  
 و تشریح پیوسته بر این کمال این است و تمام احوال تقوی از شرک و معاصی متعلق است و رونق و وسع و استقامت و استقامت  
 در احوال و افعال بدان متعلق است **وَاللّٰهُ اَعْلَمُ اَنْتُمْ كَرِهْتُمُوهُنَّ**  
 امر و انقوا الله و اعلموا عطف است بر او که و الله و ان اسم و خبر خبری قائم مقام دو مفعول اعلموا است و جمله میانه و مقرر است  
 چنانچه گذشت و ذکر آن بالا رفت معنی اینست و از خدا می ترسید و از عذاب او بریزید و از شرک و معاصی که سبب  
 عذاب است بازمانید و یقین دارید که شما سوی حسابگاه او خسته خواهید گشت و باحوال و افرار و در محشر خواهید پیوست  
**وَمِنَ السَّاجِدِينَ قَوْلُهُ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا لَا يَصْبِرُ اِلَّا اللّٰهُ**  
**عَلٰى مَا فِيْ قُلُوْبِهِمْ وَهُوَ الَّذِي يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ** و اینها در فی الحیوة الدنیا متعلق است به جمیع که بقول  
 و شیهه عطف است بر و هیچیک و نه بلکه اختصاص حال است و خصام مصدر است یعنی مخاصم کفالت و مقاتله و اضاقت  
 و الله سوی خصام معنی فی استقامت می باشد فی الخفا بهر اختصاص جمیع خصم است که عذاب جمیع صعیب است و انحصار



کرد و روی سومی مدینه آورد و عمر و سعد سال رسیدند بود که دولت هجرت تو به روی نمود و حضرت امیر اندلزمی ناوک  
 ترقی داشتند اهل کعبه که او را بسیار روز و لایمی پنداشتند ملکبان در پی او شتافتند و او را با جماعتی که بر او بودند در راه  
 یافتند و بعضی از کشته شدند و بعضی را برآمد و با ایشان در مخالفت درآمد گفتند که اسلام که گفته اند همان کفر است  
 گشت و از روی کفر اختیار کرده ایم و شما را که گشت بقایای شما را میخواست و باستانی در دست شما خواهم افتاد صد تیر در دست  
 دارم و دست بر گان می آورم هر شیری که خواهم انداخت یک قوس را از شما میگیرم خواهی ساخت از کشتن چنین شما را چه افزاید  
 و از رفتن من شما را چه کم آید مالمی که در خانه دارم نشان بکنان که گویم بستانید مرا از رفتن پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم  
 باز در یاب ایشان و لا سلام مال کرد و اندر گذاشتند در مکه رفتند سال در محلی که نشان گشته بود یافتند پیش از آنکه حسیب  
 در مدینه رسید این آیه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و السلام نازل گشت و این قصه یورو و پیوسته پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
 آیه مذکوره یا را از رسانید قصه حسیب بر ایشان روشن گردانید امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه روی بر استقبال  
 او نهاد پیش از رسیدن او در مدینه او را بشارت بر بخت فی تجارت که داد و حسیب بجهت رسید کار او بدید نعم العبد حسیب  
 که بخت الله علیه گشاید و بعضی گویند این آیه در وقتی نازل شد که حسیب که خود را در کار خدا بسیار در دول بر حق  
 ثواب آخرت بکار میبرد چنانکه جای دیگر گفته اند نشان شیری صلی الله علیه و آله و سلم را که حسیب را در مدینه  
 و بعضی از مردمان کسانی اند که نفس خود را بدارن مال کفار از دست کفار باز نهند و در حقیقت خود را بدهند و بگویند  
 و دم معنی اینست و بعضی از مردمان کسی است که بفرود شد نفس خود را از خدمت الله بکشند و خود را از سر بر گردانند  
 جان خود را فدای خوشنودی خدا سازند و هیچ سرخ و دولت این دولت است و کار این کار این خوشنودی مردمان سرور  
 رفت اند و مستحق فیض عطاقت اند و الله رؤوف بالعباد ○ این جمله تفسیر است معنی  
 و فدای ایشان بندگان خویش خداوند رفت و عطاقت است و همچنین تفسیر رؤوف با این صفت است  
**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ فِي الْبَيْتِ كَمَا تَقُولُونَ**  
 ای کسانی که ایمان آورده اید در خانه خداوند را بترسید و در آیت سابقه تالکین عبارت بوده صور عبادت و تکرار  
 بیان فرمود در آیت ششم فیض الله بهن حیث افاض الناس محبت مردمان در حضور و وقت آمده بعد در آیه نهم الناس  
 من یقول با محبت او تقیسی در حاضران بر خواهند گان دنیا و آخرت نگویند و بعد آیه سیم یعنی که فی الحقیقه  
 الله بیا محبت خویش یعنی در من الناس من یبشری الله به ثواب و ثبات الله تقیسی و دیگر بیافغان مخلصان که  
 گشته اگر این آیت یا ایها الذین آمنوا تا آخر که بعد از شش سال که موسی مخلص بود رعایت بر سرشید و قرأت نوبت  
 در قرأت نماز شب چنانچه پیش ازین داشت از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خواست نمود این آیت در شان نازل  
 گشت و از آن خواست که در آیت شش پیوسته دارد و روحی او بود و بعد از شش سال که موسی مخلص است





امشد بعد از آن و قلیل جمع خلاست چنانچه خلل جمیع خلل و الملائکة عطف است بر او میشود. اسبق تمام برای ایشانست و آن در  
 حکم نفی است بمعنی اینست که منتظر اند یعنی منتظرند که کافران بگری آمدن عذاب خدای تعالی نمانند و درون خدای عذاب  
 خود را بر ایشان در سایه پاژها از ابروی که آسمان را پوشید یعنی در برابر ای که همچو سایه بان آمده و بگری آمدن فرشتگان  
 را بیارند عذاب ایشان را و این کلام یعنی لفظی ظلل من الغمام از باب تشبیه بود از قبیل حتی یبیتین لکم الخیط الا میض  
 من الخیط الاسود من الفجر باشد و قید آمدن عذاب نبود آن در برابر اجابت است که عذاب چون از جانب  
 آسمان آید و از سرای که معلقه رحمت است روی نماید عذاب بیولنک تر باشد و قطع تر و دشوار تر بود و قضای  
 الامر و قضی تر بیل فعل منزله مضارع عطف است بر و الملائکة یعنی وان یا تیمم الملائکة و قضاء الامر بدلیل آنکه  
 بعضی بخوار قضی الامر و قضاء الامر بلفظ مضارع خوانده اند بمعنی انقضیت و بگری آمدن بیایند فرشتگان و قضاء امر  
 یعنی استوار کردن پلک کافران و خواندند بود که قضی الامر بر فعلی که مفهوم ابعاد سابق است عطف باشد بمعنی او  
 بذلک و قضی الامر و خواندند بود که قضی الامر حال از یا تیمم الانیظرون که مفهوم استنساخ است دارند بتقدیر و قضی الامر  
 معنی و قد احکم الامر بخیر است و سوال کافران خود را بر بالال فهمیدانند و خود را مستحق عذاب نمیخوانند و معتقد عذاب  
 خویش نیستند نسبت چشم داشتند بر عقاب سوئی ایشان چگونه آید و محبت انبیاء آن در ایشان چه نوع روی نماید  
 جواب ایشان اگر چه انتظار عذاب ندارند و خود را در معرض عذاب نمی بینند و حال ایشان که سبب عذاب  
 مستعد را تمسک شدند و از جمل و نادانی بران مهربانند بران بینایند که در ایشان انتظار آمدن عذاب و آید بگری  
 عقاب و استوار بود و حکم پاک باشد و انتظار رحمت و لطف خدا شود و انتظار مذکور بر وجه تمثیل است مقیّد بر وجه  
 اشتباه نماید چنانچه در ما هذا بقرآن هذا الاملاک که می گویند که در ایشان یوسف علیه السلام بر نفی بندگی ثابت و  
 اثبات المکذبت تفسیر بر وجه تمثیل رفته اند چه حال او در نزار است و عفت و بر استاز صفت قیامت بدان میماند  
 که او ملک باشد و تفسیر شود صدق او بر وجه تمثیل و سلاطین واقع بدین تاویل بود اینجا نیز اثبات انتظار  
 کافران عذاب را و نفی انتظار ایشان رحمت را بطریق تمثیل و صدق او بهر بدین تاویل است و الی  
 الله ترجع الامور و ترجع بعینه مجزول از ترجع و بعینه معروف از رجوع خوانند و معنی هر حسب  
 آن اندکین جمله نیز است و الامر بالامور یعنی هر چه بود و یا بوی استعراق باشد چه هر کار بد و متعلق است و بقضا و  
 استحقاق نیست معنی نیست بوی حکم خدای تعالی همه کارها با او گردید و یا هر کار با او گردانیده شود و سئل سببی  
 است که دلیل که استیفاء این آیه نیست که این جمله مقید است به حدیثی است که دلیل است که این آیه نیست که این  
 لغت علیکم بر ذلک از آنکه از باب سوئی غیب است که هر دو در موقوف است بر این امر است که آن بنا و آوردن علم  
 جلیله و این است بیاد آوردن آنست جزئی از این نیست و تفسیر هر دو از آنکه دلیل است معضاتی که در میان



و مشاهیر امتیحات نشانه خوش و مذاق را بخدا نذر اهدا کرد و کلمه و قوسه را به اسم الله تعالی و باطن را به ظهور افعال و معانی  
و نیز به شرف شهادت را به شهادت و تقیات را به حصول مقدمات بفریفت و محبت آن را با دل و جان متن روان بلکه  
بارگونی و گوشت و پوست و مغز استخوان و خون و سایر اعضاء را به سخت تا آنکه به تن و جان به نسیب پیوستند و باطن  
و باطن هر دنیا که متعلق به گوشت و پوست و مغز استخوان و خون و سایر اعضاء است و زیاده آن در نظر ایشان حق جل و علا  
که دنیا را برین صفت آفریده که مردم را بفریبید و کسیکه او را دریابد از تشنگی پیغمبرهای دروید آورده که بدان و لهذا را بقتل  
که قطف گدازد و دگر دگر بگریزد که جان ببرد و صیابی و بین حال بهو اچکونه دل را به چوگان زده و هر طرف چوگان  
خدای جهان را برین صفت آفریده دل را بربود و فریفته و دینش گمراشته گردانید و کسی را که ازین بلا بگذاشت و بعبادت  
دل او را بر و فریفته نشدن نگذاشت **وَيَخْرُجُونَ مِنَ الدِّينِ أَمْتُوا**  
و مخرج است بر مضمون جمله سابقه چنانست که گفت زمین الدین کفر و الحیوة الدنیا فی خروج بهای و خروج معنی نیست  
نمیکنند بحیوة دنیا و عبودیت فخره آن و مخرج میکنند ایشان از مذهب و مومنان که عبودیت با نعم دارند و مخرج میشوند  
میکنند **وَالَّذِينَ اسْتَفْزَوْا فِی قَهْمِهِمْ تَوَمَّ الْأَتِیْمَةُ** و مومنان را به بیعت است و قهر برشته است  
حال است معنی اینست و آنکه آنکه بخدا گرویده اند و از شرک پرستیده اند و دین اسلام گزیده اند و بر شرف عالم  
رسیده اند و در دنیا است بالا ایشان باشند و بر تر از ایشان بود که ایشان در درجات هفت عالی هستند و کافران  
در درجات هفت فرو در و چنانچه کافران در دنیا از سبب عفت و فقر بعضی مسلمانان که مشاهد میکردند و خشم و خشم  
بسیار میشدند و از دومی خشمیدند مسلمانان چون علوم مرتبه خویش و انحطاط حال کفار به بینند بر حال ایشان خشم گشود  
چنانچه چوای و اگر گفته است فالیم الذین استنوا سن الکفار فیحکون یعنی گفته اند مراد ازین فوقیت و قیمت در حجت باشد  
یعنی حجت بر عالمان قومی و دلیل ایشان غالب بود اگر کافران حجت ایشان در نیانید و سخن حق را نفی کنند بر ایشان  
استخفاف ایشان و خنده نا توانید مسلمانان را درین چه نقصان باشند و متقیان را درین چه عیب بود سوال  
از تقوی میسر شد و از شرک مراد شد و الذین استنوا یعنی الذین استنوا بود و در وضع منظر موضع مضمون نگاشت باید و نشین  
در این ظاهر موضع مضمون الذین استنوا که بالاندک و بچرا کرد و بچرا الذین استنوا الذین استنوا و آورد جواب وضع موضع  
مضمون استنوا که بهینا فوقیت و علامت و مناد فوقیت بر کفار ایمان و اتقا است اما این اتقا اجتناب از شرک  
و ان سلب بی غیرت است و ایمان اثبات توحید است و آن طلب منفعت است و سلب بی غیرت است و این منفعت  
که اندک و کلامیه نفس را مقدم داشتند و ثابت بجهار نشین داشتند و اثبات تاخیر کردند ثابت با ثبات گفتند  
و همچنین اینجا بجا آمدن الذین استنوا باید آورد و وضع منظر موضع مضمون الذین استنوا چنانچه گفته باید کرد  
**وَاللَّهُ يَوْمَ يُزِفُ مِّنْ أَمْرِ يَوْمٍ يَخْرُجُ سَابِقٌ** این جمله تخیل است و مقرر است بر مفهوم و الذین استنوا

فوق

فوقهم یوم القیمة مفهوم شده که فوتیت در روز قیامت متقوی است بقیامت و این جمله معتبره زرق و غنا بر سهیل  
 عموم اثبات کرده که هر که از خدای خواست از ذلیل و جلیل در مساعی است و غنا آورد پس از او لازم آید که معتبره زرق  
 غنا مستلزم فوتیت بود برین طریق که مفهوم جمله سابقه باشد معنی نیست و خدای هر که را از مردمان خواهد بود  
 بشمار دهد اگر چه کافر ذلیل باشد که فوتیت است تحصیل بود معنی حال و کثرت مال موجب فوتیت نیست و موجب  
 احتیاط فقیه نشود چه مسلم فقیه بر آخرت غنی شود کافر غنی در روز قیامت فقیر و حاجت پیوند یعنی آن روز هر چه در شما  
 نیاید و آن مقدار بخش که در معرض احصا نماید چنانچه جاهل اسلام و مساکین است علیه السلام و السلام از آنکس  
 منکر و ملک نمید و منتها ابدی و لذت مناسبتی که محال است و الاذن سمعت و الاخر علی قلب است و غیره  
 از انشتت خواهد داد و در مقدم بیغایت و ابواب کرم فی نهایت بر ایشان خواهد کشاد ایا الله یغنی ایشان  
 الفرام نگردد و هیچ گاهی لذت و راحت ایشان القطار پذیرد و شمار نعمت بی منتها و ممکن نبود و خدا حاصل آن قائل  
 نباشد اما منتها در دنیا هر چند که بسیار بود از غیر شمار بیرون بود و قارون را اگر چه باستان رخ بی بیج داد و گنجی محدود  
 بود در ناحیه از زمین نهادند و هر چند نمود در اخزاین با سوال ممثلی بود و در نظر خلق بسیار بسیار بود لیکن چون خست ازین  
 او مقدار می محدود و یا شمار می محدود داشت گذشتت بالفرام و القطار و زوال و فنا پیوستت اغنیای و زیادت  
 چند روز که روزی در بغداد در اینها محدود و مستای غنی می پندارند ایشان را بر فقر اهل اسلام و مساکین  
 پیغمبر علیه السلام و السلام برای ایشان از خبر صادق الوعد غنا نامحدود و معبود نعمت غنیتهای در دار الحیات  
 موجود است چه جای فوتیت و فرست بود و چه محل خمر و شر بود کان الناس أُمَّةٌ وَاحِدَةٌ  
**فَبَعَثَ اللَّهُ الْمُثَنِّيْنَ مُبَشِّرِيْنَ وَمُنْذِرِيْنَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ** و جهل بنی اسرائیل کم آیتانهم من آیتیه  
 متضمن شکایت بنی اسرائیل بود پستتر ازین آیه الم تری الی الذین خرجوا من دیارهم و هم الوف خذ الموت و آیه الم تری الی  
 الملاء من بنی اسرائیل نیز در حکایت ایشان مقرر شکایت ایشان سابقه روی نمود این جمله معترضه برای تسلیه  
 پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم آمده و متفهم بیان اینکه شکر و دیرینه شری است مخصوص زمانه پیغمبر است میان  
 دو کلام مقبل و اوق شده حکایت الله تقریب لیکام بین الناس فیما اختلفوا فیهِ معطوف بر معذوف بود و تفسیر  
 کان الناس ائمة واحدة فاختلفوا فیما بینهم باین کفر بعضی و اقی بعضی علی دین الاسلام فبعث الله الی آخره  
 مبشرین و منذرین حالست از انبیین که مفعول است بعثت الله و الله تعالی که کتاب است و الله تعالی که مفعول است  
 به انزل و جمیع انزل معطوف است بر بعثت الله و کتاب است برای جنس است که پیغمبر است و انزل کتاب است  
 بعد و کتاب معنی جنس و می نمود معنی انبیین بود و اندر مردمان در آن زمان علیه السلام که گروه است

البعد اسلام تا ده قری که میان وفات آدم و بعثت نوح علیهما السلام بود و در آن قرون از کشتی جو اسلام و ایمان می نمود که نه  
 بر شریعت حق بودند و میان خویش در ایمان و اسلام موافقت نمی کردند تا بعد سخات اهل کشتی تا زمان صلح پیغمبر علیهم السلام  
 داشتند و بعد دل بر موافقت و ایمان گذاشتند پس میان خود هیچ اختلاف کردند بعضی مسلمان ماندند و بعضی کافر  
 شدند پس بر انجنت خدای پیغمبر این را بشناختند و پسند گان و ترسناکین و فرستاد با پیغمبر این کتاب را بحی حکم  
 کند کتاب میان مردمان در چیزی که اختلاف کرده اند در آن حکمی محقق و قضای بحق و همه مردمان اجد صالح  
 نماز مان ابراهیم علیهم السلام منقح بر کفر بودند در توانی بر کفر یک گروه بنمودند و بعضی گویند در زمان ابراهیم علیهم السلام  
 همه زبان محقق بر کفر بودند و در توانی که کفر آیه و ائمه سین و دبرین و جبرعت انشد عطف بر خان الناس اند و احد  
 باشد محتاج سوی تقدیر چنانچه بر وجه سابق گذشت است است خود معنی چنین آید بوده اند مردمان آیه و احد متفق  
 بر کفر پس خدای پیغمبر این را فرستاد و ایشان را برای آنکه گردن بر کافران کتاب او کتاب حکم کند و آنچه ایشان اختلاف  
 کردند اندک گیر میان خویش در دین و دینست و مخالف و در زنده اند و بعضی تقاسیر آورده که اجماع عالم بر کفر  
 و هیچ عصری نبوده و قیامت تمام در هیچ زمانه روی ننموده و آنچه در بعضی اوصاف از اتفاق بر کفر نقل کرده اند و در  
 و قیامت در انبار آورده اند محمول بر اجماع اکثر بود و مصروف بر اتفاق اغلب است و **وَمَا اخْتَلَفَ**  
**فِيهِ اِلَّا الَّذِيْنَ اَوْتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَعَثْنَا مِنْهُمُ**  
 بایستی معنی هر چه بود با ائمه البینات و مفعول یعنی بغیا هر کی متعلق به فعل بایستی که مضمون استنباط از کلام  
 چه بود این استخفا بعد از آنکه برای اثبات مشهور است ای اختلاف فی الذین او توه من بعد یا اتم البینات بغیا  
 جمله را اختلاف فی الذین و مفعول علیه و مراد است برای مذمت اختلاف کنندگان و اثبات  
 و بعضی ایشان معنی اینست در کتاب اختلاف نگردانده و مخالف نیست و زنده اند مگر آنکه کتاب او و او شده  
 که ایشان اختلاف کرده اند و پس که آمده است بر ایشان مجتهدان ظاهر و معجزاتی با هر از جهت معجز و مردمان  
 و علم و حسدی که کاین بود میان ایشان **فَوَصَّيْنَا الْاَلِهَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَمَّا اخْتَلَفُوْا**  
**فِيْهِ مِنْ الْحَقِّ اِلَّا ذٰلِكَ** و این جمله عطف است بر بعثت ائمه البینات جمله میان معجزه بود  
 بایستی که مضمون یا اگر عطف است بر اختلاف الذین او توه که مضمون استنباط از کلام  
 است یا با اتم البینات بعد از آنکه ائمه البینات متعلق است بهیدی بر طریق هدیه المطرین یا موصوفه  
 یا موصوفه من الحق بیان است و نام در و برای جنس است چنانچه ایشان با مسلمانان در مکة حق مخالف نیستند  
 در حجتا بسیار مخالفت نمودند و نازی که می کردند و در نماز سوئی مشرق بنمودند و در روزی که بعضی در بعضی  
 روزی روزه میداشتند و بعضی در شب تیره روزه نمی آوردند و در نماز و غیره اختلاف میکردند و بعضی او را و دی در







بنیمه صدقه رونق گیرد مگر آنکه بر محل برسد که صدقه فقر راست و حق بصدقه بیان فقر قربان باشد فقیرانند و بیان  
قربان آنکه اقرب باشد حق بود و هیچ کی مادر و پدر و نزدیکتر کسی در استحقاق اتفاق از ایشان برتر نباشد و انچه از  
محتاج تر از اختیار کنند کسی از نیامی و مساکین و این سبیل مختار نیست پس ولایت ایشان از جهت این معنی  
سؤال نیامی و مساکین جامع میگردد چه نکته است که این سبیل را بصدقه سفر آورد و جواب از اول این سبیل  
تنبیه برین بود که احتیاج او با اعتبار افراد و تنهایی باشد که مسافر اگر یار قناب و غالب است بهایت ایشان  
نوشته اول قطع طریق نزد و در زمر دره گزینی نبی نوشته نشود و این جمله یعنی ما الفقه قلوا الدین سائل بغیر طاعت  
او دارند و بر خلاف مقتضای ظاهر بخوانند چه مطلوب سائل سوال الفقهین فقه و بیان انچه فقه کنند و انچه صدقه  
دهند بود جواب بر بیان آن گفت بلکه مصارف را بیان فرموده تنبیه کرد که اسم و سزاوارتر است که از این بپرسند  
و احق و اصول اینست این را بیان کنند و این از ابواب باغت بابی عظیم است و در اصطلاح اهل معانی سبیل سبیل  
حکم است چنانچه در رسالونک عن الالهیه قل ہی مواقیف لانا من تحقیق شده و بشروح و توضیح در بیان آمده و  
مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ما شرطیه است لکن تفعلون از صحت جزم ساقط  
شده من خبر بیان آمده جزا شرط محذوف است فان شد علم تعلیل جزا است ای و ما تفعلوا من خیر بعد و لا  
الله یلم و چون جزا لدون بر چیزی مایع سوی علم بدان بود و تعلیم مایع تاکید جمله ساین نمود جمله شرطیه تخیل است  
صحت نیست انچه شما از خیر و نیکی بکنید جزا آن از خدا یا بید بس خدای بدان عالم بود و هیچ چیز از وی پوشیده نباشد  
پنهان و آشکارا بدانند و بسیار قبول گردانند کتب علیکم القتال و هو کس که کفر  
در آید ام ستم آن در خلا الحجت و لایا تکم مثل الذین جلاوا من قبلکم و آمدن مخالفان و در پشت بآمدن حال آنکه  
متعلق ساخت و رسیدن سختی و مشقت و سفر و جنگ باییدن قتال بجای که پیغمبر مومنان تری نظر شد  
بیان حال گذشتگان انداخت از اینجا تخریص بر قتال مفهوم گشت چنانچه ذکر آن با آنکه شسته جمله کتب علیکم القتال  
تکریر مضمون آیه مذکوره بود و تفسیر مفهوم او شود جمله و هر که حکم حال است معنی اینست قتال بر شما فرض شده است  
شده و جهاد با کفار لازم آمده و حال اینست قتال دشواری است و شما را یعنی خداوند دشواری است یا قتال  
نفس دشواری است بر وجه مبالغت چنانچه زید عدل آمده و در انما هی اقبال و او بار تحقیق شده بعضی که  
افتح کون و سکون را خوانند معنی کرده و کرده چون تفت و تفت یک دانند و هستی آن تکرر  
تشیب و تشبیه است لکن ان تکرر هو اسم محسی است برین صبر و عسی کتاب اسم است  
و جمله و خیر حکم حال است از مفعول تکرر جمله را با و است چون از ذوالحال نکره واقع شود تعلیم او بر ذوالحال  
نکره و بسبب بنوع و این جمله یا مفعول تکرر متعین است بر این که مضمون و شانی که مفهوم از و است

و اعلی در کلام خدا و برای امید واری آید و در کلام خدا برای امید واری گردد و امید واری نبی از گمان است  
و خدای عز و جل منزله از ان شت تواند بود که خدای در دل کسی گدانی اندازد و او را امید واری آن سازد معنی اینست  
که چیزی نزدیک شما نگردد بود و آن دشمنان را بشود و چنانچه قتال کرده می شود از یاد از بهشت آنگاه در خطر جان است  
سبب تخریب بین ایشان است لیکن قتال از باز ماندن از قتال بهتر است و منفعت او در دنیا و آخرت اکثر است  
زیر که بعد قتال اگر زنده ماند و حق تعالی او را سالم باز گرداند غنی شده بغنائیم باز گردد و دیگر مشهوره بمشروبات گردد  
در خانه آید و اگر شهید گردد حیات ابدیابد و همیشه مشغول و مرزوق باشد و بهشت اختیار می برد و موت حقیقت الفت  
و انگیز او نگردد و **يُحِبُّوا شَيْئًا وَ كُفُّوا عَنْهُ** این جمله عطف است بر جمله سابقه  
معنی اینست شاید بود که دوست دارید چیزی را چنانچه باز ماندن از قتال دوست میدارید که موجب سلامت  
از تیغ و نیزه است و آن در حق شما شتر است که از غنیمت دنیاوی و حیات ابدی اخروی باز دارد و بخیک مرگ گمان  
دوست شما هم مرتب خبر آن بسپارد **وَاللّٰهُ يُعَلِّمُكُمْ وَ اَنْتُمْ تَعْلَمُونَ** این جمله تنزیل است  
معنی اینست و خدای خیر و شتر شما میداند و شما نمی دانید از آن جهت خیر را شریک ایند و شر را خیر میدانند  
**يَسْتَكُونُكَ عَنِ الشَّيْءِ الْحَرَامِ وَ قِتَالِ فِيْهِ** این جمله نیز در حکایت سوالی از سوالها  
مردمان و ذکر مقالی از مسأله های ایشان معترفه آمده و همچنین چند جمله دیگر بر وجه اعتراض واقع شده نکته هر یک  
در محل او گفته آید و بیان وجه اعتراض معترفه در هنگام بیان او روی نماید قتال فی بدال اشتغال نیست از شغل  
روایت کرده بودند و در کتب اخبار آورده اند پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم با چند سران کرده از مهاجر  
برابر جسد شده بن محبتش عمر زوده خود تعیین کرده تا در فغان مقام بر دهند منتظر رسیدن کاروان باشند تا کاروان  
از قریش پیش آید مسلمانان را بقیعت آن حاجتی بر آید ایشان رفتند در مقامی مترصد شدند در سلاح مجاری  
الاخری کاروانی را از قریش دیدند که در آن عمر بن عبد الله حضرمی و کسب بگریه با او بودند یکدیگر گریانان خویش  
و در سلاح مجاری الاخری است فردا جب شهر حرام در آید حرمست قتال پیش آید یعنی قتال حرام شود اینست  
از دست رود اگر امر و از اشتباه غنیمت در یابید جمع شده شتافتند کاروان را دریافتند عمر بن عبد الله حضرت  
را گفتند از سگس که میان ایشان بودند یک کس گرخت و نفر ایستند ایشان کاروان را گرفتند بسو  
در تیره باز گشتند بعد از آن و استند آن سلاح خمره حجب بود از حمله کاروان کسی که گرخت بود بقریش رسید  
قصه مذکوره پیش ایشان باز دید قریش گفتند **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ صَلِّ عَلَى سُلَيْمَانَ** صلوات الله علیه و سلم با حلال ساخته در این چنین تاکیدی  
نقتل در غارت برداشتند و درین محل مسلمانان را بغیر شکر و در قیاس و نکویش می آوردند پیغمبر صلی الله  
تعالی علیه و سلم را محل بزرگ مذکور و شوار نمید گفتند ایشان را از پیش او در قتال در راه حرم نبود و





هرگز باز نخواهند ماند از انتقام ایشان معنی اینست و همیشه کافران با شما کار دارند و اگر کشیدند شما را از زمین باز  
 گردانند اگر توانید و معنی اینست که شما را در دین و دنیا و آخرت و هر چه بخواهند بکنند و معنی اینست  
 فَأُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَٰئِكَ  
 أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ معنی اینست که اینها در دنیا و آخرت و هر چه بخواهند بکنند و معنی اینست  
 مذکور در جمله بود که فعال است و فاعل ضمیر است و در وقت و ضمیمه و کافرا بختیار افروخته است و جمع آوردن و اولئك باعتبار معنی است  
 اولئك مرفوع المحل بر است و حبطت افعالهم فی الدنیا و الآخرة خبر مبتدأ است و حبطت از حبطت موافقت بر تدریجی است قبل  
 از حبطت تدریجی وقوع بر تقدیر ارتداد و بیهوده ماضی آمده و خبری است و اولئك اصحاب النار عطف است بر جمله فاولئك حبطت افعالهم  
 و جمله هم ضمایم فاعل تکیل است بر این دفع و هم بیرون آمدن بعد و آید در بیان گمان خلاص یافتن جمله و من بر تدریج و منکم مقرر  
 دیگر است برای معنی که آنکه از دین برگردند و روی برگردانی بپای آورند معنی اینست که آنکه از میان شما از دین خویش که دین  
 اسلام است مرتد شوند پس در حاله که کافر باشند بپایند عمامای ایشان در دنیا و آخرت تباها شود و سوجیه بیج نوابی و اجر بی  
 و ایشان اصحاب النار باشند در دوزخ جاودان مانند و بدانکه ناچیز شدن عمل فزائل شدن ثواب نزدیک امام  
 ابوحنیفه بیج مجله و در ارتداد بود اگر چه بسوی اسلام باز گردد و ثواب عمل باز نگردد و نزدیک امام شافعی بیج بدست  
 عمل تردد و کرده ناکرده نشود تا ارتداد و قرار نگیرد و او بر ارتداد میبرد و اگر تردد نشود و باز بسوی اسلام باز گردد  
 ثواب عمل گذشته یابد و در جات اعمال آن در یا بدستگاه امام شافعی بدین است است زیرا بیج درین بیج  
 بدست داخل شد و در ارتداد و جزا را مرتب بر سونت و ارتداد انداخته پس بدست تنها از انابت نشود و غیر  
 ثبوت سونت بر دوزخ اعمال نرو و ابوحنیفه معنی اینست که او آب گوید و از او ایراد شافعی تقبی جوید که درین کلام  
 دو شرط است و در جزا از جزای مرتد شد و ناچیز شدن عمل مرتب بر ارتداد و خلاف و در تارتیب بر سونت  
 بر ارتداد آمده بدلیل آنکه این حکم در آیه و من یزید یا لایمان فقد حبطت سبیت کفر برای حدیث شدن عمل  
 آمد بدست بر کفر مقید شده و در اسباب اطلاق و تقیید جمع شود و مطابق محمول بر مقید نشود  
 إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَآلِی سَبِيلِ اللَّهِ  
 أُولَٰئِكَ سَيَرْجُوهُمْ رَبُّهُمْ بِمَا هَاجَرُوا وَآلِی سَبِيلِ اللَّهِ  
 سَتَجِدُ أَكْثَرَهُمْ فَاكِرِينَ معنی اینست که اینها در دنیا و آخرت و هر چه بخواهند بکنند و معنی اینست  
 الذین هاجروا و هاجروا عطف است بر اسم ان اولئك مرفوع بر است جمله بی چون رجعت است خبر مبتدأ  
 هاجروا است که در دوزخ که مردمان گمان بر دارند که عبد الله بن عباس و اصحاب او که عمر بن  
 مضر را گشتند و اموال کاروان را غنیمت کردند چون ایشان از حبطت آنکه گمان داشتند که ماه فیه  
 ازین جهت بنده کار نگاشتند و ازین جهت آنکه درین قتال مشابیح نخواهند بود و ایشان را درین کار نوابی روی نخواهد















در اقرار او تقریب بودند و یا این پنج ملامت بحیث نمی نمودند و از جمیع زنان حایض پاک نمیداشتند و این کار را  
لوث و منقلبه عیب می چندانستند و جووان و مغان یکی ترک ایشان لازم میدیدند و آمیزش با ایشان در سوا کلام  
معی پسندیدند بلکه ایشان را در خانه نمیداشتند و در ایام حیض برای ایشان معافی ملاحظه میداشتند حق سبحانه تعالی  
بمسلمانان را راه میان روی نمود و احضار از تقریب و اقرار فرمود و سوا کلام و منقلبه عیب  
و لیس با تحت الاذن از زنان تازان و حرام ساخت و این قول ابو حنیفه و ابو یوسف است و امام محمد شش غیر فرجه را  
نه چنانچه بود و بان و مغان نیکوترند و نه چنانچه ترسیان می نمایند **لَسَاءُ كُمْ حَسْرَتُكُمْ**  
از باب تشبیه موكه است از قبیل زید است ای شما که حسرت نکر در بدن هر یکی محل حاصل کردن چیزی گشت محل  
حاصل کردن غم و زنا محل حاصل کردن فرزندان پس محل آمدن بر زنان محل حاصل شدن فرزند باشد این جواب  
بیان فائزین من چیست امر کم آمده شود معنی اینست زنان شما را همچو گشتند یعنی در حاصل شدن فرزند  
بگشتند بمانند **فَاَتُوا حَسْرَتَكُمْ اَن تَكُنْتُمْ فَا سَابِقِي هُنَّ** و نیکو میفانست از شما که معنی اینست  
گشت خویش را بیا سید هر چه که خواست یعنی زنان خویش را بجماع کنید بر هر صفتی که داند و بر هر معنی که تواند ایضا  
افتاده یا شسته یا استاده انی را دو معنی است من این و کیف من این برای تقیم مکان است و آن اینجا حاصل  
نیست با شارت فائز که امر کم انی بشتم قبل که مذمت و دلست دشمن شده و بتجلیل قل هو اوی و بیمنوع آمد  
محل تعیین باشد تقیم مکان مراد بود و معنی کیف تعیین گشت تقیم صفت باروت پیوست **وَقِيلَ يَا اَكْفَهِيكُمْ**  
**وَاَتَقُوا اللَّهَ** جمده و قد مو اعطفت است بر فائز که امر کم و جمده و اتقوا الله عطف است بر قد مو معنی اینست بر  
منفعت نفس را خویش طهارت و تشبیه و عا و طاب له و نال تا سبب تقویت دین بود و درست گشت سید  
المسلمین کرده بر جماع تقدیم کنید و از خدای بترسید و از غضاب او بپرهیزید و شکرانی که درین باب است از قرآن و حدیث  
و ایتان در ابیاز و حران مرکب مشرید و **اعلموا انکم مملوون** و یکیش **الْمَوْتِ**  
همه و اعلموا عطف است بر **اتقوا الله** و نال که ملاقه بجای و مفعول اعلموا است و بشر المؤمنین عطف است بر و اعلموا  
اختلاف مخاطب افراد و جمعا شبه التقات آمده چنانچه در است و بشر المؤمنین آمده که بعد یا ایها الناس اعبده و الله  
است گفته شده و اگر عطف بر قل هو اوی باشد از باب شبه التقات نبود معنی اینست و بدانند جدی که شما  
لنا رقم او خوانید و بد و حساب گاه او خواهید رسید و بشارت ده ای محمد کسیانی را که ایمان آرند و در روز عید  
تقدیم دارند و خوب عقوبت در راه معصیت نزنند و امر و نهی را کور را اقبال کنند و جریمی که منقلب بدین باب است  
مرکب نشوند و **لَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ عُرْشَهُ** **لَا يُمْكِنُ كُمْ اَنْ تَبْرُوا**  
**وَتَقُولُوا** **يَا اَيُّهَا النَّاسُ** این جمله قدرست و او امر از حدیث است لایما نکر متعلق است



و چنانچه خوردن طعام در فتره ماه رمضان از جهت اینست که در ماه رمضان حرام بود و از جهت اینکه طعام خوردن بذات خویش میباح است جهت اباحت دارد بخلافات قصد و قصد کردن در روزی که آن حرامی است که هیچ وجهی از اباحت ندارد و همچنین قتل کدزد یکبار در روزی که کفارت نبود که حرام محض است و در روزی که هیچ وجهی از اباحت نباشد متوال زنا و شرب خمر بمقدور در فتره ماه رمضان موجب کفارت است با آنکه در روزی که از جهت اباحت است جواب مناط کفارت اظهار در فتره ماه رمضان است و آن متعلق بوطی و شرب است بطاعت زنا و نبودن مشرب خمر که بدان حکم حد مشرب است و طای از آن روی که طای است در شرب از آن روی که شرب است اصل و اباحت آمده بافتن عدم صلاح محل حرام شده این هر دو بدین اعتبار دایر بین خطر و اباحت است بدین جهت سبب کفارت انداختن قتل و استادن در بنیان رب است مستوجب لعن و غضب است که انسان بنیان الرب ملعون من هدم بنیانه و چون ابعراض سوچی بود بغیر عروض بر حرمت اصلی باقی باشد و روی بذات و صفات جهت اباحت نباشد و همچنین کدزد بذات خویش کاری نکو بیده است و در جمله او مانع است از اباحت و از جهت عارض صلاح ذات البین در حرب کافران یا بردن کثری طبیعت و به مزاجی زوجات و خوشنود کردن ایشان نباشد چون در کذب مصالح بود نباشد بذات و صفت جهت اباحت نبود سنو ال چون اظهار حکم نفس قول برود و کذب بود همچو عین غموس باید که موجب کفارت نشود و جواب اظهار از آن روی که تحریم است امری از تصرفات شرعی است و الامت القصر است و در عریض است در روی جهت اباحت است و از آن رو که حاصل بلفظی سنگه و در آمده حرمت حرمت یا جهت اباحت مستغنی شده سبب کفارت است و بعد از آنکه مواخذه بفعل دل چون حقه و کینه و حسد و فتنه متحقق است و بفعل خوارج که بغیر کسب قلب که قصد و نیت است در ثواب عقاب مستیزم بود محقق قتل خطا و طای اضمی که ادراجه ای منکوحه و زنا کرده اند موجب جزای بکاری نباشد و نماز در روزی که قصد و نیت سبب ثواب نشو و نصیب است بریت بی عمل بود کار کاری نیست است بی کاری و در غم بر فعل یک موجب ثواب غم بود و بر فعل بد موجب عقاب غم شود و بعضی گویند لغرم بدی مواخذه نیست حکم حدیث نفس و غم کی است و صحیح است غم بدی گناهی غیر فعل بدی بود و غم نا گناهی غیر فعل زنا باشد و پیش از غم بخاطر که بغیر اختیار است در حق کسی مواخذه نیامده و مواخذه بدیست نفس از فکله و میل نفس بغیر جرم از امت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم فروع شده چنانچه در حدیث است ان الله تعالی لا یمنی باخذ ثمره انفسها ما لم یسئل او یعمل بتصریح آمده و غم فعل دل است حدیث نفس نیست عمل است مواخذه بر وجهی برین معنی است و الله عفو و رحیم و این جمله تزییل است معنی نیست و خدا آمرزگار است مواخذه عین لغو حدیث نفس نگردد و بر دار است بوقوع جویمه بر روی نگردد و لذلک یؤتوون من لیسانهم ترا بصره اذ بصره اشره بر بصره اشره مر فروع بر اباحت است لذلک

چنانچه خوردن طعام در فتره ماه رمضان از جهت اینست که در ماه رمضان حرام بود و از جهت اینکه طعام خوردن بذات خویش میباح است جهت اباحت دارد بخلافات قصد و قصد کردن در روزی که آن حرامی است که هیچ وجهی از اباحت ندارد و همچنین قتل کدزد یکبار در روزی که کفارت نبود که حرام محض است و در روزی که هیچ وجهی از اباحت نباشد متوال زنا و شرب خمر بمقدور در فتره ماه رمضان موجب کفارت است با آنکه در روزی که از جهت اباحت است جواب مناط کفارت اظهار در فتره ماه رمضان است و آن متعلق بوطی و شرب است بطاعت زنا و نبودن مشرب خمر که بدان حکم حد مشرب است و طای از آن روی که طای است در شرب از آن روی که شرب است اصل و اباحت آمده بافتن عدم صلاح محل حرام شده این هر دو بدین اعتبار دایر بین خطر و اباحت است بدین جهت سبب کفارت انداختن قتل و استادن در بنیان رب است مستوجب لعن و غضب است که انسان بنیان الرب ملعون من هدم بنیانه و چون ابعراض سوچی بود بغیر عروض بر حرمت اصلی باقی باشد و روی بذات و صفات جهت اباحت نباشد و همچنین کدزد بذات خویش کاری نکو بیده است و در جمله او مانع است از اباحت و از جهت عارض صلاح ذات البین در حرب کافران یا بردن کثری طبیعت و به مزاجی زوجات و خوشنود کردن ایشان نباشد چون در کذب مصالح بود نباشد بذات و صفت جهت اباحت نبود سنو ال چون اظهار حکم نفس قول برود و کذب بود همچو عین غموس باید که موجب کفارت نشود و جواب اظهار از آن روی که تحریم است امری از تصرفات شرعی است و الامت القصر است و در عریض است در روی جهت اباحت است و از آن رو که حاصل بلفظی سنگه و در آمده حرمت حرمت یا جهت اباحت مستغنی شده سبب کفارت است و بعد از آنکه مواخذه بفعل دل چون حقه و کینه و حسد و فتنه متحقق است و بفعل خوارج که بغیر کسب قلب که قصد و نیت است در ثواب عقاب مستیزم بود محقق قتل خطا و طای اضمی که ادراجه ای منکوحه و زنا کرده اند موجب جزای بکاری نباشد و نماز در روزی که قصد و نیت سبب ثواب نشو و نصیب است بریت بی عمل بود کار کاری نیست است بی کاری و در غم بر فعل یک موجب ثواب غم بود و بر فعل بد موجب عقاب غم شود و بعضی گویند لغرم بدی مواخذه نیست حکم حدیث نفس و غم کی است و صحیح است غم بدی گناهی غیر فعل بدی بود و غم نا گناهی غیر فعل زنا باشد و پیش از غم بخاطر که بغیر اختیار است در حق کسی مواخذه نیامده و مواخذه بدیست نفس از فکله و میل نفس بغیر جرم از امت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم فروع شده چنانچه در حدیث است ان الله تعالی لا یمنی باخذ ثمره انفسها ما لم یسئل او یعمل بتصریح آمده و غم فعل دل است حدیث نفس نیست عمل است مواخذه بر وجهی برین معنی است و الله عفو و رحیم و این جمله تزییل است معنی نیست و خدا آمرزگار است مواخذه عین لغو حدیث نفس نگردد و بر دار است بوقوع جویمه بر روی نگردد و لذلک یؤتوون من لیسانهم ترا بصره اذ بصره اشره بر بصره اشره مر فروع بر اباحت است لذلک



[illegible]



قیامت دارند و دل بر تقدیر حق دین میکارند و بگویند که حق بر ما در این دنیا است و اگر ادا نشود  
 از دنیا بجا آید این جمله عطف است بر جمله المطلقات نیز نفس بالنفس و غیره در آنکه متعلق اند با حق  
 تعالی و بگویند حق است ای حق بر ما این نعمتی که در این دنیا است و بگویند که حق بر ما در این دنیا است  
 مستثنی از جزا که تقاضای معنی نیست و مستثنی از جزا که تقاضای معنی نیست و مستثنی از جزا که تقاضای معنی نیست  
 و وقت تر بعد از سوی ایشان اگر مشهور این اصلاح بازماند خواهند داشتی که چون با ایشان جویند و گفتند که مثل  
 الذی حکمکون بالکفر و کون فی من این جمله معترضه است برای بیان آنچه در وجهی باید که حق دارند  
 و چیز دیگر در وقت بقا و نجات خود را بر این میکارند معنی انیتیت و برای زنان را نسبت از حقوق بر مشهور این مثل  
 آنکه برای مشهور این را نسبت به زنان در لزوم پیوسته بر وجهی که مشهور شرع بنویسد و بر طریقی که پسندیده وین باشد از امور  
 که خانه داری بدان متعلق است و که خدای سبحان متعلق است به این ملازم مردان است چون دیوار بر آردن و خانه کردن  
 و اشیا و خواجه الیها از سیر و خانه آوردن و نفقه و کسوف و دادن دول بر حمایت و رعایت زنان نهادن بر مشهور  
 واجب بودن آنچه ملازم زنان است چون خانه را باز و سپاردن و پیمایا گسترده و قراض را بست کردن و طلا و غیره  
 و آب سرد داشتن و خوراک برای مشهور بر آنچه نسبت به مردان است و به طبع مشهور بودن و اهتمام تمام در طاعت  
 او نمودن و نگه داری خانه او کردن و نظم و احسان و حقوق مشهور بجا آوردن بر زنان لازم باشد و بر هر دو واجب است  
 که خود مشغول یکدیگر جویند و معنی که وجه بازار باشند و گویند تا همیشه مشغول و عقل و شرع را پیوسته و اعراض و معام  
 نجات و حصول چویند و لایزال حکم و حق است بر جمیع و این مثل از زیر علمین التمس  
 ای و ملازم علمیه معنی نیست و مشهور بر این را نسبت به زنان در چه طریقی و مشهور بجا آوردن و معنی که  
 متعالی که نفقه ایشان میدهد و بر مشهور ایشان قایم میباشد و حمایت و دین و دنیا ایشان میکنند و بهمت برکنی  
 و اصلاح ایشان می بندند چنانچه جای دیگر گفته الرجل علی الامانة فاضل شده و بهمت علی بعضی و بجا  
 من اسوالهم ملک امر بودن مشهور در علو او کافی باشد و مملو که و ما سوره بودن زن در اسقاط او پسندیده بود و الله  
 خود و حکم این جز مشهور است معنی انیتیت خدی و ایتیت و مال است و تواند که زنان را از نفقه مرد جدا کرد و اندک علم  
 است و او کار بسته تواند که زنان جدا شده را بر ایشان باز دارند الاطلاق فی کس فکس فی اسم التمس  
 اطلاق فی التمس لمرقه بر الاطلاق و التمس فی التمس من المراه و التمس انکیر به معنا التمس فی التمس  
 اطلاق بعد تفسیر علی التمس بان اطلاق فی طهر لم یجاء به طاقه فی طهر و فی طهر آخری معنی نیست و طلاق مشهور  
 یا طلاق است بعد از طلاق بر نفس حق نه بر جمیع که پیشتر و معنی طلاق انیتیت است که چون بجا آید التمس  
 خود بگوید در طهری که جماع نکرده است یک طلاق بگوید اگر طلاق دیگر مملو به گفت و طهر دیگر طلاق دیگر بگوید

۲۵۰



این بود که میان جمعی و ثابت روی نمود معنی نیست حلال نیست مگر شمار که بی سببی از زنان نفرت پذیرید و  
 بکامین دلو و آید با کبریا مگر آنکه سیم آن باشد که در شرح های ایشان با قاسته می پیوندد و حد و دی که خدا  
 در میان زن و حیثیت تعیین کرده است مستقیم خوانند داشتند و دل بر محافظت آن خوانند گشت سوال خطا  
 مذکور یعنی لا یحل لکم ان تاخذوا مما ایتیمو من شیء من اموالهم الا ان یزوجوا رباکم یا حکام را سپیدارند و اگر از وراج را باشد خطاب  
 آن ختم که هر حکام است مطابق نبود و اگر حکام را بود خطاب آن تاخذوا مما ایتیمو من شیء من اموالهم یا حکام را سپیدارند و اگر از وراج را باشد خطاب  
 اندست استند آنچه در جواب است تواند بود که خطاب به حکام و ان تاخذوا مما ایتیمو من شیء من اموالهم یا حکام را سپیدارند و اگر از وراج را باشد خطاب  
 این چنین است که در یک کلام خطاب به کسی را دارند و خطاب به دیگر کسی دیگر را ندارند چنانچه در یوسف اعتراف  
 عین را و استغفری از بن کاسه کرده و در و ان کتم فی ربیب بلقی قوله و لبشر الذین تحقیق شده و تواند بود که خطاب به حکام  
 را باشد که دادن دوستیدن نظر به سبب حکم است و سببی ایشان بشود فان رخصتکم الا یقینا حدود  
 الله و الا یجناحکم علیکم ما فیکم افستدش یابیه این جمله عطف است بر جمله ای که معنی نیست  
 پس اگر تفسیر است که زن و شوی خود و خطاب با قاسته خوانند کرد و حقوق آنرا بجای نخوانند آورد پس بر زن  
 شوی نیز به کاری بنود در تالی که زن باشد و در خود را بدان باز خرد شود و او را طلاق گوید و خلع جدا از علقه نکاح  
 جوید که از فعل هر دو نفی نبرد که بعد از ان فعل زن را که اقتدا کنند در ذکر آورد و از تفصل شود هر طلاق است اکتفا  
 بود و تفسیر فعل به هیچ بر وجه طلاق که بالا اندک بود و باشد این آیه بر وجه اشارت اشبات میکند که خلع را طلاق دارند  
 چنانچه امام شافعی گمان میبرد نتوانند بپذیرند **لَا تَحْذَرُ اللَّهَ وَلَا تَحْذَرُ هَكَذَا** این جمله بر تکرار  
 جمع سه تکرار حاصل را که بالا رفت و ذکر آن در مواضع متفرقه گذشته معنی نیست این امور مذکوره و احکام مسطور  
 چون حکم ایمان و ایثار طلاق و جزان حدای است که خدای آنرا تعیین کرده و در بیان آورده پس از ان نگذید و  
 تجاوز نکنید **يَتَعَذَّبُ اللَّهُ ذَٰلِكَ فَذَٰلِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ** تزییل بعد از تکرار  
 معنی نیست و آنکه سالی که تجاوز از حدای خدا کنند پس ایشان را همانند بعضی از تجاوز کنندگانند و اشیا را در غیر  
 محل نمایند که از حد و سغیر که پس آیه است که کنند که در زیر آیه بیان میکند کسی که در کار از حدای خدا متجاوز  
 نماید کرده و به تجاوز کند و این حد را بر یاد کردن و یا کم کردن متعرض شود و ظالم باشد و خود را در ستمکاری افکند  
 و ظالم را ائمه تفسیر می کنند که کافر گفته اند و بر بودن ظلم معنی کفر گفته اند و شک نیست که کتب گنا و کبر تجاوز کنند و از حدای  
 بود پس لازم است که ظالم کافر باشد چنانچه سبب گوئیم که اید تفسیر ظالم را که در سقا آیه سوم مذکور شده که بی کافر داشته  
 هر جا ظالم را معنی کافر پیدا نشود از اینجا بودن ظالم معنی کافر منوع بود و شک نیست که تفسیر **يَتَعَذَّبُ اللَّهُ ذَٰلِكَ** است  
**وَلَا تَحْذَرُ اللَّهَ وَلَا تَحْذَرُ هَكَذَا** معنی است که از حدای خدا تجاوز نکنید و از حدای خدا تجاوز نکنید و از حدای خدا تجاوز نکنید





انچه مفسر خود میگوید بر این بیان حکم گذشتن مدت طلاق معنی اینست و چون زن را طلاق دهید و در راه برگردان  
ایشان دیدن ایشان بملت فرستید تا برسد و تمام شدن عدت و یکت بدین بیان که اگر باریک بینی در آخر عدت باریک بینی  
ترک رجعت ناکند شستن مدت و لا تنسکونی هتضرا اذا كنت علیک فکلیه سوطه است بر فامسکونین فخر است  
در است باطل است یا ساقول مطلق است ای امسا که فخر است و استحقاق است بلا تمسکونین و معنی متوجه سوی قید است  
معنی اینست و زنان طلاق را نگاهدارید و بر وجه خواری و زبان کاری رجعت نکنید تا باریک بینی طلم کنید و رجعت در آخر  
عدت باریک بینی عدت در از گرد این باریک بینی در طلم عدت تعدی شود و بدین گلبه باریک بینی رود و من یفعل  
ذک فکرم نفسک فاد در نقد طلم نفس تعالیل خبر خود وقت است ای من یفعل ذک فکرم نفسک فاد  
نفسه و تواند که جمله نقد طلم نفس را بخوار دارند و بتاویل محکم بانه طلم نفس پیدا اند و این جمله ترتیل است معنی اینست  
و هر که این کار کند و قصد اضرار دیگری شود و زیان کار کرد و غایب فاسد شود زیرا که بدستی که بر نفس خویش او  
طلم کرده و خود را بقصدی آورده چه طلم بر دیگری از روی معنی طلم بر نفس خویش بود و زیان ذات خویش با نفع خود  
گرفتار شود و خویش عیسازد و در و طلم عیسای اندازد و هر که بر نفس خویش طلم کند زیان زده باشد و متضرر گردد  
و لا تنسکونی هتضرا اذا كنت علیک فکلیه سوطه است بر فامسکونین فخر است  
و ما انزل علیکم من الکتب والحکمة لعلکم تهتدون و ما انزل علیکم من الکتب والحکمة لعلکم تهتدون  
و از کرد و اجماعی طلم حال است یا مستانفه است جمله و از کرد و اعطفت است بر استخدا و با معطوفات خویش معترضا است  
برای تنبیه و تحریع بر اشتغال او امر و نواهی و تحمیل بر ازاله فساد و تنبیه معنی اینست آیات خدای را محل است  
مسازید و در سخر مانند ازید و در بطاعت کوشش کنید و در رعایت و محافظت آن اهتمام نایند بازی داشتن کار  
و مسخرگی پسند داشتن امری بر وجه تشبیل عبارت از عدم التفات بر بود و دلالت بر عدم اهتمام در و نباشد و لغفت  
خدا را که بر شماست یاد کنید و کره های که بر شما فائز شده در دل آری چنانچه شمار امر و افرید و امر و حکم بر زنان  
گردانید و امر طلاق و رجعت بر دست شما و استخدا و انواع و الایات و تصرف نهانی و زنا و شما نداده چنانچه برگشتگان  
تنگ گرفته بر شما تنگ گرفت کار نامی شما سیر و آسانی پذیرفت چه گذشتگان را خیریت زن حلال نبود و بی طلاق از  
زنان تا اگر پذیرفته نیست حل زنی دیگر زنی نمی نمود و توان بود از نعمت دید اینها نیست یا اسلام و نبوت پیغمبر اسلام  
و استخدا و الایات و تحمیل بر شما این امر و باشد و ذکر و ما انزل علیکم من الکتب والحکمة لعلکم تهتدون معنی این بود و این  
انچه فرستاد بر شما از کتاب یعنی قرآن و حکمت یعنی علم را که در این کتاب است و این کتاب است و این کتاب است و این کتاب است  
و معانی اسلام درین حال که خدا می شمارد تا شما ببینید و در این کتاب است و این کتاب است و این کتاب است  
ان الله یجعل لکم شیء علی شیء لعلکم تهتدون و ما انزل علیکم من الکتب والحکمة لعلکم تهتدون معنی اینست و از خدا

بسم الله الرحمن الرحیم



[illegible]







همه زو جات متناول نیست مگر زنان حامله که عدت ایشان بولع می رسد و لا جتناج علیک کوف میا  
عشره تیریه می رسد خطبه النساء و آن است که در حق آنفسه می گوید و ما در فیاض  
به هر صوفیه نسبت جبار و مجرور متعلق نیست بعلیکم که طرفت مستقر است و جناح اعمی است طرفت مستقر مذکور خبر نیست  
بن خطبه النساء بیان با نیست او آنهم خطبه است بر سر ختم این جمله خطبه است بر جمله ساقیه معنی اینست و  
نبره کاری بر شما و آنچه از خواستگاری زنان معتبره در ایشان عدت تقریرین کنند و سختی درین باب سر بسته و سبک است  
و نکون پیوسته بگویند تا اندیشه آن در دلنمای خویش پنهان دارند و آنرا بر ایشان پیدایارید اما تفسیر خطبه نشاناید  
چه در انتام عدت اظهار این سخن ناشایسته نماید سخن نیست پیش از هنگام موجب ایداد ایلام و کاری نیست بنحو از قبیل  
مقررین با وقاحت خرد نمیدهند و بمالاست و نکونشان پیوند و سبک الله آن که گویند شدت کفر و فتنه من  
این جمله معتبره آمده برای رخصت در تقریرین خطبه زنان معتبره معنی اینست میداند خدای که شمار زنان مذکور را  
خواهید کرد و خطبه ایشان در دل خواسته آورد و از خوف نسای شدن غیر تقریرین و نایب سبقت خواهد نمود و سزاوارست  
ترغب ایشان در ستایش نفس خویش و اظهار فضائل و معاصی فاسد است خود خواهند بود و آنکه از او ایضا  
نمیست استنداک از جمله مذوقه اسی فا ذکر و همین و از خطبه قرین با تقریرین لا با تقریر و از تقریرین  
بذکر می سبکم و شما تکلم و لکن لا اواعد و من سترای جماع است اینست که در حسیب و نسب مناقب و شما تلخ خویش  
که موجب رغبت زنان بود تقریرین کنید و با یکدیگر حسن و جمال و حسن و نسب عورت که جهت رغبت مردان بود از اینجا  
رغبت مرد فتم شود و راعب بودن خویش در دل او افکنید لکن تقریرین بوجه جماع و قوت رجولیت که در آنرا  
قرین قباحست و دلیل وقاحت دانید جماع را ستر خوانند که جماع غیر در ستر نشود و خبر بر سترین پنهانی حاصل نشود  
الا ان تقولوا حق لا یقع و فساد استنداد منقطع است ای لکن او تقولوا حق لا یقع و فساد  
جایز و سیاق معنی اینست مگر آنکه درین باب سخن غیر منکر گویند و ذکر آن بر طریق خوب بگویند بسیار اند و چنانچه  
کسی گوید من جوان قوی نیستم یا گوید یکسکه زن او کمی گله کرده منم جایز باشند و تواند بود که شما از خود خوف دارند  
و بتقدیر لیس لکم الا ان تقولوا قولاً معروفاً ای لایکسر شراً و لا طبعاً پندارند معنی چنین نباشد نیست مرشاران در زمان  
عدت هیچ گفتاری مگر آنکه که بگویند سخن خوب که ناپسندیده شرع و طبع نبود مگر و موقوف سابع نشود و چنانچه  
کسی گوید من از خدا می خوام هم زنی چنین نصیب من نشود یا گوید خدای مرا زنی نصیب کند بشک خدای بگذارد حق  
موافقت با آن زن بجای آرد مگر دولت آنکس خدای را در چنین فی شکاح او خواهد پیوست و با شکایت آن زن خواهد  
بود که منکوحه همچو منی خواهد گشت مثل این کلمات رغبت آمیز و نمودت بکنه که جنس مذکره شدت و منافقت  
مردت و بی یابی بنود بگوید و الا در رغبت در دل زنی مذکور بگوید که تفرقه انداخته که حق است و الا که









استتار آن خولیت تا بهر پنج را محافطت کنند و رعایت جمیع اقسام نمایند و تفسیر آورده در برکت دلیل است که عذر ندارد و در هر  
کلمه از پنج تا بهر زیر که صحت و محطت برتری کرده و محطت مقتضی مغایرت است پس وسطی با جمیع که مغایرت باشد که از پنج تا بهر زیر  
چهار و دو و وسطی ندارد و بهر غیر و پنج بود عددی که برین هفت بود که از پنج تا بهر میان است و حال عطف بر چند که مقتضی مغایرت بود  
آن ندارد که معطوف بر جمیع داخل و بر جمیع باشد چه در فعل سین کان عدواً و ما لایک و رسد و جبریل را با هم صلی علی محمد و علی آل محمد  
شک نیست که معطوف بعضی جمع معطوف علیه است مگر باشد که حافظ اعلی الصلوات علیه السلام برین صلی علی محمد و علی آل محمد  
اوسط است و اوسط افضل تفصیل است معنی است و اوسط اسم تفصیل را چون منافذ سوئی که بر مفضل علیه السلام است که بعضی از آن جمیع  
چون افضل القوم و اکمل الناس برین عطف و وسطی بر ثلثه نیز مستقیم چنانکه گویند اگر مرتبه اول را ثلثه و دوم را عظمی و سوم را عظمی و اول  
بنود که در صلوات مذکور که از پنج تا بهر باشد جواب این است که عطف و وسطی و جمیع مذکور داخل باشد چنانچه جبریل در لایک و اصحاب  
در آن داخل اند و نیز فضل جبریل بر ملائکه و معطوف بر معطوف علیه در آن و اصحاب داخل اند و درین آیه و وسطی  
بر نسبت صلوة معطوف علیه است که صلوات مفروضات است نبود زیرا آنچه همه افسر و مفروضات معطوف  
توسط اند تا وسطی بر نسبت مفروضات باشد و وسطی بر نسبت مشروطات غیر طرفین دارند برین نسبت و  
که بعضی متوسطات است بعضی مفروضات که معطوف علیه است پس دارند از جبریل عطف جبریل بر ملائکه بود سوال دارند شود  
**ق قَوْمُوا لِلَّهِ فَنَبِّئْهُمْ** عطف است بر حافظوا معنی انبیت و بر تویی فصد ابایستید در حال که عباد  
کننده آید یا ویرا این تنده آید یا ازین کننده آید یا خدای را یاد کنند آید یا خدای را شکر کنند آید یا پیش ازین در نماز سخن  
گفته اند برین آیه برین معنی گفتن منسوخ باشد و تبدیل بپویند و چو بنی با سناد صحیح از زید بن اسلم رضی الله تعالی  
عنه روایت کرده است که او گفته که آنکه گفت که عطف و وسطی صاحب و سوالی جنبه فی الصلوة حتی تزلت و قوموا  
تا ثقیل فامرنا بالسکوت و دنیا تا عباد الله و بر معانی دیگر تا نسخ کدام حدیث آن صلوات تا نه لا یصلح فیها شی من کل  
الناس را بجای تسبیح و تلیل و قرآن فی ان خفتم فیرجا الا اقربا کما انکار جلال  
چون قیام جمیع قایم و قیام جمیع قایم بر جلال منسوب است بر جلال او که با عطف بر دستهای آن خفتم و صلوات حال کدام  
را طبعین او را بنین چه عطف است بر انشاءات سابقه معنی انبیت پس اگر شما از دشمنان که بیاید در اثنا نماز و غیر  
رسا شد بر سید پس در حال که پیاده آید یا سوار آید یا باز بگذارد قیاداً احيث کما قد کرم و الله حکما  
**عَلَمَكُمْ مَا كُنْتُمْ تَكُونُونَ** این شرطی عطف است بر شرطی سابقه چون خود بر نسبت است  
آنکه است در آن خفتم آن استعمال کرد که چون اسلخ از خود بیشتر است در فدا آن است استعمال از آورده ما و را که کونوا  
تفهمون موصول است و ضمیر او مجزوف است استای ما کونوا تفهمون موصول از تفهمون و تفهمون موصول از تفهمون  
مجزوف است تفهمون موصول از تفهمون و تفهمون موصول از تفهمون و تفهمون موصول از تفهمون و تفهمون موصول از تفهمون

ایشان را آنچه نمیدانستند به تشبیه یقین و قوی و تحقق محسوس است و عرض من از تشبیه تقریر نیست چنانچه گویند اشک را  
اما انعم علیکم و توانید و تشبیه فعل ذکر تعلیم ذکر باشد و کیفیت و غرض تشبیه بیان صفت غیب بود بر طریق خلق الاشیا  
که اشارت و فعل الایجاد که اراد و المعنی آنها را ذکر باشد که علم عالم تکون و انعم و من الذکر معنی اینست پس چون این حال  
شود و خوف برود پس خواهد پایا دیکند چنانچه تعلیم کرده است شمار آنچه می دانستید یعنی چنانچه تعلیم او شمار محقق و  
تفصیل است که خدا می ارشدما یقین و محقق باید و یاد کردن او بر سبیل یقین شاید یا گویند خدا می رایا دیکند چنانچه تعلیم  
کرده است شمار آنچه می دانستید یعنی اگر بگویی که مفسون ذکر باشد ذکر اکثر آمده و کیفیت که از ادعوا علیکم تصرف و خفیت  
مفسوم شده معوال تعلیم چه بر آید که معلوم نبود و ذکر عالم تکون و تعلیم چه فایده باشد چو اب فایده او تمیز  
و آن است که در کلام فاعله آرد و ذکر و در کلام فاعله غیر واقع اسامی معنی دارند چنانچه اینها ذکر عالم تکون و تعلیم فاعله  
تفصیل بناد استن ایشان پیش از تعلیم آمده و اعتراف به پیش از تلقین است و **وَالَّذِينَ يُتَّقُونَ فَيَأْتِيهِمْ**  
**وَالَّذِينَ يُتَّقُونَ فَيَأْتِيهِمْ** و **وَالَّذِينَ يُتَّقُونَ فَيَأْتِيهِمْ** و **وَالَّذِينَ يُتَّقُونَ فَيَأْتِيهِمْ** و **وَالَّذِينَ يُتَّقُونَ فَيَأْتِيهِمْ**  
بفعل محذوف ای یقین و صیغه بعضی و صیغه بر رفع خوانند خبر مقدم محمول بر صفت صفات از تعلیم و دانسته تقدیر و نشان الذین  
یوقنون منکم و پذیردن از او اجاب و صیغه لازو اجهم دارند یا محذوف صفات از خبر بر تقدیر و الذین یوقنون منکم و پذیردن از او  
اصل و صیغه لازو اجهم پذیردن یا و صیغه خبری محذوف و مبتدا و بتقدیم لغز صیغه یا شاید ای محذوف و الخبر گویند معنی صیغه  
جویند و این جمله اسمی عطف است بر جمله اسمیه سابقه اعنی الاجتاج علیکم ان الذین یوقنون و حمده سابقه یعنی حافظ علی الصلوات  
تا آخر محذوف بود میان معلوف و معلوف علمیه برای بیان حکمی از احکام دین را نشان بیان احکامی که بعد از دنیا متعلق  
دارد و چنانچه گذشت اعتراض را بیان نمود و متاعا معذوبه است بوضع باقیه یقین محذوف از باب سب علی الف در هم  
الی الحول شایسته است متاعا غیر اخر از صفت محذوف است بتقدیر تعلیم فعل غیر اخر از باب سب علی الف در هم  
تقول یا خیال است از او اجهم ای و صیغه لازو اجهم مثال گویند غیر محذوف یا خیال است از صفات الیه لازو اجهم ای حال  
گویند غیر ذوی اخر از معنی اینست حال آن کسانی که مستوفی میشوند و جان بحق می سپارند و زوجهات را می کنند از دنیا  
کردن صفت برای زنان قصه احسان تا نگویند کسانی که مستوفی میشوند و زنان را می سپارند خداوندان و صیغه پذیردن  
خود را و صیغه گذشت و درین باب هم اتفاق و احسان بزنند تا زنان از نفقه و عطا الیه ایشان بر خود داری گیرند و عطا  
ایشان استقام و اتقوا پذیردن در حال که بن زنان بیرون کرده اند یا حال نشوینان بیرون کننده زنان بنا  
یا گویند بکنند شوهران غیر بیرون کردن **فَإِنْ خَرَجْتَ مِنْهُمْ** **فَإِنْ خَرَجْتَ مِنْهُمْ** **فَإِنْ خَرَجْتَ مِنْهُمْ** **فَإِنْ خَرَجْتَ مِنْهُمْ**  
**فَإِنْ خَرَجْتَ مِنْهُمْ** **فَإِنْ خَرَجْتَ مِنْهُمْ** **فَإِنْ خَرَجْتَ مِنْهُمْ** **فَإِنْ خَرَجْتَ مِنْهُمْ** **فَإِنْ خَرَجْتَ مِنْهُمْ**  
صیغه متعذر **فَإِنْ خَرَجْتَ مِنْهُمْ** **فَإِنْ خَرَجْتَ مِنْهُمْ** **فَإِنْ خَرَجْتَ مِنْهُمْ** **فَإِنْ خَرَجْتَ مِنْهُمْ** **فَإِنْ خَرَجْتَ مِنْهُمْ**  
از مسکن خویش بعد یکسال بیرون کشند یا بعد از در شمار سال که بیرون کشند یا بعد از در شمار سال که بیرون کشند

نیست بر شمار اینها بوجهیک یعنی بوجهی که منکر شرع نبود و نا پسندیده طبع نباشد بکنند و خود را در آنستن و عطر  
مالیدن و طلب شوهران کردن انگیند **و الله اعلم** این جمله نیز نیل است معنی آنست و خدا  
غالب است عاصیان را عذاب و تنقیح و حکیم است استوار کار است همکار را بر وفق حکمته توانا آورد و در بدانکه حکم را عازمان  
بود که زنی که بشوهر او میرد مدت عدت یا او یکسال باشد و بشوهر او واجب بود که بدو نفقه یکسال و صیت کند بعد از آن  
و الذین یتوفون منکم و یدرون ازواجیتیر بصن بالفسهن اربعه اشهر و عشر اشهر گشت و عدت او بچهار ماه و ده شب  
پیوست و هر چند که آیه در کتاب معصوم متقدم شده در نزول متأخر آمده تقدیم او در کتابت منافی با نسخ بودن نبود  
تاخر این در کتابت منافی منسوخ بودن نباشد **و المطلقت متاع بالمعسر و فی حصتها**  
**على المتقين** حقا صبر است بر فعلی مخد و ای حق ذلک حقا اگر از متاع اینجا بر خورداری نفقه چنانچه  
در ستاعا الی الحول مراد شود این آیه در بیان وجوب نفقه عدت مطلقا باشد و ازین جمله را معطلی بر حمله  
و الذین یتوفون منکم اگر گویند و از هر دو آیه اثبات حکم نفقه جویند از آن آیه نفقه عدت و از این آیه نفقه عدت  
مطلقات و اگر از متاع اینجا مستفاد و این چنانچه در مشهور علی الموسع قیده و علی المقتر قدرة ستاعا بالمعروف مفهوم بود  
مراد شود این آیه در بیان متعه باشد بیان متعه مستحب که در حق مطلقا ثابت است و از حد و حقایق المتقین محمول  
بر لزوم اعتقاد پندارند و اگرند در استحباب لزوم نبود و حقایق المتقین بیان استحباب لزوم نبود و حقایق المتقین تا  
بیان استحباب جمع نشود و در کتب فقه آورده در حق مطلقه که نه او مسی گشته و پیش از فلی بطلاق پیوسته چنانچه بالا  
و در آیه و متوفون علی الموسع قدرة گشته متعه واجب بود و در حق همه مطلقا غیر مطلقه مذکور متعه دادن مستحب یا  
در آیه و متوفون بیان وجوب متعه در حق مطلقه مذکور بود و در این آیه بیان استحباب متعه در حق سایر مطلقا بود و نبود  
و بعضی حقایق المتقین را متصل به او امر و از این سابق دارند متعلق بیان استحباب متعه پس از آنکه طلاق مذکور و وارد  
محتاج سوی حمل بر لزوم اعتقاد نبوده معنی بوجه اول نیست بر مطلقا را بر خورداری نفقه عدت باشد معروض  
یعنی بوجهی که منکر شرع و مبغوض طبع نبود و بوجه دوم معنی چنانچه در مطلقا است متعه مبغوض و در حق مطلقه  
که ذکر او بالا رفته بر سبیل ایجاب و در سایر مطلقا بر سبیل استحباب یا گویند در همه مطلقا غیر مطلقه که ذکر او بالا رفته  
و در حق او بیان وجوب متعه گشته متعه مستحب بود و مقتضای امر و است ثابت است این قول ثابت بود و بی بر سر کار  
و از حدای ترسان که واجب یا واجب اند و مستحب است و از حد و تجاوز نگیند و خود را بر اعتقاد نایوده و نفقه  
یا گویند ثابت است همه او امر و از این مذکور و همه حکایات مسطوره ثابت بود و بی بر مقتیان و بر سر نگیند که از حد است  
**و یسأل الله لکم الله لکم الله لکم الله** که ذلک نفقه صبر و عذوبت است بر این میسر باشد لکم آیه است  
مثل ذلک الشین الذی عرفتموه و استعمال ذلک در شمار آیه قریب برای تعظیم است چنانچه در الذکر الکتاب







و خدای تعالی تنگ گرداند و فراخی دهد تنگی و فراخی از دست زرق را تنگ کند و فراخی دهد بهر هستی و از نفاق کردن فتنه سازد  
و از صدقه دادن تنگدستی روحی نماید در حدیث است مال نقص مال منی صدقه تواند بود که خرج کنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند  
تواند بود که اسباب و زنده و بدارند و فقر آرد و این تنگدستی برین که صدقه دادن مال از مسارف و غیره خرج کردن حسب  
افتقار بود و مستوجب تنگدستی نشود و چون مال روحی بر فقر آرد اسباب و بجای از فتن باز بدارند و مستوجب تنگدستی نشود  
الانیا علیک فخر بها علی الناس طرا قبل این تنگدستی فلا الجود یقینها ازای اقبلت به ولا التجمل یقینها ازای  
تدسب به گفته اند چون بی آید به که کم نماید و چون سیزده بار که نیاید **فَالسَّيِّئُ شُرُجُ حُوتٍ** جاره حوت  
متعلق است بهر جوع و حله عطف است بر جمله سائید **لَسَعَمَ** اینست و بسوی حسابگاه خدای باز گردانیده خواهد گشت و  
بجز او و سزا خواهد بود پس سبب باید که مال را در عملهای خیر بکند که باسانی حساب تواند داد و در جهاد و حج و طلب علم  
و سایر امور خیر صرف کرد این که در آن دل بر ثواب تواند رساند **اَلَمْ تَرَ اِلَى الْاَلْكَامِ مِنْ بَنِي اِسْرَءِیْلَ**  
**مَنْ بَعَثْنَاهُمْ مِنْ بَنِي اِسْرَءِیْلَ اَلَمْ نَبْعَثْ لَكَ تَارِیْقًا**  
**فِی سَبْعِیْلٍ** این جمله حکایتی دیگر است از حکایت های بنی اسرائیل متضمن شکایتی از نیکانهای ایشان است  
که در اندام جمعی از بنی اسرائیل از پیغمبری با دشمنی را حستند و بموافقت و متابعت او قتال با کافران خواستند پیغمبر باو نشانی  
را انقباض کرد ایشان را بر متابعت او آورد و پیشتری بر حق خویش نرفتند و اندکی از ایشان متابعت آن بادشاه کردند  
و جمعی قلیل بر کنار ماندند اکثر غالب آمدند و اگر خطاب کسانی را بود که این قصه شنیده اند استقامت برای تقریر می کنند  
اگر که گشایند یا باشند اگر خطاب کسانی را دارند که این قصه شنیده اند استقامت برای تقریر می کنند  
نیز دارند از طرف اله است تنگدستی و ملکا برای تعلیم است اقبال پیغمبر جواب نامه پیغمبر فاست هم ازین جهت مجرم است  
سبحانی اینست آن دیده ای مخاطب فخر دل بسوی گردی عظیم از بنی اسرائیل از پیغمبر موسی یعنی ایشان را نمیدانند  
چون که پیغمبر را که ایشان را بود گفتند بر اکلین ما را بادشاهی که کارزار کم در بر داشت او و کافران محاربه کنیم و حیا  
او برین طریق متعجب بادشاهی چیست **قَالَ هُوَ الَّذِی جَاءَکُمْ مِنْ بَنِي اِسْرَءِیْلَ رَافِعًا** و شکرت بسیار  
می نمود پس او خودی بوزن سینه و نظر که تا نزد من در پی بماند بودی در ضیاعت و ضیاعت یغایت با همین شکوه  
سنگین بسیار و انشیت دل بر متابعت بنی اسرائیل گاشته شد و باد ایشان تا خیمه و ایشان را بقهر و کین بر انداخته تا آنکه  
که سورت از انبیا داشتند و آنرا در و شکرت خویش می بیند ایشان را از ایشان بغارت برد و با نواح آوار ایشان را آورد  
پیش پیغمبری که ایشان را بود حال خویش گفتند و انشیت کردند بادشاهی دیگر حستند تا با جالوت قتال کنند و اتفاقا  
خویش کنند پیغمبر خود را و حلیه السلام در قتال با ایشان گشاید کرد و اختیار ایشان را در استقامت کرد و ایشان را بقیه می شم  
اظهار کردند و اختیار خویش در میان آورد و نزد پیغمبر ایشان را و عا که وضاعتی ضرر و عا او را در استقامت

آورد و خصای فرستاد و فرمان داد تا هر که قاصد او بر این خصای باشد او را بدشاه بود هر که را با خصای بر این ساختند که  
را هیچ خصای نداشتند و هر که هم قاصد او بود و سلطنت و کنت کراری خواهد بود و طاعت نام چشم بسته  
خری کم کرده بود و طلب خردیش هم بر روی می نمود و از دستا سوسی شهر آمد و بخت بوی که کم کرده خویش در شهر و  
تا پیش در خانه پیغمبر رسید برای استعدا یافتن خود را و قاصد پیغمبر می نمود و پیغمبر بر قاصت او نظر نداشت و بعد از  
برای بر قاصت او نهاد و او را بر این خصای یافت مردی را که حمله برای ملک بود و در یافتن خلق را گفت خدای طاعت را بر شما  
بادشاه گردانید و بخت فرماید بر ساینده ایشان از بادشاهی او تعجب کردند و خود را در مرد آورده و گفتند ما  
ملک او را چگونه مسلم داریم ما از وی ملک سزا داریم و فرخی از مال نیز ندارد تا کسی تطیع مال بر وی آورد و از خانه  
ملک نیست تا بغیر سلاف غریز بود و بیشتر ذاتی رشته نیست تا بر آن مذکور شود که از زندان یعقوب ملک در فرزند  
می بود و بنویست در فرزند آن دینی است و طاعت از سبط این باین بود و در سبط این باین ملک بنویست که از وی  
بچه چیت را بر ملک پذیریم و بکدام روی او را بگیری که پیغمبر ایشان را گفت خدای تعالی برگزید و بر شما او را بدشاه  
گردانید و در علم ملک داری و دانش شهر یاری افزونی داد و بنا را دنیا او را بر شما است و شما است دنیا و تا پیچ و  
بر از آن تا سینه او نمی رسد و چیکس همتای یافتن شود و رقت چنانست که بی کند و تیر شیر بر این دست آوردی و  
بقوت دست گلهای پیغمبر زاده کردی خدای کسی را که خواهد بود شاهی و بد و تواند بود که بر سر کسی افسری و تلج  
سر روی بند در کار او چه جای بخت بود و درخواست او چه محل سخن باشد همیشه بادشاهی است که خزان غیب  
هر دو عالم یک گداختند و بعد از آن ایشان نشانی در ملک و جبهه و هر مانی بر اصفهانا و طلب کردند پیغمبر ایشان  
را گفت نشانی ملک آنست تا بوی که کم کرده اید و هم در باز گردانیدن آن عاجز شده اید آنرا باز گردانند و آن  
تا بوی که کم شده را بشمارند بدین نشانی در طاعت او غیبت کردند و روی سوی او آورد و پیغمبر این نشانی و  
طاعت که کم شده و پیغمبر می آورد که در کتاب است مذکور که جالوت بنهارت برده بود که سانی بالوت و  
نگاه میداشتند از لشکان از پیش بر داشتند و طاعت آوردند بدین نشانی طاعت را بر سر سانی قبول  
کرد و در در طاعت او آوردند بعد لشکر کشی کرد و روی بپار به جالوت آورد و او و پیغمبر علیه السلام  
در زمان جدایت حسن بر این لشکر طاعت بود و در راه و در امن کوه میگذاشتند از سنگی آواز شنیدند که هر که بر او  
بر خود پیر بر سر ترا کار خواهم آمد و دشمن ترا خنم خواهد زد و او از آنرا بر داشتند و در تو به انداختند و پیغمبر  
و دیگر پیغمبر آواز آمد و همین نوع صورت در گوش آورد و از آنرا بر داشتند و پیغمبر علیه السلام  
طاعت تو است که لشکر را امتحان کند و میان شالیست و پیغمبر از آنرا بر داشتند و پیغمبر علیه السلام  
در آن آواز آمد که هر که در لشکر زبان بزاری کشیده آواز پیغمبر طاعت را طاعت می گفتند



مقتضی بروج جلد اول

از حال شما اگر قتال بر شما فریضه گردانیده شود و شما قتال نکنید یا متوجه سست از حال شما اگر قتال فرض شود شما از  
قتال بازمانید قالوا و ما کنا الا نقاتیل فی سبیل اللہ وقتل احب مننا من  
خیرنا و کنا و ابنا کما کنا ای ما لنا ان لا نقاتل باکتساب الله علینا و ما لنا ان لا نقاتل فی سبیل الله استقامت امر  
تجرب و استقامت قال و سئلوا عن سبیل الله سست جوابه ما اذا قال صین قالوا قالوا چه است ما اذا قالوا صین قال و قد  
اخرجنا حال بعضی و الحال انا اخرجنا من سبیل الله و ما کنا و ما کنا انما کنا معنی نیست ایشان تیری از بزرگ قتال  
حبستند و ما لنا ان لا نقاتل فی سبیل الله استقامت یعنی چه است ما اگر در راه رضای خدای قتال کنیم و در راه  
کلمه علیا شمشیر عزیزیم و حال نیست که ما نصرا برای خویش و جاس بودن انما می خویش بیرون آورده شده ایم و بجا خبری از  
و تالاج و غیره خبری او خوانده ایم فلما کتب علیه و القاتل تو کوا الا ستلیک الله من  
ما لم یستمر تو ای فتولو صین کتب علیه القاتل و جمله علیه سست بر قالوا الا قلیل منهم رفع بریدل سست از  
فاعل تو کوا و لغیب بر سست معنی نیست پس هر گاه که بر ایشان قتال فریضه گشت و بقتال ماسو گشت از قاتل  
روی گردانیدند و بتولی و امر اضییو سست بگراندک از ایشان که سبیل الله پیروی تن بودند که با طالوت موافقت  
نمودند و الله علیه یا خطیبت این جمله تفریل سست چه الحاق و عید محقق نیست مر قلی ایشان  
و موکد سست ثبوت آن عصیان معنی نیست و رضای خدای بطالمان انوال طالمان را اندر سست را دان  
تواند و قال کفرهم فی سبیل الله قتل بهشت لکرها کولت ملکک  
عطف سست بر قالوا که در او قالوا البنی که سست است از اجل مستانف که در میان بود برای بیان توت حکایت از جماعت مذکور  
که مقصود و قصه مذکور سست بر وجه اعتراف روی نمود و ملکا حال نیست از طالوت یا تمیز نیست تاکید جمله از جهت آنست  
که ملک یا فتن روی شنائی استعداد و مال و غنا عذرات خویش حکمی مستند سست منقشه شک و خرد و سست سامع  
شتر بل منزه از متروک و ذکر و جمله را موکد آورد و چنانچه در حدیث انی لست کاحد منکم انی ابیت عند ربی البعسی و سستی آمده و خبر  
سامع منزه را سائل جمله موکد و شده معنی نیست و گفت مرا ایشان را پیغمبر ایشان بدستی خدای طالوت را کشته  
بیا و شاهی برانگخته است و صلاح کار شما برای ولایت او او بخشنده است قالوا الی یكون له الملك و کینا  
و نحن احق بالملك منهنه قالوا جمله مستانف است و جمله و نحن با حق با ملک حال سست معنی نیست ایشان  
مر طالوت را بر ملک و سلطنت از کجا باشد و اول این فرمایشی و ملک بگزارم و جیر شود و حال آنست که مادر قوت در است  
شبه انما و امات از و بکشیم و لغیر ما می و ملک منرا و از بزرگ چه ما از سبیل الله پیروی و با خصما سس خویش نشان  
مغیریم خاندان و در خاندان ملک و سلطنت سست و در و مان شمشیر کشتن و طالوت از سبیل الله پیروی است  
و سبیل او ملک بود و در خاندان او گاهی با و شاهی روی ننموده و کفری قوت سست معنی نیست  
و کفری قوت سست معنی نیست

عطف است بر کلمات با الملک منه عطف حالی بر حالی لیکن اول البصیر است بر حال و ثانی البصیر بر صورت  
فعلیه و اگر در معنی مترادف با الملک باشد است معنی آمده و در وی فراخی مال که بدان استعداد ملک جاد و شرف و حادث  
نقده و معنی نیست و داده نشده است طالوت و فراخی از مال و حادث نشسته است و در وی رفاه نیست ثروت و فراخی  
حال قال ان الله اصطفیٰ علیکم ذرّاهُ کابسطه فی العلم و الحیمة و الله یمتی  
مُلَکُهُ مِنْ بَیْنِهِمْ ا قال مجتهدان است ان الله اصطفیٰ بقول قال است تأکید از جهت ادانکار مقابل  
جمله فراده بسطه عطف است بر اصطفیٰ جمله و اندوختن ملکه من بیش از تنزیل است معنی نیست به غیر ایشان گفت بدست  
که خدای برگزیده است طالوت را بر شما و افزوده است او را از روی فراخی در علم و فراخی حیسانست و جسم چه علمی گفتن  
ملک داری و شهر یاری دارد بیشتر از دیگران سیدالتست و در جسم بنیه قوی و تن بلین و طویل داشت که غیر را گفتن  
و بدست خود که شیر دریدن و تنوالتست و خدای عزوجل بدید ملک خویش هر که را خواهد و چیزی که خواست خدای عزوجل  
بود و بدگان را در آن چیز چو میل کم و لا وجه مدخل چون و چرا باشد و الله و اسع عنکم لعلکم  
تنزیل بعد از تنزیل است معنی نیست و خدای فرخ عطا است همیشه و عطا است علم نیست و اناست استعداد  
و اندوختن هر کسی را بر تنه که در خواست برساند و قال لیس فی شیان آیه ملکه ان  
تأییدکم التابوت فیہ سکیته من ذی کبر و بقیة و قیمة ترک ال مؤمن  
قال طرقت جملة الملکة و جملة قال لیس عطف است بر و قال لیس من بهیم ان الله قد بعث جملة ان آیه ملکه قول قال  
تأکید جمله از جهت تقدیم ملوح است که جمله ان الله قد بعث کلام طالوت است ازین که مترادف ملک خواهد بود و در  
سلطنت خود علامتی ظاهر خواهد بود و تقدیم ملوح ساسان را تنزیل منزله سائل مل الملک آیه کرد و جمله را سوگند آورد و ان تا شک  
التابوت خیران است جمله طریقه یعنی فی سکیته حال است از تابوت یا مستانفه است در جواب صفت کما کیف کان و نصیته  
عطف است بر سکیته و نقذال در سر و محل منقسم است و جمله جملة الملکة حال است یا مستانفه است در جواب کما کیف کان و نصیته  
معنی نیست گفتن مر ایشان را پیغمبر ایشان بدست می علامت ملک و است پیادین شمار تابوتی که بغارت پیوسته  
و در راه جالوت و غلبه او و نصیب تاراج از شما که گشته و از دست شمار و در ان تابوت و اما شمار از فر و در و کار شما  
قر بر می و آلامی بود و روی بقیه از آنچه گذشته است آنرا سوسی و بار وین پیش شما لایح منبوه و تابوت بدو که را فرستگان  
بر گرفته اند کلیه مایه جالوت بر ایشان آوردند و روایت کرده اند که در تابوت مذکور عصای موسی و دستار فرشته  
علیهما السلام و بقیه نیز بکعبین تینه و بعضی قطعات الایم توریته و خاتم سلیمان علیه السلام بود و بعضی گویند طول تابوت  
سی و نه ذراع و در آن کعبین کعبین طول او چهل گز از چوب شمشاد و منبوه و ان فی ذلک لآیه لک و لک  
کنتم مؤمنین ۰ جمله تنزیل است تأکید از جهت آنست که استعداد ایشان در سلطنت و

تفسیر

تفسیر







محقق گردد و شنبه دفع شود علم حاصل آید و یقین و یمنای محضی چنین بید گفتند که آنکه خود را عباد مجاهد میدانند میدانند  
و مبنی ثواب و عبادت خود را از گروه الی آخره **وَاللَّهُ مَعَ الشَّاهِدِينَ** این جمله تزییل است معنی  
و خدای تعالی با شهادت کنندگان باشد و بتأیید و تقویت با شهادت کنندگان بود یعنی با کسانی که در شهادت قتال صبر کنند و  
خود را از عمره و فرار نیغافلند و معیت مذکور متشابه است و فکر او بالا رفعت و اختلاقی که در تاویل و فهم تاویل  
سیار از خلفه است گنجه **وَلَا تَبْرُوا بِالْحَالُوتِ وَجُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا**  
**أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبَّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ**  
لما سئل قالوا ربنا و جمل عطف است بر جمله صبرنا افرغ علينا مقول قالوا است و ثبت عطف است بر افرغ و انصرنا  
عطف است بر ثبت معنی انست و هرگاه که سید و سیر و تن که بر این طالوت مانده بودند بر قتال حالوت و لشکر  
او ظاهر شدند و بر مصفوف مسا که او مبارزت پیش آمدند دل بر گرم خدای استند و بفرج و فراری گفتند ای پرورگار  
ما و او صبر بر مقام جهانت مبارز و ما در قتال و جهاد با مصفوف کفار بیا نیز و اقدام ما را در سرکه ثابت دار و از فرار  
بر قرار آر و یاری ده ما را و غالب گردان بر کافران و فتح بخشن و ظفرو ده بر ایشان صبر را بدانی که برای دفع ضعف و تحضیل  
قوت بر سر و تن ریخته شود و برای ازاله اذیت و خفقان و استحصال آرامش دل و اطمینان استعمال کرده آید تشبیه کرد  
و اثبات افرغ که لازمی از تلوازم است بر وجه تحضیل آورد و خدای تعالی دعای ایشان مستجاب گردانید و ثبات  
قدم و لغت بخشید **فَهَزَمُوهُم بِأَذْنِ اللَّهِ** فافصیح است جمله عطف است بر مخدوف ای نقالوهم  
فهمز موهم معنی انست ایشان بالشکر حالوت قتال کردند پس لشکر غالب شد انشیت خدای و توفیق او بر هر بیت آورد  
سوال از لفظ اذن شیت و توفیق بچه و چه مرد شود و بچه نوع بارادت پیوند و جواب اذن او معنی است شهنشیک  
علم دوم فک جواز مجبور و بنبر و معنی او را بارادت شیت ملازم دارند و میان ایشان اتصال صحیح پیدا کردند چه علم خدا  
بجصول فعل از بنده مستلزم را و اوست او باشد چه حصول فعل بنده بغیر ارادت خدای نبود و تاخیر هر بیت از قتل موجب اشکال  
در تقدم هر بیت نباشد لیکن برای تقدم هر بیت که متاخر است بر قتل که مقدم است نکته اینجا تلوح بر سرعت وقوع هر بیت است  
بر آن متنباه که مقدم بر قتل نماید **وَقَتْلَ دَاوُدَ جَالُوتَ** این جمله عطف است بر فرسوا هم از اذن الله  
و او تقنی بر ترتیب بنود تاخیر هر بیت از قتل موجب اشکال در تقدم هر بیت نباشد لیکن برای تقدم هر بیت که متاخر است بر قتل  
است اینجا تلوح بر سرعت وقوع هر بیت است بر ارادت شیت که مقدم بر قتل مذکور نماید معنی انست و او در بنم یک  
سنگ در شنت جالوت با آن سختی و در شتی که داشت گشت چنانچه زکری که شت و بیان آن بالا رفت **وَاللَّهُ**  
**الْمَلِكُ وَهُوَ الْعَلَمُ الْبَاقِي** و این جمله عطف است بر جمله سابقه بتابعه جمله لاحق معنی انست خدا  
عز وجل و او در ملک داد و حکمت بر و است او را و اینچه خواست از عالم خلق بر و تمام الیه کردن قتل جاور را که

روایت کرده اند چون طالت را اجل رسید و از زبان خراسید و او و علی السلام امر فرمان دید و پس چند روز  
 این کار دانسته بودند در اختیار کردن داود برای کار ملک موافقت نمودند و داود در اندامی حکمت و بر و ابواب حکمت  
 یعنی علم حلال و حرام کشاد این عباس گشت رضی الله عنهما هر جا که در قرآن حکمت واقع شود و مفید برای حلال و حرام بود  
 حکمت عبارتست از دانستن چنانچه باید و کار کردن چنانچه شاید و بعضی گویند حکمت علمیست که منفعات آن مخصوص  
 بعضی اشخاص نبوده آن بعضی اوقات مخصوص نباشد و بعضی الکلام المعقول المشهور بالانها یلوه و من عن الزود  
 و بعضی از حکمت نبوت مراد دارند و بعضی صیغه نزم کردن آیهن چنانچه در حلقهای زره آسانی را نیست و شوق دارند آورده اند  
 چون داود علیه السلام زبور را از خوش خوانندی از جنیان و پرندگان هر که از او شنیدی در هوا ماندی و کواکد فتح الله  
 التا کربهم یبغضون کفایت و فتح دال و سکون فافذاع بکسر ال و فتح فافذالک بر طریق صرف و حرف  
 یا مصدر باب مفاعله بر طریق معافاة بمعنی اصل فعل خوانند و معنی همه یکی دانند و بعضی بدل است از الدالان بدل بعضی از  
 کل و لولا اقتناعی است یعنی دلالت میکند بر امتناع تالی از جهت وجود اول بر طریق لولا علی الملک عمر و حمید بن زید است  
 معنی اینست اگر نبودی دفع کردن خدای شرمزدان را برکت بعضی شمر بعضی از ایشان را یعنی شمر را بخیار و بخار را بابر  
 هر آینه زمین خرابی گزینی و البته عالم تنبای پذیرفتی و لیکن الله ذو فضل علی العالمین  
 این جمله استدراک است معنی اینست و لیکن خدای بخار و فضل نیست بر جهانیان بخیار و باریه را باقی میدارد و برکت ایشان  
 بر جهان هلاک و فساد و نیکو دار و تارکان صلوٰه را برین مصلیان هلاک نمیکردند و تارکان او را مذکوره را برین و منند گاه  
 هلاک نمیکردند تارکان حج را برکت حاجیان نمیکردند تارکان جهاد را برکت مجاهدان گرفتار نمیکردند تارکان جمعه را برکت  
 مصلیان جمعه میبخشد و از گناهکاران برکت منتقدان میگزدرو اگر شر را بخیار دفع نمی شدند و منبر هم نمیکشتند بخیار منبر  
 میشدند و از جهان میرفتند و چون برکات ایشان از جهان رفتی بر شر را بشو نیست گناه ایشان قیامت قائم گشتی فریغ  
 و نیزودی بخیرانی آندی **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَتْلُوا هَٰذَا عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ** تا تلک اشارت است به نبوی آیات قرآنی  
 که در شانجه او قصص و امثال و خیر و احکام که بالا گذشته یا اشارت است سوی آیات معجزات انبیا از آیات داود و پیغمبر  
 که خبر کردن الله قد بحث الکرم طالت ملک و گفته اند این آیه مالک و پیغمبری که بدعا او الوف اموات زنده گشتند و بعد جدا  
 شدن استخوانها بجایات پیوستند و چون معجزات عیسی موسی و ابراهیم و آدم صلوٰه الله علیهم اجمعین که بالا ذکر آن رفت  
 و بیان آن گذشت برین طریق از تلو ما بخد و صفات تلو قصتها مراد شود و بر سر و تقریر تلک مرفوع النحل بر اینست  
 آیات الله خبرتند است و احاطه او بر سی تعظیم معنای است از قبیل ناته تلو ما علیک حال از معنی اشارت از  
 بنو اعلیٰ شینا خبر دوم باشد و آسان و مجازی بود اسمی تلو او تلو اقصه ما علیک جبرئیل یا مرنا لاین جمله حج است مرقا  
 و تقاسیم سابقه را بر رسم و عادت کلام بلغا معنی اینست آن آیات مذکوره از آیات قرآنی یا از آیات معجزات انبیا





ای لو شایه شد ائتفاقی الذین من بعدهم من بعد ما جاءتهم البینات ما اقتتلوا و این جمله مختصره است برای بیان  
جهت وقوع کارزار با وجود دو اعیان ائتفاقی آن و جمله ما اقتتل الذین من بعدهم بقرینه مقابله و لکن اختلوا کایت است  
از ائتفاقی و لو شایه شد ائتفاقی الذین من بعدهم من بعد ما جاءتهم البینات علی الانیان فاقتملوا معنی آنست که اگر  
خواستی کسانی که بعد از پیغمبرند بعد مشاهده بهجرات ایشان بر ایمان اتفاق میکردند و خود را در اختلاف و ائتفاقی  
آوردند و لکن اختلوا معنی آنست که بر شرطی که معنی آنست و لکن اختلاف کردند و اینان یکدیگر  
معاذ الله یقتل پیش آوردند فقیه محمد بن اصبغ و یقتلهم من کفرنا تفسیر است و جمله با معنی  
خویش بیان اختلاف است معنی آنست پس بعضی از ایشان کسانی اند که ایمان آوردند و بعضی از ایشان کسانی اند  
که کافر شدند و کفر شتاء الله ما اقتتلوا آنکه در کلام سابق است برای تاکید چه ظاهر است که اعیان است بر  
الذین من بعدهم سوال در جمله بنویسده از جهت کمال اجمال و او در نیاید ایجاد در جمله بنویسده و او چه در بیان نماید جواب  
این تاکید معلوم است و عطف جمله بنویسده باشد چنانچه گویند بخارج نیز در سبب عطف معلوم است که اگر چه در این کلام  
نیاموده معنی آنست که اگر خدای عز و جل کارزار خواستی یکدیگر کارزار میکنند و خود را بر ائتفاقی و اختلاف نمی آوردند  
و لکن الله یفعل جلیلیه عطف است بر لو شایه شد ما اقتتلوا معنی آنست و لکن خدای بکند آنچه خواهد از ائتفاقی  
و اختلاف و ائتفاقی ائتفاقی نمی آوردند یا هم الذین اصنوا النفاق اصنوا فکرم من  
قبیل ان یتأتی یوم لا ینفع فیهِ ولا ینجیه ولا ینقذ من  
در آیات سابقه از قصه داود و ملوک و جالوت و غیر آن ذکر قتال و شجاعت بود در این آیت ذکر ائتفاقی و منافقان  
و سماعت که هر دو از مکارم اخلاق و جلال اوصاف اند و بنویسده لکن از جهت تنابین مقام خیر مقام بیان جاد و شجاعت  
سایین مستقیم مقام بیان جود و ماحضت فصل کرد و با حوضت عطف نیامورد معنی آنست ای مومنان ائتفاقی کنید در منافقان  
از آنچه شما از فری کرده ایم با ائتفاقی کنید در کارها و خیر است و دیگر از آنچه بر دست شما آورده ایم پیش از آنکه بیاید بر فری که  
نیست سعی در آن رفتار تا بجز خیر چیزی که آنرا صرف کنند و دوستی و دوستی که آن دوست چیز بی بدیه که آنرا معروف گزینند  
و نه شفاعت شفعی که شفاعت او کسی چیزی بدیه که آنرا معروف رسانند سمیت ای که دوست میرسد کاری بکنید و بیشتر  
از آن که تواناید هیچ کار و کفر و هم الظالمین ای الذین لا یشکون التبعه  
هم الظالمین این جمله حال است از فاعل ائتفاقی و هم ضمیر فصل است و تعریف خیرین موجب قصر بند ابر خیر است بر  
طریق اولی که هم الظالمین معنی آنست و آنکه آنکه کفران نمیدانند و بر ضد مال در مصارف واجب انفاق نکنند ایشان ظالمین  
بر نفی خود مستقیم کنندگان اند مال را به شقاق حاصل کنند و بدان بهر مند نشوند اپیاست خواجه که مال جمع کردند و  
از آن بهر مال بهر کی دارند و یا بتاراج و اوقات و بهر مال یا بهر مال خود را بکارند و در کارهای خیر و اوقات



و درین جمله رد دعوی مشرکان است که اصنام شفعای خویش دارند و بهر الله شفاعت ندارند و اینست که  
 انکے پیش خدای عز و جل استوری او شفاعت کند و دم مرتبه شفاعت بر ندای **مَا بَيْنَ يَدَيْهِمْ**  
**وَمَا خَلْفَهُمْ** این جمله نیز بتلی دیگر است مفهوم کلام سابق را مستقرست معنی اینست میدانند خدای عز و جل  
 پیش مردمان است و آنچه پس ایشان است یا آنچه پیش ایشان بود و آنچه بعد ایشان روی خواهد نمود و بعد از آنکه چون صفت  
 حیوة لازم است قدرت و علم و قدرت و علم ملزوم است در مافی السموات و مافی الارض من ذالذی یشفع عنده الابرار  
 بیان کمال قدرت کرد و بعلم ما بین ایدیم و ما خلفهم بیان علم آورد و ذکر آن هر دو ملزوم مقرر جمله الحی القیوم گشت و ذکر آن  
 که لازم است بذكر این ملزوم تحقیق و تفسیر نیست **وَلَا يَخْصِي سَمَاءُ السَّمَاءِ وَلَا يَحِيطُ بِمَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ نَبْهِي** من معلوم الابرار و اضعاف و در و لا یحیطون و هم در ما بین ایدیم و ما  
 خلفهم مختص بقضا است عود آن بر مافی السموات و مافی الارض که متناول عقلا و غیر عقلا است بر وجه تغلیب رواست و استعمال با  
 که برای غیر عقلا است و در مافی السموات و مافی الارض بتغلیب غیر عقلا بر عقلا است کثرت غیر عقلا تفنن در کلام است متضمن  
 صنعت استیلاست بظاهر مافی السموات و مافی الارض بتغلیب غیر عقلا بر عقلا است و باینکه هر یک است بر وجه تغلیب عقلا  
 بار آورده است چنانچه در فسق الفناء و السکینه و آن هر شیوه و بین جوارح و ضلوع تحقیق شده که ظاهر لفظ فناء بمعنی بلیه  
 مخصوص و ضمه بمعنی درخت سفیلان آمده و تواند بود که ضمایر مذکور بر مضمون من ذالذی یشفع عنده الابرار نه عاید باشد  
 اشکال مذکور دارد و نشود این جمله عطف است بر بعلم ما بین ایدیم و ما خلفهم معنی اینست محیط نشود آنچه در آسمان و زمین  
 بخیر و شر از معلوم خدا یتعالی بلکه بخیر و شر که خدا بد خدای عز و جل و **وَمَا أَوْسَعَ كَرَمُهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ**  
 کرمی نام فلک هشتم است محل ثوابت نجوم است غیر هفت کوکب سیاره که وایرانند بر هفت فلک و از او نامنافت او  
 سوی خدا برای تعظیم صفات بود و بچوبیت آمده و ناقه آمده باشد تعینی کرمی را بر این معنی علم دارند چه کرمی نشکاه  
 عالم است بدین اعتبار میان علم و کرمی ملاسبه ندارند سوال از کرمی علم بر وجه ملاسبه ذکر محل و ارباب حال بود  
 حلول علم خدا در کرمی لازم شود چو اسب شک نیست که علم خدا علما که در کرمی می نشیند حال در کرمی است و در مجاز اتصال  
 یا حقیقت فی نفس الامر کافی است چنانکه در نکاح حره بلفظ سبع گفته اند و بر اعتبار سبعیت سبع برای ملک متعه بواسطه  
 رقبه در آثار رفته اند پس علم خدا اگر چه حال در کرمی نبود تجوز تحقیق اتصال فی الجمله صحیح باشد و تعینی از کرمی ملک مراد  
 گویند از آنچه کرمی محل نشستن بادشاهان است بدین جهت میان ملک و کرمی ملاسبه جویند تعینی گویند اینجا مراد از  
 کرمی عرش مجید است و این مجاز نیز غیر مجید است بر تقدیری که مراد از کرمی علم بود و جمله بیان کیفیت علم و تقدیر علم ما بین ایدیم  
 و ما خلفهم باشد و بر تقدیری که از کرمی ملک یا فلک ثوابت با عرض مراد دارند جمله را بیان قدرت و عظمت خدای عز و جل  
 و در مافی السموات و مافی الارض نیز دارند معنی انصاف و در گرفته است کرمی خدای عز و جل لغرض خویش آسمان و زمین

[illegible]

و این منزله کفر است بعد لغت و عناد ایشان بطریق اشتقاق و از سر نیز سهواً اگر از در حق اسیران و ذمیان عاجزان بود  
 در حق مکاران و محاربان نباشد زیرا که محاربان تا در راه حربه بمانند طبعاً نشسته اند و با استعانت خویش در مقام معارضه  
 مانده اند اگر چه بتسلل از دشواری باشند و از ایشان فرار و قهر دارند و در آن کافران در راه حربه قائم مقام شوکت ایشان  
 پندارند طبعاً بخود مکره نشوند سهواً امکان اگر از در حق کافران اسیر و ذمی نیز مشکل است و صحت وقوع اگر از  
 تحصیل دین در حق حاصل است چه ایمان تلقی یا اعتقاد یقین دارد و یقین است که اعتقاد و یقین اگر حاصل نشود بر  
 تصدیق و اعتقاد اگر چگونه کند و در تحصیل آن با اختیار چه نفع زنند چو اسب در حق کافران که لغت دارند بر قضیه  
 و مجد و اسباب استیقامت نفسهم بعد حصول یقین خارجی آنرا که بر اقرار مکر بود و در حق جاهلان اگر از نظر مثال  
 در دلائل دین برای تحصیل یقین باشند این نفی و این معنی از آن را در متعلق بدان پندارند سهواً اسب طوری که  
 موی یا دلاک بالقد از باب اگر از در حق نباشد نفی اگر از در حق نباشد چو اسب طوری که از دست کار او منزه از چون چو اسب  
 قَدْ تَبَيَّنَ الْوُضُوءُ مِنْ الْأَمْرِ این جمله تقریر است بر مضمون جمله لا اگر از فی الدین یعنی چون رشد  
 از حق جدا گشت و حق از باطل طاهر بپوسته کار دین بر اختیار جاهلان باید گذاشت و ستیغی از اگر باید داشت معنی  
 اینست بدستی پیدا شد راه راست از گمراهی جدا گشت نکوتی از تناسلی معرفت زانته و صفات بودید گشت و دلائل  
 ایمان و یقین موضوع پیوسته عاقل عقل خویش در خواست داشت در راه اگر برای چه باید شناخت فیه کفر  
 بِالْطَّاعُونَ وَيُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى  
 لَا انْتَبَهَتْ لَهَا خَيْرٌ مِنْهَا بَطْنٌ سَبَّحَ بِرَفْعِهِ سَائِقَهُ وَابْنُ تَرْغُوبٍ بَرِينٌ كَيْفَ بَابُ الْطَّاعُونَ  
 کفر در و ظهور دلائل رسیده و هدی نسبت برای فحوی لا انفساسم این صفت بالعرفه الوثقی است بر طریق ولت  
 امر علی اللیم یعنی با بیان استواری او است نقد استمسک تعلیل جزاء محذوف است نامی من کفر با طاعون و یومین باشد  
 یفعل لانه قد استمسک بالعرفه الوثقی معنی انیسیت برین کسی که از حق یعنی از گمراهی باز آید و طاعون را یعنی متبوعان  
 باطله را استمسک شود و جدا بگردد و تقدیر کند برین که او محبوب و محو است سزاوار پرستش طاقی است یکی است او را فخر  
 نیست موصوف است بصفت کمال منزه است از تعین و زوال بجات باید و کبر و عظام و زیر که بدو است که او چنگ  
 و زروه است بعرو استوار که او را شکستی نبود و جدا شدنی نباشد عروه خیری نسبت که از جا بلند سر بران نهاده و در  
 بر آمدن بر بلندای جان است داشتن و اعتماد کردن باشد و آن تمسک برین است مضمون قول لا اله الا الله همین است  
 وَ اَللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ این جمله ترتیل است معنی انیسیت و خدا شنواست اقرار ایشان بشو  
 و دانایست یقین ایشان بدانند و بدانند که کفر با طاعت محذوم کرد و گمراهی بجهت خود آورد و جدا شدنی است از حق  
 با اتفاق است و بر حکم و یقین سالتهم من خلق السموات و الارض لیسئلون فیما هم بدو و طاعت است بیست و چهار فقره

از کلمات



بر الوهیتش و فرومانده از کلمه با نیستش و فغان از مرده که با شکر قایم است در نفی آله باطله است بدین قوی بهم باشد فاعده  
او انتم بود بر طریق لایزال اند و قدر گشت و از جهت اینست در ذکر تنقیح پیوست **اللَّهُ قَائِلُ الَّذِينَ آمَنُوا**  
**يُحْسِنُ صُحُفَهُمْ لِلْظَّالِمَاتِ إِلَى اللَّهِ** این بیان قراق مرغان و در فقره نشان ایشان است یا خیر  
و جدا گشتن او از غنی بر وجه استیناف چنانست که کسی گفت از تبیین الرشید من الغنی فمال الناس یفترقون فترقی  
اند ولی الذین آمنوا یخرجونهم من النور إلى الظلمات الشبهت الغنی إلى نور الیقین و الرشید الذین کفروا و اولیائهم الطاغوت حالهم  
بالعکس و جمله یخرجونهم سری دیگر است مرادند یا حال است معنی نیستند خدایاری کنند و نعمت دهند و بنده نواز و کار ساز  
سومنان راست بیرون می آرد ایشان را از تاریکیها مگر ای و مشبهات سوی نور یقین و راه راست چون از نور ایمان  
مراد است و ایمان یکی است نور البصیقه واحد آورد و از ظلمات اصناف کفر مراد است از ان جهت جمع کرد سوال سومنان  
اصلی چون تغییر این و اطلاق که بر فطرت اسلام زاده شده اند و هم بران مرده اند در حق ایشان خروج از ظلمات چگونه بود  
بغیر سبق و قول خروج چه نوع مستقیم باشد جواب شریک امکان منزه و قول دارند بر طریقی ضیق قهر الکریم و سبحان للذی  
صفر حبیب البعوضه بنذرند **الَّذِينَ كَفَرُوا أَكَلَتْهُمُ الظَّالِمَاتُ** یحیی **مُحَمَّدٌ مِّنَ النَّبِیِّ**  
**إِلَى الظَّالِمَاتِ** طاغوت اسم است مراد بعد برین و ن باشد و جمع کردن ضمیمه یخرجون که باید بر طاغوت است بارود  
جنس است و در معنی جمع است این جمله اسمیه طاغوت است بر اسمیه سابقه و جمله یخرجون هم صفت است مراد طاغوت را یا خبری دیگر است  
مراد علیه بهم معنی نیست و آنرا که کافر شدند و دوست دارند گان و کار بر آرد گان بر زعم ایشان آله باطل اند بیرون می  
این اصنام ایشان را از نور سوزی ظلمات یعنی سبب می شود ند برای بیرون آمدن از یقین سوی مشبهات بدانکه آنرا در آ  
ولی الذین آمنوا صیقه ماضی است و دالت بر تحقیق ایمان میکند و بعد تحقیق ایمان خروج سوی ایمان ممکن نبود و همچنین در و الذین  
کفروا اولیائهم الطاغوت یخرجونهم من النور إلى الظلمات بعد تحقیق کفر خروج سوی کفر حاصل نشود از این جهت بعضی این تفسیر در  
دفع این سوال و حل این اشکال آنرا معنی راه و الا ایمان و کفر را معنی صمغ و علی الکفر دارند آخری از کفر سوی ایمان بعد تحقیق  
ایمان و اخراج از ایمان سوی کفر بعد تحقیق کفر نه پیدا زند و بعضی اخراج را با و است خروج از ظلمات سوی وثبات بران  
نگاه داشتن از نور آمدن در ظلمات تاویل اند برین طریقی از نور ایمان اشکال و در شوند و در این سوال هم تقصیر نند و بعضی  
آمنوا و کفروا را معنی آینه و کفر و فانی عالم اند دارند و یخرجونهم فی حال که تا اول باشد و سبب قبل است پندارند و بعضی مراد  
از الذین آمنوا صومنان یا فعلی و از ان بین کافران یا فعلی گویند و از یخرجونهم که صیقه مفسد است بر طریقی باشد الذی  
الریاح تفسیر سما یا سنی ماضی چونید و این کلام را قبل از جمعیت فایده نکات دارد و از اخراج سوی کفر سوی ایمان  
از تحقیق ایمان و اخراج کافران از ایمان سوی کفر پیش از تحقیق کفر نپایند **أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ**  
**فَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ** چون بالا ذکر کردیم کافران که رسانید ما بر سه و ال ما سنا هم فی الآخرة و در این جمله

سجده





همه غریب که در میان در رسیدی ازین لفظ آوازی خواستی که همه شهر شنیدند که همه داران و وزان غریب باز بر سر میگردند  
و حال او در استگشتان می آید و نه که از کجا رسیده و آشنای تو نیست بمقصد تو کجاست و مطلب تو چیست و بر در شهر  
از شهر باده ملک او طلسمی بصورت طبل داشتند که کیفیت در و کلا در دیده مردان از آن استغناء نمیدادند هر که را کلا  
گم شدی یا مستاعی در و بر روی فغم آن نزدی از درون طبل آواز آمدی کلا بتو در فلان مقام هست و در در چنین نام است  
فغم می آن شناختی در محلی که شنیده بودی یافتی و بر در شهری از شهر را می ملک او طلسمی بصورت زنی تعبیه کرده بود که فغم  
طبل غایب از آن نمیدادند هر که را غایبی بود که مکان او نمیدانستند و نشان در یافتن نمیدادند و زنی که از سال و از ماه  
و روز آن زن می آید و در از حال غایب است تقیاس میکردند غایب در شهری که بودی مکان او و حال او معاشه نموده  
تا این چنین چهارمی و قمار می یا بر ابراهیم با بر پیوست متخیر ماند و ملزم گشت و چنانچه رسم سفناست چون از حجه حاجت  
می یافت و عقوبت گردانید آتش چنانچه تقیاس آن مشهور است ساخته خلیل را در تخنیق داشته و آتش از دست آتش بر  
ابراهم پوستان گشت چنانچه تقیاس آن بیشتر بیان خواهد پیوست بعد از آن سیرای و تپای او بشا به رسید و آتش  
و بر آتش دماغ او بجای انجامید که گشت ملک زمین تمام گرفتیم اکنون خود را بر آسمان بر آیم مالا که آسمان تمام در ضبط خود  
آیم چنانچه اگر گرسنه در چهار پا پیچخت داشت و در هر چهار پا به چهار نیزه بست و بر سر آن نیزه گوشت برداشت و گرسنه  
مهره گوشت در هوا شدند این بر سر او را بر مهره بردند تا آنکه تیری از گشت گشت کشتا و جانب آسمان فرستاد و آتش از تیر  
خون آلوده پیش او افتاد بعد از آن گوشت مذکور را فرو افکند که بدن گرسنه مذکور را جانب آن منوجر گردانید که گرسنه  
فرو آمدند و او را در میان فرود آوردند چون همه عالم در ضبط او بود و بیایان او را بیایان بود و میان خلق می افتاد که ضابطه عالم  
بر رسید به پیست گشت درین دایره لا جرم و در سنگی یافته پاک نکرد و چون لاف و گزاف او از حد تجاوز کرد و او را  
از قدر مرتب او برین آورد و فرمان خدا لشکر پیشه لشکر پیوست چنانچه از کثره هجوم آن آفتاب پنهان گشت بر لشکر او  
افتادند و چنانچه ندیدم گوشت ایشان فرو رفتند چون ایشان آشناسیدند هر یکی از ایشان جان او از ایشان غمراستخوان ماند  
لعین مذکور غشش خویش سلامت بار گشت و در شهر آمده باطل خویش پیوست ناگاه پیشه که نیمه اعضا خویش نداشت حق  
نقالی بروی گماشت و در صورتی او در آمد حالت سر او بدین شتاب رسید که بر سر کوفه میزدند آنکاه می آراست  
سجود و آتش چهار صد سال است و می دادند که میبست او در باطن همه و او را از نهاد او بر آوردند تا آنکه چهار صد سال برین حالت زنده  
بود و او را هیچ ابتیای و ندانستی روی نمود و چون هنگام مردن او نزدیک رسید بر آمد و بر زمین غلطید سر بر آستان  
خود و نیزه تا بر دو جان حبست بعد از حب و حیات و در پنج سپرد و آیین قصه تنبیه است که عاقبت ظالم با شناسی است  
منایت او خاری است **قَالَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ** این جمله بزرگ





تقدیم مقبول و تاخیر فاعل بیان نمود و روایت کرده اند که در آن قرآن می‌گفتند و این سخن یعنی آنی که می‌نموده اند بعد از آن  
 بر زبان او نیت و هر روز به چهل سال داشت و در آن روز با او از موقوفات آنچه می‌فرستادند و از سبزه و نبات  
 یا شیر یا در شکم بود و در نیت و مشکبند داشت و خرابی که داشت و او پیش بر و خجسته که می‌نمود بعد سال بر آن که  
 بعد از آن پدیدار شد بازنده گشت **فَمَا كَانَهُ اللَّهُ مُعَاكِةَ عَسَاكِرَ قَابَةِ عِطْفٍ** سنت بر مری بر قاطع  
 ذلک قاطع الله و بعضی امانت یعنی امان و ازید امانت حقیقی نه پندارند مایه عام متعلق است با امانت متضمن دام هویت او  
 نومه مایه عام معنی نیست پس میرانید یا خوبانید او را خدا می‌داند و این سوخت و نومه ابتلا  
 بوده نومه طبعی و نه سوختی که معنی بود بر افتخار احوال و اگر بتفصیل دوام امانت نگیند تقاطع مایه عام امانت متضمن نیاید و  
 ظرفی روی نماید چه میرانیدن محتمل نبود مری مانده نموده باشد **لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ** محطت است بر امانت الله  
 معنی نیست پس بر انگیزت او را یعنی زنده کرد یا از خواب در بیداری آورد **قَالَ كَلِمَاتٍ**  
 ای قال الله تعالی بعد از آنکه و احیاء کند او قال می‌گوید طلب لغت او ارسال باشد **لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ** که لغت است  
 محذوف است ای که مده لغت قال جمله استانف است در جواب ماذا قال الله تعالی بعینه و احیاء معنی نیست گفت  
 خدا چند مدت در سوخت درنگ کردی یا چند وقت در خواب بر آوردی **قَالَ لَيْسَتْ يَوْمًا أَقْبَعْتُ**  
**لَيْسَ يَوْمًا** جمله استانف است در جواب ماذا قال المبعوث معنی نیست یک روز یا بعضی روز در سوخت درنگ کردی  
 یا یک روز یا بعضی روز در خواب گذرانیدم روایت کرده اند میرانیدن او در وقت بر آمدن کتاب بود زنده گردان  
 نزدیک خواب روی نمود و لغت بود یا گفته بود نظر بر کتاب کرد او بعضی یوم بر زبان آورد **سَوَّالٍ** چون در نظم او پیش  
 از او بین کتاب لغت تمام روز بود بعد دیدن کتاب پیشتر لغت بعضی روز روی نمود مقام شک داشت تعال  
 او نبود محل اضراب داشت تعال بل باشد جواب او معنی بل آید چنانچه در بار سله الهی نایه لغت او برید و در لغت  
 بل برید و در تحقیق شده صاحب کلمات را بنی بر یقین نداشت یعنی برین پنداشته و این مشکل است زیرا آنچه اگر  
 قابل مذکور این روز را همان روز که در وقت صبحی آن خفته یا مرده بود و اندر یقینا بعضی روز باشد و اگر روزی دیگر  
 کند یقین زیادت بر روز بود و هیچ وجه تردید نطن میان یک روز بعضی روز نمی آید بنا بر کلام مذکور بر وجه مسطور بطور تمایز  
**قَالَ بَلْ لَيْسَتْ يَوْمًا عَسَاكِرَ قَابَةِ عِطْفٍ** است در جواب ماذا قال الله تعالی **قَالَ ذَلِكِ**  
 بل عطف است بر لغت یو ما برای اضراب از دست معنی نیست خدا گفته نه چنین است که گمان داری و چنین  
 نیست که می‌پنداری بلکه درنگ کرده برین حال در مدت صد سال **فَأَنْظُرْ إِلَى طَعَامِكَ**  
**وَمَشْرَبِكَ** که یکسب است قاطع است بتقدیر قال ای فقال النظر إلى طعامك لغيره من الزنا بلفظ  
 استق از سبزه یعنی گوشت و سبزه اصل او سبزه بود و دلیل آنکه معامله سبزه را سبزه گوشت فعل از سبزه





اگر برده برگزیده یقین من نیز از بدو یقین مشاهده بر یقین غیبی آنجا نماید چون ولی را این مرتبه باشد در نبی که از احدی گشت  
 استقامت لطیفان چگونه متصور شود جواب تواند بود که بدلیل عقل کمال یقین بران صفت حاصل شود که بر تقدیر گشته غلط  
 حصول مشاهده در یقین از او یا نبود و بعد حصول کمال یقین در ره مشاهده پویند و بجهت حصول مشاهده که برترین ملائک است  
 آرام دادن دل از طلب دلیل دیگر که لطیفان عبارت از ان است چونید قال فخذ آیه لک من القرآن  
 قصه هکذا الیک فاسمیت ای قد طلبت العیان بحصول اللطیفان فخذ از یقین لطیف قال مستانفست به  
 ما اذ قال الله تعالی من قال ابراهیم ذلک فصر من الیک عطف است بر فخذ از یقین لطیف ای فاضل من الیک و او پس از  
 قنطریه من و تعرف الواسع و نقوش من و ملائمتن لیتیقن با حیا من و حکم بعد حیا من این قصه من که بر صداد و فاضل  
 خوانند و معنی هر دو یکی دانند و بعضی صر من بکبر صداد معنی قطع من آرند و صر من شمع صر معنی ضامن پذیرند و معنی نیست  
 خدای گفته چواری از پرنده گان و ایشان را سوسوی نفس خویش کردن تا با تو انس گیرند و الفت پذیرند چون ایشان را بینی  
 در در نظر داری و رنگها و نقشها و علامتهای ایشان در یابی یا داری بعد زنده شدن یا آنی که این زنده شده گان همانند  
 چنانچه بودند همچنان اند بر قول کسی که صر من بکبر صداد و صر من بضم صاد یک معنی دارد هر دو معنی ضامن پذیرند و هر دو  
 قرآه قطع منصوص نبود لیکن باقتضای ثم اجعل علی کل جیل منهن جزا ثابت شود و بر قول کسی که صر من  
 بضم صاد را معنی منهن و صر من بکبر صداد معنی قطع من باشد بر قرآه که قطع منصوص بود و ضم منصوص باشد باقتضای  
 ناگیر و نزدیک خود نیار و بریدن ممکن باشد و بر قرآه صر من بضم صاد بضم بسوی خویش منصوص بود و قطع را منصوص  
 گویند ثبوت او باقتضای ثم اجعل علی کل جیل منهن چنانچه بالا گذشت و میان پیوسته ثم اجعل علی کل  
 جیل منهن جزا عطف است بر صر من معنی نیست پس هر کوی از کویها که نزدیک است بکروان  
 از ان مرغان بعضی گویند برفت کوه و بعضی گویند بپار کوه صحیح قول آخرین است و اعتماد برین است ثم اجعل علی کل  
 یاتینک منک سیاه عطف است بر ثم اجعل سیاحال است ای سیاحیات یا مفعول سطر است معنی حال  
 مخدو ن ای یقین سیاحا معنی نیست پس ایشان را سوسوی خویش بخوان بیایند بر او شتابان در قصه آورده است از ان بود  
 که در محاجیر و ولعین با بر ابراهیم ذکر احیاء اماتت افتاد ابراهیم صلاوة الله علیه دل بر مشاهده صورت اسباب و ولی بنا  
 بعضی گویند چواری مرداری دید که بعضی سیاح گوشت او میخوردند و بعضی طیور غذا از وی بردند و بعضی گویند او سی  
 دید که در کرانه آبی سرخاوه نمیی درون آب و نمیی در خشکی افتاده جانبی که بیرون آب است جانوران خشک را میخورد و جانبی  
 که درون آب است جانوران آبی میخوردند در خاطر گذشت که بزنده شدن این مرده ایمان دارم و جمیع کشتن این اجزای  
 متفرقه یقین می بیند ام این صورت عجیب که ایمان بدان دارم اگر مشاهده کنم معنی نمی بینم تا آنکه روزی محال نیست  
 سوسوی این خواش شتافت در شبای خدای تعالی سفت ربانی کیف تخی المونی گفت خطاب اولم تو من بر وجهی طلبی





تا مقصد بتقنين هزار چهار صد شود يا اگر است بسيار آن مقدار که خواهد تقنين کند امام ثعلبي از خاک رضى الله عنه روايت کرده من باخرج در بهار ساله في سبيل الله انتقام من ضايع الدنيا بكل درهم خلفت عاجل والى الله درهم يوم القياة يعنى هر که در مالى خوش سپردن آرد و بياي رضاى تعالى مخرج بسيار و دزدى در دنيا خلفت آن درهم دهد و بغير ناله مال او کم نشود چنانچه در روايت ديگر آمده الفقه نال من صدقه و هزار هزار درهم در آخرت يابد و اصناف مصانعت در يابد و دواى تعالى فراخ عطاست جزا را از قدر عمل بجزايد و عمل اندک چندان دهد که در شمار بنده در نيايد و دانست مقدار عمل و خلوس اخلاص در عمل اندک منفقان داند و جزا دادن بر قدر آن و زيادت کردن بر آن بدان که خواهد تواند و تقنين كند و در غرضه بگويد لشكر را سختي و عسرت پيش آمده بود و بهره بجزو احتياج مى فرمود و بخيرى و بيلهامى بنهتاير رسيد كه يك حسره ما دو نفر بجزو دند و بعضى وقت يك فرما جماعتى مى گويدند و قلت مر اكب بجدي شد بريك شتره نفر بنوبت سواري شدند و تنگ اين بجهدى بسيده بود كه شتر را بخر ميگردند در دو كافي او را مى شنبليدند آبي كه ازوى بيكيد ميخوردند هو گرم بود تشنگى صوبت هلاكي مى نمود آيا زانگستان بغير صلى الله تعالى عليه وسلم سپردن بچو ميون فار و برون زد همه خوردند مير شدند مر اكب را دادند و خيره كردند امير المؤمنين عثمان رضى الله تعالى عنه گفت هر كه ساخته نذر دهن او را ساخته و دهم و هر كه خرج نذر او را خرج برسانم بغير صلى الله تعالى عليه وسلم فرمود من بجزو خياله بخته بركه لشكر عسرت را ساخته گرداند خداي او را به پشت رساند امير المؤمنين عثمان رضى الله تعالى عنه شتر با بالان چهار آن آورد بخت بغير صلى الله تعالى عليه وسلم بخت فرمود من بجزو جيش العصر فذله الجية امير المؤمنين عثمان و دوست شتر ديگر با بالان و چو بهار ديگر ساخته گردانيد و ديگر گاه اجابه بغير صلى الله تعالى عليه وسلم رسانيد بار ديگر از بغير صلى الله تعالى عليه وسلم و السلام بيمين كلام صادر گشت از امير المؤمنين عثمان آوردن شتر ديگر بجهل پوست بروايتي هزار دينار و ديگر آورد در كنار پنجه اينداخت و دينار بدين فصح و سبيلت خور ساخت بغير صلى الله تعالى عليه وسلم در مهله نذكر بار در كنار خوشي مى چنانيد و مبريت او را بيان خلق ظاهر ميگردانيد و ميگفت اجبر عثمان با عمل بعد اليوم و در تقنين معنى آورده كه امير المؤمنين عثمان رضى الله تعالى عنه هزار شتر و هزار دينار بپيش بغير صلى الله وسلم آورد و عبد الرحمن بن عوف رضى الله تعالى عنه چهار هزار دينار براي بختيار لشكر تسليم كرد اين آيت در شان ایشان نازل گشت و اين آيت در حق ایشان بوجه پوست و بعضى گويد امير المؤمنين عثمان بر در سه مال خوش خويش خويده و آن را اصلاح كرد و وقف گردانيد اين آيت در باب انزول يافت امير المؤمنين عثمان قبول عمل خوش در يافت الدان

يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْلَعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنَّا وَلَا أَذَى لَهُمْ أَحَدٌ مِنْهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خِيفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

موصول با جمله مرفوع الجمل براي است جمله لم اجرم عند ربهم خبر است و جمله اخرون عليهم السلام هم مرفوع عطف است بر اخرون عليهم السلام اين جمله تنبيه جمله است بيان قيدي را قيوود يابند و حكم او را از طلاق تنقيه بتمام من و ادى مى كنند







و کفر نیز مستحب باشد چنانچه در سبیل سنت و جماعت است که سینه در برابر حسنه نشود و حسن بار کتاب میزند غیر  
 کفر نرود و لکن حسنه شدن صدقه مشروط به عدم حقوق من و ازی است چنانچه موقوفه بر عدم صدقه ریاست پس سینه مذکور  
 نیز حسنه نبوده بلکه مانع حسنه شدن باشد و امتیاز ثواب با اتفاق با اتفاق من و ازی در آیه الذین ینفقون اموالهم فی سبیل  
 ثم لا یلقون ما انفقوا متنا و لا اذی لهم چه عذر چه تشبیه با اتفاق من و ازی و کافر و آیه الذین ینفقون اموالهم فی سبیل  
 باشد و ایوم الآخر و تفسیر فیه کمال صفوان علیه تراب فاصابه و ایل فکر که صدقه سینه و چه بود که صاحب من و ازی از صدقه  
 هیچ ثوابی نباشد از جهت فوت شرط حسنه شدن نه از جهت بدیاد حسنه شدن چنانچه سبب و دیگر آنست که من و ازی  
 اصل ثواب صدقه سینه و وجه صدقه باطل میگرد و لیکر افزونی ثواب و تقاضا عفت اجر و رونی و دنیا فی او بیرون و چه برین قبل  
 آنست که اتفاق مال شک نیست که از جهت دفع حاجت من است و در یافتن دل جبار و اسباب این چنین عمل البته مستحب ثواب  
 و خواست لیکر افزونی ثواب و تقاضا عفت اجر و سقوف بر تقاضا من و ازی است اگر من و ازی را حق شود و رونی عمل و تقاضا  
 اجر را به برود در آیه الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله ثم لا یلقون ما انفقوا متنا و لا اذی لهم چه عذر چه تشبیه با اتفاق من و ازی  
 عذر است معهود اجر متنا عفت و تتراید و انتفاخ خوف و خیر بود برای بطلان اجر نباشد و نیز آیه قول معروف و سفینه  
 خیر من صدقه و چه اذی مثبت آنست که صدقه با اذی است صدقه گشته و کجور و استحقاق ثواب سینه سینه چه سینه فی سبیل  
 متفق آنست که در مقفل علیه اصل ثواب است باشد اگر در صدقه اصل بی نباشد قبری قول معروف و ازی ثابت نشود اما تشبیه  
 مقرون با من و حقوق اذی بعد قتره منی و کافر و تفسیر او بجز المکرر که بر و تری بود و او را باران بزرگ قطره رسد تشبیه باطل باطل  
 الله بود معنی لا تقبلوا فضل ثواب صدقه تا کما یمنه و لا اذی کالبطل الذی یفنی بالبر یا الناس الذین بالانسان بالانسان بالانسان  
 بالبر یا به الکفر اصل الثواب باشد این قول بقول اصل سینه و جماعت موافق ترویج و از قول الله فی الله که اصحاب علم است و  
 باشد قسسه کمال صفوان علیه تراب فاصابه و ایل فکر که  
 صلی الله علیه و آله این جمله مفسر است برای تفسیر و تا بعد ما قبل معنی آنست پس مثل کسی که اتفاق کند این نوع  
 اتفاق یعنی اتفاق مقرون بکفر یا بر اتفاق و مثل سنگ بخشایان است که شسته بدان است برو خالی بوده باشد پس او را  
 باران بزرگ قطره برسد و تند و تیز باران او را صاف پاک کند و در دست بگذارد که یقیناً در دست بگذارد و در دست بگذارد  
 قسسه کسب جوایز اسی لا یجدون ثواب چه با اتفاق این چه بینه است تفسیر مذکور یا مال است و الذی یفنی  
 الذین است و افراد و نفق و لا یومنون رجعت لعل است و جمیع لا یقرون و کما سبب از جمله معنی او است چنانچه در تفسیر کمال الذی  
 است و قد را خلاصه است تا حوله و سبب شده نبوی هم و تکریم فی ظاهر لا یسترون تحقیق شده معنی آنست ثواب هیچ چیز  
 از آنچه کسب کرده اند نیاید و بسوی او را که جزای هیچ چیزی از آنچه اتفاق کرده اند نشود و الله که یقیناً  
 القوم الکفیرین این جمله تفسیر است معنی آنست و خدا می کافران را یعنی کسانی که برگردانند و کافر



وعداوت خواسته و برای ایشان بر جای هر دو نوع خواسته پستیانی کند و در پاره ای و در شانین کند و مثل الذين  
يَفْقَهُونَ اَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَحْسِبُوكُمْ  
مِّنْ اَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ يَرْوُونَ نَاجِيَةً اَصْحَابُهَا قَالُوا يَل  
فَانْتِ اَكْثَرُكُمْ اَصْحَابُهَا قَالُوا يَل كَسْبُ نَفْسِهِمْ اَوْ اَيْل فُطْلُ اَيْنَ جَدِّ عَطْفُ سِتِ بَرَحْمَتِ  
كشال جنتون متفهم است مگر تخیل حال منتقلان که اتفاق ایشان را سود خواهد کرد و شره جزا و ثواب خواهد آورد و در جنت تخیل  
منتقلان که اتفاق خود را بمن و از بی باطل کنند یا بسبب و ریا و ناگردیدن خدا مقرر کنند و گروانند استقامت مَرْضات الله مفعول  
له است مگر یقین و تبتیان من انفسهم عطف است بر ابتغاء مَرْضات الله ای تبتیان لا انفسهم علی الاحسان و مناجاة الحق  
و الاذی و السبقة و الریاء و الکفر با الله و الیه الا آخر کمال چه خبر بدست است بر بوی صفت است مگر جبهه بوی و فتح و فهم را خوا  
ستی کی و اند جمله اصحاب اهل صفت است مریو یا صفتی دیگر است بر صفت فانت اکلما عطف است بر اصحاب اهل  
کلام انهم کان و سکون او خواسته معنی کی و اند تقابل لم یصبا و ابل فطیل جنتی است معذوف الخبر ای طیل یصبا و ابل  
و غیره اسبیه جز بشرط است و شرط یا جزا و جزایش عطف است بر اصحاب اهل معنی نیست و حال کسی که مالها را خویش را از دست  
بستن نشود و خدای و از صفت ثابت داشتن نفسها را خویش بر نیکی و احسان و باز داشتن اتفاق از من و از من و سایر  
اسباب ابطال اتفاق میکنند و برای رضای خدا میدهند همچو مثل بستانی است که کاین و زمین بلند بود و برسد و در باران  
بزرگ قطره و اگر باران بزرگ قطره نرسد بر یک قطره برسد بوستان خرد بقیه ای هیچ بستانی در شاهان بزرگان نمائند  
نیست که از منفعت باید در هیچ و نماند و ریاء و الله یمت اعمکون یصبرون این جمله تریک است  
یعنی نیست و خدای با نخواستار میکنند بیاست حال عمل شما می بیند برای عملی بکنید آیات  
اَحَدِكُمْ اَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِّنْ تَحْسِبُ وَاَعْتَابُ  
جَنَّتِیْ مِّنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ لَهُ فِيْهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ  
وَاَصْحَابُهَا فِيْهَا يَبْرَوْنَ لَهُ ذُرِّيَّةٌ مُّطَهَّرَةٌ وَاَصْحَابُهَا فِيْهَا يَبْرَوْنَ  
وَاَحْبَرْتُ كَذَلِكَ يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ كَفَرُوا اَلَا يَتَذَكَّرُونَ اَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ اَسْمَاءُ  
ای بالا و احکم این جمله متصل است جمله لا تبطلوا صدقاتکم بالمرن الاذی ان تكون له جنة مفعول مریو من تحسب و اعتاب  
صفت است مریو جبهه تجری من تحتها الانهار و جمله فیها من کل الثمرات حال است یا صفتی دیگر است سوال است  
که از خدای و انوار باشد و در وی همه پیدا حاصل شود و جواب تواند بود که از ثمرات منافع را بود و میوه را و نباتات  
یا گویند مراد همی ثمرات آن دستان است نه همی ثمرات همان بالستانی جامع همه اصناف میوه را و غن که تعیین نخل و  
و اعتابها از جهت بزرگی ایشان میان انواع درختان دانسته سوال کردن من در من کل الثمرات بزرگی تعیین طایفه

۳۶  
ع







[illegible]



مشوبست و الا ان تفسیر بود و در پنهان دادن دفع مغرور نماید و سبب باشد لیکن چون دفع مغرور شد از جانب متفلسفان و در نزد  
صمد قیام پنهان را از دست نجات آشکارا بهتر بنمایند بعضی گویند اگر معروف و پنهان بسیار نباشد و غنا ما بود پوشیده بود فضل اخلاص و  
اکثر است و اگر غنا ظاهر قرار داشت و با دادن بهرست و از شر ما و سبب است و در کتب معنی گنایان را از اهل گردانند و خدا را بخیر  
سیکستگاه باشد پنهان و آشکارا هر دو بعلم متصل بود و همدقه آشکارا و پنهان را و اندوختن علم از وی پنهان مانند گیسوی  
حکماک **هَذَا مِنْهُ وَلَئِنْ لَمْ يَكُنِ اللَّهُ يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ** و اینست که زده اند اسباب است ابو بکر صدیق  
امشد تعالی عنهما و از مشرک و انشت بروی آمد و عظامی خوانست از جهت کفر او نادانان جواب نیکو شد و پنهان پنهان  
تعالی علیه سلم قصه گفت و حکم این عمل باز حسب است پیغمبر در جواب تو گفت که در جبریل علیه السلام این تیره روز و بعضی گویند  
ما و اسما را ندانم و در مدینه بر اسما آمد و پادیا آورد و اسما را کور از جهت کفر او پادیا قبول نکرد از پی رسیدن پیغمبر علیه السلام چاره  
ندیدندشان قضیه بود که از پی پیغمبر علیه السلام پرسید پیغمبر علی امشد تعالی علیه سلم در جواب تو گفت که در جبریل علیه السلام این تیره  
آورد و بر او استادی با و کرد و قاض و قاض و قاض و قاض و این بر او استادی با و غیر طایف است و بعضی گویند در آثار  
مسلمانان فقر اسباب است کافران فقیر و صدقات میدادند بعد قوت اسلام و دادن کفار دل پر اهل و قوت  
سنا و اند برای پیغمبر و نقدی بر کافران این آیه و هر گشت و حکم بقوله **لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ** و این تیره روز و بعضی گویند  
احسن از برای پیغمبر و حکم گویند بود معنی اینست هدایت یافتن ایشان فغانی بنویسند و هر گشت و هر گشت و هدایت دارند  
تا دادن صدقه چه سود کند باز داشتند صدقه از ایشان چه فایده دهد این آیه برین معنی تفسیر میکنند که در باب صدقه  
متضمن بود و بنیان تجوین نقدی بر سوس و کافر باشد که علما صدقه بطوریکه کفار فقیر جانند دارند لیکن ایشان را صدقه  
و کوه نه پندارند نقد از سنگ و گریه درین نمیدارند از آدمی محتاج چگونه باز دارند پیغمبر علی امشد تعالی علیه سلم و سنا و  
نی کل کید جری اجر و در هر جری تشنه اجواب دادن و سیراب کردن ثابت است و منفعت نفع رسانیدن و هر گشت  
از خواست سبب در حدیث است ان امرأة بغیرا است کلها یوم حار یطیف بهیجر الی سنان من العسل فی شرب  
**مَوْثِقًا مَوْثِقًا وَمَا تَقْتُضُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَا نَنْفِیْکُمْ عَنْهُ** این جمله عطف است بر شرطی که برای پیغمبر  
نقدی در حق سوس و کافر بودن آن نافع مر آن نفس بصدقه و قضا بر انبشار صافی خدا و توفیق تو ابدا ایشان  
معنی نیست و انچه اتفاق کیند از مال برای پنهان شمارش است منفعت آن شمار است یعنی هم شمار را نافع است و منفعت  
آن بسوی شمار است و **وَمَا تَقْتُضُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَا نَنْفِیْکُمْ عَنْهُ** الا بتقار و چه شد شش و شش و شش  
بمغول که است ای و ما تقضوا از شیخ الا بتقار و فی حال است معنی اینست و حال نیست که اتفاق  
شمار اگر جنبه مشرب ضایع از این کلام خبر نیست معنی ای **وَمَا تَقْتُضُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَا نَنْفِیْکُمْ عَنْهُ** اگر خبر باشد بر عظم  
خط و من **وَمَا تَقْتُضُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَا نَنْفِیْکُمْ عَنْهُ** ما تقضوا شرطی است و چون یکبار

و خبر است نزد و مجرم بکلمه ناسخ جمله موقوفه است برای بیان توفیق بر انفاق معنی نیست و آنچه شما از مال انفاق کنید شما  
بعضی در ثواب آن بر سبیل کمال باید و آنست که لا تظلمون ○ این جمله تزیین است معنی نیست  
و شما مظلوم نفرمودید بدینکه کل ثواب عمل بعضی آن نیاید لفقراء الذين احصروا في سبيل الله  
لا يستطيعون حصره و باقي الاخرين يحسبهم اجهل اغنياء من العصف  
بحسبهم کسیرین و فتح او خوانند و معنی یکی دانند لفقراء خبر متداخلف و نیست ای صدقاً که لفقراء الی آخره و این جمله برای  
بیان بصارت موقوفه است لا يستطيعون حال است یا جمیع مینه یا معلوم از حصر و جمیع الجاهل حال است از فاعل حصر  
کنایت است از کتمان فقر و بر احتیاج بر آن مشابه که جاهل بمشاهده حال ایشان ایشان را غنی نداند و در بعض فقر  
نیارد سوال نام برای اختصاص است و با لصدق را برای سحر و کافریان و داشته از روی بصرف عام گفته  
سیان تخصیص و تقسیم توفیق چگونه آید و وجه محبت آن چه نوع روی نماید چو اسب تقسیم بر وجه جواز بود و تخصیص بر وجه او تو  
باشد بقای نیاید و توفیق روی نماید معنی نیست صدقات موقوفه آنرا است که باز داشته شده اند از اکتساب بخت  
در کار خدای یعنی در استحصال اسر و جهاد و اشتغال باعمال غرائز نمیتوانند رفتن و سیر کردن برای تجارت و کسب در زمین  
از جهت استیجاب در کارهای دین درین غافل باشد معنی ندارند در بعض فقر و احتیاج نیاز از جهت آنکه ایشان  
دارند خود را در معرض سوال نمی آرند فقر خود پیشکشند و در مشرف حال میگرددند تحریر فقرو لیسیم  
این جمله متالفه است چنانست که سائل گفته کهین یعرفون مع حسابانم اغنیاء فقیل تعریفیم سیاهم معنی نیست ایشان  
فقر ایشان را بدین فقر نشان فقر از روی رنگ و لا غریب عن و خشکی تعبیر هستی قوای بدن لا یتسکون  
الکاس الکاف ○ این جمله حال است از معقول بحسبهم یا معلوم است هر مضمون آنرا و الحاقاً مصدر و معنی  
ای لا یسألون سوال الحاق یا حال است ای لا یسألون ذوی الحاج معنی نیست سوال بطریق الحاق نمیکند و ذوی  
و ذواری و ذاری نمی آنگند یعنی اگر حاجت سومی سوال می افتد و از مسألت چاره نمی باشد سوال بر وجه عزت و اعلا  
یحال خویش و تقیر مستول میان دادن و ندادن می کنند در الحاج و زاری و لازم گرفتن و نالیدن در خواری و تنه  
آنگند و بعضی گویند لغی اصل سوال است یعنی ایشان را نه سوال بوده الحاج باشد و بعضی گویند فقر را مذکور اصحاب فقره  
اند که از مهاجران قریش چهارده تن بودند در طلب دین کوشش می نمودند ایشان در مدینه قریش نداشتند و دل  
بر حاصل کردن خانه نگاشتند در وقت مسجدر رسول صلی الله تعالی علیه و سلم میماندند و قرآن مجید میخواندند هرگز که کسب  
صلی الله علیه و سلم حامی نامزد کردی ایشان را بر این فقره فقیران و عیال دارند و غریبند بر دنیا هیچ وجه نمی نمودند و بشارت  
فقر یکشنبه که برای قوت خسته خزان کرد و زیاد تا اندازه نمودی می بیند آنرا گرفته و در مسجد ایشان و زنان  
جمع می ساختند با حمای غنای خود و زنیان را بخشید که در خانه آنها اقامت می یافتند و آنرا بخشیدند پاک کرده و می نمودند









[illegible]

و مفسول آورد من معنی اینست بدینست که ایان آورده اند و عمل صالح کردند و نماز برپا داشتند و مال دادند  
 مرا ایشان راست و ایان متعلق به علم برود و گاه ایشان پیش فخری بر ایشان بنمود و ایشان را اندوختن باشد و لا کسی  
 را ایمان که اصل عبادت است و عبادت بر وجه اعمال صالح میسر است علی الخصوص نماز که اصل عبادت بدنی است و اصول  
 پیوسته و زکوة که اصل عبادت مالی است و اصول موصول گشت برای عذاب سیبی مانند و برای خزان عیبی باشد  
 پس خوف عذاب بنمود و خزون نشود سوال در اتفاق همین جزا ذکر کرده و در حیان جزای او بهر عبارت آورده اند و این  
 عمل مساوی جزا را که اعمال را که بنور و بعضی با کل چه نوع مساوی شود چو اسب تواند بود که فضل بعضی مساوی اصل و بعضی اصل اعمال  
 باشد چنانچه فضل ثواب و عبادت اصل و ثواب فضل قراءه سوره اخلاص بر باریتر قراءه کل قرآن گفته اند و ثواب دزد تا شود بهر ثواب است  
 دانسته اند **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبِّ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ**  
 انرا همچو انباشت آن داشتند برین وجه این جمله مقرر مضمون جمله این است از رب بود و سو که از باشد یا گویند امر تنوی نمی  
 از بهر معاصی از ترک او امر و فعل است و در و اما بقی من الربوا مضمون آن نمی است از الباقی از رب که در جا طاعت بوده  
 و پیش از اسلام روی نموده و این که نایه از نبی ابتدا بر ربوا و انباشت آن در اسلام نیز بسبیل ذکر خاص بعد عام است و تحقیق  
 نمی از ربوا بعد تعلیم و ذکر او یکسانیت که با غیبت از تصریح دال است بر اینکه در شان او کمال اهتمام است و برین وجه مقرر  
 مضمون الذین یا کون الربوا تا آخر باشد و سو که معنی او بود و است کرده اند جماعتی از بنی نقیص بر بنی مغیره  
 ربوا خویش که بر ایشان داشته بنظر طالع میگردید و ایشان را در مواخذه و مقام می آوردند و میگفتند این ربوا پیش  
 از تحريم بوده و پیش از اسلام روی نموده و در شان ایشان پس آیه نازل گشت و ایراد نظم بیان چه است معنی این  
 ای مومنان از بنی مغیره و آنچه باقی مانده است هر مردمان از جمله ربوا که گفته اند یا اگر کسی عقیده شما ثابت در ایمان باشد  
 در ایقان **فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ** جمله شرطیه  
 عطف است بر جمله ذریه اما بقی من الربوا و شرطیه که جزا او انباشت در حکم انباشت و تنگی عزم برای تعلیم است  
 تا از نو یعنی بر صیغه امر از افون یا ذن یعنی علم تعلیم خوانند و بعضی از اینان بعضی اعلام ندانند ایضاً ان لم تفعلوا ترک باقی  
 من الربوا و لم تفعلوا نه الامر معنی قوله و ذریه اما بقی من الربوا فاعلموا و فاعلموا الحرب تعلیم من الله و رسولیه فی ذلک معنویه  
 و جزا بجزا بکم علی الله ترک انباشت امر معنی اینست پس اگر نگیند شما این کار را یعنی ترک دادن بقیه ربوا پیش  
 و آگاه باشید یا گویند مخالفان را اعلام کنید بواقع شدن حربی عظیم چیست نه شما و ترک انباشت امر از خدا و رسول خدا  
**وَأَنْ تَشِئْمُوا فَذَرْوْهُمْ وَلَا يَحِمْ لَكُمْ شَيْئًا مِنْ ذُنُوبِهِمْ** و این شرطیه عطف است بر شرطیه جمله لا تفعلوا پس اینست و در استماعی را بر سر  
**لَا تَحْمِلُون**









تبارین مقام مراتب بیان بطول کلام مفید بود آورد و چنانچه درین الذین کفرُوا سوا علیهم اندر شتم امم و شتم برهم گناه اند و وجود یکتا  
تاعت بعد و وجود یکتا شفع بر فضل ازجت تبارین مقام رفته اند و بعضی گویند این بحاس برضی شد تعالی عنک گفته حتی  
سجوانه و تعالی چون در بار احرارم کرده مسلم را عقید باجل و را با حجت آورد و در جواب پنج مہملت آیت مذکورہ کہ بطول  
آیات قرآن ست فرستاد و حکم پنج مہمل را بر قواعد مسدہ بنیاد نهادند کہ عبارت از عقد مسلم گندہ بدین مناسبت است  
آیت بر او اند کور شدہ فاکیدوہ امرست سر طاعت متدیانان و اسناد و مجازی ست از باب اسناد و نقل نامور ایشان ست  
ایشان معنی انیسست امی موسسان چون خرید و فروخت بدین نامعلتی معلوم کنند و احد البذلین زک در شرح تاجیل او  
آمد متعلق مہملتی گردانیدہ کہ کور حکمت کسی را بنیشتن فرمانند تا وقتیت بود و وقت حاجت حجتہ شود سوال تبار  
بغیرین نباشد در ذکر بعد ذکر تبارین چه فائدہ بود چو اسب مقصود بیان حکم اصل ست و مہمل دین ست نہ تبارین  
اگر بدین ذکر کنند اصل صفت تبارین اقد بدین ذکر کرد تا اصل صفت دین شود و لیک کتب یکتا کتب  
کتابت یا ابدال یا ابدال متعلق ست بکاتبی کاتب متعلق بان ابدال یا بنون عن الحو کتب با احتیاط و کتب  
بالفقو اعلیہ اذ فی التخاص فیہ یکین ان یعل القاضی بقول المخالف فلا یفید الکتابہ و این جمله معترضہ است برای بیان  
کتابت اسب و لیکت عقد اجر فی بنیکم کاتب با ابدال معنی انیسست و کو بزرگ عقده سی و مہملتی را کہ جاری ست میان  
شما ابدال کاتبی از اهل علم و فضل یعنی بر وجب شیع و دین و راستی و درستی بر وجه متفق علیہ یقتدین چه در مختلف فیہ  
ممکن بود کہ قاضی بر قول مخالف عمل کند کتابت را در بطلان انگند و کایات کاتبی ان یکتا کتب کما  
عسکہ اللہ و لایاب منی غائب ست کاتب فاعل اوست ان یکتا کتب مفعول ست کما علیہ اشد مفعول  
مخزون ست و حجت عطف ست بر لیکت معنی انیسست و اما آورد و سر را از بدین کاتبی یعنی ہر کہ صفت کتابت دانند  
عمل کتابت تو انداز نیکہ بنویس چنانچہ خدا تعالی تعلیم کردہ است اورا از سنہ کتابت خطوط و قبالات خوردانی است  
و امثال امین از الوالات و کفالات یعنی اورا نشانیہ کہ از کتابت با بیا رود و با وجود قدرت این بکار را ملتوسے دارد  
قلی کتب فاسبیہ ست معنی انیسست چون از کتابت با بیا رود و بگویند ایل و اویل  
بر بنیشتن سوال بالا و لیکت بنیکم کاتب گفته بود و این جانیز را مہملت کتابت فرمود چون ہر دو مہملت کتابت  
مہملت را ابدال و حق بود تکرار آید بحکام مکرر نماید چو اسب امر اول را راجع سوی متدیانان ست یعنی چون یکدیگر مدنا  
کنند بنویس کاتبی میان شما ابدال با مرشعا یعنی شما امر کنند تا او بنویس و امر ثانی سوی کاتبان ست یعنی چون ایشان  
فرمانند کاتبان را بایہ کہ آبا نیرند کاتبی را از کاتبان اختیار کردہ کہ کتابت مشغول شود و لیکت الذین  
عکبہ الحق و لیکت صیفہ مرغاب ست موصول صیغہ فاعل اوست و حجت عطف ست بر لیکت معنی انیسست  
و کو ابدال کتب کاتب کسی کہتی لازم بر وجود و خطا بر او شود و لیکت اللہ کتب ست مہملت است



شرط صفت لام در مفعول که آنست که فاعل عامل و مفعول که در زبان ایشان یکی بود مگر با آن و آن که صفت لام با اختلاف  
 فاعل مفعول که در عامل چون قیمت این قیمت او قیمت آنک قایم نمی لای قیمت او لای قیمت قایم باشد اینها نیز معنی لای قتل  
 دارند تقدیر ارادت حاجت زنده دارند معنی اینست تا سپهر انوارش کردن یکی دیگر بر یاد و ماندگار گویند اگر یکی و دیگری  
 دیگری با گاهی رساند سوال شهادت یکم و دزدان بنا بودن دوم و معلق بود چه در کتب فقه آورده که گواهی یکم در دو  
 زن با وجود آنکه گواهی دیگر باشد و با باشد چو این روایت مذکور در گواهی دادن است و گواهی دادن و زن با وجود  
 گواه بودن بسیار رواست و نفس دارد و در گواه گرفتن است و گواه گرفتن زنان با وجود مردان است و نیز در کتب  
 و این بی ضرورت کاری ناست و لا یأب الشاهد اذ اقامه عطا عطف است و استشهد  
 از اقامه عطا شرطی است مستغنی از جزا اکتفا با مضمی معنی اینست که گواهی بان کنند و سر باز زنند چون برای گواه شدن یا  
 برای گواهی دادن خوانده شوند بر تقدیر اول شهادت بان اعتبار با یونان شده باشد از قبیل من قتل قیتلاند سلبه بود  
 وَلَا تَشْمُوْا اَنْ تَكُوْنُوْا صَغِيْرًا وَّ كَيْتَرَالِيْ اَجَلِهٖ عطف است بر  
 اشارت سابق یعنی فاکتوره و استشهد و معنی اینست و ملول میشود ازین که خط وین را بنویسد یا خط خرد یا بر  
 بعضی باختصار یا بتلویح یا بنویسد وین را یا صحت وین را از کثیر و قلیل ذلکم افسط عند الله و اقوم  
 للشهادة و اذی فی الاثر کتابی است و ازک اشارت است بر کتابت و استشهد  
 و اقوم فرج الحمل بر اینست اقبط خبر بد است عند الله متعلق است بدو و اقوم عطف است بدو و ادنی ان لا ترابوا عطف  
 بر اقوم و ان لا ترابوا تقدیر من ان لا ترابوا متعلق است معنی و نو و اقبط و اقوم اسم تفخیل است از اقبط و اقوم بر این  
 هو اعطاهم للمعروف و اعطى و حله ذلکم اقبط تا آخر تفخیل است و اقامت دلیل است بر جمله فاکتوره و استشهد و معنی  
 این یعنی کتابت وین یا صحت وین کردن و گواه بران گرفتن عند الله برنده تراست بر جزو حاصل کننده تراست بر  
 گواهی گواه و نزدیک تراست بسوی انتقام شک و اشتباه الا ان تكون تجارة ما خیرة  
 نیک و فها یکتکم بقدر نصب تجارة تكون ناقصة است و هم تكون ضمیری بعد ملید بر تجارت یا بر  
 معامله تجارة خیر است حاضرة صفت تجارت تدبیر و منها صفتی دیگر است می الا ان تكون التجارة او المعاملة تجارة خیر  
 تدبیر و منها یکم بر قرابت رفع تجارت تواند بود که ناقص باشد تجارت اسم بود تدبیر و منها خبر باشد معنی اینست مگر آنکه  
 باشد تجارتی یا معامله تجارتی حاضرة که از ایشان خویش بگیرد و حقوق آن یکدیگر برسانند و این چنین تجارت جا  
 مصالحت و وقوع محاسبت نبود کتابت و شهادت حاجت باشد چون خرید و بیام و آب و شراب و اینها و باسبیل  
 الا ان تكون تجارة و متشابه حال است و صند کلام امر بکتابت مدانی باطل معلوم است و بودن تجارتی حاضرة از احوال او  
 نیست وجه و حیثیت متعلق او بعد کلام معنی یعنی است چو این تواند بود الا معنی کن باشد استثناء منقطع بود تقدیر



مقبول و پذیرفته است ای فالو پیغمبر فرمان مقبول و پذیرفته شد و این بیان حکم صورت سفر و نایافته گشت  
 بعضی فرمان لغو فادین چنانکه سفت در جمع سفت خوانند و معنی هر دو یکی دانند در این نیز جمع است هر چه در این جمع نماند  
 معنی انبیت اگر شما مسافر باشید و کاتبی برای کتابت نیابید پس و شقیه یعنی آنچه بدان استواری شود و عمر و دار و  
 برود کرد و مقبول بود و در این سفر و زده باشد مقصود از این کلام تقیید شرعیته در این سفر نیست چه در این سفر و حضر  
 مشروع داشته اند بلکه تعلیق عدم کتابت و اکتفا بدان تقدیر اکتفا به مقصود و پنداخته اند بعضی شریعت برین مخصوص  
 سفر گویند بطالع مفهوم شرط تسک جویند جواب ایشان آنست که گفتیم دفع ایشان آنست که در بیان آوردیم فَاَنْ  
 اَمِنْ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ يَدْعُو الَّذِي اَفْتِيكُمْ اَمَّا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ يَدْعُو  
 سابقه معنی آنست پس اگر بعضی دایمان بعضی بدینان امانت دارد و آنرا دایمان و دیندار و مستقی و پیریز گار است و این  
 براء تمام امانت و دینداری و شاهد و تقوی و پیریز گاری او ترک و شقیه کتابت در این کند و اسوال خویش بغیر و شقیه  
 پس که کسی که این امانت دارد داشته شده امانت را یعنی دین را او ادا کند و مال او را بجا خیر و درنگ در او و سر و ملت نیکنند  
 دین را اگر چه مضمون است امانت نیست از جهت وقوع او در محنت این بر وجه مشکلا امانت گفته اند و در ذکر شئی بلفظ مضارع  
 آورفته و لَيْسَ بِاللّٰهِ رَبُّكُمْ عَطْفٌ بَسْ بَرَقَتُود معنی آنست و گویند از خدای در امانت و دین  
 که از متوقع نبود و در وی گمان از وی منبور و لا تَكُنْ لَهُ الشَّهَادَةُ وَ هُمْ يَكْتُمُهَا فَانْتَبِهْ  
 اَشْهَرُ قُلُوبُهُمْ عَطْفٌ بَسْ بر این نشانی است صاحب بر وجه التفات از غیبت سوسی خطاب و در اختلاف محاسب  
 که در بعضی خطابات مذکور آمده بای نیست چنانچه در یوسف عرض عن هذا و استغفری لذنبک تحقیق شده و جمله در سن یکتوما  
 حال است معنی آنست دای گواهان شما گواهی را می پوشید و بکتمان شهادت و البطل حق و این می پوشید و هر که گواهی را  
 پوشش پس بدستی که دل او آثم و نیکار بود و اسناد و نیککاری سوسی دل کرد فانه اثم قلبه او در زیر آنچه قصد کتمان فعل دل  
 و دل در نیکس اعضا داشته اند صلاح او صلاح تمام جسد و فساد او فساد تمام جسد پنداشته اند اثم جرح یعنی بخرم دل است فعل  
 جوارح بغیر جرح می حاصل است پس اثم دل ابلغ اثم بود و زرا و اکل اوزار باشد و اللّٰهُ يَهْدِيكُمْ لِمَا تَعْمَلُونَ عَمَلًا  
 این جمله تزییل است مرحله و لا تَكُنْ لَهُ الشَّهَادَةُ و سن یکتوما فانه اثم قلبه معنی آنست و هدایای افعالی عمل شما از کتمان شهادت  
 یا آنچه فعل می کنید و اناست یعنی نیات و افعال شما میدان بر خیر ادا و سن کردن بر قدر آن توانا است و بدینا نیکه این آیه در اثر  
 یا ایست خزان است که کلام خدای عز و جلاست تمام او دارد در مصالح دنیا و کارها است مال از تلف و نور است حق سبحانه و تعالی  
 بال از مصالح شدن نگاه میدارد و فساد کردن وقت را که مضایق افتد و دنیا است که در خیر ادا فی آخرت و  
 بر دست فقیه نیست آنچه می خرد و وقت می آید آن نیز که از دست و بر دایمی و ایضا هر یک لغزش که نکرده از هر کس است  
 کان را بایزج نیک و دینار و سبانه پس این خوانه می رایگان بیاد دین و اگر چه فی شاک شئی دوست بیند آنچه کسی که در کار دنیا

۳۱۱ ج







لا نفرق محمول است بر تقدیر قول ای کل آمن بالله ولا یکتبه و کتبه و رساله قائمین لا نفرق بین احد من رساله و احد من جمیع  
 بر طریق و ما منکم من ای عنه حاجزین چه بین سوی مفرد و متناهی نشود و مخصوص با متابعت سوی تشبیه و جمع بود و جمیع تشبیه  
 درین حال که گویند اندر فرق نمیکند میان هیچ جمعی از رسول و در جواب ایمان و تصدیق نبوت ایشان اما در فصل بعدی  
 و تقاضای درجوات ایشان تشبیه نیست چنانکه آیه تاک الکرسی فقلنا انهم علی بعض القتر من مرین معنی است و لغی فرق میان  
 ایشان در اصل نبوت است و جواب ایمان و آنکه پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم فرموده لا تقضوا فی علی بن ابی طالب  
 الا خیر فی بین الانبیاء و اوضاع از پیغمبر بود یا منی تفصیل در اصل نبوت باشد و قالوا لا یسئلنا و اطعنا  
 عطف است بر کل آمن بالله و المؤمنون آمنوا قالوا اسعنا و اطعنا معنی انیسست و مسان ایمان آوردند و اندک  
 انچه فرمان شد شنیدیم و طاعت و زیدیم یا اعتقاد قبول کردیم و سر در رتبه طاعت آوردیم **عَفَا عَنْكَ رَبِّیْ**  
**وَالِیْكَ الْمَصِیْرُ** نفرانک بعد از منم و سیم فعل محذوف ای غفرانک ربا بقت بر بار بنا حمد ندانیم مختصره است بر  
 توصیف خدا بر بومیت و تشریف خویش با خدا خدای عز و جل است بتقدیر قول ای قائمین نه القول و قائمین بعد قائمین  
 سابق حال دارند و الیک المصیر یعطوف بقول سابق بنذر و معنی قائمین نه القول و نه القول از باب عطف مفرد بر مفرد  
 از باب عطف خبر بر انشأ باشد معنی انیسست یا امر ز برای ما گنا بان ما آیت نفع آمر زید که صفت تو بود و ملازم است معنی  
 تو باشد ای پروردگار و می آفریدگار و بسوی حسابگاه تو بازگشتن است و عقاب تو پرستش و بدانکه از تفصیل  
 صفت ایمان درین آیت ایمان بخدای و فرشتگان و کتابها و پیغمبران بالا آورد و در قیامت را که الیوم الآخر عبارت است  
 از آن آخر ذکر کرد الیک المصیر ذکر در قیامت و احکام بدان است و آن کنی الا صفت ایمان است **لَا یُکَلِّفُ**  
**نَفْسًا شَيْئًا** این جمله مستانفه است زیرا که عموم جمله و ان تبد و اما فی النفس که او تحفه یا سبک باشد  
 خیره بیناید در مواضع بخطر تکلیف الدین فی الوسیع می آید بموجب شتاب بود و نه سوال بل یوقه شد به الدین  
 الوسیع کا الخافه مثلاً شود و جمله لا یكلف او شئ را جواب این سوال دارند مستانفه مبین بنذرند معنی انیسست  
 نفسی را جز قدر طاقت او تکلیف نکند و جز بزر قدر وسیع کن و مکن ابتلا نیکنند پس بخطر نگیرد و عذر عجز را تا توانی بپذیرد  
 این آیه را در حکم مواضع خطرناخ و ان تبد و اما فی النفس که او تحفه دارند و مواضع خطر و حکم این آیه منسوخ بنذرند و ان  
 مشکل است زیرا که نسخ مواضع خطر و شکیست تحقق این باشد که پیش از ان مواضع بخطر بود و ان تکلیف یا الا ایماق است  
 حکم عقل متعین است و انچه حکم عقل متعین است در هیچ زمانی جایز نباشد و انچه نامعین بود منسوخ میگردد و پیش از شوق  
 چگونه کرد و اگر گویند از ان تبد و اما فی النفس که او تحفه یا سبک باشد معنی انیسست یا امر ز برای ما گنا بان ما آیت نفع آمر زید که صفت تو بود و ملازم است معنی  
 مستقیم نیاید زیرا که ان در وسیع است لا یكلفنا شئ النفس الا وسعنا تا نسخ او نشود تا نسخ او نیست بنذرند و ان تبد و اما  
 حدیث به النفس ما لم یفعل به او حکم از ان آیه را تا نسخ نه چیت دارند و ان اشکال بود که گویند بنذرند و ان تبد و اما



کلام بر طریق تزیین چقدر بود اهل تحقیق دعا است معنی اینست ای پروردگار ما بیک بار اگر فرستوش کنی تا در خطایم سؤل معلوم است که پیشین مخطا چنانچه غیر بدیهه السلام انا افعلها ومن النعمات اکملها آید و در حدیث مدح عن ابی الخضر والذبیان تحقیق شده موافق و بود و برای لای موافق ایشان و خلاصه اینست حاجت نباشد بجز آب مراد ایشان و خلاصه درین دعا ترک رعایت جزم دار کتاب التفسیر کربانی و خطای بی بران است و ازند و در بیان و خطایست ترک جرم و ارتکاب التفسیر یاد بود و در چنانچه در سبیل سائش دعا هست بجز آن موافق و نیز در اندک اگر ایشان و خطا و از موافق بنودی صحت سائش مذکور و رومی بنودی کتبنا و لا تحمل علینا ذنوبنا کما تحمل علی الذین من قبلنا جلد و لا تحمل عذاب سبب جلد و لا تأخذنا عطف دعای و دعای درینا مگر برای تاکید است و مراد از اصل کلمات شاکه است که در اجماع سابق بود و امور شدیده که در نشان ایشان ردی نمود چون گشتن نفس در توبه از معصیت و قطع موضع اصابت نجاست از جا خفتن و پوست و بدن برای حصول طهارت و قطع ذکر و زنا کردن و قطع زبان در دروغ گفتن و در نظر سو زن بیگانه چشم کشیدن و غنایم را سوختن و عدم جواز عفو و قتل عمد و امثال آن توان دانست چه دشواری داشت توبت مردمان آنرا چه صعب می پنداشت و عابر گرفتن این چنین مشاق و دور کردن این چنین تکالیف شاق چه دعا باشد معنی ای پروردگار ما منبر ما بار تکالیف چنانچه مناده بودی تکالیف غیر کسانی که پیش از ما بودند و ایشان در مشقت تکالیف تحمل آن چه کوشش و اهتمام نمودند کتبنا و لا تحملنا ما لا طاقه لنا به و لا تحملنا عطف سبب بر دگال علینا بر بنا مگر رست برای تاکید معنی اینست ای پروردگار ما منبر ما آنچه ما را با قوت آن بنود و قدرت تحمل آن نباشد آن استعاذه است از تحمل بالایطاق که جایز الوقوع است باطابق و اتفاق تمجیل بالایطاق شانی دیگر است تکالیف را منایر است چنانچه در کتب کاسیه آمده و در عقاید اسلامی تحقیق شده و اخف جهنم و اخف جهنم و اخف جهنم و اخف جهنم انت مولنا فانهم مناع علی القوم الکفرین این جمله معطوف است بر انشاء است نبایق فافترنا علی القوم الکافرین عطف است بر دامن و حمد است نه لکن تعلیل است بطلب عفو و مغفرت و خواستش محبت یا بغض است برای شایع باعث است بر اجابت دعا معنی اینست و در گذران ما و محو گنامان ما را و بر ما رحمت آرد و نظر احبسان تو خداوند مائی کردگاری و مولائی این همه دعای ما مستجاب گردان پس زنان نصرت ده ما را بر کافران بر ختم این سوره صفت لشکره الاطراف است و همان بنجیم الکلام بایناسی بنده در آغاز سوره ذکر سو منان بغیب و ذکر کون منان کتاب و ذکر کافران بود ختم این نیز بند کرسو منان و کافران بروی نمود بعضی گویند تمام قرآن پیغمبر را انبی الله تعالی علیه السلام بواسطه جبرئیل رسیده است مگر سوره نسیه آخر سوره بقره بقره مانی السعوت با آخر سعوت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم رسیده است و بعضی گفته اند این آیات در مدینه نازل شده همچو سایر آیات آمده و بعضی گویند شریف این آیتها رسول با آن فرستاده است میا در شب معراج بود و این فرستاده را صلی الله تعالی علیه و سلم در آن شب روحی و معنوی





شمس ذات انوار و انوار الالهیه که العیایر و التبعیر الالهیه را که با لایفای غایت البیان و افهام با جریعا اصحاب من معانی  
البرایه منتهی کتابا یا جامعاً لایات من الحکامات و التشیبهات الالهیه لقطات باحتواء بین الاحتمالات الایتم تمام نموده کل  
ذمی علم کامل تمام الایستتم تمام مراده احد علی الکمال و التمام لاله الهی ربی توکل علیه و هو نسب حسب فقط

## سورة العنبر است مدنیة و فیها ثلثا ایه

یعنی سورتی که در ذکر الایمان است مدنی است و نیست آیه و سیزده صد و بیست و شش کلمه و چهارده هزار و پانصد و بیست و پنج  
حرف است و این سوره با سوره بقره آن حدیث که هر یکی بر صد رست بالهم و در آغاز هر یکی ذکر کتاب و هدنی و ذکر مومنان  
و کافران است و در خاتمه هر یکی ذکر مومنان و کافران است و در آخر هر یک جهاد و یاد و شهادت است و نیز در سوره بقره  
ذکر حدیث است و مومنان را در پیرو کرده و درین سورت ذکر عیسی علیه السلام که بغیر پدر بود آورده و بهانکه قتل است  
بنکر تو حید و فو فی شکر شکر کرد و بعد متا آیه میاید چند جمله بیهیمن معنی دارد و سقالت نصاری و قاتل شدن کوث  
عیسی آورد و این از آن بر وجه ذکر عام بعد خاص ذکر اهل کتاب حاصل گشت و مخاطبه ایشان نیز باب بحصول پیوست  
بعد از عرض قصه که در بعضی معاملات اهل کتاب چون جمله ان الذین تولوا بکم یوم القیامه لجمعان الایه و جمله  
الا صابکم یوم القیامه لجمعان الایه و بود و چند با ذکر اهل کتاب و حکایت و شکایت ایشان چون جمله ولا یخرجنک الذین  
و جمله لا یسمع الله الایه و جمله دیگر که در آن ذکر اهل کتاب آمده و می نمود تا آنکه جمله ولت من اهل کتاب من یومنین  
ذکر کرد تا آخر سوره و ذکر اهل کتاب آورده و بعد جمله ایما الذین آمنوا و صابروا و اولوا نبلوا و اتقوا الله لعلکم  
تفلحون بر وجه تسمیه مذکور گشت برین جمله سورت با ختم پیوست جمله مذکور متصل یک و دیگر است باعتبار اصل  
تعلق و بعضی را با بس و سقر است و شک نیست جمله ای که از یک باب است اگر مقاصد آن متغایر بود از جهت  
باب میان ایشان ارتباط و اتصال باشد اگر مقصود از هر یکی سست هر یکی در مقصود و کلی مقصود یک مقصود است  
که در میان آمده میان کلامهای متصل واقع شده و جمله دیگر از ترتیل آن و تکمیل آن و مستانافات و تسبیح است  
در محله ای که آیه بشتبهه الله و عونه بیان آن رو سینه نماید و الله اعلم بالصواب الیه المرجع والمآب

## بسم الله الرحمن الرحیم السوره

و بعد از عرب الهم که این است و در سوره بقره گذشته و بیان و آنجا شرح گشته اگر اهل اسم سوره باشد هر دو  
سمی بالهم بود و اگر اهل احد حرف مقطعات دارند متشابه پیدا کنند و بعد حذف سوره وصل از الله فتح از جهت  
جمع شدن سه ساکن یا و میم و لام الله میم را حلت دادند و از جهت تحریر از توالی کسرت که میم و یا که در کسرت  
کسرت است و کسرت میم اولی کسرت اختیار کردند از جهت خففت و تعلیظ اسم است و تحریر کسرت گزیدند و توانستند  
که نحوه میم بطریق قدح مثل کسرت میم باشد زیرا که مقام است و نیست مقام وصل بود و سوره وصل بود و وصل

حرکت ساقه شود حرکت باقی نبود تا منقول گردد و این وجه مذکور سیبویه و جابری از تخویان است این صاحب نیز  
 بدان است و در تفسیری در فصل برین وجه رفته و در کثافت خلافت این گفته که هنوز در محل وصل نیست که اقبل او اگر  
 وقت نیست در حکم وقت آمده زیرا آنچه القار ساکنین در و هیچ انتاب ساکنین در وقت متفرقه و نیز در ثانی ربعه  
 تا تا نیت نامیشود تا حکم وقت ندهند تا انشود برین وجه هنوز در ابتدا باشد ساقه نشود و بطریق قدح حرکت او قبل  
 دهند او را حرکت کنند و نزول این سوره از آغاز تا آیتان مثل عیسی عندا شد کشتل آدم خلقه من تراب ثم قال که  
 کن فیکون در شان و فدایی بخیر است بر و اینست کرده اند بهشتا و سوار و بعضی گویند شصت و سوار شتر سلمان که  
 چهارده کس از اشرف ایشان بودند و باقی از سران ایشان بنیو وند و میان اشرف مذکور است کس صاحب نامی بودند که  
 اشرف مذکور برای کار و برای ایشان معتمدی نبود و آنچه یکی برای پیچ قضیه از برای ایشان تجاوز نمی نمود و بعضی از ایشان  
 عیسی را که میگفتند و بعضی او را ابن الله میخواندند و بعضی از ایشان الله ثالث ثانی میدانستند و آیندگان مذکور تا  
 و شکوای آمدند در مسجد پیغمبر اسلام در آن وقت نمازی که ایشان دارند و آمد و نهنگامی که ایشان نماز میگذاشتند  
 آمد بر خاسته سوی مشرق توجیه کردند نمازی که معهود داشتند گذاردند پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم بایان را فرمود  
 تا تعرض ایشان بگذارند تا نماز خویش بگذارند بعد از فراغ نماز و نفری از ایشان بجنبه سمت ایشان استاء وند و زبان بجا  
 کشادند پیغمبر اسلام کرد و دل پرده و عیسی ایمان آورد و ایشان گفتند ایمان پیش از تو داریم این زبان چه ایمان آورد پیغمبر  
 صلی الله تعالی علیه و سلم فرمود در راه در پی فرمود و سخن نابوده گویند پیغمبر را از ایمان منع کرده و در کفر و طغیان  
 آورده بلی آنکه خدای را ازین فرزند منزه است او را نسبت بزن و فرزند کرده آید دوم آنکه رو ببارت صلی الله  
 سوم آنکه خاک را بخورید و علی برخلاف طبع و شرع میگفتند ای محمد و رباب عیسی چه یگویی و در شان او چه میگوئی پیغمبر  
 صلی الله تعالی علیه و سلم فرمود بنده و رسول خدا است و برگزیده و برگزیده حق سبحانه تعالی است گفتند این سخن  
 گو و در وی نسبت بندگی محو که او ازین معانی استنکاف دارد و خود را در ذل بندگی نمی آید پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم  
 فرمود همچنین نیست مملوک هرگز از بندگی استنکاف نکند و مخلوق گاهی لان فرزند می ترند در آن وقت آنکه لب تنگ  
 المسبح ان کیون عبد الله الملائکة المقربون نازل گشت و کاتب ایشان بطریق پرست یعنی مسیح و فرشتگان مقربان خود  
 خویش که بدان متفخرند هرگز تنگ نکند مسیح که او را ابن الله میگویند و فرشتگان که ایشان را بنات الله میخوانند  
 پیغمبر زندی نابوده راضی نشوند بعد ایشان گفتند اگر عیسی فرزند خدا نبود پیغمبر را چگونه وجود او صورت نمود پیغمبر صلی الله تعالی  
 علیه و سلم ساکت ماند چیر میل و ران موعظ این سورت تا آیتان مثل عیسی عندا شد کشتل آدم الا بر خواند و موازنه  
 بشنا و آیت یکبارگی آورد و بر آیت اسو که ایشان پیغمبر را تبه کرد که **لَا تَجْعَلُ الْفِتْنَةَ فَرَجًا بَلْ هِيَ كَالْغَاسِقِ الَّذِي تَبْهَتُ**  
**بِهِ الْأَعْيُنُ وَرَأْسُ الْقَوْمِ** و اینست تفسیر این آیه که پیغمبر را تبه کرد که **لَا تَجْعَلُ الْفِتْنَةَ فَرَجًا** و اینست تفسیر این آیه که پیغمبر را تبه کرد که **لَا تَجْعَلُ الْفِتْنَةَ فَرَجًا**



غیر از کرده و در ذکر نزل الفرقان یعنی نزل کل کتاب فارغ بعد از ذکر قرآن و تورات و انجیل تعظیم بعد از تعظیم بود و ذکر جام  
ابو فاضل باشد و اگر از فرقان قرآن مراد دارند مکرر آید و بطریق الفی قولها گذرایه دنیا الطویل نماید مگر آنکه نزل عبارت از  
فرستادن پادشاهان و سوره سوره دارند و انزال عبارت از فرستادن یکبارگی سپیدانند چنانچه در حدیث است  
سه سال بحسب مصالح و حوادث بخوانند و سوره سوره نازلان گشته بر حکم امامان از انان فی ایامه القدر در شعب قدر یکبار  
بفرزدل پیوسته یا که بار دوم میان صفت تاریک بیان حق و باطل دارند و در آن تعظیمشان قرآن پندارند یا از فرقان  
مراد بود درین کلام ذکر هر چهار کتاب باشد ان الذین کفروا یا ایها الذین آمنوا کما کفرتم ان الله شاکر  
والله عظیم عظیم و انتقام چون کافر این خدا را بخدا می رسد و خداوند خود را بکفر مستحق عذاب نمی شناسد  
تا کید کرد آن آورد در حق کافران الحاق و عید به عذاب شد و در حق نصاری کفر یکبار دارند برین که  
عیسی را الی ابن النعمی پندارند این جمله برین وجه تفسیر می شود چنانچه بود و بدین وجه جمله تفسیر سابقه نمودیم  
هر المسیح و بعضی المسیح ابن مائده میگوشاید باشد و عرض از جمله رساله عین بود و بدین وجه جمله تفسیر سابقه نمودیم  
ازین جهت فصل کرد این آیه آورد و جمله ان الله عز و جل انتقام تیرگی است معنی نیست بدینست که آیات خدای کافر  
شدند و بکتاب او کفر ورزیدند در ایشان را عذاب بخشد و او حق و سبقت نصیب باشد و خدای قوی است غالب است  
خداوند انتقام است و انتقام ستاننده از مخالفان درین اسلام است و آنرا که سابقه کند و پیروجه انتقام در عذاب  
ان الله ان الله لا یخفی علیه شیء فی الارض ولا فی السموات  
مقصود ازین آیه باز داشتن کافران است از کفر و کفری درین کردن پیرو و نصاری است تا از کفرهای ایشان زیر پا گیر  
چیز چیری بر مخفی نباشد کفر کافران و کافری هر دو در آن ترسایان دارند عذاب و انتقام ایشان تواند پس از و محسوس  
باید و باز ماندن از کفر و کفری بشاید نقد و از جمله سابقه پیرو بدین معنی کنی عینه این جمله تفسیر سابقه نمودیم ازین  
فصل کرد و بغیر حرف عطف آورد و تاکید از جهت آنست که تا کسی عالم قادر تقدر را عصیان نکند و خود را در نگاه که باب  
انتقام است شغلند پس کسانیکه عصیان میورزند مگر عصیان خود را از خدای مخفی میدانند پس خدایست که بر عین جمله  
منکر اند ایشان شتر نزل منکران کفر و جمله را تاکید آورد و معنی نیست بدینست که خدای پرشیده نیست بر وجهی که  
از حال بندگان نه در زمین نه در آسمان هو الذی یصوّرکم فی الارض کما یرید  
است که کیفیت متعین نه در دست اصل او است تمام است و مراد از آن اینجا تسویه است و ایشان حال است از نصیر  
میور که کیفیت حال نیست از مفعول مخدوف ای میور که حال کورید ایشان تصور کردیم کاینجا علی آیه کیفیت کانت ای  
منتهی یا کون التصویر علی کیفیت که کون علی کیفیت آخری معنی خدای تعالی آنست که شمار در جمیع این در زمین و آسمان مادران  
شما اقرار میکند بر کفری که میخواستند در آن و کوناه است و سیاه ذکر را تا شتر نشسته باز یاد این عبارت است از انزال







وَالشَّارِبِينَ فِي الْيَمِّ **بعضی** علمای در الا آمده وقت کنند و الا سنجون را موقوف بر اینست که  
در حق را سخنان در علم بهر دست تاویل متشابه قابل نشود ایشان را طریقیون را مبتدا در رد یقولون این خبر مبتدا بر اینست که بعضی  
علمای الا اینست وقت کنند و الا سنجون فی العلم را عطف بر الا آمده باشد و موقوف بر اینست که علم متشابه سنجی  
در سخنان کنند یقولون را خبر مبتدا فیه حال از سخنان گویند بر قول اول وارد میشود که وضع کلام برای اطلاق و افهام  
متشابه است پس متشابه و ابهام است سوال چون برادران فهم نشود نزول از چه فائده بدو جواب است آن آنست که فائده نزول متشابه  
است تا مایل علم است که بر طلب علم مولد اند و اینجا از طلب علم ممنوع میشود و هذا اعظم الوجوهین بلوی و اعلمها انما وجد  
ابتداء در باز ماندن از دست است ابتداء بدو جواب است و دیگر متشابهات اسرار قرآنی در سوره مائده تفرقانی آمده هر سئل الیه  
یعنی پیغمبر علیه الصلوٰه والسلام که مقتضی فهم بود فهم کرده اگر دیگری فهم نکند خلاف دفع کلام بود در تفسیر مائده را بر این  
بر طریقی اختلاف عصر در زمان عصر زمان داشته و هر دو قول را با اعتبار اختلاف زمان در دست پنداشته حاصل تقریر است  
که در الا سنجون بر قول بعضی و او استنیاف است و الا سنجون مبتدا است و یقولون آئینا خبر مبتدا است را سنج را خبر  
در تاویل متشابه در انبوه بعضی گفته اند و او عطف نیست و آن موقوف بر الا آمده را سنج را نیز تاویل علم متشابه ممکن است  
که اگر تاویل متشابهات در علم را سخنان در نیاید توصیف قرآن یقولون آئینا کمال شئی درست نماید و چه آنچه گفته اند که  
تاویل مشغول شده اند آنست که در آن زمان مخالفان بودند تا حاجت تاویل افتد و احتیاج بسبوی رد ایشان شود  
اما در زمان ما واجب است که مشغول تاویل نشوند و در راه رد و تمسک مخالفان روند و بعضی کتب اصول فقه آورده که  
این اختلاف از روی تحقیق اختلاف نیست که مشهور بود و وجه یقین و غیر یقین و بر سر دو وجه قول همه است یکی است اتفاق  
را سخنان را در متشابه علم یقین نباشد و اتفاق است که تاویل بر وجهین و احتمال متنبی بود و علمای در تفسیر را سخنان اختلاف  
است بعضی گویند را سنج آنست که ثابت بر علم باشد عمل بر وفق علم کند عمل او متجاوز از علم نبود و بعضی گویند را سنج آنست  
که حکایت او را است بود و در روگن یار باشد و در شهوت لیلین فرج عفت اختیار کند و دل بر غیر حق و صدق نیفتد  
و بعضی گویند را سنج آنست که متقی باشد در کار خدا ناپسند بود در کار دنیا با خلق متواضع و بانفس مجاهد باشد یقولون  
**امتنابه کل شیء عین عین** که کل سر عند ربنا بیان آئینا است و آئینا مقول یقولون آنست  
معنی اینست یا سخنان میگویند بر اینست از حکم متشابه که از پروردگار راست بر حقیقت آن اعتقاد و ایمان آنچه متشابه اینست  
دل خود را بر طلب معرفت آن می آریم و می آید که **الاولی الاکلیات** این جمله معتبر است در اشارت بر قول  
را سخنان برای تحریر بر بند گرفتن و تعلیل از آن که هر کس پند گیرد و از خود او ندان عقلی بنود و بیان قیوم و شکالی که است  
و جوابان و حجه و مانند که **الاولی الاکلیات** که در ذیل آیه توفی الحکمة من یشاء مذکور است که نشد و بالواحق و جوابان  
گشته معنی اینست را سنج گفتیم و چندی که بیان کردیم خداوند از حق مقول پند بگیرد و سوا عظمت و فصاحت پند نگیرد















از سیادت و کسانیکه زبان قال و بیان حال ایشان مطابق واقع بود یعنی آنچه بگویند و آنچه نمایند موافق واقع باشد و کسانیکه  
 قائم اند در عبادت و تاجت اند بر طهارت یعنی در پاکیزگی اند طاعت آورده اند و کسانیکه اتفاق گفته اند با الهامی خویش  
 را در راه خداست یا اتفاق میکنند عملهای خویش با بر طایبان یا اتفاق گفته اند با هماء خود را در بر آوردن و هیچ محتاجان  
 و کسانیکه مشغول اند با استغفار و خواندن آیه نیش در اسحار و تخصیص وقت سحر از جهت شرف و خیریت در خیر گفته است  
 در اول شب نماندند و کویا بستند عابدان عابدانی که خدا قیام ایشان خواسته است می بایستند و آنچه مقدر کرده است  
 از عبادت می آرند یا رنده میشود و گویند قاتلان کسی را که خدا می خواسته است بر میخیزد و خوشی و قیام منوطی میباشد  
 چون وقت سحر می آید نماندند و گویند خیر است غفلان کسی را که خدا خواسته است ببرد و اندک استغفار که نصیب او  
 کرده اند میکنند ازین معلوم شد که وقت سحر وقتی با احترام است این وقت را با استغفار عبادت تمام است و نیز در خیر است هر که  
 شب بر خیزد و در وقت نماز بگذارد و پیش از بار استغفار کند او را از استغفار ان نماندند و در خیر است غفلان یا بد سوال  
 چون در انصاف برین صبر طاعت و صبر از معصیت مراد دارند معصیت کجا باشد که استغفار کنند پس استغفار یا صبر از معصیت  
 چگونه جمع شود و محبت آن چه نوع بود و چه اسباب تواند بود که صابر از معصیت بماند و استغفار کند از معاصی گذشته یا ازین  
 و فوات ترقی کردن و انتقام از قرون در طاعات و عبادات بعضی گفته اند چون نماز از طوالت که امش مثل است برین و برین یا  
 رضی الله تعالی عنهم و علیهم السلام و الصلوة صابران نمره اند طاعت ایشان صبر است و صبر بر طاعت پیوسته بر جفا و دشمنی  
 و اذرا ایشان جنبه کرده و پیوسته دل بر شکستنی آورده و صادقان جماعتی اند که صبر ایشان بر این است که صبر برین است  
 قاتلان فرقه اند که صدر ایشان عمر فاروق است و منافقان گروهی اند که عثمان عفان آن گروه را منحرف است و مستغفران  
 قومی اند که علی کرم الله وجهه از جمله انقوم برتر است رضی الله تعالی عنهم اجمعین شهد الله أنه لا اله الا هو  
 وَالْمَلَكُ كَذِبٌ وَأُولَ الْأَعْيُنِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ اللَّهُ فَاعْلَمُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ فَاَلَمْ يَكُنْ لَهُ الْاَلَمُ  
 و امیر از دست آن با هم و خبر تقدیر بانه او علی اند منقول اوست و بودن او حال موکد که شرط او آنست که بعد از حمله اسبیه با  
 بعد شده اند که حمله خلیفه است مشکل است مگر آنکه او موکد بعد حمله بود آنکه از حمله لاله الا هو فهم میشوند و اعتبار کنند از قبیل آن  
 ابوک عطفان گردانند یا جوشده اند را که از صفات خداست مستلزم دوام و بقا است بمنزله اسبیه گویند و بعد از محبت  
 در فرع حال موکد و اگر قاتل با القسط و القسط علی الدج دارند تقدیر یعنی پذیرند در دست باشد شکلی فراموش بود و بر این  
 منقول یعنی چنانچه در سخن العرب قری الناس للمحضیث معروفه آمده و شفا امرضی نقل القادیر تقدیر یعنی شفا یا شکلی غیر منقول  
 شده و شهادت پدر یعنی مستعمل است گواه شدن و آن عبارت از شاهده و بیان است و گواهی دادن سوال شهادت  
 اخباری یعنی این شاهده و بیان نه منعی بطن و بیان و توجیه منعی است از محسوسات نیست بمنزله و معنای پیوند و تعلقی  
 بشده چگونه شود و چه اسباب بعضی متذکرین شده اند و بعضی بطلان با خبر گویند و بعضی معنی علم دارند و بعضی معنی بیان می دارند







انا و بر من عتاب و عذاب است از جهت اقوال و افعال محاسب خواهد کرد و بعد محاسبه و زکاة معاف خواهد آورد و قات  
 حاکمک قتل است و یحیی الله و من اتبعین فاسیه است بلکه سبب بقیوم حکام سابق است  
 و من اتبعین برضای اسلام است و همی شد بود و عطف بر من و غیر من که میسر نیاید منفعلی از جهت فعل روا باشد معنی نیست چون  
 محقق گشت و ایشان را از خدا و فرشتگان در اهل علم پیوست پس اگر مخالفان با تو محاسب کنند و محاسبه و مجازله و زنده بمانند  
 خود مرضای را سپردم و بدین حق تصدیق کردم و چه معنی ذات آمده چنانچه در وجهک خبر و در حق تو خبر بیک تحقیق شد  
 و قل للذین ابوءوا الکتاب و الامین عر اسلمکم شه و قل عطف است بر وجه شرطی که خبر  
 او ام است یعنی فان حاجوک قتل اسلمت استفاده برای تقریر است معنی قل عطف بر اقرار تا با اینچه مطلوب است  
 اقرار کنند و دوم صدق و راستی زنده معنی نیست بگویم کسانی را که داده شده اند کتاب یعنی توبه و انجیل که اگر از میان  
 و بگویم مرایان را یعنی مشرکان که را که ایشان کتابی و قرآنی ندارند اسلام آورده اید و انقیاد وین اسلام کرده اید و این  
 برای آنست تا ایشان اقرار کنند و اسلمنا گویند فان اسلموا فقد اهتدوا و ان متوکفوا  
 فاما علیکم السبل فان اسلموا شرطی است مخدوف الحیر که خداست و انفعیل سنت ای فان اسلموا انجیل  
 خداست و این شرطی مذکور است برای بیان حال مخاطبان بعد گفتن اسلمتم معنی اینست پس اگر اسلام آورند و اقرار کنند  
 که ما اسلام آوردیم و دین حق را تصدیق کرده ایم در دنیا و آخرت همراه خوانند و گفته شدن نجات یابند و در آخرت از عذاب  
 شدن و سوخته شدن باشند زیرا که راه راست یافتند و سوسی اسلام شتافتند و اگر روی گردانند از ایمان آورده اند  
 و اقرار کردن بایمان و اسلام کردن تر از ایمان گفتن و در معرفت نیفتند زیرا که نیست واجب بر تو مگر ساینده نور ساینده  
 و انچه بر تو واجب بود یا آوردی و الله بعید یالعباد ۰ این جمله تزییل است معنی اینست  
 و خدای بی نیاز است بر همه مندگان کار ایشان می بیند و نیست ایشان میدانند و حسب اعمال و نیات تجزادان و سزا  
 کردن میتوانند ان الذین یكفرون یا ایة الله و یقتلون السین بغير حق  
 و یقتلون الذین یأمرون بالقسط من الناس فلیشرهم  
 بعد اب الیم اولیک الذین حیطت اعمالهم فی الدنیا  
 و الا یحسوا و ما لهم من نصیب ۰ قبل کون تا ان باب بفر و بر صفت معانی از باب عتاب  
 خوانند بر حسب خلاف قرأت معنی مختلف دارند محمد در سبب آیات شده فان یشرهم الحسب علیهم فان تولوا فاعمالیک البسمل  
 جمله و الله بعید یا العباد و لوح سوسی و عید کفار بود و سماع منتظر بیان آن نمود و جمله را سوگند آورد و بر وجه استیانت  
 فصل کرد و توان بود که ان الذین یكفرون یا ایة الله کتاب از میبود و باشد از باب کثرت از می صوف بود و این جمله را تقریر  
 معنی چون جمله سابقه که از ان الحق عذاب کافران فهم میشود دارند و تا کیدان از جهت آنکه ایشان معذب بودن خویش را انکار

ع

میگردند عذاب الهی را میگردانند و اینست نماز الایمان و شفعه الایمان و الایمان با شفاعت بنامند و بنامند یعنی اندر سیم  
از باب استعارت مند برای ضد بود و استعارت تلخیصیه باشد چنانچه درین بیت آمده و دلیر و غیره یعنی غرور است  
شده بصیفت دلیری صغیری کشیده و رسید به هر بری و عیشی بگوشه خزانه من ناصر من اسم مانافیه است من در درازید است  
هم خبر است ظرف استقرت و جمله و المسم من ناصر من عطف است و جمله اول کالذین حبطت اعمالهم و جمله اول کالذین حبطت اعمالهم است  
مفترسم بعد از اسم سوال استقرت مفروضه و فعل آوردن و هیئت جمع و بنا در ناصرین بجهت معنی روی نمود و جواب است تواند  
افتیاد صغیر جمع از جهت رعایت فاصله بود و توافق او و آیات باشد معنی انست بدرستی انگسانیکه آیات خدا کفر  
میورزند و انبیا را غیر حق میباشند کسانی را که امر بعدل نمیکند و از نظم و دین میشویند یا گویند مقاله میکنند یا کسانیکه  
از ظلم مانع نمیکردند پس مرده ایشان را بعد از درونک و ضحک و کین بخیر میضمنیم و باک ایشان آنگاه که علمای ایشان  
در دنیا و آخرت ناچیز شده و هیچ کاری ایشان را سودمند نیامده و دین ایشان را باری و دین نکان و نصرت کنند کار و  
کرده اند بنی اسرائیل در اول ساعت از روز جمعه سه پیغمبر را کشند و صد و دوازده عابد که نام معروف است و اندک از آن  
کشته گشتند **أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَدْعُونَ إِلَى كِتَابِ**  
**اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فُرْقَانَهُمْ هُم مَّمْضُوعُونَ** روایت کرده اند هر که  
در زنی زن اگر دند قضیه ایشان پیش حکام وقت آوردند حکم توبه در باب زانی محسن رحم بود حکام از وجاهت زانی و مریضند که در  
رشتا حکم مذکور شایع نموده حکم نازا را تحریف کردند و از جسم بروی سیاه کردن آوردند و گفتند بسوی محمد بروید و این حکم پس  
شاید در شریعت و آسانی بود این هم بر آسان شود پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم آمدند پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم  
نیز حکم فرمود ایشان قبول نکردند و این حکم را در معرض ظلم و جور آوردند پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم فرمود حکم توبه  
نیز همین است شما توبه دارید حکم مذکور از توبه بیرون آرید ایشان را آوردن توبه اعراض کردن دل بر نمودن توبه  
نیاورند و بعضی گویند توبه آوردن این صور یا که بزرگترین اجبار ایشان بود خواندن گرفت تا آنکه بر حکم رحم رسید از  
خواندن آن ابراض کرد و عباد الله سلام رضی الله عنه که از این اجبار ایشان بود پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم  
ایمان آورده بود و در اعلام دین کوشش مینمود گفت حکم رحم را چرا میپوشی و در اثبات محسن باطل چرا میکوشی توبه را  
از دست او است چنانچه حکم را از توبه بر خواندن این صور یا با جماعت بود و محفل و فعل شایع بود و است این آیه در شان  
ایشان نازل گشت بمقام برای انکار است و انکار نفی اثبات باشد و تنکیر نفی برای تعظیم است معنی انصاف یا تعظیم بود  
چو ایشان اخبار بودند و در حفظ لفظ و فهم معنی خود را هیچ بسیار نبودند از ضبط لفظ و درک معنی انصاف و افر داشتند و خود  
را از لفظ و معنی آن بیگانه و واقف می نداشتند با وجود آنکه از کتاب خویش صاحب خط و افر و انصاف کامل بودند  
از دعوت متوجهی همان کتابی که انصاف دارند اصرار می نمودند و بعد از آن کتاب باشد حال است از از این و توانا





استحقاق و لا یکن العذاب موضوعا فی غیره فیه معنی انیت و حال انیت که ایشان معلوم نباشند یعنی ایشان را  
از عذاب همان برسد که مستحق آنند و وضع عذاب در هر وضع آن بود پس ظلم نباشد **قُلِ اللّٰهُمَّ هٰذَا الَّذِیْ  
تُوْتِی الْمَلٰٓئِکَ مِنْ قَشَآءٍ وَ کَذٰلِیْخِ الْمَلٰٓئِکَ مِنْ قَشَآءٍ وَ کَذٰلِیْخِ الْمَلٰٓئِکَ مِنْ قَشَآءٍ وَ کَذٰلِیْخِ الْمَلٰٓئِکَ مِنْ قَشَآءٍ**  
**هٰذَا الَّذِیْ تُوْتِی الْمَلٰٓئِکَ مِنْ قَشَآءٍ** و الله اعلم بالصواب

بویا الله است و کوفیان باشد را منادی دارند و میگویند و از ایشان خبر نیاورند مالک الملک صفت منادی است  
و صفت منادی مفرد که صفات بود مضمون باشد چون یازید صاحب لیس توان بود منادی دیگر بود بقتدیر یا مالک الملک  
باشد حمد ندانید یا جلها نیکه بعد اوست مقول قل سبت و قل مقول خویش منقرض است برای تلقین شما که تلقین آن از  
آداب محاسن و تواند بود که اشارت سوی بود قل نصاری بود تقریر مضمون حمل ساق باشد که چون خدای عزوجل را  
بدین صفات ثنا گوید و بطلان قول نصاری بالو هیست عیسوی یزید زیرا که عسلی الملک ملک نبود و ذات او صفت ملک را نداشت  
ملک است و استند آن روی بنمود قدرت بر هر چیزی را مضمون او نبود و هم چنین که در پیش کردن شب و روز و بیرون آوردن زند  
از مرده و مخره از زند و روزی دادن بغیر حساب کار او نباشند هم ازین جهت فعل کرد بغیر حرف عطفت آورد و حمد قولی  
من تشاء یعطاک است چون آواز از روی بود و لغاری فخر و ضعیف است پیغمبر دیدند از آوردن ایمان روی گردانیدند  
از انقیاد پیغمبر علیه السلام امر افاض کردند پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم آرزو کرد که اگر مسلمانان ملک فارس و روم بگیرند  
کا در آن بشی گشت و فرایشان دین اسلام پذیرند و بعضی گویند چون پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم کسخت گشت پیغمبر  
فرمود که شمار ملک فارس و روم نیز بفرستند و پیوسته مسافران و جودان این سخن را استبعاد کردند و در بعضی  
کاف و کرات آوردند گفتند بهر ایهات کجا فارس و روم کجا محمد و این کلمات این آیت نازل شد و این نظم  
بور و پیوسته و بعضی گویند در غرض خدا بنی پیدا شد یاران از یافتن آن مانع شدند پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم خبر از پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم  
آوردند و دست خود گنبد گرفت بر سر سنگ اندک و زواران سنگ آتش بر آید و هوا پر شد پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم  
فرمود درین روز ششانی مرا قصرهای فیبر نمود اگر گشتند بار دیگر گنبد باز آتش بر آمد که نشان آن در سوار رسید  
پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم فرمود در ششانی چشمهای من قصرها روم دید بار دیگر گنبد باز آتش بر داشت پیغمبر صلی  
الله تعالی علیه و سلم فرمود حق تعالی مرا درین روز ششانی قصرها صفا بخین نمود و جبرئیل مرا خبر کرده است که احب تو همه  
جهان خطبه خواهد کرد و هر زمین در تصرف تو خواهد آورد و منافقان و جودان و ترسانان و مشرکان و شتکان را که  
گویندگان عیسوی که برای قتال او جمع شده اند پیغمبر برای دفع شر ایشان در غرض حق مشغول گشته به آشفته و میان  
خویش گفتند محمد خلق را عتوه میدهد بگر فتن ملک خیر و صفا و روم میدهد و اهری عیسای پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم  
چون این شنید خواست دعا کند تا ملکها نماند کرده است ابواب این آیت نازل شد و این نظم بور و پیوسته تا این شارا



دوستی گردیدند نیست مسلمانان بر ایشان میگفتند و اسیران و موثران به رسانیدند این آیه و اگر گشت و این نظم برود  
 پیوست تا مسلمانان محض با کافران دوستی نکنند و پیوسته منافقان بدین بلا مبتلا نشوند و بعضی گویند این آیه مقرر قسطی است  
 این آیه را در گذشته و قضا و چنان بود که مخاطب بر طبقه مکتوبی سومی اهل مکه بنشینست بر دست عورتی برای رسانیدن داد  
 پیغمبر را خبر شد امیر المؤمنین علی را فرستاد تا و بنا کند و بنشینست آرد هر کجا که میاید بکتاب ببرد و این آیه را در گذشته  
 و بنال آن عورت نشانیست او را در باغی یافت خواست تا دل بر صدق نهد و مکتوبی که پیغمبر به عورت داده بود در دستش بود و در دستش  
 نیاورد و بر دهن مکتوب را انکار کرد امیر المؤمنین علی رضی الله عنه تنبیذ فرمود و مکتوب مذکور که در دستش بود خویش را رسانید  
 بود و چون کشید امیر المؤمنین علی مکتوب مذکور پیش پیغمبر آورد و قصه آنرا ذکر کرد و مضمون آن این بود من مخاطب بر آن آیه  
 الی اهل مکه ان محمد اقصی کفره و احدکم چون این مکتوب پیش پیغمبر خواندند و این مضمون بر زبان رسانیدند مخاطب بر آن آیه را رسانیدند  
 بود و این علی پیغمبر را از وی دشوار نمود امیر المؤمنین عمر گفت یا رسول الله یعنی آنکه منافق پیغمبر صلی الله علیه و آله را رسانید  
 و سلم فرمود نه شکی در او ناید یک لعل دندان کیون قد طلع علی اهل بدر فقال اعمله انما شکتم نقه غفرته لکم یعنی مخاطب بر آن آیه  
 ملته در جنگ بدر حاضر بود و چنانچه با عمر شاید بود که فدای بعد اطلاق بر اهل بدر گفته باشند هر چه خواهد از آنکس و بسیار  
 از جبارت بکینند بهستی من شمارا آمرزیدم و گنایان شمارا بخشیدم و گنایان شمارا بخشیدم و گنایان شمارا بخشیدم و گنایان شمارا بخشیدم  
 مکتوب سومی کافران بر زبان رسانیدند گفت یا رسول الله من برگشته ام و کافران پیوسته ام و عداوت پیغمبر صلی الله علیه و آله را  
 سری چنان رسانیدند ام مکتوب از محبت مخالفت اهل اسلام نه بنشینست ام و در ره بطلان زنده ام لیکن من اهل و فرزندان مکه را  
 کسی رساند و گنایان منی پذیرم تا ایشان را بنشینست مکتوب محبتی الهی را که در دست ایشان اهل و عیال را متعرض نشوند و  
 ویدانی نکنند در مکتوب پیغمبر نه بنشینست ام که مسلمانان را زبان کند و کافران را نفع باشد از حبه ترسیل نیاورد کافران محبتی نیاورد  
 اظهار کردم و خود را در معرض دوستی آوردم در دل من بغض ایشان ممکن و عداوت ایشان سیر من است پیغمبر صلی الله علیه و آله را  
 و سلم او را صاف دانسته درین قصه در داشت سوال چون او را محبت با کافران نبود بلکه بغض ایشان که در دل داشت  
 ظاهر میشود و در ولائیت المؤمنون الکافرون اولیاء در حق او نبود و نزول آیت در شان او نباشد چو افسوس و در  
 منی از محبت ایشان در حق عاصه مومنان است باعتبار آنکه منافقان کافران را دوست گرفته بودند و با ایشان عهد  
 مینمودند و در ولائیت ایشان قول الله این متقوا منهم فقیه در حق مخاطب بر آن آیه را رسانیدند که او را محبت کفار محبت الهی را کرد  
 و در دل بر بغض متکین داشت و صورت محبت مینمود پس در و آیت باعتبار منی مذکور در حق عاصه مومنان باشد و باعتبار  
 آیت او را مخاطب بر آن آیه رسانید بود معنی ان نیست میگرد مومنان کافران را دوستستان از غیر مومنان یعنی مسلمانان  
 گذشته کافران را دوست گیرند و از محبت محبت اسلام پیوسته دوستی ایشان نپذیرد کافران پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله را رسانیدند  
 و سلم آمد و گفت آمده ام تا اثر در جنگ یاری دهم پیغمبر صلی الله علیه و آله را و سلم فرمود انا لست بکافر و پیوسته

این آیه را در گذشته و قضا و چنان بود که مخاطب بر طبقه مکتوبی سومی اهل مکه بنشینست بر دست عورتی برای رسانیدن داد پیغمبر را خبر شد امیر المؤمنین علی را فرستاد تا و بنا کند و بنشینست آرد هر کجا که میاید بکتاب ببرد و این آیه را در گذشته و بنال آن عورت نشانیست او را در باغی یافت خواست تا دل بر صدق نهد و مکتوبی که پیغمبر به عورت داده بود در دستش بود و در دستش نیاورد و بر دهن مکتوب را انکار کرد امیر المؤمنین علی رضی الله عنه تنبیذ فرمود و مکتوب مذکور که در دستش بود خویش را رسانید بود و چون کشید امیر المؤمنین علی مکتوب مذکور پیش پیغمبر آورد و قصه آنرا ذکر کرد و مضمون آن این بود من مخاطب بر آن آیه الی اهل مکه ان محمد اقصی کفره و احدکم چون این مکتوب پیش پیغمبر خواندند و این مضمون بر زبان رسانیدند مخاطب بر آن آیه را رسانیدند بود و این علی پیغمبر را از وی دشوار نمود امیر المؤمنین عمر گفت یا رسول الله یعنی آنکه منافق پیغمبر صلی الله علیه و آله را رسانید و سلم فرمود نه شکی در او ناید یک لعل دندان کیون قد طلع علی اهل بدر فقال اعمله انما شکتم نقه غفرته لکم یعنی مخاطب بر آن آیه ملته در جنگ بدر حاضر بود و چنانچه با عمر شاید بود که فدای بعد اطلاق بر اهل بدر گفته باشند هر چه خواهد از آنکس و بسیار از جبارت بکینند بهستی من شمارا آمرزیدم و گنایان شمارا بخشیدم و گنایان شمارا بخشیدم و گنایان شمارا بخشیدم مکتوب سومی کافران بر زبان رسانیدند گفت یا رسول الله من برگشته ام و کافران پیوسته ام و عداوت پیغمبر صلی الله علیه و آله را سری چنان رسانیدند ام مکتوب از محبت مخالفت اهل اسلام نه بنشینست ام و در ره بطلان زنده ام لیکن من اهل و فرزندان مکه را کسی رساند و گنایان منی پذیرم تا ایشان را بنشینست مکتوب محبتی الهی را که در دست ایشان اهل و عیال را متعرض نشوند و ویدانی نکنند در مکتوب پیغمبر نه بنشینست ام که مسلمانان را زبان کند و کافران را نفع باشد از حبه ترسیل نیاورد کافران محبتی نیاورد اظهار کردم و خود را در معرض دوستی آوردم در دل من بغض ایشان ممکن و عداوت ایشان سیر من است پیغمبر صلی الله علیه و آله را و سلم او را صاف دانسته درین قصه در داشت سوال چون او را محبت با کافران نبود بلکه بغض ایشان که در دل داشت ظاهر میشود و در ولائیت المؤمنون الکافرون اولیاء در حق او نبود و نزول آیت در شان او نباشد چو افسوس و در منی از محبت ایشان در حق عاصه مومنان است باعتبار آنکه منافقان کافران را دوست گرفته بودند و با ایشان عهد مینمودند و در ولائیت ایشان قول الله این متقوا منهم فقیه در حق مخاطب بر آن آیه را رسانیدند که او را محبت کفار محبت الهی را کرد و در دل بر بغض متکین داشت و صورت محبت مینمود پس در و آیت باعتبار منی مذکور در حق عاصه مومنان باشد و باعتبار آیت او را مخاطب بر آن آیه رسانید بود معنی ان نیست میگرد مومنان کافران را دوستستان از غیر مومنان یعنی مسلمانان گذشته کافران را دوست گیرند و از محبت محبت اسلام پیوسته دوستی ایشان نپذیرد کافران پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله را رسانیدند و سلم آمد و گفت آمده ام تا اثر در جنگ یاری دهم پیغمبر صلی الله علیه و آله را و سلم فرمود انا لست بکافر و پیوسته















خدای هر که از او پیشتر روزی دهد یا روزی و در حساب طلبه یا بغیر حسب توبه و بخیل شفقته و گاهوی بخشش و ان  
حکایت یعنی آن است که زرق بود پیشانی بغیر حساب او کلام میبرد و جایا که یا است یا اخباری از خدای تبارک و تعالی است  
روایت کرده اند در وقت بغیر زمان قحطی بود روزی فاطمه رضی الله تعالی عنهما را خبر کردند که چون بغیر رسید  
در غار نمود و قرصی و بازه گوشتی بر طبقی نهاد پیش بغیر علی الله تعالی علیه و سلم فرستاد بغیر علی الله تعالی علیه و سلم بطبق  
نمود در خانه فاطمه بعد در مقام او را چون فاطمه طبق کشت و طبق را بر از زبان و گوشت ویدول او بر صحنه استاجا معید بنیست  
الله تعالی علیه و سلم فرمود ای دختر که من پیش میدانی که این طعام از کجا است فاطمه رضی الله تعالی عنهما گفت زرقی از خدا  
و خدای خود جل شکر را خواهد زرق پیشتر از دیگران فاطمه رضی الله تعالی عنهما همان جواب گفت که میگویم که یا را گفته بود بغیر علی  
الله تعالی علیه و سلم الحمد لله الذی جعلک شبهة شیة تسامی فی سرائیل فرمود بعد امیر المؤمنین علی و حسن و حسین و جمیع  
اول بیت رضی الله تعالی عنهم طلب کردند آن طعام خوردند و سیر شدند طعام چنانچه بود باقی نبود و بعد فاطمه رضی الله تعالی  
عنهما آن طعام را در قسمت آورد میان همناسایگان بخش کرد **هَذَا كَيْسٌ يَأْكُلُ كَيْسٌ يَأْكُلُ كَيْسٌ يَأْكُلُ**  
معترضه است میان معطوف و معطوف علیه یعنی و از قاتل الملكة که عطف است بر او قاتل امره و عطف است بر او قاتل  
در جواب ما ذللت لک که این سخن معنی اینست در آن هنگام که ذکر یا مریم که نزدیک خدا دارد و معایه کرد  
رحله او را مشاهده آثار در دل آورد آنکه کرد که از خواهر مریم که زوجه تر که را بود و فرزندش مثل آید و ولدی همچو او روی نماید  
خدا خواست کرد و غنچه و عابرا آورد و معنی گویند چون زکریا میبود و در وقت از عالم قدرت معانی که در او روی فرزندش  
کبریا از زن نازانیده در دل آورد قال **إِنِّي هَبْتُ مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً**  
قال یا بنو عیسا بدل از او باشد معنی اینست گفت زکریا و درخواست کرد از حق جل و علا ای پرورگار من فرزندم را  
و پاکیزه بخش مرا **إِنَّكَ بِسْمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ** این جمله تنویر است و تا که از حضرت ابراهیم عز و جل  
و کادت است معنی اینست بدرستی تو پذیرنده دعائی اجابت کننده شدالت مالی فدا **أَدُلُّهُ الْمَلَائِكَةُ**  
**وَهُوَ قَائِمٌ فِي الْحِجَابِ** این جمله عطف است بر قال رب مهمل و جمله قایم حال است از  
مفعول ناده و جمله فعلی حال است از فاعل قایم فنادت بهنگام و الت خوانند معنی یکی دانند معنی اینست پس اگر  
زکریا را از شکایان درین حال که او استاده در محراب بود نماز میگذاشت و در خضر خدای سبحان شنید و بدین احوال  
عزیز تر مراد دارند ذکر او بلفظ جمع برای تعظیم بدارند **إِنَّ اللَّهَ يُكَلِّمُ مَن يَشَاءُ**  
**بِكَلِمَةٍ مِّنْ لَّهُ** بیشتر کلمه صغیر از باب لغت خوانند معنی باب تفعل کثیر شد لغت  
دانند بعد فاعل است از یحیی و تا که از حضرت تعظیم لوح است چنانکه در فرشتگان بعد و عا کردن ذکر با لوح مست  
بر آوردن بشارت استجاب و رسانیدن مژده انجاب است باعتبار تعظیم لوح زکریا را از منزل بهشت باطل کرد و بعد از آنکه آورد



این جمیعین ندانند که بود یا مقول قولی که مضمون ندانست باشد می نماند ملائکه و قالون شد پیشتر که بعضی از این  
 الفتح همه خوانند محمول بر افکار یا بتقدیر فناء ملائکه بان شد پیشتر که دانست معنی نیست پس احوال و شکران ندانند  
 و بشارت آوردند و گفتند بدرستی خدا بشارت میدهد ترا پیشتر از دعا کردن و دعا کردن یکی در حالیکه تصدیق کننده است  
 بیسی که کلام است از خدا گفته اند اول کسی که عیسی را تصدیق کرد و پی نبوت او اعتراف آورد و با او مخالفت نمود یکی  
 علیه السلام بود و یکی شقی از حیا باشد یا ناخود از حیات باشد رواست کرده اند که یکی صلوات الله علیه کار  
 عصمت بدین مرتبه رسانید که هرگز گفته نکرد در خاطر نیندیشید و دل او بدان چهره بود که گاهی غفلت بر دل او در  
 ننمود و نیز رواست کرده اند از خوف خدا بی چندان گریست که پوست و گوشت رخسارهای او از سیل و سیح  
 سوده گشت دندان و باطن و همان ظهور پوست او از جهت سوز رخساره او نمایی نهاد از سیل مشک غده مذکور  
 قرار نگیرد می افتاد و سستید او **وَلَا يَكْفُرُ الْفَرِيقُ الْاٰلِیٰمِیْنَ** و سید با معطوفات خویش  
 عطف است بر مصداق معنی نیست و در حالت که صاحب ایدت و ممتز باشد و در قوم خود خداوند سری و شوری  
 بود و باز دارنده است نفس خود را از زنان با قدرت برایشان از جهت احتراز از اشتغال بغیر که کار اشتغال و در حال  
 که پیغمبری باشد ناشی از فاضل و دو همان فلاح یعنی پیغمبری ناشی از اولاد پیغمبران یا پیغمبری کاین از مکره ایشان  
 و امام شافعی که بدین آیه تنسک کرد و خلوت گرفتن برای عبادت از مشغول شدن تعلق فائدت گفته چهره سبانه تقالی  
 یکی را مع جفیر بودن کرد و این صفت را در جفیر پسندیدگی آورد و آن سنائی اشتغال نکاح بود و مخالف اشتغال بر زنان  
 باشد از جهت آو خیزد رضی الله تعالی عنه جواب است که مع پیغمبری منافق فضیلت غیر نشود و چنانچه کسی را بعلم  
 ظاهر ستاید بدین ستایش فضل او بر علم باطن بناید چنانچه کسی را مع کشد بغنا مستلزم نبود و فعل او بر خست ترا  
**قَالَ رَبِّ اَنۡیَ یَکُوۡنُ فِیۡ عِلْمِیۡ وَ قَدْ بَلَغَنِی الْاَکِبَرُ وَاٰمُرَ اَیَّ عَاقِبَۃٍ**  
 قال مستأنف است ربانی کیون لی غلام مقول قال است و استند نام برای تعجب است و بلیغی الکبر حال است و امر اقی  
 عاقر حالی دیگر است معنی نیست گفت زکریا چگونه باشد یا از لحاظ جاصل بد فرزند می احوال نیست که مر ابر  
 رسیده وزن من نازائیده است روی فرزند دیده سوال زکریا علیه السلام ظهور خوارق عادات در شان می رخ  
 مشاهده کرد و در وقت پیری خویش و نازائیدگی زن دل بر زاده شدن فرزند می آورد و بر جبه ظهور خوارق عادات در ره  
 و عاقر رب رب لی من لدنک ذریه طیبه استاقت بشارت ان شد پیشتر که یکی یافت درین بشارت چه جای نرود  
 که استعجاب بیانی کیون لی غلام نرود و می شود چو استعجاب استعجاب از فقر عاوت متفلس استقام قدرت است و شکر  
 و سپاس بر عجب قدرت است یعنی از فضل و کرم کردی و این بشارت ظهور آوردی ما که ندانیم این نعمت اگر در خود من نبود  
 و مر و سپردن نازائیده را این دولت چگونه روی نمودی گفته اند و کرا در آن وقت صد و بیست ساله و بعضی اوین

نموده نه ساله و بعضی گویند دو سه ساله بود وزن او هشتاد ساله و بعضی گویند نود و هشت ساله و بعضی نوزده ساله و بعضی  
**قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ** <sup>جمله مستأنف است در جواب ماذا قال الله</sup>  
 او ماذا قال الملك صین قال ذکر یا ذکاک کند که خبر مبتدایه حذف دارند تقدیر کلام لامر و کما التبتیرت پذیرد یا تقدیر کلام امر  
 کما ذکر التبتیرت لکن ذکر امر یک عاقل بود و تواند بود که یک مفعول همین فعل مخوف را تقریبه سابق کلام مبتدایه فعل  
 مثل ذکاک الفعل المحیب بآیات و در کشف مکه ذکاک الله را مبتدایه دانسته و بمعنی علی نحو هذا البتة ای صفت خلقی لا یؤمنون  
 الله پنداشته و فعل یا را بیان او گفته و از آنکه یک بطریق مشکک لا یؤمنون بمعنی تعریف جسته بمعنی اینست گفتند  
 جلال یاکون گفت خبر تیل کار چنانست که بشارت داده شد و یا چنانست تو ذکر کرده کن تو نازانیده و مست و تویم  
 رسیده یا این هم که این صفت باشد در آفرید این فرزند استعدا و بنویسند یا فرزند ضای مثل این خلق عجیب و غریب  
 زیرا که خدای بکنند از افعال غریبه و عجیب یا بنویسند یا گویند خدای کن یا بنویسند یا گویند این کردن و بیافرید یا بنویسند  
 این یا فرید از سنگ نایقه پیدا کرد و اندک عصاره از او سازد از زنده نازانیده و در چرخ پیدا کند **قَالَ رَبِّ اجْعَلْ**  
**لِي آيَةً** <sup>ما قال مستأنف است در جواب ماذا قال صین قبل له ذکاک بمعنی اینست گفتند که یا ای پروردگار</sup>  
 من بگردان مرا ای مرا علامتی که پیش از ماصل غنم دلالت بر حصول کند و معصای صدق این وعده شود سوال در  
 وعده خدای که در صدق آن هیچ شبهه نیست طلب علامت که می مذاق صدق شود و بمعنی است چو اسب انبیا را در  
 وحی برای تحقیق اینکه وحی ازین است تا مل افند و استدلال بعلامتی باشد که بدان تحقیق و وحی تحقیق ملک بشود و نظیر آن آیت  
 که چون ایسیم علیه السلام فرج و در خواب آید بروی تحقیق حال حبس بهاد و حکم من من الشیطان گفت و میفرمود  
 تعالی غایبه و سلم و دیدن جبرئیل علیه السلام گفت زملونی زملونی و ثرونی و ثرونی و ثرونی محتاج سوئی امل گشت که این از شیطانت  
 یا از ملک است تا آنکه خدای تعالی علم ضروری آفرید که این جبرئیل است و آنچه می آرد وحی آنکه کار خلیل است **قَالَ آيَتُكَ**  
**أَلَّا تَحْكُمُ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا ذُرِّيَّتَهُ** <sup>ما قال مستأنف است جمله که بعد از است مقول است لا امر است</sup>  
 بفرست است آسمان لا تحکم الناس کلام الامر از این آیت سوئی کاف خطاب با وحی ملائکه است بمعنی اینست خدای  
 علامتی که تو می آری آن بود که سه روز با مردمان سخن بگویی مگر سخن گفتن بر وجه اشارت بدستی در روی خوشی و ابروی سلب  
 قدرت حکم خارق عادی نمود که علامت خارق عادت دیگر تواند بود **وَأَذْكُرُكَ بِكثيرٍ مِّن مِّنْ**  
**بِالْعَشِيِّ وَالْإَفْجَاءِ** <sup>این جمله عطف است بر جمله که مفهوم کلام سابق است و معنی با متعلقه خویش عطف است</sup>  
 برو میبانی که گفت فاه تبشیر ما تبشیر او ذکر یک کثیر لای ذکر اکثر او معنی آخره بمعنی اینست بنشیند شود بخارا  
 که در بشارت دادن کرد کار و یا و کین تر و در کار و در یاد که در بشارت نگاه و باند او را بیاکی یا از ذکر آنکه قدرت  
 حکم بخیر ذکر نایده بود و از کلامی دیگر جابجاست و ما در بیایم ذکر خدای بسیار و بشارت آن بدین بگذارد و از آنکه قدرت

سج





قرارگاه او میشود این کیفیت بعد از دو کلام محمول بر حدیث دوم صفات شود معنی چنین بود یکبارگی زبان استحقاق المصطفی  
معجز خوانده گفت در زبان تلفظ نیست و سخن گوید با مردمان در هنگام کم کوله یعنی در حالتی که کوه در تبلیغ شریعت حمل  
و از جمله صالحان باشد **فَإِنْ كُنْتَ تَخَافُ أَنْ يَقُولَ لِي وَلَوْ كُنْتُ رَسُولًا مِّنْ رَبِّكَ**  
چونکه شایسته است در جواب ما ذاقالت مریم استقامت برای تعجب است و لم یسنی بشر حال است معنی اینست که مریم گفت مرا  
فرزند از کجا باشد و در آنجا که نه شود و حال نیست بمن هیچ بشری نرسیده و اینچ شوی روی من ندیده **قَالَ كَذَلِكَ**  
**اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ** و این تر کسب نموده که باشد نفی یائنه آمده و جوده اعراب  
یعنی او بالا ندر کرده **إِذَا أَقَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ** این حمد بیان کیفیت  
خلق است یا تعظیم او است و این آیه نیز چو آیات سابقه در اعتقاد نصاریست در بار داشتن از اعتقاد الوهیت است  
معنی ایست که وقتی که خداوند کار را بخواهد که آن کار حاصل گردد و برستی گوید مراد را موجود و شوق خلق است  
از زمین قبیل بود پس زاده شدن عیسی بفرستاده است و اینست که در یک بشری ایجاد متعلق بکلمه کن بود و بر قول اهل  
سنت این کلام مجاز از حضرت ایجاد باشد **رَوَاهُ** کرده اند چون جمعی از فرشتگان یا جبرئیل مریم را بشارت دادند  
و آن نشانه بشیر که بکلمه منزه اسم الله صلی بن مریم گفت مراد بشری من نکرده یعنی هیچ مردی بمن نرسیده فرزند از کجا  
شود این معنی چگونه متصور بود و گفتند هم چنین است خداوند آنچه بخواهد بکنند بعد جبرئیل در حبیب و یار و امین او دم خوشی دید  
تا گاه مریم خود را بارور شده و دید چون شکم برآمد زکریا علیه السلام مرچا پنجه بر حکم عادت در مقام اومی آمد چنین بچه در شکم او بود  
از تهمت تبرید باین خود گفت مریم بارور شده این بلا از کجا افتاد او گفت اگر این این همان مریم بتوست که ماسخینه بود  
که عیسی را بشیر بر خواهر زاده این کلمات بگذاشت و از نزدیک بسیار زکریا و اهل خانه او بدین جدت متعلق گشتند و از خوف تهمت ترزد  
گشتند چون مریم در خانه زکریا آمد زکریا علیه السلام عیسی علیه السلام حامله بود و بامریم گفت فرزندیکه در شکم من است فرزند  
در شکم من است که بود و تو وضع نمود تو بهتر زانی و حل تو بهترین طلباست بر آنچه توئی این چنین انتقام خلاست زن زکریا  
از معالجه حمل خوشی که حمل او کرده زکریا را خبر کرد و بدین خبر مریم را به برکت ساخت او زکریا گفت من از تهمت خوشی  
بیشتریم نه از تهمت مریم که چنین آنجا دیگری نمیدارد این حمل بر تهمت شود و چون در زره گرفت مریم از خلق دور تر رفت  
و از غایت شرم تنه بگشت و چون او را در زره بگال رسید و عیش بچه مانع گردانید گفت که شکلی که پیش ازین مریم و شتی  
ستروکی شتی بودی **رَوَاهُ** کرده اند و در اخبار و قصص در ده نایب است بن یعقوب بن ابی انعم مریم بر زاده و عمران  
بود بر یوسف بزرگ کسی بچهره مریم بار نمود و گفت باو شاه از آنجا که گشت و این غایت بود و مریم یوسف بزرگ مریم را  
بیرون آورد و از آن مقام در مقامی دیگر برد و خواست مریم بکشد و ازین شناسمت بزرگ فرشته بر سر او نهاد و او را در شکم  
او در آن گفت مریم بی شرم از عیب حامله شده و در شکم او روحی پاک و آرد این را نگه دارد و پیشترت را نگه دارد تا آنگاه که بزرگ









پرو و کار را مستقیم است و استوار هر که درین راه باشد تا به از عمل ملک نجات یابد قلنا **اَجَسْتُمْ عَلَیْهِمْ**  
**الْكُفْرَ قَالِ مَتَنُ اَنْصَارِ نِي اِلَى اللّٰهِ** الما طرف است معمول است مر قال ان از رو  
معنی بر قال در آمده جمله عطف است بر مضمون کلام سابق ای قال عیسی که از او که نا فقال حین احسن منکم الکفر بین انصار  
الی انصار ای مانجی الیه لکمال الیه و معنی انیت پس هر گاه که احساس کرد عیسی از ایشان را بسیار کفر را یعنی کلمات کفر  
اعمال کفر و بد و برکت و فنیة ایشان مطلع گشت و بد ریافت خواستن ایشان کشتن این را نجات بلکه پیراسته باز احساس  
علم یقینی هیچ علمی که حاصل بحسب باشد مراد دارند کفر را که امر باطنی است متعلق بعلم گویند متعلق احساس نیست پس دارند گفت عیسی  
کیا شنیداری و دهنندگان من که مایلند سوی من خدا یا کیان یاری و دهنندگان روح اله که من رفته ام سوی علامه  
حق سبحانه تعالی قال **اَحْوَرُ لَوْ نَحْنُ اَنْصَارُ اللّٰهِ اَمْ نَكْبَا اللّٰهَ وَ اَشْهَدُ بِاَنَّ اَمْسِلُو**  
**رَبَّنَا اَمْ نَكْبَا اَمْ نَكْبَا اَنْتَرَلْت وَ اَتَمَعْنَا الرَّسُولَ قَالِ كُتُبْنَا**  
**مَعَ الشَّهِيدِ مَن** جمله قال الحواریون ستانفست و جواب ما اذا قال الحواریون حین قال عیسی من  
الضاری الی الله و جمله نحن الضار الله معقول قال است انما بالانتهای محله است و انما معمول است بر تکرار قلنا  
که معطوف بود بر آئنا و جمله انما یعنی زنا آئنا با انزال حضرت خضره یا شایسته اعراض تو صیغ ضامی بر یومیت و توصیف خوش خلق  
بود آئنا با انزال است بدل اشتمال است از آئنا بالانتهای وجه التکافؤ از غیبت سوی خطاب اتبعنا الرسول عطف است  
بر آئنا بالانتهای و از فاکتشاف الشاهدین بعدیه است معنی انیت حواریان یعنی یاران مخلص و دوستان خالص که در  
سوافت اوردند و وعده نصرت او کردند گفتند ما یم الفسار وین خدا اعوان میگیریم معیوت مهابی بخدا ایمان آورده ایم و دین  
تقدیم کرده ایم و گواه باش ای عیسی به بین که ما مسلمانانیم و مومنان سو قیامیم تر ابرایمان خویش گواه گرفتیم و اشتهد بنا  
مسلمون گفتیم ای پسر و در گار ایمان بدایچه فرستاده و کتابی که داده آوردیم و اتباع رسولی که فرستاده کرده ایم پس  
بنویس ما از جمله است خیر الانبیا که گواهی خواهند داد روز قیامت برای مایا بنویس ما را یا مومنانی که بر و در انیت گواهی  
و بر صدق پیغمبران تو گواه اند یا بنویس ما را یا پیغمبران که زبان تکرار خواهند گشتا و در حق امت خود گواهی خواهند داد  
حواری در لغت یا مخلص را گویند حواریان عیسی جماعتی از یاران مخلص او بودند و بظاهر و باطن با او خلوص و خلاصه نمیداد  
و وجه تسمیه ایشان حواری اختلاف کرده اند در کتب اخبار اقوال مختلفه آورده اند و بعضی گویند و از ده کس متقا از کده  
ظاهر و باطن بودند که ایشان را خلاص با عیسی نمیداد ایشان را از جهت متقا بودن از کده در اوقات حواری گویند  
حواری یعنی اگر سپیده که متقا از مومنان است مناسب است تسمیه جویند و بعضی گویند جماعتی بودند که با منی شستند و در بنید کردن  
آن اهتمام نمودند عیسی ایشان را گفت در سفید کردن جامه چه کوشید و در تصفیه دل و سپید کردن آن کوشش کنید  
ایشان را حواری گویند و مناسب است او با حواری که معنی سپیدی است جویند و بعضی گویند حواریان عیسی ملائکه رنگه زبان بودند





عیسی را زنده بر آسمان برآورد و ایشان را میان خویش یکدیگر در قتال آورد و سوار بر پشته او برادرش کشته شد.  
و جان بکمال موت سپردن قصه آن آنست چون عظمت و جلال عیسی بنویسند و اگر گشت واپرانه الا که او ایمن و زنده  
شدن مردگان بشهرت پیوست با وجود معجزات ظاهر و بایسته متظاهر به بیشتر می نگریدند کفر و عداوت و زنی عیسای  
با وجود جمعی عظیم از سواران و دودعه به قدرت از ایشان چون در شریعت او قتال مشرب بود قتال نفرمود بکلی که از آن دشمن  
دین بودند و با عیسی صورت عداوت می نمودن از جهت جشمت و نامهربانی و قوت قدرت و بهتری ترس بودند و بکشتن او  
کشته گشته اند عیسی و جواریان در غرقه آیدند کافران غرقه را گرد گرفتند ملک جزدان میبود و این غرقه را برآورد و ام  
بکشتن عیسی کرد و او را برآورد و الهی جمالی بر چشم او گذاشتند میبود چون عیسی را یافت در بازگشتن شتافت  
خداوند الهی شعبه عیسی بر روی انداخت خلق بکشتن او پرداختند چون او را بر صورت عیسی دیدند گرفتند بردار کردند و بعضی  
گویند در مقامی که عیسی بود شب بقتل عیسی علیه السلام را گرفته چوبی بردارند و آن نصب کردند و خداوند تبارک و تعالی  
تاریکی پیدا آمد و فرجی و غوغای برآمد فرشتگان میان عیسی و میان ایشان جا نداشتند عیسی را بر آسمان بردند و شعبه  
عیسی بر پیرو افتاد خلق بهمن را بردارند و بعضی گویند در آینه مردی طلوس عیسی را برآورد و او را  
در نظر خلق بر صورت عیسی نمود بهمن را گرفته بردار کردند. **اِذْ قَالَ اللَّهُ لِعِيسَى اِنِّیْ مُتَوَفِّیْكَ**  
**وَرَافِعُكَ اِلَیَّ وَ مَطْهَرُ لَكَ مِنَ الَّذِیْنَ كَفَرُوا وَ جَاعِلُ الَّذِیْنَ اَتَّبَعُوْكَ فَوْقَ**  
**الَّذِیْنَ كَفَرُوا اِلَیَّ یُؤِیْسُ الْقَبْرِ** تا از طرف است بر مکر شده یا مفرم خیر الماکرین ایسم  
بانه خیر الماکرین اذ قال الله یا متعلق است با ذکر خوف و این جمله ششمین بیان جزا مکر و بودن او و ظاهر ظاهر خیر  
و اخفاء پیغمبری بر صورت مکر باشد سوال جزا مکر و فعل عقاب ماکرین در وقت بودن عیسی بر آسمان بود و در وقت  
الغیب این سخن روی نمود و ظرفیت قول مذکور جزا عقاب معلوم چنانچه آید و محبت آنچه وجه روی ناپ جواب  
در پنجاهم و هجده اکرام عیسی و متابعان عیسی علیه السلام عقوبت مکر ایشان موعود بود از سوغ و به وجود تعمیر کرده باین  
وجه اذ قال الله یا عیسی را ظرف و مکر الماکرین آورده و با عیسی تا آخر مقبول قال است جمله نهم  
مقدم است برای تفسیر جمله انی متوفیک تا آخر مقبول است و تاکید این جمله برای زیاده و عید و تبیین و تاکید  
و فوق الذین کفروا مقبول و در پیوسته مکر ای جاعل الذین اتبعوک کاینین فوق الذین کفروا یا مفرم فی انجمن  
الیوم القیمه متعلق است به پیغمبر یا متعلق است به معنی عال و قاین معنی نیست و خدای جزا مکر ایشان را و او را گویند  
حکم کرده شد که او بهترین کسانی است که جزا مکر و به و مکر مکران یا گویند یا گویند که آن هنگام که خدای تعالی گفت ای عیسی  
بدستی مرفی ترا از مصائبان توستان ایام و بسوی فرشتگان خود با سوی آسمان برآورده ام و از لوث کافران  
ترا پاک کننده ام و کسانی را که تا بعد از تو اند در جهت تار و قیامت بالا ترا از کافران گردانده ام و بعضی متوفیک

معنی نمیکند دارند و معنی برین طریق پیدا نمایی عیسی بدستی سن ترا جویانده و نامی گردانیده ام و بسوی فرشتگان  
 آسمان برآرند ام روایت کرده اند چون حق سبحانه تعالی عیسی را بر آسمان برداشت اول خواب را بر دل داشت  
 تا در بر داشتن بهیبت نخورد و متعلق نگردد و اسناد توفی در حق سوی ذات خدا از حجت کرامت عیسی است و تواند بود و متعلق  
 بمعنی تزیین شهبه کجک فی الطعم و التفریب بود و بمعنی جاعلک کالموتوی فی زوالها شود یعنی دور خواهم کرد از تو شهوات طعم  
 و آب و خواهم گردانید ترا بهیچ شوقی مستغنی از طعام و شراب گفته اند عیسی صلوات الله علیه آدمی بود بعد از رفع اذن طبعیت  
 فرشتگان روی موی چو چمنانی بود و روحانی گشت و لغفات فرشتگی پیوست پذیر صلوات الله تعالی علیه و سلام خبر کرد که در حشر  
 زمان بود و خروج دجال عیسی صلوات الله علیه از آسمان فرود آید بر سر صلیب المقدس نماز شریف نماید مناد کند  
 ندا کند و آوازه در جهان افکند بدستی عیسی از آسمان نرود کرد و زمین و برکت خویش در دنیا آورد و دجال چون ندانند که  
 پشت تو بهیچ نمک بگذارد مقدمه و جلال هفتاد هزار جهود باشند عیسی علیه السلام و مسلمانانی که با او باشند جهودان ندانند  
 را بکشند و بعضی از ایشان چنان شوند در هر مکانیکه بنهان شوند از آن مکان ندانی محمدی اینجا یهودی است و یا او  
 بکش برآید و هر جا که یهودی چنان شده باشد کسی پیدا شود که جادو نماید و نیز روایت کرده اند که هر کس در آن  
 عیسی کافری بر روی زمین نماند مگر آنکه مسلمانان بخود یا منقطع الاسلام باشد قال الله تعالی هو الذی ارسل رسولہ  
 بالذین و الذین الحقین علی الدین کله ولو کره المشرکین قال علیه السلام زویت لی الارض فاریت مشافرا و مفارفا  
 و سیلک ملک متقی مازوسی من ممانان زمان زمان ظهور این دهمه است بعد چهل سال میان خلق بابش و بر بفرشت  
 پیغمبر علیه السلام عمل کنند زنی بخندد و از آن زمان او را اولاد شوند و بعضی گویند دهمه شود اول و دختر بمیرد و بعد عیسی علیه السلام  
 وفات یابد و در روز قیامت عیسی علیه السلام مدفون گردد و شعرا ای من جعکم فاحکم بیکم  
 فیما کنتم فیہ تحت قیوت این جمله عطف است بر مقول او اذ قال الله تعالی انما اقول  
 ثم انما اقول و خطاب جمیع بعد ذکر عیسی و ذکر پیغمبران و کافران خطاب است بر عیسی و فرشتگان را و جمله فاحکم بیکم عطف است  
 بر جمله ای من جعکم عطف فعلیه بر اسم بر طریق زید فی داری فاطمه و زیادت فاکرمه معنی انبیت پس بسوی حسنا بگو  
 بازگشت شما است پس حکم خواهم کرد میان شما و چیز بی که اختلاف میکنند و میان خویش یکدیگر مخالفت  
 می درینند فاما الذین کفروا فاعذبهم عذابا شديدا فی الدنیا  
 و الاخریة و ما لهم من نصیب من ائمة الذین آمنوا و عملوا الصالحات  
 فیوقیعهم أجورهم و الله لا یحب الظالمین و آیت سابق میان فریقین در حکم کردن  
 ایشان جمع کرد این آیت که متضمن تفصیل است برای تفریق آورد اما متضمن معنی شرط است بشرط او محذوف است  
 محذوف و بتمام شرط فایم شده فادخولهم در آئند تا صریح اسم باشد صریح آید است لهم خبر است و حال

والهم من نامر من حکایته اخرو می است آئینه است و ما برای نفی حال بود استمال او در آئینه بجهت بایست  
**جواب** مستقبل را که متدین بود قیامت گاهی بر طریق دفع فی القدر بایست و ذکر کنند گاهی بلفظ حال آرند و معنی  
استقبال ندارند و اما الذین آمنوا و عملوا الصالحات این شرطی است در شرط سابق و جمله و ایستد لا یحب الله الذین  
تزیل سنت تا که نیست هر چند که آیت آخر معنی را نیست اما کافران پس ایشان را عذاب سخت خواهم داد و در انواع  
سخت و عقوبت خواهم آورد و عذاب سختی در دنیا منع کردن و صورت گردانیدن چنانچه بعضی بوزنه شده اند و بعضی بکشتن  
و آسیر گردانیدن و کشتن و بپوشیدن و بپوشیدن و در آخرت بپایانیدن و بپوشیدن و بپوشیدن و بپوشیدن  
گردانیدن و بپوشیدن و بپوشیدن و بپوشیدن و بپوشیدن و بپوشیدن و بپوشیدن و بپوشیدن و بپوشیدن  
پایان آورده و کارهای نیک گردانیدن و بپوشیدن و بپوشیدن و بپوشیدن و بپوشیدن و بپوشیدن و بپوشیدن  
بخشند و بر قرآن تو فهم معنی چنین آید و بهم با ایشان اجر داد خدا عالم را و دوست ندارد و گذرندگان حد و دوستی  
نار و خداوند است که عذابت من الکلیات و الذی کما الحکیم **○** و کما فی القرآن  
جمله تلو مفسر است ای تلو اولک تلو معنی نیست آن مذکور را از خبر ما فریم و فریم و میسر و میسر و میسر و میسر  
آزار بر تو ما میخوانیم این مذکور را در حال که او از مسئول باشد و کما استوار است یعنی **○** مثل عیسی عیسی عیسی  
**کمثل آدم** و خلقه من تراب **○** قال له کن فیکون **○** کما برای تشبیه است و جمله خلقه  
من تراب سیلیست برو و چه شبیه را آنچه آفرینش انسان از خاک آفرینش عجمه و غریب است همچنان آفرینش آدمی را از  
آب و بزمی غریب و عجیب بود و چه شبیه کن کل عجمه یا غریب یا شبیه چنانچه گویند کلامه کما المثل فی الطلوع ای کون  
کل مایه تخلیه النفس چه ملاوت را بشکر پیدا شده اند استقامت که لازم ملاوت است شکر داشته اند و ملاوت  
بر قول عامه اهل سنت گفتن کن مجاز از اینجا بود و عطف او بر خلقه عطف شئی در نفس او باشد و بر قول اشعری گفتن کن  
را ثابت میدارد و وجود اشیا حاصل بکلیه کن می پذیرد و ترافی علت از علول می آید و این بدیه محال میباشد **جواب**  
نار بود و خلقه معنی اراده خلقه جویند برین کم سن قریه اهلکنا ما فجا و یا سنا معنی ارادنا اهلکنا گویند بر هر دو قول اشکال  
می آید بدین اتصاف رومی نماید و بر قول اشعری خلقه بر حقیقت دارند و تم برای ترافی در مرتبه پندارند چنانچه در شکر  
من الذین آمنوا گفته اند و با تقدم ایمان ترافی در مرتبه رفتند و تم قال له عطف است بر خلقه من تراب کن قول قال  
فلکن معنی کن عطف است بر خلقه از برای معنی بصیغه ضایع از جهت استخفاف صورت بدیهه و دوست داشتن همان شایع  
نداشتند الا چیز دیگر و کما فی حدی و بطلان مقاتل ایشان در شان این مقتضی و انکار بود از جهت رد انکار تا که  
سایع منو معنی نیست بدستی حال عجمه عیسی نزدیک خدای عز و جل می باشد تا که است که او را از خاک معبود کرد  
پس گفت مر او را موجود شو پس موجود گشت و اندامانیت و لوازم و لواج این با ایجاد و نامی همه موجود است



پس باز گشتند و میان خویش خلوت کردند و مشورت شدند و میان خویش یکدیگر گفتند که این مرد پیغمبر است  
فرستاده خدای عزوجل است اگر شما با او مبارزه کنید خویش را ازین دین برافکنید زیرا که هر قومی که با پیغمبری مبارزه کند  
خود را در هلاک و فنا آوردند اگر نخواهند بزرگوارین خویش باشند با او بمصالحت و مسامحت پیش آید و با او صلح کنند و در  
او طاعت خویش باز گردانند و دیگر پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم در صحرا بیرون آمد و در مبارزه اقدام نمود و ایشان  
چپا امیر المؤمنین حسن و حسین پس او فاطمه زهرا علی بود یعنی الله تعالی غنم الی یوم الدین و از عایشه رضی الله  
تعالی عنهما روی است آن زمان که پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم اهل خود را برای مبارزه بیرون آورد و دید که پیغمبر  
مکمل بود و امیر المؤمنین حسن و حسین و فاطمه و علی را در زیر آن در آورد و در صدق صدق گفت و در شان ایشان تأیید شد  
پس سبب حکم از جبر اهل البیت و طهر کم تعلیم گفت چون ایشان آمدند پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم گفت فقه  
عینی گفتیم و بیان او کردیم و کفر و کجی اهلان اعتقاد نصاری نهایت رسیده و دل حقیقت دین حق را رای العبد  
اگر شما از قبول کردن آن ابا آید دل را بر یکبارگی بیاید تا مبارزه کنیم و هر که میان ذیقین در رخ گوشت او را  
سنگ لعنت بنیم چون ایشان پیغمبر اهل خویش برای مبارزه بیرون آمده دیدند و کلمات مذکوره از پیغمبر صلی  
تعالی علیه و سلم شنیدند میان خویش گفتند مبارزه نکنند که این سخن حق است که اگر دعا کند بدعا اوزمین توبالا  
شود و اگر نخواهد که از جای خویش بجنبد مبارزه اختیار نکند و بمصداق پیغمبرش آمدند بر و هر اراده در سالی هزار در حجب  
هزار در صغری و سی زره و سی اسب و بعضی سی شتر نیز گویند صلح کردند و درین باب موافقت و توفیق و محو و انقیاد  
در میان آوردند پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم فرمود چون شما از مبارزه ابا آید و بدیدید مسلمان گردید و دل بر حق دارید  
ایمان آید از اسلام ابا آورند و گفتند ما صلح میکنیم برین که با ما جنگ نکنی و ترسانی و ما را از دین مانگدانی برین طریق  
اختیار کردند و با یکدیگر عهد نامه و وثیقه انبشستند و محصلی خواستند ابو عبیده جراح بر ایشان محصل و حاکم گشت  
برابر ایشان و وقت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم گفت اگر ایشان صلح نکنند و دل بر مبارزه می آورند از محبت  
بر باطل بودند و بمکاره برین قیاس جرأت می نمودند همه قروه و خنجر بر میگشتند و بخواری و نگو نزاری زبان می  
لفزانی و فخر تبه در جهان باقی نماندی و تا قیامت این جنس باز موجود گشتی و روایتی فرمود هلاکت بر اهل خیران نزدیک  
رسیده بود اگر مبارزه میکردند بملاست پیش می آمدند تمام وادی با آتش افروخته شدی و نام و نشان اهل خیرات باقی  
نماندی **إِنَّ هَذَا الْحَرْبُ لَا يَجْهَرُ إِلَّا بِالْحَقِّ** این جمله مفسر شده است در اشعار کلام برای بیان حقیقت  
قصه سابق و تاکید بر مبنی بر انکار کفار است **وَالْحَقُّ** این جمله نیز در اشعار کلام برای بیان حقیقت  
مقصود از این اثبات توحید و نفی شرک است و بیان آورده که پیغمبر حق است و بگویند که صدق است  
**وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ** این جمله نیز در اشعار کلام برای بیان حقیقت است و تاکید بر توحید و نفی شرک

حقیقت



معنی اینست و نیست مغبوری بچرخ گردانی سزاوارست مطلق حاصل منتهی قعنه مذکور بدین است و شکی نیست  
 که حقیت آن یقین است **وَلَا تَلَّهِ لَهْوُ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ** ای افعالی علی افعال الحق و افعال الباطل  
 الذی اثر را به حکیم الذی یقینی حکمته نصر الحق و قهر المبطین عند مطالعته تمیز الحق عن الباطل این جمله حال است از ضمیر  
 بتصل یا ترشیل او سبب و ایراد او با تو اکیه از جهت ترشیل کفار منزله منکران منتهون جمله با اصرار است چه اگر بدین صفات کجا  
 بگردند از مغفرتی را مخالف نشوند و بعد از آن هذا هو القصد الحق که در بیان حامل و حال واقع است معترضه است چنانچه  
 گذشت و وجه اعتراض آن بدین است پیوسته معنی اینست مباہله کنیم و حال نیست پذیرستی بر آئینه هیوست عزیز یعنی تو  
 غالب در وقت مباہله حق را حالی کردن تواند باطل را بقاء و پاک رساند حکیم است حکمت او اقتضا کند که نزدیک طلب  
 مباہله حق را از باطل جدا کند محققان انصرت و بدو مبطلان را بشکند **فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ**  
**يَا مُقْسِدُونَ** فاما فان تلووا سیاهیست جزایان تلووا محذوف است ای فان تلووا سیاهییم باشد و بیان  
 حق سبب برای جزا و او کسانیکه از حق روی گردانند فان شد علیم بالمفسدن تلیل جزا محذوف است زیرا که علم قائم  
 بمفسدن مستلزم است سرگردان ایشان و تواند بود فان شد علیم بالمفسدن بحکم لازم مذکور کنایت باشد از سیاه جزا  
 هون بود حاجت بخود نشود تا کید حربه از جهت آنست که کتاب کفر طاعت آن بود که کافر جزا را منکران است و طاعت  
 انکار و تمیل کردن او منزله منکر چرا باید بدین اعتبار تا کید حربه شاید معنی اینست پس اگر کافران از حق روی گردانند بر قول حق  
 ثابت نماند بدستی خدای علیم است احوال مفسدان و اعمال مبطلان شتی کار ایشان بدانند یعنی آن رسانند **وَلَا**  
**يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ وَلَا**  
**تَشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَوْلِيَاءَ بَلْ كَانُوا هُمْ أَهْلَ الْكِتَابِ**  
 او سنت مقول قل است الا تعبدوا بمعطوفات خواهر بیان است هر کلمه ای که می در تفسیر خویش آورد چون جعفر طیار  
 از صاحب را جانب جسته روان کردند و در پیش جمع شدند و یکدیگر گفتند شمار جماعتی که برخاستی میزدند و این را بر او  
 گمارید مالی جمع کنید و کسی را با هدایا بر بخاشی نفرسید و مردی از اهل رای عمر و بن العاص و عمرو بن ابی العاص را کردند  
 هدایا بر بخاشی ایشان را سپردند تا ایشان پیش بخاشی بروند و میان ایشان چنان شدند تا سوسی ایشان احسان نکند  
 بلکه ایشان را گرفته این جانب نفرستد بمرورین خاص و مصاحب و ذره بجز روان شدند جعفر و یاران او را به خشکی اختیار  
 کردند و فرستادگان کفار شتایی کردند پیش از جعفر طیار در غبته رسیدند چون برخاستی باو شتاه حبشه آمدند و در مجلس  
 در آمدند بر سم کفار پیش او می کردند و بر زمین آوردند و گفتند که گروه ما را نیکو بمانند و عطار تر اشاکر الله بدستی  
 ایشان اخلاص جزو را ثواب داده اند و باز بر تو فرستاده اند تا خبر واقعه که اینجا جادو شد برسانیم و جز بدین قضیه  
 بفرستد نیکو بمان مطلق گردانیم در میان مامورین بیرون آمده میگویند که من مشغول خدایم و دعوی میکنند که شمار را سبب بنامیم

ج

او را نادانی چند متابعت کردند و انایان در معرقتن قبول نیاوردند و تکرار متابعان او را در آفرین و حال برو تنگ کردیم  
 در گوشه رفتند و بجای پناه گرفتند و آنجا مردمان در آیند و نه از اینجا ایشان توانستند که بیرون آیند چون از روزگار تنگ  
 آمدند توجه درین جانب کردند و خضر برادر زاده خویش را بر تو فرستاد و دل بر خراب کردن این ملک نهاد و بانو همان  
 منجی آمد که بر ما خواسته در جهان از دست او و غیر می خواسته فرستادگان او بر تومی آید تا پیش تو تعلق نماید و تو را از آن  
 آوردن برو مانع شود و میان ما و او حاصل گردی مطلوب ما نیست چون ایشان را بر تو برست نظر لطف بر ایشان  
 نگاری و ایشان را با مال بسیاری و صدق سخن مادر نکو بشن آیدگان و علاست راستی مادر خدمت ایشان نیست چون  
 خواهند پیش بادشاه بکنیم سجده نخواهند کرد و بر سر مجلس بادشاهان روی بر زمین نخواهند آورد چون جعفر بایران خوا  
 آمد پیش در نجاشی بانگ لبستان علیک ضرب شد و ز نجاشی گفت بفرماید این آواز است که را برادر کردار کند  
 و آنچه گفته است بار دیگر گوید بار دیگر آواز کرد همان سخن بر زبان آورد نجاشی گفت ایشان را دستور دادم و در درگاه  
 بر ایشان کشادم که این آیند گان بامان خدای در آیند و مطالب خویش باز نمایند و بن عاص چون این سخن را به نجاشی  
 شنید تجسسوی یار خویش دید گفت ای بیکی چگونه شکم میکنند و چه نوع دم اجابت میبخشد چون دوا ندیده متواضع میشوند  
 سجده نکردند و بر زمین نیاوردند و کعبه است اسلام رفتند و بر وجوهی که سلام باید گفتند و بن عاص به نجاشی گفت مصلحت  
 سخن مظهر ریاضت این آینه از نگار تراست تا وقت نجاشی گفت شما را چه مانع شد که پیش ما سجده کنید و در برابر  
 نیاورید و تحقیق که آیند گان میگویند گفتند و بر رسم درآمدن آیند گان پیش بادشاهان ترقیب جعفر گفت ما شای  
 سجده میکنیم که تر آفرید و ملک بخشید تحیه سجده کردن و برای تعظیم سر بر زمین آوردن رسم ما بود که ما سجده انعام بودیم  
 پیش سگی این نوع تزلزل نموده ایم و آخر الزمان که در کتاب موعود بود و حکم نبوت افراخت ما را از سجده کردن برخیز  
 باز داشتیم تحیت سلام که تحیت اهل بهشت است ما کرد و بر رسم بخوابی و دعا و ثنا بگید بگر آرد چون نجاشی گفت آ  
 او را شنید و قوت راستی درستی او دید او را و هم در بن عاص را گفت شما پیش من بایکد بگر گفت نشنیدید و آنچه در  
 در میان افکندید جعفر گفت تو بادشاهی از بادشاهان روی برینی از اهل کتابی و از ارباب فکینی بانو سخن بسیار نیاید  
 و پیش تو میروی سخن بر قدر در دست شاید یکی از ایشان را بداند که سخن گوید تامل و زبان من تقصیر جوید بعد جعفر  
 التماس کرد تا بادشاه از ایشان شصت هزار پیوسته بفرستد و بعد جواب این شصت هزار پیوسته گفت و شصت هزار پیوسته اول گفت  
 ما ندانیم یا آزاد گانیم اگر بندگانیم که از ملک خود که تحیه ایم را تسلیم ارباب ما کنند و در بن ایشان نگذرد نجاشی  
 از ایشان پرسید که ایشان کیان جواب گفتند که اگر اراده کردیم آزادگان عظام اند نجاشی گفت از جهت قیمت کسی بر ایشان  
 دست ندارد تا کسی ایشان را مدد سپارد و دوم آنکه خونی ناحق کرده ایم او را و بقتول برآوردیم که استحقاق گرفتن ما بود  
 و سپردن با و لیاقت قبول باشد گفتند بیکس را کشته بگریم و اند و قطره از خون بر زمین نریزیم و ستم آنکه نال کسی بفرستیم و بفرستیم

یا حضرت کسی نپذیرفته بیکم که بطلب آن مال را بگیرد و سبب آن آزار ما پذیرد پس نجاشی گفت اگر ایشان قطاری ثمنی  
پوست گاوی بر سر واجب باشد بر من او مانا لازم بود و گفت ایشان قیراطی از مال کسی نسنده اند و حیدر خنجر از کسی  
نگرفته اند نجاشی گفت بر ایشان چه چیز دارید و دل بطلب گرفتن ایشان چه طور استکار بکار گفت ما و ایشان بزرگترین بودیم  
و در آن مثلث است آبار خویش می نمودیم ایشان از آن دین برشته اند و متاع غنیمتی شدند پس فرستادند ما را قوم مابسی تو  
تا ایشان را با بسیاری و ایشان را از مخالفت دین که از آن بگشتند باز آری نجاشی گفت پس هر یک که شما آورده اند بده  
بمنست رشوت است باز بنمایند ایشان را که بر من آمده اند و در زمان من در آید و اندرون ننمایند بعد از آن نجاشی توجه  
بجعفر و مصاحب او کرد و روی شوئی ایشان آورد و گفت با من راست بگوئید و حیدر خنجر بر بزرگید که دین قدیم را چسب  
نکرده اید و چسب سبزو بدین دیگر نهادید جعفر گفت و بی که آنرا گذاشته ایم و بر شیطان بود که شیطان ما را بفرزدین  
بخدای و عبادت کردن بسنگ میفرمود چینی که اکنون دل بر این داشته ایم دین خداست یعنی است که رسانیده چسب صلی صلی  
و منضمون که آتی آورده میرسد مصدق منضمون تو رتبه و انجیل نجاشی گفت منی خوب گفتی هر چه خود باش بخون و ترس  
دل خود را خراش بده فرمود که تا قوس بنشیند اندام اجتماع قوم در دهند چون قیاس این یعنی استواران از دایان جمع شدند و حیدر  
بر میانان یعنی ها بران معابد ایشان گرد آمدند نجاشی درو بر ایشان آورد و بیدل توجه سوی ایشان کرد و گفت سوگند میگویم  
شما را بخدای که منم ستاده است بر شمشیر انجیل که میدان عیسی و سیاهی قیامت پیغمبری صید اند و ذکر میوش شدن او و  
کتاب میخواند گفته آنرا پیغمبری است که عیسی پیغمبت او را از انبشارت داده و شتر سببی پیغمبتی و منم گفته که پیغمبتی را  
گفته اند بعد نجاشی گفت ای جعفر ازین داستان خبری تغییر و تبدیل کرده برخواند آیت ما را تا انزل الی رسول آخر  
درین آیت منم استماع فاعلی الحق بر خواند هر یکی از ایشان از چشمها چشمها را نه نجاشی گفت زیادت یک این حکا  
خوب و ازین داستان مرغ خوب جعفر سوره بنی اسرائیل و سوره طه را خواند نجاشی و اهل مجلسین با اخلاص و علاقت این کلام  
چیز از آنکه عمر و بن حاضر گفت بفرما اگر تواند سورتی که در آن ذکر عیسی و عیسی است بخواند و قصه ایشان را بنویسد بر خواند  
ازین قصه از آنکه خویش در تاندر نجاشی گفت در عیسی پیغمبر چه میگوئید و در شان او چه میگوئید جعفر گفت همان میگویم آنچه  
در شان او خدای خود جل بیان کرده و پیغمبری است که خدای تعالی علیه و سلم آنرا از خدا آورده نجاشی گفت آن چیست بگو تا بشنوم  
پیغمبری که است گفت عیسی که خداست روحی تبارک و تعالی است الفکر و دست از محض کرم آن کلمه را بر مریم داد  
مرده زنده کردی و آنکه را در بینائی آوردی و آبرص بعباد او پی پذیرفتی و در زمین بنشیند و هیچ گشتی و قوتی از گل منی سورت  
برنده برداشتی و در آن دم زدی باذن خدای زنده ساختی و در روایتی آورده نجاشی جعفر را گفت بفرما که صاحب شمشیر  
و پیغمبری چه میگوید و چه پیغمبر را بر آنچه پیغمبر را داشت میباید جعفر گفت کتابی دارد که حکم از آن می آید و در دست است که است  
منزل شده میخواند و امر معروف و نهی از منکر میکند و بر تمام احسان میفرماید و امری میکند که خدای را بپسندد دیگری را

ایمان دین نگینید بعد از سوره قرآن سوره روم و علقه و سوره کهف و سوره یوسف و سوره انعام که در آن ذکر می شود  
بر زبان برانده و برین عاصی خواست تا ایشان را بروی و غنیمت آرد و گفت این مرد دل پر از استغنی می نگارد و بخاشی  
گفت بخاشی که نفس من بیاد او شد که آنچه در باطن خویش می گفت بود این مرد و چیزی بران نماند که در میان گفته اند بران  
آورده از اهلان ایشان که حاضر بودند از شنیدن گفتار جعفر صوفی و غنیمت یافتن و شیخی نمود و بخاشی گفت این بخاشی  
و انشیدان ما اندر پیوسته است که با شما جنتی گویند و تحقیق کار شما جویند شما گفت و غنیمت یکدیگر را و حال است یکدیگر  
لبث تو ایند و از من مترسید هر چه دارید بگویند و امان در اهلان ایشان سخن آگاه کرد و نزد جعفر فرمود و گفت  
عسی کارهای خدا میکرد و مردم را از بندگی و پیار را تذیقرتی می آورد و پیچیده را از پیچیدگی سیدان غنی و بدین اعمال  
مرد و وقت میخواند چون سخن سیدان ایشان بنظر او که گشتید غیر منافره حیرت انگیز علی السلام فرمود علی السلام  
برسانید آیه قل لا اله الا الله میفرمود و آمد پیغمبر علیه السلام بر جعفر فرستاد جعفر در مناظره تلاوت این آیه بنیاد نهاد  
بخاشی گفت ای گروه عالمان و زاهدان بر خیزید ایشان را زیاده مرخصانید و با ایشان بود مجلسی که چون بر  
سخن تلاوت می نمود و بخاشی یا سلام اتر کرده بر پیغمبر علیه السلام ایان آورد و جعفر اسلام خویش بر پیغمبر علیه السلام  
فرستاد پیغمبر اسلام خویش فرمود و از عالمان و زاهدان ایشان می رود و کس بر پیغمبر ایان نشاند و لبش می  
پیغمبر متوجه شد و گفت که اگر در پی پیغمبر علیه السلام ایان نشاند و لبش می  
روم نیز آمده بود میان این جماعت و آن جماعت در آمدند و در آمدن توقف روی نمود پیغمبر صلی الله علیه و آله  
علیه و سلم و این انبیاء را بیدار نشان بیان کرد تا آنکه ایشان را در گریه آورده و متعجب می پایش آمدند و بروی او قرار  
کردند و نشاندن لا اله الا الله و نشاندن این محمد صلی الله علیه و آله و سلم و سوره کهف در میان در آمدند و از نفرانیت سزاوارش  
ربنا آمنتما انزلت و اتبعنا الرسول فاکتبنا لهم اجرهم و انما انزلنا فی انفسهم و انهم لم یعملوا عمل فکرمه  
نگوشتن آورده این آیه و در تکلیف نگوشتن گفتگان نازل گشت و این نظم بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
علیه السلام پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و سلم خیر موت بخاشی رسانید و از وفات او آنگاه گویانید پیغمبر  
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و برادر دینی شما بخاشی ایان آورد و برادران شما احسان کرد و پیغمبر بر ایان  
و احسان مرد و جان عزیز خویش بر جنت حق سپرد اگر چه بخاشی مذکور در تحت ذلالت است و پیغمبر علیه السلام  
هم در برین بنیاد نهاد و نماز و دعا فرمود و بعد از آن بر غایب بود که نماند و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
چو انبیا تواند بود که پیش پیغمبر بود و در کشتن جای شده باشد یا این عمل از خصایص پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
عاید و سلم بود و معنی انبیت بگوئی محمد ای اهل کتاب یا شیعه و سنی بگوئی که بر این است میان ما و شما که پیغمبر ایان  
نیز پیغمبر و پیغمبر را بدو شهادت یکدیگر و نگارید و از باعدی دیگر را بر او و دیگران را بر او و دیگران را بر او و دیگران را بر او











قبیم اول عبارت از انصاری است که ایشان مشهور بدیانت و معروف به دیانت اند و قسم دوم عبارت از انیز و دست که ایشان منسوب به نجیانت و جنایت اند ذلالت یا انهم قالوا الکیس علیکم فی الاشیان سبیل  
 ذلک مرفوع المحل بر ابتداست جمله لیس علیکم فی الاشیان سبیل مقول قالوا است قالوا خبر این است با هم و خبر مرفوع  
 جبار و مرفوع خبر بر ابتداست و جمله ذلک یا انهم مستانده است در جواب بای سبیل یعنی ذلک معنی اینست آن گویی  
 خلاف موجب دیانت و خیانت سبب آنست که بدستی ایشان گفتند نیست بر اوردن ایشان انداز کرده امیان یعنی غیر  
 کتاب که خوانند و بنویسند و در خواندن و نوشتن کوشش ننهند و در اسی از سوخته و بای از تبعه که ایشان ایند آنان  
 احلال میدارند و در آن سوخته و تبعه می نیندازند و بعضی هم است بی امی را امیان گویند نسبت سوی لغوی امی  
 دانستن مال و ایدای ایشان جایز دانند و گویند که استعمال مذکور در کتابی یافته ایم و در تورات معنی ازان در بیان  
 و یقولون علی الله الکذب و هم یعلمون و یقولون مختلف است بر شرط  
 که صدقین واقع شده اسی و منهم من یقولون علی الله الکذب و هم یعلمون حال صدقین معنی اینست و میگویند بر خدا  
 این نوع گفتار دروغ در حالتی که میدانند که دروغ میگویند و در راه نابود گفتن می پویند یعنی میگویند خدا مال کسی که  
 درین با نیست ما احلال است و کتاب ما یعنی توراتی بر صدق این مقال است بکی او فی یحسد  
 و انقی فان الله یحب المتقین و این معنی اینست که سبب است ای علی علیه السلام فی الامیین سبیل  
 من او فی مبتداست فان الله یحب المتقین خبر مبتداست رابط و ضمه شرطی و ضمه شرطی معنی اینست که سبب است ای علی علیه السلام فی الامیین سبیل  
 بعد از مستانده است برای بیان حکم ضد مذکور فان الله یحب المتقین الفید و تاکید از جهت ابراز معنی بر شنبلی و کاوش است  
 معنی اینست آنی بر ایشان در انداز امیان و گرفتن مال ایشان و نال است محمد صلی الله تعالی علیه و سلم سبیل مرفوعه  
 و تبعه است زیرا که گرفتن مال با حق حرام مطلق است و در حرام مطلق مرفوعه و بدعا قبه محقق نیست هر که بعد از خدای یعنی  
 محمد یک در باب رد و انست و ترک خیانت و اید است ایانکه از خدا می عز وجل ترک او ایمانست هر سبب از محلی خیانت  
 بر سبب و پس بدستی خدا و دست می دارد و متقیان را یعنی خدا پرستان را و پر سبب گران را ان الذین یشترون  
 بعهد الله و ایمانهم ثم یؤثرون اولادکم لا خلاق لهم فی الاخره  
 و لا یسئلهم الله و لا ینظر الیهم یوم القیمه و لا ینکسرهم و لا یسئلهم  
 عدلکم الیسرون معنی تبیین است و در عبارت قلب است ای بدیعون عهد الله و یشترون فلیل یا معنی اینست  
 باشد بر وجه مجاز در عبارت قلب بنمود و وصول با اوله اشمن است او لک مرفوع المحل با ابتداست جمله لا خلاق لهم  
 فی الاخره خبر مبتداست و جمله او لک خبر ان است و جمله لا یسئلهم الله و لا ینظر الیهم و لا ینکسرهم و لا یسئلهم  
 با سبب عطف فعلی بر اسمیه و جمله و لهم عذاب الیم عطف است بر او لک جمله ان الذین یشترون فی الاخره معنی اینست





ویدستی بعضی از ایشان هرگز نیکو گویانند که زبانها فرویش را در قرآن کلامی که اقترا میکنند پیچیده میکنند و میگویند که این  
توریه است کتاب خداست از ترویج سبب آنکه لغای است یعنی بر طرفین خواندن توریه میخوانند و در فارسی زبان نمیچند  
و میگویند تا گاهی برید شما که آن از توریه است و حال آنکه نیست که آن از توریه نیست بلکه با نوده باشتی از توریه و او است  
و میگویند این کلام خداست فرستاده حق سبحانه تعالی است و حال آنکه نیست که آن کلام خدا نیست بلکه حرف موهوم و غیره است  
و در فیه ما بود و میگویند اقترا بر خدا میکنند و حال آنکه ایشان از اهل بدعتی و انشایان بر موجب دانش نمیروند یا گویند و حال آنکه  
که ایشان میدانند که در و تکرار کنند و اکثر گفته گمان اند یا گویند و حال آنکه نیست که ایشان زشتی کنند یا میدانند و در و  
الفن را قوی میباشند و با دستنشان راه و چاه میافتند و با علم مرکب کار جهان میشوند و درین راه دلالت است که غیر  
قرآن را بطریق قرآن خوانند و در وجه و ادای مشابه و دیگرانند چنانچه سامع بداند که او قرآن میخواند و همچنین کسی که در  
یعنی ندانند که این قرآن قاری است از قرآن پیش کسی که غیر قرآن میخواند بر زبان براند چنانچه عامی آنرا معنی قرآن  
داند و چون بخواند که این قرآن قاری قرآن را چینی از غیر قرآن میگوید و در ساینده فائده غیر معنی قرآن بخواند  
که تیه کند و فعلی در بسیار گفته چنانکه گویند تفسیر قرآن خواهیم گفت فائده دیگر آمده است یا حدیثی یا حکایتی شنیده  
شده است چیزی از امثال این که است گویند حدیثی غیر معنی قرآن از قرآن جوید **مَا كَانُ لِبَشَرٍ اَنْ يُّوْتِيَهُ**  
**اَللّٰهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ بِمَا يَشَاءُ** **وَاللّٰهُ يَخْتَارُ مَا يَشَاءُ** **وَاللّٰهُ يَخْتَارُ مَا يَشَاءُ** **وَاللّٰهُ يَخْتَارُ مَا يَشَاءُ**  
الانواریه اینست که در تفسیر قرآن است که این کلام را با معنای معقول دوم است بر تیه و شد ثم فیلل لک  
عالم است بر این تیه و گویند که این کلام را با معنای معقول دوم است بر تیه و شد ثم فیلل لک  
برای بیان اینست که این کلام را با معنای معقول دوم است بر تیه و شد ثم فیلل لک  
همیشه میگویند و تا خوانند و بیاورند و گفتند که این کلام را با معنای معقول دوم است بر تیه و شد ثم فیلل لک  
آورده که این کلام را با معنای معقول دوم است بر تیه و شد ثم فیلل لک  
کشف ایراد کرده امیر غیر عبادت بسیار واقع شده چنانچه امر بقربان و معالاست که در شرح قسم عبادت انداده  
حاذر اند که این کلام را با معنای معقول دوم است بر تیه و شد ثم فیلل لک  
در بیان آنکه این کلام را با معنای معقول دوم است بر تیه و شد ثم فیلل لک  
گویند معنی هر دو روایت یکی شود و اشکال بر دو تیه گفته اند نزول این آیه در شان مبدء و نصاری است که میان خویش  
اختلاف کردند کلمات مختلفه میان خویش آوردند و میگویند ما را و تیه بر حسب کرون سونی اینست که این کلام را با معنای معقول دوم است بر تیه و شد ثم فیلل لک  
اینست که این کلام را با معنای معقول دوم است بر تیه و شد ثم فیلل لک  
و اختلاف خویش ذکر کردند چنانچه بود و شاهر و نالوده میگویند و سبب تیه است بر حسب تیه اینست که این کلام را با معنای معقول دوم است بر تیه و شد ثم فیلل لک

متابعت کنند و هم موافقت پس از نیت ایشان گفتند و نیز می‌فرماید که ما اثر پرستیم و پرستیدیم پیغمبر صلی الله تعالی علیه  
وسلم فرمود معاذ الله که من غیر خدا پرستیم یا کسی را فرمایم که غیر خدا را پرستد من از عبادت غیر خدا نمی‌پرورم و من از عباد  
غیر خدا جدا افتد در آن هنگام این آیه نازل گشت و این بیان بطور پیوسته و بعضی گویند مردی پیش پیغمبر صلی الله تعالی  
علیه سلم گفت چنانچه بنیان ما برستیده بگردد بر تو سلام کنیم یا چنانچه در سیم پیش نیست پیش تو سجده کنیم یا غیر آن و غیر  
خدا را سجد کردن را و انبیا و اولاد خود را سجد کنند دیگر را سجد کنند و غیر خود را سجد کنند و اقامت حقوق بشناسند  
و از حد تجاوز نکنند و در معرض پرستش می‌باشند تا بارید و راست گشاید این آیه نازل گشت و این حکم بیان پیوسته است  
اینست سر او را در پیش روی او که بنده او را خدا می‌کتاب که ناطق است بدینکه پرستند سر او را پرستش مطلق و بدین خدا می‌آورد  
حکم یعنی حکم بودن میان مردمان بخت یا حکم ابعوثی حکمت دارند و حکمت عبارت از دانستن خیر را چنانچه باید و کردن کار را چنانچه  
شاید بپایند و بدین او را پیغمبر می‌کند عبارت از تبلیغ حق بود و فی ابطال باشد پس گویند مردمان را نشانندگان من باشد  
و از غیر خدا پرستید کسی که صاحب کتاب است که ناطق است بخت و کسی که حاکم است حکمت و کسی که خبر است از صدق محقق  
این چنین باطل از نیاید و این نوع ناحق از نوزاید **وَاللّٰهُ يَكُنُّ كُفُوًا اَدَبًا وَفِي هٰذَا**  
**يَقُولُ كُوْنُوا لِيْ اَعْبَادًا** این معنی اینست بشری که او را کتاب و حکم نبوت داده اند مردمان را بگویند شمار بانی باشند بنسب سر  
رسم شود بر بانی بنسب سوسی رسم بود بر بانی است و فون بر طریق روحانی و نورانی باشند و بر بانی است معنی است یکی رسم  
صفت است معنی این بود مردمان خدا می‌بود یعنی بنده گان خدا باشند که علم را در طاعت خدا می‌صرف کنند و علمی که بخت و شغل  
و مال و ثروت و رسم و عروت معنی پروردن یعنی باشند بنسب سوسی پروردن طالبان علم باشند و تعلیم کردن یعنی باشند عالمان  
که تعلیم و تدبیر مشغول شوند و طالبان را معلوم صغار و کبار تربیت کنند یا پروردن علم خود با انضمام عمل یعنی باشند عالمان  
که علم خود را بچند خود پروردند چه عالمان فی عمل چون در جهان بی پروردن از خود بجز جافیه منقول است چون ابن عباس رضی الله  
وفات یافت هیچ پاکه سوسی عالم علوی شناخت گفتند ربانی این است پرورد و رونق علم و عمل از چهره عالم پرورد سوسم رب معزز  
بجول معنی پرورد شدن یعنی باشند بنسب سوسی پرورده شدن که اول معلوم صغار پرورش یا بیدار سوسی علم کبار  
بشناختن یا بنسب سوسی پرورده شدن یعنی پرورده بعلم و درس گردیدند برای علم و تدبیر باشند بیک گفتند **وَاللّٰهُ يَكُنُّ كُفُوًا اَدَبًا وَفِي هٰذَا**  
**يَقُولُ كُوْنُوا لِيْ اَعْبَادًا** قلمون بر صیغه مضارع از ثلاثی مجرد و از باب تفعیل خوانند و معنی آنست  
اختلاف قرآن مختص دانند جبار و مجر و متعلق کوثر را بنسب است معنی اینست مردمان خدا باشند بنسب سوسی رب  
گردید بیرون شما عالمان و بیرون شمار س کشته گان و آموزندگان یا باشند شما معلوم و درس پرورنده طالبان یا بودند  
شما پرورش علم و تدبیر یافته و مربای درس استاوان گشته سوال علم و تدبیر و ذکر و عمل را در ذکر یاد و و بر سر  
ربانی بودن مجر و علم و تدبیر پسندید و بیکه انضمام عمل نیز لازم شود گر نه کسی که عالم باشند تدبیر کنند و عمل بدان علم کنند





هر آئینه هر آنچه بر دایان آید و هر آئینه هر آینه اوزایاری کند سوال لتو ملین کلام مخبری بود و مقصود کلام تو کیدانه  
بایمان آوردن دیاری و اذن ایشان باشد و خبر خدای تحلیف چگونه واقع شود و استغفار و توبه ایمان و تقربت از ایشان  
چگونه منظور بود و جواب اخبار اینجا بمنی است الان اخذ الميثاق کیون فی الطلب لانی الخیر و ابراهیم بصیته خبر  
تا کید نقاولی دارند و قسم چنانچه متعلق بخبر می باشد چون باشد افعلن کذا طالب نیز چون باشد خبر فی و باشد مجلس  
بیدارند فمن تولى بعد ذلك فاولئك هم الفاسقون ۰ فادرس تولى سینه است  
حکم این جمله مسیه حکم یک سابقه است مع فروع المحل برابته است جمله فاولئك هم الفاسقون خبر مبتدا است مع لفظ و غیر  
معنی اوج جمع است افرو و غیر تولى بابتها افرو لفظ است و جمع کردن اولئك باعتبار معنی است معنی انیت پس کسی که از ایشان  
روی گرداند و بر غیبت نروند پس ایشان بر فتنه مقصود ماند در حاله تحقیق تولى فاستانند سوال بر تقدیری که مرد و دیگران  
چنانچه مفهوم ظاهر لفظ است با انبیا باشد ازین آیت نسبتا اعراض تولى و فتنی سویی انبیا که معصوم اند لازم آید و جواب  
انبیا که صیغوث اند برای اصلاح کار ایشان اند و ایشان اصل دارند و ایشان در تبع ایشان اند و بعد از ایشان همه با ایشان  
و ذکر من تولى در شان ایشان بود افعلیهم ین الله یشکون و لکه اسلم من فی السموات  
الارض طوا و کرها لکن ینکحون ۰ بینون بصیقه معروف بنبیت و خطاب ویر جودن بصیقه  
بجول غیبت و خطاب خوانند معنی بر حسب آن دانسته است تمام برای الکا و بر وجه تخریج نیست و فاعاطفه است معطوف علی  
قدون سبای می توان عن احمد ضیون غیر وین الله و تقدیم مقبول بر فعل از جهت آنست که سبب بی شمار است و توفیق  
متعلق بر و است و جمله اول اسلم تا آخر حال است و جمده و الیه رجوع عطف است بر و در این جمله استقامت میسر مقدماست بر  
نزع از کفر معنی انیت از دین خدا اعراض میکنند پس غیر دین خدا میجویند و حال انیت که مراد را انقیاد کرده اند و بر  
و گردن نهاده اند تا آنکه در آسمانها و زمین همه مقرب با سلام و دین اند یعنی بطریق چون فرشتگان و آدمیان مسلمانان  
مسلمان شده و بوضع دلائل ایمان و بعضی بکوه چون برده کرده شده گان و دیگران مسلمان گشته گان در هر گاه محبت همه کافران  
شما بسوی مسا بگاه و بازار گردانیده خواهی گشت و بخرا و بخرافیش خواهی پیوست قل انما یا الله و مسا  
نزل علیکنا و ما انزل علی ابرهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و الاشیاء و ما و فی و  
و عیسی و المرسلون من کیر صر لا نفس ق یبت احدهم و  
و نحن له مسلمون ۰ و جمله انما یا الله تا آخر مقول قل مسلم و ما نزل علینا باسطوتا  
و مین عطف است بر مجروری انما یا الله و ما نزل علینا و المرسلون ذکر عام بعد خاص است جمیع الفرق حال ستمان را  
سنا و نحن المسلمون حالی دیگر است که متعلق است بمسلمون از جهت رفایقه فاعلم مقدم شده است جمله قل تا آخر معتبرند  
مقصود و از تخریف بر اسلام باشد معنی انیت بگویی محمد ایمان آورده ایم با تو من و متابعان من و خدا و بدینچه فرستاده شده















بطریق بیست معنی انست کل جنس طعام غیر مردار و خون سفوح و خوک که آن حرام قدیم است بر بنی اسرائیل طلال بود  
انچه اسرائیل یعنی یعقوب علیه السلام پیش از نزول توره بر خود حرام گردانید که آن تحریم آن حرام نبود آن چنان بود که یعقوب  
علیه السلام مرعی داشت که آنرا از رحمت جانی می پنداشت نذر کرد که اگر من ازین رحمت شونایام و نعمت واقفیت در ایام  
را با نیاید سلام و طعامی که محبوبترین طعام نزد یکسا و گوشت شتر و شیر آن بود آنرا بر خود حرام گردانید بگرام گردانید و بود  
حکم مقصود است مذکور بحکمیت انجانبی بنی اسرائیل را اگر چه حرام بود و واجبیت او میکردند و از آن استرازمینودند بجز آنکه اسرائیل  
بر خود حرام کرده بود و بجز محرمات اصلی که ذکر آن بالا رفته و بیان آن در گذشته همه مذمت حل داشت پنجگی را از مضبوطات حرام  
حرام بنی پنداشت تعینی از آن که در آیه مسطور است بشو متبه گناه ایشان ایشان تحریم آن حرام شده در وجه عقوبت ایشان  
تحریم آن آمده این معنی را که منکر میشوند و بجهت قدیم قائل میگرددند در دفع محض افزا صرف است مقصود ازین آیه تذکره  
ایشان در باب طعام و حرمت آنست و مقصود از آیات سابقه در تعلیلت و قائل شدن بالو بهیت عینی و فرزند عی  
و قائل شدن او در شان ابراهیم بهیودیت و نصرانیست بود و چون مقصود این آیه سی آیات سابقه مکنذ سبب ایشان است  
منظور در مقصود این آیه است مقرر آیات سابقه نمودم ازین جهت فصل کرد حرف عطف نیارد و جمله لکن تا اول فسران  
نمیدون و آنچه عطف است برو مقصود است برای مدح اتفاق از محبوبات و بودن آن سبب نیل بهرت قل فاقولوا  
یا التوریه فاقولوا هان کنتو صدیقین ۱ فاقولوا بالتوریه مقول قل است و فاقولوا عطف است  
بر فاقولوا جمله قل فاقولوا مستانف است چنانست که سابق گفت ماذا قول همین بقولونه من التوریه و میبونه الیها فقیل قل  
فاقولوا بالتوریه ای قل اذ هو فاقولوا بالتوریه فاقولوا معنی انست بگو ای محمد بر وید پس توره و بخوانید اگر شمار است  
گویانید که این سخن در توره مسطور است و این معنی دروند کورت قصی افتری علی الله الکذب من  
بکذلک فاولیک ههنا الظالمون ۲ موصول با صله مرفوع فاعل بران است  
فاقولوا هم الظالمون خبر مبتدا است من بعد فذلک ظرف است فافتری افتری سبب است این جمله بتقدیر فاقولوا  
فکیکم بمبونه سبب کلام سابق است چه آوردن توره و تلاوت کردن آن سبب است برای گفتن این سخن و حکم کردن  
که چون توره بیاورد آنرا توره تلاوت کنید و دعا را ایشان در توره بیرون نیاید اقرار ایشان ظاهر شود و برین آنکه  
که من افتری علی الله الکذب من بعد ذلک فاولیکم الظالمون گویند و حکم متنبهین و جویند سبب کرد معنی انست  
پس کسانی که بعد پیدا شدند بجهت افتر کنند و بجهت گفتن حق و صدق بر وجه سکاره و دفع گویند و کذب ایشان  
ظاهر گردد و حق صدق پیدا آید پس اینها من مقصود بظلم باشند یعنی باطل را در موضع حق آرند و تجاوز از حق و صدق کنند  
پس قل صدق الله فاقولوا املة ابرهیم خنیفا و ما کان من المبینین ۳  
این جمله مستانف است چنانست که سابق گفت ماذا قول ابرهیم ظاهر کذیم و باطلان تو ابرهیم فقیل قل صدق الله فاقولوا

و فی حدیث

سن اطلاق التلخیص و اطلاق القول بالوحدیة عینی و بگونه این باشد و بگویند ابراهیم میگوید یا او نفسی یا او اطلاق و عویم  
 بان ما جرم علیهم لم یکن اطلاقهم و عصبانیتهم بل کان جرمنا علی جمیع الامم حتی شریعتی و آدم فاسیدیست چنانچه در حدیث آمده است  
 عز وجل یذکر ان طاعت یهود و نصرانیة متضمن اکثر اکتساب سبب است برای اکتساب آنگاه ابراهیم میگوید که من است  
 پاک است و ملت اور است و در سنت است و جمله ما کان من البشر کون تزییل است چه هر که در آسمان پاک باشد بشر است  
 بنود معنی نیست گوای قبح را راست گفته است قضای عز و علا در اخبار از کذب و اطلاق طاعت شما را پس اطلاق طاعت کنید  
 و پیروی دین او و زید درین سال که ابراهیم مسلمان پاک بود و اگر نداشتید و نیز توحید از و روی نه بود و ان  
 اَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بَنَیْکُمْ سُبُوکًا وَ هَدَیَ لِلْعَالَمِیْنَ  
 وضع للناس صفت است بر بیت مبارک حال است از آنکه در و ظروف استقرار است که صله واقع شده و هدی للعالمین  
 عطف است بر مبارک اسوال اول بیت اسمان واقع شده و للذی بیکه خبر بودن سنه الیه نگه و مشید معونه در  
 کلام عرب نیامده است چو اسبب ترکیب را محمول بر قلب دارند تقدیر کلام ان الذی بیکه اول بیت وضع للناس  
 چند اند چنانچه صاحب مفتاح و لایک موقف منک الوداع محمول بر قلب باشد تقدیر و لایک الوداع موقوف منک چند  
 و نواند بود که محل بر قلب ننگنده للذی خبر باشد است محذوف دارند ای ان اول بیت وضع للناس لموا بیت الذی بیکه  
 تاخیر و جمله واقع شود و مفرد سوره فاشد و چون این کلام متفنین مدح خانه که است کنایت است از بودن که عظیم پیوست  
 عبادت خدا و توحید در نماز باعتبار معنی مکنی عنه که میبود و دشواری منکر اند و بر نگار میسر اند و در نگار کرد و جمله سو که تا سید  
 آورد چنانچه ابراهیم می و اندامات فی الذی که کنایت است از انی مخزون تحقیقی شده و در ان ربک اعلم انک تقوم  
 ادنی من ثلثی اللیل که کنایت است از ان اندر یزدان تخفیف عنک آمده و چون این جمله و جمله سابقه موافق اند در  
 اعتقاد باطله یهود و نصاری و بیان اطلاق عقاید ایشان از آنکه دانستن عیسی و ان بعد ثالث شده گفتن و عیسی را این شده  
 خواندن و در طلاهای که بر ایشان خرام است حرمت قدیم غیر منی بیگانه ان ایشان پیدا شدند و بیت المقدس را اولی  
 استقبال کردن و در صلوة افضل از کعبه دانستن چون مقصود هر محل بیان شغل حال و اطلاق افعال ایشان بود ازین جهت  
 جمله مذکور سو که و مقرر جمله سابقه باشد معنی نیست بدستی اول خانه که وضع شده است برای عبادت و سابقه شده  
 جای عبادت ایشان بر آئینه خانه البیت که کاین است در یک مراد است هر که در بیت که بیکه لاینها بیتک اعناق الجبارة  
 الالبین جرمها و طلا قناد جای دهری است مرعایان و بدانکه مراد از بیت سکنی در حدیث است بعضی جرم اول مسیسی  
 که بنابر بیت نه قدس بجای سال از و متاخر آمده و بعضی گویند آدم بعد از انکه علی بی فرود آمدن بر زمین اول خانه که  
 بنا کرده است بیت عین است و بعضی گویند خانه از اوت سمرخ از آسمان فرود آمد از مکانی خانه که است نسبت کردند طواف  
 آدم ساختند بعد از ان از روزی طوفان برداشته در آسمان چهارم بر روی طواف نگاه فرستادگان کردند و کعبه بجای او بنا شد



تَقْضَىٰ بِهِ ۖ وَ لِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حُجُّ الْبَيْتِ مِنْ اَسْتِطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا  
حج البیت یعنی حج حاکم خوانند یعنی حاکم بر کس و کس را سبب و سبب بر کس و کس را حج دانند حج البیت موقوف بر این است  
و غیر این است علی الناس تعلیه بطریق متعین یعنی از راهی که سبب است از الناس بدل بعض از کل  
بمعنی بلاغ و وصول از باب مجاز مرسل مذکور سبب است بمعنی بلاغ و وصول از باب مجاز مرسل مذکور سبب است بمعنی بلاغ و وصول  
مفهوم است علی سبب است بمعنی سبب بلاغ و بلاغ الیه و این جمله غلط است بر چه که سابق معنی است  
و برای خدا میر است حج خانه کعبه و قصد زیارت او بر مردمان بر کسی که تواند رسیدن پس او بلکه ندارد و احاطه این  
و تَقْضَىٰ عَمَلِ و اطفال و امثال این و مَنْ كَفَرَ فَاِنَّ اللَّهَ شَغِيْ عَنْ الْعَالَمِيْنَ  
این جمله غلط است بر چه که سابق جمله فان الله غنی عن العالمین تعلیل است بر چه که مخدوف و رای من کفر لم یفرا منه شيئاً  
لان الله غنی عن العالمین درو من کفر فان الله غنی عن العالمین مقام فان الله غنی عنه بود و بجا نیست ذکر العالمین این جمله  
بر وجهی که سابق از ذکر خاص ابلغ نموده لان الکتابه ابلغ من التورج و التلویج اولی من التبیح و تواند بود که از درو من کفر کفران  
وقررت و استطاعت بنا گذاردن حج و نا آوردن مناسک آن مراد دارند و ذکر کفران نعمت بلا غلط کفر که در وی است  
معنی کفر که در وی است تعلیل و تشدید بر این است که هر چه بود و نصاری کافر شود و شرف است را هر که  
گردد و بفریست حج اعتقاد نکند اعتقاد در نماز بد و روحی تبار خدای از زبان نکند و در شان او متعصی نباشد زیرا که بجهت  
خدای غنی است از عالمیان بی نیاز است از جهانیان قُلْ يَا هَلْ الْكِتَابِ لَمْ تَكْفُرُوْنَ ۚ يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ  
وَاللّٰهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَكْفُرُوْنَ ۝ استقامت برای بخار بر وجه توحید است و جمله است متعارف تو بیخات که گفته شد و تفاسیر  
تشیع است که بالا بنده تو بیخات سابقه تقریر است و تناول عام بر تاکید و تکریر است معنی انیتست گویای تو ای اهل کتاب  
چه ا کافر نشوید یا بیات کتاب خدا که وارد است در یگانگی خدای و بیستگی عیسوی بودن بحکم طبایع بشوید گناه شما در  
نماز یا که گفته شود که چون او را از فضل ثبوت عبادت دانستن و تواند بود از آیات معجزات که دال است بر صدق میانه  
مراد شود معنی چنین بود ای اهل کتاب معجزات پیغمبر که دال است بر صدق چرا که نشوید و حال انیتست خدا گواه است  
بدانچه شما از پیشیت و اشراک و تحریف کتب و دشمنی با پیغمبر و توحید سوسی غیر قلب و انکار فریبست حج و غیر آن میکنند  
يَا هَلْ الْكِتَابِ لَمْ تَكْفُرُوْنَ ۚ هَلْ تَسْبِيْلُ اللّٰهِ مِنْ اَمِّنٍ تَتَّبِعُوْنَهَا يٰ هُوَ جَا  
وَاللّٰهُ شَهِيدٌ ۚ اَعْمَا لَمْ تَكْفُرُوْنَ ۝ استقامت برای بخار بر وجه توحید است و جمله است متعارف تو بیخات که گفته شد و تفاسیر  
تشیع است که بالا بنده تو بیخات سابقه تقریر است و تناول عام بر تاکید و تکریر است معنی انیتست گویای تو ای اهل کتاب  
چه ا کافر نشوید یا بیات کتاب خدا که وارد است در یگانگی خدای و بیستگی عیسوی بودن بحکم طبایع بشوید گناه شما در  
نماز یا که گفته شود که چون او را از فضل ثبوت عبادت دانستن و تواند بود از آیات معجزات که دال است بر صدق میانه  
مراد شود معنی چنین بود ای اهل کتاب معجزات پیغمبر که دال است بر صدق چرا که نشوید و حال انیتست خدا گواه است  
بدانچه شما از پیشیت و اشراک و تحریف کتب و دشمنی با پیغمبر و توحید سوسی غیر قلب و انکار فریبست حج و غیر آن میکنند  
يَا هَلْ الْكِتَابِ لَمْ تَكْفُرُوْنَ ۚ هَلْ تَسْبِيْلُ اللّٰهِ مِنْ اَمِّنٍ تَتَّبِعُوْنَهَا يٰ هُوَ جَا

سربغون و ضعیف بنو مناسیر مقبول است بر طریق ایصال ای تطبیق و اما فوجا و جملہ اہل حق و حلال است و جملہ دہا و اشد  
 اینا قلی و اما لعلون و تریل است معنی انہیںست بگو یا محمد اسی اہل کتاب از دین خدا مومنان را چرا باز مسیاری و برین  
 ایشان را از دین باز گردند چرا ایگما رید کاہی جز ناپودہ کہ موسیٰ لابی بعدی گفتہ است بگو کہ کاہی رجاہی کردن از نوریتہ  
 کہ فرشتہ موسیٰ لابی شمشیر برای شہید انداختن ایشان تیجہ خدایہ پیغمبر را کہ در نوریتہ بود میگردد اندک کاہی آن طلیہ و بیکر پیغمبر  
 تا مسلمانان را بدین تلبیس از دین حق باز دارند برای راہ دین خدا کہ حق پیغمبر و آن را بست کسری نہ پزود و متعوضان  
 نگیرد و حال انہیںست شاگو امانیدہ اینچہ در نوریتہ از رحمت دین اسلام نہ کہ بہست و صدق پیغمبر صلی اللہ تعالی علیہ وسلم  
 شما اصحاب اکامی و در باب گواہی اید خلافت واقع چرا میگورید و در اہل جوامی یوسید و نیست خدای غفور و رحیم  
 از کار شما یعنی تیجہ میکنند سیدند و سزارہ بینا شہادتہ اند یا ایہا الذین امنوا ان تطیعوا فریضہ  
 مِنَ الذِّينَ اَوْتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّكُمْ بَعْدَ اِيْمَانِكُمْ كُفْرًا ۝  
 نذر مومنان برای تنبیہ ایشان اینست شرطیہ کہ بعد اوست بیان است سر حضرت طاعت کا فزان ان طبعہ اشترط  
 برود کہ چنان شرط است در آیہ سابق اہل کتاب را بر وجه تیجہ خطاب کرد درین آیہ خطاب مومنان برای تنبیہ ایشان  
 و ایشانرا از طاعت و ممان بازداشتن بمنہ کردن ایشان از طاعت کا فزان کہ اشارت است سوی بطان نذر اصحاب ایشان  
 پر و دخت پس این جہانہ تنہم شنیع ایشان باشند موافق مقصود آیات سابقہ بود ہم ازین جہت فصل کو فیر و آورد  
 معنی اینست اسی مومنان اگر گروہی را از اہل کتاب اطاعت کنند دوم متابعت ایشان رنید باز گردان ایشان  
 شمارند شدہ بعد کہ دیدن و کافر گشتہ بعد موسیٰ شدن و کیمت بکفر و و انکم مثل علیکم  
 آیت اللہ و فی سکر و سؤلہ و من یعصی اللہ فقد عکری صراط مستقیم ۝  
 استفہام برای تیجہ انکار است و جملہ و تنہم مثل علیکم حال است تقدیری تعلیل است خبر از حق و است اسی عنہم باندہ اللہ  
 ہدی الی صراط مستقیم و جملہ شرطیہ یعنی و من یعصی اللہ الی آخر طاعت شبت بر شرطیہ سابقہ یعنی ان طیعوا تا آخر جامع نقلا  
 و جملہ و کیمت انکفرن معہ منہ است معنی اینست چگونہ شما کافر شوید و چہ نوع شما کہ و زیدیدہ حال انہیںست کہ آیات کتاب  
 بر شما خواندہ میشود و در میان شما است رسول خدای کا شمار این میدہد و شہادت شمار داد و میکند و در مواضع انفرش  
 می اگاہند و در حق خدا شہادت میدہند و کیمت بعد اسی پناہ گیرد بدین و چنگ و زود بدینستی او سوی نجات شتاید از عذاب  
 خلاص یابد زیرا کہ خدای او را سوی ان مستقیم و دین توہم راہ نمونی کردہ و در ایقان و ایقان آوردہ سوال از ان طہور  
 فریقان الدین او تو الکتاب یرد و نکم بعد ایہا کفرین یعنی آید کہ مومنان بر تقدیر طاعت ایشان کا فزان یار مدود  
 سوی کفر کردہ اند البتہ کافر شوند و از و کیمت تکفرون کہ استبعاد کفر ایشان است و انکار کنز آید و این از دینی ظاہر بقض بناید  
 جواب و کیمت تکفرون کنایت است از کیمت طہور و طاعت در معرض تردد بہست مظہر استبعاد و بعد است با این کہ

نوع



اگر استعمال براسی توجیهی باشد یعنی چون باشد سوال در روشنی یا بشما الذین آمنوا بشتقوا الله  
حققت این جمله استائفاست برای بیان اعتقاد برین خدا چنانست که سماع گفت کفایت بیهوده بدین باشد  
فقیل یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق التامه ای تعصوا یا اتقوا الله حق التامه معنی نیست ای مومنان بر سر  
از خدای حق چه چیز بدین و تبریه حق ترسیدن در تفسیر آورده است حق تقوی آنست که طاعت کنید چنانچه بعد از آن عیسائی  
باشد و ذکر کنید چنانچه بعد از آن منیانی نبود و شکر کنید باری و میل بر کفر آن یارید و بگفتی گفته اند حق تقوی آنست که در  
کار خدا طاعت کنید و امن گیر ادا شود و اگر ایمان محال بود در متابعت حق در راه حق و تقصیر نرود و بعد از حد  
انسته اگر چه بر نفس خویش باشد یا در حق پدر و پسر و گفته اند چون این آیت نازل شد کار بر مسلمانان دشوار شد و عمل  
ایشان بعد از این پیوست حق تقوی که نوزده محافظت و طاعت آن که دانند تا آنکه آیه فاتقوا الله ما استطعتم نازل گشت  
حکم این آیه پنج پیوست سوال حق تقوی اگر مقدر بود فاتقوا الله ما استطعتم نازل شد و اگر مقدر نبود در پیوست  
نکوه پیش از این تکلیف بالا طاق لازم آید تکلیف بالا طاق نه یک مانع بود بقیه جاز نیست نزد یک عمری عقلا جاز نیست لیکن واقع نشود  
پس در حق آن باطل معنی است و استقامت وقوع محبت شیخ را سنانی است چو اسب حق تقوی یعنی ندکوه مکرر مقدر بود  
لیکن دشواری داشت تکلیف با فیه جرح می نمود و استطاعت که در فاتقوا الله ما استطعتم مذکور است معنی استقامت است  
آمده و تکلیف بخیر تقوی که در جرح بود با شتر استطاعت که معنی استقامت است شتر شده سوال از شتر است تکلیف  
حق تقوی لازم می آید که قبل از تکلیف با فیه جرح واقع شدن و استقامت وقوع آن راست پیغام بر ایست و ما جعل علیکم فی الدین  
من جرح منصرف آمده چو اسب و ما جعل علیکم فی الدین من جرح ماضی منقطع است دایم نیست بر طریق ماکب المامیر  
و ما کتب الذین بدلیل تکلیف قیام ایالی بقوله تعالى انهم اللیل الا قلیلا فیه او انقص منه قلیلا او ز علیه که آن را بآیه ای  
بر یک علم انک تقوه اذ فی من غشی اللیل و افغانه و ثلثه و ایتیه من الذین معک و الله یقدر اللیل و الله اعلم ان الله  
ان من جرحه کتاب علیکم فاقوه ما تبسیر من القرآن برگرفته اند و منسوخ گفته اند و بدلیل عیام لیلی که بآیه اصل کلمه  
العیام الرقت الی انما لکم من لیس لکم و انتم لباس من علم الله انکم تنتمون الفسک فمنا یمیکم و غیره عکرم فالان من  
و اتقوا انما کتب الله لکم و کلمه و اشهر او حتی تبیین لکم الحیط الامیض من الحیط الاسود من الطیر ان جرح پیوسته و منسوخ گشته  
و لا تموتن الا و انتم مسلحون جرح و انتم مسلحون حال است ای لا تموتن الا فی حال کونکم  
مسلحین و انتم مسلحین یعنی بعد از استئناس است ای لا تموتن کاستین علی غیر حال الاسلام حمیه لا تموتن حطفت است بر التور  
معنی نیست و جرح در حال اسلام میسرید و درون در حاله کفر بر فر و پذیرید سعه الی منی از فعل ایاری باید و سیرت  
باقی از متعلق نیست نهی الزان چگونه آید چو اسب در فعلی که قید می بود منی متوجه سوی آن قید نشود چنانچه در لایات  
طبعه انی مذکور از اتیان ندارد بلکه از طبع پندارند ای لا یکن طامعا عند ایتا کک زید انما هم الذین قبل سیرت معنی

از جاری هم بر سبیل سنت نبوی لا ینکون علی غیر الاسلام عند موتکم چواسب دیگر آنکه امر دینی که از افعال طایع و انفعال است  
چنانچه کن کر یا ولا کن لکنما و افع و لا تحزن و ابک و لا تفحک بود متعلق با انتخاب سبب آن که اختیاری است بخود  
اعتنه هو یحبیل الله جمیعاً و لا تقترقوا صحنه است بر و اتقوا الله و لا تقربوا صحنه است بر و اتقوا الله و لا تقربوا صحنه است بر  
صل در احوال است بر و اتقوا الله و لا تقربوا صحنه است بر و اتقوا الله و لا تقربوا صحنه است بر  
رساند چنانچه رس کسی بدو او نیز از فرد بالا بر و یا از بالا فرد در بدین وجه بر سر میماند معنی اینست بدین حد  
یا کتاب او که قرآن است با او همه بیک در زید و متفرق میشود و فرقه فرقه گردید و اذکی و انعمت الله  
علیکم اذ کنتم احداً فکلت بیوتکم فاصبحتم  
بینکم فکلتهم احوال است و اذکر و اعطت است بر و اتقوا الله و لا تقربوا صحنه است بر و اتقوا الله و لا تقربوا صحنه است بر  
کما یتعلمون اذ کنتم طرف است بر طرف مستقر یعنی علیکم متفهمین است بر تقلیل را فافهم معنی صرح است بر غیر خطاب اسم او است  
اخوانی او است اخی اصبحتم بیدار بیدار یعنی احوال او است اخی اصبحتم بیدار بیدار یعنی احوال او است اخی اصبحتم بیدار بیدار یعنی احوال او است  
هر دو ما و بان فیه و در دستگاه نشاند میان ایشان بی عداوت حاصل گشت که بدان عداوت هر یکی بحار به دوست است  
عداوت و محاربه میان ایشان صد و سیست سال و بعضی گویند صد و شصت سال بود تا آنکه پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله  
هجرت کرد و در مدینه نزول فرمود ایشان را دعوت سوی اسلام کرد و هر قدر بر شرف اسلام آورد و هر دو فریق بشرف اسلام  
شرف شدند باین خویش عهد و موافقت بستند اخوت اسلام میان ایشان جامع شد و کار ایشان محبت پیوست  
کید و بغض آنکه میان ایشان بود بعضی و الفت بدل گشت تا روزی بعد اسلام نیز میان ایشان محاربه افتاد و میان  
یکدیگر مقاتله زد و او آنچنان بود که پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم جاری بجهنم نام بود و او با منافقان صورت دینی  
بند و چه او بر حکم پیغمبر منافقان را شناختی هر یک که منافقی دیدی نزدیک او شوی بول انداختی تا روزی عبد الله  
بن ابی سلول او شی در لافگاه خویش گشت بود و هر قدر که صورت عداوت نمود و دم جانب او آورد و نزدیک او بول کرد  
عبد الله بن مسعود که او را الفت رخ عا نه از محاربه بود و این محاربه را از مادر و از پدر و از ایدار او نگذارد و بعد بن معاذ  
خراجی که از مخلصان پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم در صورت غضب کرد و غضب گفت یا لعین المحاربه رسول الله  
الله علیه و آله و سلم فتول فلک یعنی ای ملعون این سخن در شان محاربه میگوید زانست محاربه میگوید که گفت و شمشیر  
شدند و در مقاتله افتادند و میان گفتند شرف و عظمت ما را است چه عجزیم و انما بدین و عطا که غسل داده  
فرشتگان است و بعد بن معاذ از محاربه است خرد جان گفتند شرف ما را است و عطا که غسل داده  
با او را اند و نام خود و عطا که غسل داده اند یعنی اتی بن کعب و بعد بن معاذ از محاربه است خرد جان گفتند شرف ما را است و عطا که غسل داده  
خداست ای ابی از میان ما انحرزت و شمت و کوال و ملال و کاشت و احرام پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم



وَلَتَكُنَّ مِّنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ ۚ أُولَٰئِكَ حُفَّتْ رَحْمَتُ اللَّهِ عَنْهُمْ وَلَهُمْ جَزَاءٌ كَثِيرٌ ۖ

وَلَتَكُنَّ مِّنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ ۚ

بروست صفت است از امتی نیست و گویا باشد از جمله شما که می گوید خیرات دعوت کند و نه است

در دل گفتند و بفرایند و واجبات امر شوند بر کار آمد پسندیده بیارند و از منہیات و منکرات و از کارهای ناپسندیده باز دارند و اُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۝

اولیک مرفوع الحالند است المفلحون خبر مبتدا است

هم خبر فصل است و جمله معترضة است برای مدح و اعیان خبر و مانعان از شر و امر آن معروف ناهیان از منکر و توانه بود که معصوم بر چل سابقه بود از باب عطفت اسبیه بر فعلیه باشد معنی اینست و ایشان ای محمد صلی الله علیه و آله

علیه و سلم هم ایشان را ستاییده اند و بفرموده فلاح رسیده اند گشته سوال ما مور با مر معروف و منکر هر

مسلمانانند و بگویند ای بیکدیگر همه ما مورانند چنانچه در آیت کثرت خیر است از حجت للناس تاملون بالمعروف و تنهون

عن المنکر در خطاب همه سوستان آمده و الامر بالمعروف و الناهی عن المنکر همه مسلمانان را متناول شده

و بمن تبعیض ثابت شود که امر و منی مخصوص در حق بعضی بود و توفیق بچه باشد تلفیق بچه حاصل شود چو اَسْب

امر معروف و منی منکر از فرض کفایت است که واجب بر کل شود و با در بعضی از کل ساقط گردد چون امر معروف

و منی منکر باعتبار وجوب در حق کل بود باعتبار او در حق بعضی باشد میان و لا تل مخالف نیست نیاید توفیق روی نای

جواب دیگر آنکه امر معروف و منی منکر واجب بر کسانی است که مشاهد فعل گفته و حکم آن در آنجا محل قابل گفتن

کنند و امر و منی کردن توانند چون امر معروف مخصوص بمشاهده کنندگان عالم و قادر باشد و ایشان بعضی مکلفانند و بگویند

برو کل قادران که بعضی مکلفانند باشد و آیه کثرت خیر است از حجت للناس تاملون بالمعروف و تنهون عن المنکر از باب

خطاب کل بفعل بعضی دارند بر طریق اینها العباد لکم لسان قون پذیرند و بدانکه امر بتقوی و اعتقاد بقرآن و چون خدا

حکمت بدنی است و بیان علم اخلاق است یعنی علم اصالی نفس است و آن لازم بر هر یکی با یقین است و امر بمعروف

و منی منکر از جمله حکمت بدنی است و آن مفوض بعلماء و امر مستثنی کسانی که دانند و توانند بروی که باید و شاید

دین حق را بخلق رسانند آیه قوالفسکم و ایلکم نارا و حدیث ایدانفسک ثم بمن یقول و حدیث کلکم راع و کلکم

مسئول عن رعیت اشارت سوی هر دو علم مذکور است و توانین هر دو علم در کتب اخلاق و علم سیاست مستور است

و یا هر دو علم مذکور را بر چه جایگزین اختصار در تحفه ابراهیم شاهی باز دیده ام و این در خواند و غرضش بود هر دو علم در سیاست

انتظام کند پسید ام قان غیبت فعلیک بسیار در حدیث کسی را که امر معروف و منی منکر مبتدا گفت کند در هیچ او سفت

خیر الناس الامر بالمعروف و الناهی عن المنکر گفته و آمده است در اثر فضل الجهاد الامر بالمعروف و الناهی عن المنکر امر بمعروف است امر بفریضه فریضه است چنانچه امر بپنج وقت نماز و روزگانه ماه رمضان امر واجب واجب است

چون امر با عقیقه صلوة عید و بر قول کلمی که واجب گوید و چنان و امر بنسنت سنت است چون امر بجماعت و بنسنت رواقب  
 و امر بتحت سبب است چون امر بتجلیل افطار و تجلیل مغرب و منی از منکر محرم چون منی از زنا و شرب خمر فرض بود و منی از  
 مکروه و تحریم که حرام منی است چون منی از زنا در خانه که در آن خانه جانب قبیله و یا راستا و یا چپا صبر متناهی و منی از ادع  
 واجب باشد صاحب گشتان امر معروف و راد و قسم منی واجب و مستحب گفته ز من واجب را از واجب منسوخ داشته  
 و امر بنسنت و مستحب در مندوب داخل نباشد و منی از منکر یک قسم آورده ترک فرض را که حرام است و ترک مکروه  
 تحریم را که واجب است واجب نام کرده و مکروه و تنزیه منکر بنسنت و منی از منکر باشد و در کتاب این علم آورده است  
 که امر معروف و مخفی قولانی بود بلکه هر مسلمانی مأمور بامر معروف و منی از منکر باشد چنانچه آیه کنتم خیر امت انما  
 نامردن بالمعروف و نهی عن المنکر بیان ناطق و حدیث من رای تنکم منکر انقیاض بیده فان لم یستطع فبسانه و  
 ان لم یستطع فبقوله و ذلک اضعف الایمان با آن موافق است یعنی هر که عالم و قادر است بر بازداشتن از منکر او لازم است  
 که باز دارد و امر معروف و منی از منکر که بدان مأمور است بجا آورد در تفسیر حکایتی آورده تراهدی در خانه بادشاهی آمد  
 و رو بر و آورده از منکراتی دید منی کرده همه آلات که در مجلس دریافت بر وجهیست بر شکستن او شافت بادشاه گفت ترا  
 همه چیست که داده است گفت یکسکه تاج سلطنت بر سر تو نهاده است بادشاه گفت من تاج و تخت از خلیفه محمد و زنان باقیم  
 و این جز تبرئه تو نیست و دریافت از او جواب داد و مرا این همه چه در کار خلیفه داده است که ابواب علم بر من گشاده است بادشاه  
 گفت در تو است و چیست دیدم ترا محتسب میفرمند گردانیدم ز راه گفت من خود را از شغل تو معذور کردم و عهد نمیکردم بشو  
 که عهد تو در معرفت من است عهدی که مرا خدای داده محض فضل است خدای فضل خویش باز نخواهد گرفت و عهد  
 من عزل نخواهد پذیرفت بادشاه گفت از من حاجتی نخواه تا بر آرم و حق کلمات تو بجا آرم زاهد گفت حاجت من  
 آنست که مرا در دفع نیندازد و رضوان خادین بهشت مرا در سایه جنان آسوده سازد بادشاه گفت این وظیفه  
 من نیست بطلاقت من نباشد زاهد گفت خدای حوائج مرا میداند و بر آوردن آن بفضل غیر خویش نمیتواند بادشاه چون  
 کمال او را مشاهده کرد و او را اسم اعتقاد پیش آورد چون عمل او برای خدا دید باعلاال و اعظام باز گردانید زاهد مذکور  
 دو بیت انشا کرد شعری شکران لم یوتما مسلم الا لاتی الا اجر بالحق به الامر معروف و نهی عن المنکر و جمیع ما یوفی  
 من المنکر سوال چون امر معروف و نهی عن المنکر باشد فرق میان محتسب و غیر محتسب چه بود جواب محتسب که  
 بادشاه تقوین احتسابی کرده و او را از جهت خویش برای عمل متعلق گردانیده و او را این کار چون ناز و نرفته فرض عین شده  
 و غیر او را بر فرض کفایت داده و غیر محتسب را بنسنت یعنی لایست امر معروف و نهی عن المنکر و بیدار شدن یعنی امر بر  
 تواند کرد کسی را در غیر این خبر و عین نتواند داد بلکه تفریر کردن او نمیکند و محتسب لایست باشد که او را از جهت این  
 تفریر کنند و یعنی گفته اند که غیر محتسب را در انشاء در کتاب منکر و وقت مشاهده فعل اگر قادر باشد و لایست تفریر بود

نوعی با بیان است  
 فساد و فتنه و شادمانی  
 و تفرقه و جدایی  
 و تفرقه و جدایی  
 و تفرقه و جدایی  
 و تفرقه و جدایی



و عمل او بموجب قول پیا میر حسن الله علیه و سلم من راسی منکم منکر یا قلیغیر سیده باشد بعد از فروغ از فضل او و ولایت تقریر  
 نیست و چنانچه ولایت مطلق است و بدانکه در کتب فقهیه آورده کیسکه مشایخه منکر میکت اگر بدانند که منکر است منکر او را  
 قبول نخواهد کرد بقدری که شش و ضربی و قتل بیش نخواهد آمد اگر برون واجب آید و باز ماندن نماند و اگر بداند که مامور او را  
 در ضرب و شتم خواهد آورد و لیکن امر او را اطاعت نخواهد کرد و امر واجب بنزد و زرام و ترک امر مخیر شود لیکن افضل آن باشد که امر  
 کند و اگر بداند که نخواهد ششید و کار او بقدر و دشنام خواهد کشید افضل آن باشد که امر کند و خود را در معرض قضاوت و  
 دشنام نیل کند و اگر اگر برای او نیست که اگر امر معروف خواهد کرد و مامور او را در معرض قتل خواهد آورد و یا خواهد کشت از  
 جهت خوف کشتن منصوص باشد لیکن امر کردن و اختیار کشیدن افضل بود زیرا که ترک شهادت حیات جاودانی میگردد  
 و امرت قتل را منعقت حیات جاودانی معارض میشود **سوال** اگر مردی در صفت قتال درمی آید و بر کافران جهاد نماید  
 اگر بداند که ایشان را زبانی رسانیدن تواند و یا باشد که در آید و در شهادت و سفاکت بر خود کشتاید و اگر بداند کافران  
 را بکشد و آن او هیچ منفعتی نخواهد رسید و کار او قتل و هلاک خواهد گشت چه کند و در آن بود و در میان  
 دادن او را ثواب شهادت حاصل نشود و در امر معروف اگر بداند که امر معروف هیچ نفع نخواهد کرد و اگر کشته خواهد شد  
 افضل آنست که امر کند اگر کشته نشود شهادت بسیار در صورت مذکور فرق نیست و صحبت آن بر چه وجهی نیست **جواب**  
 قیاس بر این بود که هر دو سبب یکسان باشد و حکم در هر دو صورت برابر بود لیکن نادر آنی خواهد بود که از جهت آنست که این کار مسلمانان  
 را در بین زبان نیست و موجب بهر مسلمانان تقویت کافران نیست و صورت امر معروف در کشته شدن از زبان این نخواهد بود و لیکن در  
 امر معروف در راه حق جان که برای رونق دین بود و موجب نیل درجه شهادت شود **سوال** میان دعوت سوی خیر  
 میان امر معروف و فرق چیست و افراق چیست یعنی چیست **جواب** دعوت سوی خیر بیان خیر بود و اصحاب سعادت  
 از بعضی دعوت سعادت متقاعد گشتن دل بر خیر نمودن صاحب خیر شوند و اگر بعد دعوت و تحصیل خیر تاخیر شود و محتاج  
 می آید و معنی گردد و چنانچه کنایه را که دعوت اسلام فرسیده باشد اول دعوت سوی اسلام گشت بعد از آن معنی می آید  
 بعد از آن قتال که امر معروف است بجا آرند هم چنین بنا کردن مسجد و تادین و شهود دعوت سوی تادینست اگر دعوت  
 مسلمانانست و امر معروف بنویسد و **وَلَا تَكُنْ لَكُمْ آيَاتُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَاسْتَمِعُوا** و اختلکوا منکم و  
**مَنْ جَاهِلٌ فَلْيَرْجِعْ إِلَىٰ ذِي الْحِکْمَةِ** این جمله با معطوفات غولیش جمله است بر انشاءات سابقه معنی اینست که  
 در اختلاف بین کسانیکه متفرق گشتند و فرقه شده اند و در بین اختلاف کردند و پیوسته اند از این آنکه  
 آمد ایشان را آیات ظاهر و معجزات متظاهر که موجب است حرایتان و در بین و موافقت و در یقین چنانچه در آیات  
 شدند مراعاتی را که مذکور شد در مساله علمی را در نصاری با بود مخالف و در زیدید و مالک موسی را منکر گشتند  
 از بود و فرقی با است محمد مخالف شدند اما رسالت محمد صلی الله تعالی علیه و سلم کردند و در بین کافران



و اما برای تفهیم این آیه جمله است بعد از آنکه در این آیه کفر تمسک سوال تقیید نظر بر آن که کفر تمسک است که  
 سبب توجیه است بی وجه است و تقید بر آن بود و استحقاق توجیه را مساوی و چون مطلق کافران را نباشد و همچنین  
 نیست بلکه سیاهی روی در جهل کافران است هم در کافران اصلی است و هم در مرتدان است قال الله تعالی و یوم القیامت  
 نری الذین کذبوا علی انفسهم و جوههم مسوده چون سیاه شدن روی کافران بر اطلاق بود تقیید آن بقیه بعد از آنکه می  
 باشد چو سبب بعضی از این تفسیر این آیه را دارد در شان نبی قرینه و نبی التفسیر که با پیغمبر ایمان عهد شکستند و مرتد  
 گشته دارند و چون کفر تمسک بعد از آنکه متضمن تقیید در سبب است و اینها منوط بقیه تفسیر و اطلاق در سبب چون او را عن کل حسیب  
 و عهد او را عن کل حریب پس المسلمین متبانی بنظرند و بعضی مطلق دارد در حق کفار دارند و از ایمان مذکور ایمان روز قیامت  
 و بعضی مل بر خدمت و وصاف کنند بقیه بعد از آنکه دلائل یا ناکم داشته اند اما متضمن معنی شرط است و این شرط باشد که موقوف  
 بر و شد و تفهیم اجمالی است که در و تمیض وجه و نشود و وجه بود که بعضی اینست پس هر چه که باشد آنرا که سیاه شده است  
 بسیاری کفر و بیای ایشان پس مرایشان را گفته آید بعد ایمان خویش یعنی ایمان بشکایت و ابتلا با ایمان روز قیامت کفر  
 شده یا گویند بعد ظهور دلائل ایمان و بر این ایمان کفر در زید نشانی است که کافر شود و نه باستی که کفر و زید فعل و قوا  
**العذاب مما کنتم تکفرون** فاسیاست و بازین سبب است معنی اینست چون کافر است  
 پس عذاب را سبب کفر خویش بخشد عذاب را معلومی ناخوش آید تقیید کرد و پیشین که انامیم نعوم سبب بر سبب تحلیل  
 آید و سوال جسدین عذاب نبی از قیامت و با الاثبات عذاب غلیم کرده جمع میان دو کلام بچه و عذاب باشد چو سبب است  
 نیست که کفار از جهت کفر ایشان که جرم عظیم است عقاب شدید و عذاب عظیم بود استعمال چشیدن که معنی از قیامت است  
 از جهت قضا عذاب و ذنب ایشان است که قضا عذاب و ذنب ایشان بمنابر است که عذاب عظیم بر سبب آن قلیل نماید و در دنیا  
 بمنابر چشیدن آید سوال فایده هر دو برای ولایت بر سببیت آید مگر از ارادت سببیت را سببیت را سببیت چند از چو آید  
 مگر از جهت تاکید در بیان سببیت کفر بود و تقویت افکار او سوی عذاب عظیم باشد و تواند بود که فایده برای ترتیب فعل دارند  
 و بار برای ابتا استحقاق پندارند تا پس بود تاکید نباشد معنی چنین آید چون شما بعد ایمان کفر و زید عذاب را که سبب کفر  
 خود مستحق شد و آید بخشد و اما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله  
 این مافقی نیز معنی مستقبل آید چنانچه در اسودت گفته شده ای اما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله معنی اینست  
 و اما آنکسای که روی با ایشان سپید شود و پیور ایمان نورانی گردد پس ایشان باین یاران در رحمت خدا یعنی در نعم  
 چنان و این مجاز مرسل است از باب ذکر حال و از ابر است محل است و تواند بود که مراد از رحمت النوع نعیم است که آثار  
 و کرم است باشد و این مجاز از باب ذکر سببیت را است سبب بود و هم قیامت کبیر و  
 این جمله تمییز است و هم عدم ملود و از مرسل است معنی اینست ایشان یعنی مومنان که رویهای ایشان سپید باشد

و نورانی بود و بر پشت جاودان باشد و در نعم جهان پیوسته باشد و درین کلام صنعت بجمع تفریق و تقسیم آمده زیرا که بیاض وجه  
 موسان و سواد وجه کافران بعد از بعثت و حشر خواهد شد بگذران جمع مردمان در حشر و بعثت مفهوم شده در پیغم تبیض  
 و وجه و نشود و وجه آدمیان بهشت گشته و حشر و حشر پیوسته را بر دو و فریق بعد از جمع تفریق کرد در قیام الدین اسودت و حشر  
 و قیام الدین انبساط و جوهر برای هر یکی حکمی مخالف دیگری آورد و در ذکر سواد و بیاض در حشر و عذاب جمع میان اعدا و  
 شده صنعت طباق حاصل آمده **تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَنْتَلُوْهَا عَلَيْكُمْ يَا حَقِيْقٌ وَ عَالِيَةٌ يُرِيْدُ**  
**ظُلُمًا لِّلْعَالَمِيْنَ** این جمله تزییل است متضمن جمیع کردن میان تفصیل است جمله تلو علیکم  
 صفت آیات است یا خبری دیگر است مرکب را یا حال است از معنی اشارت و در و اسناد مجازی است ای تلو علیکم  
 جبر تیل با مرنا و مبلد و اسدیر عطف است بر جمله و تلو آیات الله للعالمین مفعول است مطلقا لام زاید برای تقویت  
 عمل معنی نیست این آیات است فرستاده خدا تلاوت میکند آنرا بر تو جبر تیل با مرنا و نیست خدای خواسته ظلم  
 بر عالمیان و جوینده ستم بر جهانیان **سَوَاءٌ لِّلْعَالَمِيْنَ صِغِيرُ الْجِبْرِ** صغیر جمع است و در آید نقی بر جمع جویانی شود شمول نفی بود  
 معنی چنین آید بخود خدای ظلم را بر همه عالمیان و بخود ستم را بر همه جهانیان بطریق ارادت ظلم در حق بعضی نفی نشود  
 خلاف حکمی که مطلوب و مقصود است مفهوم گردد و جواب آری دخول نفی بر جمیع دلالت بر نفی شمول کننده شمول  
 نفی که آنکه دلیل مقتضای شمول نفی باشد چنانچه آن شد لا یحبب الکافرین آمده و در او شد لا یحبب اللعالمین تحقیق شده  
 و این ترکیب ازین قبیل است چه همه دانند اینجا بر شمول نفی قیام دلیل است معنی برین است هیچ کافری لاین ردی  
 خدای نباشد و هیچ ظالمی محبوب نباشد و در و از و گاه ریا و در و حاصل است آیات بیلین عقاب و ثواب بحق و عدل است و عقاب زیادت  
 بر استحقاق نبود و ثواب کم از استحقاق نشود تا ظلم افتد و جبر باشد هر دو از ظلم بری است و از جبر عاری است **وَاللَّهُ**  
**مَآ فِي السَّمٰوٰتِ وَمَآ فِي الْاَرْضِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ لِّمَا تَعْمَلُوْنَ** جلد اول است  
 ترجمه الامور عظم است بر شرف مافی السموات و مافی الارض و جلد و امشده مافی السموات و مافی الارض عطف است بر جمله  
 سابق یعنی و ما شد برید ظلالا للعالمین یا حال است معنی نیست و خدا نخواهد بر جهانیان ظلم را و حال انبساط که ملک او است  
 و در حشر و تصرف او است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است هر تصرفی که در ایشان کند ظلم نباشد چه تصرف در محل اشیاء  
 بیقین است و همه کار را بسوی خدا برده میشود و جمیع امور بسوی او باز گردانیده میشود و بر و آیه ترجمه بصیغه معروف  
 معنی چنین آید همه کار را باز گردانید و شهادت کنید **اَشْهَدُ اَنْ لَا إِلَهَ اِلَّا اللَّهُ وَ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُوْلُهُ** تا آخر و شهادت بالمعروف  
 و نه بالمنکر و **وَتُؤْتِي الْمَالَ حَقَّهَا** تا آخر و شهادت برین است و معاذ بن جبل و ابی هریرة  
 و سایر مومنان الی غلبه آمده و در حاشیه ایشان نازل شده روایت کرده اند که و تو نفرمودی مالک بن النخعیة و تو  
 بنی نبود و از هر گز امانت نداشتی و این را نشان گفتند که درین مابین ازین نیست که شما را بران بپوشانید و بپوشانید

الح









انکه بر کوه قفقاز مقاربت بود و اگر آنکه دلیل بر اتحاد قایم شود چنانچه جبار فی ابوابه و انوار و غیره و انانی زید منار با انکه قفقاز  
 بعد و درین آیه نیز دلیل قایم است که واقع ذلت قبل بر حق کاروان مادام که کافرند در شرف نیستند و اگر پیوسته که آن وقت  
 از نذر و سعادته است و همچنین انچه است زده شده بر ایشان خیمه ذلت از گشتن چنانچه در حکم دوست از سرده کردن چنانچه گشتن  
 آیتین کنایت است که خواری نکرده اند ایشان گشت و ملازمست با ایشان پیوسته هر جا که باشند شوند با ایشان بود و منافک  
 از ایشان نکرده و اگر سبب عمدی که از خدای باز مردان یا ایشان شود یعنی چون محمد نکرده و از خدای مردمان و چنانچه از قتل  
 و آنچه در حکم دوست از اسیر کردن و بده و سیاه شدن مان یا چنانچه تواند بود که از کمال من باشد و من اناس را اسلام را و انچه  
 چون کافر مسلمان میشود و عهد عبادت یا خدای و عهد با حق با مسلمانان میکند و ایشان را و در خویش میگردد و ولایت  
 ایشان بر خویش می پذیرد و کما قال الله تعالی و المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعضی برین تقدیر عدل ذلت تقبی میگرد  
 و بعضی چنین بود زده شده بر ایشان چنانچه خواری و محیط گشتن ذلت بر ایشان را هر جا که یافته باشند خواری ملایم ایشان باشد  
 در هر حالی که باشد مگر در حالی که ملایم ایشان گردند و ملازم اسلام شوند و تواند بود که از کمال من باشد ایمان بر او شود و از کمال  
 من اناس عقد زده چنانچه در بعضی تفاسیر آمده برین تقدیر نکرده و بده و سیاه شدن باشد یعنی چنین بود زده شده بر ایشان  
 ذلت در جمله احوال نکرده درین در حال ایمان و حال جزیه و یمان و **وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَمَا كَانُوا يُشْرِكُوا بِاللَّهِ**  
 با بعضی تفسیر است این جمله عطف است بر جمله پیشین و تعلیم اندازد و همچنین بر اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست  
 که کاین از خدای است و اگر گشتن یعنی استحقاق خدا باشد و مستحق چنانچه شد و در حق است و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست  
**الْمُشْرِكِينَ كَمَا كَانُوا يُشْرِكُوا بِاللَّهِ** عطف است بر جمله پیشین و تعلیم اندازد و همچنین بر اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست  
 نمودن اگر غنی باشد خود را فقیر نمایند و لباس فقر بپوشند و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست  
 و بعضی گویند کنایت است از زده شده بر ایشان بیرون آمدن از اهل بیت و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست  
 فقر ایشان باشد که نه بتاییده است و دائمی و زوری در ملک او و ریایا و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست  
**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَيَقْتُلُوا كَمَا كَانُوا يُقْتَلُونَ** و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست  
 این جمله است و اینست چنانست که چون گفته شد و ضربت علیه السلام و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست  
 سوال کرد که بای سبب ذلت یعنی بکدام سبب است خواری ایشان و غضب خدا و استحقاق عذاب و عقوبت خدا و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست  
 و سبب ذلت با نعم الایه و ذکر تفریق تمیز است و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست  
 خدا که گشتن و یمان را از این حق گشتن و عموال قتل ستمانی که گشتن باشد و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست  
 یعنی محمد و آل محمد علیهم السلام و از قتل روی کرده و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست  
 چو اسب این طایفه از گشتن پیغمبر اند بعضی را گشته اند و بعضی را گشته اند و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست







آن باز داشته نشود **وَاللَّهُ يَعْلَمُ بِالْغَيْبِ** این جمله بر عمل است یعنی نیست و خدای علم است  
 باحوال استغیان و اعمال بر پیر کاران که چون کریم هر کس بداند هیچ در امتیاز نگذارد و خدای عزوجل اعمال ایشان میداند و حساب  
 ایشان را و آن میتواند بواسطه شکوری و شاکری بر ایشان خواهد گذاشت و انواع عطا یا خواهد داد و ترک خواهد کرد و کار ایشان  
 بمرمان خواهد آورد **وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَكْثَرُ** یعنی عظمای آنها و **وَاللَّهُ يَكُونُ**  
**بِأَعْيُنِنَا** چون در آیت سابقه ذکر است و آن اعمال صالحه ایشان کرد و جزا بر ثواب ایشان در بیان  
 آورد و سابقه منتظر بیان حال کافران گشت بدین جمله بر سبیل استیانت نشان ایشان بپیان پیوست و چون کافران معصومان  
 این خبر را شنیدند اموال و اولاد خویش را نافع میدانستند و سخن اکثر اموال و اولاد میگویند انگار ایشان را زد و در این  
 را سو که آورد معنی اینست بدینست کسی که کفر در دیند و بخدای نکر و بدین هرگز نفع نکند ایشان را اما ایشان از خدا سب  
 خدا ببقای آنچه چیزی از نفع و نه فرزندان اموال و اولاد را از جمله امور نافع بنفی نفع و رقی ایشان تخصیص کرد و ذکر اموال بر اولاد  
 مقدم آورد و زیرا که این دو چیز برای انتقال معده اند و کفار بکثرت اموال و اولاد خود میکنند سخن اکثر اموال و اولاد میگویند  
 بحصول این هر دو اتمای میجویند و حصول اولاد که بنی است بر تزویج و استیلا و رسانیدن ایشان در درجه کمال و رسیدن  
 ایشان بمرجه تملک رسانیدن موقوف است بر احوال پس شاید که این دو چیز را تخصیص کنند بایک که اموال را مقدم گردانند  
**وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ** این جمله بر تزلزل است چون اخبار بعد از نفع  
 مال و اولاد متضمن است مراد از کلام سابق الباقی مفهوم شود این جمله بگوید که آن مفهوم بود معنی اینست ایشان اصحاب  
 دوزخ اند و باید باشند مکنل ما ینفقون فی هذه الحیوة الدنیا کذلک یشرفوها  
**هَٰؤُلَاءِ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ** و ما ظلم الله  
**وَلَكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ** مثل مبتدا است با مصدر یست و ای مثل انفاقهم یا موصوله است ای مثل الذین یشتقون  
 یا موصوفه است ای مثل شئی ینفقون کمثل ریج خبر مبتدا است و از ریج دو مصنفات محذوف است ای کمثل عمل اصحاب ریح  
 بر وجهی صفت است مریج و مراد از صفت است بمعنی گرمی سخن و غری تحت آمده و بهر دو معنی در کلام عرب مستعمل شده  
 اصحاب غریف قوم معنی دیگر است مریج یا حال است بقرینه جمله و الله و انفسهم صفت است مرقوم و جمله و ما ظلم الله  
 مریج است بجهت که انفسهم غلیظون تکمیل است و هم این معنی را که ایشان اصلا مظلومند اند فیهل است و درین آیه تشبیه اتفاقی  
 کافران است و زناچیز شدن دینی نفع گشتن بکفایت ظالمان که او را با دینم خوشک گردانند یا با دینی که در دینم است  
 بخدای بر این وجهی مثل ما ینفقون مریج ذکر خسارت کافران است که از آیه سابقه مفهوم شده معنی اینست حال که اگر کافران  
 از دنیا در میان دنیا یعنی زندگانی حیات فانی که نزدیک است تراست بد ایشان از زندگانی اخروی جاودانی پس از تخصیص  
 ایشان که سابقش جاودات و سنا و قیامت است پیچ عباداتی بی انگار نیاید و غرض از پیچ قرینی بغير اوردن نژاد انفاق است

و بگمان آنکه ایشان را در آخرت نافع خواهد بود و خمر و بدیشان روی خواهد نمود و معروف میگردد و آنچه حال محل است  
بادی است که در آن باد سردی است که گشت را بریزد و گرداند یا گرمی است چون باد موسوم که گیاه را بسوزاند که سبب  
یادند که گشت قوی را که ظلم کرده اند بر نفس خویش یا که تناسل بخدیان و خود را مفرط رسانیده اند بشوشت و خوش است  
آن باد آن که در آن گشت مدتی مشقت دیده و سرخ گشته زمین خشکافت و تخم انداخته آب داده دل بر باد آن که در آن  
مدتی مشقت دیده تنه آن نهاده مدتی مترصد برین بوده تا گشت مذکور یا لوده موجب خوشی گشت و سبب بخت  
آورنده بتاریکی رونق پیوسته پس آن گشت را از نفع بجلی باز دارد و صاحب آن گشت را خائب و خاسر گرداند و خاسر  
عزوجل ظلم نموده است بر ایشان پس این کردن مشقت و محروم گردانیدن از منافع لیکل ایشان بوده اند که بر نفس  
خویش ظلم میکردند و بیکبار داری و گناهکاری و کفر و عصیان بشوشت و خوش است بر خود می آورند آن حال ایشان را  
بشوشت گناهان روی میبندد و اهلک و احراق گشت ایشان بغیر استحقاق ایشان بود یا **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ**  
**آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا إِطَاةَ مَن دُونِكُمْ لَا يَأْمُرُكُمْ بِغَيْرِهَا** این آیت وارد است  
در نشان بعضی مومنان که با بعضی منافقان و جهودان و ترسایان دوستی داشته اند و ایشان را دوستان و مخلصان خویش  
می پنداشتند و بر ایشان بد دوستی می رفتند و اسرار خویش می گفتند برین سبب یعنی اسرار مومنان بکافران می رسید گشت  
اسرار بقتل و فساد و میکشید این آیه در مضمون ایشان نازل گشت و این نظم در حق ایشان بود و پیوسته خیالاً مفعول دوم است  
مرایا لکم بتفهمین معنی منع ای لا یمنعکم فساد و اگر در لایا لکم تفهمین معنی منع نکنند خیالاً مفعول شود و تمیز باظرف و است  
آن مشکل نیست زیرا که بر تقدیر تفهمین معنی منع خیالاً مفعول دوم است تمیز و ظرف نیست پس تمیز و ظرف بود و او نه است  
مگر به تقدیر عدم تفهمین از جهت آنکه الا یعنی تعصیه لازم است تقدیر سوئی که مفعول باشد و درست نیاید مگر آنکه بگوید  
تفهمین مفعول دوم مخدوم دارند معنی لا یمنعکم جدا پندارند خیالاً با تمیز یعنی لا یمنعکم خیالاً بایا لکم معنی لا یمنعکم  
فی الجبال بایا لکم یمنعکم و جبر تخیر ظرف در خیال بدین طریق جویند و جمله یا ایها الذین آمنوا الا انکم و ایها الذین آمنوا  
است برای تمیز مومنان یعنی ایشان از نه الطاعت کاذبان و ضلایا لکم معنی لا یمنعکم است معنی ایها الذین آمنوا  
میکشید یا ایها الذین آمنوا معنی صاحب را زود عادت سر از غیر اهل دین خویش یعنی مخالفان نماید که از شما فساد و  
را باز نیدارند هر فساد می که در وسیع امکان طاعت ایشان است بر شما نگذارید ایشان را و دوستی سازید و سر خوش  
در گوش با ایشان نماید یا بیدارید زیرا که ایشان در ره فساد می پویند و تباهی کار شما می بینید یا چنین کسان لایق مدستی  
نباشند و سر از گشت اسرار بپوشند و **وَمَا جَعَلْنَا قَدْرَكَ مِنَ الْبَغْضَاءِ أَكْثَرَ** این آیه در  
وَمَا جَعَلْنَا قَدْرَكَ مِنَ الْبَغْضَاءِ أَكْثَرَ این آیه در جمله و ما جَعَلْنَا قَدْرَكَ مِنَ الْبَغْضَاءِ أَكْثَرَ این آیه در  
بدست البغضایا نیز معلوم است بر طریق و و ما جَعَلْنَا قَدْرَكَ مِنَ الْبَغْضَاءِ أَكْثَرَ این آیه در

[illegible]









نماند همه نفیر عام کشته بچکان و زنان سنگ نریزند و اگر بازگردند شمشیر ایشان یکسانیت رسد و فراجهست ایشان مرنفخ گردد  
 و آنچه بر می عبد الله بن ابی بن سلول و اکثر العباد بود پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم را سیاه نمود تا ایشان این فرمودند  
 کشته شدن گاو آن گرد بر گرد خویش در خواب دیدم تعبیر کشته شدن بعضی یاران خویش کرده ام و دیده ام در تیزی تنج من و ناله  
 پیدا آمد این خواب در خاطر من ماقبل بمنزمت شده و نیز دیده ام که دست در زهری در آورده ام آنرا تا بیل جباری شدن  
 در دیده کرده ام این را می صواب است موافق تعبیر آن خولعه است بهتر است که در دیده توقف نمایم برای قتال بیرون نیایم  
 یاران دیگر را برای بیرون آمدن اقتاد و هر یکی از ایشان بر محاربه و بمقابله دل نهاد گفتند یا رسول الله مقدار یک نفر سنگ  
 کافران فرود آمده اند و عازم حارم محاربه شدند اند اگر برای محاربه بیرون نرویم مستقیم بخود می شویم ما را سبوی این مکان برون  
 آرد از لغمت بهشت محروم مدار پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم در خانه آمد و زهره پوشیده بیرون آمد یاران که دای بیرون  
 آمدن پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم را برای محاربه کفار مذکور زده بودند و درین کار با تمام حجت می نمودند ایشان کشته  
 و همه اتفاق یک دیگر گفتند که با اخطا اقتاد این کلمات برای خویش گفتیم و اختیار خود را با اختیار پیغامبر صلی الله تعالی  
 علیه و سلم که صاحب حجت بازند استیم چون پیغامبر علیه الصلو و السلام زهره پوشیده و مستقیم بیرون آمد آنچه در خاطر ایشان  
 گذشته بود عرض کردند و خود بر اعتراض و بر قضا آوردند یاران عباس رضی الله تعالی عنه پیغامبر صلی الله علیه و سلم  
 فرستادند و از اتفاق و اختلاف خویش خبر دادند چون در خواست کردند که در هر چه در رای جهان آرای نبوی صواب  
 نماید عمل کردن بدان فرمایند پیغامبر فرمود پنج پیغامبر را نشانید چون نرسد پوشیده بیرون آیند پیش از جنگ باز گرد و بابل نشان  
 پیوند پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم از خانه آمد و چون باز شد پیغامبر صلی الله علیه و سلم را نشانید که آن با خدا و روز مشیت پیغامبر شوال بود  
 که پیغامبر علیه السلام به بیت محاربه بر کافران توجه نمود در شعب کوه اضر سید نظام محاربه نزدیک دید پیاوه شد افواج قتال  
 می آراست و هر کسی چنانستی چون مقدمه و ساقه و جناحین و قلب با انتظار قتال معین می ساخت پیغامبر صلی الله علیه و سلم را  
 با چهل مرد در آن شعب داشت و خود با صحابه خود بیشتر گاشت ایشان را گفت شمارا هر حال که بود و هر کاره که شود شما  
 این جا با نگرارید و آن دره نگذارید نباید کافران ازین راه در آیند و از پس و پیش چیره دستی نمایند چون پیغامبر علیه السلام  
 با صحابه بیشتر گفتند مسلمانان هزار تن و بعضی گویند نهصد پنجاه تن و بعضی گویند سیصد نفر بودند که با ستم ازین کافران  
 چیره دستی نمودند عبد الله بن ابی سلول منافق از محبت ابا بکر اتفاق و مخالفت بودند و در این اتفاق پشت داد و با  
 ثلث لشکر روی بمنزمت نهادن حرم انصاری و نهال او کرد و او را سوگند میداد و بر بازگشت سوی مع که می آورد که از  
 پیغامبر عرض میشود و از لشکر مسلمانان رو تا فتنه مرد و جوابت گفت لو تعلم قتالا لا تبعنا کم ای او تری قتالا لا تبعنا کم اگر ای ما را  
 قتال پروری شما میکردیم در روی بر قتال می آوردیم و شما میدانید که در آغاز مشورت را می مایه قتال شود و کتال قتال در دل ما  
 صواب نمیشود و بعضی گویند معنی لو تعلم قتالا لا تبعنا کم انیسبت الی قتال شما قتال میاید انیسبت الی قتال ما میاید و بعضی گویند که

ما قال شار اقبال بنیادیم ملکیت و با پاک نفس میخایم چون این منافق رفت و گفت عمر و بنی حرم بازگشتند و طالع  
 ناگوار از سوسان مخلص جناحین لشکر بودند در میمند و میسر شجاعت و جلالت بنمودند یعنی بنی سلسله و بنی جابر و بنی  
 بر خردلی آوردند و قصد بازگشتن کردند چون ایشان بنوعنان مخلص بودند و خدای ولی ایشان را اگر چه بظلمات حال خویش  
 قصد می نمودند ایشان را یادی کرد و دل ایشان را ازین قصد باز آورد و در جنگ شتابت قدمی داد و در ادراک سعادت  
 بر ایشان کشاد و راهیست کرده اند که ایشان می گفتند ما شادی بینگینم و دم فخر میزنیم بدین که قصد نکندیم و آنچه  
 قصد میکردیم و خود را برقرار نیاوردیم نگریم و بعد از بدین ای کمال پیوستیم که این همه بعنایت خدای بود و بحایت حق جل  
 علی روی نمود لیکن شادی و فخر ما بدین مست که ما را خدای در کلام خویش یاد کرده و بچهره واد شد و لیما مارا در مرقه اقل  
 ولایت آورده چون پیغام میر بنوی محاربه توفیه آورد و عزم با اتمام ازان بیشتر بود بیشتر کرد چون روان شد ناگاه سه  
 دم اسبی در قبه شمشیر او رسید او را از نیام کشید پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم تا خود گفت تیغ در نیام در آرد این  
 حال فال بریده کردن تیغ پندار پیغامبر بیشتر شد لشکر دست بر شمشیر بردند و بر کفار وارد شدند کفار که ایشان را تحمل  
 نکردند و زوی بنهر سمیت آوردند چون رو بهان از پیش شمشیر بگریختن شتافتند و مان و اسباب فاده که داشتند یاران  
 پیغمبر شست را گرفتند و بعد از پیوستن بعضی یاران جدا شدند بن جبرادیدند که فتح شد و کفار منتهی شدند یاران همه  
 عقابیم گرفتند و گفتند ما محروم چرا ما نیام و خود را از اسباب و احوال بی نصیب چه اگر بنیم پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم  
 از جهت محافظت در سنگام محاربه داشته بود اکنون محاربه رفت فتح رودی شود مقام گذاشتند ایشان نیز سومی غنیمت  
 شتافتند با عباد الله بن جبرادیدند تن مانند فرشتگان از جهت مخالفت ایشان امر پیغامبر را که ای مدعی آمدند  
 نیامند پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم در محله با چند نفر متعدد تنها ماندند ناگاه خاله مذکور دره مذکور را خالی دید تیغ  
 خویش سومی مهر که بنید عبد الله بن جبرادیدند تن که برابر او مانده بودند تا بیاورند و تندی بعضی کشته شدند و کشته  
 منتهی گشتند تا آنکه بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم رسید پیغامبر علیه السلام تیغ کشید و گفت من یا خدای منی بخت یعنی این تیغ  
 را بختی از من که میگیرد و این کار که می پذیرد البه و جانه الضاری گرفت و حمد کرد و بختی کنان خود را در صفت ایشان چاره آورد  
 نیز تیغ حمزه ایشان را باز داشت پیغامبر از ایشان نگاه داشت میان ایشان در جنگ بود تا آنکه از سعادت  
 شهادت روی نمود یاران دیگر حمله میکردند و در محله روی آوردند تا آنکه جنگ گرم گشت و شعله تاثره او را در شغال  
 پیوست هفده زن ابوسفیان و زبان دیگر مردان را شریک بر قتال میکردند و وفات میزدند و در محله و کلمات می گفتند  
 شخص سخن بنات الطارق ما شمشیری علی القمارق ما ان القبله الخافق یعنی ان تدبر و الفارق ما امیر المؤمنین علی  
 رضی الله تعالی عنه در جنگ در آن طلحه بن طلحه که در علماء قریش بود و خرم کرد و جماعتی دیگر نیز تیغ آورد و خود را بر تیغ  
 گشت و بجزا حبت بسیار پیوست یعنی پیغامبر علیه السلام بر زمین بر تپه بسیار که او بنهاد و در میند و هم شمشیر شمرند

و در این جنگ  
 پیغامبر صلی الله علیه و سلم  
 را شمشیری  
 از آسمان  
 افتاد  
 و آن شمشیر  
 را حمزه  
 بن عبد المطلب  
 نامی از یاران  
 پیغامبر  
 در جنگ  
 با ابوسفیان  
 و یاران او  
 کشته شد  
 و آن شمشیر  
 را بعد از کشته شدن  
 حمزه  
 پیغامبر صلی الله علیه و سلم  
 در دست خود  
 گرفت  
 و آن شمشیر  
 را در جنگ  
 با ابوسفیان  
 و یاران او  
 کشته شد  
 و آن شمشیر  
 را بعد از کشته شدن  
 حمزه  
 پیغامبر صلی الله علیه و سلم  
 در دست خود  
 گرفت

پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم در هر نوبی بدست خویش لیل و شب مبارک خود میباید جزا حاکم مذکور بالتیام می آید  
تا آنکه همه جراحتها شفا شود و تن مبارک او بصحت پیوست باز در معرکه آمد و در جنگ در آمد حمزه بن عبد المطلب که شیر  
شیران و اسیر دلیران بود و در معرکه درآمد و با ابوبار که یکی از سرداران لشکر کفار بود هم تیغ شد بحد اول و بر پشت و تن  
که غلام خرمین خرم بود بر حکم خرمین سابق اقدام بر قتل حمزه مینمود و نیم تیغ خویش چنانچه میان ناف و ناف آورد میان دو  
کشتید حمزه زنی شد عنده افتاد جلان عزیز خویش بر وضو جان فرستاد تا آنکه هفتاد نفر مسلمان بسفا دست شهادت  
پیوستند و هفتاد نفر مجروح گشتند و بعضی گویند ثلث مسلمان کشته شدند و ثلث مجروح شدند و ثلث منجم گشتند  
در روایت اول موافق نظر من است که آن بمسک القوم قبح فقه من المقوم قبح مشه می شود که در جنگ بدر از کفار هفتاد  
تن کشته و هفتاد تن اسیر شده بودند تا آنکه با پیغمبر کس نماند ناگاه سنگی بر رخساره مبارک رسید پیغامبر را مجروح کرد  
و در دندان مبارک اثر زخم پیدا گشت و ساق مبارک نیز مجروح گشت پیوست چون پیغامبر صلی الله علیه و سلم وقت  
تقریب یکم صبح و بیدگی فرمان خدای میبار و مردگان غلطیه در آن محل کسی نماند اگر دالان محمد اقدس قتل و بعضی گویند آن  
اواخر از بلعین بود آنان و حسن قدیم آثار عداوت بر روی نمود مسلمانان را هر نسبت افتاد هر یکی رو بر فرار نهاد تا آنکه کفار  
درآمدند و در قفس قتل شدند و در قتل برای حبس پیغمبر آمدند ضایع پیغمبر را بر حکم و الله یعمک من الناس از نظر ایشان  
پوشیده داشت و نظر ایشان بر روی نگذاشت و زنان ایشان نیز در معرکه درآمدند قتل را مثل می کردند و ازین می داد  
گوشتها را ایشان قلاعه ساختند و در گردنهای خویش آویختند و قلاعه را خویش که از زرب و جواهر داشتند جوشی قائل  
حمزه بخشدند و بنده زن ابوسفیان بر سر حمزه رسید شکم درید جگر کشید و غیظ خایید کفار کام خویش گرفتند سوخته  
مکه باز گشتند مسلمانان را ضعیفی قوی آید و واهی عظیم در دل درآمد تا آنکه بعضی از ایشان خواستند که بسبب الله  
بنی بنی بنی منافق پر دازند و برای امان ابوسفیان و سبیل سازند همدان وقت مالک بن انس و سلم و سلم  
بنی مالک بر سر خطا بود و جماعتی از صحابه رسید پیغامبر صلی الله علیه و سلم پیغامبر ایشان گفتند گفتند  
رسول الله گفت شما در کار چه خواهید کرد و خود را بر کدام کار خواهید آورد و اگر آن شما همه پیغمبر را پیغمبر شما کرد  
پیغمبر بصره مالک که کور کفار حمله کرد و بر قتال ایشان آورد تا آنکه پیغمبر را کشت آنرا حرم کشته گشت کعب  
بنی مالک بر پیغامبر رسید پیغامبر را زنده و در میان گفتگان غلطیه و پیغمبر را بر آورد ای مسلمانان و پیغمبر را  
که پیغمبر را زنده در میان داشت پیغامبر صلی الله علیه و سلم اشارت کرد که خاموش باش پیغمبر می که متفرق شده  
بودند و میان قتل قفس مینمودند چون خبر میاست پیغمبر یافتند بجان بدولت یافتند پیغامبر صلی الله علیه و سلم  
بر خاسته امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه تیغ خویش را که از زبون کافران نگرشده بود بر وی می نمود و پیغامبر را  
منور گشت و از آن کافران تیغ کافران را چنان زد که از غایت کشته می شدند بعد از ظاهر رفتن الله تعالی





اسلام نشسته دید گفت با شما را جز از روز بدر دادیم و آنچه شما کرده بودید مکافات این باشد که در پی شما میرویم  
 او روی به سوی امیر المومنین محمد و در برین معنی ذکر مکافات جنگ بدر کرد پس با سپهر علی بن السلام امیر المومنین عمر را گفت  
 اجدید جواب در شست و درست گفت لا سوار قتلا فی الجنة و قتالکم فی النار یعنی بر این نیست که کشتن کسان باشد گان ما را  
 حکم سفادت بهشت از پیغمبر شست رسیدند و کشتگان شما بر مقتدر شتادست عداوت بعذاب حجیم پیوسته است و شست  
 گفت ای عمر سوی ما نزد یکدیگر بیای تا سخن از تو پرسیم و قاتی او حاضر خود و دو رکعت نماز فرمود و برگشتاراد و مطیع شد  
 امیر المومنین عمر نزد یک نفر دست و کعبه بر و گشت ابو سفیان گفت ترا هکذا بجا آمدیم که هر کس که بکشد یا بکشد میان شما  
 زنده است عمر گفت اللهم لا دانه لان یسبح کلک ابو سفیان گفت و افشد ترا صادق تر یا نه ام از عبد الله که او  
 گفته بود محمد را من کشته ام بعد ابو سفیان در کلام نرم زد و بدو فرمود ای عیسی آمد بخدا ای تعالی کشتگان شما شمشیر با من  
 نشده اند و کسانیکه این کار کرده اند با من نکرده اند بعد ازین بودند که خالد و لید با جماعتی کثیر آمد خونی در دل یاران  
 پیغمبر در آمد نظر در صفت خویش کردند و بگین کشتن پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم در دعای مقهوری ایشان  
 شش نفر گفت و در خواست نصرت مؤمنان پیوسته گفت اللهم ان هذه الاصلاب هم الذین یعبدون فی هذه البلدة  
 و انهم ان یقتلوا لا یقرب الله امر فبعنا بیده آیه لا تنصوا ولا تحزوا و انهم الاعلون ان انتم مؤمنین برای تقویت و تقویت  
 ایشان فرو آورد صحبت و شادی در دل ایشان درآمد بدین تقویت یاران پیغمبر گرد آمدند و حمله کردند که از اهل بلده  
 فرو آوردند و مال ایشان شتافتند و پیغمبر یار یا فتنه ایشان رقت و متعورت شدند و مسلمانان بر پیغمبر و اهل بیت  
 متظفر و مسعور باز گشتند هر چند به سبب کشته شدن یاران و بهر سبب موجب خزن بود مسرت حیات پیغمبر صلی الله تعالی  
 علیه و سلم بر آن آوازه فحیح و خیر و جیح بر همه خزنه اهل بیت نمود و فتح و نصرت یافتن در آخر کار و بعد مغلوب شدن غایب  
 آمدن بر کفار یعنی پیغمبر و اهل بیت و موجب شکر و تحسین انکاش شدند و قصه مذکور متضمن چند آیه است و اول آنست که من  
 املک سجد این قصه است و صاحب کشف درین قصه بیرون آمدن پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم از بعد نماز جمعه  
 می آمد و آن از روی ظاهر با از غایت و ست سربالک که دال بر قدرت است و اوقات ندارد و لکن گفته پیش صاحب  
 کشف ثابت شده باشد بیرون آمدن پیغمبر از خانه بعد از نماز جمعه بود بیرون آمدن از لشکر برای قتال در بباد  
 شمشیر روی نمود و از غایت و ست ظاهر او که محذوف است اگر خدا از افعال ناقص بود بتوی المومنین خبر خود را با  
 و اگر تا معنی با داد کردن دارند بتوی حال از فاعل او پیدا رند و جمله را ذکر و از غایت و ست عطف است بر جمله و از  
 اخذ از مشرعیان یعنی که بتقدیر و از ذکر از اخذ از مشرعیان که در میان آمده میان دو کلام است  
 واقع شده و چنانچه بیان آن از غایت و ست وجه اعتراض هر یکی تجریر پیوسته معنی آن نیست یا دکن یا محض چون با داد  
 از اهل بیت بیرون آمدی در مکان جنگ و آمدی مومنان را جایی است شش نفر برای انتقام قتال و ننگ است

از آنکه گفتار در شتاب جلال تعین میکردی خود با لشکر بر کفار حمله آوردی و فوجها را برای ننگبانی در ده میدانشتی تا فوج  
 از پس پشت نیامند تعین میکردی و **وَاللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ** این جمله تزییل است بر معنی اینست  
 خدا متعالی شواست گفتار تو یا ایشان که از جا نمیدید و هیچ حال تا من بشمار برسم بشنید و پیشتر میشود و دانست  
 کسافی را که مخالفت ابرو ترشند و دل بر تن مال آورند و سوس بدینه غایم شده باز گشتند و نترسند اگر گشتند میدانند  
 از **هَٰذَا هُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ لِيَأْخُذُوا بِالْحَمَةِ** از جهت بدل اشتغال است از اذغذ و تنه اینها که چه  
 هم مذکور بعد از غزو بود و ملاسیر با و داشتند و از آنکه بود که متعلق منعمون میباشند معنی اینست فدا می شوند و میدانند  
 کار شمار و در آن وقت که قصد کردن و طایفه از مومنان یعنی بنی سلمه از خزرج و بنی حارث از و سبیان که بدو گشته  
 و دم غزلی زنند **وَاللّٰهُ وَلِيٌّ لِلْمُؤْمِنِينَ** این جمله حال است معنی اینست و فدای ولی ایشان بود و یار  
 کرد و ایشان را بر ثبات و قرار آورد و **عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَّقِ كُلَّ الْمُنَافِقِينَ** این جمله معنی است  
 برای بیان تحریص مومنان بر توکل نیست و کومومنان را بر فدای توکل کنند و مستغاثان کار بد و سپارند و ف  
 غایت توکل المومنون زانده است یا در جواب اما محذوف است ای اما علی الله فلیتوکل المومنون و تراند بدو که از دست  
 طایفان معمول از محذوف باشد این جمله تقریر تقریر معنوی آیه سابق بود و بیان مسرت ترک صبر که از بعضی واقع  
 شده و با آنها به صفت صبر و ثبات قدم که بعضی را خدای توفیق بخشید چنانچه قصه آن گذشته و ذکر آن بالا در مسئله سوال  
 قرار از جنبه بعینه است هم آن نیز معصیت باشد و غم معصیت معصیت بود و موجب اثم و نیکوکاری شود کسی که  
 خدای مع بود لایست خویش میکند و خود را ولی ایشان میگوید هم مذکور لای ایشان نبود و سزاوار نباشد که از ایشان  
 واقع شود چو اسب تواند بود هم مذکور بر وجه غم نبود و با ترو و مقرون باشد از باب حدیث نفس دارند از باب غم  
 نیند از پس موجب اثم نبود و مستوجب اثم نباشد قال علیه السلام انی شدخا و عن ابی بکر بن عبد الله بن عمر بن الخطاب قال  
**وَلَقَدْ رَفَعَهَا اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ** و **وَأَن تَعْلَمَ أُولَٰئِكَ** این جمله جواب قسم محذوف است ای قسم الله که  
 الله بیدرو اثم اوله و جمله بعینه مذکور معنی است میان جمله و علی شد فلیتوکل المومنون و حمله و لا تنوا و لا تنوا که  
 عطف است بر وجه التقاس از غایت سوی خطاب مذکور است و برای یاد دانیان نصرت جنگ پیر و امید و اگر کرد  
 ایشان بر نصرت در جنگ احد نیز نفی اس بر جنگ بدر برای باز داشتند و طایفه که قصد غزلی کرد و ولی بر قرار آورد  
 بود و معنی اینست بسوگند یاد میکنم که هر آینه بدرستی پایدی کرد و شمار خدای در روز دامید و از باب شد که این جنگ  
 نیز نصرت خوا به بود و بزرگی ملک حق تعالی در فتح و ظفر بر شما خواهد گشتاد **وَلَقَدْ رَفَعَهَا اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ** و بعد از این  
 بحسن قضیاتی بود و بعد از آنکه میان مذکور بدینه صاحب و بدین نام داشت آن چاه بنام صاحب او گشته  
 گشت و بتسلیسم بدر پیوست و حال اینست که شما صفت بود و مال و اسلحه و مرکب اندک داشتید و عهد شما

نیز اندک بود و جماعت شما قلیل می نمود گفته اند همه سید و سینه دره شوق در تمام لشکر یک است و چند شتر که بر سر شتر می نشاندند  
 نفر نبوت سوار میشدند و از اذکر درین محل خفیف و سبکی و درینوی میزدند و خوری مراد نیست بچ موسخان اصحاب عربت اند  
 خوری برایشان نسبت بنده اهل خرد و سوسنان را خوانند و پندارند و بعضی گویند خوری در نظر کافران مراد است که ایشان  
 در نظر کافران خوری داشتند و از جهت ظاهر حال ایشان را بر نسبت و دستگاه خویش خوری می پنداشتند و کافران میزدند  
 هزار مرتبه بودند شتر ایشان نزدیکی بود و از خلق شهر نیز استعدا می نمودند و برابر ایشان اسب اموال و اسلحه بسیار بود  
 از روی ظاهر ایشان را غلبه و شوکت می نمود اول حربی که پیغام بر او فرستادین حرب بود و این در سال دوم هجرت  
 روی نمود و پیغام بر صلی الله تعالی علیه و سلم و مسلمانان بر ضد او کل کردند و او کار خود را بخت سپرد و به اهل  
 از لست و قلات متعلق شدند و حق سبحان تعالی مدد فرستاد و قلات و شوکت کافران را بر باد داد و از روی  
 که پیغام بر او فرستادند و از سران قریش میخواستند و دیگران پشت دادند و وی بنزد پیغمبر و سادات حق  
 داد و کاری فحیم حسب طلب اقتاد و سوال نصرت بر معلوم مخالفان بود کسی در آن منکر و مشرک و منی نبود و آوردن  
 تا کید قبیله بود و بکدام جهت باشد و چه اسب مقصود از این صید و از کرون و پنج اهرست تا کید باطنیه است و  
 است و در آن تردد است چنانچه در آن ابراهیم اخی و ائمهات فی الشری آمده و در آن ربک بعلم انک تقوم او  
 من نشی اللیل و لطف تحقیق شده فالتقوا الله کتب لکم لک و کرون قادر فالتقوا الله سبب  
 احکام لشکر و معنی آن لشکر و متعلق است بلفظ نصرکم الله معنی آنست پس برین کار باشد از خاصه خبر سید و از  
 کفار ثابت قدم باشید با لغت خدا را شکر کنید شاکر شوید و دعای شما را افرست کند چنانچه در روز بدر نصرت کرد  
 و فتح و ظفر آورد چنانچه در آن روز آورده و آن قول المؤمنین ان کن یکفیکم کن ان یکفیکم کن و کن  
 یکفیکم الا ف من الکلیکه صرکین و برای مدعی هستند و قبول نیز ماضی است ایراد صیغه  
 و ال برای استعصار حال بدایه است چنانچه در و الله الذی ارسل الیراح فتشر سحابا گفته اند و درین مقابل بیان  
 مفسران اختلاف است اکثر مفسران بدینکه این حکایت مقاتل جنگ احد هستند گفته اند بدین تقدیر این  
 بدل است از این است طایقان منکم بن قشلا و استقام در ان یکفیکم برای انکار است و انکار نمی اثبات بود  
 ای یکفیکم جمله ان یکفیکم مقول تقول سبب تشرکین حال است یا تمیز و تمیز بین بهیچ اسم مقول از باب تقدیر  
 افعال خوانند و معنی بر حسب آن خوانند معنی ای یکفیکم چون گفتی او منومان کند که قصد خودی کرد و چون در نماز  
 بکلام میزدند یا بکلام میزدند که در کلام شما را بر سر نماز فرستادند و در حالت که منزل را بجهت ایشان باز  
 برای ایجاد فتنه است که در این یکفیکم ذکر شده معنی او این یکفیکم شود و درین تکرار برای تاکید بود و معنی آنست  
 آدمی اعداد مذکور کفایت کند و فتح و ظفر بران حاصل شود پس لکن انکم سید و او متعلق و او باقی کلام







آنکه کار بزرگست و بزرگوار است و فتح و ظفر که مقصود بود بحصول نبوت در آنده آن دل خود را باز و اندیشه  
 آن در خاطر خود نگار آنچه در تحت قدرت کسی بنویسد و در آن بود آن عیب نرسد **مفسر** هر چه کند خدا کند هر چه  
 دهد خدا دهد **تفسیر** یکدوره توفیق کاری عباد را به بر دست کس نداد خدا شاء فیوکان **سوال** آیه فوقیه  
**تفسیر** **وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُظْلِمُونَ** ای قبیله ای که توبه نکرده اند تا بآواست و اولی اینها هم آن  
 اصدا علی الکفر و آن فعل با معلولت خویش عطف است بر او که هم فاعل هم قلیل است چون و عید تقدیم بلوغ بر ظلم ایشان  
 بود تقدیم مانع تا یکدوره سیلغ نمود معنی اینست بفرمای ای است که طایفه از ایشان ملامت شوند یا خوار گردند چنانچه  
 در جنگ بدر هفتاد تن از مشران قریش کشته شدند و هفتاد تن اسیر گشتند و باقی ماندگان گرختند بهر نیست پوستانند  
 تا توبه نکنند و همچو خالد بن ولید و عمر بن عاص و ابوسفیان ابن حرب مسلمان شوند خدای تعالی توبه ایشان قبول  
 کند و برین که ایمان آرند دل بر اسلام گارند یا بر کفر مضارند خود را بوجه عذاب آخرت رسانند خدای تعالی ایشان را  
 بکفر ایشان عذاب کند و در دوره عقوبت افکند زیرا که چنانچه ایشان ظالم اند از حد تجاوز کنند گناه حق عذاب باشند  
 و لایق عقوبت شوند چنانچه کافران که بر کفر مردند و خود را بعقارب و حیات دفع سپردند **سوال** تقدیم کفر  
 مترتب بر ظلم و کفر ایشان باشد مترتب بر منصور شدن و ظفر یافتن مسلمانان نبود عطف او بر کتب و قطع که  
 لازم کی که دل بر مرتب است و واضح شده اند چگونه مستقیم می آید و محتمل آن بود و چون روی نماید چو **سوال**  
 لازم مذکور لام باقی است نسبت دالالت بر تعقیب دارد و بر مرتب چنانچه در فالتقال فرعون لیکن لم عدد و ذخیرا آید  
 و در لوله الامت و انوار اللزب تحقیق شده و هر یکی ازین چهار چیز ملامت کفار یا هر نیست یا قبول توبه اگر تائب شوند یا  
 تقدیم بر تقدیری که کافر مانند منقلب منصور شدن مسلمانان بود اگر چه مترتب نباشد و چه دیگر آنست که گفته اند  
 بعضی وقت پیش خبر خدای تعالی علیه و سلم در باب کفار اگر چه جفا میکردند هدایت میخواهند و اما **اللهم**  
 قومی فانتهم لا یعلمون میخواهند و بعضی وقت از جنای کافران تنگ می آمد **اللهم** انهم لا یؤمنون الا بر زبان میراند **سوال**  
 کرده اند چون رخصت و دندان مبارک علیه السلام مجروح شد خواست ایشان را دعای بکن و بدعای خویش  
 در میان و فنا افکند خدای تعالی چون میداد نسبت که بعضی از ایشان بدولت اسلام خواهند پیوست و بعضی  
 اسلام و ایمان مشرف خواهند گشت پیغامبر را دعای بکردن در حق ایشان رخصت نداد بلکه این آیه فرستاد  
 که از دعا کردن مانع افتاد برین وجه لعین که من الامر شیئ غیره است میان فلیقول کل المؤمنون و میان و لا تنسوا  
 و لا تنسوا چنانچه بالا گذشت و ذکر آن رخصت یا و بعضی الی ان با نماند باشد معنی چنین بود نیست متر از کار خیر  
 یا مگر آنکه ایشان توبه کنند یا خدای ایشان را عذاب کند **سوال** بعد از غایت و استثناء خلاف حکم سابق ثابت  
 شود و پس لازم آید در هنگام توبه یا تقدیم خدای ایشان را پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم امری یا پیغمبری از اوصاف





شده است برای متقیان بهشت و غیر آن و تفسیر حجت متقیان تا در آمدن فاسقانی که خدای عز و جل ایشان را عفو فرماید  
 یا بعد از تفسیر بزرگناه اند و فرخ بیرون آورد و آیت احزاب را تفسیر کند و ذکر آن بالا رفته و بدانکه اسباب  
 حصول سعادت و وصول جننت که امر بسیار است آن شده این چیز است موافق بهین و متابعت شیخ مسیبی اجتناب  
 از عویان و توبه کردن بعد از وقوع شدن این و سایر جنایات هدی و تقوی است سوال مسامحت و تاخیر است  
 اگر نکرد برای وجوب باشد امر واقع نیز فرود و در پنج امری جوانه زنی و تاخیر نمود و بر قول ابوحنیفه و امام مطلق جواز  
 تراخی و تاخیر دارند واجب بر فورین دارند و اگر امر و سار عوا بر این استجاب باشد در امری که تاخیر آن مستحب است  
 چون تاخیر ناز باشد و تا اسفار و تاخیر ناز ظاهر است از استجاب مسامحت است و منقول شود چو اسباب تواند بود که امر و  
 سار عوا برای وجوب دارند مقید بوقت خوف فوت بپزند عجلوا بالصلوة قبل الفوت و سار عوا بالنوب قبل الموت  
 عبارت است و همین معنی را بیان است و تواند بود که امر مطلق برای استجاب مسامحت است و تاخیر عیال  
 بدلیل الزام خصوص عام باشد **الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ فِي الْأَسْوَاقِ وَالْأَنْصَارِ** و حاصل مصلحت است  
 یا خبر بپزند و منصرف است یا منصرف است معنی نیست آنکه در کارهای دینی چون جهاد و حج و طلب علم  
 و غیر آن اتفاق میکنند در حاجت فترت زکوة و صدقات تطوع و باند آن در سر و فراموشی است و عبارت نیز  
 سر در لغت معنی او سر است و در استعمال معنی اسباب مسرفه چون غنا و صحت و از زانی و مانند آن ذکر کنند و فتر  
 در لغت معنی بفرست و در استعمال آنرا آن چون فقر و مرض و گران و مانند آن ملود دارند و **وَالْكَافِرِينَ فِي الْغَيْظِ**  
 عطف است بر الذین یقتولون معنی انیسست و کسانیکه فرود میزنند خشم از کفارانی که بر ایشان ظاهر اند و عمل  
 موجب خشم نیستند **وَالْعَافِينَ عَنِ الْقَاتِلِينَ** عطف است بر الکافرین معنی انیسست و عفو  
 کنندگان از کفاران مردمان و در گذرندگان از ایشان **وَاللَّهُ يَجْعَلُ الْحَسَنَ سَيِّئًا** این جمله نیز عطف است  
 معنی انیسست و خدای نیکو کار از او دست سیدار و در نظر لطیف و کرم سومی ایشان بگمارد و حکایت آورده اند  
 غلامی از غلامان امیر المومنین عثمان بن عفان بنی شد تعالی عنه کاسه شام گرم بر روی رکبت و امیر المومنین عثمان بنی الله عنه  
 صورت خشم نکینت آن غلام و الکافرین لعین گفت امیر المومنین عثمان در کفایت غفلی سفت باز غلام مذکور و الکافرین  
 عین الناس ذکر کرد امیر المومنین عفو شک بر زبان آورد باز غلام مذکور نکرد و الله سبحانه و تعالی احسان تحسین  
 جست امیر المومنین اعتقاد گفت و بعضی مثل این معامه از حسن بن علی رضی الله عنه نیز روایت  
 کرده اند و صد در عین این معنی آرد آورده اند و کلمه غفط یعنی فرو خوردن خشم کاری ششم ایشان است یا الزاب فخر  
 و جهاد با شیطان است و نفس بر افسوس است و سبب خشم است آرد و شیطان بر ایندار و ایام بانی میگویند از  
 آنست که بر نفس و شیطان غالب آید و بر نفقت و متابعت ایشان تمامد و بدانکه عفو از گناه کار و کرده او ناکر و کرده

آنکه با او نجس منقلب میشدند چنانچه خوف از دل او برده و ترس از فراطور او را کسل شود و کار نیکو در آن زیکیب نفسان است  
 مخالفت نفس و شیطان است این چنین عمل از نفس منکر آید و این نوع کار اوقات معصومی روی نماید و احسان روی  
 کسی که بدی کرده است و عیبات بدی بیکی از اعظام امور و اجل اجور است احسانی است عاری از دواخی مقرون  
 یا مانع قوی است بیست آنکه بحق مایهها کردند به گردست و در بجز بگوئی کفر و الذین اذا فعلوا  
 قاحشة اذ ظلموا انفسهم ذكروا الله فاستغفروا الذین توبوا  
 و من یغفر الذنوب الا الله و کفر یضی و اعلی ما فعلوا او هم  
 یعلمون ۵ اولیک جرات او هم مغفروا من کفر یضی و جنت بحری  
 من تحتها الا نهر خلیلین فیها و نهر اخر العلیلین ۶  
 جمله شرطیه موصول است موصول با صله عطف است بر الذین ینفقون او ظلموا انفسهم عطف است بر شرطیه ذکر و الله  
 جزا شرطیه است و استغفروا الذین توبوا هم عطف است بر ذکر و الله و من درون بغیر الذین توب استغفرا میا است الا الله  
 استثنای است از ظلم غیر موجب جمله و من یغفر الذین توب معترضه است و لم یغفر و اعلی ما فعلوا عطف است بر  
 فاستغفروا و هم یعلمون حال است از معنی نفوای ترکوا اصرار هم علی ما فعلوا حال کو نهم عالمین باصرار و الاضرار و اعلی ما کفرهم  
 عالمین یعنی العسیان بدین وجه اصرار شقی است و علم ثابت چنانچه گویند ما عارب جانه حرب تنفی بود جنانست  
 ثابت باشد یعنی ترک کرد جیانت او لکن مخرج اصل بر اینست جزا هم مغفروا خبر مبتدا است من ربهم معصیت است  
 مغفروا و این جمله مستانفرد است برای بیان جزا تا بیان اولیاد بود که دال بر این اذا فعلوا فاحشته مبتدا بود و جمله او  
 جزا هم مغفروا من ربهم خبر او باشد و جنات عطف است بر مغفروا و جمله بحری من تحتها الا نهر صفت است مر جنانست  
 خالین فیها حال است و نهم اجز العالمین تقدیر نهم اجر العالمین اجر هم شریک است و جمله الذین تا آخر معترضه است  
 و نکته اعتراض بیان جزا تا بیان بعد بیان جزا متقیان پیارند معنی انیس است آنکه اینکه چون ایشان را گناهان گشته  
 کنند و بر نفس خویش بار کتاب گناه ظالم شوند بدین معنی او معنی او بود یا تروید در عبارت باشد یعنی از فاحشه گناه  
 کبیره و از ظلم گناه صغیره باشد و بعضی عکس این را جواب پندارند و بعضی فاحشه اسم زن دانند و ما و ان آن را  
 از نظر و من قبله مظهر خوانند یا گویند خدا بر این که او قاهر است بر عذاب و عقوبت قادر است عظمت و جلال  
 او را یاد آرند و از انیان فاحش و ظلم کردن بر نفس خویش شرم دارند عسیان در دوا مردنواهی او جانی پندارند دل بر  
 پیشانی بنده عسیان او را بر خود نمیکنند پس آمرزش خوانند از گناهان و پیشانی کردن از عسیان و کیست بخود  
 که آمرزش گناهان را یعنی استغفار کنند دوم اصرار بر آنچه کرده اند نترسند درین حال که میدانند اصرار و زیان و شرستی کردار  
 و اصرار عبارت است از اراست تقیم بودن بر معصیت و مستقیم بودن درین تقصیری گویند اصرار عبارت است از عزم

















۱۲  
ع

که کار کرد و چون جهاد شما بحصول پیوست و مشقت صبر شما در جهاد هبید انکشت این را سبب غلبه جان پندارند  
و مکر و نه شمارند و لقد کنتم ممتون الموت من قبل ان تلقوه فقطه آیت مکره  
و انکم تنظرون لام در جواب قسم مخدوف است ای قسم لقد کنتم متون الموت من قبل ان تلقوه  
و خطاب بعضی صحابه پیغمبر است که ایشان در جنگ بدر حاضر نشده بودند و لشکر ایشان را بکتاب شهداء بدر آرزو  
جنگ و حصول سعادت شهادت میکردند و هم بهوای مرگ شهید می پیغامبر را باعث بر خروغ شدن و بر طاعت را  
پیغامبر بیرون آمدن در جنگ اندر می زدند و نیز جنگ و محاربه آفریدند جنگ ندیده بودند و مشقت حرب بخشد  
تاب نیاوردند پای پس آوردند نزدیک مانند لشکر بر سر نیست آوردند کشته شدن یاران بشیم خویش دیدند و هیچ و  
عنا هر بیت کشیدند و گمین میبودند و جیح و زاری می نمودند و این جمله معترضه است برای تنبیه ایشان که چنانکه آرزو  
میکردند از وقوع آن چرا اندوه میکنند و مظلومی که داشتند و آنرا ندید ما میخواستند چون بحصول پیوست موجب اندوه بود  
و سبب حزن نشود معنی را نیست هر آینه بدستی آرزو میکردید شما این نوع مرگ یعنی مرگ شهیدی را که یاران شما یافتند  
پیش از آن که ببینید بدستی آنچه آرزو میکردید و دیدید و جمله و انتم تنظرون حالیه است سوال ذکر و انتم تنظرون لب  
و ذکر قدر آیت تکرار است چه نظر معنی روتیه است و ذکر روتیه و بار است جواب تواند بود که از تنظرون تنظرون مراد  
شود در کلام تکرار نبود و تواند بود که نظر دل که عبارت از فکر است ارادت کنند از خیر تکرار بیرون افکنند و اگر بیرون  
بشیم مراد دارند متعلق مختلف تقدیر کنند ای قدر را تیم الحرب و انتم تنظرون الی غلبه احد اکمل و قتل اخوانکم و وقوع پیوست  
و از حسام العنوف تکرار باشد و ذکر یک جزو و بار نبود و تواند بود که را تیموه مشق از رای باشد و این اشارت  
بود بدان رای که ایشان را بر محاربه واقع شده پیغامبر را بدان رای و محاربه آفریده و تنظرون معنی تفکرون باشد یعنی  
نوع آید هر آینه بدستی شما آرزو میکردید حرب را که سبب موت است پیش از آنکه شما آرزو ببینید و حال آنست که شما  
رای زدید و رای او را بر محاربه آوردید درین حال که شما متفکر بودید و تا مل میبودید یعنی برای شما بهتر نبود بعد از آن  
روتی نمود چیزیکه آنرا آرزو میکردید و پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم رای بدان زدید از وقوع آن ناخوش  
چرا می نمودید و از حصول آن اندو گمین چرا میکردید سوال تاکید در کلام ابتدای غیر موجه است ایراد تا کشیدی را درین  
کلام چه وجه است جواب چون مخاطبان بعد وقوع جنگ که متهمند ایشان بود ناخوش شدند و با صوابت  
انچه ایشان را رسیدند و گمین گشتند چنانست که تنی خویش را انکار کردند و آرزوی خود را منکر شدند ایشان را تنزل  
منکره منکر کرد و بعد را تاکید آورد و قوله تعالی و ما یفعل الا که رسول چون در هر بیت واقع جنگ است  
عبد الله بن قیس بر پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم آمد و چون سنی انداخت رخساره و دندان پیغمبر را میزد  
و مصعب بن عمر در جنگ بدر احد علیه السلام را پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم بود با عهد الله مذکور جنگ پیوست



نویسنده باز گوید یعنی از جهاد و از مجاریه دشمنان بازماند یا از دین اسلام و شرع پیغمبر علیه السلام نهدی گویند  
وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَكُلْنِ مِنْ حَيْثُ شَاءَ اللَّهُ شَيْءًا مِمَّا يَنْقَلِبُ عَلَيْهِ اللَّهُ  
الشکایت بر آنست که هر کس بر عقب برگردد پس از آنکه از جهاد و از مجاریه دشمنان بازماند یا از دین اسلام و شرع پیغمبر علیه السلام نهدی گویند  
اعقابکم از کار انقلاب منضم گشته بدین جمله منضم جمله سالفه تا کید پیوسته و باید و جمله و سپس بنی اللہ الشاکرین بر کسی است  
همچنانکه سوسنان و قریب در شاکر ایشان آمده چنانچه در عقبه میگویند منون به رآته الذین یحکمون الخوف لآیه بر آنست  
انظار شرف ایمان ندیده شده معنی اینست هر که باز گردد بر پاشنه پاشی خویش یعنی از جهاد بازماند و از مجاریه دشمنان  
روی گرداند یا مرنده شود و از دین بیرون رود پس هرگز خدایا از یانی نکند و در سفرتی نیکنند بلکه بر یانی که بود او را  
پود و هر سفرتی که شود او را نشود و درود باشد که خدا شاکران را جزا دهد و مشروبات ایشان در کنار ایشان بدهد یعنی  
کسانی را که شکر لغت معرفت و اسلام گذارند یا بر مشقتی و سفرتی که رسد دل برین ثابت دارند حکایت آورده  
که سقیان نوری رحمة الله علیه مردی را پی چشم دی و خست با در یکستانی افتاده دریافت او را برگرفت و بر ساینده  
او در سایه شتافت چون او را برگرفت شنید که او الحمد لله علی نعمه میگفت و خاطر گذرانید که این شخص که در ره محمدی پویید  
بر کدام لغت شکر خدا میگویی این شخص بنور باطن خیره او دریافت بچوب آیه لغت اجل من الموفقین در درواشتا  
وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ يَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهَا أَنْ تَمُوتَ أَهْلًا  
کمان است نفس خبر اوست الا باذن الله متعلق است بان تموت کتابا سو جلا متعلق است بفعل مخدوف ای کتبوت  
کل واحد کتابا سو جلا و کان نه گونه تواند بود که ناقص باشد و تواند بود که معنی صابر بود ای ما صابر الموت اصلا لا حدیثا زاده  
دارند معنی و ما النفس ان تموت پذیرند معنی اینست و نیست مبرج نفسی را که سیر و بگریم نیست خدا اگر چه در درواشتا  
در در و در معارک در هر طه پاک اندازد تا خدا نخواسته باشد نیز و پیش از اجل حیات قنایند بر و نیست  
از هر که قضا کردن در روز و نیست هر روزیکه قضا باشد روزی که قضا نیست هر روزیکه قضا باشد نیست نکند  
روزیکه قضا نیست در هر مرگ روان نیست نه بقیته شده است موت هر کس که بنشستی بقرون بهیلت تعیین کرده و سو  
بوقت معین گردانیده که پیش از ان نمیرد و پیش از ان بقا پذیرد این جمله معتبره است مقصود از این تشیع مبارزان  
که چون بداند که پیش از اجل نمیرد و پیش از اجل بقا پذیرد و از در آمدن معارک در وقت بهیلت ترسد چون اجل  
ترسیده باشد در معرکه در آید کار قند و سلامت باز آید اگر اجل رسیده باشد اگر چه بگذرد آنوقت نکند و یا متوجه بیان  
حمایت خدای عزوجل و کلاست او است و رحمت پیغمبر علی الله تعالی علیه و سلم که هر وقت غلبه کنایه از ان بهرست  
و او تنانده و مجروح گشته است باب موت دیده و میان کشتن جان غلبه که خازن نفس او به آورده و در طلب او غلبه  
گرفته چون خدا برک نخواسته بود اگر چه یاران گذارند عینیت که کار نگذاشت بر حکم و الله تعالی





گذاشتند و من بر د ثواب الاخرة تفرین است از کسانی که در کار خدای برای ثواب خودی جان و تن در باختند و آنچه  
 مراد ایشان از درجات و ثوابات یافتند فطوری لهم فطوری لهم و مسکن فی الشکرین  
 سنین برای تحقیق معنی اینست تحقیق است که جزا خواهم داد کسانی را که شکر نعمت بجا آرند و دل بر جاهد و اعلا  
 و اسلام گمارند و این جمله تزیین است و تفرین معنون و من بر د ثواب الاخرة نوتة منهاست و دیگر در ذکر جزا شکران از  
 جهت اهتمام و امتناست و کاین من بیتی قتل معبه دبیون کتین  
 بعضی و کاین بر وزن دل و قتل تصیغه را ضعیف مجهول از باب نصب تصیغه ضعیف معروف از باب مفاعله خوانند  
 و معنی بر حسب اختلاف قرأة تحلف دانند و معنی در محبت عاید برین است بر بیون جمع ربی مینوب سوی رب است  
 و نسبت سوی رب ربی بر کات ثلثه در بانی زیاده الف و نون بر طریق روحانی و نورانی آمده است اصل او ربی ثلثه  
 است باقی از تفرینی است که در اسم مینوب بر سبیل شده و می آید و او مرفوع است از جهت آنکه فاعل معبه است  
 جمله ظرفیه حال است از ضمیر قاتل و توانا بود که بیون فاعل فعل مذکور بود و معه حال از بیون باشد و کاین بمعنی کم ضربه بر  
 انگشت است و تکریر تقدیر جمع کثیر دیدل از بیون است با خبر بعد از مجزوف است ای هم جمع کثیر و این جمله تکبیل است زیرا که  
 و هم قلت را که از بیون که صیغه جمع قلت است فم میشود و مرفوع است سوال در حالی که بیان کثرت مطلوب بود و  
 جمع قله بچ و جرات جواب تنبیه برین است که مردمان زبانی یعنی بنده گان خاص خدای اگر چه بسیار باشند  
 بر اندازه کثرتی که در ایشان شاید اندک نمایند یا اینکه در لفظی که جمع کثرت معنی است استعمال جمع قلت بجا جمع کثرت  
 ضروری است سوال در تقاسیر مسطور است که سعید بن جریز روایت میکند که شنبه ایم با پیغمبر که در قتال کشته شده  
 است این قول کثرت یا عادت پیغمبر قتل بر بنی مخالف این روایت آمده است جواب مفهوم از روایت سعید  
 بن جریز انتقام مقتول شدن پیغمبر در قتال بود و مفهوم آیت بر لفظ پیغمبر پیغمبر مقتول در آیه و یقتلون انبیاء  
 پیغمبر حق مقتول شدن در غیر قتال محقق گشته پس معارضه نمود و مخالفت نباشد و کاین من ربی مطلب است  
 بر دماجره سوال معنی اینست و چند از پیغمبر قتال کرد یا کشته گشت و بهر آنکه و قنایوست درین حال که با  
 مردمان خدای بسیار بودند و دیاری نمودند یا گویند چندین از پیغمبر که قتال کردند یا گویند کشته شدند مردمان  
 خاص خدای درین حال که قتال با او بودند و اظهار بر اخلاص و اختصاص با او نمودند و کما و هب نفوا  
 لما آحابکم فی سبیل الله و ما جیهقوا و ما انتم کما انوا فدا و نهو با سطوفات و لپس  
 عطف است بر فعل سابق یعنی قاتل و ضمیر ما و نهو او را ضعیف و ما است شکالوا عاید بر قوم پیغمبر اند که گویست معنی نیست  
 پس هست نشاندن قوم آن پیغمبر از جهت چیزی که بر حسب ایشان را در راه رفتار بجا از آثار عداوت اعدا  
 صریحات شقاوت اشتیاق و انول جفا و امتنان بلا و ضعیف گشتند و مسکت ننمودند و بخاری نمیشوند

و این تعریف است از کسانی که بعد از او از کشته شدن پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم از جان مروت او ایشان را  
 و من و صنعت و خوف پیش آمد تا آنکه خواستند عبد الله بن ابی بن سلول منافق را واسطه سازند و بامان خواستند  
 از ابوسفیان پردازند **وَاللّٰهُ يُحِبُّ الظَّالِمِينَ** ○ این جمله تزییل است معنی نیست خدای دوست  
 دارد صایران را یعنی کسانی که بر صیبت و نه بر صیبت صبر کنند و بهنگام فکیده دشمن بر محاربه ثابت مانند پای سینه بزنند  
 و بجای خویش نگذارند و این تعریف است از کسانی که ایشان بر صبر توفیق یافتند و در حالت صیبت بر محاربه متفائل  
 دشمن شتافتند و ماکان **فَوَلِّجْهَ الْأَنْفَ لَا أَنْ فَكُلُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ**  
**اَسْرَافَنَا فِيْ اَمْرِنَا وَثَبِّتْ اَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ** ○  
 الا ان قالوا استثنای مفرغ است اسم کان است و قولم خبر است ربنا اغفر لنا مقول قالوا است و این جمله  
 است بر فغا و نهوا معنی نیست و بنوده در هنگام کارزار گفتار صایران باریانین مگر این گفتارای پروردگار ما  
 بیامرز برای ما گناهان را و اسلحت ما یعنی ضایع کردن ما و کار خویش مال را و وقت را ثابت دارد قهای ما را بر کارزار  
 و لغت و ما را بر کرده کفار **فَاَسْهَرُ اللّٰهُ ثَوَابَ الدِّنِّ اَوْ حَسَنَ ثَوَابِ الْاٰخِرَةِ**  
 عطف است بر دو ماکان قولم الا ان قالوا و گرنه فهم را تباراشه محمول شود فسا معنی آید معنی نیست پس و او خدا  
 ایشان را ثواب دنیا یعنی فتح و غنیمت و ماسوری و صیبت شجاعت و دلاوری و نیکوئی ثواب آنجهان یعنی بهشت و نعم  
 آن در ثواب آخرت ذکر حسن کرد فقلی دال بر فضل ثواب آورد سوال ثواب آخرت آینه است و استعمال بانی در  
 بجعل موعود و تکرار موعود مجاز باشد و ثواب دنیا یعنی است لفظ اسم بر نسبت ثواب دنیا حقیقت است و در یک  
 لفظ حقیقت و مجاز بگویند جمع شود جواب کلام معنی اردنا آیتا ثواب الدنیا و حسن ثواب الاخرة محمول بود ثواب اولاد  
 ثواب دنیا و آخرت برمانی مشکل نشود **وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ** ○ این جمله تزییل است معنی  
 نیست و خدای نیکو کاران را دوست دارد و فضل و کرم بر ایشان گذارد **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اٰتِ**  
**طَبِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا اِيسُدُّوْا اَعْقَابَكُمْ فَتَنْتَقِلُوا وَ الْخَبِيرِينَ**  
 روایت کرده اند که بعد از فتح نه بر صیبت منافقان مومنان را گفتند سویی برادران خویش باز گردید و در میان  
 ایشان در آیت این آیت در شان ایشان دارد گشت و این نظم برای تنبیه مومنان بود و چه شفا این جمله  
 تفسیر است بر مفسهون جمله یا ایها الذین آمنوا ان تطیعوا فریقاً من الذین اوتوا الکتاب یردو کم بعد ایمان کم کافرین را بگریز  
 و جمله که میان این دو جمله معترضه است میان دو کلام متصل آمد و این دو صیبت مرکب از کلمات فاسده است از  
 ابوسفیان امان خواستند و طبع او شوند و طبع او بر دو کم شرط و جزایم جزوم شبهه اند فقلی و اسیرین طبع است  
 بر برد کم معنی نیست اسی مومنان اگر کاذبان را اطاعت کنند و خود را در زلالت طاعت ایشان افکنند ایشان

ح ۱۵

شماره پانزدهم می باشد که در آنجا که سبب شود که شمار را ببلای از خدا برسانند پس زبیران زود گردید  
و مایب و عاصی شود بکلی الله مولاکم و هو خیر الناصرین عطف است بر آنکه مولاکم معنی نیست  
استقلال سوسی هم نیست بطریق لایق از این زبیران اگر چه در خیر الناصرین عطف است بر آنکه مولاکم معنی نیست  
بلکه خدا یاری و پنده شماس است ای مومنان و او بهترین یاری و پندگاران است عطف سوسی مولات و این یار  
سوسی از سقیان نه آید مثل این خطره باطل نرود و پس ندید و خود را بر سستی نگارید مثل این ندیده در دل نه آید  
سئل فی فی قلوب الذین کفروا الشریک یحییهم الله ما کذب نزل  
به سلطان کتاب روایت کرده اند چون کفار سوسی که باز گشتند تا نیند راه که رفتند از باز گشت  
خویش پشیمان شدند و گفتند ما هیچ نکریم کار بنیاد تر ساینیم بر زودی باز گشتیم باقی ماندگان گشتیم خود را برین  
آوردند که سوسی مدینه باز کردند تا که ایشان آرام نگرفته اند کار ایشان آخر رسانند و ایشان را بفرقه و غلبه سال  
گردانند حق تعالی رحمت در دل ایشان انداخته ایشان را از جماعت اندک منزه ساخت بلکه سلفی بیان افست  
ست از بل الله مولاکم و هو خیر الناصرین هم شده یا سبنا الله است کانه قالا و اذ الله بعد نه فقیل سلفی الایه رب  
و رحمت بطریق عسر خوانند و معنی کلی دانند معنی نیست زود باشد که بنیازم در و دلهار کفار خوف را بسبب  
شریک گردانیدن ایشان بخدای پیروز که لغز ستاده است بدان خیر حقیقی پدید یعنی سنگا پیرا شده و آن را مسا بد  
و مسا بد سازند و در عبادت شریک خدا گردانند و سزاوار پرستش دانند و هر عاقلی را که دل بکار و بداند که این کجاست  
ندارد و سوال نفی تنزیل محبت مقتضی وجود محبت باشد و چون درین کار حجتی نیست مقام نفی وجود بود و جای نفی تنزیل  
نباشد و جواب تواند بود که نفی صفت از جهت انتفاء موصوف بود و چنانچه لایق القیاب بها فی من الاضرب  
و الانحار گفته اند اینجا نیز معنی لا سلطان و لا تنزیل رفته اند و فیها و کفر العباد و یسئ مشغولی  
الظالمین تنزیل است معنی اینست و جای ایشان آتش نوزان است و بدست مقام ظالمان و گفتند  
صدق الله و عدله اذ کذبوا بآذنه حتی اذا قتلتم و نزل علیکم  
فی الامن و عصیتهم بعد ما آساکم ما یحبون منکم وقت  
یرید الدنیا و منکم من یرید الاخرة ثم صرفکم  
عنهم لیسببکم و لقد عذبکم فی الله و فضل علی المؤمنین  
لام در جواب قسم میزدون است از اطمینان است فرموده که شما را میباید که بدانی است بدلات او ایراد معاصی است  
که شما را در وقت قطعه قبل است نمی بینید و در شرک که اینها است ایضا است ما شجون مفعول است امر الیکم ای

اینی من بعد اراده الله بایا کم یا تخیر نه جز این شرط محذوف است ای منقسم الضمیر منع النقص و وقتش و بانه در کتاب  
دال بر سبق تحقق لغز بود محقق و بتوید راست کردن و عده لغز باشد و بعضی جز این شرط اعطاکم الله تفرقه بر کنند و این  
حکایت از نظر دوم که از کافران انبیا لای کوه منور شده و سویی که زنده باشند و این تقدیر بر کسی تا نرسد به کمال شد و عده  
ظاهر ترست و موافقت او با سیاق اکثر است و تواند بود که حتی جاریه باشد و از اسم بر طریق اذ الیوم زیرا اذ ایقده و  
بود بختی مجر و المجل شود برین تقدیر حتی بعضی الی و از ندرت بعد او در اقبل او در بیانند متعلق بجهنم یا متعلق لغز کم که  
صاحب کلم الله و عده است بپندارند ای تقدیر کم الله از تخیر هم ای قتل هم ای وقت فشانم و تنازع هم و عصبیا هم  
اسناد فشانم و تنازع هم و عصبیت هم اسناد فعل بعضی کل بود برین فقر و ناد از قتل هم نفسا فاذا تم باشد زیرا که عصب الله  
برین جبر رقی الله تعالی عنه و چند تن از یاران او در محلی که پیغمبر صلی الله علیه و سلم دانسته بود ماند و ندید بجا شد  
و تنازع و عصبیان نمودند جمله منکم من یرید الدنیا و منکم من یرید الآخرة تعلیل است بر اختلاف مذکور دلیل است  
ثم صرکهم عطف است بر صد کلم الله لیتبیکم مطلق است لغز کم و لایعنا عنکم این لام نیز در جاست قسم محذوف است  
ای و اقسام لغز عفا عنکم حدیثیه و عطف است بر حدیثیه سابقه جمله و الله ذو فضل علی المؤمنین نقل است و ایضا  
کرده اند چون پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم دیاران بعد جنگ احد در مدینه آوردند و هر جانبی تعصبت و نام  
هر طرفی اندوه و غم کسی خمره را یاد میکند و کسی طلحه را در دل می آورد کسی از عبد الله جمیری پرسید و کسی از عبد الله  
بن عمر باز پرس میکند هر کسی را از این آنگ یادین و هر خانه از مصیبت فریادی در شجب شدند و در شگفتی اند  
که خدا عده نفر کرده بود این هر بیت از چاقا و خمره فتح داده بود این حادثه از کما زود این ای یعنی و تقدیر است  
الله الایة نازل گشت و این نظم بود و پیوست معنی نیست بدست می که راست گردانده و شاه و خدایت خویش را  
که درانی نه کلام که شما کافران را بارادت و مشیت است و انیکت یه تا آنکه بزرگی گردید و سنا زشت و زنده  
با مرتب پیغمبر صلی الله علیه و سلم عاصی شده بعد از آنچه از غالب آمدن بر دشمن و شست میا استفتیه بعضی  
از شما میخواستند و نیاز یعنی مال میجویند بسوی قمیست می پویند و آن کنایت است از مخالفان و براندازندگان و  
از شما کسانی اند که میخواهند آخرت یعنی بهشت را و رضوان و نعیم جاودان و این کنایت است از پیغمبر و اهل بیت  
یاران که مرکز گذاشته بودند و سعادتهای شما دست یافتند بعد از آن باز داشت شما را از کافران و تا اظهار کنند آنچه  
میتوانست از حال شما ظاهر شود قدرت و حکمت خداوند برستی از شما عدلی شما را عفو کرد و دیگر غوغای غیر عفو  
نیارد و خدای غفور جل فعل است بر مومنان صاحب فضل است بر مسلمانان خطایا آمزود و عطا یا بخشید گاه  
مخصوص گران و غیرت و غیبت و غیبت و گاهی بتلاکرواند و جمع لغز است و وقوع هر بیت بمقتضای حکمت و تقدیر  
صاحب کلم الله تا آخر تکمیل است برای وقوع و غیر انتقام و حصول لغز حق سبحان تعالی که آنرا خداوند میگوید و در آن

انصر الموحود میگفتند چون پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم عبد الله جبر را با جماعتی از تیره اندازان در دره کوه داشت  
 دیر نگهبانی دره مذکور گماشت تا بگوید که هیچ وجهی جا نگذارید و دل را بر تیره و تیارید و خود را پیشتر شده رو بقبال  
 آورد بر فوج کافران حمله کرد و حمله پیغمبر را تحمل نکردند و پشت دادند و در و لاف را در هر سمت نهادند مسلمانان ایشان را در  
 کرده پیوستند و ایشان را جانی نماندند کفار را الهامی خویش انداختند و انداختن مال سبب ظلم و ستم و یاران لغویت  
 مشغول گشتند و از امر که سودی ندیده رفتند چون تیره اندازان عبد الله جبر که پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم ایشان  
 را در دره کوه داشته بود آثار فتح نمایان کردند و دل غنیمت آوردند و سوختن غنیمت شتافتند و عبد الله جبر را با چند تن  
 مخفی گذاشتند خالد و لید دره را خالی دیدیم از آن ره جانب لشکر پیغمبر و دید یاران اگر چه اندک مانده بودند و مقام  
 نمودند خالد و لید عبد الله جبر را با چند تن که برابر او مانده بودند گشت حادثه مذکور را داشت گشت چنانچه خود آن را گشت  
 و بیان آن پیشتر است این است بیان آن گشت که وعده نصرت بود فایست و حمله مسلمانان بر هر سمت کافران غنیمت مسلمانان  
 متفرون گشت تا آنکه بعضی یاران غرول کردند و برگردن کافران از پیش گرختند و بر هر جانبی آوردند پیغمبر صلی الله  
 تعالی علیه و سلم میگفت ای عبد الله از رسول الله پشت داده که با من و دید یعنی سوسی من بیایند بعضی از شما در کار  
 نگهبانی دره عبد الله جبر را مخالفت کردند و کسانی که موافق او بودند گفتند با ما باید گذارشت امر پیغمبر را نگاه باید داشت  
 و بعضی گفتند امر از جهت محاربه بود چون محاربه آخر گشت و فتح و ظفر بجهول پیوست مردمان غنیمت گرفتند و با غنای  
 در دینه رفتند یارای پیغمبر و هم شوم چرا برای غنیمت نرویم طایفه مذکور امر پیغمبر را عاصی شدند و راه و شستن را  
 خالی کردند تا خالد بن ولید و ران راه در آمد چنانچه گشت و در میان قصه مبین گشت سوال آید اذ قتلتم و  
 تن از عتیمی الامر اگر شکایت از ایشان می باشد قتلتم و تن از عتیمی فی الامر و رخی ایشان منطبق بود و چون ایشان را  
 بود و بسبب حیانت و بد دلی رومی نموده و اگر حکایت از یاران که از جیش پیغمبر فرار کردند و ندانند عبد الله  
 انی ضد الله انی رسول الله را در اجابت نیارده بود و در رخی ایشان قتلتم صادق آید صدق تن از عتیمی و تن از  
 چه ایشان را در میان بد دلی و می نمود و در میان ایشان تن از عتیمی نبود جواب هو البت که آن حکایت هر دو وقت دارند و  
 شکایت از هر دو فرق ندارند قتلتم شکایت از او اگر کنند گان و مرتکبان هر غنیمت و تن از عتیمی حکایت از یاران  
 عبد الله بن جبر که از رندگان بای غنیمت و معصیت مشرب است مخالفان امرای عباد الله انی عبد الله شد  
 رسول الله در مرتکبان هر غنیمت و مخالفان امر از جبر اینها المکان در حق رندگان از جهت غنیمت و شک  
 نیست که نصرت اولی بر هر دو صادق است و تفرقه مضمون آیه من بعد ما اریکم ماتحبون را موافق است  
 لا اذ کصب علیک و ان لا یسئلون علی آجس از متعلق است بنهم صرغم یا متعلق است  
 با ذکر را محذوف و اذکر و انظر کلام سابق بود و هر چه کلام سابق بیان تفسیر و حیانت باشد و او برای ماضی



[illegible]

را که از این بیست و نهم تا فرستاد و خواب را درین حال که شما خداوند اینی اید یا درین حال که شما اینانید و تعبیری  
 طایفه بیست و نهم که این جماعت است مرفعا بسا را معنی نیست خوابی را که پوشیده چشمها را طایفه بیست و نهم  
 روایت کرده اند بعد از گذشتن کافران باین بیست و نهم ایشان هنوز از معرکه باز نگشته بودند که در و اما  
 ایشان اسمی و اسمی که ایشان را خواب آمد و بچشم نبود که او را در پس سر خود غنودن روی نمود و چنان می خفتند که هر باز  
 تیغ از دست می افتاد باز بر میگرفتند و طایفه بیست و نهم که آهسته آهسته خود را بپوشانیدند و بپوشانیدند و بپوشانیدند  
 غیر از این طایفه که میگویند قتل لکنا منکم من شئنا و طایفه بیست و نهم که میگویند قتل لکنا منکم من شئنا  
 مرفوع المحل بر اینست و جمله قدر اهمیت الفهم خبر میدهد است لکنون حال است از مفعول اهمیت و تواند بود که لکنون  
 خبر باشد قدر اهمیت حال از فاعل لکنون بود یا مفعول میان مبتدا خبر باشد و تواند بود که مبتدا اهمیت صفت طایفه باشد  
 و لکنون حال از مفعول است و خبر مرفوع باشد یا مبتدا خبر باشد یا مفعول است و خبر مرفوع باشد یا مبتدا خبر باشد  
 بیان است مرفوع لکنون بل لکنا مفعول است مرفوع و جمله و طایفه بیست و نهم که میگویند قتل لکنا منکم من شئنا  
 دیگر است یعنی طایفه بیست و نهم که نفسهای ایشان را در رنج داشتند و همیشه بر عیب جوئی و بدگوئی مسلمانان  
 گماشته بودند و از دل گمانی نداشتند که این جماعت را باطل است یا باطل است یا باطل است یا باطل است یا باطل است  
 بل لکنا منکم من شئنا ما لکنا منکم من شئنا ما لکنا منکم من شئنا ما لکنا منکم من شئنا ما لکنا منکم من شئنا  
 این امر است که لکنا منکم من شئنا ما لکنا منکم من شئنا ما لکنا منکم من شئنا ما لکنا منکم من شئنا  
 مبتدا بود و خبر مرفوع و خبر مرفوع و خبر مرفوع و خبر مرفوع و خبر مرفوع و خبر مرفوع و خبر مرفوع و خبر مرفوع  
 یقولون ذلک قلیل علی ان الامر کله شد تا کید جمله از جهت این است که خدا جبر و کاد است معنی نیست  
 بگوئی چه بدترستی که امر تمام را بر خودی را بود و هیچ کاری بر دوست دیگری نباشد یقولون فی انفسهم صغر  
 است و یقولون ذلک قلیل علی ان الامر کله شد تا کید جمله از جهت این است که خدا جبر و کاد است معنی نیست  
 مرفوعون یا مرفوعون یا مرفوعون یا مرفوعون یا مرفوعون یا مرفوعون یا مرفوعون یا مرفوعون یا مرفوعون  
 اگر ایشان بیرون نمی آمدند گشته بودند و می گفتند یقولون لکنا منکم من شئنا ما لکنا منکم من شئنا  
 ما قتلنا کله شد تا کید جمله از جهت این است که خدا جبر و کاد است معنی نیست  
 اصحابنا و افواجا کله شد تا کید جمله از جهت این است که خدا جبر و کاد است معنی نیست  
 ما لکنا منکم من شئنا ما لکنا منکم من شئنا ما لکنا منکم من شئنا ما لکنا منکم من شئنا  
 ما لکنا منکم من شئنا ما لکنا منکم من شئنا ما لکنا منکم من شئنا ما لکنا منکم من شئنا  
 از امر غالب آمدن و طایفه بیست و نهم که میگویند قتل لکنا منکم من شئنا ما لکنا منکم من شئنا  
 قتل لکنا منکم من شئنا ما لکنا منکم من شئنا ما لکنا منکم من شئنا ما لکنا منکم من شئنا



شیطان مکه بعضی احوال مکه است ایشان یعنی بروی گردانیدن و گردن زدن و جاک داشتن و خرس در غنیمت کردن و  
 دل بر مال آن سخن اما در شب است ایران مثل اعلام اسلام و دین و وثوق بر محبت سید المرسلین و طاعت از محبت پیغمبر  
 علیه السلام و اعتقاد و قهر کفار و اهل کفر در آن زمان و در دل خویش فتوری عظیم در بین امور می یافتند و فعل  
 ایشان را زلت خواندن و نسبت او سونی شیطان کردن را اوست لطف نیست از کفر و کار و بیان در شان زمره  
 ایشان و گفتند عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ لَعَنَهُ اللَّهُ لَعَنَهُ اللَّهُ لام در جواب قلم محذوف است ای و اقسام الله عفا الله عنهم  
 این جمله معترضه است برای بشارت عفو و مفرقه غفران معنی اینست هر آینه بدو عفو کرد چون دانست  
 که ایشان ازین کار پشیمان شده اند و نقد دل به آمدن یعنی خدای تعالی از ایشان بسبب پشیمانی ایشان عفو  
 کرد و عفو ایشان در معرض آن ترش آوردن **إِنَّ اللَّهَ يُخَفِّضُ حَسْبَ لَكُمْ** این جمله ترش است  
 و تاکید جمله از محبت شمار باری بر وجود و کاد است و استواری است معنی اینست باری خدای آمرزگار است  
 و بر بار است جرم را بسیار فرو و در مشورت نشان کند **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ**  
**كَفَرُوا أَوْ كَالَّذِينَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كُفْرُهُمْ وَلَهُمْ آسَافُ مِمَّا كَسَبُوا** این جمله در انذار است برای نسی نمونان  
 منع مسلمانان از تشبیه کفار در مثل این گفتار معنی اینست ای مسلمانان مباشید همچو کسانی که کافر شدند  
 و گفته مر برادران نسبی یا دینی خویش چون جانی سفر کردند یا بفرار آوردند و انجام دادند یا کشته شدند  
 اگر نزد یکدیگر می آمدند نمی کردند و کشته نمی شدند و حال ادا برای استقبال است و متعلق قال که مانی است بطرف  
 مستقبل محال شود و جبر را این کلام همیشه و صحت او بر وجهی است جواب اذ انبیا بهیض از آمده و مانی  
 بعد از معنی مستقبل نیست چنانچه در حق ادا سادی بین الصدقین و حتی از ابلغ بین السیدین **لِيَجْعَلَ اللَّهُ**  
**ذَلِكَ سَبِيلًا لِّمَنْ يَشَاءُ** لام متعلق مفهوم کلام است ای بگذاشتیم درین بحران لجعل الله  
 ذلک سبیلاً فی کلّ شیء معنی اینست  
 بدین گفتار و بدین اعتقاد خدای ایشان را از بیرون آمدن و از بیرون جنگ یا کافران باز داشت و از مرگ  
 شهید می نمود و ساخت تا بگرداند خدای حرب و نایافتن مرگ شهیدی جعفری عظیم در دلهای ایشان و دوست  
 مرگ گویند چون مرگ یقین بود کاشکی که مرگ شهیدی روی نمود و در قیامت چون در جاست شهیدان  
 پیشتر خواست آن مرگ شهیدی حشر کنند **وَاللَّهُ يَخْتَارُ** این جمله نیز معترضه است  
 برای بیان اینکه رفتن رز جنگ مرگ نیارد و باز مانده است و باز ندارد معنی اینست و خدای هرگز با خبر  
 رنده دارد و هرگز با خبر در وقت آرزو میا و امانت صفت او است که در هر مرگ در صفت دشمنان

مع

مع

در آرد و زنده و سلامت و عافیت بیرون آرد و تواند در هر جزو جزو حصص حصص بنشان و بی تنگی و شیرینی باشد  
 شعری که لم یتمت بالسیف کلت بقدر تنوعت الاسباب والموت و احاط حکایت آورده اند که  
 ولید رضی الله تعالی عنه در وقت مرگ میگفت و بر حال خویش می گفتند در اندام من یکدیگر نیست  
 که در زخم تنگی یا تیری نرسیده و هیچ جزوی از اندام نمانده که در جراحت نگشیده اکنون سوی آنجهان شتافتیم  
 و دولت برگ نشیدی یافتیم **وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ** یعلمون و تقامون بصیبه  
 غایب و خطاب خوانند معنی حسب اختلاف صیغه دانند این جمله ترتیل است معنی انیت و خدای بد بخ  
 ایشان میگفتند یا گویند بد بخ شما میگفتند بیاست و بگذارد از نیکی و بدی و اناست یعنی باز ماندن شما  
 از جنگ و بیرون آمدن در محاربه به بیند و بر که را خواهد بطاعت سعادت و شهادت بگزیند **وَلَكِنَّ**  
**قَتَلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مَسْتَوْفَاتٍ لَّا تُقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَرَحْمَةً خَيْرٌ مِّمَّا يَحْمِلُونَ**  
 ستم نعم میم بر طریق قلم و کسیر میم بر طریق حتم خوانند و معنی هر دو قراته یکی دانند و همچون بصیبه خطاب و غیبت  
 خوانند و معنی بر حسب آن دانند لام موطیقه قسم است ای قسم لکن قسم فی سبیل الله او ستم لغت و کفر و موهوبه  
 مدیده است خبر فراست جمله جواب قسم است مفید فائده و جزا شرط بقدر لید کردن بده الفتته عند ذلک  
 او بحکم بنیاد حکم بنیاد و حکم قسمیده کوره معترنه است برای فضل بیان شهید شدن یا در کار خدای مردن  
 معنی انیت اگر شما در راه خدا چون جهاد یا امر معروف و نهی منکر شوید یا در راه حج و طلب علم و مانند  
 آن بمرید بر آئینه امزش گنا آن از خدا و جنتی از و بهتر است از آنچه ایشان می آرند و برای منافع دنیا گاه سید  
 اگر چه چون پری زمین باشد با تو دمی آن آسمان رسد **وَلَكِنَّ مَثَلَ قَتَلْتُمْ لَإِلَهِ**  
**تَحْشُرُونَ** این لام نیز موطیقه قسم است ای قسم لکن ستم لکنم الی الله تحشرون این در آیه او  
 که بیان مغفرت و رحمت است تقدیم قتل که افضل است و البقی ثواب است ندایم بود و در آیه ثانیه که بیان  
 تقدیم موت که حقت الف که از قتل اکثر است مناسب نمود و تقدیم الی الله تحشرون از جهت تقدیم اسم الله  
 یا از جهت حشر است و ذکر اسم الله که مستجمع جمله صفات است متضمن ترغیب و ترسب است و در آیه اولی که مسبق  
 ثواب بود مفید یعنی سبیل الله آورد و در آیه دوم که در بیان حشر است فی سبیل الله یاورد و در غیر اصوات الملائکی است  
 بر هر طریقی که بمید و بر هر گونه که گشته شود حشر خواهد بود و حسابه گاه خدای جل و جلال و علم نواله روی خواهد بود و آیه اولی  
 است و آیه ثانی مشتعل بر ترغیب و ترسب است چنانچه مذکور شده و مشرح در بیان آمده و بتبیین است که چون حشر  
 خواهند بود و هول و فزع حشر روی خواهد نمود مردن و گشته شدن در راه خدا باید تا حشر با محبت و روفی رو  
 نماید معنی انیت سوگند میخوریم بر آئینه اگر میرید یا گشته شوید بر آئینه بسوی حساب گاه خدا حشر کرده شوید



فَبَارِئُ رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لَئِن لَّمْ يَكُنِ لَّكَ فِتْنَةٌ فَكَانَتْ خَلْقًا غَلِيظًا ۖ وَالْقُلُوبُ  
 لَا تَفْقَهُوا صِحَّةَ حَوْلِكَ ۖ فَأَعِظْ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ  
 فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ

فاما فله است جاد و مجرور متعلق است بفعل متاخر و متوکلین رحمت برای تعلیم است اسی غیره عظیمه بین بد و  
 زائده است برای تاکید یا برای تحسین نظم و جمله شرطیه اعنی ولو کنت فله غلیظ القلب لا تقضوا من حولک  
 عطف است بر جمله لست لهم فاذا عرفت سببیه است جمله فاذا عرفت فتوکل علی الله عطف است بر انشایات  
 سابقه ان لست بحیث المتوکلین تزییل استعمال تاکید از جهت اظهار مقصود بر وجه و کاد است و جمله فبارئ رحمت  
 الله محذوفه است بر جمله محذوفه اسی خالقوا امر کفایت است لم رحمت من بشد و جمله محذوفه تقریر عصیان و مخالفت  
 ایشان است که مضمون کلام سابق است و حصول تاکید زیادت کردن تاویشا با اقتان تاکید در صایر جود  
 زاید که برای تاکید گفته اند مشکل است چه اگر استعمال او برای افادت معنی بود زائده نباشد و اگر استعمال  
 او بغیر معنی است تاکید و کجا آید چو است است که تزیید آوردن حرف که خلاف ظاهر است موجب تکرار نظر در معنی  
 کلام می افتد و تحقیق اصل معنی کلام بکرا نظر تو که میشود و همچو اثبات شی برینه می باشد چنانچه در معنی مجاز  
 و در معنی کنی حدیث زیادت و کاد است گفته اند و از جهت آنکه همچو دعوی شی بین است انفع از حقیقت و لغزش  
 داشته اند همچنین در التفات که تغیر اسلوب است عقیده الفاظ سابق است معنی از کمال باغت گفته اند اما افاد  
 تحسین نظم امری و جدائی نهجی است حاکم در و ذوق سلیم و طبع مستقیم است سوال معنی تاکید و تحسین  
 درین حرف حقیقی نیست لغیم الوضوح مجازی نیست لعدم الاتصال ارادت آن از حروف زائده اگر کلام قبل  
 است چو است تاکید و تحسین نه کور غرض آوردن این حروف نیست و اثر استعمال اینست معنی این حرف  
 نیست طلب آوردن آن در حقیقت و مجازی معنی است معنی اینست بعضی یاران پیغمبرانی کردند و عصا  
 زیدند پس سبب رحمتی که از خدا می دریشان تو بود و انما تو لایح و ظاهر می نمود با ایشان نرمی کردی و در بگویش  
 سر زانش نیاد روی بلکه تقریر کردی و کلمات تشبیه گفتی و اگر می بودی تو درشت سخت دل بر آئینه از کرد و برگرد  
 تو بر آئینه می نمود و متفرق میگشت بسبب نرمی تو و دل بر خد متنازند و از تو دور می نمودند چون با ایشان  
 نرمی کردی و دل ایشان را چون صید در قید آوندی محو کن جرایم ایشان را که در متعلق بحق بودند و امر تو  
 خوره برای ایشان از خدا می و آنچه متعلق بحق است تا خدا می در رحمت خود آورد و ایشان را بشیر خوشتر  
 سازد و در کار با مشورت ایشان پروانی که مشورت از ادب است و اشتغال برای از اسباب  
 بر حقیقت است گفته اند یا بگوید که اگر مشورت از ادب است و اگر نه کنس لایق این کار نیاید مشورت را در کثرت تکرار کند

تا من بعد مختار نشود و عدد مختار بزرگان است نزد و سرقرین عدد آنست که لشکر خود قسم است  
مقدمه و ساقه و قلب و پهنه و میوه و هر یکی را بحسب عادت سرری و نانی باشد سران لشکر کم از ده باشد  
چون برای مشورت ده کس مختار باشند غالباً هم با این ده کس که سران لشکر اند مشورت بود مختار ایشان چنان  
قوانین ایشان باشد اختیار همه لشکر حاصل شود و اگر با این ده کس مشورت نکند یعنی ازین سران اعلم بصحبت  
ندهند ایشان خود را مجبور دارند دل بر موافقت نیارند وقت کار از راه مخالفت پایی پس آنرا کار از دست رود  
مقتصد و حاصل نشود اصل امور و بظلم شیون لشکر اتفاق نیست و میان بجایان در بدل جبهه تقاست با آن کار  
قرار گیرد و مقتصد حصولی نه پذیرد اشاعه الفالین بلیبوا اذا کانتم کما تم و احدى یعنی دوازده هزار مرد هرگز  
مغلوب نشوند اگر همه یک سخن یکدل شده بودند اتفاق لشکر و ذائق کشور با مشورت نبود و این مقصود به  
استقامت از یکدیگر میسر نشود چون در کاری که از اخفاء آن معلوم باشد و اظهار و اشاعت آن بصحبت افستند  
خواهیم مضمون حدیث مذکور حاصل کند و جمال کان حقا علینا الضمیر المبین فی شکر تشبیه و بر دشمنان بیشک  
غالب آید و بر در و پهنه متین فتح بر آید دوازده هزار مرد را معین کرد موافق گردانند تا بگویند عدد مسلمانان  
خود را متیقن شوند و گفتند که با ایشان هم مشورت روی آورد هر یکی را بمشورت با معینان افواج بگمارد و  
از هر یکی عدد موافق آن پرسد تا آنکه بدین عدد رسد و گفته اند در مشورت مستشیرانی خود پوشیده دارد و اگر غالباً  
بمشیرین موافقت در دل نیارد از هر یکی تنها کرده پرسد و عیبه کرده استفسار کند و اگر نه احتمال دارد که یکی را  
خود بهیست یا محبت دیگری پوشیده در موافقت و اتباع و گوشه دمی باید کاری که معلوم است مشیران کاره  
باشد و اگر بر سخن او محل اعتقاد نبود و مشورت فائده نکند مشورت غرض و اجاب با نامر سود نکند و مشورت خرد  
و فرودست با غازی موافق نیاید مشورت با ما سلام با کافر زیان کند و مشورت با حکام شرع با جاهل و سائده  
ندارد و مشورت عطا یا با بنیال خیره ندهد کسی باید که اخلاص مشیران که تجربه تحقیق شده باشد و اگر نه سخن او  
محل اعتقاد نبود و با اختلاف انعام و انفس باید که بیدانش هیچ کار راست نیاید صریح در مشورت  
عقل و مشیران که از مشیران جویید مشیران که سخن به محبت و بران گردید چنان سامع در محبت بیند سخن در دل  
نفتند و این اتفاق مشیران اگر نای مستشیر مخالف هم باشد اظهار کند تا ایشان بکلیت موافق شوند یا چیزی  
غرض دارند که رای ایشان پسندیده گردد و از جهات زیان و سود پیدا و سیرند مردم و محب و متعارف  
ناید در مشورت چنانی ترجیح پذیرد و خاطر خطیر مشیر و مشیر چیزی قرار گیرد و قلع را جریگ و عطا را بر  
و احسان را بر ایداد احیا را بر قتل ترجیح دهد چیزی را که حسن لذات است بر چیزی که حسن اعراف باشد بالا  
هند چون در مشورت اتفاق شود و اختیار یک قسم رایج بود و استخوان بر گزارد و بخدای تعالی پشیمان بود

و نظر از روی خود و توکل علی الله گوید قال الله تعالی فاذا غرمت فتوکل علی الله یا شاه اگر چه خود را تسلیم کن  
 و بکنند و اند باید صفتی دار از سطوی را برای استنارت خواند و در حدیث آمده است تا غاب من استخار  
 و لاند من استشار یعنی نویسد نشد کسی که از خدا می خیریت خواست و پشیمان نگشت کسی که دل بر شورت داشت  
 و در حدیث دیگر است ما شقی غیب می شود قطره و با سعد با استنار برای بخت نگشت بنده مشورت و موافقت  
 از اشی و بخت نشد هیچ خود را می ترک استغواب برای شجیر از ابا بام علیک القوال بنفشاد و لیسب الا  
 و ان گشت فی حاجه مرسله فابسل حکما و لا ترصد و قال آخره بنفشاد در صدقک فی الخفی المثلک و واقبل الصیقه  
 تا صبح منفصل بنفشاد قدر اوصی بر اک بنده فی توکل شاور هم و توکل بن اگر معاذ الله شکران مشورت بر خاوری  
 بنماهر و باطن اصحاب مشورت را ملائت نکند العبد پدید می رود الله بقدر دل آورد و اگر کسی در مشورت دیگر دل دیگر  
 حکم را حق سبحانه تعالی پیغمبر علیه السلام را بر مشورت آورد و بعد از مشورت و استغفار امر مشورت کرد زیرا که ترک مشورت  
 سبب مخالفت و عصیان اصحاب است و مشورت سبب موافقت و طاعت ارباب است اگر عمل مشورت بود عصیان  
 واقع نشود حاجت بعضی استغفار نیست پس چون غم کنی و بجزم دل بر کار نمی بر خدای تعالی توکل آورد کار بخدا بسا  
 بدستی خدای متوکلان را دوست دارد و بر موجب دوستی کار متوکلان بر آرد ان یتضرع الیه الله فلا  
 تحالب لکمه وان یخذ لکمه فمن ذا الذی یتضرع الیه من بعد  
 این جمله با معطوف خویش تعلیل امر توکل است که بالا گذشته و ذکر آن رفته و استقامت مذکور برای اهل استقامت  
 مبتداست و اسم اشارت خبر است موصول با جمله صفت است معنی اینست اگر خدای شما را یاری کند  
 پس بر شما غالب آید و بود اگر فرود گذارد و در معرض یاری دادن نیارد کیست که کار از دست کند و زود گذشتگان او یاری  
 و بدستی چنانست که ناری که پیوسته گفت و بهیسمکی الله قلب تو کل المؤمنین  
 و در فایده توکل المؤمنین زانده است برای تحسین نظم با تا کیدای علی الله لیتوکل المؤمنین معنی اینست و بر خدا  
 و مؤمنان توکل کنند و خود را در حمایت و کلاست او نکنند یعنی کار بد و سپارند و دل بر کار او گذارند و قضا  
 کان لیسب ان یغفل و زوایت کرده اند غنایم غزوی از غزوات قطیفه سنج در جمع شده  
 بود و در وقت قسمت قطیفه مذکور در غنایم نفوذ منافقان گمان بردند که پیغمبر علی الله تعالی علیه السلام از ادا مشورت  
 و دل بر استند آن گماشته و پیغمبران علیه السلام از موجب خست و ملالت و لذت و از این مستوجب عیب و نقص  
 در دیدن و ملالت تصور نموده صامت خیانت و دوستی تر من در امانت که هم موجب خست و طبیعت هم موجب  
 منقصت در کار ملالت است این در بیان تراست ساخت ایشان را از جری خیانت و تبعه عرض امانت که کار  
 شنیع و گندی قطع است و در گشت پیش او الالباب البهیم است که این چنین رکت و خست و این چنین جری و

این توکل را که  
 از میان کامل و کامل  
 یکی یک تا ده هزار  
 ششصد و سی و دو  
 و در این باب  
 و ان گشت فی حاجه  
 تا صبح منفصل  
 بنماهر و باطن  
 حکم را حق سبحانه  
 و مؤمنان توکل  
 کان لیسب ان یغفل  
 بود و در وقت  
 و دل بر استند  
 در دیدن و ملالت  
 منقصت در کار  
 شنیع و گندی

لا یحق منعی بحدوث و در روز قیامت رسالت نبود و سبب آن نهست بلکه منعی است ایشان را نه در انشاء  
 فقهه جنگه آن معترضه است برای بیان تراست پیغمبر علیهم السلام معنی نیست نیست نشان بر پیغمبری را  
 که خیانت کند و این چنین چه می را که در طبیعت و شریعت نامحرم است ترک شود و **وَمَنْ يَخْلُقْ يَكُنْ يَكُنْ**  
 بما قبل **يَوْمَ الْقِيَامَةِ** این شرطیه حال است یا عطف است معنی نیست هر که چیزی را نیانست  
 کرده است برابر خود روز قیامت یار و یعنی خاتم با خیانت خویش روز قیامت در محشر کشته شده اند و در سل رسوا  
 خواهد بود و غیر ظالمین که کبریات و دانات موصول از رسوائی خیانت خواهد بود **ثُمَّ يَكُنْ فِي كُلِّ الْفِتْنَةِ**  
**كُلٌّ كَالْكَاذِبِينَ** این است بر جمله غیر فتنه که کور و بخت را و اگر عطف بر جز آمدی و محرم شدی معنی نیست پس  
 داده شود هر نفسی آنچه کسب کرده است و آنچه از خیر و شر و طاعت و معصیت آورده است این جمله تکمیل است  
 زیرا که از کلماتش محمول و اثبات مضمون و من لغلیل یا تا ماعل یوم القیامت هم آن می آید که حال از سبب است  
 غلول از ثواب نیکوکاران گرفته است محرم کرد و در این سینه بدست به جز احسان نشود بدین آن و هم براد فسخ کرد و جل  
 را بر وجه تکمیل آورد **وَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ** این جمله حال است معنی نیست و ایشان معلوم  
 نشوند بر تقصیر ثواب طاعت و نه زیادت عقاب معصیت **أَفَمِنْ أَلْفٍ رِضْوَانٍ اللَّهُ كَمَنْ بَاءَ**  
**بِاتِّخَاطٍ مِّنَ اللَّهِ** جمله برای انکار است و فاعل عطف است و عطف علیه محذوف است ای متوکی  
 الغال و غیره فیکون من اتخا رضوان الله من الله برین وجه این تعلیل است بر نکو بخش غلول و عقوبت  
 غال و ثقی بستویه میان غال و غیر او اگر غال بجز غیر غال باشد برابری میان نیکوکاران و بدکاران لازم نیاید معنی نیست  
 آنکه پس روی سبب خوشنودی خدا میکند یعنی از کار نیک می آید بچو کسی که باشد که باز میگردد با خشم خدای تعالی  
 یعنی از کار نیک باز پسندیده روی میاید **وَمَا أَفَاءَ جَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ**  
 من الله یا معلوف است معنی نیست بکی گفته همچو بدی گفته بود و جای بدی گفته در روز قیامت و توان  
 بود که حال باشد از تغییرات باطل یوم القیامت یا عطف بر شرطیه بود معنی چنین آید هر که خیانت کند با خیانت خویش  
 در روز قیامت بیاید و جای او در روز قیامت بود **وَمَا أَفَاءَ جَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ**  
 ای و این معصیت معنی نیست و بد باز گشتی است باز گشت کسی با خشم خدا باز کرد و یا باز گشت کسی که خیانت  
 کند **وَمَا أَفَاءَ جَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ** بقره است نصیر هم علیه است بر من اتخا رضوان الله در جا  
 خبر است بر بی صحت حمل یا مضاف بر منی مبتدا است که رکن است ای جزایم در عبادت یا مضاف بر منی جزایم در عبادت  
 عباد الله این جمله خبر است مضاف بر منی و غیر خاتم تواند بود که خبر بر سر و غیر شود و چنانچه  
 گشت داشته و این کلام را از باب تشبیه میگویند که بگویند او را آتش داشته ای هر که در عبادت فی القیامت و انظار

یعنی ایشان همچو در جاست در تفاوت لعل و انحطاط یعنی غیر فائزانی عالی اند و خائزان سافل اند و شاک نیست  
تشبیه این دو طایفه بدرجات تشبیهی در غایت بعد و غرابت است و غرض از استظهار اینست از جهت تفرقه  
تردیک چنین تشبیه معنی اینست ایشان خداوند و درجات عظیم اند و خائزان مستضعف در سوا باشند و بر قسط  
ارادت تشبیه معنی چنین آید ایشان در تفاوت لعل و انحطاط همچو درجات باشند میان خویش در علو و انحطاط  
متفاوت بودند **وَاللّٰهُ يَكْسِبُ مَا كَيْفَمَا يَكُونُ** این جمله تزیین است معنی اینست و خدای بی نهایت  
بهمای ایشان دیانت و خیانت همای ایشان داند و توبه اند که هر کی را بخوانی آن رساند **لَقَدْ مَنَّ اللّٰهُ**  
**عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ** ترجمه آنست که خداوند در جاقسم خود  
ای اقم قدمی از خود بر ایشان از جهت متعلق است بمن است بر وجه ظرفیت جمله مقرر است برای بیان فضل اهل اسلام  
و منت نهادن بر پیغمبر علیه السلام معنی اینست سوگند میخورم هر آینه بدرستی منت نهاد خدای بی نهایت  
فضل کرد بر مومنان فضل که بنیان منت نهادن بود و سزاوار ذکر کردن و در شمار آوردن و ایشان را مومنان  
بدان باشد در آن هنگام که فرستاد رسولی را که بعضی ایشان است یعنی مشارک ایشان در سمیت از جهت بودن او  
از آدمیان نه از فرشتگان و بنیان از جهت بودن او از زمینیان نه از آسمانیان چه هر یکی یکی و نیک نفسی است  
را از مشارکت در نوع و از مشارک در مسکن خوشتر دارند و الفت و محبت با او بیشتر تواند از وفاد و بهتر گیرد و پند  
او را زودتر پذیرد اجنبی را دیر باید که مالوف شود و پیش از الفت و محبت استقامت نبود و نیز کشیدن یکی از حبیب  
نوی شرف ایشان باشد و برگردن فردی از جمعی محراب ایشان بود یا از جهت بودن او می از آدمیان که منسوب بود  
ام القری که ناحیه غیر نزع مشهور بناد استحقاق دین و شرع و درین ناحیه مسکن عالمی نبود لاجرم سگت او را بعلم علم رو  
نمود تا از علم گیرند و تلقین تعلیم پذیرند و در سنت نهادن بر ایشان برین وجه آنست که امی از آدمیان که بنیان  
علم پیشانیان و پسینیان کند و مناد به اهل کتاب را ملوم و مجموع گرداند تا ایشان حقیقت از او بهتر دریابند  
قبولی و انقیاد و اطاعت او مشتابند و علم او را محض فیض خدای داند و پرستند و قوت او را عمل کردن تواند  
زاسته او معجزه او بود و نفس او دیران او شود و تشخیص مومنان افضل و منت نهادن بآنگه از جهت عالمیان و نوع  
جهانیان است از جهت آنست که ایشان معشای و سودمند گشتند و همدی را همدی را می شناسند و بهتاد است او  
شناختند و بافته بد و شرف یافتند **يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَبَيِّنَاتٍ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَأَخْبَاءَ**  
**كُنُوزِهِمْ قَبْلَ أَنْ يَنْفَعَهُمْ مِنْهَا** این جمله با معجزات خویش صفتی دیگرست در رسول و احوال  
مقدر است و آن مخفیه از شدت است و لام و نفی ضلال مبین فارقه است سپانان نافی دان مخفیه از شدت و آن جمله  
تزیین است زیرا که از جمله اوست فیهم سوا من انفسهم ضال بودن ایشان پیش از بعثت رسول معصوم بود و بدین











توانان از یار و یار بر آسمان دو تند و باندن او در جنت نشوند و در حدیث آمده که ارواح شهنشاه در شکم پرنده گان سبزه  
در می گردند و ایشان را در مرغزار بهشت میگردانند تا هر سو که خواهند بر خیزند و هر چه خواهند چرخند و در هر پدیدن چرخند  
گردانند و مقدار غذا و نیاز از تبار بهشت بر دارند و باز گردند بقیه بنایابی زمین که زیر عرش است جایگزین و شب  
آنجا نالدی سازند و مقربند خدای عزوجل از ایشان سوال کند چه آرزو دارید و دل برشته آنچه چهری آری ایشان  
گویند یا چه آرزو بماند که در مرغزار بهشت میگردانند و در آنجا بهشت آب میخوریم و در قندیل عرش مستحب میخوریم و در قندیل  
و کرم توهم مرغ در احضار داریم چون سوال کند که بیکبار شود و بنیان آرزو ما چار افتد بگویند آرزو داریم که ما با یار و یار  
تا یار و یار قتال کنیم و در حدیث آمده که چون شد غلب مال و سر و مال و فرج و شادمانی و ظهور  
آنها رحمت ربانی در خوانین مشاهده کنند اخوان و دشمنان و امیایب و امیایب غمیش را که در دنیا گذاشته اند یاد آرند  
دل بر شکوه ای ایشان در طلب رسیدن ایشان در مرثیه که ایشان یافته اند بگویند ای یار خدا حال ما بدوستان  
و برادران ما که رسانده و در رحمت و انوار رحمت ما بر ایشان که خوانند فرمان شود پیغمبر با بحال شما آگاه گردانم و بر  
پیغمبر ایشان را این خبر برسانم حق سبحانه تعالی بر مضمون این آیه فرستاد و اخوان و دشمنان ایشان را از حال ایشان  
خبر داد و روایت کرده اند که بر زقیامت فرمان شود گردیدگان خلق را بخوانند و ایشان را بر بابت ایشان  
برسانند و فرشتگان گویند یا رب ای ایشان که اینها و ایشان را بکدام نشان دانند فرمان شود و ایشان از مرثیه شدند  
آمین بر کافران بایستد از سر زقیامت اعلام زمین من انداخته اند ایشان را بپارند و خونما را ایشان روان باشند و عقوبت  
ایشان بر کشتار ایشان بود و رنگ و اورنگ خون نماید و از آن بوی مشک آید با این صفت در سزاگرم بهشت و در  
و بدرجات عالی بر آرد و در حدیث آمده است الجنة تحت ظلال السیور است ای بهشت در سایه تنهای و یعنی نزدیکی  
مقتول باشند این تشبیه است یعنی قرب ایشان به بهشت بدان میباید چنانستی که خود بهشت در آن سایه تنهای  
میدانند و حدیث دیگر آمده که السیور من الجنة یعنی تنهای و کلبه طری بهشت است چنانستی که تنهای از زبان کشان  
در ای بهشت است بدان بهشت را کشانند و درون بهشت در آید و در حدیث آمده است استقامه غنما  
بود هر شصت و بی خیل کس با بعضی گویند بهشت کس را شفیق شود و فطولی لهم ثم فطولی لهم و انشیری لهم ثم انشیری لهم و بدان که  
هنی از جهان موت بقوله لا تحسبوا انکم ستعذبوا انکم ستعذبون چنانستی که گفت ای علی ازین قتل  
نی شیل اند استماع انما سوالی مشکاف است که در ایشان موت ثابت است و حیات متعقی است و نفی  
صفت ثابت است که موت ایشان است و اثبات اثبات صفت متعقی که حیات ایشان است چنانستی که موت ایشان است  
است بطریق آیه و چه نه محبت بناید چنانستی که بطریق تشبیه بر دوام است و حیات ایشان بدان میباید که ایشان  
نفی موت کنند و حیات ثابت دارند بطریق ما به انما انما کس که نفی نفی حال بودیست که بهشت و در آنجا

در حدیث آمده که در مرغزار بهشت میگردانند و در آنجا بهشت آب میخوریم و در قندیل عرش مستحب میخوریم و در قندیل





در نشان ایشان است که آنجا است که در بین چنین وقت اجماع کردند و در احوال ابو حنیفان آوردند و بعضی گویند  
چون ابو سفیان در هنگام بازگشتن از جنگ آمدند که وقت ای محمد بود و موسوم بدست سال آئینده اگر تو زیاده  
کنی میفایم فرمودند تا نشانند تا قالی موسوم بدست اگر تو این کار کنی چون در سال آئینده موسوم بدست و یک  
رسیده پیافا سیر علی الله تعالی علیه السلام چون آمد بر حکم و عده مصلحت دید ابو سفیان را بیرون آمدن مصلحت افتاد و  
او بیرون آمدن رفتند و او گفت سال قطع نیست و وقت بیرون آمدن نیست تاخیر در بیرون آمدن از جهت این است  
نمی بین مسعود را گفت اگر تو در مدینه بروی محمد را بیرون آمدن باز داری تاخلف و عده جفاوت سوچی او شود و منسوب شود  
من خود ترا ده شتر بدهم لغنم بی مسعود را گفت در مدینه آمدن با لادن میفایم بر ملاقات کرد و با هر کسی گفت رای بیرون آمدن  
الای نیکند داده است بیرون آمدن از شما سلامت مانند هر کسی که گریخت و بنزد فرار گریخت و درین وقت با قوت  
بیرون آمده و با شکر بسیار و توبه شانه و شما با این خدمت بیرون می آید و جزا می تابد و مانند کسی از شما سلامت آید هر کسی  
که گریخته نماید ازین امر باز آن مثال می بودند و درین کار متفکر بینند و پیافا صبر این چنین شنید گفت و الذی نفسی میسر  
الاخر جن وان لم یخرج معنی الله منکم یعنی بخدا می آید پس بیرون می آید اگر چه هر یکی از شما با این نباید بیرون  
سوا فقتل نماید پیافا صبر علیا السلام یا هنداد و مرد و بیرون می آید یا هنداد و سوار بیرون آمدن ایشان حسبنا الله نعم الوکیل میگویند  
بر این پیافا صبر جانبی بود و بیرون رفتند تا بیرون رسیدند و جمع قواقل دیدند باز رای آراسته یافتند و خرید و فروختند  
و بیرون رفتند و بعضی را می گویند ابو سفیان بیرون آمدن بیرون رفتند و بعضی گویند ابو سفیان بیرون آمدن  
آمده بود و با گشت لشکر پیافا صبر علیا السلام علیه السلام و قریه الحال فارغ البال بیعت و فضل بیعت مسعود و منصوص  
و جانبی مدینه بازگشتند الذین امتحوا الله و الرسول در نشان ایشان بیرون بیرون بیعت منعی نیست آنها که مصلحت را  
در رسول خدا پیافا صبر داشتند و درین بیعت ایشان در بیرون آمدن برای قتال گماشتند و اندک رسیده بود  
ایشان را از جنگ با جد و اجتناب و شکستگی و بیعت و شکستگی همگانی که یکوئی کردند و طریق خوب بر قتال برادر دندنی  
عین متابعت یکدیگر است نهانی و صدق موافقت بی تانی و توانی به نیکی اظهار شجاعت و بیرون رفتن از عسکریان امر  
و ان الله و با جماعت مرایشان را از جری عظیم و توانی فخر نیست که امر بر قدر تعجب باشد و ثواب بر اندازد مشقت بود  
الذین قال لهم النبی ان الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم فزادهم شجاعة  
ایمانا و قالوا حسبنا الله و تعجل الوکیل و فالتکفوا بجمعة من الله و فضل  
فتمسکهم سبیة و لا تتبعوا رضوان الله و الله ذو فضل عظیم  
بر هر روایت که با لکند شده جماعت سنجیدگان و جماعت ترسانیده شده گمان می بست الذین قال لهم الناس بدل است  
از آن بین امتحان را با صفتی دیگر است من الله و تعجل الوکیل یعنی صفت یا خبر بدین محمد و وقت است بر وایتی که ترسانیده





این جمله مستانفذه است که چون در آیه سابقه ذکر کافران اصلی کرده چنانست که سیامع غلط بر این حال کافران ارتداد و  
گشت درین آیه ذکر حال ایشان به بیان پیوست و تا یکید جمله از جهت ابراز مقصد که تنزیه خدا از زیان کفر و زین  
کافران سبب وجود کاد است و این نوع تا یکید چون تا یک شکایت در رب ان قومی که بون باغارا عاوت است و در  
جمله انهم من غیر الذین است یا در آیه سابقه همین وجه باید گفت و هم برین طریق لقصی باید جست و جمله دلم غدا الیم  
عطف است بر لکن لغیر الذین است یا معنی انست بدستی آنکسایک خریدند کفر را بایمان بدل کردند این را بدان لغت  
بکفر پیوستن زیان نکند ارتداد ایشان خدا را یا اولیا خدا را هیچ چیزی از زیان و مر ایشان را عذاب در دناک بود  
عقاب سبناک باشد و کایکس است الذین کفروا و انما میگوید که خیر و کایکس است الذین کفروا و انما  
لا تحسبن الذین است و بر هر یکی که میسرین و فتح آن خوانند معنی جرسب اختلاف قراة مختلف دانند یا مسدیر است  
یا موصول است ماعدا کافیه نیست حق و است که خدا از ان بنویست لیکن بر سر قرآنی کتابت او بر خلاف قیاس و موصول است  
کایکسان خط العروض و خط القرآن و ما غلی لم ان است خیر لم لا نفس خیر ان است و ان با اسم و غیر خویش بدل است از الذین کفروا و انما  
اول لا تحسبن الذین است و بر قراة لا تحسبن بر صیغه غایب موصول با جمله فاعل است ان با اسم و غیر مجار و موصول است و بر قراة  
خطاب فاعل و ضمیر خطاب با فاعل مفعول با جمله فاعل بنود و ال چون الذین با جمله مفعول اول باشد و اما غلی  
لم غیر بدل از بود و لا تحسبن را مفعول دوم نباشد اقتضا بر یک مفعول آید و ان الشا بهیچ اسم است و چون  
اما غلی لم بدل از مفعول اول باشد و سیدل در حکم تخیه است مقصود بند که همین بدل بود چنانست که گفت لا تحسبن  
اما غلی لم غیر و ان با اسم و غیر خویش بعد از فاعل قریب مجار و مفعول است و تواند بود که اما غلی لم غیر از ان باشد  
بود و مختلف مضاف از مفعول اول ای لا تحسبن الذین حال کفر و اما غلی لم غیر یا تخیه مضاف از ضمیر لا تحسبن الذین  
کفروا اصحاب هذه الصفة بدین وجه اشکالی نیاید جمله و لا تحسبن الذین کفروا عطف است بر و لا تحسبن الذین کفروا  
فی سبیل الله امواتا معنی انست عین را می محمد کافران را یا منی از نند کافران که مملکت دادن انسانی را  
بدان بهتر است مگر ایشان بلکه چون کافران از اهل طاعت نداند و غیر ایشان منفعت ندارد و معصیت ایشان نرسد و یا  
می آورد مملکت دادن ایشان خیر نبود و اما ان ایشان برای زیادت شر و زیاده کاری باشد انما میگوید که  
لیکود اد و انما و کایکس حد اب موصوفین و این ماکفا است موصول است و ان  
و فوق قاعده است این جمله مستانفذه است چنانست که سیامع گفت چون در آیه شریفه انهم من غیر الذین کفروا  
را مملکت میدینند فقیل اما غلی لم لایه معنی انست مملکت میدیم ایشان را مگر برای اینکه زیادت کنند بکار  
و غیر این ایشان از روی برهنگاری و مر ایشان را است عقابی که خواب کند و غدا که در خواری و زاری لایک چون  
معتبر است که معصیت بار و است خدا می متعلق نیست الا هم نیز و اد و انما را الام عاقبت دارند الا هم غرض نیست از



برند پس از آنکه استلام تعلیل است ماقبل او علت است برای تا بعد از چنانچه طاعت با اذن است متعلق بود به صیغه  
 نیز متعلق بدو باشد ماکان الله لیذکر المؤمنین علی ما أنتم علیه حتی یکن الخلیفه  
 صریح الطیب است پس از این که از باب ضربت یا از باب تعلیل خوانند و بیان آن فرق بخورد و بدانست در  
 عدم آن نشانند لام زاید است برای تا کی گفته اند پس از مشروط است بر تقدیر آن دو غیر کان است تقدیر صفات و صفات  
 او ای با کان به نسبت از مشروط است بر تقدیر او ای با کان و از مشروط است بر تقدیر او ای با کان و از مشروط است بر تقدیر او ای با کان  
 از مشروط است بر تقدیر او ای با کان و از مشروط است بر تقدیر او ای با کان و از مشروط است بر تقدیر او ای با کان  
 و بعد از آنکه علم علی را اقامه می کند از باب تعلیل و مشروط است بر تقدیر او ای با کان و از مشروط است بر تقدیر او ای با کان  
 خدا را با این صفت نشانده و از باب تعلیل و مشروط است بر تقدیر او ای با کان و از مشروط است بر تقدیر او ای با کان  
 و بعد از آنکه علم علی را اقامه می کند از باب تعلیل و مشروط است بر تقدیر او ای با کان و از مشروط است بر تقدیر او ای با کان  
 و از این نشانده که علم علی را اقامه می کند از باب تعلیل و مشروط است بر تقدیر او ای با کان و از مشروط است بر تقدیر او ای با کان  
 تا آنکه غیب است از باب تعلیل و مشروط است بر تقدیر او ای با کان و از مشروط است بر تقدیر او ای با کان  
 پس از آنکه علم علی را اقامه می کند از باب تعلیل و مشروط است بر تقدیر او ای با کان و از مشروط است بر تقدیر او ای با کان  
 در حضرت شما سیکو شده پس از این که از باب تعلیل و مشروط است بر تقدیر او ای با کان و از مشروط است بر تقدیر او ای با کان  
 آنکه از مشروط است بر تقدیر او ای با کان و از مشروط است بر تقدیر او ای با کان و از مشروط است بر تقدیر او ای با کان  
 علی الخسب لام تعلیل بر طریق لایزال المؤمنین است و جمله غیب است بر نفی سابق و خبر است و بر طریق خبر  
 نیز که مخدوف است از اسم کان یا از خبر است چنانچه گذشت معنی اینست و نیست حقیقتی که مختار بر علم غیب  
 مطلع گرداند و کس را بنفس خویش نفاتی باطن ایشان را در یابد و بذات خود بداند آنچه از وی غیب است علم باید که از  
 الله یجیب من سئل عن غیبه است و ما کان الله لیعلم علی الخسب است و از  
 تکمیل است زیرا که از کلام سابق هم می آید که چون خدای کسی را بر غیب مطلع نگرداند این معنی را چه کس نداند این  
 و هم را دفع کرد این جمله بر وجه تکمیل آورده معنی اینست و لیکن خدای از رسل و پیغمبران خویش برگزیده هر قومی که خواهد  
 با اعلام آنچه می داند و تعلیم آنچه دیگران نمی خوانند یعنی پیغامبران با اعلام خدای بر غیب مطلع شوند و دیگران غیب از زبان  
 ایشان نشنوند این معنی موافق است بر آنچه جانی دیگر گفت فلا یعلم علی غیبه احد الا من اراد من سؤل فکما یسئو  
 یا الله و که سئل عن غیبه است معنی اینست پس ایمان آری بخدا که او غیب دانند و ایمان آری بر پیغمبران خدا  
 که ایشان غیب ندانند خبر با اعلام تا نسبت غیب نتواند با اعلام خدای بعضی صفات را بداند و باقی را خبر بگویند  
 و دیگر را بفرستد رسل اطلاع بر علم غیب نبود و سوا اطلاع با اعلام علم غیب نشود و آنچه از غیب او لیا را بر وجهی که است





کرده اند که پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم ابو بکر صدیق رضی الله عنه را بسوی گروهی از یهود فرستاد تا راه اسلام نماید و او را  
 ناز و زکوة فرماید امیر المؤمنین ابو بکر رضی الله عنه ایشان را طلب و عبارت آن تقریر شد و فرستاد تا پیغمبر صلی الله علیه و سلم را  
 از سر بی باکی آن لشکر فقیر و محنت اختیار گفت امیر المؤمنین ابو بکر رضی الله عنه ازین بر سر شفت طلبا پنج بر روی او زمینا پنج  
 خون بیرون آید گفت اگر من نظر بر عهد و پیمان نمیکردم برین بی باکی ترا گردن میزدیم چو در کوفت پیغمبر پیش میفرمود و از ابو بکر  
 شکایت کرد پیغمبر علیه السلام گفت مرا ابو بکر رضی الله عنه تعالی عز را این عمل از تو چگونگی زاد و بر طلبا پنج زدن یهودی ترا چو  
 باشتن و ابو بکر گفت آن سخن گفت که تحمل کردن نتوانستم و این محل را محنت حسبت و آنست پیغمبر فرمود سخن چه بود که ترا  
 این حسبت نمود ابو بکر گفت آن سخن را بر زبان نتوانم آورد و تلفظ بدان نتوانم کرد پیغمبر گفت مثل آن در دعوی  
 و خصومت و مجلس حکومت بر وجه حکایت می باید و برای اظهار حق می باید امیر المؤمنین ابو بکر سخن که شنیده بود ذکر کرد  
 و پیوسته حکایت بر زبان آورد و مسطور منکر گشت و با تلماس پیوسته حق سبحانه تعالی بر تقدیق صدیق صدیق این آیه  
 فرستاد و حق را بر باطل و صدق را بر کذب ترجیح داد و بعضی گویند چون آیت آن تقریر شد و فرستاد تا پیغمبر صلی الله علیه و سلم را  
 کثیفه نازل شد چو در آن نشیند چو چشم احوال معنی راست کرد و دیدند گفته خدای از ما قرص سخاوته قرص خواسته فقیر  
 بود و قرص دهنده غنی باشد این آیه در شان ایشان نازل گشت و این نظم در خود ایشان بود و پیوسته لام و جوا  
 قسم محذوف است ای قسم قد سمع الله این جمله مقررند است برای ذکر شجاعت گفتار کافران و قباحت کردار ایشان  
 و جمله سنگین است در جواب ما و افضل الله حدین لقولون ذلک و درین جمله القات از غیبت سستی و حکمت  
 و سبب برای تحقیق است و بقول هم عطف است بر سنگین و ذوق اذاب طریق مقول بقول است معنی نیست است  
 میخورم بد رستی شنیده است خدای گفتار کسانی که گفته بد رستی خدا فقیر است و ما غنیایم تحقیق نیست بنویسم یا گویند  
 بنشیند شود آنچه گفته و بنشین آن فرمایم و بنویسم کشتن ایشان پیغمبر از انبیا حق که آن گفتار و این کردار هر دو ناشایست  
 است و بگویم نام را ایشان را بد آنچه گفته و کردند یا گویند بگوید خدا عذاب حریق بخشد و پنج عقاب بکشد عذاب حریق  
 را نشاید بطعم تلخ بکشد و چشیدن که طایم است بر وجه تحیل اثبات میگرداند و ذوق حقی بر قلعه است از جهت تشبیه بر عظم  
 و تشبیه که عذاب حریق بر سبب تعصیت و طاعت ایشان اندک بود و در قلعه بنشیند و پیشین باشد این سخن بر وجه  
 است و گفته یار و خیر ایشان را آیه قرآن قائل شدند هر دو و میدان باب ملو در کفر و ناپاکی و نهایت رسیدن در بیابانی  
 است چو در آن ازین چنین بی ادنی اندازند و دل بر این چنین بی پاکیزه میگردانند گاهی ندانند و غفلت میگردانند  
 سخن احکام الله و احکامه و موسی میگویند **فَلَا تَكُن مِمَّنْ قَدْ كُفِّرَتْ عَنْهُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَلَئِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ**  
**فَلَا تَكُن مِمَّنْ كُفِّرَتْ عَنْهُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَلَئِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ** و اگر شما را دوست دارید که خدا را دوست دارید  
 بر عذاب ننگور و عقاب مسطور و آن تشبیه بر عظم تلخ است و ذوق حقی بر قلعه است از جهت تشبیه بر عظم





آن گاه شد آفتابی از آسمان بفریاد می‌خواست قربانی مذکور چنانچه مطلوب شما بود سوخته گشت پس مغیر بن و ابجد طهور آنچه  
 جستند بر آتشند یعنی نیایستی که ایشان را بکشید و فشا نیستی که این کار کنید اگر شمار است گوید و طلب حق می نمودند  
**قَالَ كَذَّبُواكَ فَقَدْ كَذَّبَ رُسُلًا مِّنْ قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَالشُّبُهَاتِ**  
**وَالْكَذِبُ الْمُبِينُ** و این بر جمع زور است هر رسل جمع رسل است ابن عامر یک روایت بالزیر و بالكتاب المیزبیک  
 روایت بالزیر و بالكتاب المیزبیک روایت باقی قرآن و الزیر و بالكتاب المیزبیک روایت باقی قرآن و الزیر و بالكتاب المیزبیک روایت باقی قرآن  
 در آوردن با ترک کردن آن معنی یکی گویند و بعضی آورده اند و بعضی دال بر نقد و عقل دانسته فارادول سبیه است  
 فار دوم تعلیل است هر چه از محدوف را می‌فان کند بگو فلا تخزن الآية قد کذب رسل من قبلک جمله معترضه است  
 برای تشکیه دل پیغام باصلی امجد علیه و سلم معنی انیت چون حال تغییر آن گذشته دانستی پس اگر ترا کذب سب کنند  
 و در دفع خواهنده اند و بگویند مباشش و دل خود را بجزن خویش زیر آتش کذب کرده شده اند پیغامبران بسیار و رسل  
 عظام و کبار که پیش از تو گشتند و اعمار طویل و اقدار جزئیله داشته معجزات و آیات ظاهر نمودند و بر و کتاب و شواهد  
 آوردند و بر عبارات است از صحیفه باز گشتگان چون محبت آدم و شیث و ادیس و دیگر پیغامبران و کتاب منیر  
 عبارات است از کتب مشهور یعنی تورات و انجیل و زبور و بعضی گویند کتاب منیر جنس کتاب بود و بر و کتاب یک  
 معنی باشد و تواند بود که ز بر معنی کتب عام دارند و از کتاب منیر توره بر طریق ذکر خاص بعد عام پندارند و ال  
 آیه یا مسر علی العباد یا ایتیم من رسول الاکانوا لیسئرون و آیات دیگر که برین معنی است بر صفت معلوم آمده و ال  
 برین که جمله پیغامبران مذکور شده و رسل جمع مذکور است و جمع منکر و ال بر جمع غیر معین است موجب اشتقاق نیست  
 ایراد بقدر رسل که جمع منکر است برین جمله کدام معنی است چو است تواند که معلوم او باعتبار توصیف نیست  
 من قبلک که صفت عام است باشد جمله رسل را که پیش از پیغامبر بودند و شاول شود یا این که در جمعی که معین معلوم  
 اگر از جهت تعلیم صورت تکلیف فکر آید معنای ارادت جمع نه پندارند چنانچه در و بشت ستمبار چالاکی را و سنا آمده و در و بشت  
 رسل و اینها صلوات الله علیهم اجمعین تحقیق شده سوال چون از رسل کل رسل مراد شود نیست آوردن افراد  
 کتب سوسی کل رسل صحیح بود چو است نسبت مذکور نسبت معقت بعضی سوسی کل بدارند بر طریق مذکور با فقر و  
 بدارند سوال نسبت آوردن بیان نسبت کل را نسبت بعضی شناختن مجاز باشد در کلام واحد مجاز و حقیقت  
 جمع شود چو است نسبت مذکور را که نسبت سوسی جمع است مجاز از نسبت منیر که صادق بر کل و بعضی است  
 گویند بعضی از مردم جمع میان حقیقت و مجاز باشد شوم مجاز بگویند کل نقیض ذایقه الموت  
 این جمله معتبرند است برای بیان موت و یا و دانیدن فوت گفته اند چون آیه کل من علیه فان و در و بشت  
 زین بیان بفنا مذکور قابل شدند و فرشتگان گمان بقای بودند و خود را در سوخت و و اجم حیات آوردن برین آیه







اشترک فعل بیع ذکر کند عبارت با عود به بن قلیل آمد جواب عهد را که بیع است بدر آوردن یا در وی شستن یا  
 و شستن یا تبرک بادر غیر بیع انداخت تا بیع بودن که عهد مقصود است بکنایت ثابت شود و ابلغ از تصریح باشد  
 و تواند بود که اشتراک یعنی با عود اشتراک و مجری بر ظاهر باشد و در عبارت قلب بود ای با عود عهد هم بن قلیل جای  
 در و شسته بن قلیل گفته اند سهو الی مقلوب بر قول صحیح تغییر نقیض اعتبار لطیف مقبول نبود اعتبار لطیف درین  
 قلب چه باشد جواب اعتبار لطیف درین قلب آن بود که صورت قلب بر صورت کنایت مذکور می آید و این ابلغ از تصریح  
 میناید سوال تعلق عهد با شتر بچه و چه آید و صحت او بچه طریق را که نماید جواب عهد را در اتفاق و استماع  
 بتامعی کار آمدنی تشبیه کنند و در این وجه تخیل متعلق لشکر گردانند چنانچه در لفظت الحلال حال را از محبت و لالت  
 بناطق تشبیه میکنند و لفظ را بر وجه تخیل مستند سومی او سبک دانند و تواند بود که اشتراک عبارت از استبدال  
 بود معنی استبدال با عهد هم تشبیها شود یعنی عهد خویش بر ایشان سپردند بدل آن شستن قلیل بردند معنی نیست  
 یا دکن یا محض آن هنگام که خدای عز و جل گرفت ایشان کسانیکه کتاب داده شده اند هر آینه بیهوشی آنرا بیان کنند  
 و از مردمان نپوشند پس آنرا پس پشت انداختند متروک و منی ساقطند و عهد شکستند و بدل بایا اندک  
 گرفتند فیضش مایشان و در این معنی که در لغت است و در این معنی که در لغت است و در این معنی که در لغت است  
 بیشتر و بیشتر است معنی انبیت پس بدختری است که ایشان آنرا میخیزند یا گویند بدختری  
 که بدل میکنند لا تحسبن الذین یفرحون بما آتوا و یحسبون ان یجحدوا و یاکمالوا یفعلوا  
 فلا یحسبوا انهم یفوزون العذات و لهم عذاب الیم و این معنی فعل  
 آمده است چنانچه آنکه کان عهد مایا و چنانچه شاعر گوید مصرع لا یفوز من خلق و تاتی مثله فی فعل مثله لا یفوز من  
 عهدیه خطاب غیبت و فلا تحسبنهم صیغه خطاب غیبت و افرا و جمع فاعله بر قرأت لا تحسبن صیغه خطاب غیبت  
 صلی الله تعالی علیه سلم رسول با فعله مفعول اول است بمفازة بمعنی ملتزمین بمفازة مفعول دوم است و بر قرآ  
 لا تحسبنهم صیغه خطاب غیبت و رسول با فعله مفعول اول محذوف است بقرینه جمله ثانیه ای لا تحسبن الذین یفرحون بما آتوا  
 و یحسبون ان یجحدوا و یاکمالوا یفعلوا فلا یحسبوا انهم یفوزون العذات و لهم عذاب الیم و این معنی فعل  
 یفرحون و اجتماع فاعله مفعول از خصایص افعال قلوب است و بر قرآ لا تحسبنهم صیغه خطاب غیبت و در بر قرآ غیبت در هر دو  
 جمله ثانیه تکرار است یا تا که نیست فاعله از عهد است و بر قرآ غیبت در اول و خطاب در ثانی جمله ثانیه موقوف بر جمله  
 اولی باشد فاعله اطافه بود و اول هر دو مفعول محذوف دارند بر طریق من سمع نخل یندازند این آیه وارد است  
 در باب هر دو که عهد را که کتاب شکستند و در هر دو مایا و چنانچه شاعر گوید مصرع لا یفوز من خلق و تاتی مثله فی فعل مثله لا یفوز من  
 او گویند نه برین فعل نا شایسته شناخته شده و دانستند که کاری کردند چون در آیه سابقه عمل اهل کتاب از ابتلا



میشاق و استیصال عهد ایشان در میان آورد و چنانستی که سامع بشنیدند فرم خرم ایشان بکنون بمقاومت عهد با  
سوال کرد این جمله بر وجه استیفاء آمده و جمله علم غلاب الیم تر تیل است معنی اینست پسندار این شکسته گان عهد ایشان  
میشوند بکار نیایشیست که کرده اند و عمل ناپسندیده که افزوده اند از حق پوشیدن و در کتمان صفت پندیر گوشتیدن و دوست  
میدارند که ایشان را بستانند بر است گوی و راستکاری که نابوده بینانند پس نه آئینه ایشان را بایست بجات از غلاب  
پندار و در معرض خلاص از غلاب بانکار مر ایشان راست غلاب درونک و جادویدیم و پاک **وَلِلّٰهِ مُلْكُ**  
**السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ** این جمله تر تیل دیگرست مر غلاب الیم را متر تیل است معنی اینست و مر خدا راست  
بایستین ملک آسمانها و زمین و آنچه در دست در تحت تصرف اوست ملک ملک اوست مخصوص بدو دست مصرع  
ملک ملک منتقل ملک ملک شکر **وَاللّٰهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** این جمله تر تیل دیگرست  
مر قدرت عقاب نفیر را متر تیل است معنی اینست و خدای عزوجل بر همه چیز تواناست هر ملکات در تحت قدرت او بود هر چه  
بخواهد بکند از هیچ چیز عاجز نشود **اِنَّ فِي خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَاخْتِلَافِ الْاَلْوَانِ**  
**لَاٰیٰتٍ لِّاُولِی الْاَلْبَابِ** **الَّذِیْنَ یَذْكُرُوْنَ** **اللّٰهُ قِیَٰمًا مَّکًا وَ قُضُوًّا وَ عَلٰی**  
**جُمُوعِهِمْ وَاَیَّ مَکْرُوْنٍ** **فِی خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ** تکرار آیات برای تعظیم و تکریم است ای  
آیات غلبه و علامات فخر این جمله تر تیل دیگرست مر بیان کمال قدرت را که از او باشد علی کل شیء قدیر فهم شده یا تعلیل است و بکار  
قدرت دلیل است و تاکید او از جهت ابراز مدح بر صورت و کاد است یا گویند ناگرویدن و کفر ورزیدن کافران از علامت  
انکار مشهور و جمله است بطور علامت انکار تر تیل منزله نمکدان کرد و جمله اسو که آورد معنی اینست بدستی در آفریدن آسمانها  
که ظاهر باطل قدرت و آفریدن زمین که مقرر عجایب قدرت است و مختلف شدن لیل و نهار پیوسته لیل و نهار قرار بودن  
نهار کام بودن لیل ظلماتی و بودن روز نورانی و اختلاف میان شبها و روزها بدرازی و کوتاهی و بودن بعضی هنگام سلام  
بعضی زمان شبایی هر آینه نشانه جلالت و علالت خدای است بر غایت ملک خداوند و کمال تصرف حق جل و علا  
در حق ملک و ملک تو هر سر سویی گذاشت و در خط بندگی با هر خط دست و دست خط و علی الخه من این چنین بکل علمی  
معلق با کواکب منیره و نجوم مستیره و اجرام بسیطه سفلی مطبق یا کواکب و انما جادیه و نجوم و اشجار ناصیه و جبال شامخه و  
اطوار انجمنه و خاصه و الیه که ناگون و سایر عجایب و غرائب رعبه مسکون چگونه علامت قدرت بنود و نشان کمال  
ملک و تصرف نشود مر خداوندان محقول و ارباب ادراک محسوس و معقول که یاد کنند خدا میرا استاد و دانشمند و بر سبیل او  
بنایند و بعضی مراد از ذکر ناگویند چه نازی ذکر بنود و در هر سه حالت روا باشد نقل بر اطلاق و فرض بر تفصیل باطابق و غیر  
استاد و حالت قدرت بر قیام و نشسته بار کوز و سجود در حالت غیر از قیام و غلبه و ایما در حالت غیر از قعود و گفتن و ناگویند  
و ناگویند که ایشان اند که در هر سه حالت در ذکر باشند و در آفرینش آسمانها و زمین فکر کنند و آنچه در ایشان است بنظر

عبرت به بیند و بینگاهت شد باطل لا ۱۰ بقول است بقول آن که مجذوب است و این جمله حال  
از قائل تفکرون ای تفکرون تاکنون بنا با خلقت نه با اطلاق معنی مجذوب است یا حال شد از نادانی  
با خلقت نه با خلق با اطلاق فاعله بل فاعله معنیه و معنی تفکر فیه و هو حال التفکر فیه معنی افیس تفکر کنید در حال  
که گویند ای پروردگار ما نیا فریده آفریدی باطل بقیه الله این مخلوق عظیم را با کافر فیه تا در تفکر گشته و بدان تفکر معرفت  
تو حاصل گردند کمال ترا دریا بند و ششاد حق صفات عظام تو مشتانه است **فَقَدْ تَعَذَّبَ ابْنُ النَّارِ**  
**بِغَنَاتِ النَّارِ** **فَقَدْ تَعَذَّبَ ابْنُ النَّارِ** **فَقَدْ تَعَذَّبَ ابْنُ النَّارِ** **فَقَدْ تَعَذَّبَ ابْنُ النَّارِ**  
سپه انگ است بر ای تنزیه از آفریدن چیزی بی حکمت پسندیده و گردن کاری بی عاقبت حمیده نادر قضا  
سپیده است این جمله قدرت حق است یعنی بر توانائی قادر مطلق است و در عبادت و الله علی کل شیء قدیر و ذکر خدا بر وجهیست  
بود درین چهار تقاضا کرد از غیبت سبوی خطاب آور و از جهت تنبیه برین که کسی قادر است بر هر چیز باشد قوی سبوی او  
و خواست حاجت از دیندار بود جمله قضا عذاب النار دعا است بوقایت از عذاب نار بر سبیل اطلاق متداول است بر  
انکه و بسیار یا بجنون صفات دعا بوقایت از عذاب نار و مخلوق در عذاب بود و کنایه از وقایت از کفر و مردن بران  
باشد بر وجهی که قضا عذاب النار را مطلق دارند انکه من تدخل النار را نیز مطلق باید داشت و بر وجهی که او را سفید  
مخلوق دارند انکه از عید مخلوق باید چند داشت تا در ابد مستقیم بود و سبب کلام بسیار نماید و بنا بر این دیگر برای استعطاق  
و چون مضمون انکه من تدخل النار مدح و در خیان و نکویش ایشان است از جهت آید و دوم بر وجه و کادوت تاکید  
کرد و محله ابا ان آورد و من تدخل النار شریع است فعل مستقبل را خبرم کرد در محل نصب است از جهت انکه مستحق  
مرفعلی را که بعد از دست من مذکور عالم است هم معمول بر طریق انما تا بعد عوفا لا اله الا الله الحسنی فقد انزله هزار مرتبه و دست  
و ما در و ما لفظ المبرر معنی ایس است من انما هم اسم است من در و رانده است لفظ المبرر خبر است بر و مقدم شده  
و این جمله مستتره است در انشاء دعا برای مذمت کافران معنی اینست یا کی یاد میکنم ترا تنزیه میکنم از همه بسیار چون  
بر هر چیز قادی و همه کار را مافی بیندانی که بر بالضرع و گاری و ما را از آتش نگاهداری پس ای پروردگار ما را از آتش  
نگاهدار این آتش از انکه در بسیار بسیار ای پروردگار ما هرگز از مؤمنان و کافران در آتش در آری و بعد از آب  
در تنج بسیار می ظاهر شود و صورت رسوائی او خواسته و حکم کرده شود بر و که او را در صورت یا در صورت و معنی برای  
خواری داشته و بر وجهی مخلوق معنی چنین باشد بدینستی که کسی را در آری در میان خود و تنج بر سبیل جاودان پس بدین  
خواری او حکم کرده او را در رسوائی آورده و نه از ظالمات و بیاری و نه از کافران و انصرفت کنندگان که مانع  
عذاب شود و حال از حال گردید و سوال در آیه دیگر آمده بود لا یخسر فی الله شیء و الذین آمنوا مع عصفورنا این آیه  
آیت است که پیغمبر و مؤمنان را در آخرت خرمی نبود و مضمون این آیه است در حق هر که در دنیا و آخرت از خرمی است

پس مسلمانی که در دینش در آید او را نیز خرمی باشد میان دو آیت هماره می آید و از روی ظاهر مخالفت بینا  
چو اسب آیت دوم لا یخری الله الذین آمنوا تا نبیت شود که مومنان را خرمی نبود این آیت معمول بر تشبیه است  
معنی چنین بود آنکه من تدخل النار فقد اخرجت من الاسلام و قدیر و تعجل حاله فی الایلام کمال من اراد  
اخراده و ایلامه تا بیدار فیکون المسلمین بدو قسم ایلام فمثل بالآخره لا اختار حقیقه کما یقال من صام عاشورا فقام  
الدیر کله و ایقال من اذی مسلم الله بدم الکعبه ای حال صوم عاشورا فی غلبه الشوائب کمال صوم الدیر و حال بودی مسلم  
فی فضاة الاسم کمال ادم الکعبه و ان لم یحقق الا صوم الدیر و لا ادم الکعبه برین تقدیر معنی چنین بود هر که را خدا  
از مسلمانان مشیت عذاب و گناه از جهت نظر او در آتش در آرد بدینست که در معذب شدن و در رسیدن حالتی  
که خرمی و عذاب بر سبیل تابیده که کافران راست ماند پیدا گردد و پس ثبات خرمی بر سبیل تنبیل بود بر طریق تحقیق باشد  
و آیه دلالت بر عذاب که مانند خرمی باشد کند دلالت بر تحقیق خرمی نبود در صورت ماند خرمی دارند در معنی پاک کردن  
از لوث معاصی پندارند یا گویند از من تدخل النار فقد اخرجت من الاسلام و قدیر و تعجل حاله فی الایلام کمال من اراد  
نیست اخرا تا نبیت نشود برین تقدیر از فضاة الاسم عذاب النار بگذرد مومنان فضاة عذاب النار مراد دارند و جمله را که  
از فضاة الکفر الموجب لخلود عذاب النار پندارند یا گویند مراد از الدیر است و ایامه صیغیه خبر نند مومنان و دیگر از الدیر  
است و القید مع خارج باشد در حق فاعله مومنان امتداد خرمی لازم نیاید سوال مذکور را صورت و در و نه باید یا والدین  
است و ایامه مبتدا و جمله نویسم سعی بین ایدیم خبر و پندارند غلط بر آنست باشد امتداد خرمی لازم نیاید که بتلا فضا  
کعبه عذابنا یا یئسنا یا یئسنا ان الله یؤتی ما یشاء فاعلمنا ان الله یؤتی ما یشاء فاعلمنا ان الله یؤتی ما یشاء فاعلمنا  
فان الله یؤتی ما یشاء فاعلمنا ان الله یؤتی ما یشاء فاعلمنا ان الله یؤتی ما یشاء فاعلمنا ان الله یؤتی ما یشاء فاعلمنا  
نیست ذکر صفتی یا حالی که از باب سهولت است لازم بود چنانچه سهولت رجلا یقول کذا و سهولت لیقول او قال  
که ای تو ای ایمان صفت است منادیا و افادت صفت با هم تار قید الایمان است ان در ان است و انفس است  
بعد ندان که متضمن معنی قول است بر طریق نادیده ان یا ابراهیم فاستوا عطف است بر سهولت بنا کر انداست بر آن  
استعطاق و واهی بودن بر اجابت فادر فاعلمنا سبب است این جمله دیگر است برای تقرر خواستش و قایت  
از بار معنی اینست ای پروردگار ما بدینستی ما شنیدیم رسولی ندا کننده را برای ایمان ندا نیکند است و ابراهیم میگوید  
و بتقدیر دین اسلام میگوید یا ایمان و دلش دل کردیم پس ای پروردگار ما ایمان آوردیم پس عیاض برای ما گمان  
گیر ما و دیگران از ما گمان صغیر ما و ما را میبیران بمصاحبت نیکو کاران سوالی مرگ خواستن نمی شایسته  
محببت طلب مرگ اینجا چه نوع می آید چو اسب و در فضا مع الا بر است و طلب محبت ابراست و شایسته  
صوبت طلب مرگ مقصود نیست طلب توجه شوی قید است و فنی مسلمان که یوسف علیه السلام در دها گفته













کل یوم منها عمر الذی نیا سبع مرات و من اعققت رقبتہ و افضل من صدقة اهل الارض خمینا و در حدیث دیگر آمده  
من یوم و لیاته فی سبیل اللہ جعل اللہ بینه و بین الناس سبع عداوق کل غداقی منها مثل سبع سہل و سبع اربعین  
صیر جہنم کافران و عذاب محاربه ایشان و وقوع شہادت و جراحت و نقصان سوال و انفس بعد قتال است و مرالہ  
و انتظار قتال پیش از وقوع قتال است و مضارب و ثبات قدم در مقام و قہر و بر مہر کہ و انتفاع غرر از ملک در حال  
و بعضی تفسیر بر عبادت گویند و معنی نفس بر عبادت خدا جویند یعنی نفس خویش را بعبادت صاحب کین و امر  
بجای آورد و خود را از منہیات باز دارند و از معاصرت ثبات بران و مقاومت با شیطان در ہنگام فراغت و وقت  
او در بازداشتن از طاعت و عبادت مراد است و از مزایا دل بر طاعت است و تنظر عبادت ماندن و مستعد بر  
دفع دوسہ او مراد بود کہ آن نیز از باب جہاد است از پیافہر علی اللہ تعالی علیہ وسلم روایت کردہ اند جہاد سبیل الجہاد  
الاصغری جہاد الاکبر این را جہاد اکبر خوانند کہ محاربه با شیطان است او دشمن پنهان است و مقاومت با دشمن پنهان  
نہ کاری آسان است و نیز مضرت شیطان در دین و مضرت کفار در دنیا بود و مضرت دین بزرگتر مضرت دنیا باشد  
و از خدا ترسید تا رستگار شود لعل کہ در کلام خداست نہ در شان مخاطبان برای بیان رجاست و ختم سورت مذکر  
تقوی کہ جامع الہام ہر اوامر و اجتناب از محبت نواہی است و موجب ہر النوع صالح و مانع ہر منافی تباهی است  
و تذکر فلاح کہ اصل شویات است و عظم منافع و مکررات سستہ از باب حسن مطلع آمدہ و نیز او را استحسان شدہ چہ اعلم  
بموصول مرام و انجان با شہادہ کلام است و اللہ اعلم بالذوات والیہ المرجع و المآب سورۃ التسماء  
سورۃ النہار ہر فی ست صد و ہفتاد و ششتی آیت ہزار و ہشتاد و چیل و پنج کلمہ شائزہ ہزار و سی حرف است ربط این  
سورۃ با سورۃ ال عمران آنست کہ ختم سورۃ ال عمران بامر اتقا است و مبدیہ این سورۃ نیز امر بتقوی است بملکہ سورۃ  
را بذکر اتقا و چگونہ فریدن خدای علی و علامہ دران و زمان بسیار را از نفس آدم علیہ السلام جوہ انتہاج کرد بعدہ چون  
فناقت رجال و لشا از نفس آدم و حوا مستلزم مقارنت ارحام ارحام اور ذکر آورد و چون عیب را از جاہلیت عبادت  
بود کہ اولیائی با یتام و ذوی الارحام حقوق ایشان را متعارض میشدند اموال ایشان را میخوردند بعد امر با تعارض طبیعت  
ارحام و ان ہنک حقوق ایشان بر وجہ ذکر خاص بعد عام و اتوا الیتامی انوا اللہم گفت و باز داشت ایشان ازین نسبت  
غلبہ نسبت بعدہ مجملہ و ان ختم الاتقوا فی الیتامی فالتوا طاب لکم من النساء آرزو کہ یتامی بمسور دیگر است و تخلص حاصل  
گشت از اینجا جملہ الرجال و انہون علی النساء احکام زنان مذکور است تا آنکہ جملہ و یتقوا کہ فی النساء چنانچہ در تفسیر  
آمدہ بر جملہ الرجال و انہون علی النساء عطف کرد بعدہ آیت کلا کہ متضمن تفریق اخوت و اخوات آمدہ بر وجہ ترتیب مذکور  
شدہ سورۃ بران تمام گشتہ و کلام با شہادہ است و شک نیستہ جملہ ای کہ از یک باب است از مقاصد آن متناہی  
بود از محبت اتحاد و باب میان ایشان ارتباط و اتصال باشد و اگر مقصود از جہد کی سخت ہر کی در مقصود کلی مقرر گیری است





خواهد بود و مشتق از او تواند بود و اندکم التماس فی اللفظ اگر آنکه ابدال هر دو یا بود یا بر سبیل شد و قائل شود که چنانچه  
در حیوان ابدال یا در ثانی بود یا بر سبیل شد و قائل شده اند و چون خلقت زن در اصل طبیعت یا از استخوان کمر  
بود طبیعت او خالی از کثرتی نباشد و خلقت مرد بعضی که نیک خلقت او بیرون بهشت روی شود و در این ابدال او را  
باندیم برنی داد و سعادت محبت و الفت او در روی نهاد و جمله خلق سنها زوجا بر معنی اولی اگر عطف بر خلق کم  
انفس واحد باشد تکرار لازم آید بر زیر آنچه مضمون جمله اول آنست چون همه آدمیان از آدم است و مضمون جمله دوم نیز  
آنست که هر از آدم واحد و فرزندان است پس معلوم بر خلیفه نبی و نبی باید داشت ای خلقت من بر اسباب خلق سنها از آدم  
و جمیع سنها الاولاد و ذکرا و انثا و این سیان خلقت کیفیت آدمیان و ترقیب جمیع و سنها ایشان بود و بر معنی دوم  
یعنی بران وجه که از تاس مروانی مراد شوند که پیغمبر است سیان ایشان است عطف بر تکرار یا غرض از جهت سنها  
و سنها و نیز از جهت بدین معنی تکرار می آید بلکه تعلیم بعد از حدیث منیا بدینا نستی که گفت یا ایها الناس انکم ابدان  
الیکم القیل کما انکم فی خلقکم من نفس واحدة و خلق جمیع الادمیین منها یعنی ای آدمیان که معلوم است پیغمبر و زمران شما  
تبر سنها از خدا که آفریده است شما را از نفس واحد و آفریده است از آن نفس همه و بیان را در تکرار و کمال باشد  
ای و در خلق سنها و جمیع جمله مضمون است و تقسیم آدمیان که مخلوق اند از نفس واحد و آدمی از ایشان که از  
نفس خلق و است بطریق انعام و یگیری و اولاد او خلق اند از نفس باقی تمام ما و از ایشان باز فرزندان و اولاد  
نفس که سنها پیش چنانست که گفت خلقکم من نفس واحدة و قد قسمکم لکم ما رزقکم علیها یعنی من خلق کردم شما را از نفس  
تبر سنها استیلاخ نوی حذف در سنها آید و تکرار نباشد سوالی رجاء لا و سنها جمیع مخلوق و جمیع سنها و انثا و ذکرا  
بر یک باطنی غیر معین شود و لایق بر همه نگردد اینجا سنها و سنها است سوال منکر جمعی چنانچه  
رواست چنانچه است و لایق جمیع منکر بر یک جماعت غیر معین بر صورتی که باشد تکرار ای تو را وحدت بر دانا اگر  
تکثیر برای تکثیر یا تعلیم باشد و لایق بر انقیاد جمیع بکثره و عظمت کند چنانچه در آیه و ان یکم کبریا که گفته است  
رسل من قبلك آتوا و در کلام بعضی افاضل بعث الله رسلا و انما یسلو ان الله علیهم اجمعین یا ایها السامعون انکم  
تحتقیق شده مشهود که مذکور بعضی رسل و نبوت است رسل و انما یسلو ان الله علیهم اجمعین یا ایها السامعون انکم  
قبیل است و تصریح که صیغ کثرت برین معنی دلیل است و نیز تواند بود که از تکرار ثابت که جمیع با وحدت است  
بر دلیل عموم مراد باشد چنانچه در علمت نفس یا حضرت و علمت نفس اقدس است و آخرت تحقیق شده و در غرض از  
و علمت خبرین علم واحد آمده و پیشین از خبرین من جمله و رجال خبر بر سنها یا نبی و رسل بر جمیع لازم است یا در  
مذکور غیر لازم است و انفقوا الله الذی تسالون به و انکم حاکم  
جمله انفقوا الله علمت سنها مراد از انکم الذی خلقکم من نفس واحد و در جمله معلوم علیه که از نعم و ذکرا نیست بلکه همه





والی یعنی مستحق نیست مالهای ایشان یا مالهای خویش خود را بر مال برگردن خویش بنشیند سوال  
خوردن مال بپیمان حرام است مغرور باشد یا مستغنی مال خوردن و به تحصیل مایه خوردن مال بپیمان در حاله انضمام یا مال خوردن  
چیز و این تعلیق بر چیزی است چنانچه در مال بپیمان را که متکفل میشوند و یا مال خویش را که به خوردن  
تحقیق نمی باشد از جهت آنست که این نوع معمول ایشان است یا آنکه گویند خوردن مال بپیمان با وجود مال خویش  
محقق تر است و شناخت و قیاس است او اکثر سجد چنانکه مال خوردن مال دیگر می باشد حاجت باشد و خوردن  
مال دیگری که غیر حاجت خوردن شیخ تر بود ازین که در دست بر مال دیگری بجا جفت بر نه آنست که **مکان**  
**و جاک** این وجه تعلیل است مگر این مذکور را تا کی او از جهت آنست که خوردن مال به بیمان ملاحت است  
و گویند خوردن آن منکر متضمن عذر باشد و بدون آنکه کسی در دست نباشد و یا آنچه بدون ملاحت انکار تفریل منکر  
منکر کرد و جلد را سو که آورد و معنی آنست که بدستی خوردن مال به بیمان کبیر است چنانچه بیمان ضمیمه است خوردن مال  
ببیمان و یا نیست ولی بهر بود و در حدیث گفته اند بر بعضی و عارضی باشد **و ان خلت الاکتیظا** و است  
**الیه علی قانکته اها کتاب لک قیفت الیستاه مشائی یلک و ان** و بالا ذکر مایه خوردن  
جمله از ذکر مایه سوی ذکر شمار تحلیف روی خوردن الاکتیظا معمول است بر ختم و ختم با استلزام خویش نیست  
معنی آنست اگر بیمان عدل نخواهد بود و خواهد باشد که مال بیمان نخواهد خورد و خوردن مال بیمان  
سوء گناه بزرگ و دایره داری گناه که هر خوردن بر بیمان است از باب ایزد بسیاری مدد و زمان و جوهر و در بیمان  
نیز از نماند که هر دو حرام است و از باب سبب خوردن و غلام است پس نکاح کند و خویش آید و حال است و دو کین دو کین  
و سه کان سه کان و چهار کان و چهار کان برین و در زیادت بکنند تا در جوهر نفی برین و چهار این ایت نفس و جسمیان  
عدد بود و سبب برای شیخ بر عدد و ثانی است سوال و او برای جمع است پس مقتضی با است جمع بر این اعداد باشد  
یا که با است سبب سبب ازین چنانچه سبب با بعضی بندد چنان است از چنانچه سبب و اول است بر چنانچه اعداد و ثانی و یا  
بپیمان چنانچه اطمینان بکنند از جمع در حاجت بر جمع اطمینان چنانچه در فعل بر شیت هر یکی بپیمان اطمینان را این است  
و در سبب است هر کدام که اختیار کنند و راست است اما جمع و فعل را و از چنانچه اگر دو یا با است جمع کنند چنانچه بود و اگر دو  
یا چهار جمع کنند بر عدد و از چنانچه را با چهار جمع کنند که در دو عدد و زای اعداد و ثانی لازم می آید نظیر این ترکیب آنست  
که کسی گوید اقتضای این المایه علی و الاکتیظا و در باج در حق جماعت مذکور این سبب عدد و دو و قاسمان توانند که دو کین  
در سه کان و چهار کان و هشت و ثانی که غیر این قسیمی و دیگر نماند و بعضی او را معنی او گویند رفع اشکال برین طریقی  
چنانچه خوردن در دست نبود چنانچه باشد زیرا که او اول است بر با است اعداد و ثانی که بر سبب جمع و کینه و مصالح شود و چنانچه  
نمیست بلکه بر عدد و سبب بود و در می دیگر دها نباشد و بعضی گویند بر سبب متکلف و فضیلت عظیم بودن خوردن مال





سباح نیست بعد وقوع احکام طلاق مترتب میشود بر این وضو آب منسوب برنج تسکین منسوب سباح نیست و بعد وقوع  
 احکام مترتب میگردد **ذَلِكَ اَدْنَى اَشْأَاءِ تَقْوِيْكَوَا** این جمله معلله است امری نکاح واحده و التزام  
 واحده او مالکست ایانکم امری عدم الزیاده علی الواحدة او مالکست ایانکم اقرب بان لا تقووا ای لا تمیلوا الی الجورین عاد  
 المقدره اذ مالیت او من المعول معنی الزیاده علی المقدرة المحدودة و منه المعول فی مسائل الفرائض و من حاله معنی تحمل مؤثره  
 قال علیه السلام من عال جایتین حلالا یبلغا الحدین و تقدیر قوله ادنی اقرب ان لا یتجاوزا المؤثره و هو کثرتة عن انتفاع کثیره بها  
 ای ادنی بان لا کثیر علیکم فحما یتوهم معنی ان نیست یعنی التزام مولی و عسم زیادت بران نزدیکتر است برین که  
 شما بسوی جبریل کنید یا برین که بر زبان جوړ زود و شما خود را بستم و جوړ ناگنینه تأید برین شمار احوال بسیار نشود  
 تحمل بار کشتی نیست سوال زنان و کثیر کان در جوړ باز گرفتن و محل فرزند زادن همچو حسرت بخت عیال در ایشان  
 بچه و چه دارند جواب مقصود از تسری قضاء شهرت است حصول ولد مقصود نیست عزل بغیر اذن او و در است  
 پس منقطع قلت اولاد باشد مستوجب تقبیل عیال باشد بخلاف منکوحات که دران عزل بغیر اذن روا نبود و لاجرم مستوجب  
 تقبیل عیال باشد **وَاَتُوا النِّسَاءَ بِحُبِّ غُلَامٍ** محکم است بر شرطیما بقدر غله منسوب است  
 امری و اتوا النساء بعد قاتن محکم است موهوم عن طیب الفسکیم یا حال باشد از فاعل و اتوا که مخاطبانند معنی نا حلیین  
 زدی محکم است و تواند بود که محکم معنی دین باشد نصیب از قبیل ضربت موهوم بود ای و اتوا النساء بعد قاتن یا بعد خضای  
 محکم است ان نیست زنان را امر را ایشان بواسطه دین و پداعیه و یا نیست بدید و بدادون خطاها و خطرات است و کثیره و اتوا  
 بریدید مهربانی زنان که در حاله عظیمه است از خدا و بخششی است در حق ایشان یا گویند بدیدید مهربانی زنان را در حاله که  
 بطیب نفس خویش و میده آید و بخوشی خاطر قبل کننده آید و تواند بود خطاب مراد و لیا بود که عادت بود و دختران قاتن  
 همیشه ندو دختران را نمیدانند ایشان را بدیدید **فَاِنْ طَبَنَ لَكُمْ شَيْءٌ مِنْهُ فَانْفُسْ كَلُوا**  
**فَاِنْ طَبَنَ لَكُمْ شَيْءٌ مِنْهُ فَانْفُسْ كَلُوا** این جمله عطف است بر اتوا النساء یعنی این بیان بعد بیان آنست خطاب فان طبن  
 که بر وقت خطاب اول است و نفسا تمیز است از فاعل طبن ای فان طابت نفوسکم کلم متعلق است بطین فتمین و دین  
 و عن شیء فتمین تغنیات مکتوبه جواب شرط است ضمیر کوه عاید است بر صدقاتین تا و لیل صدق بنیام مراد هر دو  
 صفت اند مرصد بخند و حن را ای کلا بنیام و مر یا یا مصدر اند معنی بنیام مر یا بر طریقی قیمت قایا یا حال است از فعل  
 طیه حال کونه بنیام مر یا معنی ان نیست پس اگر خوش شود و نفسا می ایشان پس پیشند مر شمارا ای شوهران بی نیاز  
 و از چیزی از مر پس بخورید آنرا خودی که او را کلو کنید و ناگواری چند بود و لذت و بهر و باز بر بهاری بنده و اگر خطاب مر  
 اولیا را بود معنی چنین باشد ای اولیا بدیدید زنانی را که از شوهران ایشان بر حکم و لایست جرمای و دختران ایشان  
 قابض شده عاید عادت عرب بود که مر بار و دختران می بستند و در ایشان را نمیدادند و فرمان شده که مهربانی ایشان



الیتانی الی وقت بلوغهم الصحیح و جمله فان استم منهن رشدنا فادفعوا الیهم اموالهم موقوف بود بر روزا تعلق الیتانی  
معنی انست و یتیان را باز ما مید و عقل ایشان را امتحان کنیند بعضی گویند ایشان را اندک مالی سپارید و در  
تعامله ایشان نگارید و بعضی گویند مال و اذن حاجت بود و از مودن ایشان بنظر کردن در امور کماست عقلی و استقامت  
معنی باشد و بعضی گویند از مودن و استقامت در حال اواز اهتمام در دین و هشیاری در کار دنیا بنگرید و ملاطفت صلاح  
و فلاح آثار در یارید تا آنکه چون شکوهم عقد نکاح با اذن و علم و وقت بمحضت برسد قاضی ظاهر و باطن بکمال بنوع خود  
عقل و هوشش قوت گیرد اگر در امتحان ندر کور برسد ایشان عینیت و صلاح کار ایشان در دین و دنیا در یارند پس مالها  
ایشان دفع کنند مالی برای مصلحت گسبانی داشته بودند تسلیم نمایند سوال اگر در یافتن بر شد و مصلحت  
با امتحان حاله صغر باشد بر نسبت زمان فروع ماضی بود و استقبال که مدلول این شریع طبع است مستقیم نماید و اگر بعد بلوغ  
باشد امتحان حاله صغر ضائع افتد فایده ندهد و جواب است و بلوغ و ایانس رشد هر سه بر نسبت زمان خود  
انصاف مستقبل است و دخول آن و اواز بر مستقبل است و بودن او ماضی بر نسبت زمان حصول بلوغ و مستقبل بودن قریان  
کنند ای و اتجا الیتانی فان انسم منهن رشدانی حال صغر هم فادفعوا الیهم اموالهم وقت بلوغهم من غیر تأخیر و تکمیل شد  
برای نوعیت سنی ای نوع حسن رشد و هو الرشد فی الشرفا المایه و اگر در امتحان رشدی ظاهر نشود و نزدیک آید  
اعظم تا بسبب پنج سال توقف کنند چون بسبب و پنج سال شود مالها را بدو تسلیم نمایند رسیدن او تا بسبب و پنج  
سال که دلیل بر رشد است اما مستقام رشد کنند و بر قول صاحب سفیر را آنکه سفیر است از تصرفات باز دارند  
تصرفات او اندر نمایند و مال او تسلیم میکنند و در معرض قوی و تلفت نیفتند تا آنکه رشد او بطوری پیوندد و عقل و  
دین او را بسپارند و لا تا کلوا هم اسرافا و بدلا آن یکس و واط عطف است بر ملا و قوا  
الیتانی معنی انست و یتیان را باز ما مید و عقل ایشان را امتحان کنیند بعضی گویند ایشان را اندک مالی سپارید و در  
تعامله ایشان نگارید و بعضی گویند مال و اذن حاجت بود و از مودن ایشان بنظر کردن در امور کماست عقلی و استقامت  
معنی باشد و بعضی گویند از مودن و استقامت در حال اواز اهتمام در دین و هشیاری در کار دنیا بنگرید و ملاطفت صلاح  
و فلاح آثار در یارید تا آنکه چون شکوهم عقد نکاح با اذن و علم و وقت بمحضت برسد قاضی ظاهر و باطن بکمال بنوع خود  
عقل و هوشش قوت گیرد اگر در امتحان ندر کور برسد ایشان عینیت و صلاح کار ایشان در دین و دنیا در یارند پس مالها  
ایشان دفع کنند مالی برای مصلحت گسبانی داشته بودند تسلیم نمایند سوال اگر در یافتن بر شد و مصلحت  
با امتحان حاله صغر باشد بر نسبت زمان فروع ماضی بود و استقبال که مدلول این شریع طبع است مستقیم نماید و اگر بعد بلوغ  
باشد امتحان حاله صغر ضائع افتد فایده ندهد و جواب است و بلوغ و ایانس رشد هر سه بر نسبت زمان خود  
انصاف مستقبل است و دخول آن و اواز بر مستقبل است و بودن او ماضی بر نسبت زمان حصول بلوغ و مستقبل بودن قریان  
کنند ای و اتجا الیتانی فان انسم منهن رشدانی حال صغر هم فادفعوا الیهم اموالهم وقت بلوغهم من غیر تأخیر و تکمیل شد  
برای نوعیت سنی ای نوع حسن رشد و هو الرشد فی الشرفا المایه و اگر در امتحان رشدی ظاهر نشود و نزدیک آید  
اعظم تا بسبب پنج سال توقف کنند چون بسبب و پنج سال شود مالها را بدو تسلیم نمایند رسیدن او تا بسبب و پنج  
سال که دلیل بر رشد است اما مستقام رشد کنند و بر قول صاحب سفیر را آنکه سفیر است از تصرفات باز دارند  
تصرفات او اندر نمایند و مال او تسلیم میکنند و در معرض قوی و تلفت نیفتند تا آنکه رشد او بطوری پیوندد و عقل و  
دین او را بسپارند و لا تا کلوا هم اسرافا و بدلا آن یکس و واط عطف است بر ملا و قوا  
الیتانی معنی انست و یتیان را باز ما مید و عقل ایشان را امتحان کنیند بعضی گویند ایشان را اندک مالی سپارید و در  
تعامله ایشان نگارید و بعضی گویند مال و اذن حاجت بود و از مودن ایشان بنظر کردن در امور کماست عقلی و استقامت  
معنی باشد و بعضی گویند از مودن و استقامت در حال اواز اهتمام در دین و هشیاری در کار دنیا بنگرید و ملاطفت صلاح  
و فلاح آثار در یارید تا آنکه چون شکوهم عقد نکاح با اذن و علم و وقت بمحضت برسد قاضی ظاهر و باطن بکمال بنوع خود  
عقل و هوشش قوت گیرد اگر در امتحان ندر کور برسد ایشان عینیت و صلاح کار ایشان در دین و دنیا در یارند پس مالها  
ایشان دفع کنند مالی برای مصلحت گسبانی داشته بودند تسلیم نمایند سوال اگر در یافتن بر شد و مصلحت  
با امتحان حاله صغر باشد بر نسبت زمان فروع ماضی بود و استقبال که مدلول این شریع طبع است مستقیم نماید و اگر بعد بلوغ  
باشد امتحان حاله صغر ضائع افتد فایده ندهد و جواب است و بلوغ و ایانس رشد هر سه بر نسبت زمان خود  
انصاف مستقبل است و دخول آن و اواز بر مستقبل است و بودن او ماضی بر نسبت زمان حصول بلوغ و مستقبل بودن قریان  
کنند ای و اتجا الیتانی فان انسم منهن رشدانی حال صغر هم فادفعوا الیهم اموالهم وقت بلوغهم من غیر تأخیر و تکمیل شد  
برای نوعیت سنی ای نوع حسن رشد و هو الرشد فی الشرفا المایه و اگر در امتحان رشدی ظاهر نشود و نزدیک آید  
اعظم تا بسبب پنج سال توقف کنند چون بسبب و پنج سال شود مالها را بدو تسلیم نمایند رسیدن او تا بسبب و پنج  
سال که دلیل بر رشد است اما مستقام رشد کنند و بر قول صاحب سفیر را آنکه سفیر است از تصرفات باز دارند  
تصرفات او اندر نمایند و مال او تسلیم میکنند و در معرض قوی و تلفت نیفتند تا آنکه رشد او بطوری پیوندد و عقل و  
دین او را بسپارند و لا تا کلوا هم اسرافا و بدلا آن یکس و واط عطف است بر ملا و قوا

و کفی بالله شعیباً ۰ باز آمده است ای کنی با بندگان حساب و حسابی با حال است یا تنزیهی جل  
 تر بیل است معنی انیت و خدای جل و علائبند است درین حال که حساب کننده و سنت یا ازین موسی که  
 مساب گفته است در کار شما قدر دفع و آنچه در حق تنجیم خرج شده و آنچه شما در حق خویش خرج کرده اند و حساب  
 کردن حق از باطل و صلاح از فساد و توبه اندلیرجالی تصنیف هم است که التوالذین  
 انما قوتون منقر للنساء نصیب هم است که التوالذین انما قوتون این جمله دارد است  
 در تفسیر زبان بیان حکمی است از احکام ایشان همچون میان این جمله و محل سائده اختلاف بخبریه و انشائی  
 بود از جهت کمال القطار ترک عاملت سیلغ نمود و روایت کرده اند اوس بن مسامت الضاری ذات  
 یافت و رفته زن و سود فرمود و پسرم گذاشت پس آن عم او مال او گرد آورده و دختران و زن او را محروم کرد و ندیچ عادی  
 ایشان در باب است این بود که زنان و اطفال را میراث ندهند خبر مردان و مخزن و مجاهدان را نصیب را میراث  
 نکنند زن اوس تذکره پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم حکایت از ایشان کرد و پیغمبر فرمود باش تا حشد آن  
 درین باب بخیر و می کنند بعد از آن حالت جبرئیل علیه السلام این آیه آورد پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم پس  
 عم او کسی را فرستاد که مال او را بپوشانند و بکنند و درم قنک کل آن فرستاده نامی غرض و جل زبان را نیز مضمی را میراث  
 و می کرده تا آنکه در تعیین النصا آیه پوشیم انشد فی اولادکم دارد شده پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم هر یک تعیین  
 قرآن و میان فرقی زن اوس تذکره را ضمن و یابند و دختران را ثلثان باقی پس آن هم را نصیب گردانید و بعضی گویند  
 چون رفاه و فاق یافت و پس و دختر گذاشت همه میراث سپرد و دختر را محروم کرد و این آیه در باب او نازل  
 گشت و در شان او بود و پیوست مما قتل منه اؤکله نصیباً مقهوراً  
 مما قتل منه او کبر بدل است از جاترک نسب قلیانه او کثره نصیباً منصوب است بقدر یعنی یا حال موطن است بیان  
 نیست متعلق بکعبه است چنانچه جازنی زید رجلا صالحی اسی للرجال نصیب کاین من مشرک الوالدین الا انهم  
 معنی انیت فرمودن راست نصیبی آنچه گذاشته اند مادر و پدر و اقربا و زنان را نصیبی آنچه گذاشته اند مادر  
 و پدر و اقربا را ایشان قلیل است یا کثیر حلیل است یا سیر در حاله که آن نصیب نصیبی قد است تقدیری مجمل که  
 باین پوشیم الله قبل است و اذا احضر القسمه او القرابی و السیاق المسکین  
 فازرقی لهم منه و قولوا لهم و کما ان جمله بعد ذکر انصاف مفر و نه معترنه است بر  
 بیان تفرع در حق حاضران نه گام قسمت انصاف مفر و نه معنی انیت و چون حاضر شوند و در نه گام تقسیم میراث  
 میان و بر تان نبه و ندان قرابتی که دارند و بیتان مسکینان اصحاب پس ایشان را از مال تقسیم نصیب کنند  
 و آنچه قرابتی و توفیق و بدیند و این امر اشیا است بعضی گویند واجب بود هنوز واجب است مردمان از بخل این را

گذاشته و پیرین واجب نذر خنده و بگویند مرایشان را سخن نیک نرم که آنچه سید هم لاتی شمانست شمارا پیشتر ازین  
 و او را با یسعی و ایام بسیار است و الا زیادت شایستی القایل عند الله کثیر مغذ و در پیر مثل این سخنان نرم بگویند  
 و مشغولی خاطر ایشان بچند پیشانی نیست و در نظر ایشان صورت گردانشی نمایان بگویند که گویا آید حق  
 معین ندارد برین وجه که ازین قسمت قسمت میراث مراد دارند و غلط بران و در ثمران پندارند میراث حق ایشان  
 شده و دیگری را ولایت نیست که از حق ایشان بهر وجهی از مال بردست کسی که او را فیسی تعین شده بنده  
 و بعضی گویند از قسمت مذکور قسمت مورث که در حال مرض احوال را قسمت کند باید که قرابتیان فقیر و یتیمان و مسکینان  
 که در وقت قسمت حاضر شوند از جمله ثلث اضرب است محروم نگردانند و چیزی بهر بماند **وَلْيَحْضُرَ الَّذِينَ لَوْ**  
**مَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذَكَرَ يُنْصِفُ خَلْفَهُمْ عَلَيْهِمْ قَوْلُ اللَّهِ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا**  
 اینست امر فایست چنانچه می آید که اسر خلفهم ذریه ضرافا قائلیم صله الذریه است و حصول ابد فاعل است و مخرجش که  
 امر فایست قائلیم الله عطف است بر پیش و لیقولوا قولا سدید اعطت مستبر فلیقولوا سدید یا منقول  
 مطلق است و این جمله مقرر شده است برای تنبیه کسانی که مورث را بر تقدیق کل مال آرند و از گذاشتن برای  
 در ثمر باز دارند معنی اینست و گویند از کار خویش و یا دارند حال روزگار خود و کسانی که اگر بگذارد از پس مرگ  
 خویش فرزندان ضعیف برایشان ترسند و از ضایع شدن و بیایه بودن ایشان بپندارند پس گویند بر نیز بنده  
 یا در حال حیات تمهیل بهر برگزیده کردن مال و ضایع کردن و رفته نگذاشتن بدست خویش خیر بکن و در ثمر کار خود  
 آید غیر از کار آید و مقرر آن در دنیا و آخرت روی نماید و گویند سخن درست و استوار اساس چنانچه پیشتر  
 صلی الله تعالی علیه و سلم آن تنوع در فتنه اختیار فرموده و آن تنوع مال تنقیص و زیادت بر ثلث تصرف کردن  
 نهند و نیز و او را اجابت تمهیل کنند **الَّذِينَ يَكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّهُمْ**  
**يَكُلُونَ فِي بَطْنِهِمْ حُكْمًا** منسوب است از جهت آنکه مفعول مطلق است از قبیل ضربه سوزنا می لطفان  
 ظلم او یا کلون ظلم یا مفعول فیه است ای وقت ظلم یا مفعول به است بر فعل محذوف را ای نیز کلون ظلم یا مفعول  
 به مکره است یا مال است ای یا کلون اموال الیتامی ظالمین او ذوقی ظلم وجه تاکید آنست کسانی که مال یتیمان  
 میخورند و بر خوردن آن دلیری میکنند حال ایشان امارت آنست که ایشان باین را سبب نارحمیدارند و مضمون  
 جمله را منکرانند از جهت ظهور علامت اخلاص ایشان تنزیل بنزله منکران کرد جمله را مکره و ناروا مفعول یا کلون  
 مراد از ناروا حرم است از باب مجاز و سبب فاضل و از دست سبب است بر طریق انی را فی احوال خود را اگر  
 بر حقیقت دارند خود را آتش بر وجه تمهیل ندارند چنانچه گویند خاک در دهن افتاد و خار چشم او خداید سینه او  
 و شکم او بر تریه یا گویند فلان گوشت خوک میخورد یا خون آدمی می آشامد و در نهایت کلون فی البطن هم ناروا مضمون است



بر تقدیر تخیل و بودن نام حقیقت معنی یا کلون فی الجمله نام ناسطعنا ما بود و بر تقدیر مجاز مرسل و یا را دست حسرم  
معنی نام یا کلون فی الجمله نام ناسطعنا ما بود و بر تقدیر مجاز مرسل و یا را دست حسرم  
برای و عید کسانیکه مال ایشان میخورند و بخوردن مال ایشان بر ایشان ظلم میکنند معنی نیست بدستی آنست که  
میخورند مال نامی نیتان را خوردن ظلم یاد در حالتی که ظلم میخورند مگر خرام را که سبب آتش است یا گویند مگر آنکه همین آتش  
میخورند و در حدیث است روز قیامت اکل مال یتیم را از گریه بر آنکس نه و حال این باشد که از گور او دزدی از گورش  
و بینی و چشمهای او و بیرون می آید و پیش مردمان این حال علامت ظاهر خوردن آن نیتان نماید در حدیث دیگر  
آمده پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم میفرماید در شب معراج جماعتی را دیدم که قرش بجان انگشت سوزان را اهل فقر  
لقه در دهان می ایشان در می آرند و آن بچیان سوزان از دیر به ایشان بیرون می آید پرسیدم ایشان کیا  
گفتند خورندگان مال یتیمان اند یعنی گویند خورنده مال یتیم ملعون شود و لب او طریقه لب شتر باشد لب بالین  
بر بینی چسبیده و لب زیرین لشکر رسیده و مسافت لبها بدین قیاس بود که گفته اند میان ایشان سوزان چهل گز باشد  
مالک و تفرغ او را بگیرد و آتش در رخ بوزانند و نیز گفته اند مال حرام در شکمها ایشان آتش خواهد گشت و عمل خورندگان  
باطل ایشان خواهد پیوست و عرب در خوردن غیر پیری شکم اکل فی بعضی لظنه و در پیری شکم اکل فی بعضی لظنه گفته  
و اینجا یا کلون فی الجمله نام ناسطعنا ما بود و بر تقدیر مجاز مرسل و یا را دست حسرم  
سعیملون بصیغه معروف و مجهول خوانند و معنی بر حسب آن و است که سعیملون سعیملون است بر نام یا کلون  
بطونم غار معنی نیست و زود باشد که در اندیشه ایشان یا در آرزو شود شوند و آتش سوزان نیز دل این آیه در شان  
مردی از خلفان است که بر مال برادرزاده یتیم خود و اکی گشت و مال مذکور بخوردن و پیوسته میگوید **يُؤْتِيهِمُ اللَّهُ**  
**فِي ذُلٍّ وَكَرِهٍ لِّذَلِكَ يُؤْتِيهِمُ اللَّهُ فِيمَا بَيْنَهُمْ يَكُونُ لَكَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَرْبٌ مِمَّنْ يَمْنُونَ فَيُكَلِّمُكَ فِيهِمُ الْغُفْلَانِ**  
اولاد کم لذکر مثل خط الا ششین نشان نیست و هر دو حکیم با هم حمل است بر تقدیر قبول و جمله تفسیر این نیست با حال ششوی یوسفیم  
امش فی اولاد کم قائل الذکر مثل خط الا ششین و جمله یوسفیم امش تا آخر بیان است هر چه در حال نصیب ما ترکست  
الوالدان الی قوله لغیباً مفروضاً معنی نیست خدا می در شان بیزارت اولاد شما و نصیب میکند و سوار است در  
بیان می آورد مردی که از مثل خط و دانی بود یعنی لغیب مراد مساوی لغیب و دعوت باشد یا گویند خدا شما را نصیب  
میکند در شان بیزارت اولاد شما الذکر مثل خط الا ششین یوسفیم امش تا آخر بیان است هر چه در حال نصیب ما ترکست  
که از دال او بمنصف قسمت کنند نمی پسرا بدیند نمی و دختران را بدیند و اگر چهار دختر باشد چهار دختر را چهار  
سهم بدیند و پسرا را دو سهم مساوی بدیند سوال این حکم در آیه یوسفیم امش فی اولاد کم الذکر مثل خط الا ششین  
در حق اولاد نیست آمده اما در حق سایر عصبان چون اخوت و اخوات و اعمام و علات و اقارب و دیگر چون احوال

و حالات بجهت ثابت شدن جواب تواند بود که بدالات نفس باشد چه هر که این آیهت بشنود بداند که تسویه سپهر را خست  
از جهت فضل زکوة بود و تواند بود ثبوت این آیه کلامه دارند یعنی بآیه ان امرؤ فاکفالی قوله وان کالوا حقوة رعب الاله  
انسانه فلذلك مثل خط الانثیثی ثابت نمایند سوال نزول این آیه در شان توحید زنان است چه عرب زنان امیر  
نمیداد مقصود که بیان میراث ایشان است تقدیم ذکر ایشان بایستی ترکیب صورت الانثیثین مثل خط الذکر شایسته جواب  
تقدیم ذکر محبت اطهار شمرند و کورت بود یا قید به لغت قلب تشبیه بر طریق نبونا و نبوا بانسا و ابو حنیفه و ابو یوسف  
باشند سوال خط دو دختر و دو خواهر در حال انفراد از ذکر ثلثان بود پس حکم تشبیه مذکور خط یک پس نیز ثلثان باشد  
جواب نصیب دو دختر که ثلثان کنند اندر قیاس حال مردم مذکور داشتند درین آیه بیان حکم در صورت اجتماع مذکور داشتند  
بصورت مساوات در نصیب یا یکدیگر و درین صورت دختران را استحقاق ثلثین نیست تا تشبیه در استحقاق  
ثلثین بود فان کن نساء فکون انثیثین فاکفون ثلثا ما ترک الذکر ای فان کانتم النساء ثلثا  
فکون انثیثین فکون فوق انثیثین صفت است از نسایا غیر و دیگر است این شرطی است بر اسمیه سابقه یعنی لکن مثل  
خط الانثیثین و تعقب باین بار حکم بیان است سوال شک نیست که دختران از منس انسانند و در خبر فان کن فوق  
انثیثین پسند بود و ذکر نسایا چه فائده باشد جواب ذکر نسایا برای بیان تخص زنان و دختران پس این است  
معنی اینست اگر باشند دختران زنان مجرد بالا نمی زن یعنی سه یا چهار یا زیاده بران مرایشان را در وقتیکه بود از آنجا  
که نیست ترک را و باشد و این کانت و اید فاکفها انثیثین معنی است بر حکم انثیثین  
و بر رفع و لغب خوانند بر تقدیر نصیب کانت را ناقصه و بر تقدیر بر رفع ناکه دانند معنی اینست اگر باشند دختر میت بی  
نحسب یعنی با او برادری و خواهری نبود پیش مراد از نصیب آنچه میت گذاشته است باشد و میراث دو دختر همچو زیاده  
بر دو دختر بر قول صحابه غیر ابن عباس ثلثان است و باقی مرعصات ایشان است بر قول ابن عباس میراث  
دو دختر همچو یک دختر نصف بود و قول صحابه در مقدار از شرعی که غیر معقول و محمول بر جماع است در حکم حدیث باشد  
چون در حکم مذکور جمیع صحابه غیر ابن عباس اتفاق دارند بر قول کسی که خلاف واحد طایفه تحقیق نیست اجماع بود که سلسله  
خلافه شد علماء قول عامه صحابه گویند و بر قول ابن عباس که مخالف عامه است ترقتند و تواند بود که میراث دو دختر  
ثلثان مشروط که بدالات میراث اخصی که در آیه ثلثین است فی الکلامه منصوص علیه است گفته باشند که چون دو دختر  
ثلثان مشروط که میراث دو دختر که اقرب از و خواهرند کمتر از ایشان نیابند میراث دو دختر اگر چه در آیه مذکور نیست  
بدالات مذکور ثلثین کنند و لا یؤتی لکل واحد منكما الشدس معان و کانت  
کانت لکل السدس مبتدا است لا یؤتی خبر مبتدای است که بدالات بیان اسی  
از کل چه هر یکی از دو معین دو دست و تواند بود و لا یؤتی خبر مبتدای است که بدالات بیان اسی











مرحله تک حدود و المبدأ جمع نیست مردم و مان را در تکلیف و ابتلا و محاطت مدد و ی که نشین کرده است خدا بی تعالی و جبر و قهر  
یعنی من الطیم و الله و رسول الله با مخلوق خویش مال نیست بر تفریق میان ایشان بطاعت و معصیان و تقسیم یا ثبات جنت و دوزخ  
مطلوبان و ناز در حق صاحبان خالدهین و خالدها حال نیست از ضمیر به خله و افراد ضمیر به خله باعتبار لفظ من است و جمع نکردن  
خالدهین و اهل عذاب همین باعتبار منی است به ضمه بر سیفه جمع محکم در ضمیر واحد فکر بایب خوانند و معنی بر حسب آن است  
معنی اینست آن احکام یعنی احکام مذکوره از احکام تباری و منکوحات و وحمایا و مواریث حدای است که خدای تعالی کرده  
تجاوز از انسان در جنس رخ آورده و هر که طاعت کند خدا را و نیکوئی او را و امر و نواهی او را و خدا را و یا در آیه او را و اعلی اش  
القرتین در شب تا یا با هم که در این است جوهر از نیز در خن یا با هم که آن درین حال که جاوید باشند دران و در آورده است  
بر وجه خلوص و غرور عظیم در سنگاری فحیم است و هر که نافرمانی کند خدای را او را در آیه گویند در آیه او را در آتش سوزان درین  
حال که جاوید باشند ایشان دران و آن خلوص عصاة در زنا و زوکیا اهل سنت و جماعت عبارت از طول مکث بود  
بر حقیقت نباشد و اگر بر حقیقت دارند محمول بر احتمال بذارند یا در محوم حد و اشد ایمان نیز در آیه از تقدسی جمع و  
تقدسی از حد ایمان آید و خالدهین فیما صفت جنات و خالدها فیما صفت نار تواند بود زیرا که خالدهین صفت جنات  
و خالدها حقیقت نالو باشد صفتی جاری بر غیر من بنی او بجز از ضمیر در و واجب آید و اینجا ابراز ضمیر شده پس چه بگوید  
که حال از ضمیر به خله باشد **وَلَا عَذَابٌ مُّهِينٌ** این جمله تزییل است معنی مانیت و مراد است  
خدای خارق کننده و مهیون آورنده و این اخبار استحقاق بود اخبار از وقوع نباشد و وقوع عذاب در حق عاصی یقین ندارند  
متناقض نیست ندارند **وَالَّذِي يَأْتِيَنَّكَ الْفَاحِشَةُ مِنْ لِسَانِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا**  
**عَلَيْكُمْ بِهَا** در آیه اگر چه در آیه لیسان لیسب ما ترک الوالدان و الاقربون و النساء نفیس ما ترک الوالدان  
والاقربون و ریش زنان ذکر کرده و عتایی در باب ایشان آورده درین آیه عقوبتی از عقوبات زنان مذکور شده و ذکر  
جنایتی از جنایات ایشان کرده آیه ان الذین یأکلون اموال الیتامی ظلما یاکلون فی بطونهم نارا ذکر عقوبات کل اموال یتامی  
کرد و درین آیه ذکر عقوبت زانیان آورده و یا ثمین یعنی یغفلن است چنانچه در آیه و لا تحسبن الذین یفرحون بان اتواکم  
بما فعلوا گفته اند و زنان را فاحشه گویند چه تمج او از بهیتر از گنا ان بر تبار است و در زنا و از اکثر گنا ان اکثر است معنی آن  
و زانیان آنکه زنا کنند و فاحشه زنا را مرکب شوند از زنان شامی مسلمانان پس گواه گیرید چار کس را از زمره مسلمانان  
یز زنان ایشان **فَإِنْ شَهِدُوا فَاذْهَبُوا بِهِنَّ إِلَىٰ الْمَوْتِ حَتَّىٰ يَكُونُوا مِنْكُمْ**  
**أَمْ يَكُنْ لَكُمْ سُبُلٌ** این جمله شریعتی است بر آنست که و معنی اینست پس اگر  
چار کس گواهی دهند بر وقوع زنا متفق شوند پس زنان را زنی را در خانه حبس کنید یعنی در خانه نگذارید بیرون بگذارید  
مگذارید تا به جرم بر ذل گذریده و فحشاء است از فعل آئیده باشد تا آنکه موت یعنی ملک الموت جانهای ایشان بستاند و

مع





قبول گرداند و در حدیث الثانی من الذنب لمن لا ذنب له برسانند و این تکرار دال بر اینست که توبه خویش از غیر عسری  
 البته مقبول است و لا محاله قبول موصول است و **وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا** این جمله تزییل است  
 و معنی اینست و هست خدای علیم به هر چیز با حکیم در همه کارها و توبه و پشیمانی عاصیان بپذیرد و حکمت و عدل قبول  
 را بایضا رساند و **وَلِكَيْتَبَيِّنَ لِلَّذِينَ يُعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ**  
**الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ إِلَى اللَّهِ وَكَانَ الَّذِي يَتَّبِعُ يُؤْنَسُ لَهُمْ كَمَا دَخَلَ فِي السَّيِّئَاتِ أَنَّهُ لَا يُبْتُ إِلَى اللَّهِ**  
 بر جماعت التوبه دال الذین یؤتون عطف است بر الذین یعملون السیات لایانده است برای تاکید نفی ای نیست  
 التوبه للذین یؤتون و هم کفار جمله و هم کفار حال است معنی اینست قبول توبه مرکبانی را که بدیدار کنند تا آنکه مرگ  
 حاضر آید و هنگام فتح جان شود فرشته خود را نماید اکنون بگوید توبه کردم این زمان پشیمان گشتم و نیست قبول  
 توبه هر کسائی را که میزند و حال نیست که ایشان کافرند **أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْأَنْحَامِ**  
 این جمله تزییل است معنی اینست که ایشان یعنی هر دو طایفه بی ایم و بیایک ساخته کردیم برای ایشان عذاب  
 دردناک در مورد آیه اختلاف کرده اند بعضی نزول این آیت را در قبول توبه کافران گفته اند چنانچه روایت کرده اند  
 مردی از قریبش مستمنده شعری خواند و در آن مطلع است و عری بر زبان راند و مثال آن در مقال آورد و آن  
 بعثت کرد چون بغیار شده و را خبر کردند و در ملاست و ندمت آوردند آن مرد پشیمان گشت و بدین معصیت  
 انا ندمه و اما الله را چون گفت و در خواستش قبول توبه پیوست این آیه در حق او فرو آمد و بعضی گفته اند نزول  
 تمام آیت در حق قبول توبه مسلمان عاصی از معاصی است بدلیل آنکه بالا ذکر توبه را بیان مسلمان بود و درین آیه قبول  
 همان توبه بیان فرمود بدین طریق از و هم کفار فساق مراد شود و اطلاق کفار بر وجه تعلیل بود بر طریق و من کفر  
 فان الله غنی عن العالمین و من ترک المصلوۃ عاندا فقد کفر و بعضی گویند آیه للذین یعملون السیئات بحال شتم یؤتون  
 من قریب دارد و در بیان مومنان عاصی است که پیش از حضور موت توبه کنند و پیش از هنگام غرغره تا سیب  
 شوند و کیست التوبه للذین یعملون السیات حتی اذا حضر احدهم الموت نازل در شان منافقان مستطیع بالله  
 یؤتون و هم کفار در حق کافران است چه توبه مومنان یعنی برایمان و اعتقاد باشد و ایمان و اعتقاد پیش از غرغره  
 تا سیب بود ظاهر است که توبه ایشان پیش از حضور موت باشد و منافقان و کافران که اعتقاد برایمان ندارند  
 جز نزدیک حضور موت و مشابهت با ایمان بنیاد نزدیک حضور موت مقبول نبود و محبت پیرا شده  
 منافقان و کافران اگر چه هر دو فریق کافرند در عدم قبول توبه هنگام حضور موت برابرند لیکن دو فرق محتمل اند  
 یکی را طاعت بر دیگری کرده در ضمن اتحاد و در حق سوال چون انما التوبه علی الله للذین یعملون السیئات  
 شتم یؤتون من قریب در حق مومنان باشد لازم آید که توبه ایشان از ماصی و طاعت باطن مقبول بود و نیز





واجب دارند عدم قبول شیاع نپندارند چه بعد از ثبوت صحت عمل مشیت بر عین قبول یعنی ضایع کردن عمل با  
و آن بقوله تعالی ان الله لا یضیع اجر المحسنین منقحی بود و اگر تحمل مستلایه ای گفتند واجب باشد اگر قبول  
یعنی افزودن ثواب و توفیق خدا بر گویند که بران معنی القبول لایدری گفته اند مشیت و قبول بدین معنی در سه اعمال  
در همه اوقات میان توبه با سرغیر آن در معنی فرق نبود و اگر گویند بیست ایرادین توبه برای ترتیب عفو متعلق  
باید داشته باشد و ترتیب توبه بر عفو نیست نباید پنداشتند و هم متعین باشد و درست نبود زیرا که توبه مذکور را اگر بیست  
صحت پیوسته بیست و دیرایی عفو گناه بدلائل قطعی ثابت گشته و اگر شراکت صحت موجود بود احتمال قبول بر  
صحت نباشد چنانچه گفته شد و ذکر آن بالا رفت پس دعوی تعلیق توبه مؤمن عاصی از معاصی در وقت بائس است  
معتد نمی پذیرد و در هیچ وجه قرار نگیرد و در حقیقت تحمل نظر و تامل اند و حیا دل یعنی لزوم تسویه میان حاله  
اضطرار و حاله اختیار یعنی برین است که توبه مذکور اضطراری است و همچنین نیست بلکه بائس است توبه که اختیار  
از عدم و غم بر عدم است اختیار بی است و فعل اختیار بی اختیار حاصل نشود و با اضطرار تحقق نگردد پس  
زمان مذکور اختیار بود و اگر زمان اختیار نباشد و غم که اختیار بی است حاصل نشود چون توبه حاصل  
نشود و عمل مشیت قبول نباشد و توبه و غم یعنی لزوم عدم صلاحیت عذاب در حق هر مومنی که عاصی است یا اختیار  
آنکه هیچ مومنی بائس نیست که در وقت بائس توبه نمیکند و پیشانی نمی شود چنانچه هیچ کافر نیست که در وقت  
بائس ایمان نمی آورد و دل بر قصد یقینی ندارد و در غیر منع است و مستند منع آنست که کسی ایمان آورد  
هر کافر در وقت بائس آیت قرآن ذکر کرده و دلیل آورده برای توبه هر مومنی عاصی از معاصی دلیل ذکر  
نکرده و آیتی و حدیثی در این باب نیامده و هیچ حکمی بی دلیل ثابت نشود و دعوی مذکور درین محل صحت  
نبود و این که چون در وقت ترک نکردن است که بیوش باشند و وقت بیوشی محل توبه و سپس تحقق توبه مذکور  
را با احتمال مسلم ندارند و در غیر نیز پندارند اما ایمان آوردن کافر در وقت بائس و دلیل دانستن  
لایزال کتاب الا یؤمنون قبل موته و آیه فلما راو باعنه الا لایة ثابت گشته و باخبار مجرب صادق پیوسته که  
ندارند و دل او بر ایمان آوردن از این چون ایمان بغیب نبود و قبول نه میوند و نیز مشاهده عذاب مستلزم  
توبه نبود زیرا که یقین ایمان که چون یقین اعیان است غیر حالت بائس موجب توبه نمیشود و محتاج به  
اختیاری علیحده میگردد و بعد تلقین عیانی توبه اضطراری چگونه بود و بغیر اختیاری توبه چگونه حاصل آید اگر  
اینجا سوال کنند ایمان نیز فعل اختیاری است چه قصد یقین و اقرار بغیر اختیاری نمی باشد پس ایمان نیست  
اضطراری نبود با اختیار متعلق باشد ایمان کافر در وقت بائس اختیاری بود و بعد نکرد و حواجب است  
که شک نیست که ایمان فعل اختیاری است با اختیار حاصل میشود و لیکن شرط صحت او و هو کون الایمان با

فانیت می باشد زیرا آنچه ایمان بدان از روشنگار و امور آخرت بر وجه غیبت فرض بود و بشاهد و پیوست  
ایمان لغیب متقی گشت ایمان ایشان در وقت باس ازین جهت معتبر بود که ایمان بغیب نیست ایمان بشاهد  
بر خلاف آن معنی است چنانچه در تفاسیر در آیه یوم یأتی بعض آیات ربک لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن امت  
من قبل لکست فی ایمانها خیر آورده و بر صحت توبه عاصی از عاصی بعد ظهور آیت تفرغ کرده بعد مشاهده  
فرشتگان موسی و ظهور امور اخروی و علامات قیامت توبه ستمان از گناه مقبول است آن رد فاق سبوح  
و مقبول از کتب معتبره منقول است **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ**  
**كَسَّهِنَّ وَأُولَئِكَ يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ بَيَانِ حُكْمِ سَفَاحِ زَنَانِ** بود درین آیه حکم از احکام نکاح ایشان بود  
بهود و چون در آیه است سابقه بر آیه توبه بیان احکام زنان بود چنانست که سابق بر این احکام دیگر از احکام زنان  
منتظر و مسائل شود و این جمله را بر وجه استیفاء آورده از کلام سابق فصل کرد در میان ذکر احکام زنان ذکر توبه  
و قبول توبه را در صورت فساد اخلاقی آن ترثوا النساء که با فاعل است مراد از آنکه کاف و فحش او خوانند و ضمیر بعضی  
اکراه و فحش بعضی که ایه است و اندر برد و وجه لغیب حالتی است معنی مکررات و کاراته یا بر مصدیه است از باب ضربیه  
سوطا ای لا یحل لکم ان ترثوا النساء این تا با کراه او بکراهیت یا ظرف است ای وقت اکراه او کرده ۱۰  
کرده اند و بر این پایه و در آغاز اسلام نیز عادت بود چون مردی بمرده ای دزدی گذاشتی سپهر است که از دزدی دیگر بود  
یا اقرب اقلد او با جمعه خویش بران زن یا بر ضمیمه او انداختن زن نیست را هم هر قدر میگویم خود ساختن این آیه و  
منع ایشان دارد گشت و این حکم در بلاد داشت ایشان بود و پیوست معنی اینست ای ستمان زنان اموات  
را بچو اموال اموات وارث میشود یعنی چنانچه بعد مردن ایشان اموال ایشان میراث میگردد زنان ایشان را  
مگر بگریز و بعضی گویند که ایشان زنان اموات را منکوحه میساختند و محبوسه میداشتند تا آنکه بمیرند و بر حکم  
شوریه میراث از ایشان بگیرند میراث گرفتن ایشان که برین طریق بود برین آیه ازین نوع میراث گرفتن منع مقرر  
و قید کرده قید واقعی بود احترازی باشد بر طریق خشیه اطلاق در آیه و لا یقتلوا اولادکم خشیه اطلاق باشد و لکن  
برین نکند که در صورت انتقام آن قیدی از وارث گشتن نبود **وَلَا تَعْصُوا لَهُمْ شَيْئًا**  
**يَبْغِضُ مَا أَنْتُمْ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبِينَةٍ** این نیز بر جمله لا یحل لکم  
آن ترثوا النساء که اگر چه بصورت خبر است معلوف شده زیرا که باعتبار آنکه نفی فعل اثبات تحریم است بجزی الا ترثوا  
این جمله عطف است بر جمله لا یحل لکم آن ترثوا النساء که اگر چه بصورت حرمت معلوف نشده زیرا که باعتبار آنکه نفی  
حل اثبات تحریم است لا ترثوا النساء که آن بآئین استثناء هفتم غنیمت ای لایاتین فی جمیع الاوقات  
الاوقات یا تهنس بفاحشته بیسته ای لا یجوز لکم ان ترثوا اولادکم علی وجه عقوبت از

روا نیست کرده اند اهل بدین راه در منکوحه ساختن زبان پیران و قزلبان بر پنج مسطور استماع متعصب و  
 نداشتند برین عمل ایشان را از شوهر دیگر باز می داشتند تا ایشان را محبوس دارند و تبرک و دخول و تبرک اتفاق  
 میازارند تا تنگ آیند و طلب خلع نمایند و از زنان بدین جفا و بلا مال ایشان را که پیران یا قزلبان ایشان  
 داده بودند بر بایند تا آنکه کمیته نسبت معین الفصاری که زن ابو قینس بن اصبغ الفصاری بود بعد مردن او پس از  
 حصین بن ابی نفیس بروی جامه انداخت او را منکوحه خویش ساخت بروی جفا می کرد و او را بسته می آورد  
 نه و طی می کرد و نه نفقه می آورد و نه بیرون آمدن رخصت می داد و نه راهش بر روی می کشاد و کینه مذکور پیش  
 پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم آمد در رشتان او فرمود در خانه بیاش تا آنکه در رشتان تو خدای فرمای می رسد  
 و بیان حکمی کند زنان دیگر که همین حال داشتند بر سوائی که کینه کرده بود گماشتند پیش پیغامبر صلی الله تعالی  
 علیه و سلم آمدند و ققه خویش عرض کردند این آیه نازل گشت و حکم حاد شده بیان پیوست معنی نیست  
 منع کینه زنان را از خواستن شوهر منکوحه ساختن ایشان بر پنج مذکور آوردن دل ایشان بر وجه مسطور  
 جفا و عنایر ایشان نگارید و جامه انداختن و منکوحه ساختن بی خطی و بی نفیسی و رسید مدارید بر  
 اینکه بعضی چیزیکه پیران یا اقارب شما داده اند برید یا ایشان را فقر و احتیاج سپرد و این محض جفاست  
 عا است و بعضی گویند ضمیر لا تفصلون بر منکوحات سورت است که بعد مردن شوهر ایشان را چنان جامه  
 خویش اندازند و بکره منکوحه خویش سازند جای نیست بلکه جایست بر منکوحاتی که تراضی شوند و در نکاح  
 معجل شتابند و بعد نکاح چون شوهر آن ایشان را خوش نگویند و صحبت ایشان را کرده دانند از خوف مطالبه  
 مهر و انحصار آنکه مهر معجل داده اند طلاق گفتن نتوانند که بطلان دادن معجل صنایع خواهد گشت بپای مهر سلطان  
 خواهد پیوست و ایشان را تبرک و دخول و تبرک اتفاق مفرست و مشتقت نمایند تا آنکه ایشان تنگ آمد و طلب  
 خلع پیش آیند و مهر معجل که بسته اند یازدهند و باقی مهر چند آیه و لا تفصلون است و بعضی با ائمه  
 باب ایشان نازل گشت این عمل از ایشان منع پیوست معنی نیست مانع مشوید منکوحاتی را که خوش  
 نگذارید و نکاح ایشان باقی مدارید و بنا گذارند و نکاح باقی داشتن ازین که ایشان شوهران دیگر خواهند خوا  
 و بجا است و عنایت دیگری پناهند باز مدارید و دل بر باز داشتن و حبس کردن ایشان در سوت دل نگارید  
 مگر آنکه چارند غرض پیدا یعنی در تکب شوند مهر خسته زن را و عایشه و هرون یا المعشر و وقت  
 حضرت است بروا تفصلون معنی نیست و زن گمانی کند یا منکوحات بر نیل بروی که شرح پسند و طبع  
 که قان کریم و هون فحش آن تگن هوا مشی و یجعل الله فی حبس  
 گشتنرا فان کبر شوهر بی خطی است و در این فحش ان شوهر است یا تخیل جز است ای و ان کبر شوهر بی خطی است

این خبر طبعی است بر مملکت سابقه معنی نیست پس اگر بعد تکلیف کردن مکرر پندارید ز نان رزق خوش کنید و  
 در خوشی ایشان را بقتضای جانی ایشان را میارزید بزرگوگانی یک بدرید زیرا که ستاید بود شتر اخیری را مکرر پیش آید  
 و دل بر بعضی او نگارید در آن تعدادی غرض و عمل خیر بسیار گذرانده و شمار از آثار آن بهره کامل برساند و نرسد به خیر و نفع  
 که در دنیا و آخرت بکار آید و کار اولی و اخیری پس او بپای حکما میست صوفی زنی خواست بفایست بد مزاج و  
 بد خوئی یافت انواع جفا آوردی صوفی مذکور بر آن صبر کردی و خود را تسلیم او ساخت و بر صفا جوئی او پرداخت  
 روزی زن مذکور به بر صوفی مذکور فرمایش کرد که او را برای ساختن آشامی برای خویش آورد صوفی چون مطلع او بود  
 نمود و گفت بسیار بدین کار پرداخت و بدشواری تمام آشامی صبر ساخت و یک گرم به دست داشت پیش آن زن  
 مذکور داشت آن صوفی یک فراموش کرده بود آن زن را آشام مذکور به نیزه نمود و زن مذکور از غضب و جبریت  
 دیگر گرم بر صوفی شکست کرده و دهان دیگر و گوی صوفی افتاد صوفی را درین حال فحش دست داد کار جبریت  
 مطلوب کشتاد قرآن آرد **شَمْسُ اسْتَبَدَّالْ دُفُوعِ مَمَّكَانَ دُفُوعِ وَ اَنْتَ تَحْمِلُ خُلُوعَ**  
**قَطَارِ الْاَكَاخِ وَ اَمِنَةُ شَيْخَا اَبِي شَرِطِيَه** است بر شریطیه سال الله علیه و آله و انتم او بمن قطار افتادید  
 حال است ای و قد ایتیم او بمن فلا تاخذوا جزایتم را سست معنی اینست اگر شما بدل کردن زنی بجا زنی خواهی  
 و یکی از ایشان را بپوشد گا و پر زده باشد پس چیزی از آن مال بگیرد و نیست رجوع در عطیه بر خویش بپندرت  
 یعنی گویند قطار نه بر او نیست او قیه بود هر دو قیه چهل درم نقره باشد و در معنی قطار چند وجه دیگر بالا گفته  
 و بیان شرح رفته سوال زنج نکره است و نکره در کلام مثبت و حدت تقاضا کند و لفظ احدی من در ایتیم احدی  
 نفرزاد بودت سست تعلق نزع و اخذ و قطار و احدی بان اردتم فلا تاخذوا بمن شئنا که خطاب جماعت است چگونگی  
 باشد جواسب خطاب جمع بر طریق اذ تستم الى الصلوة فاعملوا هر دو فردی صلوة بود خطاب جمع را بصفت  
 اجتماع جماعت چگونگی نباشد و چون خطاب و جمع هر فردی را علی وجه دارند خطاب جمع معنی اذ ارا احدکم ای  
 کون مفضل ننیدارند **اَنْ تَاْخُذُوا مِنْ اَمْوَالِهِمْ شَيْئًا وَ اَشْهَادُ شَيْئًا** است تقاضا برای اهلکار بر وجه توچ نیست  
 ضمیر تاخذونه بر شئی ما خود است ای تاخذون و کذا الشئ بهتاناً منصوب است بر عرض خافض ای بهتان و انتم یا  
 مقصد به از قبل ضربت سوطای تاخذونه بهتاناً و انتم یا مقول است که سبب فعل است نه غرض بر طریق قصد  
 عن الحرس جتبا و خرج حائنه المنزله مفعول قیه است ای تاخذونه وقت بهتان و انتم یا مقول به است فعل  
 مخدوع را ای ترکبون بهتاناً حال است از فاعل تاخذونه ای تاخذونه بهتاناً و انتم یا مقول بهتاناً عبارت از  
 اقرا بر وجه حکایه بود و یا چنانچه او بهر دست و شمشیر شود و جلد تاخذونه تعلیل است یا ترتیل است معنی اینست ای  
 و جبهتان جرمیه و اقرا سبب عظمه یکدیگر بر سر از آنچه زنان را داده اید این چنین است نشاید و حسیا



این نوع رکت نیاید زیرا بچه چون شما بدل کردن زنی برنی خواهد و طلب فرقت از قبل شما باشد و از زبان  
استدرا از آنچه ایشان را داده اید حاصل نبود و گرفتن مال ایشان توان مگر بر وجهی که از کتاب سبب است و مال  
برایشان چنانچه گوید مهر محمل داده بودم و تو تسلیم نفی خویش نمودی و پیش از تسلیم بچه را بگفتی کردی بر من  
حرام شدی یا گوید نفقه یکسال داده بودم یکسال نشود و رسیدی مستحق نفقه نشدی یا بگوید مهر یک بشرط اطلاق  
و موافقت داده بودم اطلاق و موافقت نکردی و خود را بر مخالفت و ابا اطلاق آوردی بهتان فتنه  
کردن حجت بود و انهم معین گرفتن مال بی صورت حجت باشد زیرا که در گرفتن مال بی صورت حجت اثم ظاهر نماید  
و در اقرا حجت اثم در صورت حجت بهتان می آید برین وجه و او معنی او بود و اگر از اثم همین اثم اقرا می شود  
و او بر حقیقت باشد و کیف تاخذ و و قد افضی بعضه منک و بعضه منک  
این استقامت نیز برای انکار است عطف است بر استفهام سابق خطاب کف  
تاخذ و نه مر شوهران راست خطاب بعضکم از زوج و زو جات راست بر سبیل تعلیل جمله و قد افضی بعضکم  
علی بعض حال است و جواب و اخذ منکم عطف است بر جمله و قد افضی بعضکم معنی نیست و چگونه بگیرد چیزی را  
از آنچه زنان را داده اید و حال نیست بعضی از شما یا بعضی غارت کرده یعنی بعضی از شما بسوی زنان یا زنان بسوی  
شوهران کرده و این کنایت است از جمیع یا از خلوت صحیح بود که بدان لزوم هر متا که میشود داده چگونه است  
نشود و استادن غیر مهر از مهر و عطیه نزدیک مروت مستحسن بود ذکر از واج و زو جات تصریح نموده تا تصریح نیست  
سبیل سومی قضا شهود در مکان خالی رفتن برای کار معلوم بیک نوع معین نشود و تعیین داعی و حامل و معبود و قابل  
مستور بود و گرفته اند زنان از شما بعدی استوار و بیانی برای احکام کار که عقد نکاح عمد و فاقه و دو دو و سنیان از زوج  
و اتحاد است و میان اعتلا ط املاک و الشرام استزاج و اشتیاق است عود می در سنت و بیانی است و کلامی وفاد  
درت حیات و ترک جفا تا روز وفات و سیلت زوجیت اقدام و سائل نوع ایشان و احکام و روابط و احوال  
آدمیان است آدمی که ظاهر و باطن خویش بنویسد و و تیتقت کند که همه عمر حدیث تو گذارد قطیعت و از آن  
که با او کرده آید و باز گرفتن مهری که او داده اید پسندیده فروست بنود و گزیده قوت نیابد و کلامی که  
ما نکح ابائکم و نسائکم الا ما قد سکت این جمله عطف است بر جمله  
وان اردتم استبدال زوج مکان زوج و ایتیم از من قنطارا فلا تا حد و امنه شیا چه شرطی که خراب او نمی است  
منی عقید شرط بر عطف منی بر و مناسب باشد در تفسیر امام زاهد رحمه الله علیه آورده نفی الا چه اولی لما در و انشی  
سن الارش الامر اة الالب کر با فتنه معنی ذلک و کلا و نیز و نیز بر این فتنه منی فتنه الله تعالی ذلک بهیه و الا بهیه  
وجه این جمله عطف بر جمله لایکل لکن ان تر فوالسنا کر با که در معنی منی سبب نباشد از روی معنی مناسب تر بود نکاح و



عین شده و دوست فعل را مبنی بر حرمت عین داشته ایمان بر دو نوع پیدا نشد یکی آنکه عین او خون گویند  
و گاه و غیر آن خلال باشد حرمت او باعتبار تعلق حق غیر بود و دیگر آنکه او را چون میت و خون و غیره حرام دانند  
حرمت یکم احکام از باب حرمت فعل مبنی بر آن عمل باشد و **وَأَمَّا حُرْمَةُ الْبَيْتِ أَرْضِ صَبْغَتِكُمْ**  
معنی انیت و حرام گردانیده شده ایند به شما و آن شما که شمارا در مدت رضاع شیر داده اند که حق شما  
**مِنْ الرِّضَاعَةِ** معنی انیت و خواهران رضاعی شما که از جهت شیر خوردن خواهران اند همچو زاده مادرند  
**وَأَمَّا حُرْمَةُ نِسَائِكُمْ** و حرام گردانیده شده اند بر شما و بران زنان شما یعنی مادران ملوکات  
بدخوله یا غیر بدخوله باشند در حرمت موند همچو اجابات اند و **وَرَبَّائِكُمُ الَّذِينَ فِي حُجُورِكُمْ**  
**مِنْ نِسَائِكُمُ الَّذِينَ دَخَلْتُمْ بِهِنَّ** و قید فی حوارج عادی است احترازی نبود چه دختر زن اگر  
در پرورش شود بر روی حرام باشد سوال چون فی حوارج قید احترازی ندارد در ذکر او چه فائده است رانده  
جواب فائده ذکر او تقویت جهت تحریم و تأیید آن باشد چه دختران که در عادت شایان نیستند همچو  
در کنار پرورده شود و در حرمت بود چون دختر بود و قید مذکور فائده عظیم است ذکر چهار و مجرول یعنی من نسلكم  
التي دخلتم بهن برای مثل این فائده در اصطلاح اهل سعانی مبسوط است و با در خاتم همین برای تقدیر  
بر طریق و غیب به یاری میهاضت است معنی آیت چنین آید حرام گردانیده شده عادت پرستاران  
زنان شما که از شان ایشان نیست که پرورده شوند در کنار شما و از زنان شما که ایشان را در  
مکان خالی در آورده اند و گشته خلوت با ایشان در آورده اند و این کنایت است از جماع و برین تقدیر حرمت  
ثابت است با جماع و من مشبهت و این باب بعضی در حکم جماع دارند و بعضی او را در حکم جماع نمیدانند و فحاش  
**لَكُمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ حُجُورَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ** می فانی لم تكونوا فاولیة منهن فلا جماع علیکم آنکه شما را  
این جمله مقرر شده است برای بیان حکم دختران زنان غیر بدخوله بها معنی انیت پس اگر زنان را دخلی نگردد باید  
این بر نگاری نباشد بر شما و این که دختران ایشان را نگاه کنند بر بدخوله و دخول مادر او حرام نشود و خلقت مادر زن  
که مجرول پیش از دخول بر زن حرام میگردد سوال علت و در صورتی که نیست است و در صورتی که نیست است و در صورتی که نیست است  
در حرمت مادر زن نگاه را قاست مقام و طی گردید و بخریت قائل شده اند و در تحریم دختران نگاه را قائم مقام و طی  
تلقین شوبت جرمیت قائل شده میان ایشان فرق چیست و تفاوت بر چه نبی است جواب فرق نیاید  
ایشان آنست که در و نفس واجبات نساکم بر صفت اطلاق آمده و در و نفس و ربایکم التي فی حوارجکم من نساکم  
التي دخلتم بهن بر سبیل تقدیر و این بر شمه چون در و نفس مطلق و مقید و در و حکم شود موجب حمل مطلق  
مستفید بود سوال قید من نساکم التي دخلتم بهن بهر دو حکم مذکور است چرا متعلق هر دو نشود هر دو حکم

بقيد مذکور است چنانچه در است طلاق و عبي حرام و خلعت دار گفته اند و بر تعلق طلاق و عتاق بدخول در  
رفته اند چنانچه بطلان اين قيد بر دو حکم حائز نيست از آنچه در تعلق من مناسک التقي و غلظت من من بيانه بود  
بر تعلق او بر اياک التقي في محرم من ابتدايه باشد در يك لفظ در يك ترکيب و در معنی مختلف داشتن حساب نيز نمود  
سوال بعضی اهل کتب مناسک را بقيد مذکور دانسته و امير المؤمنين عليه السلام فرمود اين عباس و زید  
ابن عمر و ابن زبير و اموات مناسک التقي و غلظت من خوانند و ابن عباس رضی الله عنه برين رفته و الله را ترل  
الاکنه گفته بقول صحابه مذکور تقي چه گفته و بعضی مذکور اجزاء بقيد مذکور نباشند چنانچه جواب قرآن مذکور بر  
سبيل احاد است متواتر نيست بجز و اصل طلاق کتاب را بقيد نتوان کرد و طلاق ذليل قطعی را بديل خطی  
در خیر تقي نتوان آورد و خلافت ائمتنا کما الذین من اصله یکم حلال مع حلیه است  
و حلیه منکوحه را گویند و قيد من اصلا یکم از باب تکمیل بود برای رفع و هم در آمدن زن پس خوانده در تحریم باشد  
چون مردمان قبشی را پس میخوانند و در زنی و لباس و طعام و آب همچو پس میدهند سوال بقيد الذین من  
اصلا یکم چنانچه زن پس خوانده از تحریم بیرون می آید زن پس رضای نیز خارج میناید چنانچه جواب تفهیم  
صفت بر قول صحیح و جب تفهیم نفی ما عدا ما بنو نض از حکم پس رضای ساکت باشد حکم حرمت زن پس رضای  
بعد از تحریم من الزنا ما یحرم من النسب ثابت گردد معنی نیست و منکوحات پس از شما که از اصلا  
شما اند بعضی از آب سلب شما مخلوق اند **وَ اَنْ يَحْمِلُوْا بَيْنَ الْاُخْتَيْنِ** در اخین حرمت  
فعل ذکر کرده کلام بر صورت حرمت عین فیه از ذکر هر یکی از اخین با فراه محل کلام بود حرمت عین در هر یک  
بنات معنی نیست حرام گردانیده نشود است بر شامی کردن میان دو خواهر در نکاح و این در حق ناکحان  
و در طی ملک پس و این در شان مالکان است بلکه یعنی اگر یک خواهر در نکاح باشد و دوم خواهر را در نکاح نخواست  
آورد و اگر یک خواهری را ملک پس و طی کرد تا این موطوعه از ملک بیرون نیاید و طی خواهر دوم را که ملک  
اوست نشاید **اَلَا مَا قَدْ سَلَفَتْ** این بر تثنی منقطع است الا معنی لکن است معنی نیست  
لکن جمع کردن میان دو خواهر که گذشت و در ایام گذشته بعمل میوست بدان مأخوذ نماید که پیش از وقوع تحریم  
بود و از حرمت عدم دلیل حرمت نمی نمود **اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَقُوْبًا رَّحِيْمًا** این جمله ترسیل  
تا کید بخیر است این از شارباری تعالی بر وجه کاد و است واری است معنی نیست بدرستی که خدا  
آمرزگار است گناهی که بنادانی کردید از ان در گذردیم است برای که از شما واقع شده به بخشد

**وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ اَلَا مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُكُمْ**

بحر

والحفصت النبیاء اتفاق فراق صاعد است و از وی دو است از اولی مراد است و در غیر این محل در تمام قرآن  
در لفظ محصنات منکر در معرف لفظ دیگر خوانند بر حسب اختلاف قراءه معنی مختلف دارند و الحفصت عطف است  
بر حریمات سابقه ای و حریمت علیکم الحفصات معنی نیست و حریمت که در آینده شده اند بر شما زنان شوهر دار  
مگر زنان شوهر دار که برده شده اند و در دار اسلام آمده اند و شوهر این ایشان در دار حرب هستند که ایشان تبت  
دار یا بجز کسی بر حسب اختلاف از شوهر این جدا شده اند و از اولی مراد است از اولی مراد است سوال حکم صدایخا اثبات  
حریمت نکاح بود پس در مستثنی اثبات محل نکاح شود و همه دانند یا محلوکات نکاح معنی پیوند و جواب است  
که در حکم صدر کلام حریمت نکاح بود بلکه بر اصل ابوجهیه رضی الله تعالی عنه حکم او حریمت عین باشد حریمت  
عین او را اخراج از فعلیت فعل میکنند و حریمت فعل یعنی بر حریمت عین میشود و اگر تسلیم کنیم که حکم صدر کلام  
نفسی است حریمت فعل بود و معنی کلام حرم علیکم نکاح ایماکم باشد جواب گویم و نقضی از اشکال جویم  
که نکاح محلوکات غیر مالک را را بود برین طریق محلوکات محل حل نکاح باشد معنوال برین تقدیر انتشار صیبه  
لازم می آید و کلام پراکنده بنماید و ضمیر علیکم حکایت ناکان است و ضمیر مالک ایماکم حکایت مالکان است  
جواب خطاب در هر دو محل یعنی مالک و مالکیت ایماکم می نمایان راست و عود ضمیر برین نوع باختلاف  
و ما صدق علیه راست چنانچه در متن لم یستطع منکم طلاق ان نکاح الحفصات المومنات فمن مالکیت ایماکم من  
فتیایکم المومنات گفته اند و در التیام ضمیر منکم و ایماکم بران رفته اند فالغی حرم علیکم ایما المومنات نکاح الحفصات  
سوال انکالا مالک ایماکم فالغی حرم علیکم ایما المومنات معنوال مالکیت ایماکم عام است متناول هر قسم  
ارادت یقین سبیات چیست و یقین این قسم بر چه وجه معنی است جواب انجا سبیات شوهر دار  
بر دست آمده اند و بر حسب اختلاف بسیجی بایه تباری در بی شوهر شده اند و از اولی مراد است و دیگر از محلوکات  
صالح اند که ان مالکیت ایماکم بر او باشد چه اگر شوهر ندارند و داخل محصنات نباشد مستثنی متصل در دست  
غیا بدو استثنای متقطع نیز می آید زیرا که چون ایشان را شوهر نباشد و سایر اسباب حریمت تنفی بود ایشان  
ما را از انکم باشند حل ایشان بجموع و اخل نکاح ما را از انکم ثابت گردد بر اساس اثبات حل ایشان استثنای  
نکاح حاجت بنود و اگر شوهر دارند داخل محصنات باشند با وجود تحقق مستحب حریمت انتشار از حریمت صحیح  
بود چون غیر سبیات مراد ایشان داشت سبیات متعین باید پذیر داشت سوال چون سبیات در تبار  
دار یا بسیجی بر حسب اختلاف بی شوهر باشند داخل محصنات که عبارت از زنان با شوهر اند نمائید استثنای  
ایشان از محصنات چگونه صحیح بود و مستثنای متصل چه نوع درست آمده جواب ایشان پیش از انکه حکم  
شروع شود و نسبت به تباری در یا بسیجی استحقاق به حال محصنات نبوده و از روی ظاهر ذوات از اولی مراد است



استفتا بر این بیان بیرون آمدن ایشان از کلمه محسنات نه بیان انتقام و احسان ایشان بود و بیایم در توجیه قوت  
 بتنایس و ارباب السجی بر حسب اختلاف که میان علماست باشد پس در ایشان ذواتا باشد دخول ظاهر بی بافتها  
 استصواب حال و استتار باعتبار خروج شرعی بتبدیل احوال و برای استتار متصل دخول من وجه کافی بود دخول  
 من کل وجه حاجت نباشد و نظیر این آنست که گویند لا تقبل شهادة هؤلاء الصبيان الا ان قالان فانه بالغ و چنانچه  
 در قول امام شافعی رحمه الله علیه در مراسیل آمده الا قبل المراسیل الا مراسیل بن عبد بن السببانی بتبعها فوجیست  
 مسائید و چنانچه در مورد و کید المرح بالی شب الذم و بالکشف استتار متصل گفته اند و دخول من وجه ذون وجه قائل  
 شده اند **كُتِبَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ** مستمرضیل محذوفه را ای کتب الله علیه حرره بزرگوار  
 کتابا و قدر تقدیرا معنی نیست بنشسته است خدای حرمت این محرمات را بر شما بنشسته تقدیر کرده است تقدیر  
 کردن و آن معنی بر مکه معنون جمله سابقه است از قبیل له علی الف در هم غرقا و الله اگر دعوة الحق و تواند بود کتاب  
 الله علیه مستغوب بر اعرا باشد بقدر الزم کتاب الله بود معنی چنین گویند لازم گیرید کتاب خدا را که بر شما  
 یعنی دل بران دارید و عمل بران لازم نیدارید **و احل لكم ما ورثكم** و اصل کلم ما و رثکم با و کرم من المحرمات این جا بطلان  
 ماضی معروف مجزول خوانند و معنی بر حسب آن دانند ای و اصل کلم ما و رثکم با و کرم من المحرمات این جا بطلان  
 بر جمله حرمت غلیمک سوا کلم معنی نیست و حلال گردانید خدای برای شما آنچه در محرمات مذکور است یا گویند  
 حلال گردانیده شده است برای شما آنچه در این زنان مسلوبه است یعنی ایشان را حلال نکاح و دلی متاگردانیده و خبر  
 حل ایشان مشتمل بر سوا ال سلقه ثلثه پیش از آنکه شوهر دوم بخواهد شوهر اول را زنی که زیاده بر چهار زن  
 صاحب چهار زن را و مالک ملک را و حلی از ولد ثابت و النسب هم مردان را حلال نه اند نکاح با ایشان بود  
 و مشکو نه نشوند و شک نیست که ایشان را محرمات مذکوره اند و غیر زنان مسلوبه اند و هم اول کلم ما و رثکم  
 چگونه آید و مشمول چه نوع روی نماید جواب زن مذکوره از عموم و اصل کلم ما و رثکم با و کرم من المحرمات  
 گفته اند و از عموم عام مذکور بیرون رفته اند سلقه ثلثه بقوله تعالى فان طلقته فلا تحل له من بعد حتى تنكح زوجا غیر  
 مخصوص شده و زنی که زیاده بر چهار زن است بقوله تعالى فانكحوا ما طاب لكم من النساء مثنی و ثلثه و بر بیرون آمده  
 و نکاح مالک ملک متافی طاعت زن و جریان امر شوهر سمع پس نفوت مصالح نکاح باشد و سقده معا جماعی سمع  
 الشی فیوت نفیات اغراضه یعنی فوات اغراض مثنی فوات او بود و حلی غیر زن که نکاح او با جماع باطل است عموم  
 اصل کلم ما و رثکم از غیر شامل سمع در نکاح حلی از آن اختلاف علماست نزدیک امام ابو یوسف نکاح حلی زن از آن  
 بر حلی غیر زن با جماع احترام و ولد باطل بود و تفسیر عام مخصوص البعض لیسر بود یا باشد و امام غلام جماعت حرام  
 یا زانی سلقه حلی زن با جماع نیست و از اصل کلم ما و رثکم بیرون نمی آرد پس ای و بیان از حدیث علیکم

اما تکلیف محمول آورد و در بیان مرقآت بصیغه معروف خوانده صیغه معروف ذکر کرد درین تفرقه نکته چیست و  
این فرق بر کدام وجه منی است چه اسب حل از باب تنسیخ و تسبیح است نسبت او سوی خویش تنسیخ کرد و در هر  
که از باب تنسیخ و تنقیح است برای ترک تصریح نسبت فعل محمول آورد آن **ثُمَّ تَنْفَوُا بِالْمَوَالِكُمْ**  
مفعول له است بتقدیر لام و یا برای الصاق است اسی حل لکم با و نیز لکم لان بتبعوا من بابوا لکم سوال در حق  
لام از مفعول که میان او و بیان عامل اتحاد در فاعل و زمان شرط آورده و شک نیست که شرط باشد در شرط فایست  
شده چه اعتبار فعل محمول با و اصل فعل خداست و اصلال باضی است و ابتدا مستقبل است با فاعل می شرط  
خودت لام چنانچه در واسطه در کتب خود آورده این شرط جز غیران و ان نیست چه جواز وقت الیم من  
اسن او انک قائم اسر من ممکن صاحب کثبات ارادت ان تنفیذ تقدیر کرده تا اتحاد فاعل و زمان حاصل  
کرد و بر حکم قاعده مذکور که روایت کردیم حاجت بتقدیر چیزی نمیشود و توان بود ان تنفیذ با موالکم بتقدیر جنس  
بدل اشتغال باشد از احوال لکم اسی حل لکم با و را از لکم اعتبار لکم یا من بابوا لکم معنی انیست حلال کرد و نیست  
خدای برای شما را در عورات مذکوره را ایشان را مال خویش بخوبی و طی ایشان برین شرط طلب کنید و بدانکه هر  
در زمان تنسیخ لازم نشود لیکن نزدیک امام غلام نفس عقد واجب بود زیرا که با و با لکم برای الصاق است و لا  
بر موقوف مال یا اعتبار کند و ابتدا صحیح بعقد است پس مال ملحق بعقد باشد و نزدیک امام شافعی انوم هر دو یک  
بغیر تنسیخ بعد و طی بود زیرا که هر عرض بقیع است و لزوم بدل پیشتر از استیفاء تبدیل نباشد **فَتَنْفَوُا بِالْمَوَالِكُمْ**  
فانما تنفیذ است حال است از فاعل ان تنفیذ اسی تا کین غیر زانین معنی انیست تنفیذ زمان را  
مال خویش در حالت که تا کین در حال که زانی ازین مال خویش حاضر در نکاح کنید در سماع معروف نگردد  
چه صرف کتبه در سماع مال یا تنایع سازد و خود را محکوم علیه در نکاح و عذاب اخاذ و خسر الدیاء الاخصرة  
شود از حیث دین و دنیا حاضر گردد و **وَقَدْ اَسْمَعْتُكُمْ بِهٖ مَا تَحِبُّونَ فَاَتَوْهُنَّ اُجُورَهُنَّ**  
فانما تنفیذ است فاقوهن اجورهن خبر مبتدا است و مراد از اجور هر نسبت تنفیذ فاعل  
است یا فاقوهن اجورهن علیه فایده حال است از اجورهن معنی انیست پس آنچه شما بدین از جماعت یا اخوات  
بجور خوداری گیرید پس ایشان را هر برای ایشان در حالت که آن هر برای ایشان تقدیر است بمال آن میسر  
و تواند بود که با عیانت از زنان باشد افراد لفظ به از حجت با و دو تنمیت فاقوهن از حجت معنی دارند و اول  
که اگر ماکه مخصوص است بغیر عیانت از زنان باعتبار صفت به تنفیذ زمان ناقصات عقل بغیر عیانت پس در  
چون تواند بود که جمله فاقوهن مستحق باشد از عیانت او در شمار ذکر حکم نکاح برای بیان حکم تنفیذ بود معنی فاقوهن  
آید پس آنچه بر خوداری گیرید و بران از زنان تنفیذ پذیرید پس ایشان را اجور آن به به و موالیکان در حالت

که بقدر سبب کشیم که بید برین وجه حکم این آیت منسوخ بود آنچه ناسخ نکاح شده است ناسخ حکم این آیه باشد و او  
کرده اند در غرضی لشکر یا در ننگ افتاد و مردان با توکان فراموش و او این آیه نازل گشت متعجب و توجیه میجویند  
و آن آنست که مردی زن را بعد از مسینه بجامه و غیر آن نکاح کند باینست که بعد از مسینه نکاح مستحبی نشود و بزرگوار است  
شود که این زن را بگذارد و بر او واجب بود که او را تا ظهور برکت رحم او در بیست غدت نگه دارد و بعد از آن نکاح مستحب  
منسوخ گشتند بجهت پیوستن پیغامبر صلی الله علیه و سلم انی کنت افرجه بالاکستماع من من بعد من  
الا ان الله حرم ذلک الی یوم القیامه و در حدیث دیگر آمده من کان عندہ شی من بذر النساء اللاتی یتبعن من  
فلیحل سبیلهما و این عباس رضی الله تعالی عنهما سیگوید این آیه منسوخ آمده از امام مالک نیز همین نوع  
مردی شده و در بعضی روایت است که ابن عباس ازین سخن رجوع کرده و گفته که از آنچه من در نکاح منسوخ  
باب مصرع گفته بودم ازان تو برگردم و رجوع نمودم و لا اجتناع علیکم فیما تراثکم من غیر ما  
لعلکم الفیض فیما تراثکم من غیر ما تراثکم من غیر ما تراثکم من غیر ما تراثکم من غیر ما  
و نیز پیغمبر نیست مرثی را و آنچه بیکدیگر راضی شوید و مرثی را بر منی بیدار تقدیر بیکدیگر زیادش نقصان کند  
إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ این جمله تزییل است تاکید او از جنت ثوابی بر وجه  
و کاد و استواری نیست معنی انیست بدرستی خدام و انا ترست استوار کار است بهما از شما و اندر هر چه  
کند بیکدیگر استواری کند و صَنَ لَکُم مِّنْهُ مِثْرًا لَّأَنْ تَعْلَمُوا أَنَّ مِثْرَکُمُ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ  
فَیَسْتَمِیْعُ لَکُم مِّنْهُ مِثْرًا لَّأَنْ تَعْلَمُوا أَنَّ مِثْرَکُمُ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ  
به منن محصنات در قرآن یعنی آمده زن شوهر دار چنانچه بالا گفته محصنات بمعنی حرایر چنانچه درین آیه است مذکور شده  
و محصنات بمعنی عقایق بره از زن چنانچه در آیت والذین یرسون المحصنات ثم لم یأتوا بایة شده اند که  
شده و بمعنی خرابی سلمات سو طوات نکاح صحیح در ساله رحم زنا بیان پیوسته طولا اسی منزل مال و این بمعقول  
است از باب خبریته سو طو اسی و من لم یستطیع استطاعة لبلول ان نکاح المحصنات بمعقول له است اسی من لم  
یستطیع لبلوله و ان هر دو قید اثبات است نه قید نفی و ان نکاح بمعقول است من لم یستطیع را و تواند بود طولا بمعنی توانا  
و عیلا بمعقول بلم یستطیع باشد برین وجه ان نکاح مستقل طولا دارند تعلق او بتقدیر فی تعلق ظرف و متقدیر لایم تعلق  
غرض پیدا کند معنی آیه چنین آید هر که تواند فعل مال یا از نسبت فعل مال که محصنات را نکاح کند پس گویند از آنکه  
مالک است از آنکه استوار شما اسی سونان از گزین کلن سونند در نکاح آورد یا گویند هر که برای نکاح محصنات سونند  
یا در نکاح نکاح کردن ایشان و او مال نتواند پس گزین کلن مسلمانان که سونند باشند سنا که هر که سونند  
و این آیه بطاهر فویش متسک امام شافعی است که چون حایر نکاح آمده مشهور ما بعد عم استطاعت نکاح حرة

تفسیر سوره طه

باشند بر تقدیر و بوجوب استطاعت نیکی حره و انتقاد این شرط مقتضی بود و موید او قول این عباس است رضی الله  
 تعالی عنهما من ملک ثلاثاً فی درسم فرض علیه الحج و درسم علیه نیکو الا الله و نیز نیکو الله موجب بنده ساختن ولد  
 بود و حر را با وجود قدرت نیکو حره بنده ساختن و لو خویش را روا نباشد ابو حنیفه رضی الله تعالی عنه  
 ازین آیه فقہی میگوید و امام شافعی را بدو وجه جواب میگوید یکی آنکه عدم شرط نزد یک عدم شرط عدم اصلی  
 بود و عدم او بعدم دلیل سنت نه دلیل عدم که معارض شود زیرا که عدم شرط موجب عدم او نبود پس عیب  
 اصلی شیو است را بهیومات جواز نیکو چون فاکتور اطلاق لکم من النبیاء و امثال آن منافی نباشد و دوم آنکه  
 نیکو را در ان نیکو الهی است و علی محل میکند عدم استطاعت و علی حره را کتایه از عدم وجود حشره و  
 فراش او میدارد و آیه را بر مسئله اجماعی محل میکند که نیکو امته با بودن حره در نیکو درست نیست مسئله دیگر  
 موافق آیه مسطور برین معنی است و قید کنیز کان یومنون نزد یکا امام شافعی رحمه الله علیه موجب عدم  
 جواز نیکو کنیز کان کنایت است زیرا که او وصف را علی شرط میدارد و عدم شرط را موجب عدم حکم نیست  
 و نزدیک ابو حنیفه رحمه الله علیه اصلی در جات و صفت آنست که عیت حکم باشد و عدم عیت موجب عدم  
 حکم نبود عدم و صفتی که شرط است چگونه موجب عدم حکم شود ابو حنیفه حکم شرط وجود شرط نزدیک وجود شرط  
 میدارد و عدم حکم نزدیک عدم شرط بعدم دلیل میگوید بدلیل عدم می پذیرد و الله اشکوه با ایشان  
 بعضی که گفته اند بعضی اسی بحال ایمانکم ای بعلم من الحرة والعبد والحرمة والامته من یحلیه حکم  
 و اثبت فلا التفصیل من الحر و العبد و الحرمة و الامته فی الایمان فرب عید یکن احکم ایمان من الحر یفک من بعض  
 اسی بعینکم قریب من بعض لا یفرق التفاوت بینکم بعد تقاریرکم فی الایمان فلا تستبکفوا من نیکو الامام علیه السلام  
 من بعض معلوم است هر چند بینک هر قیاساً تمام المومنات را و بعد و الله اعلم با ایمانکم معتبره است برای بیان  
 جهت تجویز با ثبات صفت ایمان و عدم تبعاً بعد ایشان در ان معنی نیست و اناتو سبب خدا بحال  
 ایمان شما شاید ایمان کثیرک را از ایمان خبر استوار تر دانند شاید ایمان حر را ضعیف تر از ایمان بنده خوانند  
 بعضی از شما در باب ایمان قریب اند از بعضی میان مومنان در ایمان تمیز نباید و در اتقان فرقی کردن  
 نشاید و حر را از نیکو امته چه جای استکشاف بود و چه محل استکشاف باشد فاشکوه بین بسیارین  
 اشکوه بین فاسیه است فخریه مترتب است و الله اعلم با ایمانکم بعضی من بعض معنی نیست چون  
 میان شما و ایمان فرقی نیست استکشاف معنی است کنیز کان را باذن صاحبان ایشان نیکو کند هم  
 شریع و تقم فرسید سهو ال نیکو ایشان از ضمن مملکت ایمانکم که تقدیر فاکتور افهم شده بود و دوم بابر  
 چه ذکر کرد و مکر برای چه آن است و چه است از حجت اظهر از شرب صحت نیکو بر ثبوت اجماع نیکو با ایمان









این کار هموار می گردد پس سزاوار بود که اکنون آن کار از نو باید و ارادت قبول تو به از روی بر و سستی نماید  
**وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمْسِكَ لَهُمْ مَنَافِعَ عَظِيمًا**  
 عطف است بر برید باشد پس این کلمه معنی اینست و میخیزند کسی که پس روی نیکنند و داعی شهوات است را  
 پیرو و انصاری که شوازه دین و شیخ شریع متین بعلی عظیم کنند و خود را همچو ایشان در اتباع شهوات انگیند  
 چنانچه بعضی محرمات نیز در این شهوات چون نبات اخوت و اخوات و نبات این بطن بر نبات محرمات و  
 نبات خالات همچو ایشان حلال پندارند و زنا هم نفس دل بجای بدست قاید شهوات بسیارند چنانچه من شهوات  
 نمر من و دیگر بر اسوخته طلب و اسیر شده دیگری را اسیر شده خواهد بود **يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَمُنَّ بِكُمُ الْغَيْبُ**  
**عَلَيْكُمْ** جمله مستانفرد است چون اتباع شهوات را نگویند و سیل شهوات پسندید چنانست که کسی  
 از توسیع مجال قضا به شهوات و تکثیر مواضع حل چون بااحت زیادت زنان تا چهار و باحت کثیران  
 بلکه همین آفت در که باشند و بااحت تکلیف کثیران غیر با وجود آنکه متعین ارتباطی و بدست کرانی از نیل سوسن  
 شهوات و قسمی از رغبت و لذات است سوال کرد و بپایل استیفاء گفت برید شدن چنانست که  
 معنی اینست میخواهد خدای که تحقیق کند یعنی کار را بر شما سبک گرداند و در وقت شما از توسیع مجال قضا  
 شهوات و تکثیر مواضع رغبت آسانی نهد که تضمین آن بر شما آتیل بود می و کار و شوازه نمودی و **تَمْسِكُ**  
**الْإِنْسَانَ ضَعْفًا** غلبه حال است ای قاطن الانسان ضعیفا یعنی ضعیفاً یعنی قوی شهواته الجملع و غیره و قاطن  
 سطوتها چون نفس اماره سر بر آورد و روی بر سر کشی و سر فرازی آوردن که اسیر شهوات و جلال و دل که گرفتار  
 اسطوره و قلع است از مقادیر است او منتف دارد و معارضه سطوة شهوات را طاقت نیار و حتی سحرانه تنها  
 محال قضا به شهوات را کمتر کرد و مواضع حل را بفضاحت و وسعت دایره آورد تا محال بر ایشان و شوازه نگردد  
 و کار قضا به شهوات بر ایشان آسانی پذیرد از سعید بن المسیب مروی است که در مجلسی بنامه رسید و حال  
 قوامی و بستی کشیده یک چشم یکی رفته و چشم دوم شکو گشته بیند و سیگفتی که صبر از زنان نمیتوانم کرد و دل از صحبت  
 ایشان باز نمیتوانم آورد و چهار سعید بن المسیب رضی الله تعالی عنه مروی است که با این شیطان من بی آدم قط  
 الا انهم من قبل النساء و جا دیگر آمده النساء حبایل الشیطان و یعنی گویند مرد از شهوات متعین و غلبه است  
 از آنی منین آفریده پنج اختلاف طبایع کشیده مثلا بگرسنگی و تشنگی گشته و دیگر با وسوسه از تاب و طاقت رفته و بخت  
 برو جفا کند کسی ریج و عنار ساند یعنی غذا میبرد و شکم شود و بعضی بقدر غلیظ و زرد و گاهی بر پیوسته و تن  
 باز و گاهی تاب حرارت بی تاب سازد و گاهی بر پوست تن او را آب گرداند گاهی رطوبت و بعضی خشک و پلاک سازد  
 قطع آن صورتی که هست بیولای او عدم بر لار لا و اوم بر آورد و اندک با و اندک در چارگانه در انش



اسباب ملک چون همه وجهه و غیر آن در بودن هر یک سبب صحیح برای ملک ملحق تجارت دارند و موجب  
 حل فقر فاشه بر وجه شرع پندارند و لا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ عظمی است بر لاتا کلا و انما لکم فی  
 بال باطل معنی نیست و لغت ساز خویش را یعنی مسلمانان را و اهل دین خویش را که لغت ساز ایشان همچون لغت  
 شماست کشید که چون ایشان را بکشید چنانست که لغت سازی خویش را کشید باشید و این بنی از قتل مسلمانان  
 بعد از بنی از خوردن مال ایشان **اِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيْمًا** این جمله تریل  
 تاکید از جهت ابر از مقصود شارب بر وجه و کلام است و استواری است معنی نیست بدستی که خدای  
 در شان شما خداوند رحمت و عطیه بخشانیده از معصیت و خطیئه است یقین نیکی و منع از بدی بر دوازده و از با  
 قیض نعمت است سوال اکل غیر باطل و سایر تصرفات در مری برابر بود اکل را تخصیص مری بچ وجه باشد  
 جواب اکل مغرم به تصرف است شارب غذا و ناست در هر هزار بدن در اید و در گوشت و پوست و رگ  
 بی تداخل نماید پس بنی از او ایم بود و اهتمام در او اتم باشد و مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عَدُوًّا  
 و ظَلَمًا اَفْشَوْفُ نَفْسِهِ نالاه ذلک اشارت با کل اموال باطل و بر قتل نفس است و اشارت بلفظ ذلک  
 بر مذکور بود بر طریق بالا یعنی و لا یکره ان یمن ذلک عدوانا و ظلمنا مفعول له است اسی و من لفعل لتقدی و من  
 یا مفعول مطلق است از باب غرضه سوا از من لفعل ذلک ضلما بعدوان و ظلمنا مفعول فیها است اسی و من  
 ذلک فی وقت عدوان و ظلمنا تمییز باشد اسی و من لفعل ذلک لفعل من حیث انه عدوان و ظلمنا حال بود  
 و من لفعل ذلک ذلک عدوان و ظلمنا نسیب نالاه جمل جرایزه است تشکیه نالاه برای تخفیم و تهویل است  
 سوال قیاسی تعقیب مع الوصل بود و معرفت برای استقبالی بعد باشد مع بیان دو حرف تانی چگونه  
 آید چه استقبالی شک نیست که معرفت برای استقبالی بعد است در فعلی که بعد از است مشیت شعبه است  
 و قارا دال بر وصل الیاد و ذکر و عهد دارند میان بعد حصول چیزی و دل ذکر او و اخبار بدو تانی نه پندارند جمله  
 و من لفعل من بیان معطوفه یعنی و لا تقنوا و معطوف علیه یعنی لاتا کلا و انما لکم مقرر شده است برای تنبی  
 و انذار و عهد معنی چنین آید هر که فعل مذکور یعنی اکل اسوا یا طلل و قتل النفس از جهت ارادت نفسی و ا  
 که و این ناله بر وجهه می و ظلم آورد پس سر انجام او را در آتش و در عذاب و عذاب آیم و گان  
**اِنَّ اللَّهَ يَكْسِبُ الْفُلَا** جمله و کان ذلک علی الشارب تریل است معنی نیست و هست  
 خداوند عجزان در آتش بر خدای عز و جل آسان این **اِنَّ تَحْتَهُ بَوَاكِبَ السَّعَیْرِ** و  
**سَعَتْ دَحْیَاهُمْ سَبَاطًا** و **يَنْدَفِعُ عَنْكُمُ دَخَانُهَا** معترضه است برای ترغیب  
 القاع رجاء بعد ترغیب و آنکه بنده را طاعت فرمانها خدای از او امر و نواهی و او را بر فعل و در نوا





گویند که اگر کسی است دست درازده نمی که بالا گذر خفته و میشت و بگریه و ترک صلوة متکبر و منع زکوة و حد و کسبه  
 حجت در و معیت زیارت بر تکیه و تحقیر مسلمانان و تقصیر عباد و بعضی قبیله رحمة و جمع میان صلوات بر نبی  
 و منع فعل آب از شستن بعد از سیر شدن خود و حیانت و غیبت و جز آن و قتل و کتمان شهادت و انقلاب  
 از صحت و دروغ گفتن و بیع ایالات و حرم بردن کفار که ظلم زیارت کنند و کبار سیر گویند و بعضی تلبیست  
 رسانند و بعضی قریب فصد گویند و بعضی در کبار عمره می نمایند و بعضی بدانند بلکه از امور سیر خوانند و بعضی بر نسبت آنچه  
 فرود ترازوست کبر است و بپشت بت آنچه بالا ترازوست مغیره است اما میان کبار اگر کبار است که در دست  
 آمده الا ان اینکیم با کبر الکبار فالو ابلی یارسول الله فقال الا شرک با شد و حقوق الوالدین و شهادة الزور و کتمان  
 متکلیما مجلس و قول الزور فقال الا و قول الزور و شهادة الزور قال الزور و کتمان لبقولها حتی قلت لایک من این  
 از این که معتبر است که کفار است سیاست و احوال جنت موقوف بر اجتناب از کبار و اینها اصحاب کبار محله در  
 پیدا کردند و بسیار ایشان خطاست لقوله تعالى ان الله لا یغفران بشرک به و بعضی را دون ذلک لمن یشاور قوما  
 یا عدوی الذین یؤفوا علی انفسهم لا یغفروا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً هر دو آیه در غفران و توبه  
 میان کبیر و بعضی نیست قائل شدن بعدم غفران کبیر و بدین معنی مواخذه صغیر مخالف این هر دو آیه باشد چنانچه  
 معتبر بران رفته اند جواب از تسک ایشان بر این آیه آنست که کبار بر مذکور در باطل بر انواع کفر برای کفار  
 سیاست شرط دارند معنی اینست اگر شما بکنید و دیدار کبار را آنچه منی کرده میشود یعنی انواع کفر که کبار بر منسیات  
 بکار می آورند و خود را از اصناف کفر و کافری دور دارید اگر خواهم گمان شمارا از کبار و صغیر دور کنیم و شمارا در قیاس  
 در آید و یا بجای در آوردن یا در آمدن دور آید و فی کبیر است قبل العذاب پیشینه عفو فضل یا بعد العذاب بزر  
 قدر گناه عدل را در آید و لا تفتنوا ما فضل الله به بعضکم علی بعض روایت  
 کرده اند که مردمان نصیب خویش در میراث و دو چند نصیب زنان یافتند در از روی تشییع ثواب آخرت  
 نتافتند و زنان نصیب خویش لغت نصیب مردان ملاحظه کردند و دل بر تکیه نصف عقوبت آخرت آوردند و مردان  
 و زنان مذکور از منی فضل دنیا و نقص آن در آخرت منی گشتند و از قیاس ثواب و عقوبت آخرت بر نصیب  
 دنیا منع پیوستند برین وجه با فضل الله قبول بر خدای جمله معطوف بتقدیر با فضل الله و نقصان است منی مذکور  
 متداول مردان و زنان شود و بعضی گویند که ارم سلمه یعنی بهر من و خیر زنی نا و گفتند که شکی خدای بر ما جاد و حق  
 کردی و جاد و توانی که مردان را از سیر سیدی ایشان از از روی فضلی که مردان دارند متنبه شدند و  
 مثل این که از روی متعین خدایت منور گشتند و این همه عطف است بر آنکه احوال که میگویم باطل و خطا است  
 هر دو از زمان راست و مذکور بر وجه تعلیل است معنی بر و جاد اول نیست فضلی و بعضی که در دنیا دار و جاد

آنرا در آخرت آرزو میرید و ثواب و عقاب آخرت را بر نفسیه و دنیا قیاس میکنند و بر وجه دوم معنی نیست و آرزو  
چنانچه اهم سلبه در زمان دیگر آرزو کردند و دل بر دنیا نهاده اند که مخفی می بود و آن سست آوردند سوال آنکه در وقت  
که بدان فضل داده است خدای تعالی را بر نفسی اگر بر وجه ذوالی نعمت بود و حسد باشد و اگر مثل آنرا آرزو کردند  
ارادست زوال آن آرزوی غبطه بود و حسد باشد و خشنی عمدت بود چنانچه اگر زید را فضل داده اند بر عمر و نعمت علم  
اگر عمر آرزو کند که مثل علم که زید را است بیاید مثل فعیانی که او دارد و میرا بد غبطه بود و حسد باشد چون نعمت را  
یا آن فضل بغیر از اوست زوال غبطه بود و حسد باشد معنی دیگر آنکه آید چه اسباب آرزو و سزدان آنچه ندانای بدان غیر غبطه  
را بر نفسی فضل داده و میان ایشان در قسمت فرق نهاده یکی را خشنی و حسد کرده و بخت عالی دیگری را غبطه  
کرده و بخت مساوی اگر صاحب صفت سافه آرزو کند و غت عاقلی که دیگری بدان مخصوص است اگر متفکر  
ارادست زوال آن نعمت نبود ولی متفکران ارادست زوال خود آن نعمت زوال فضل او که نعمتی دیگر است شود  
باشد غبطه بود و بخلاف غبطه در صفت غیر مخصوص که آرزوی مثل او بغیر از اوست زوال او هیچ وجه ارادست زوال نعمت  
او و خود مر آن باشد قطعه لک و لک و سنگ آسمان هم سنگ است و چرا این عالمی و دکان سل  
آید و نه در دکان اندکی سان هر دو پله در برین سنگ و در آن ز حاصل آید و دو هر دو هم زاده شد و یک  
یکی بخون و دیگر عاقل آید و در زبان ده کام گو باشد و در یکی سحران و در دیگر اقل آید و فسیلین حق  
الحق و محبت در قسمت حق باطل آید و لکن حق آید و محبت حق است و اولیست و اولیست و اولیست  
و اولیست و اولیست این جمله تعلیل است بر نمی نگیرد دلیل است بر وجه اول معنی نیست حصول فضل نفس دنیا  
را در آخرت آرزو میکنند زیرا که در آخرت از خیر استساب نفسی معین است و مردان و نفسی معین است  
زنان به جز این مردان تنهی اقراید و نه خیر از زنان تنهی نقصان ایستادن و زیادت و نقصان نیاید و تنهی کم و بیش  
نشانید بر وجه دوم معنی چنین آید فضل که خدای کسی را داده است آنرا آرزو نباید کرد و دل بر خواستش آن آید  
زیرا که هر یکی را نفسی است که دیگر کسی را مقام آرزوی بان نیست و بعضی دو موردی را که در آید  
ولا تمنونا فضل الله و بعضی علی بعضی دیگر است و موردی را که لا اله الا الله و بعضی علی بعضی دیگر است  
و بعضی بر این جمله را ابتدا نمیشود غیر متسل و لا تمنونا فضل الله و بعضی علی بعضی دیگر است و بعضی بر این  
و بعضی بر این آید مردان را نفسی است از آنچه که سب کردند و زنان را نفسی از آنچه که سب کردند و بعضی بر این  
جانب است و بعضی بر این از آن از زنان بر طریق میراث بی معنی است و بعضی بر این از آن از زنان بر طریق میراث  
بر او است کرده اند که از یک پیغام به صلوات الله علیه بود و بعضی بر این از آن از زنان بر طریق میراث  
نهاده و گفت که من واسطه بعضی زنانه میباشم و در طلب حکمی فرستاده اند و بعضی بر این از آن از زنان بر طریق میراث

گفتن با تو برسد او را خوش آید و پسندیده نماید بعد مقصود در میان آورد و مطلوب را پیش پیغام بر صواب است  
تقریر کرد و گفت یا رسول الله ان الشرب الرجال و الشرب النساء و ادم ابو الرجال و ابی النساء و حام الرجال و  
النساء و یسک الله تعالی الی الرجال و النساء فالرجال اذا اخرجوا فی سبیل الله و قتلوا فاحیا علیهم هم یرزقون من  
فاذا اخرجوا فاهم من الاجر ما علفت و نحن نجین علیهم و نجد هم فی النار من الاجر شی قال نعم الا فی ای النساء اسلام  
و قولی لمن ان طاعة الزوج واجب فاحیة الله ما هنا کما قبل سکن فقلت بئنا والله فی فضلهم و شکرهم  
الله کما فی فضلهم استلوا ابی من فضله یخفف همزه بعد نقل حرکت او بسوی سین و حرکت همزه و صل همزه و صل  
از جهت استعنا خوانند و معنی یکی دانند این جمله عطف است بر لاتتموا معنی انیت و بخوابید از خدا  
نمیتابی را که در خانه غیب نامزد از فضل او بود ناشی از کرم و لطف او شود نعمت از خدا می که بغیر ارادت نوال  
نعمت از دیگری جویند این را در لغت ضبط گویند و در آیه و لاتتموا معنی از حسد بود و اسباب او شد من فضله بخون  
خبط زوی نمود برین معنی من برای ابتداء غایت باشد و تواند بود که من تعین دارند سوال بعضی آثار فضل  
او پندارند چه خواستی کل آثار فضل تجا و از احد بود و بر حکم او عوار یک تفرقا و خفیه انه لا یحب المقدرین مرضی خدا  
باشد باید که خواستش نعمت برای خود که متضمن نوال نعمت از دیگری بود و کند که آن حسد است و حسد بر تقضا  
مقتل و شرع کار بدست الحسد معترض علی الله یا فاعلم علی من سواد حسد فانه نادر و غیر مستقیم و اندوه قره  
نیاروان الله کان یکل شیءا عکیمه این جمله تزییل است و دانستن بر چیزی ستم  
مروا نشستن اعمال بندگان و دانستن اعمال بندگان مستلزم است مرز او دان ایشان پس ان الله کان کل شی  
علیا کایه از ان الله مجازی بود و از جمله الرجال فیسیب مما اکتبوا و النساء فیسیب ما کتبن خبر مفهوم شد  
این جمله باعتبار معنی یکی عینه تاکید مفهوم او آمد و که مفهوم بود لاجرم تمسک باشد چون جمله الرجال فیسیب مما اکتبوا  
و النساء ما اکتبن ملوح بر معنی مجازات است این جمله را بتقدیم ملوح سو که کرد و او ان تاکید آورد معنی انیت  
بر سبب است خدا بهتر چیزی علیهم سر اول از حسد و کینه و خفیه و حمل که سزاوار احسان است و معنی که لایق  
حرمان است و اند و هر یکی را بدینچه لایق است از قبض و ضبط و رفع و خفض حکمت بلکه میرساند و لکل  
جعلنا موالیا مما ترک ال الذین کانوا یؤمنون این جمله معترضه است میان معطوف و معطوف علیه  
موالی مفعول اول است و جعلنا لکل مفعول دوم است ای لکل شیء جعلنا موالیا لایق و غیر و نه مما ترک ال الذین  
صفت است مضاف الیه لکه مقتدر است کلام بتقدیر و لکل شیء مزال مما ترک ال الذین و الاقرین جعلنا موالیا  
خارج از اهل بتقدیر لکل واحد و مما ترک متعلق مشهور و سوالی متضمن در اننا مما ترک پندارند بر وجه دوم از ترک غیر  
عاید سوی کل واحد متبذره و ال الذین الاقرین و ال الذین الاقرین بیان می نماید بر وجه اول معنی انیت بر هر چه می

یا بر هر مالی را که از مشرک مادر و پدر و قرابتان گردانیده ایم خداوندان که آن را میراث پند و خداداد و باشند  
بر وجه دوم معنی چنین باشد. و هر هر یکی را گردانیده ایم و ارثان مشرک را که میراث او برند ایشان مادر و پدر  
و اقربا را و باشد **وَالَّذِينَ يَحْكُمُونَ أَشْهَاتِهِمْ كَغَوَاةٍ** تصحیح می شود عقدت انقضت یا  
تکالی و ماضی باب سفاقة خوانند و بر طریق مسافرت و سفرت معنی یکی دانند و روایت کرده اند که در جایی  
چون مردی مردی را خوش کردی و ظرافت و ملاقات او در دل آوردی میان خویش معاقدت یا صرقتا  
میگردند و یکدیگر سوگند میخورند برین که خون من خون تو باشد و کینه من کینه تو بود و تو از من میراثی بری و من از  
تو میراث برم و تو بسبب من مطالب بنوی و من بسبب تو مطالب بشوم و تو عاقل من باشی و من عاقل تو باشم  
یعنی هر یکی از جهت دیگری دینی که واجب شود بنده بر هر یکی خلیفه و دیگری باشد چون یکی از ایشان مردی  
در شریف او ششم حصه میراث بردی و عیله و الذین عقیدت ایماکم بر تقدیری که بتقدیر و الذین عقدت ایماکم  
فی شانهم اوتوم فیسبهم دارند معطوف بر جمله و لکل جعلنا موالی مما ترک الوالدان و الاقربون بنیدارند و قادر بر نصیب  
آن بود که متبداً متضمن معنی شایسته باشد چنانچه ابو العیاش میبرد و الذین عقدت و الذین عقدت و الذین عقدت  
را خبر مبتدا گفته و بر تقدیری که بتقدیر و الذین عقدت ایماکم بر تقدیری که بتقدیر و الذین عقدت ایماکم  
استا جویند و لکل جعلنا موالی متضمن معنی و اقوم بود بکلام از باب عطف استا بر استا باشد معنی ایستادن  
کسانیکه عقیده متبداً است بایشان و مستند تا نمایا عقیده است سوگند می شود و می شود و می شود و می شود  
یعنی عقیده متبداً است بایشان چه در عقد دست برد دست می شود و عقیده را که یکدیگر سوگند می کنند و می کنند پس  
ایشان را نصیب ایشان یعنی میراثی که برای ایشان تعیین شده بود و معنی میراثی است که برای ایشان تعیین شده بود  
را تقریر فرمود و دانیدن میراث متبرر داشتند و از احدی عقیده نکردند و اسلام و ایمان را از احدی عقیده نکردند  
و انست بر این است کرده اند که پیغمبر صلوٰۃ الله علیه و فرجه مکه نماید گردود و آن خلیفه این معنی آورد و می گوید  
و زیابلیت شوگند می خورده و بر تمام و توارث عهد کرده این ترک کند و آنرا نصیب برود و اسلام آنرا و در کمال  
بلکه بایستواری آورد و سعید بن جبیر رضی الله عنه گفت که من در جابلیت خلیف کسی بودم چون آن مرد  
میراث از میراث خود را میگویم که این حکم در جابلیت بود و اسلام آنرا بر گرفته برای خاصیت تو بود پیغمبر  
تعالی علیه و سلم کردیم قضیه مذکور پیش پیغمبر علی رضی الله تعالی علیه و سلم در عرض آوردیم این آیه نازل گشت و این نام  
برود و پیوسته مضمون این آیه چندانکه معمول بود خلیف را میراث میدادند بآیه و اولو الارحام بعنهم اولی بغير  
و بآیه یو میگویم نشد الایه منوخ گشت و حکم میراث برودن خلیفه نسخ پیوسته و معنی گویند و الذین عقدت ایماکم  
ناقوم فیسبهم و از دست جدا بآیه و لام موالیات و آن انست که کافری غیر عربی و غیر متق کسی پیش مردی مسلم





که بزرگی از بزرگان انصار بود مشهور و زریه و سر از بقیه طاقت او کشید برین او را ادب کرد و عطا نمود و بر او  
 او نزد پدر او پیش میفرستاد علی بن ابی طالب علیه السلام آمد شکایت کرد و گفت اجل او پیش من میسر شد و ان شاء الله تعالی  
 آورد و راسی پیر میسر علی بن ابی طالب علیه السلام و قضا من خاضه صورت حکم ممانعت بنیاد نهاد و این را بنیاد  
 و ولایت مردان بر زنان بپایان پیوست میفرماید علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود و یا پیغمبر من خواستیم نه ای فرستاد  
 چیزی فرستاد بود آنچه خواسته بود آن روی نمود و حکم صادر نکرد و در کتب و روایات و در احادیث و روایات  
 آورده **قُلْتُ لَكَ قِيلْتُ خَفِظْتَ لِي عِيْنِي بِمَا سَأَلْتُكَ فِيهِ** در جمیع سائله زنان را  
 در حکم دخول ایشان در محبت و ولایت شوهران و بودن شوهران مستانیم با صورت ایشان و تمامی باری  
 بین کرد و برین است برویه تعزیت در هر یکی از صالحات و ناشتات حکمی دیگر آورد و این را به محبت است بر جمله  
 سابقه تعزیت در میان است معنی اینست پس صالحات فائز است از بعضی زنان صالح طاعت دارند و  
 فرمان خدا و امر شوهر را از آنکه بدارند اند حقوق و مالهای شوهران و نفوس و خروج خود را در غیبت ایشان  
 نگذاشتن و عیال و ملا و رعایت و کفایت خویش ایشان را **وَالَّتِي تُنْفِقُ مِنْ ثَمَرِهِمْ** که ثمن  
**فَقَطْعَتِ مِنْ ثَمَرِهِمْ وَهِيَ فِي الْمَكْنِ كَأَجْرِهَا** و آنکه در جهاد و الا  
 ثمن خود را در شوهرین حفظ و بر لایق و الزانی فاجله دست یعنی الا فی شوهرین بهتر است از ثمن شوهرین  
 بقول پیغمبر و فادخیر از محبت تنفس معنی شرط دارند و بجزیره معلوم برنا و احوال و ناشتات پس از  
 معنی اینست و زمانی که تشریف شما نشوز ایشان را بطور امارت نشوز و وضع علامات خویش از طاعت و  
 بر فرد پس ایشان را بپند و بید و بطاعت شوهر رعایت کند و دیگر زنان را انقیاد و شوهران را بپند و بید  
 از طاعت ایشان نشاید بخیزد را نشوز کمر می نالید بید و مستوی است و خروج و بر فرد مرئی نگزیده است  
 موجب فتوح و ولایت و مستوجب رسوائی و شتاعت است اما و ابعاد را شرمزده کند و انحراف و نشال از  
 سرافکنده سازد و لازم است که بغیر از شوهر بیرون نیایند و چنانچه باید و نشاید طاعت ایشان را نماید و بپند  
 زمانی که بی از شوهران از طاعت پایی خود بیرون نمانند و فرشتگان در محبت بزرگ ایشان است که نشوز  
 و است که در کاری که در آن فرشتگان محبت نیز لخت کنند و کار بود و کنند کار از آنچه نهال شود و در حدیث  
 آمده چنانچه زن از خانه شوهر بغیر از شوهر بیرون رود تا آنکه باز نگردد و بی نماز او مقبول نشود و در حدیث دیگر آمده  
 هر زنی که از شوهر او در فراش خویش طلب کند و او از طاعت شوهر را با او و سه بار از بیرون آید و بپند  
 که در دست چنانچه بیرون آید مادر از پوست در درگاه اسفل رود و اگر آنکه بپند گیرد و مانند این که است بپند  
 و تعزیت گویند و از ایشان مطلع کار جویند ابو منصور بریده است و معنی جمله کرده و تعزیت بپند میان آن



معنی وصل یعنی پیوند و تواند بود که طرف او و اضافت شتاق بسوی طرف بر وجه تسلیم باشد همچو مکرر الیل  
والنهار و یا سارق اللیل و این وجه محل نظر است چه بنین چون طرف باشد منسوب بطرفیت بود یا مجوز بن شود  
چنانچه معنی قائلان بنیدید من بین این معنی مکرر آنکه بین این معنی مکان تکرار شده باشد چون اذ الیوم زید از ابعید  
عمر و معنی وقت قیام زید و وقت قعود عمر و گفته اند چنانچه کوفیان در سوسی بران رفتند برین وجه اضافت شتاق  
سوسی مکان کنایت از شتاق ایشان باشد چنانچه گرم خانه فلان و عطا بنی کنایت از گرم ذات او بود معنی  
اینست اگر از تفرق پیوند شوهر و زن یا از تفرق مکان ایشان ترسید پس حکمی از اهل شعر و خاندان او و حکمی  
از اهل آن زن و خویشاوندان و آشنایان او بفرستید تا ایشان بروند درین کار شایع شوند مگر اجماع  
ایشان دریا بنده و در یافت سبب و غرض اینست تا بنده و موازنه در بخش و صلح و صلح و صلح دریا بند و صلح  
و صلح آوند ان یسجد لک یا حی یا قیوم قل لا اله الا الله یستغفر لکم ذنوبکم و یدعو بینهم عابدین و معین مستور  
بود ضمیر شئی در آن برید اما ید بر دو حکم مذکور باشد و ضمیر بینا عابدین بر دو معنی بود و در ضمیر بر دو حکم  
دارند و توافق بین الحکیم توافق بین از زمین پندارند و جمله شرطیه یعنی ان برید اسلاما یوفق الله مستانفا  
برای بیان مقصد فرستادن معنی اینست اگر بخواهند زن و شوهر اصلاح را دل بر صلح کار آوند و خاطر  
بر سامان معیشت بکار آوند از هر که بیرون و تنهایی بود باز آید و صلح و صلح و صلح که اید خدای عز و جل میان ایشان  
توفیق و توفیق کند موافقت بخشد و لهذا ایشان را سوافق گردانند و ایشان را به نیل ایالات رسانند یا گویند  
اگر بخواهند و حکم مذکور اصلاح میان زوجه و برقع تفرق مسطور خدای میان دو حکم موافقت بخشد و توفیق  
توافق کلمات و بر سر دو کلمات صلح آید و سخنان موافقت انگیز گویند و میار خویش در دل حصول موافقت  
جویند بحسن نیت ایشان موافقت حاصل شود و توافق محبول پیوند ان الله کان  
علیما خفیو <sup>ط</sup> این جمله تزییل است تا کید این جمله از جهت ابراز شاه باری پر وجه و کاد است و کاد است  
معنی اینست بدستی که خدای علیم است باحوال هر غیر دارست یعنی آگاه است باحوال همه میل و نفیست  
و لهذا ایشان بدانند و بر طبیعت قبول در دفرج نیک و بد آگاه است میان ایشان سامان و احون تواند  
و اعیان و الله و اکثر کواکبه شکی این جمله در اثبات حکم شماره معترضه است برای تخریب بر توحید  
و پرستش خدا و باز داشت از تشریک یا کرد که تفسیر و تقالی و احوال بر ضمیمه است معنی اینست  
خدای را پرستید و میرا باد شرک مکن کسیکه از عدم بوجود آورده نابوده را محل تخلیه هستی گرد و با تو  
نم بر نیانید و مستعد انصاف کرم گردانید عقل مقتنی نبود که او را پرستش نکنند و دانش نیند  
که بگردار خویش دیگری را شرک گردانید و یا لوالله یثرب احسانا رسا و معنی









در جمله واحید و الله یعنی از دوست داشتن خدا می فرستد بنده گان بود از ان مقام محبت بگیرند و فرستاده شود  
 این جمله تاکید مفهوم بود و ترسیل باشد و چون کلام سابق مانع پیوستن این جمله بود و بتقدیم ملحق تاکید جمله سابق بود معنی  
 نیست بدستی خدا می فرستد کسی را که خداوند خیر است و تکلیف است بدینچه دارد و مقتدر است با قضا و بزرگی نماید و  
 با مسکین بیکدیگر آید و دوست ندارد و حق حل و عطا تقدیر و اوقالی او را در خیر و دوستی نیارد و **وَالَّذِينَ**  
**يَتَّبِعُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْعَمَلِ وَبِالْعَمَلِ مَا أَلَّفَهُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ**  
 بجز اینیم با و بجز اینیم بر دین رسیده و خدایان را می دانند و می دانند که این است از من بجز این  
 فخر یا مرفوع است بر قوم بتقدیر هم از دین یا منصوب است بر قوم بتقدیر یعنی الذین یعملون یعنی اینست خدا  
 دوست نمیدارد دیگران فخر کنندگان را آنکه بخیل و زندقه و دیگران را بخیلی امر کنند خود خیری ندهند و دیگران  
 را از دادن منع کنند اگر کسی بدلیل بیخوشی نماند چنان دانند که خدایان ایشان غارت کردند و مالک  
 ایشان بنسب و تالیف هر چند و پیشتر انداخته داده است خدا ایشان را از فضل خویش از نعمت و شرف و فنا  
 کرده مال پیش کسی نکشاید و برایشانی گره زده بریان حال خود را فقیر نمایند و اگر کسی از ایشان چیزی بخواد  
 بریان قال نیز فقیر گویند و بدو عوی فقر از سوال او تقوی جویند هم ازین جهت گفته اند بجز همیشه عیش فقر  
 و مصایب حساب الا غنیار را از اینست که کرده اند که بعضی از روی حساب کتاب در راه بخیلی رفتند و اصحاب  
 مال جسته و بعضی گفته اند اتفاق بکنند و دم بیدل و سخاوت بنده این آیت در شان ایشان دارد و گشت و این نظم  
 در حق ایشان بود و پیوسته بعضی گویند این آیت دارد و دست و زبان کسانیکه صفات فقیر را اصلوات  
 الله علیه که در تورات بود و پوشیدند و در کتمان تحقیق رسالت او کوشیدند و مراد از یکتون ما انما  
 من فضله کتمان نیست رساله فقیر بر کتمان مال نباشد و **وَأَحْتَدَ نَالِ الْجَحْرِ فَرِيقًا**  
**مُسْتَمِئًا** این جمله ترسیل است معنی اینست و ساخته کرده ایم مایه ای کافران که متصف بصفات  
 مذکوره و متهم بمصاحات مسطوره اند مذابی خوار کنند و عقابی در هوا و غواری افکنند چه ایشان مال بر آب  
 غارت خود می دارند و دل بر نفی رسالت میگیرند بسیار است ایشان را از متابعت مانع میشود و محبت  
 معرفت از راه محبت باز میدارد و بر او ازان باشد که ایشان را خدای خوار کنند و انوار عقوبت خوار  
 و امانت روی نماید **وَالَّذِينَ يُشْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَكَانُوا مُوقِنِينَ**  
**بِاللَّهِ وَكَانُوا يُؤْتُونَ الْخَيْرَ وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ** معنی اینست آنکسانیکه اتفاق  
 میکنند از محبت خود را بر رویان نمی آرند بخدا و بر چیزا در اتفاق نظر بر و عود خدا اندازند و دل بر  
 خیر روز جزا میگذارند این اتفاق میبخشند در خیران ثواب بلکه عفت تر از ان است در استحقاق عطا







تا عقیدت و بی جای لا اله الا الله و محمد بنی ما اعمد انتم عابدون ما اعبد و توانه در شان ایشان این آیه تاثرل گشت و این نظم  
 برود و پیوست این جمله منقرضه دیگر است بر این بیان حکمی که مطابق حادثه است آمد و موافق واقعیه حکام و رؤ  
 واقع شده معنی انیت ای مومنان نزد یکدیگر مشوید نماز را درین حال که شما سبقت تا آنکه منستی برود و پیشیار  
 شوید و بدانید که چه میگویند بسیار نفی اثبات فرق کنید و معنی را از تحقیق آن حسب ادایه و گزینماز و برپوش  
 آید و در پیوستی صحت نماز روی تمایز یعنی از صلوة موقوفه بر این مسجده مراد دارند و این کلام را محلی از  
 پندارند معنی چنین باشد ای مومنان مسجد را نزدیک مشوید و در آنجا که شماست تیرتا بدانید که چه میگویند و پیوست  
 چه پیشیار شود از آدمیان پیشکش که مسجد غیر مسجد را نشانست و نشان پاک و پستی فرقی نمکند مسجد را نگاه بای  
 داشت و این چنین کسان را در مسجد نباید گذاشت چنانچه مسجد را از صبیان و مجانین نگاه میدارند و ایشان را  
 درون نمیکند از مستان را نیز باز دارند و ایشان را درون نگذارند و برین تقدیر نمی نماز گذاردن در حالت مستی  
 بر طریق اولی ثابت شود پس ثبوت او بر وجه کنایه باشد و اگر نایه ابلغ من التضرع و التضرع اولی من التضرع  
 و لا اجنب الا حیا کبرائی سبیل حقیقی تقوی است صاحب جناب است را گویند بر داند و نشانه  
 و جمع واقع شود و عطف است بر معنوی و انتم سکاری ای لا تقربوا الصلوة حال که کزوی سکر و از وی جنابت  
 و عطف مذکور بر وجهی که از صلوة مسی مراد دارند ظاهر است معنی چنین باشد نزدیک مشوید مسجد را در حالت کفو و نشانی  
 و در حالت که خداوندان جنابت اید و حال گذشتن و رزاه بدنیک محترم در مسجد شود بر این غسل میروند و رویه بیرون  
 از مسجد با جنابت حاصل شود بیرون شدن بر وجهی سبیل بود یا بیرون مسجد جنب شود و راه آب غسل جز  
 در مسجد نبود درین صورت نیز مجوز جنب در مسجد بصر و رست شود نزدیک او حقیقه و یا بدن جنابت و در مسجد غیر ضرورت  
 روایا باشد و امام شافعی رحمه الله علیه اظهار اطلاق استثنای تسکین کند و قول جنب در مسجد بیرون مجوز و مرد و جان  
 گوید و ابو حنیفه رضی الله تعالی عنه بتقدیر صورت ضرورت چنانچه بالا گذشت تقوی جوید چون در آنوقت مسجد در جا  
 جنابت در غیر صورت ضرورت مغایر غسل باشد این حکم در نماز بطریق اولی بود پس ثبوت او در نماز بر وجه کنایه  
 باشد و اگر نایه ابلغ من التضرع اما اگر از صلوة تحقیقت عباد مراد باشد و از عابری سبیل مسافران عباد  
 تا مراد شوند و استثنای حکم بایقی بعد استثنای است تقدیر چنین بود لا تقربوا الصلوة حال که کزوی سکر و از وی جنابت  
 ما تقولون و لا تقربوا جناب حال که کزوی مسافری غیر واجدین الله حق تعالی و اگر الا سبیل غیر بود و حقیقت جناب  
 باشد مقهور حاصل شود معنی چنین بود نزدیک مشوید نماز را یعنی نماز گذاردن در غیر حال بودن قیام مسافر  
 عادم تا غسل کنید و از جنابت پاک شوید مغایر بودن منع صلوة بقیامت اجماعی است مقید بجناب غیر مسافر  
 باشد در جناب مسافر که بایانند مقیام بقیامت است چنانچه در آیه تسبیح معلوم شده سوال عدم مجاز











پسیت و شناسانم کرد و چندی به چاره بنویسند بن نه گرسنگ بگزود تراچه کوتی به تو باز تو خویش گردید  
 پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم ایشان را دعوت سوی دین میکرد و از شغال بهدایت می آورد و برای ایشان  
 از خدای و دین و دنیا به سلامت میکرد و آنچه در ادبی و اخیری موجب منفعت و عزت ایشان است در خواست  
 می آورد ایشان از لایمی خویشی فسان را با بارت ناما کرام را با بارت و منفعت را بمحضت مکافات میکرد و دیگری  
 بیاید بزرگ افتخار کند و لایمی ایشان این پیش آورد بهیست به نور می فتانند و سنگ باک میکنند به راه پریم خانه  
 سنگ چنین بود **وَلَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُلِّ بَغْيٍ فَكَانُوا مَسَكِينًا** و لا قلیل الا قلیل  
 مستثنی است از لعنهم الله معنی اینست و لکن ایشان را خدای بکفر ایشان لعنت کرده و در عرض ابعاد از  
 خویش آورد و از خیریت و سعادت و ایمان و انقیاد دور انداخته این مردمان را چون بفش از نور آفتاب محسوس  
 ساخته و این دولت گما یابد و باین راه چگونه شتابند پس یان نپارند و با بارت کفر و کفران نگذارند مگر اندکی که  
 از ایشان هیچ وجهی است بن سلام و یاران او که بدولت اسلام مشرف گشته و با مستحقان رحمت ابدی پیوسته  
 و لا قلیل استثنای از لایم نمون تواند بود و نیز آنچه اگر استثنای از لایم نمون باشد بهشتی از سعادت محذوف بود یا از قائل  
 بود اگر محذوف بود باشد معنی چنین بود لایم نمون ایماناً الا ایماناً قلیلاً تو بدیت ایمان بقلبت و کثرت آید کلام باشد  
 معتزله موافق نماید چه نزدیک ال است ایمان قابل زیادت و نقصان نشود و معانی قلت و کثرت نبود و اگر از قائل  
 لایم نمون باشد رفع بر بدل مختار بود و لغت غیر مختار باشد و بهر قدر انصاف خوانده اند اتفاق قرار بر وجه غیر مختار آید  
 و اتفاق لیغیان بر وجه غیر مختار نشاید چنانچه اینست خود را لامر انک گفته اند که الامر انک مستثنی است از فاسد با یک  
 از لایم نمون منکم احد شش نیست تا اتفاق قرار بر وجه غیر مختار نیاید قراه ایشان غیر مختار نماید و نیز چون لعنهم الله بر سبیل  
 عموم نیز استثنای است اثبات ایمان در بعضی مناقض آن بود زیرا که چون بعضی را دولت ایمان روی نماید عموم لعنت  
 مستقیم نیاید و اگر استثنای از لعنهم الله دارند و نصیر لایم نمون بر باقی بعد الاستثنا بود و بهیچ مستثنا نشود بهیچ  
 وجه است که در تفهیم لایم نمون را بر عموم دانسته و تصریح باینست نمون الا قلیل و الا کثیر کرده **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ**  
**أُولُوا الْكِتَابِ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا هُمْ كُفِرُوا بِهِ قُلْ إِنْ تَحِبُّوا السَّخِرَ**  
**فَلَكُمْ هَكَذَا عَلَى آدْبَارِكَا** در آیه الم تر الى الذين اذاتوا نبيهم انزلنا من الكتاب كتابا بروحنا  
 درین آیه از غیبت سوی خطاب التفات نمود یعنی اینست ای اهل کتاب با آنچه فرستاده ایم آری یعنی قرآن در کتاب  
 ان تصدیق کننده است و راست دارد و راستست هر چیز را که با شماست یعنی توبت ایمان آری و آنچه در کتاب  
 خدای عزوجل نازل شده است تصدیق دارید و پیش از آنکه رویان تومی را از شما کنیم و چشم دینی و ابرو را بگویم  
 گردانیم و باران صورت قضا بایم یا مراد از اطمینان وجه محکوم و جاست در دشمنای دیر گردون شرف و بزرگی



[illegible]

بر حکم قصه که در تشریب بر تو به باشد این آیه متسکمه مر جیه بود و متفهم بر و مذہب معتزله نشود و اما در مثنوی بیان  
 او را بعلق عمومیت که صفت خداست از بند غیب است موجب یقین عفو شد دل بران نهادند حال خود را  
 بار دیگر پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم شرح دادند چون آن الله یغفر الذنوب جمیعا شنیدند و آن را وارد  
 در جواب سوال قبول توبه که فعل نیده است دیدند و توبه را در دل خویش صحیح یافتند امیدوار قبول شتافتند  
 و حضرت بنویسند و در بیان اسلام در آمدند اکثر شرکاء الذین یسئلون أنفسهم بلی الله  
 و روایت کرده اند که جماعتی از یهود آمدند و بسیار خویش را بر آوردند از پیغمبر صلی الله  
 تعالی علیه و سلم پرسیدند این جویان گناهی دارند پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم گفت فی گفتند ما نیز هیچ  
 ایشانیم مخصوص لغفل که رسم انچه روز میگویم شب عفو میشود و انچه شب میگویم روز عفو میگردد و چنانچه جووان دیگر  
 سخن اینها را شنید و احباه و لكن تسنا النار الا ایا ما معدودة و لكن یدخل الجنة الا من کان هو و اولفاری گفتند  
 این آیه در شان ایشان دارد شد الم تر استقام برای انجاز است و دیدن سوی ایشان کنایت از دانستن  
 حال ایشان است و بل ابتدایه است اجرائیه نیست برای انتقال سوی اہم است و از حید الم تر الی الذین بقصد  
 تشیع اہل کتاب است و بیان قیامت افعال ایشان است مقرر است مقررست و جملہ سابقہ ہم ازین حجت فصل کرد  
 بغیر حرف عطف آورد معنی اینست ندانم اسی محمد یعنی دانسته حال کسانی که مع میکنند نفس خویش را و عفو  
 میکنند پاکی را از بدینا یعنی ما هیچ این جویان از گناہان پاکیم میگویند و خود را ابناء خدا و احبار خدا میخوانند  
 لكن تسنا النار الا ایا ما معدودة دعوی میکند و لكن یدخل الجنة الا من کان هو و اولفاری اعتقاد دارند بکلیه  
 مع کند بر کرا خواهد و انچه در دست بیان کند علم او حق است خلاف واقع خود کلام او صدق است ترکیه کسی  
 و اما در توبه است بکل وجه معتبر باشد و لا یظلمکم و لا یظلمون فیتیلای ای لا یظلمکم الله فیتیلای  
 منصوص است از باب خبریہ سوطای و لا یظلمون بقدر فیتیل فیتیل تا شکل است که در شکاف خسته غراب  
 یا شمشیر و بعضی گویند فیتیل یلمتہ شکل است از رسم که میان دو انگشت بیرون آید و جزو معنی عباد  
 از فیتیل و حقارت است و جملہ لا یظلمون معتبر است برای نفی القمان خدا بظلم بر بندگان  
 فیتیل ثواب و نزیادت عقاب معنی اینست مظلوم نشود بر قدر فیتیل به تقییس ثواب اعمال  
 مستوره و نزیادت عقاب ترکیه نابوده انظر کیف یفترون علی الله الکذیب  
 کیفیت حال است از فاعل یفترون از جهت مقرر شده و استقام معنی تعجب و استعجاب  
 آمده و جمله کیف یفترون بتاویل مضمر و مقبول است مرا نظرای انظر فی کیفیت انظر انهم اخذوا  
 عند الله از کیا و این جمله نیز برای تشیع کافران است و مقرر دیگر تشیعات ایشان است و این حجت

ع

فصل کرد و غیر حجت غفلت آورد معنی اینست و بدین یا به بدین اسی بینند با چگونه در دفع را بر خدای افراسیاب است  
 که خود را نزد خدا از کیا میداند و گفتی **بسم الله الرحمن الرحیم** اسی و گفتی سبلا لا تقرا و به فاعل کنی است  
 با در به زانده است اثنا جنبیا حال است یا تمیز است بر طریقی گفتی آیه شیه و جمله ترتیل است معنی اینست پسند  
 است این افراد درین حال که گناهی است پیدا آله بترالی الذین اوتوا کتبنا من الکتاب  
**یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اَتُوبُ عَلَیْکُمْ ذُنُوبَکُمْ اِنْ تَعْلَمُوْنَ اَنَّکُمْ سَیِّئَاتٌ** و **اَلطَّٰغُوتِ** و **اَلَّذِیْنَ کَفَرُوْا هُمْ کُفَرٌ**  
 آتش دای سر الذین اتموا سبیل الله و ایت است کرده اند که کعب بن شرف و حمی بن غلب بعد از حدیث  
 اند خواستند که با پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم تقصیر کند گفتند و اگر مخالفت بنده در مکه آمدند تا با بل که بر حجت  
 پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم معااهده کنند جمیع شدند میافزاید استار و مردم معااهده کردند بعد معااهده در مسجد  
 حرام و شش سینه ابرو سفیدان بن حرب پدر معاویه گفت اسی گروه متران سوگند میبیم شما را بگردان برین  
 افعال که مای آریم و دل بر میداوست آن میگماریم و بران افعال که محمد و اصحاب اومی آرند و هست تحصیل  
 آن میدارند بر راه راست میان ما کبیت در مدح و نکویش تفرقه میان ما چیست کعب بن اشرف  
 گفت شما کار خویش و کار او بگوئید بعد از آن فرق میان خویش و میان او جوئید ابرو سفیدان گفت ما خانه را  
 آبادان میداریم و با اقارب و عشایره جمعی می آریم و میزبانی میمانان میکنیم و هم از رعایت دین و بران  
 خویش میبیم و دین پدران خود گذاشته و می گفت اقارب و عشایره را بپنداشته نشود و کعب بن اشرف می پندید کرده  
 و ایشان را از شور انگیزی آورده و موطن آبا و اجداد را ترک داده و دینی دیگر بنیاد نهاده و عونا انگیزه  
 خویش را بر ایشان گفته برگزینی که باز میمانی نزد یکتر بعدی شما آید باز ابرو سفیدان گفت که شما اهل کتاب ای  
 محمد بنیر صاحب کتاب نیست و او جانب شمارفته نزدیک شما جا گرفته مارا بر معااهده شما اقامه نشود و بر نشانی  
 شما اقامه نبود مگر آنکه شما با ما موافقت و زید خویشی که از آن ماست یکی را حجت نام است و دو م را طاغوت سیده  
 کنیا ایشان متابعت کردند پیشیشان در سیه روی بزرگین آوردند این آید در شان ایشان نازل گشت و این  
 نظر در حق ایشان بود و پیوست همه برای انجا بست و بدین سوی کسی گناهیست است از دانستن حال او چنانچه  
 بدشت جمله سبلا که شکایت از ترک کعبه ایشان خویشتر را بود و آن متقسن ناشایستی که ترک کعبه نمود این جمله متفر  
 مضمون آیه سبلا از صبه ترک کعبه باورده از ایشان در حق خویش و کافران بیان دفع ترک کعبه باورده ایشان در حق  
 دیگران یعنی تعلیم خبیث و طاغوت میجویند مشرکان را اهدی من المومنین سبلا میگویند کسانی که دیگران را بر  
 ترک کعبه نالوده کنند هم ترک کعبه خویش را از نزد چنانستی که گفت خود را ترک کعبه بوده میکنند مشرکان را اهدی من المومنین  
 سبلا میجویند معنی اینست ندانسته یعنی دانسته حال کسانی که نفسی از کتاب داده شده اند ایمان بکتاب و ع







تقدیر غیر جانی بود پس جلد مذکور را جلد جدید نباید پنداشت و معنای پرت مذکور معنای پرت و صفتی باید داشت  
لَيْدُنِي قَوْلَ الْعَذَابِ مُتَعَلِّقٌ سَبْتٌ نَبِيْدُنْهُمْ عَذَابٌ رَاوِرٌ كَرَامَةٌ طَبْعٌ تَشْبِيْهِ كَرُوْهُ بِطَبْعِهِمْ تَلْخُصُّ  
برای او چشیده فی اثبات کرد بر سبیل تمجیل معنی نیست تا بتغییر صفت و نوساختن صفت و سوختن پوست

دفع

هر برای ایشان عذاب را بچشند و در آن باشند إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيْمًا

این جمله تزییل است تا کید او از جهت ابراز تنهایی برای پروردگار و استواری سنت معنی نیست بدین

ندامی است غرض از این غالب بر او نیست هر چه خواهد تواند کرد و حکیم و استوار است کار را چنانچه باید و توانا

أَوْدَعَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَلَّوْا الصَّلَاةَ سَدَّدَ خَلْقَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا

الأنهار خَالِدِينَ فِيهَا أَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَاتٌ أَنْ يَسْمَعُوا كَقَوْلِ الْكَافِرِ كَذِبٌ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَنُّوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمَرُونَ

بِشَيْءٍ لَّاتَذَكَّرُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى كَذِبٌ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَنُّوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمَرُونَ بِشَيْءٍ لَّاتَذَكَّرُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى

الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَلَّوْا الصَّلَاةَ سَدَّدَ خَلْقَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَاتٌ أَنْ يَسْمَعُوا كَقَوْلِ الْكَافِرِ

كَذِبٌ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَنُّوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمَرُونَ بِشَيْءٍ لَّاتَذَكَّرُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى كَذِبٌ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَنُّوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمَرُونَ بِشَيْءٍ

لَّاتَذَكَّرُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى كَذِبٌ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَنُّوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمَرُونَ بِشَيْءٍ لَّاتَذَكَّرُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى

كَذِبٌ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَنُّوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمَرُونَ بِشَيْءٍ لَّاتَذَكَّرُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى كَذِبٌ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَنُّوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمَرُونَ بِشَيْءٍ

لَّاتَذَكَّرُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى كَذِبٌ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَنُّوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمَرُونَ بِشَيْءٍ لَّاتَذَكَّرُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى

كَذِبٌ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَنُّوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمَرُونَ بِشَيْءٍ لَّاتَذَكَّرُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى كَذِبٌ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَنُّوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمَرُونَ بِشَيْءٍ

لَّاتَذَكَّرُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى كَذِبٌ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَنُّوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمَرُونَ بِشَيْءٍ لَّاتَذَكَّرُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى

كَذِبٌ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَنُّوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمَرُونَ بِشَيْءٍ لَّاتَذَكَّرُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى كَذِبٌ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَنُّوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمَرُونَ بِشَيْءٍ

لَّاتَذَكَّرُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى كَذِبٌ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَنُّوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمَرُونَ بِشَيْءٍ لَّاتَذَكَّرُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى

كَذِبٌ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَنُّوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمَرُونَ بِشَيْءٍ لَّاتَذَكَّرُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى كَذِبٌ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَنُّوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمَرُونَ بِشَيْءٍ

لَّاتَذَكَّرُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى كَذِبٌ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَنُّوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمَرُونَ بِشَيْءٍ لَّاتَذَكَّرُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى

كَذِبٌ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَنُّوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمَرُونَ بِشَيْءٍ لَّاتَذَكَّرُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى كَذِبٌ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَنُّوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمَرُونَ بِشَيْءٍ

لَّاتَذَكَّرُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى كَذِبٌ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَنُّوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمَرُونَ بِشَيْءٍ لَّاتَذَكَّرُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى

كَذِبٌ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَنُّوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمَرُونَ بِشَيْءٍ لَّاتَذَكَّرُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى كَذِبٌ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَنُّوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمَرُونَ بِشَيْءٍ

لَّاتَذَكَّرُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى كَذِبٌ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَنُّوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمَرُونَ بِشَيْءٍ لَّاتَذَكَّرُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى

كَذِبٌ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَنُّوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمَرُونَ بِشَيْءٍ لَّاتَذَكَّرُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى كَذِبٌ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَنُّوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمَرُونَ بِشَيْءٍ

امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بالای بام برآمد کلید مذکور نزد اوی سهند در کشتار پیغامبر صلی الله علیه و آله  
علیه و سلم در خانه کعبه در آن روزی بر زمین نهاد عباس رضی الله عنه که ستاینه زهرم تسلیم تو بود کلید داری  
کعبه در خواست نمود پیغامبر در طواف کعبه شروع کرد و جبرئیل علیه السلام آیه ان الله یامرکم ان تؤدوا  
الامانات الی اهلها آورد پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم علی را کرام الله وجه فرمود که کلید را و بسیار  
و بنیاد آن کلید دل او را میازار امیر المؤمنین بر چه کلید او را داد و فرمود و من بعدی و من بعدی و من بعدی و من بعدی  
گفت چیست که آن زمان غفلت کردی و کلید بقدر از من سندی داین زبان چیست که نیمی پیش آمدی و  
عذر خواهی در آمدی امیر المؤمنین علی گفت خدای در شان تو آید ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی  
اهلها فرستاد و الزام ادای امانت را تا ب داد عثمان مذکور دل نیز اسلام آورد و اقرار بر سالت پیغامبر صلی  
الله تعالی علیه و سلم کرد و پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم فرمود که تا خانه کعبه باشد و طایفه طایفان کرد  
طواف کنند صاحب کلید عثمان بن طلحه و اولاد او باشند سوال چون کلید مذکور نزد او رسته بود و تدبر و جدا  
منطبق نبود قصه مطابق آیه چگونه شود جواب درین قصه یک روایت نیست که عثمان مسلمان بود  
از جهت تقریر بعد از خویش در تسلیم کلید تو قبیله نمود پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم نزدیک خانه کعبه ایستاد  
نشد بر عثمان مذکور گفت اگر تو ایسان بخدای و روز قیامت داری باید که کلید خانه کعبه بمن سپاری عثمان مذکور  
گفت کلید بگیر ترا این میدارم و این امانت تو می سپارم کلید مذکور آورد و پیغامبر بر وجه امانت تسلیم  
کرد و عباس رضی الله عنه کلید و عهد داری آن از پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم می طلبید این آیه برای باز  
داشت عباس نازل گشت و این نظم آورده پیوست برین آیه بار وایت موافق است و قصه با قرآن  
مطابق است و بر وایت دیگر که عثمان مذکور هنوز کفر داشت دل بر اطاعت پیغامبر صلی الله علیه و آله  
علیه و سلم نمی گذاشت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه قصه کرد کلید مذکور بقهر و غلبه گرفت پیش پیغامبر صلی  
الله علیه و سلم آورد برین روایت تسمیه او با امانت از جهت آن بود که مال با خود بقدر از حزبی بطلب و از آنکه مال  
نزد او بودست او امانت مسلمانان بود بر دست اخذ اگر چه بقهر بقتل امانت باشد از جهت آنکه ملک است  
نیست و اصل غنائم نبود کلیدی که از خلیل الرحمن پیدا کردند بر دست کلید دار متبوعین بر وجه امانت  
نوارنده و بعضی کتب اقتاده عثمان کلید مذکور شبیه را که مراد او بود سپرد و برابر پیغامبر صلی الله علیه و آله  
علیه و سلم و بدین آیه هم اینجا مذکور بر دست شبیه و اولاد شبیه است و در بعضی ایشان است  
بر صناد اولاد عثمان نیست و اگر بر صناد اولاد عثمان مذکور نبود حکم پیغامبر صلی الله علیه و سلم بدوام قهر  
عهد بر ایشان معمولی نشود و بدانکه هر چند که نبوزد آیه غاص بود و کلام از جهت عموم لفظ عام باشد و

حقوق و یا وحی و دینی و امر نبی است که در هر دو همسه ایست بنده و ند و مودع مایه و مست که در ولایت را به مودع  
سپارد و بعد طلب او سپردن توقف ندارد و اگر کسی را مال و دیگر که فلان را بر سران او و امور باشد بدین گه  
نه که بر آنکس برساند و پیغام او گذارد و در هنگام پیغام گذاری چیزی پنهان ندارد و بشود ما مودع صاحب  
قول شده است کرده اند بوقت شهادت را ادا کنند و وقت کار حق را بپوشند و دانستند ان که خدای عزوجل  
علم در سپینهای ایشان را داشته نامورند که امانت را ادا نکنند و از حق باز ندارند و وصی و ولی که اموال  
بر حکم وصایت و ولایت در قبض ایشان می آید نامورند که اموال مذکور را در هنگام طلب صاحبان بی توق  
ادان نمایند و متولیان اوقات مایه اند که اموال را از مسازون باز ندارند و حق محافظت و دیانت بجا آرند  
و حجاب امر اما مودع که تقصیر که اصحاب خارج بدیشان سپارند ایشان پیش امیری تفسیر و تبدیل گذارند و  
بادشاهان را که حق سبحان تعالی مال عامه مسلمانان در تصرف ایشان آورده و ایشان را قاضی آن مال کرده  
نامورند که با اهل آن بدین در کار عامه مسلمانان خرج میکنند و رعیت نامورند که حق بادشاه گذارند و بگویند  
او بجا آرند و بر طاعت او بیرون نیارند و با او در هیچ چیز خیانت روا ندارند و ادا حکمت و بیان  
التائیس ان شککوا بالعدل معطوف است بران توفد الامانات و اذ حکمت من الناس فرب  
سیان جالط و معطوف فاصل شده است و یا مکرر اذ حکمت من الناس ان شککوا بالعدل معنی نیست  
میفرماید شما را چون حاکم شوید میان مردمان بعد از حکم کنید ان الله یقیم لکم الذی یقسط کتبکم  
منها یفتح فون و کسبون و کسبون و کسبون او با خفا کثرت تا انظار ساکنین علی غیره نباید  
خوانند و معنی هر یکی و ان تدفع من افعال مع مست فاعل او منسیر است با معنی بگرد و منسوبه منسیر نیست  
یعنی به صفت ماست مخصوص مع معذون است ای ان الله یقیم لکم الذی یقسط کتبکم ادا الامانات و ان شککوا  
بالعدل و یقسط اگر چه جاری بر غیر من می آید است ابراز تفسیر نکرد و نیز آنچه التائیس است و باز از ضمیر اصل  
واجب نیست مگر در صورت التائیس چنانچه زید و عمر و یونس و هود الخاف و بنده زید و عمر و یونس و هود الخاف  
کسانی که بنده مذکور نمی پذیرند و خطا منطور در دل نیکنند که علامت است که این را و غفلت یک بند را نشند  
معنون این جمله را شکرا نند که جهت تلو و علانیت انکار ایشان تفریل جزله منکران کرد و جمله را سو که آورده  
معنی نیست بیدستی که کردگار و یان نیکو چیزی است که پند میداد شمار بدان یعنی ادا امانت و حکم عدل  
و در این شان الله که ان تسمیع است و این جمله تفریل است تا کتب  
او از جهت ابراز تکرار باری پروردگار و کاد و استواری است معنی نیست بیدستی که بشود است گفته شمار  
میشود و بناست کردار شمارا می بیند اوست امانت و خیانت و بخت نباشد و حکم عدل و جور از او پوشیده



[illegible]

که اسیران عامورند بدین که حقوق رعیت را ادا نمایند و باز داشتن حقوق مجبور و ظلم پیش نیایند و رعایا  
 مکلف اند همه در طاعت اسیر باشند و سر از طاعت او بیرون نکنند مگر آنکه یقین شود که امر بمعصیت میکنند  
 و در معصیت خدای افکنند آن زمان چاره نیست که طاعت فرمان خدای کنند و با سر و دم نصیحت نمایند و بگویند  
 فرزند با وجود آنکه معصیت فرمایند یعنی خروج بد و نشاید بلکه با او بیان حکم کتاب و سنت پیش آیند و  
 بخواهش متابعت شریعت و نصیحت سعی نمایند فان تشاء عظمی فی شکایک فستوفی و  
**اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ عَطَمَ سَبْتِ بَرٍّ اَمْرٍ سَابِقِ فَاِنْ شَازَ عَتَمَ فِی شَیْءٍ فَرُوْهُ تَقْطِیْبَ وَحُکْمَ دِیَانِ سَبْتِ عَتَمَ**  
 اینست پس اگر منازعت کنند شما با امر از چیزیکه برخلاف شریعت میفرمایند بصورتی که بر مخالفت  
 قواعد دین و مخالفت قوانین شریع مبین مینمایند پس قطعی السوی حکم خدا و رسول باز گردانید و در حکم  
 آن تسک بکتاب و سنت مصطفی لازم دانید **اِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّوْنَ اَهْلَ الْبَيْتِ فَاتَّبِعُوْا اَمْرَیْ** و **اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ**  
**اَلْاِخْرَیْ** و این شرط برای توکیدست نه برای تشکیک و تردید چه تعلیق امری کاین بموجب  
 توکید بود چنانچه گویند تفعل کذا ان کنست او میا و لا تفعل کذا ان کنست انشیا معنی اینست اگر شما  
 مو منایند و بخدا و روز قیامت که روند گایت و بظاهر این آیه بعضی منکران حجت قیاس تسک کنند  
 چه بر تقدیر منازعت و وقوع اختلاف امر بر جمیع سوی کتاب و سنت کرد و بر لزوم متابعت قرآن و  
 حدیث آورد اگر قیاس حجت بودی تعیین این دو چیز روی نمودی و این تسک عبارتست از تفهیم  
 بهو است چه تسک قیاس نیز بر جمیع سوی کتاب و سنت بود و تسک بمعنی که مستنبط از اینان است  
 باشد بر جمیع سوی کتاب و سنت گوی که تسک بر کتاب و سنت گویند و گوی معنی که مفهوم از ایشان است  
 زیرا آنچه در همه صور اختلاف و منازع کتاب و سنت نتوان یافت لا یرم سوی مستنبط یا بدشتافت پس این آیه  
 معنی حجت قیاس نبود بلکه داعی بر جمیع او شود و تعلیق بر جمیع سوی کتاب و سنت بهر جهت فرائض و اختلاف  
 اشارت میکند که بر تقدیر اختلاف نزاع و شیوت اجماع بر جمیع سوی کتاب و سنت حاجت نبود و در آن  
 هنگام اجماع کافی باشد یا این که در تسک با جمیع نیز بر جمیع شود کتاب و سنت شده است که حجت اجماع  
 نیاید و من یشاققه الرسول من بعد ما تبین له الهدی و یتبع غیر نبیل الیومنین آمده و تخلف الی جمع اهلی  
 علی الصلوة و ما راه الیومنین حسنا فو عتدا مشد حسن ثابت شده **فَاِذَا لَکَ خُشُوْا حَتّٰی تَخْرُجَ مِنْ بَابِیْ**  
**تَاْوَبَ لَکَ** این جمله تریل است معنی اینست آن یعنی بازگشت سوی کتاب و سنت نزدیک  
 اختلاف از روی عاقبت و سرانجام کار دخیل آرام قرار بهتر و نیکوتر است از تسک فطنیات قوانین که  
 بران حکم نا انجا مد و تعلق مصالح و مناسبت که در آن حکم قضیه نیار آمد و تواند بود ذلک اشارت بر مجموع

و ح

بود و بر منجهون تمام آیه باشد یعنی چنین آید اداء دلا و امر امانات حقوق رعایا و حکم کردن ایشان بعد از  
 و طاعت کردن مأموران امر را و بازگشتن سوی اتباع کتاب و سنت در وقت وقوع اختلاف میان ایشان  
 و رعیت کاری کرده و شانی پسیده است **الَّذِينَ آمَنُوا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَلِأَنذَرُوا النَّاسَ بِالْحَقِّ**  
**الَّذِينَ آمَنُوا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَلِأَنذَرُوا النَّاسَ بِالْحَقِّ** این جمله متصل است بجملة المؤمنین الذین  
 در توالیفیه این کتاب یومنون بالحق و الطاعت و است زیر که این جمله در نگارش منافقان است و جمله المؤمنین  
 الذین اوتوا فیما من الکتاب یومنون بالحق و الطاعت و است در نگارش جمودان و ترسایان است هر یکی مختص  
 شکایت از کافران بود مقرر مصدق که بیان شناخت احوال ایشان است باشد معترضاتی که در میان دو کلام  
 متصل واقع شده و است کرده اند تا فیه با یهودی خصوصی افتاد یهودی منافق را سوی پیغامبر  
 صلی الله تعالی علیه و سلم خواند و منافق یهودی را با پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم خواند پیش پیغامبر صلی الله تعالی  
 علیه و سلم حق جانب یهودی ظاهر گشت مدعی یهودی حکیم بنوی پوست منافق بحکم پیغامبر صلی الله تعالی  
 علیه و سلم رساند و دل او با القیاد و یقناد چون از پیش پیغمبر بردن آمدند طلب حکم از ابو بکر کردند بدینچه پیغام  
 صلی الله تعالی علیه و سلم حکم کرده بود ابو بکر را همان حکم توایب نمود منافق گفت بحکم ابو بکر نیز راضی نیستم پیش  
 عمر فرمود برین قضیه پیغمبر خطاب حکم خواهد کرد بعد منافق مذکور یهودی مسطور را پیش عمر معنی امده آورد  
 یهودی پیش عمر گفت درین قضیه حکم کرده حق را ایاب آورده این مرد راضی نگشت و دل بر حکم ابو بکر  
 و مرا پیش ابو بکر آورد ابو بکر بروی حکم عمر حکم کرد و این مرد نیز بحکم ابو بکر راضی نشده برای طلب حکم پیش  
 امیر المؤمنین عمر از منافق پرسید که قضیه چنین است منافق گفت آری واقع چنین است برین جمله پیش  
 امیر المؤمنین اعتراض کرد زبان خود را برقرار آورد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه تنج کشیده سر منافق را بحکم  
 پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم راضی نبوده بریده قضیه یهودی بعد از عمر آورده عمر گفت کسیکه بحکم رسول  
 خدا را راضی نشود سر او همین است برین نوع میان حق و باطل فرقی نکرد و حقیقت حق و باطل را باطل  
 آورد و ایام مقتول عمر را پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم آوردند دعوی قصاص کردند امیر المؤمنین  
 عمر ارتداد او بیان کرد خود را از قضیه قصاص بیرون آورد پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم در مدح او سفت  
 یا غفر الله الفاروق گفت دران روز چون عمر در فرقی میان حق و باطل شتافت از پیغامبر صلی الله تعالی  
 علیه و سلم خطاب فاروق یا حجت این آیه در حق آن منافق نازل گشت و شناخت او به بیان پیوسته  
 معنی انیت ای ندیده سوی کسانی که گمان میبردند که بدینچه شرل است یهودی تو یعنی قرآن و بدینچه  
 منزلی است پیش از تو یعنی کتب سابقه ایمان آوردند و برین اسلام تصدیق کردند پس **وَالَّذِينَ آمَنُوا**

أَنْ يَخْتَارُوا إِلَىٰ أَهْلِ الْأَنْثَوْنِ وَكَذَلِكَ هِيَ الْآيَةُ الْكُبْرَىٰ  
جمله استأنفها استی که چون گفته شد الم ترالی الذین یزعمون کذا سماع پر سید باذالینعون فقیل نزدیک  
ان یخاکوا و جمله و قد امر و احوال است ان یکفر و ایه بتقدیر مان یکفر و ایه یسفعول و دوم است امر و احوال است  
منیخاکوا که برای حکم عقوبت است بسوی بیعت یا سوی شیطان روند جو بنده حکم او شوند و حال انیست که کفر  
در زید بن طاغوت فرموده شده اند و به سیر ارشدن از و مایه آورده اند کعب بن اشرف را که منافق مذکور بود  
که برای حکم و برود در خیانت بطاغوت تشبیه کنند و اسم طاغوت که تشبیه است برای کعب بن اشرف  
که مشایست بدو مستعار آورد برین طریق در آیه مذکور صفت استی نام است زیر اهلک طاغوت را و د معنی است  
یکی معنی او شیطان است دوم کعب بن اشرف که مشبیه بدان است در زید بن ان یخاکوا الی طاغوت  
کعب بن اشرف مراد شده و در تفسیر او معنی و قد امر و ایه یکفر و ایه معنی دیگر شیطان مقصود آمده و تواند بود  
که حال تمام بسوی کعب بن اشرف بحال تمام بسوی طاغوت تشبیل کنند و بر وجه تشبیل تمام بسوی کعب  
بن اشرف تمام بسوی طاغوت خوانند برین طریق مراد از طاغوت شیطان بود کلام از باب استخادم نباشد  
و یسید الشیطان ان یضاهه ضالاً کعب بن اشرف است بر زید بن ان  
یخاکوا و بعد اصفت است مراداً معنی انیست منیخاکوا شیطان که گرام سازد و در گرامی اندازد گرامی  
دو را زیدی ضالاً و در از ابتدای چنانچه باز گشتن از ان سوی حق نزدیک نبود و رجوع سوی جاده میوه  
بزدوی میسر نشود و آیه اقیل که یضاهه ضالاً الی ما انزل الله و الی الرسول انیست  
الشیطان یضاهه ضالاً و ان عتاک ضلک و کذا تعالوا معنی انیست الی ما انزل الله متعلق است  
بدو تعالی با استعارات غریب قائل واقع شده جمله شریطه عطف است بر جمله زید بن ان یخاکوا الی طاغوت  
و در آیه المتافقین و لمح منظر موضع منکرات برای ذکر اتفاق ایشان معنی انیست چون گفته شود ایشان  
را بیاندنوی حکمی که خدای فرستاده و سوی رسول خدای عزوجل که حکم است بحق او و اود به بی منافقان  
طراز تو اعراف کنند و در مخالفت زنند اعراف کردن و در روی گردانند روی گردانیدن فکفت احدا  
ایضا بتمیز مصیبه بما قد صت ایل یضاهه ضالاً و الی یخاکوا و الی ما انزل الله از آیه  
الا احساناً و توفیقاً فاسیله است جمله سبب کلام سابق است چه در کلام سابق ذکر حال ایشان  
بود و کراوات مصیبت بعد ذکر سبب از کتاب مصیبت سائر منزه و متعلق است فعلی که بدلائل سابق مذکور  
است اسی فکفت یکن عالم از اصابتهم مصیبه شریطه عطف است بر اصابتهم مصیبه یخاکوا و الی ما انزل الله  
از قائل جاو که ان اردنا الا احساناً و توفیقاً و اب قسمی است که منیخاکوا و الی ما انزل الله

علیه وسلم بیان ایشان حکمی کرده حق را بطور آشکاره و باینکه بر صلی الله علیه وسلم قبول نکرد و در وی حکم  
دیگر آوردند بعد از آن بسبب آنکه ایشان را سستی رسید و بکشتن منافق که او را امیر المومنین عمر حکم  
از داد و کشته کار ایشان بقتل و در سوائی کشیده بعد از آن گناه را منکر شدند و پیش پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
علیه وسلم آمدند و سوگند دروغ خوردند از احوال و توفیق گفتند این آیه تلخیص قصه مذکوره و تلخیص  
سوی حکایت مذکوره است معنی انبیت پس چون تباری که فیت و فتنه و پذیرفتن حال کسی که فتنه  
که سوی غیر تو برای خصوصیت بر بند و چون پیش تو آمدند بیان ایشان حکم کردی ایشان حکم تو را ماضی نشد  
حکم ترا دور کردند و در تهمت میل در واپس آوردند و در حال پیش تو مدعی عورت ردی نماید چون ایشان را  
بشومست جرمی که کرده اند و خطیبه علیه السلام که آورده اند و صحتی بر دانی برای ایشان افتد بر تو نیاید  
و جرمی مذکور را نماند سوگند دروغ میگویند که نخواسته بودیم بر فتنی برای حکم بر غیر تو مگر بیکوی کردن و  
شان تو را از غنیه محکومت و تقاضی فصل خصومت فارغ کردن دل و زبان تو از محبت ارادت صلح و توفیق  
و قصد اصلاح و توفیق سوال رسیدن مصیبت مذکور بسبب جرمی مسطره و منکر شدن ایشان و خوانند  
خوردن و در انکار آن همه حکم قصه مذکوره و اوقات گذشته و حادثات منفرم گذشته است اینجا اصابت  
مصیبت و انکار جرمی و مصیبت و سایر آنچه در خبرها و آئین و معنی مستقبل شده بیان معنی ایشان با قصه  
مسطره که دال بر معنی این افعال شده چنانچه مطابق آید و چه نوع موافق نماید چو اسباب شکی نیست که  
استقامت و اوقات گذشته است چنانچه ذکر آن در قصه مذکور شده است لیکن بر آیت از تفسیر مستقبل کرده و بیان آن  
فعل مستقبل با ماضی واقع بعد از آورده چنانکه در اعمات گذشته است تا بعد از مستقبل کنند حکم خبریات گذشته با قادر  
انگری و چند از محبت آنکه کلی متداول خبر نیاست بود بر همه خبر نیاست متذوق شود فهم حکمی از حکم کلی بر طریقی  
کنایت بود و کنایت ابلغ از تصریح باشد اَفَآلَیْکَ الَّذِیْ یَسْکُنُ اللّٰهُ فِیْ  
قُلُوبِیْهِمْ وَ اَنْتَ قَبْلَهُمْ اَلَمْ یَعْلَمِ الَّذِیْنَ اَقْرَبُوا بِهٖمْ خُبْرًا یَّٰۤاَسْتَغْفِرُ لَیْسَ  
اَزَآلَیْنِیْعِ اَنْتَ اَرْحَمُ و خَلْفَهُمْ عَلٰی ذٰلِکَ و بَا عْتَبَارُ سُبْحٰنِیْ مَعْنٰی عَسَا اَقْدَرُ است در جواب فعل یَغْفِرُ اَنْتَ اَرْحَمُ  
معنی اقیست ایشان آناتند که فدای عز و جل میدادند آنچه در و لهامی ایشان است از لفاق و قصه  
تخلف و تخلف و چون آنچه در و لهامی ایشان است معلوم خدای بود و انکار و سوگند دروغ سود نکند  
فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ و عَنِ الظَّالِمِیْنَ است و عظیم خلاف است بر فاعض معنی انبیت  
پس اگر اهل یکن از استقامت کافران و مکافات کردن در قیامت ایشان صورت قهر مینمائی و تقبل و گذشتن برین  
سیاتی تا گویند محمد مسلمانان را دانی کشته و ایمان آوردن نفع نمیکند بپند برده و نفی معنی جنایت شاید



پند گیرند و نصیحت پذیرند قل انفسهم قولا بليكم ۵ فی انفسهم متعلق است  
بقولهم بجهنم منافع ای قل لهم فی شان انفسهم معنی چنین باشد و بگو ایشان را در شان انفسهم ایشان  
و در بیان حال ایشان در تحویل و ترمیم گفتار یعنی به نیت رسند و به نیت ترسانند متضمن الحاق  
و مبدء جهاد و قتال و این دو قتل و استیصال و اگر دل از اتفاق باز ندارند و بر خلوص ایمان و احسان  
ایقان نیارند در تقای باقی مانده و دل را از کفر و کافری باز نگذارند میان ایشان و مشرکان فرق نشود  
از قتال و جهاد چاره نبود و تواند بود که فی انفسهم متعلق بلیفا باشد معنی چنین بود بگو مرا ایشان را گفتار  
رسنده و انفسهای ایشان جاگیرنده و در دلهای ایشان داین کلام از قبیل ترمیم مفعول بر نثر لفظ  
باشد چنانچه بحث فی بجای بحث عهد و بیخروج فی عراقیه انفسی بجای بیخروج عراقیه آمده و تواند بود در  
فی انفسهم حرف و مسماوات دارند ای و قل لهم فی وقت تفر و انفسهم و خلوص عن الانفس یعنی چنین بود بگو  
مرا ایشان را در هنگام تنهایی و انفسهای ایشان و خالی بودن مجلس از دیگران و آن عبارت از مشاوری  
بود و پند دادن و بر وجهی از باشد که پند در خلوص و خیر آید و بر وجهی مشاوری پسندیده تر نماید و ترسانند  
از جهت دین لازم بود تا از کفر باز دارند و دل بر ایمان و اخلاص متوجه گردانند و ما آذینا  
من رسول الله ۶ این جمله عطف است بر آیه اول که الذین یعلمون انفسهم انفسهم نیست  
و نفرستاده ایم پیغمبر را مگر برای اینکه اطاعت کرده شود و بجهت خدای مطاع گردد و ترک اطاعت  
که مرسل است برای آن که او را اطاعت کنند و سر در رقبه انقیاد او نهند همه دانند که چه ناپسندیده کار  
و چه ناشایسته کرداری است سوال چون ارسال رسل برای اطاعت کردن مردمان در او امر ایشان  
بر سبیل عموم باشد و بحث ایشان مقصود بران بود مخلف بگونه پذیر و و صورت انتفاعی بود و بگو جواب  
الایطاع یعنی اطاعت بود یعنی لیوایه اطاعت نباشد برین معنی مخلف نباید سوال دارد نشود و کلام  
انفسهم از نیکموا انفسهم جهاد و کلام فاستغفروا الله و استغفروا انفسهم  
الرسول لوجه الله ۷ اما تسمی ۵ از طرف است مر جاوگ و جاوگ خبر است مر آن و آن با  
اسم و خبر خویش فاعل است مفعول مخدوف ای دلوشب استم جاوگ صین ظلموا انفسهم فاستغفروا  
عطف است بر جاوگ و استغفروا انفسهم است بر فاستغفروا الله لوجه الله و استغفروا الله  
این جمله عطف است بر مفعول کلام سابق زیرا که کلام سابق یعنی فکیف اذا اصابتهم مصیبه یا قد است  
ای بیم تر جاوگ بگفون یا الله الی قوله اولک الذین یعلمون انفسهم متضمن است مر معنی کم یفهمون انفسهم  
والکلی و لو انهم اذ ظنوا انفسهم انهم استغفروا الله استغفروا انفسهم لوجه الله و الله و الله و در جمله

درست فقرکم الرسول بعد جاؤک التقات است از خطاب موسی غیبت از حجت تقبیه بر مناد اجات است و در  
رساله المستغفر و غلظه چه اگر درست فقرت گفتی تقریح بکدر رساله که داعی موسی اجات است مستثنوی سوال  
شرط و جزا را تو متنی بود و جزا را این جمله یعنی او حیدر الله تو ایا رجاها ثابت است تقنی نیست جزا بود و این امر را  
درین ترکیب بچ معنی است جواب لوجه و الله تو ایا رجاها ثابت است از ایزل سنت خبر هم فال معنی ایزل  
جزا هم لا هم لم یجوبک و لم یستغفر و الله و لم یستغفرکم الرسول پس انتقار جزا باعتبار مفهوم بود باعتبار ظهور  
نشانده معنی انیست ایشان بر تو آمدند کردار خویش را منکر شده اند و بران عموگند دروغ نهند و ایشان  
را هیچ سود ندارد و چیزی منفعت نیابد و در نیر که خدای انچه در دلهای ایشان است میداند و اظهار آن میتوان  
و اگر ایشان بر تو می آمدند و معترف بکبردارید خویش میشدند از خدای آمرزش میتوانستند اللهم اغفر لنا  
میگفتند و پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم نیز آمرزش می جستی اللهم اغفر لهم میگفتی ایشان را خدا را قبول کنند  
توبه میگفتند و بسوی نیل رحمت اوستی شتافتند یعنی جرایم ایشان زائل شدی و گناگان ایشان بزدال  
آمدی سوال در قبول توبه عاصی محض توبه از معاصی کافی بود استغفار پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم  
شرط نباشد و اینجا برای قبول توبه استغفار رسول را با توبه ضم میکند و هر دو را شرط قبول توبه می افشاند  
جواب در عمل حکیم غیر پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم متهم ساختن پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم  
بود و در حکم پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم بعد قضاء او انانت او باشد و در توبه از اینها عباد خوشنود  
عباد شرط است بجزم مذم کافی نیست توقف قبول توبه و در خوشنودی پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم  
یعنی برین معنی است آمدن ایشان بر پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم و استغفار کردن پیغمبر صلی الله تعالی  
علیه و سلم برای ایشان و دلیل خوشنودی پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم باشد توقف قبول توبه بران باعتبار  
تقصیر آن موصول به شرط خوشنودی بود بخلاف توبه عاصی در سایر انواع کفر و معاصی که درین معصرت بود  
درین و ربط نباشد فلا و ذلک لایق منون حتی یحکموا فیما شئتم بیکم  
ثم لا یجحدوا فی انفسهم من جاحما اقصمک و یبکی الشیخ فاسی است و اسم و مبرور است  
ای فلا ایمان لهم از لیس ایمان است ارتداد و عن حکومت و عمو التقدیل علیک و مالوا فی الحکم  
الی غیرک و تواند بود که بعد لا فعل مخدوف باشد بتقدیر فلا یمنون بود و یک لایق منون خبر قسمیه بود که  
باشد بر طریق لا فعل که اصریح بیکم است متعلق است بلا یمنون فیا شئتم منون متعلق است بیکم و ثم لا یجحدوا  
عطف است بیکم و یسلط علیا عطف است بر لایق و اصحیح انیست چون ایشان بیایند و استغفار  
کنوند پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم برای ایشان استغفار کرد که بیکم باشد و تواند باشد و استغفار

نگاشت پس ایمان از ایشان بجهول نیویست که ایشان مکی که تو کردی، در کردند و در بچشم دیگری آوردی و سون  
 میخورم پروردگار تو که چون این معانی از ایشان ثابت شد ایشان ایمان نیارند یا ایمان ندارند تا آنکه ترا حاکم سازند  
 و بگویند سون تو بر دازند در هر چه میان ایشان بخت نه گشته و بافتلاف میوست حکیم تو در نفسهای خویش در حکم تو  
 تکلیفی و ناخوشی نیایند و بدان القیاد و رزند و گرون نمند تسلیم کردنی و انقیاد و رزیدنی و تواند بود که لازند  
 برای تاکید و چنانچه در الا قسم دلیلایلم زیادت لای برای تاکید تحقیق قسم و علم گفته اند و فایر سرور بک دارند  
 فو ربک لای سون و تاکید باعتبار تکرار قطر آید چنانچه در گناست و مجاز از رحمت حاجت سویی تکرار نظر بلوغ پیدا  
 اند و التقات و قلب را موجب القیاد داشته اند معنی چنین بود سون میخورم پروردگار تو که ایشان مومن بنا  
 تا ترا حاکم سازند و حکم پر دازند و کو آنکه کتبنا حکمیکم آن اقلیل انفسکم  
 او اخبروا منی بکرم ما فعلوه الا قلیل منهنم الا قلیل از رفع و نصب خوانند  
 رفع بر بدل و نصب است شمار دارند و درین محل از قبیل نعم العبد صعب لولم یخف البشر لم یعط است ناز  
 قبیل از این اگر تک و نه از قبیل لو کان فیها الکمال لشد لفسد تا وان در ان اقلوا منفس بعد فعل کتابت  
 که فعلی متضمن معنی قول واقع شده و طریق نادیده ان یا ابراهیم آمده معنی اغیبت اگر ثابت شدی بدست  
 مانسته ایم از ایشان که شما انفسهای خویش را بکشید یا از دیار خویش بیرون آید مطیع منی مت دهند و این کار میکرد  
 اگر اندکی از ایشان که مستحق اند با خلاص و ایمان میخواست بن قیس بن شماس و بعد از شد بن ابی سلام و امثال  
 ایشان روانیت کرده اند چون زیر بن عوام و شخصی که با او خصوصیت داشت بعد حکم پیامبر صلی الله  
 تعالی علیه و سلم برای زیر بن محکوم شده بود از پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم بیرون آمدند پیش رفتند  
 بن انس و یهودی که با او غصبیه بود که شتت مقدار پیرسید شمس پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم که محکوم که  
 گشت سنانی گفت زیر بن عوام که پیغمبر پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم مطلوب او بچشم پیغمبر یهودی که  
 نزد یک مقدار بن ابی بود شتت بود کلام و متضمن طعن پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم میل کردن سویی پیغمبر نمود  
 یهود و مذکور از کلام او فهم کرد و بهنفت قاتل امیر سولار بن منون و لیل منون فی قضا گفت و نیز یهود مذکور  
 گفت ابی سوسی علیه اسلام حکم قتل نفس کرد القیاد کردند تا آنکه موازنه بقا و هزار مرد درین قضیه قیاد  
 امیر المومنین عمر و ابن مسعود رضی الله عنهما معاخرت جو در اشکستند و جواب سخن او چنانچه باید و شاید گفته  
 و جواب گفتند که اگر پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم ما را بگوید خود را بکشید بر حال اجابت کنیم و از سر و جان  
 خویش در گذریم نیندیشیم این آیه درین معاوضه وارد شد و بر وجه احترام متضمن شکایت از یهودان زمانه پیغمبر  
 صلی الله تعالی علیه و سلم آمده اگر ضمیر پیغمبر بر یهودان بود که ذکر ایشان بالا تر از منافقان مستلزم است از قبیل

[illegible]

که در حق محبت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم از ثوبان منقول است انجماعی از صحابه محلی است و مقاتلی که پیغمبر  
را با ثوبان درین حال بود باجماعی از صحابه مروی است محبت محبت انست و بر بیان محبت این چنین است  
معنی اینست که سائیکه الامعت گفتند خدای را رسول خدای را در او امر و نواهی و دور دارند خود را از خدا  
و تپای پس ایشان ای محمد با کسانی باشند که خدای ایشان را نعیم عواده و در احسان و انعام بر ایشان گشاید  
از پیغمبر آن صلوة الله تعالی علیهم اجمعین یعنی صاحبان راستی و راست گوئی و نیکی و نیکوئی و شیدان  
یعنی کسانی که در راه خدای غرض و غلبه جان خود را در پاخته و مسخر خویش در اعطای کلمه علیا انداخته  
و صالحان و انچه در حکم ایشان از معنی کسانی که نصف بصلوات و ششم بصلوات اند و حسن اولیاء  
رفیق آن رفیق است نه از افعال امی حسن اولیاء من حیث اسم رفقا بمعنی نیست نیکی  
رفیق آن طایفه غلبه و هدم و همراه آن زمره کریمه ذلک الفضل من الله و کافی نال الله  
علیهم آن جمله ذلک الفضل من الله ترزیل است و جمله و کافی باشد علیا ترزیل بعد از ترزیل  
یعنی نیست آن یعنی سقرون بودن با این اصحاب دولت و رفیق بودن با این ارباب نعمت فضل  
از خدای سبحان تعالی پسند است خدای از آن روی که علم است طاعت مطیعان را و اندوخت ویر  
ثواب ایشان و آن تواند یا ایها الذین آمنوا اخذوا حذركم فانهم واثبات اقر انفسهم و  
جمیعاً و ان منکم لمن لبطت ان این خطاب بر کسانی راست که کلمه اسلام  
از ایشان صادر شده متداول و منان مخلص منافع انرا آورده بدلیل آنکه در آیه و ان منکم لمن لبطت که  
بعد از است منافع انرا بعضی ازین مخاطبان داشته و در طه شکایت انداخته و جمله لبطت جواب قسم  
خداوند است و اقسام با جواب خویش و صله من است اخبار از قسم است انشا قسم نیست صله جمله  
خبریه باشد جمله انشائیة بنود و موصول با صله خویش اسم ان است منکم جبار و مجور خبر ان است چون اسم  
ان موخر از خبر گشت لام تاکید در اسم در آمد کلام بر طریق و ان من شیعۃ لابرهمیم آمد تاکید جمله از  
است که منافقان درنگ کردن خویش را منکر بودند و در درنگ خویش انکار بلوغ می نمودند ازین  
در انکار تاکید کرد و از جهت اصرار ایشان بر انکار تاکید آورده و جواب و ان منکم لمن لبطت تا آخر ذکر منافقا  
است بعد شروع در ذکر قتال معترضه است برای شکایت از منافقان که در اطاعت امر قتالی درنگ  
کنند و بیرون آمدن را در تانی و تاخیر افکند و خبات بمعنی جماعات متفرقات حال است و جمیعاً بر جا  
یعنی مجتبعین و جمله فانهم و اباطلون خویش است عطف بر خذوا حذرکم و جمله ندایه مذکور برای تنبیه است  
و جمله خذوا حذرکم ستافه است چنانست که چون جمله سابقه یعنی و من یطع الله و الرسل الا





دوست آنست که چون دوستی را نعمتی برسد شاوگر دو دو حسد نکند و ایشان بدینکه غازیان را ستمت  
رسیده آرزو میبرد و اندوخلین می شدند که اگر یامی بودیم با ایشان شریک میشدیم خصوص نعمت  
از ایشان میبردیم و آرزوی شرکت آرزوی زوال خصوص نعمت است و این حسد است و حسد منافق  
دوست فکی قتال فی سبیل اللہ الذین یقتلون الحیوة الدنیا یا الاخرة  
فاسبیبه است و سبیل یا صله فعل است مرفعل قتال و فاعل او ضمیر است عاید بر من لعل من آن مبتدا  
از منافقان است و اثر او ضمیر از جهت افراد لفظ من بود و اگر چه معنی او جمع باشد منافقان از جهت اسلام  
ظاهر صلاحت خطاب دارند در تحت خطاب و می آیند باین که امر قتال متضمن است مرا بر جملش  
و از لفظ بیرون آمدن برین وجه سبب متعلق است بقتل منافقان بیان شفاعت حال ایشان معنی  
اینست چون منافقان را تشویع کردیم و شفاعت حال ایشان در بیان آمدیم پس گوئیم قتال کند در رضا  
خدا و برای اعطای کلمه علیا کسی که در قتال درنگ میکند و خود را در ورطه مخالفت با مومنان می افکند  
با کافران که حیات دنیا آخرت میخزند و با اختیار خط و نیا بخطر آخرت میزند یا باید که درنگ کردن در  
بیرون آمدن برای قتال بگذارد و خود را در ورطه تفاق بیرون آرند و تواند بود که ضمیر قتال عاید  
بر افتد فاعل قاصد فلاح صاحب حسن نیت و واجد قوت طبیعت باشد معنی چنین بود پس گوئیم قتال کند اخلاص  
صلاح قاصد فلاح با کافران که چنین چنین اند و نیار برودین میگویند برین طریق فاسبیبه است متعلق  
خدا و احدی که باشد و جمله مترتب بر بود و من قتال فی سبیل اللہ فیکتال او یقتل مقتول  
فایینه اجزا عطف بکمال فیکتال او یقتل عطف بکمال ازین جهت مجزوم شود و من فایینه  
جزایه است و این جمله معتبره است برای بیان استحقاق مقاتل جزا را مفعول و فاعل معنی آنست  
هر که در رفتار خدا می قتال کند پس کشته شود یا غالب آید پس بر انجام او را اجر می که برای مجاهدان  
موعود است بدینهم برای شهدا در جات شهادت و برای غالب آیندگان در جات غایتان و مجاهدان  
روزی که نیم و در کتب تفسیر عظیم و ابعیت تفسیر کرده و این تاویل مشکل است و محل تاویل است زیرا که  
موعود برای همه مومنان است قاصد و مجاهد در و یکسان است بقوله تعالی و کلاً وعدا شد الحثنی ای  
اکلاً من القاصدین و المجاهدین و وعدا شد لجنه و برای مجاهدان و وعدا شد لجنه و وعدا شد لجنه و وعدا شد لجنه  
الشد تعالی و فیکتال لجنه المجاهدین علی القاصدین اجزا عطف در جات متفرقه و حجت ازین آیه ظاهر شود که اگر  
عند عباد حق از جنت نبود چه اجر عظیم را مقابل جنت ذکر کرده و سایر او آورده بلکه اجر عظیم است  
از در جات نیست باشد اصل جنت نبود چنانچه در آیه دیگر منضم میگوید و مملکت لا یقتل لکون









دیگر در مقامی دیگر پیوسته و قوم آن در خبر بد ند که آن دختر هنوز حیات دارد و ممکن است که رو به رجعت آید و او را  
کردند و نگارن ملتئم گشتند و بر احوال مذکور رجعت پیوسته و دختر مذکور بزرگ شدند و نامیکرد و آن فاحشه عظیمه  
می آورد و آنرا در ساحل از سواحل بحر روی آورد و آنجا نیز این کار میکرد و اخیر مذکور نیز بر سر ساحل در آن ساحل  
رسید و زنی جمیده را برای نگاه طلبید عورتی نشان این زن گفت او را رجعت کرد و در حال خویش آورد و با او  
میانند و عیش و عشرت میکرد و زنی حکایت پاره کردن بشکم دختر می بد و گفت زن مذکور در حالی خود را دریا  
که قصه مذکور گفته است از و بهنفت گفت این حال بود و در شکم خود را نمود و شوهر گفت خبر نبرد راست  
گشت و صدق به شاهد پیوسته خبر موت او بنگیوت یاد آورد خبری در صحرا پیدا آورد و آن را کج کرد و محل  
عسکریوت نبود و جای در آمد و او را مشاهده نمود و آن زن در آن بیج و در عیش بود و از لطافت این مقام  
عسکریوت روی نمود و روی روزی نظر زن بر عسکریوتی بر سقفه چرخ افتاد و او را از مرگ او نشان داد و ناگاه عسکریوت  
از سقفه بر زمین رسید این عورت بهر انگشت پای خود مالید و بر آن عسکریوت میان ناخن گوشت فرو  
در آمد و عورت مذکور بر آمد و او را نام نهاد و رحمة الله علیه این قصه در تفسیر خود آورده لیکن چنانچه  
مخالفت این ذکر کرده یکی آنکه خبر از حال آن مولود پیغمبر آن زمانه را داشته و بجای عدد صد زنانه را گفته  
و بنگیوت مرگ مرده متعلق ساخته و افتاد و عسکریوت بر روی مرد و آماج گرفت و آن گفته و شک نیست  
که ذکر و او گنیمتی بروج شدیدی که درین آیه است متضمن تلحیح این حکایت است و آن تصویر هم چنانچه  
يَقُولُوا هٰذَا مِنْ عِندِ اللّٰهِ قُلْ لَّيْسَ مِنْ عِندِ اللّٰهِ اَشْيَءٌ سِوَا مَا يُرْسِلُ بِالْعَمَلِ  
فَمَنْ عِندَ لَكَ اِنْ هٰذَا مِنْ عِندِ اللّٰهِ لَيَقُولُنَّ اِنْ هٰذَا مِنْ عِندِ اللّٰهِ لَيَقُولُنَّ اِنْ هٰذَا مِنْ عِندِ اللّٰهِ لَيَقُولُنَّ  
برای شکایت از حال منافقان و حکایت از نشان ایشان روایت کرده اند و آنکه پیغمبر  
صلی الله تعالی علیه و سلم و مهاجران در مدینه قرار گرفته اند منافقان میان خویش می گفتند ما آنکه  
این مرد در مدینه قرار گرفته و روج و شمار با نقصان پذیرفته این حکایت قول منافقان است و شکایت  
از گفتار ناپسندیده ایشان است و معنی اینست و اگر ایشان را نیکی از ازانی و فراخی در فراغ و رزق و ثمر  
و آسانی و فراغ و قرار برسد و منفعتی و نعمتی و از ازانی و سعیتی بجمیل پیوند و بگویند این از ترف و فضل خداست  
و از لطافت حق جل و علاست و اگر برسد ایشان را بدی از اعدا و امور مذکوره و عذاب مشیون مسطور  
نسبت به تو کنند و ناشی بخوشت قدم تو نماند **قُلْ كُلٌّ عِندَ اللّٰهِ**  
استانده است چنانست که میخامش گفت ما تو را قول عین یقولون غلبه قتل کل من عند الله معنی آنست  
که هر یک غیر و شریک و خدا را از نزد خداست و از ازاد است و نقصان می حق جل و علاست

وَمَا أَصَابَكُمْ مِنَ سَيِّئَةٍ فَحَسِّنْ تَقْصِيْدَكَ اَلْمَوْصُوْلُ بِالْمَعْرِفَةِ اَلْجَلُّ بِاَلْبَدَايَةِ مِنْ حَسَنَةِ  
بَيَانِ مَا اسْتَغْنَى عَنْهُ خَيْرٌ مِنْ بَدَايَةِ مَا اسْتَغْنَى عَنْهُ خَيْرٌ مِنْ بَدَايَةِ مَا اسْتَغْنَى عَنْهُ  
مِنْ سَيِّئَةٍ تَجَلَّى سَائِلَةٌ مَعْلُومَةٌ سَتَ وَبِرَّ اِرْتِبَاطُ بَدْوٍ بِجَمَاعٍ تَقْنَادُ مَعْرُوفٍ سَتَ وَخَطَابُ مَعْرِفَةٍ سَتَ  
اِنْ تَقْصِيْدُكَ سَتَ مَعْلُومَةٌ تَخْلُقُ كُلَّ شَيْءٍ وَبَيَانِ اَسْمَاءِ كَمَا نَوَاعِ اَشْيَاءٍ تَذَكُّورُ وَقَسْمُ مَسْطُورٍ مَعْلُومٍ  
تَخْلُقُ خَدَّاهُ جَلَّ جَلَالُهُ وَعَمَّ نَوَالُهُ تَعْلُقُ نِكَلِي اَبْدَانِيَّتِ بِحُضْرِ فَضْلٍ وَكُرْمٍ بُوَدٍ وَتَقْلِبُ اَصَابَةَ بَدْوٍ بِنَائِي سَتَ  
مَعْنَى بِرَشُوْمَتِ كَنَاهِ بِنْدِ كَانِ بَاشَدِ بَدْوٍ اَنْكَ اَزْ نِيْهَ كَنَاهِ صَايِرُ مِشُوْدُ وَجَرِيْمَةُ بِحُصُولِ مِ بُوِيْدُ وَبِشْتَرَا  
كَ خَدَايِ عَفْوِ كَنْدِ وَاَكْرُ خَوَا بَدُوْمَتِ كَنَاهِ نِيْگِيْرُ وَخِنَا بِنِجِهَ وَآيَتِي دِيْگَرِ آدَمِهَ وَاَصَا لِكُمْ مِّنْ مَّصِيْبَةٍ نِّمَّا كُنْتُمْ  
اِيْدِيْكُمْ وَبِشُوْمَتِ كَثِيْرُ وَدُرُ حَدِيْثِ آدَمِهَ اَسْتَفِيْدَتِ بِحُضْرِ اَزْ خَرَابِشِيْدِيْنِ بِحُجُوْبِيْ وَبِضَرْبِ شَدْنِ وَكُنْ  
وَبِغَزِيْدِيْنِ بِاسِيْ كَرِشُوْمَتِ كُنْشِيْ وَنَحْوِ سَتِ خَطَايِيْ وَخَوِ كُرْدِيْنِ عَذَابِ بَسِيَارِ بَاشَدِ وَآمَزِيْدِيْنِ اَوْ غَالِبِ بُوَدِ  
وَهَا بِشَرِ رَضِيْ اِيْشَدِ عَنَمِ رَوَايَتِ كُرْدِهَ كُنْشِيْ اَزْ مَسْلَمَانِيْ كِهَ اَوْرَارُ نَحِيْ وَشَقِيْ بِرَسِيْدِيَادِ وَاَلْ اَعْلِيْنِ اَوْشِيْگَنَ  
يَا غَايِيْ وَرَبَّايِ اَوْ بِنْدِيْ بِاِخِيْرِيْ اَزْ دُسْتِ اَوْ بَرُوْدِ مَكْرُ اَنْكَ لِسَبَبِ هَنْدِ كُنْ اِيْ بُوَدِ وَتَوَقُّعِ خَطَايِيْ بَاشَدِ  
وَعَفْوِ كُرْدِيْنِ عَذَابِيْ بَسِيَارِ سَهْتِ وَآمَزِيْدِيْنِ اَوْ مِشِيَارِ مَعْجِيْ اَنِيْسَتِ اَنْجِيْ تَرَا اِيْ مَخَاطِبِ اَزْ نِيْگِيْ عَفْوَ چُونِ  
اَنَسْتِ وَبُجُوْدِ اَشْدِ اَنِيْسَتِ فِيْ سَابَقَةِ اَخْتِيَارِيْ وَكُسْبِيْ وَبِيْوَا سَطَرِ بِنِجِيْ وَآيَتِيْ وَابْجَادِ قُوِيْ طَبِيعَتِ بِوَسِيْرَةِ  
وَرُحْمِ وَصَفَرِ وَتَبَايِرِ اَمُوْر اَبْدَانِيْ مَحْضِ لَحْظِ وَكُرْمِ فِيْ سَابَقَةِ اَخْتِيَارِيْ وَكَارِيْ بُوَدِيَا اَنْكَ مَعْنَى بِرَبِّ اَتِيْلَا  
چُونِ اَنَارِ طَابَعَتِ خَشْتِيْنِ كِهَ اَتَبْلَا سِيْ سَتِ مَقِيْنِ جَا حَصْلِ اِيْدِيْ پَسِ هَمْ نِيْگِيَا اَزْ مَسْأَلَةِ رَسِيْدِيَا سَتِ  
وَعَلَلِ وَبَعْلَدِ اَتَبْلَا سِيْ يَا مَعْنَى دُرُ اَبْتِلَايِيْ رُوِيْ نَابِدُو اَنْجِيْ بِرَسِيْدِ تَرَا اِيْ مَخَاطِبِ اَزْ بَدُوْمَتِ اِيْ  
وَمَعْرِتِ وَدُرُوْمَتِ فَيْنِيْتِ وَصَحْنِ وَعَنَا دَا فِتْ وِيَا بِنَايِيْ بُوَدِ مَعْنَى بِرَبِّ اَتِيْلَا سَتِ اَرْ كَنَابِ بِرَبِّ اَزْ جِيَا بِرَبِّ اَتِيْلَا  
بِرَشُوْمَتِ اَلْقَنَافِ بَدِيْمِهَ اَزْ دَوَانِيْمِ بَاشَدِ مَوْاَلِ وَبَدُوْمَتِ طُفْلِ هَمْ نِيْگِيَا اَزْ شَقِيْتِ مَعْرِتِ مَخَانِيْنِ كِهَ كُنْشِيْ

عقل یافته و با اختیاری کاری نشناخته بنائی ست معلوم بنی بر کدام معنی است چنانچه در روی در لایحه و  
 مشتقی و مقتری که ایشان را بر سرند بنیض نیست بلکه تنفس نیست لیل و رجاست و از یاد و شویات و آخرت  
 است چون در روی تلخ و علاج موهوم و ضرب و تفریک معلوم از روی معنی اذاعه است اگر چه بهر روش ایام است  
 سوال چون سفار بر او کتاب جریمه معصیت یا کفر بود خلق جریمه کفر و معصیت نیز بنیض بر جریمه کفری و معصیتی  
 دیگر باشد و آن بر دیگری و آن بر دیگری تسلسل آید و اگر باز گردد و مقدم بنی بر متأخر بود و در نهایت پس لازم  
 آید هر چهار راجع شود سوی غیر ابتدائی بود چنانچه بهر یک از راجع سوی فضل ابتدائی باشد چنانچه است مسیما  
 اختیاری واقع شود و مسیما اختیاری سوی صورت کسی و اختیاری یا صفات بود زیرا که چنانکه که بدان چیست  
 صفات سوی باری است چیست خلق و آخرت را نیست اما آن بدین نوعیت بنی بر ولایت بود پس در حکمت باشد  
 سستی و چون او از جهت آنست که حاصل یکسب اختیار راست که ما از او منوعیم و عمل نفیر و ناپسندیم و صورت  
 کسب اختیار مقصور بر ما است بدین همیشه غیر صفات سوی حق جل و علا است و تواند بود خطاب بر غیر  
 را باشد و مراد بحد صفات یا بر وجه مجاز است بودای ما احصا بکتاب یا محکم بر حق است و فرستاده شده  
 و اما احصا بکتاب است که معنی آنست آنچه برسد ترا ای محمد یا نوحا طیب غیر بدین از سبب  
 از خداست از فضل و کرم و احسان حق جل و علا و آنچه برسد از بدی ترا از نفس تو بود و از شرف است گناه و خطا  
 تو باشد یا گویند آنچه برسد ترا از نزد نفس تو ای ایتنا ازین صفات است که به ایشان در حق است گناهان  
 و معتزله حسنه را درین آیت عبارت از طاعت و غیر و صبر و عبادت و شرف و از حد معصیت  
 را بجمک این آیت بقدر اینها و از دست او نیندازند یا حسنه و صبر یعنی نفع و ضرر در است و شرف و مثال  
 آن چنانچه بالا گذشت گوئیم روند سبب معتزله میگویم و از بیان آن کتاب است  
 خطاب بر غیر یا است حقیقت بی غرضی و مجازی و تکیه بر عبودیت است این خطاب معتزله است  
 بای چون پیغمبر علی بن ابی طالب علیه السلام و در امانت ایشان او را معنی آنست و فرستاده ایم تا بر ابر  
 مردمان رسول عظیم الشان طویل البرهان و کفایت یافته باشد چنانکه از آیه است ای کف  
 باشد شهادت و شهادت یعنی شهادت معنی آنست که بفرستاده است خدای از آن رسول گواه است  
 یا در حالت که گواه است یعنی برای رسالت تو بر رسالت و بودن تو عظیم الشان طویل البرهان یا گواه است  
 بر انکار کافران و گفتار ناپسندیده ایشان این جمله تکرار است معنی طویل البرهان است  
 آیه طویل البرهان رسول است معنی آنست که در حق طاعت الله تسلیم است این  
 طویل البرهان بنفیس الله طویل البرهان و طویل البرهان است بر طویل البرهان که طویل البرهان در طویل البرهان







می آوردند و بهر متوقف و ملایم میداشتند و بر می آید تا قاضی و اختلافی یافتند و اگر قرآن از غیر حسد یا  
 بودی هر آنچه در اختلاف است باید روی نمودی و در روی قاضی و تناقض می یافتند و چون این تفسیر اختلاف  
 و تناقض می یافتند و چون بعد تفسیر اختلاف و تناقض نیابند ثابت شود که بهر وجه مستقیم و لفظ  
 و معنی است و اما این چنین فصاحت و بلاغت و راستی و درستی و سلامتی و استقامت این کلام از غیر خدا  
 نیست و هر کلامی که از خداست حق و صدق باشد یقیناً آن کلام و لفظ یقیناً معنی می یابد و علی الله و اما  
 علیه و سلم واجب بود سوال مسلم است که در قرآن اختلاف و تناقض نیست کلامی سلامتی و اعتدال معنی است  
 اکنون مردم اختلاف در کلام غیر خدا می نمایند که واقع است و وقوع آن بمشاهده مرجم است از چندین  
 خطب و رسائل و کتب مرسوم است از آفاضل انجم محلی است و در آن اختلافی نراوه و تناقضی نیفتاده پس میا  
 کلام غیر خدا هم وقوع اختلاف کثیر و صوری ملازمه که از جمله لوکان من غیر الله و لوجیه و انیه اختلاف کثیر است و  
 مشکل است و اولاً که آن با نیت معصوم و معضل است چو اسب بلاغت کلام بمطابقت مقام است  
 و احاطه مطابقت مقام خبر بعلم علام الغیوب ممکن نبود و خبر برفت احوال مسطور مخفی حاصل نشود و چه در کلام  
 مستحکم غیر بلوغ از جهت آنکه مقامات کلام نمیدانند و تطبیق کلام با مقتضیات مقام نمیتواند از جهت مطابقت  
 و عدم مطابقت اختلاف بسیار واقع شود و تناقض بینما یحصل میشود همچنان در کلام بیغنی که احوال  
 باطنیه غایب و مقامات مخفی نشناخته هر چند که با مقامات ظاهر تطبیق کند و احوال که از رسیدن به تطبیق تواند  
 در کلام او باعتبار مخالفت احوال مخفی اختلاف بود یا بعضی احوال که او ندانسته است مطابق نشود و هم از این  
 علامه معانی گفته اند لا یلیخ کنه الیایة الا علم علام الغیوب غیر کلام خدا می هرگز برین طریق از اختلاف  
 خالی نبود یا بعضی احوال مطابقت باشد و یا بعضی مطابق نشود ملازمه مستقیم آید معارضه نماید و آنچه  
 سبحانه و تعالی امر المؤمنین او المؤمنات اذا خولوا بهن و اذا جاء من المناقضین عیان است  
 بر قولون لما عتبه که آن نیز قضا منافقان بود و عطف قضا منافقان بر قصه منافقان بنود معنی نیست  
 چون بیاید منافقان را خبر امری و شافی از غرضی یا امری و اما فی مینی از این بدون سبب یا خالی بودن  
 نیرکی که از این پیغامبر علی الله تعالی علیه و سلم برای محاربه فرستاد از اراجیف که از نیست و است که آن می باشد  
 یا از جهت خوف منفیت اینها که آن نمی شناسد یا اخبار کاذبه که منافقات و موضوعات  
 ایشان است و در حالت خوف خبر امن میگویند و در حالت امن خبر خوف میگویند تا مردمان و گویان نیز از این  
 و در خوف نمانند و در حالت امن خبر خوف میگویند تا مردمانی که میخواهند برون میرودند و باز آیند  
 این نوع اخبار مشهور نیست و برده است و دشمن می رسد و دشمن بران الملاح می یابند

در تدبیری که مقتضای عداوت است می شناسد و او را که رسول و اوست و اوست و اوست و اوست  
 من و هم که الله الذین یستنبطونہ منہم و او را که فضل الله علیکم  
 و رحمتہ لا یصلحون الشیطان الا قلیلا این هر دو جمله در تمام کلام مفسر شده است  
 و برای بیان حال غیر این مذکور و قائلان بسطور معنی اینست اگر شناخت و گمان اخبار و تدبیر اصلاح کار  
 سومی پیشا میر جلی الله تعالی علیه و سلم باز میگردانیدند یا در گوش امر که ولایه امورند میر سایند یا تدبیر  
 و مصلحت آن بدیشان میگذاشتند و این اخبار شنیده را میباشند و خود برای خویش عمل نمیکردند و این را  
 غیر این نمی آوردند میگفتند این امور را پیشا میر جلی الله تعالی علیه و سلم و بزرگان و افراد اند و تدبیر  
 مصلحت آن ایشان تواند ما را با گفتن این اخبار چه نسبت بود و باز گرایین کار چه ملاست باشد مصلح  
 حدیث مصلحت ملک خسروان دانند هر آینه آنکسایکه بیرون آرند امور مخفی را بقریحه ما فید فرست  
 و انیست اخبار جهان استطلاع امور گویان که ذلیفه ایشان است میدانستند و تدبیر فرست  
 و جذب منفعت آن میتوانستند و اگر بودی فضل خدا و رحمت او بر شما هر آینه شما شیطانان را پیروی میکردید  
 مگر اندکی که در گمراهی نمی افتادند و در الا قلیلا من و دو وجه است یکی آنکه مستثنی باشد از احوال و بلام  
 الشیطان غیر استثناء بود و متداول کل شود و دوم آنکه مستثنی از ابعثتم الشیطان باشد برین تفسیر از فضل  
 ارسال رسول و از رحمت او انزال کتب مراد باشد یعنی چنین بود اگر بودی فضل خدا یعنی ارسال کتب و رحمت  
 او یعنی انزال کتب هر آینه شما شیطانان را پیروی میکردید و طغیان را مکتب میشدید مگر اندکی از شما  
 که پیش از ارسال رسول و پیش از انزال کتاب مقدس فضل شدند و ایمان بر پیغمبر آوردند چنانچه بعد از  
 و ورقه نوفل و قیس بن ساعد و امثال ایشان که عدد ایشان سی و چند نفر گفته اند سوال بولا افتاد  
 و الا لا متبع را متناع ثانی بنابر وجود اول دارد اتباع شیطان را از رحمت و وجود فضل در حقیر امتناع  
 می آورد چون استیجاب بر حکم و اکثر هم الفاسقون اتباع غا طمان شیطان را متابعت بود معنی بولا بر حکم قاعده  
 مذکور مشکوک شود و چه استیجاب غا طمان بود لا فضل شد علیکم و رحمت لا تبعتم الشیطان الا قلیلا کسانی اند  
 که ایمان بر پیغمبر آورده اند و در ایشان اتباع شیطان ناشکی نیست امین وجه برای استیجاب است معنی بولا  
 کافی است و بدان امر و از تخلفین لاحق نیست بر طریق همزه لغز و در ذکر امین خودت صنعت طایق است  
 و الا لا متبع را متناع ثانی بنابر وجود اول دارد اتباع شیطان را از رحمت و وجود فضل در حقیر امتناع  
 می آورد چون استیجاب بر حکم و اکثر هم الفاسقون اتباع غا طمان شیطان را متابعت بود معنی بولا بر حکم قاعده  
 مذکور مشکوک شود و چه استیجاب غا طمان بود لا فضل شد علیکم و رحمت لا تبعتم الشیطان الا قلیلا کسانی اند  
 که ایمان بر پیغمبر آورده اند و در ایشان اتباع شیطان ناشکی نیست امین وجه برای استیجاب است معنی بولا



رومی خواهد نمود این جمله با مملوون خویش میان ذکره متافان حضرت است برای بیان حکم شفا عبت  
معنی اینست هر که شفا عبت کند شفا عتی حسنه مراد از اینست آن شفا عبت لغیبی غلبه بود و بسبب او جزا  
بخیزد باشد شفا عبت در لغت خواستش از کسی شفا برای نفع و دیگری چنانچه از کسی برای کسی منفعت خوا  
یا دفع مضرتی از کسی بود و شفا عبت حسنه آنست که بنفس ابطال حتی و اثبات باطلی بود و ابطال مسلمانی  
و ایضا معنی نباشد چنانچه پیش حکم از دست دعا علیه و یا شفعیدن گوا ان مدعی دوم نیکن ای مدعا علیه  
ز دنیا لایق مدعی جوید احکم بشود و بالاتر که گوید و بعضی گویند شفا عبت حسنه آنست که از کسی منفعت کسی  
بی طلب منفعت بپوشد خواهد و درین کار در ره ارشاد و ناموس جمیع منجن و رشوشه گرفتار بود و هر که شفا  
کند شفا عتی سید او را بر حکم شیب نفسی ازان بدی باشد و لسانی ازان جریمه بود شفا عبت سید شفا  
حسنه است چنانچه کسی نفع کسی جوید یا خد شوقی و ابطال حتی و اثبات باطل خواهد برای طلب منفعتی و کمال  
معنی لغیب دانند لیکن آنرا در لغیب بدی استعمال کنند و گان الله علی سبیل تحقیق  
ای مقتدر احفیفا شیدا حبیباً محیفاً محازیا حمله ترکیل است معنی اینست و هست کرد و گاردیان بر هر چیز  
قادر نگاهبان گواهی و پند حساب کننده جزا دهنده سزا کننده همه چیز داند و جزا و اوان آن تواند و لذا  
سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ بِكَ الْحَمْدُ يَا أَحْسَنَ الْخَلْقِ يَا أَكْرَمَ الْوُجْهِ يَا عَزِيزَ الْغَيْبِ است برای بیان  
حکیمیت معنی اینست و چون تحیت کرده شود شفا عبتی بدعا یا اسلامی و تعلیمی یا اگر ازی پس شفا  
تجیتی که سیکو تر و خوبتر ازان است تحیت کنند یا کلامی و ادعای که مثل آن بود باز گردانند در حق جواب  
فی تعالی بگذارد و روایسته کرده اند مردی پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم با سلام علیه  
تحیت نمود پیغمبر علیه السلام در جواب او علیک السلام و رحمة الله فرمود و مردی دیگر با سلام  
علیک و رحمة الله تحیت آورد پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم بلفظ علیک السلام و رحمة الله و برکات  
و در جواب او تحیت کرد و دیگری تحیت السلام علیک و رحمة الله و برکات شفا عبت پیغمبر صلی الله تعالی  
علیه و سلم و علیک و در عثمان او سوز او زیادت گفت یا رسول الله برای ایشان زیادت کردی و برای  
من چیزی زیادت نیاوردی پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم فرمود انموری که در جواب سلام آمده همه در  
سلام خویش بکار داشتی برای مرا چیزی از انما و تحیت نگذاشتی بفرزیت مثل تحیتی که کردی کردم و آنچه در  
سلام گفتمی مثل آن آوردم و نیز خون فرستگان ابراهیم را گفت سلاما یعنی سلاما علیک سلاما بصورت جمله  
فصلیه که دلالت بر حق میبندد ابراهیم صلوات الله علیه در جواب ایشان سلام گفت بر حق براست  
تا بر من برکت جمله سهیه شود و ذوال بر کلام و ثبوت بود تحیت ابراهیم حسن از تحیت ایشان آید و نیکی





بر کلام خدا اعتبار آنکه مشتق از حد و حدیث است برای حد و حدیث کلام حق سبحانه و تعالی متسک کند و خود را در ورطه غلط  
و خطا افکند متسک کند کور خطاست و احتیاج مسطور را و است اطلاق لفظ حدیث که مشتق از حد و حدیث است  
بر کلام قدیم که صفت خداست و معنی قایم بذات حق سبحانه و تعالی است و او را اطلاق بر کلام معنی عبارت  
ما و شد که ذال بر کلام خداست و رو باشد و اطلاق او را اینست بدین معنی است بر معنی اول نیست متسک معنی که  
درست نیاید و صحت احتیاج ایشان را روی نماید **فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِئَتٌ وَاحِدَةٌ وَاللَّهُ**  
**أَعْلَمُ بِمَا كَيْدُ السَّيِّئِينَ** و اینست که و اندر مسلمانان در باب منافقان دو گروه بودند در میان  
ایشان اختلاف مینمودند و بعضی ایشان را نظر بر اجر کلیه اسلام مسلمانان میداشتند و بعضی نظر بر انبار  
کفر کافر میداشتند این آیت بر وجه توفیق دارد گشت و این نظم بود و پیوست و بعضی گویند این آیت در باب  
خزریان وارد است که ایشان شکایت از مرض کردند و پیوسته را ناسزاوار گفتند پیغمبر صلی الله علیه  
و آله تعالی علیه و سلم ایشان را گفت شتران صدقات که جمع شده اند شما نزدیک آن نباشید یا شما میدان  
شیر شتر و پول شتر دارد که ایشان رفتند یا شما میدان مشغول گشتند بعد ضمت مرتد شدند روی خود  
و این خویش آوردند شتران صدقه را بر سر خویش نبردند پیغمبر صلی الله علیه و سلم کسان را اتباع  
ایشان فرستاد و باز گردانیدند و کشتن ایشان فرمان داد و با شتران گرفته آوردند و مار از آنها و ایشان  
بر گرد آوردند و این وجه منقول قریب است چه بعد نبوت ارتداد و محل اختلاف نباشد این آیه که در میان اختلاف  
صاحبان است موافق و نه متوجه و بعضی گویند وارد در حق قومی است که ایشان مسلمان شده و به حیرت  
کرده بر پیغمبر آمده اند یا ز بغیر ازین پیغمبر صلی الله علیه و سلم در مقامهای خویش رفتند از اینجا پیغمبر  
نباشند و باینست پیغمبر اسلام مستقیم ایمان از جهت آنکه پیوسته ما را ساز و آید و سورت مرض  
در استقامت مینمود و با گشتن ایمان از دین خود نگذاشته ایم گفتار ایشان و ایل بر اسلام بود و رفتن ایشان بغیر  
از این پیغمبر صلی الله علیه و سلم و لیل بر ارتداد نمود و مسلمانان در میان ایشان دو فرقه شدند این آیه  
در میان ایشان باز گشت و بود و پیوست و بعضی گویند این آیه وارد است در حق کسی که از جنگ  
آمد بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم بیرون رفتند در وقت جنگ سومی مدینه باز گشتند در باز گشتن  
ایشان مسلمانان اختلاف کردند و مسلمانان ایشان را در جزیر تراج آوردند و بعضی گویند این آیه وارد است  
در حق کسانی که در مکه خانهای خویش مسلمان شدند و به حیرت که در آن وقت فرمن بود بجا نیامد و بودند  
بعد پیغمبر ایل مکه در جنگ بدر بیرون آمدند چون ضعف لشکر پیغمبر صلی الله علیه و سلم مشاهده کردند  
خود را بر قتال آوردند در میان مسلمانان این اختلاف کردند خدا خبر کفر ایشان کرد و قصه ایشان در بیان آورد



[illegible]









و سوسه شیطان باستان و تیه بکشتن قهری مذکور جزیره نمود چه شیطان او را و سوسه کرد که بستاند و تیه  
 رسانا و دمی بر انتقام و لایق نهادن قهری بکشتن و بکشتن مسلمانان انتقام بر او بکشتن و تیه زیادت بر و نام بود  
 جلدی بر او و سوسه شیطان در و اثر کرد و قهری را کشت و از دین مرتد گشت چنانکه رفت اول ارتداد  
 و در دین او واقع شد این آیه در شان او فرو آمد معنی اینست هر که بکشد سوهنی را با حق درین حال  
 که معتقد باشد یعنی قاصد کشتن او بود و جز او را آنست که او را در و دوزخ در آرد و باید در آتش با حشمت  
 سوال جاویدی در دوزخ خاصه کنار بود و غموم آیه موافق غموم میسر میشود که ایشان گناه کبیره  
 را موجب کفر میدارند و سبب غلوه و در نماندن از آتش صاحب گناه کبیره را چون قاتل  
 عدا و آیه یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتل مومن خوانده مومن عقی که سبب غلوه و قاتل  
 عدا و اولی مقتول اخوة سلام اثبات کرد و در آیه و ان طایفتان من المؤمنین اقبلوا باعنی ترا که صاحب  
 کبیره است مومن خوانده و در حدیثی آمده که در عهد پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم مسلمانان مسلمانان  
 را کشتن پیغمبر و اولی مقتول را گفت بل لکن فی العفو یعنی ترا در عفو غنمی هست او گفت لا با و گفت  
 بل لکن فی الذیة قال لا یعنی ترا غنمت در و تیه هست او گفت لا و سبب بار اعادت میگرد و اولی استیگفت  
 آخر تیه قبول کرد و پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم قاتل را بر او و هم تجزید ایمان بنیاد و در این سبب  
 دلیل است که قاتل عدا کافر نیست چه اگر قاتل عدا موجب کفر بودی پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم قاتل  
 مذکور را چنانچه و او را و تیه فرمود و تجزید ایمان نیز فرمودی چون ثابت شد که مرتکب گناه کبیره و از ایمان  
 بیرون نمی آید و کافر نگردد و چنانچه نیست که خلوه میرا مجاز از طول مدت دارند بر طریق خلوه لا حیر  
 پندارند لکن مقصود از استیصال این مجاز تشبیه بود و مطلوب از او که طول مدت باقی خلوه تعلیظ باشد  
 و تواند بود که حکم غلوه نادر عقید بصورت استیصال و استحقاق بود که مستعمل و مستحق گناه کبیره و کافر بود  
 کافر است و موجب خلوه در دوزخ باشد و امام ترا در رحمة الله قید ارتداد زیادت میکند معنی غلام و من قاتل  
 مومن است و دارند میگوید استیصال خلوه مومن در دوزخ قرار و نشود لکن برین تقدیر استیصال عقوبت دارند  
 برای جزا و خلوه در دوزخ کانی بود جزا قتل از آن رو که قتل است مذکور نباشد و سوق این برای بیان حیرت  
 قتل است توضیح این جواب مشکل است مگر آنکه خلوه در جهنم جزا ارتداد دارند و اعدا لم عذابا ایضا  
 که متضمن وعید عذابی منکر است بیان وعید عذاب قتل پندارند و امام ترا در رحمة الله علیه جوانی دیگر  
 نیز گفته که جزا و جهنم خالد فیها برای جزا نیست که لایق قاتل عدا بود و سزا نیست که قاتل مذکور را  
 او باشد بیان جزای که او را با افضل رسد و منافی صفیت اسلام بود و چنانچه یاد شای کسی را گوید

که تو که بهی منزلت تو گشتی نیست یا بسلاسل و اطلال بتر نیست لکن با طاران حضرت را نیکشیم و در سلاسل و اطلال  
 نیکشیم و عقیقه نبی الله علیه و آله و عقیقه و عقیقه که عقیقه را با عقیقه عقیقه  
 او غنیمت باشد علیه عقیقه است بر جزا رده غنیمت خالدا فیها از با نیه عقیقه است تعلیم بر اسمیه معنی چنان باشد خدا  
 برو می غنیمت کند و از رحمت خود و بر افکند و غذای عظیم برایی او را ساخته کرده اند و لعین بر صاحب گیر و بحکم  
 و لعین صاحب الکفر محمول بر استحال استخفاف باشد یا لعین یعنی الباء از جوشش بود چنانچه در لعین الله  
 المحمل و الجمل له و لعین الله استخفیه و السبوحه گفته اند و بدانکه قتل گناهی و حصیانی فحیم است و در فحمت  
 این گفته نمین یک حرف بسنده است که اجر از کلمه کفر باز راه رخصت پذیرد و قتل مسلم با حق هیچ عذری با  
 رخصت نگیرد و از این عباس روایت کرده اند در جریمه قتل عمد توبه مقبول نیست و این مشکل است چه  
 بیل توبه از هر کسی با جماع ثابت باشد پس این قول خلاف اجماع بود تاویل آن است که ختم شده شود  
 از نماز است متحقق نگیرد پس توبه از و متحقق نباشد نه آنکه توبه بعد از وجود شرایع مقبول نبود  
 آیه الذین آمنوا اذا اصابهم فی سبیل الله فقتلوا ولا یقولوا لی ان فی انفسنا  
 الله است کسبت متقی صیغه تهنیت عذر خیر الله یوتی الذین آمنوا الله  
 به کلامی که گفتیم که طبعی تهنیت الله فی سبیل الله است و بر حسب اختلاف قراة معنی مختلف و  
 سلام با الله و عذر الله خود تند و معنی یکی دانند روایت کرده اند مردی از حاکم کرده خویش تن  
 سلمان شده بود و گروه همه کافران کینه و ضغینه و دشمنی و عداوت میزدند یکی از مسلمانان برای تاخت ایشان  
 مد مسلمان مذکور را گو سپندان خویش بر کوهی برآمد چون نزدیک مسلمانان بود رسید از ایشان او را از اندک  
 آمد و دانست که ایشان مسلمانانند و نیز او را از کلمه طبعی باند بر آورد و به ایشان سلام کرد و اسامه  
 ن زید را گفت که من بدان نیست کلمه بصلحت میگوید و از گشتن خلاص میگوید بر و جمله آورد و کشف آنچه از  
 و بود با گو سپندان بهم بود چون این حکایت بسع پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم پیوسته و جویانده  
 با خوشی پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم گشت گفت خوب نگردد مسلمان را بعد از گفتن کلمه زیر تیغ  
 در و خدا نماند من زید پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم گفت یا رسول الله او را از رحمت ترس  
 پنج کلمه اسلام پناه می جست پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم فرمود چو ادلی او شکافی تا آنچه در دل او  
 ریافتی احکام منی بر طاعتش و اطلاع بر لیسیت باطن حاجت نباشد در شان او این آیه نازل گشت و در  
 سب او این نظم بود و میبست است موافق قول است ملائقوا استیمنون حال است از فاعل لا تقولوا  
 او در فحمت الله برای تحلیل است معانیم شیه است کثیره صفیه است فیه است جواب شده است







در درجات آورده و مفضل بدرجه کسبتند و مفضل بدرجات کما مندرج است و در فضل الشهد المجاهدین با سواهم  
و انفسهم علی القاعدین بحکم قاعده المعرفه اذا اعيد سببت معرفته کما شئت الثانية عین الاولی قاعدان غیر اولی الفتر  
باشند قاعدان اولی الفتر متناول فقط نمید و مراد از درجه که بصیغه وعدت مذکور است درجه متبوع است نفس  
جها و بربنسبت جنس مجاهدان دارند و درجات مسطور بصیغه جمع بربنسبت افراد مجاهدان بحسب تفاوت آنرا  
ایشان متعدد و بربنسبت کیفیت جهاد که از کسی در وجود آمده مرکبیت و کمیت جهاد که از دیگران در وجود  
شده مبدین خواهد بود و درجات ایشان بر حسب احتمالات حال ایشان مختلف و متعدد و روی خواهد نمود چو اسباب  
و بیکر آنکه از درجه مذکوره درجه نعل غنیمت است که درجه دنیاوی است و از درجات درجات اخروی مراد بود و از  
قاعدان غیر اولی الفتر چنانچه بالا گذشت مراد باشد چو اسباب و بیکر آنکه احتمال دارد که الاستومی  
القاعدون من المؤمنین غیر اولی الفتر و المجاهدین فی سبیل الله متناول قاعدان و مجاهدان جهادون اصغر  
و اگر باشد و فضل الشهد المجاهدین با سواهم و انفسهم علی القاعدین درجه در حق مجاهدان و قاعدان جهاد اصغر  
بود زیرا که فضل مجاهدان جهاد اصغر بر قاعدان از جهاد مذکور هم دو درجه جهاد با کفایت است و فضل مجاهدان  
جهاد اکبر که جهاد با نفس شیطان است بر قاعدان از جهاد در درجات بسیار است که با  
نفس شیطان جهاد و در خویشترین لطایع و عملیات بسیار می آرد از حیث لطایع بسیار میکند  
بر تارک این جهاد بدرجات بسیار مفضل میشود و در کثافت آورده قاعدانی که مجاهدان بربنسبت مفضل  
بیک درجه اند قاعدان اولی الفتر اند چون مجاهدان و مفلوجان که هر مجاهد درجه جهاد غیر قادرند و قاعدان  
که مجاهدان بربنسبت مفضل اند قاعدان اصحا اند زیرا که قاعدان بعضی از جهت آنکه در فوت جهاد  
در تاسف و حسرت می باشند و جهاد با کفار آرزوی برند و قصد ایشان آنست که اگر قدرت یابند پیش از آن  
بیشتر باند ایشان بخت نیست و قصد طوبیت در آخرت بمشروبات فجا هدان خواهند پیوست و بدرجات اخروی محفوظ  
خواهند گشت و دیگر درجه درجات که حصول غنیمت است از مجاهدان مفضل اند بفضیل درجات اخس و  
موصول اند برین چون در صبر که قاعدان غیر اضر اند کور بود و یا این قاعدان از مراد باشند قاعده المعرفه  
اذا اعيدت معرفته کانت البشایئنه عن الاولی برمی نبود و معنی عبارت مذکوره با قاعده مسطور  
مطابق نباشد و نیز در لفظ کثافت متاخر می آید که بالا و المجمع علی القاعدین غیر اولی الفتر ذکر کرده و اینجا  
اقتداء قاعدان مفضل علی با اضر در میان آورده و این متاخر ظاهر می نماید مگر آنکه گویند القاعدین هر مجاهد  
فضل الشهد المجاهدین علی القاعدین بحکم قاعده مذکوره قاعدان غیر اولی الفتر مرادند لکن در فضل الشهد  
المجاهدین با سواهم و انفسهم علی القاعدین درجه مفسر مغفوف را یعنی و القاعدین الاضر مرادند و این

كلامه بقوله على القاعدتين غير اولى الضرر والقاعدتين الاضرار عند اشتداد قاعده مذكور في معنى آية ومشرتت قاعدتان  
 احدهما باقيا عندان احدهما ومقتضى بودن مجاهدان لفظي ملاحده بطريق جاري في رجل فاكبرت الرجل بواحدة  
 ثابت شده برين طريق قاعده منقول بود و بودن مقتضى مجاهدان بر قاعدان بيكر غير قاعدان الاضرار استقيم  
 باشتداد في كلام كشاف بتاقتض بود تقدير كلام جنين آيد لا يستوي القاعدون من المؤمنين غير اولى الضرر فضل  
 اشتد المجاهدون والمؤمنون على القاعدتين غير اولى الضرر والقاعدتين الاضرار فضل الشاهد المجاهدون على القاعدتين  
 غير اولى الضرر حسب امر اهلها درجات سوال برين تحقيق فضل مجاهدان بر مطلق قاعدان ثابت شود غير  
 اضرار درجات و بر اضرار بيكر به مقتضى بود بنبوت فضل نفى استواء ثابت كرو و قيد غير اولى الضرر و در لايتك  
 القاعدون من المؤمنين غير اولى الضرر قاعده بود جواب در لايتك القاعدون نفى استواء مجاهدان  
 قاعدان بر سبيل عموم است و اين در حق قاعدان بايد تا عدم استواء مجاهدان با اضرار كه مخصوص بيكر وجه  
 است از حكم عموم سرون آيد والمؤمنين لا يستوي القاعدون من المؤمنين غير اولى الضرر من كل وجه بخلاف اولى  
 همان المجاهدون فضلوا عليهم بوجه واحد و مساوهم بوجهات فظهر ان بين المجاهدين والقاعدتين غير اولى الضرر  
 اليون البعيدة والضرر القريب منهم ولا يفرقونهم الا بدرجة و على شرح كشاف نفى اضرار غير اضرارهم و قاعده  
 كه مذكور در رقم قرآن اند داشته و بر اى اصلاح عمديه و استقامت اتحاد و نسبت متدنا تير محل بر حذف  
 معطوف كرده و كلام بتقدير لا يستوي القاعدون من المؤمنين غير اولى الضرر و اولى الضرر آورده و اين مقام  
 قصه نزول است چون استقامت جواب بر منجي كه بيان كرويم في تقدير معطوف مستقيم آيد تقدير معطوف  
 في حاجت نايد باين كه در تفسير آورده كه اين آيه اولي مطلق نازل شده بود اين ام مكتوم در خوشي حذر  
 همي ويدا و حرمان خویش بپا بر صلي الله تعالى عليه وسلم تاليد بپا بر بريدن ثابت را كه كاتب و جمع  
 بود و بر نشان كوسپند تخير مينو و لغز غير اولى الضرر الحاق كرون فرسود زير بن ثابت گفت و الذي نفسي  
 بيده كافي الضرر في محضها اى موضع الحاق قاعده سندع اشكاف في الكلف الذي كلف الكسب فيه فقتضيه  
 مذكور بر اى الطبيب قاعدان لولى الضرر و از د شده اكبر معطوف يعني و اولى الضرر تقدير كلفه مقصود آف يند كذا  
 كه تعليق قلوب اولى الضرر است و است سوال بتقدير ان اطلاق نسخ المطلق بود و لا يستوي القاعدون من المؤمنين  
 غير اولى الضرر و المجاهدون في سبيل الله كلام خبري است و كلام خبري نسخ بغير نباشد تقدير اطلاق مذكور  
 چنانچه روايت كرده اند چگونه آيد و صحت اين چه نوع روي نايد جواب اطلاق و تفسير و مسلم  
 انشائي صحيح نشود و مشاخر ناسخ مستفهم باشد چنانچه در محل مطلق بر تقدير رفته اند و الحكم الواحد لا يقبل التفسير  
 متفاد و بن گفته اند با و خبر كه متعلق نسبت فارجه است مطلق بصفات اطلاق در خارج موجود بود

جزو را معنی نباشد و در هنگام جمالت آن معین فی جمل بود نهض مقید بیان آن مجمل باشد از باب تقدیر  
 مطلق نیست بیان مجمل است چنانچه گویند جاری فی جمل باز گویند جاری فی جمل کوفی یا گویند جاری فی النساء  
 باز گویند جاری فی زید التیمی از منشی بی معنی است و بر تقدیر تسلیم آنکه تقدیر مطلق باشد خبر را معنی است و از  
 تقدیر بر لایو اربعین القاعدین و المجاهدین بدارند تقدیر در استنباط و در خبر نباشد سوالی چون آیه  
 هم مطلق باشد هم مقید در قرآن دوبار چنانچه تنزل شده چرا که کتابت نکردند مطلق را ترک کرده اند و مقید را در کتابت  
 آورده اند **جواب** در دو او بغیر قید الرجوع روایت کردند در اخبار آورده اند لکن بتواتر نه پیوسته  
 و قطعی نگشته و قرائنت بر یقین پیوسته کتابت کردن آن در مصحف غیر منقول متواتر و این بود و غیر  
 قطع نباشتن در مصحف هائز نباشد چنانچه روایت کرده اند که فاتحه الکتاب و دو بله نازل شده لکن در قول  
 او دوم بار یقین نگشته و بتواتر نه پیوسته فاتحه را در مصحف دوم بار نه نباشند و بکتابت در مصحف  
 در معنی قرائنت او نگشته و قیاسی الایکمل الیکمل بان و قول یومئذ لکن یومئذ که تکرار نزول یقین شده بود  
 و کتابت او در مصحف بر سبیل تکرار حق و صواب نمود **ابن الدین توفیق**  
**الملکة طه التي آتتهم قوم توفیقهم** ماضی است بر طریق توفیقهم که در بعض قراة خوانده اند و تواند بود که  
 مضارع باشد بخلاف تاتقیه یومئذ توفیقهم الملکة بر طریق تنزل و تملکی مضارع بقرینه سیاق کلام معنی یافته  
 بود و ایراد مضارع از جهت استحضار صورت قطعه حال متوفی شدن ایشان باشد در آیه سابق  
 ذکر اخطا ط تارکان جهاد بودان ملوک گشت سومی اخطا ط و خسارت تارکان هجرت که هم بر ترک هجرت  
 مانند و هم برین صفت مروند سامع را باعتبار تقدیم ملوک سائل داشت ان الذین توفیقهم الملکة تا آخر  
 بر سبیل استیفاء جواب سوال انداخت هم ازین جهت بغیر حرف عطف آورد و به آن موکد کرد و این  
 آیه وار دست در شان طاعنی که از اول مسلمان شدند لیکن فرصت هجرت را منکر شدند با تکرار فریض  
 مرتد گشتند و در جنگ بدر را بر سر کافران بیرون آمدند مقتول گشتند و بعضی گویند وار دست در شان  
 قومی که مسلمانان شدند و مستفاد فرصت هجرت بودند لیکن ایشان را هجرت میسر نیامد میان کفار ماندند  
 چون کفار در جنگ بیرون آمده ایشان بموافقت ایشان بیرون شدند چون در معرکه رسیدند مسلمانان  
 را اندک و ضعیف دیدند کافران را بسیار قوی یافتند و در حقیقت اسلام شاگ شدند و در علو اسلام  
 متروک گشتند و در جنگ مذکور کشته شدند و بعضی گویند وار دست در شان کسانی که در مکه ایمان آوردند  
 و از کافران احقار اسلام خویش کردند و در میان ایشان کشته شدند و قوت بیرون آمدن از ایشان  
 ظاهر گشت و استعدا و هجرت کردن بوضع پیوسته با وجود قدرت بیرون آمدن و استعدا و هجرت کردن

ایشان واجب بود در ایقاد اسلام و اختیار مقام با کفار معذور گشتند ازین جهت استخوان ترک نکرده  
 هجرت محکوم علیه لایق و کفر شد معنی انیست بدرستی که آنکه جان ایشان را فرشتگان موت مستند  
 درین حال که ایشان بر نفسهای خویش سبب نفاق یا سبب کفر بر حسب اقوالی که در روایات گذشت  
 و ذکر آن بالا رفت شتگاری و زیدند قالوا فی کتبهم جمله قالوا خبران الذین است بالخطیئ  
 است ای قالت الملائکة لهم و ضعیف قالوا بر ملاکة است جافیم انتم مقبول است و ضعیف قالوا انکما مستغفیر  
 فی الارض مستغفیر است در جواب ماذا قال هو لا یجیب قالت الملائکة فیم کتم قالوا انکما مستغفیر فی الارض  
 قالوا الم یمن ارض الله و استغفیر است و دیگر است در جواب ماذا قالت الملائکة من قالوا انکما مستغفیر فی الارض  
 مقبول قالوا است استغفیر برای انکار است منها جود جواب استغفیر آمده با قاصد موجب شده  
 و در جمله فاولک سبیه است چه گفتار مذکور از فرشتگان و گفتار مذکور از ایشان سبیه است برای این  
 جزا نهند که قالوا فیم کتم حال باشد هر دو قالوا سبب تافه است چنانچه گذشت بر جمله فاولک خبر آن  
 باشد تا از حقیقت نفس مبتدا معنی شرط است نیز آن معذرت دارند جمله فاولک تعلیل پذیرند ای ان الذین  
 تو فیم الملائکة ظالمی انهم لم یؤاخذوا بهم جنهم و جمله ان الذین تو فیم الملائکة تا آخر معنی نیست برای بیان  
 قصه مذکور در کتاب که از جهت ایراد مقصود بر وجه و کاد است معنی انیست گفتند ایشان را فرشتگان  
 در چه کار بودید سبب چه در میان کافران توقف نمودید و این گفتار از فرشتگان و جواب از ایشان در  
 هنگام مروت ایشان بود و در هنگام یاس بعد مشاهده ملائکه موت روی نمود اگر کسی سوال کند که در هنگام  
 یاس کلام مسجوع نباشد کلام ایشان در هنگام یاس چگونه مسجوع شود جواب آنست که در وقت یاس  
 کلام مسجوع آدمیان نشود اما فرشتگان را سماع آدیان در وقت یاس با ایشان است چرا مسجوع نشود  
 و هر قرآنی که کسی را این گفتار از فرشتگان و از ایشان بعد موت در ترتیب همچو سوال بنکر و تکبیر و جواب  
 سوئی دارد سوال مذکور دارند پذیرند قالوا کما مستغفیر فی الارض  
 این جمله مستغفیر است چنانچه گذشت معنی انیست گفتند ایشان که در زمین که ضعیف بودیم آنرا  
 توانستیم قدرنا بوده گفتند بعضی در وضع پیش آمدند حال ایشان بکتاب مقال ایشان بود مقال ایشان بشبیه  
 حال ایشان در وضع نمود چه اگر ضعیفی بودند و بیرون آمدن سوی جنگ چگونه قوت میداد سوال  
 فیم کتم سوال از طرف است در جواب اما ذکر نظر فی باید که مستغفیر فی الارض بیان صفت است  
 صفت بیان طرف چگونه شود جواب استقال تا در سوال از صفت آمده است چنانچه در مانده که بی  
 اکرم اسم لیم گفته اند معلوم شده است استقال فی در صفت و گردانیدن از طرف اعتباری رواست این نمی

ودر حق بخت و عمر و فی حشر و الشمس فی است و البدر فی کاف لاجل است یعنی چنانچه استی که گفت و در کلام  
 صفت بود و در حق صفت و اشتیاق گفتند در صفت ضعیف بودیم و تواند بود یا عبارت از مکان بود و هم  
 انتم سوال از مکان باشد مقصود بجا آب و در کاف استضعفین فی الارض الفطن فی الارض دارند تقدیر کلام  
 کاف فی الارض بکن مقصود برین استضعفین بیدارند و تواند بود که از فیم کتم فی امی عمل کنیم مرا و شود و کاف  
 فی الارض کثایه از کم بکن فی عمل کاف ناس استضعفین فی الارض بود و معنی چنین آید فرشتگان گویند شما را  
 کار بود و در کدام عمل می نمودید ایشان بجا آب گویند مادر زمین که ضعیف بودیم از جهت صفت بر سر  
 کاری می نمودیم قالوا آلکم تکلفن انکم الله و ایست ففهموا بقره و افهموا  
 ای قالت الملائکه این فرشتگان است چنانچه بالا رفت و است تمام بر ای انکار است یعنی گفتند  
 فرشتگان نبودم است برین خدا می فرایم پس که در آن هجرت میکردید از جهت کفار بیرون می آمدید  
 بسا فتلی که برای جناب کردید فریضه هجرت بجا می آوردید قالوا لایکون کما و هم یخفون  
 و کما و هم یخفون و کما و سارت معیار تزیل است تا کی مفهوم است فاولک اشارت است  
 بر الذین توهم الملائکه قالوا فی الفهم که عبارت از تارکان هجرت سوی پیغمبر علی علیه السلام و علم بود  
 قدرت معنی اینست پس ایشان می محمد جایی ایشان دوزخ بود و باز گشت بدوی دوزخ بد باز گشتی باشد  
 و در آنکه دوزخ فرشتگان تارکان هجرت را بر دنیا رها خبثت کافران و دلیل ظاهر است برین که قوار باطنشان  
 شاید و اهل صلح را از ایشان شتر از باید در حدیث است من مشرب بینه من الارض الی ارض و آن  
 کان ضمیر من الارض است و جهت له الخیة الحمد لله الا المستضعفین من الرجال النساء  
 و اولک کان لایستطیعون حبک و کلا تحت ذون سبیل کان  
 استثنایست از وجه تارکان هجرت باعتبار عدم قدرت من الرجال با سطوات خویش بیان  
 المستضعفین جمله لایستطیعون با سطوات خویش ضعیف است یا خال است بر طریق تقدیر علی السلام  
 برین معنی اینست تارکان هجرت جایی ایشان دوزخ بود مگر کسانی را که قدر ضعیف باشند از مردان  
 ضعیف از مردان و زنان و بچگان که حلیه بیرون آمدن و شد بر سر خاخر شدن تبارک لایقی از جهت قلت  
 مال و برکت حال و سستی بدن و بعضی بسبب آنکه نمی یابند راهی را که در آن بدوند و بسوی سبیل  
 که دارند متوجه شوند قالوا لایکون کما و هم یخفون و کما و سارت معیار تزیل است تا کی مفهوم است  
 مذکور اول است معنی اینست زیرا که از حدیث این فرموده از وجهی خارج بود و جایی از ایشان تخلص هجرت  
 را افکند و کما کان الله یعطوهم فجوراً این جمله تزیل است معنی اینست







از این قصه بدان معنی فهمیده که در آنکه بر او شتر را در خیمه ان یفتیکم الذین کفرو اشکال است و از این  
صلی الله تعالی علیه وسلم جهت قصر صلوته با عدم خوف بگفتن القصر صلوته و نحن آمنون و قد قال الله تعالی  
فليس عليكم جناح ان تقصروا من الصلوة ان یفتیکم الذین کفروا و اجبت پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم بقره صلوته  
تقصیر فی الله بها علیکم فاقبلوا صدقة کنت و بعضی قصیر کوزا بقریه سیاق یعنی و اذا کنت فیهم فاقبلت لهم  
الصلوة بتخفيف قدر قراة و تغیر جماعت چنانچه در صلوته خوف آمده بر قصر احوال عمل کنند و معنی مذکور چنین  
گویند چون شما بزمین بریدید بر شما ای بنود که نماز را قصر کنید برین که کمتر از قراة مستحکم آید و یک نماز را  
با و بلا یقین چنانچه در کتب فقه بیان کرده اند اگر چه رسید که کافران شما در وقت نماز اند و بقتل یا بخرج  
مقتولان سازند این عباس رضی الله عنه این معنی فهم کرده و از خوف استخفاف خوف آیه را هم برین معنی آورده  
و این معنی بخوبی است و شتر را بفرست برین قول اذا خبرتم فی الارض زیادت افتد در تعبیه بدو فاعده نبود  
مگر آنکه از خبرتم فی الارض سفر مراد ندارد رفتن از درون شهر در صحرا مراد نیست برین صورت قید باشد  
چه صلوته خوف درون شهر جایز نبود و بدانکه قصرات صلوته در حالت سفر یعنی شطر صلوته آوردن و یکا  
جایز رکعت دو رکعت گذاردن بر قول ابو حنیفه واجب بود و نزدیک امام شافعی مباح باشد یعنی اگر چهار رکعت  
نگذارد و هر چهار از فرض واقع شود اگر دو گانی گذارد و همین از فرض باشد بود و ابو حنیفه فرض ظهر را شش  
و سهی فرض فجر را بود و دو رکعت دارد و اگر چهار گانی آورد دو رکعت فرض و دو رکعت نقل سینه دارد و هر یک از  
بخیه صلاه الله تعالی علیه وسلم فاقبلوا صدقة میکنند و دوم فهم معنی حدیث بروی مذکور فاقبلوا صدقة  
ابو حنیفه میگوید پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم این را صدقه خواند و صدقه در چیزیکه قتل تملیک نیست اسقاط  
مخص باشد چنانچه ولی مقتول یا کفیل را بگوید بقیه صدقت علیک بالقصاص اسقاط قصاص بود و چون دو رکعت  
ساقط شود غیر از ظهر مسافر دو رکعت بزیادت بران نقل مخص باشد و قصر واجب کرد و تا غلط بالقتل است  
و امام شافعی میگوید پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم قصر صلوته را صدقه نام کرده و صدقه صدقه نبوده تا  
بصدق علیه قبول کنند و هر چه او چهار گانی گذارد صدقه مذکور را قبول نکرده باشد پس صدقه نبوده و بر چهار  
رکعت که بیار و فرض بود و اگر دو رکعت گذارد صدقه را قبول کرده باشد و دو رکعتی که بیار و فرض نبوده و از  
جهت امام اعظم جواب آنست که قبول سو فقه بر فضل نیست قبول صدقه اعتقاد بیشتر نیست  
قبول قول پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم بحسب کفی کافی باشد قبول فعل خبری را محتاج الیه نیاید و  
موقوفه علیه نباشد لکن محمد بن علی بن ابی حمزة قول امام شافعی است در بودن قصر مباح  
چنانچه مباح بحسب عرف و مباح است تمام کنند و واجب را در عادت تصریح واجب و لازم گویند



شخصه انرا ایشان گفتند و تا سجد استعداد بر وجه ثقل و سقوط و نرم و مشیاری و احتیاط پندارند نماز استجد و  
 عطف است بر شرطیه اذ اکتبت فیم فاقمت لهم الصلوة فلقم و خطاب من در آنکه می بینا سیر منی الله تعالی علیه  
 راست و پیغمبر در وقت نماز گفت ایشان تنه است ایما و سیف و عتبار و کان که پیش ازین پیشه علی الله تعالی علیه  
 با جماعت بود یا با اعتبار یا اول الیه که پس ازین آمدن طائفة دوم جماعت روی خواهد نمود و التائب التائب  
 بر فلک و نوازش در آنکه فلیصلوا معک عطف است بر فلتأتوا و الایة و اندر جماعت عطف است بر فلیصلوا و استشرطیه  
 و اذ اکتبت فیم عطف است بر شرطیه و اذ اضربتم فی الارض فیم و ایتیت کرده اند پیغمبر منی الله تعالی علیه  
 و سلم در قتال بود نماز پیشین با کل لشکر گذارد و دشمنان دیدند ایشان سجد کرد چه درین وقت حمله نکرد  
 و در هنگام نماز بد ایشان زور نیاوردیم بعضی از ایشان گفتند پیشتر ازین نماز و بیکرست که ایشان را از بدین  
 و فرزندان ایشان محبوب تر است آنرا نیز ایشان ادا خواهند کرد ما بر ایشان حمله خواهیم آورد این آیه بر آن  
 تعلیم صلوة خوف نماز گفت و حکم آن بیان پیوست معنی نیست چون باشی تو ای محمد سیان جماعت خلا  
 پس بخوابی که اقامت کنی نماز را با ایشان پس گوایستند طائفة از ایشان که با نماز گذارد و طائفة دیگر که  
 سومی دشمن آورد و گوگیر و طائفة دیگر که برابر دشمن ایستاده اند و نماز نیکند از انداختن خویش را پس  
 طائفة سومی یا تو سجده کنند بر رکعت را مقید سجده گردانند پس گویر و طائفة دیگر که یک رکعت گذاردند  
 پیشین تو برابر عدو یا ایستند گوایستند طائفة دیگر که نماز نگردانند پس تو در رکعتی که باقی مانده است اقتدا  
 کنند یک سجده با ایشان بگذارد و سجده و قفده اخیر بجا آر سلام بگو اتمام نماز خویش بوجه سبوقان سلام  
 بگویند و گو سبوقان پیش بروند یا دشمن برابر شوند و گو بگیرند صد خویش یعنی زره و سپر که بدان خود را از شرم  
 نگاه دارند و سبوقان پیش را چون تیغ و خنجر که بدان اگر حاجت اقتدا زخم کنند طائفة که یک رکعت گذارد و پیش  
 بود و برابر برمی بایستند و پس آمد نماز لا اعتقاد فی قراة تمام کنند سلام و برابر عدو یا ایستند طائفة سبوقا  
 پس آیند نماز سبوقان با قراة تمام کنند سلام گویند صورت صلوة خوف از ابو حنیفه در برین جمله مبرور  
 آمده و عهد الله برین عمر رضی الله تعالی عنهما از پیغمبر منی الله تعالی علیه و سلم صلوة خوف هم برین صورت  
 روایت کرده و نیز و یک امام مالک و امام شافعی صلوة خوف بر صورتی دیگر است و آن آنست که امام  
 با طائفة اولی یک رکعت بگذارد و بده در ادای باقی ارکان توقف کند تا آنکه طائفة ادلی یک رکعت دیگر  
 لا اعتقاد تمام کنند و سلام گویند بروند و بر روی دشمن یا ایستند طائفة دیگر که نماز نگردانند بر روی  
 دشمن ایستاده بودند یا ایستند با امام اقتدا کنند امام با ایشان یک رکعت باقی بگذارد و پیشین و سلام گویند  
 ایشان رکعت دوم سجده قانه با قراة بگذارد و بعضی صحابه چون سید و غیر او برین صورت روایت کرده لکن



ظاهر کتاب هو افق معور نیست که ابوحنیفه در اختیار کرده و حدیث انا جعل الامام امامنا تنوایه فلا تخلفوا علیه  
 هو افق این صورت است و در صورتی که مالک و شافعی اختیار کرده اند مخالفت با امام بسلام می آید و مخالفت  
 امام حکم حدیث منی عنه است و بر قول امام مالک و امام شافعی از فاذا سجدوا فاذا صلوا لم یایدوا  
 ذکر جزو شریف که سجده سهوا را وقت کل بروجه مجاز مسل باید بینداشت زیرا آنچه آمدن طایفه دوم بعد  
 تمام شدن نماز ایشان بود نه بعد سجده ایشان باشد و بدینکه نزدیک امام ابو یوسف صلوة خوف مقید است  
 بحال حضور بدلیل و اذا كنت فیهم فاقمت لهم الصلوة چه نزدیک است و شریعت صلوة خوف از جهت ادراک  
 فضیلت امام است پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم صلوة خوف  
 مشروع نیست چون پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم حاضر نباشد هر طایفه با امامی تمام نماز بگذارد و نزدیک  
 امام اعظم و اذا كنت فیهم فاقمت لهم الصلوة بصیارت بیان صلوة خوف در صورتیست که پیغمبر صلی الله  
 تعالی علیه وسلم حاضر باشد و بخوابد که اقامت صلوة و امامست در آن بنفس خود کند و بدیالالت در حق هر امام  
 که اجتماع قوم بر او مطلوب باشد چه در زمان پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم است برای شریعت صلوة خوف  
 اقامت امام نماز را برای جمیع قوم تجزیه و احدا بود و در هر امامی که این علیه موجود شود در حق ایشان صلوة  
 خوف مشروع است چه امامان دیگر توانایان حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم اند اما است ایشان حکم  
 امامت پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم دارد و اگر این معنی مطلوب نیست بلکه مطلوب افتد که جماعت  
 مختلفه بگذارد صلوة خوف مشروع نباشد بعد پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم و بعد دیگر یکسان بود  
 وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَكْثَرُ تَفْقُلُونَ عَنْ أَنْصَحْتِكُمْ وَأَقْبَلْتُمْ كَيْفَ يَكُونُ  
 عَلَيْكُمْ قَوْلُكُمْ وَ أَصَحُّ كَقَوْلِهِمْ تَسْتَمِيعُونَ مِلَانِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا هُمْ  
 فَيَقُولُونَ بِمَبَاقَاتِ فَوَاشِ عَطَفَ سَبَّ بَرْتَقُولُونَ وَ جَلَبَهُ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا سَلَطَهُ سَبَّ شَرَّ عَنِ صَلَوةِ خَوْفِ  
 رَأَى خَوْفِ لَمْ تَقْرَأِ الْجَمَاعَةُ فِي صَلَوةِ الْخَوْفِ لَمْ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى آخِرِهِ مَعْنَى انْصَحْتُمْ لِقَوْلِهِ جَمَاعَتِ  
 در صلوة خوف بر پنج مسطور و بروجه مسطور بیان پیوست زیرا که کافران دوست میدارند و آرزوی برند  
 کاشکی که شمای مسلمانان از سلطه و کلاهی خویش غافل شوید و دوست از سلطه و کلاهی خویش غافل شوید باز دارند  
 پس ایشان بر شما یکبارگی حمله آرند و دل بر تافتن بکارند تا شما خود را بیدار کنید و اسلحه بردارید کار خویش  
 کنند در جهت و کلاهی در تفت و تالاج افکند و لا یجتنای حَلَكُكُمْ لَنْ كَانَتْ يَكُونُ آذَى  
 هُنَّ قَطْرٍ أَوْ كُنْتُ قَرْنًا كَمْ جَوَّالِيهِ تَكُونُ وَ خَدَّ وَ خَدَّ تَكُونُ لَيْزِ أَيْ لَقَى جَنْبِ سَبَّ جَنَاحِ  
 اسم او است مبنی بر فتح شده بیکم نزل مستقر است خبر او آمده از می اسم کان است کیم خبر او است

کان با آنهم و خبر خویش شرطی است مخرجی است تنفی از خبر یا اعتقاد یا منفی او که تمیزی عطف است بر آن کان مکمل  
 ازی من مطلقان لغتوا بنقله یعنی این لغتوا متعلق است به ما یکم و خدا و خدا هم عطف است بر امر یا است که از تنفی  
 جناح در وضع اسلحه مفهوم نمیشود و چنانستی که گفت ضعوا اسلحتکم ان کان یکم ازی من مطلقان لغتوا بنقله و خدا و خدا  
 جمله ولا جناح علیکم تا آخر مقررند است برای بیان ضعفی که بقدر سطر یا مخرجی سلاح از دست ندارند و دولت  
 بهما و بگذارند که آن عادت قاعدان باشد و خلاصه چشم بجا بدان بود معنی انیسیت و نیست باکی و نیزه اگر با  
 ملائمتی و طبعی بشمارید و ازی من سبب یاران یا باشد شمار از خوران و برین که اسلحه خویش را از دست بیفکند  
 و بی اسلحه باشد زیرا که در باران اسلحه آواره شود و رنگ بگیرد و لعان آن برود و در مخرجی برگرفتن اسلحه شود  
 آید و بارگران آن برین گران نماید بدین قدر ترک سلاح را مباح دارند و خدا را یعنی آنچه تن را از زخم دشمن چون  
 زره و سپر بدارد و بگیرد تا اگر دشمن هجوم کند خدا و واقع رخسای ایشان گردد و فرقی نیست اسلحه گرفتن شود  
 إِنَّ اللَّهَ أَهْدَىٰ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا این جمله تترتیل است تا کید جمله بتجیم ملح است چه جمله ان  
 الکافرین کانوا لکم عدا و ابیضا که بالا گفته نشد ملح برین است که ایشان را سرافرازی عداوت بنزد برای ایشان عدا  
 میا بود بتجیم ملح مباح را تترتیل مخرجی که سائل کرده و جمله را موکد آورد و معنی انیسیت بدرستی خدا می ساخته کرده  
 برای کافران عذاب را که گفته و در خدی و خزانان گفته و یا اَنْصَلْتُمْ الصَّلَاةَ فَادْكُرُوا اللَّهَ  
 قِيَامًا وَفُتُوهُ اَوْ عَلَىٰ جُنُوبٍ شَرَطٌ عَطْفٌ است بر شرطی است  
 یعنی اذ انکت فیهم فاقمتم لهم الصلوة فلتقم الایه و تعقیب در بیان است چه بیان این حکم بعد بیان اوست  
 معنی انیسیت چون نماز را بر طبقی که مقرر است است او اکین پس خدایا در حالتی که ایستاده و در حالتی که  
 نشسته ایستاده و در حالتی که بر سپاه غلبیده ایستاده و اگر کسی که ذکر می خواند که در ایستاده است آنرا وقتی موقت نبود و حال  
 معین نباشد و مستان باید که چون از نماز فارغ شود و از ذکر فارغ نشود و در جمیع احوال در حالت امن و امنی است  
 و عرض و صحت و سفر و قیام و در حالت قیام و قدم و یا منطبق یعنی غلبه بر سپاه و ذکر باشد و توانا بود  
 که از فاذا قضیت الصلوة معنی فاذا اتممت قضا الصلوة دارند فاذا ذکر و استحق صلوات پس دارند این جمله بیان صلوة  
 مخرجی بود و در وقت مرضی باشد فَاِذَا اَظْمَأْتُمْ فَاقْیُمُوا الصَّلَاةَ این کلام  
 عطف است بر شرطی است معنی انیسیت پس وقتی که شوق را گیرید یعنی از خوف با من آید پس نماز را بهما  
 کمال اقامت کنید بغیر ترقی میان طایفه و طایفه بگذارید یا چون از مرض محبت یا باید با قامت را کان نشاء  
 اِنْ اَظْمَأْتُمْ فَاقْیُمُوا الصَّلَاةَ کانت علیکم اَوْ هُنَالِكَ اَوْ هُنَالِكَ اَوْ هُنَالِكَ این جمله تترتیل است  
 جمله سابقه ملح بعدی تویق است بود بتجیم ملح تا کید جمله سابقه معنی انیسیت بدرستی نماز است بر شرطی

نهی شده یعنی فریضت او را قنات مسجده کرده که تمام از آن روا نبود و تفاوت از آن جایز نباشد  
 وَلَا تَجْعَلُوا فِي آيَتِنَا مِنْ عِشْيَةٍ مِمَّنْ يَنْتَحِلُهَا أَعْمَالُ الْفٰسِقِينَ  
 که در میان مقرر نه بود از جهت وقوع میان دو کلام متصل سابق نمود و در اعتراض هر یکی در ذیل او مبین گشته  
 و شکی نیست بر اینست براس قنات مسجده شود و در طلب کردن کرده کافران مستحق پندارند  
 كَلَّا تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَسَتَكُنَ مِنَ الْمُجْرِمِينَ  
 این شعر طبعی با استقلالات خویش تا نیت امر قنات و تقریر آنست که چون مسلمانان را وعده مشیت و غیر چنان  
 ازت و بدل می آید که در دوزخم از این بر میکنند الم مسلمانان بر سیدین خیم جزوم الوقوم بود محل استمال آن  
 باشد بعد الم کافران را با الم مسلمانان که بر حکم طبعیست کفریت بر خیم خوردن در و منده میشوند تشبیه کرده جمله مذکور  
 را برای امیر از تشبیه مذکور بر وجه و کلامت جمله فانهیم یا کفرین کما تالکون موکدا آورد معنی اینست اگر شما بخواهید کافران  
 در و منده میشوید و متاثر میگرددید برستی کافران نیز بخواهید شاد و مندی شوند و متاثر میگرددند و شما  
 میدارید از کردار دیگران از فتح و نصرت در دنیا و خواب آخرت آنچه امید نمیدارند کافران ایشان بر در صبر  
 میتوانند و از قنات باز نمیدانند شایسته بر در و صبر میکنند و از قنات چرا باز میماند و کائن الله  
 عَلِيمٌ حَكِيمٌ این جمله تزیین است معنی اینست نیست خدا و انا بهر خبر در و دشتقت شما میداند  
 خبر ادا آن میتواند حکیم یعنی استوار کار است هر کار او حکماست بود در و ساینده فتح و نصرت دادن نیز  
 حکمت باشد انا انزلنا الیک الذکر یا لَحَقَّ لِلْحَكَمِینِ التَّاکِیْنِ  
 می آید از کس الله ما رواست کرده اند مثنوی از خانه شخصی طبعی نام زهری که در انبیا  
 آرد داشته بودند که تا بواسته سبوس آرد رنگ نگیرد و در و دید و انبیا آردند که باز به اسطوخودار خانه او بداد  
 کشید با نامی بومی بزرگ که با با صامی همسایگان اقبال داشت بالا به نام میرفت تا در خانه خود فرو آید ناگاه  
 دید که در انبیا صوراخی است که آرد در زمین می افتد سمت برون ایشان بینماید بالا به نام یهودی رسیده  
 انبیا مذکور باز به اسطوخودار صحن خانه او انداخت یهودی او را و تبال که برستاخت چون باید و خصم زهره را در خانه  
 و تبال اندر گرفته در خانه یهودی شتافت یهودی گفت فلان مسلمان در خانه مرا انداخته و از پیش من تلف  
 چون مسلمان مذکور را پسیدند نکند و سبگند زبان کشاد و تبری از دزدی نمود و خیانت و جرم او را  
 بنیاد نهاد مسلمانان و دیگر در اینست او شدند و گویای بر صلاح او پیش آمدند و جهودان در حق یهودی بر آید  
 آن مثل این در داشت ادا آگاهی کردند و نزدیاسته و میبایست او با ملایق و اتفاق گراهی و او ندیدند  
 صلی الله تعالی علیه وسلم باعتبار کفر او و کفر گوانان و اتهام دروغ در گراهی ایشان و یقین نرسیدن

ع

در خانه یهودی مذکور و ترجیح و یا نیست مسلمان مسلمان برین که وقوع دزدی از یهودی بود غلبه یهودی می نمود این غیر  
اصلی الله تعالی علیه و سلم بدین گمان از جهت مسلمانان مذکور با یهودی مسلمان نفسی مذکور و او را بوقوع خیانت  
در چیز اتمام می آورد و قصد کرد اگر یهودی سرقه یهودی تحقیق بشود و قتل یهودی متوجه گردد و مسلمان از جهت برحق  
باشد و این را از جبین مسلمانان برود این آیه نازل گشت و صدق یهودی به تحقیق یهودیت پیچیده مسلمان علیه السلام  
علیه و سلم تأیید شد تا از جهت لطلان نشانان نفسی نکند و یغیر غیر حق و رسیدن علمی دومی خدا کسی را دوست ندارد  
و بعضی بجای انداختن در خانه یهودی و ولایت دادن ذکر کرده اند و قصد برین است که در آن مسلمان مذکور یهودی مذکور  
را آواز داد و انبان آورد باز در مسطور بر وجه و لایست در خانه او میماند باقی نماند همان بود که ذکر آن بالا گشت  
و بیان پیوسته و بعضی گفته اند انبان مسطور در و مذکور در خانه خود آورد چون اثر آورد و انبان مذکور را از خانه  
تو گشتید تا اثر نکرد و بر خانه یهودی برود او را با ما نیست و بهر چون روز خدا اتباع اثر کردند و رومی خانه یهودی  
آورد و خود یهودی گفت فلان مسلمان ما مشت داده است در خانه من و دینیت ندارد است از دین من  
باور ندارد و دل بر عقیده او گذاشته و گفته اند چون ای آیت نازل گشت و برکت یهودی از سر قمر  
و سر مسلمانان ظهور بر پیوست ساری مذکور که در خانه یهودی نیز سارق بود و بعد از اسلام نیز از دزدی روزه  
نمود چون کار او بر خج و دینیت که گشتید اندون اسلام اریده او در زید اصرار ورزید و در زید نیز و مرد و جانی  
غیبت نه کار سب و اعیامت و فرج سپر و بعضی که بعد مرشد شدن مدتی زنده بود و در دزدیها و لیر می نمود  
تا آنکه در گشتی سوار شده و از اهل آن مالی دزدید بدین سبب اجل او رسید اهل گشتی او را در آب انداختند  
و هلاک او را سبب دفع شر او ساختند این جمله مفسر همه دیگر مذکور است و تأیید پیچیده مسلمان علیه السلام  
و تا کید او از جهت ابرار تأیید پیچیده مسلمان علیه السلام بر وجه کادت و استیجاب نیست معنی نیست  
بر سر یهودی تو کتاب یعنی قرآن حق و صدق محقق را فرستادیم و علم حضور آن و ایم تا حکم کن بدانچه نزد خدا  
مخبر جل بنوده و یا مثال کن بدانچه فرموده و بعضی از مفسران از ناله رنگ الله بنورن با الهام مراد می دانند  
محققان آنرا ملامت انا اثر لنا ایک کتاب بالحق نشیدارند و کما تکن لک انبیا و رسل و کما تکن لک انبیا و رسل  
عطف به تبه بر مفهوم جمله خبریه سابقه که از روی معنی انشائی طامیه است جمله لام در حکم لام کی نیست و او  
بر مطلق و در اید پس مقصود کلام طلب حکم حق نماید چنانچه گفتی که گفت احکم بین الناس بالحق یا ارباب الله  
ولا تکن لکم تبین غیما معنی نیست سببش اوفینت فاشان یعنی کسانیکه مال مردمان خیانت میکنند  
و کلا بدزدی نبرند و منکر شوند و بر روی دزدند خود را متحلی بچاپه و یا نیست بهایزند و تهنیت دزدی بر دزدی اندازند  
تو بر اعتماد ظاهر اسلام و عریه دعوی خیانت از جهت ایشان شرم معاشی و بطریق ایشان از خیانت ایشان







دگناه خود بر دیگری چند عمل فایده بر دیگری اندازد و او را بر می ستی عقوبت سازد و بعضی خطیبه می گویند  
صغیره و اثم یعنی گناه کبیره و از بدانی معنی پانجا بیان کرده شده است پندارند سوال می بینند  
انداختن چنانچه می تیرد و حجر در اعیان بود یا گناه که عرض است می را چنانست باشد جواب  
نسبت کردن کسی بگناه و شتام است و آن در آرزوین مانند خیم بخار و سهام است چون او را بخار و سهام  
تشیب کرده روی که طایم تشبیه است در تشبیه آورد گناه را که موجب گناه گشتن و بهلاک پیوستن است تشبیه  
به تیر کردن و اشیات می را بر وجه تحیل آورد و لا فخر لک فی الله حدیث و در حدیث آمده که  
**كَانَ مِنْهُمْ مَنْ يُضِلُّكَ** ما خطاب به پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم راسته ان یضلوك  
مفعول است مریخت بتقدیر یا ای بان یضلوك جمله اول و لا فضل الله علیک و رحمتنا آخره مترحمه است  
برای بیان عصمت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم و تحقق فضل خدا بر معنی انیست و اگر بر تو فضل خدا  
و رحمت او نبود و آثار فضل و کرم روی خودی بر آئینه قصه میکردند طایفه از مردمان که از حبیب طایفه  
مجادله میکردند میخواستند که از راه حکم حق که بر آتیه پیروی و یگانگی او است تزلزل دارند و بگمان در روه  
باطل که سهمت مسخره پیروی خود آورند در بعضی روایتها آمده که در دو آیه و در حدیث است که پیش پیغمبر  
صلی الله تعالی علیه و سلم آمدند بدین شرط آنکه بتان نماندند و بشمار از مال بتانید بیت خواستند پیغمبر شرط  
ایشان قبول نکرد و دل بر اجابت ایشان نیامد و این آیه در شان ایشان دارد گشت و مقصود پیغمبر  
صلی الله تعالی علیه و سلم بیان پیوست معنی انیست چون بر تو فضل خدا و رحمت او بود ایشان نصیب  
حکم گمان کردند بر بر آتیه مسلمان سارق و بر سهمت پیروی صادق گواهی دادند تا توبه نکرده نبوده پیرو  
حکم کنی و بنیانت غیر واقع او بر عقوبت افکنی بکن قصه مذکور از ایشان روی نمود از جهت آنکه فضل خدا  
و رحمت او بر تو بود سوال اول ابتناعی برای انتحاب ثانی از جهت وجود اول بود پس لولا فضل الله علیک  
و رحمة طایفه منهم لک یضلوك را دلالت بر انتقار هم اضلال از جهت وجود فضل خدا باشد و شک نیست  
که هم حکم نبوده از ایشان روی نمود اگر چه ایشان را مقصود ایشان دست نداده و از پیغمبر صلی الله تعالی  
علیه و سلم اصدا بر حکم نیفتاده بگوایست گواهی مذکور بر پیروی مسلمان هم حکم سیرقه نبوده نداشتند و دل بر زبان  
خود را بر گواهی دروغ بر سر سرقه یا بر اقرار سیرقه نگذاشته گواهی بر صلاح سارق و دیانت او میدادند و با  
گواهی که موجب حکم شده و میکشاند اگر فضل خدا می پیروی ایشان قصه گواهی دروغ میکردند و بینا سیر  
صلی الله تعالی علیه و سلم را بر حکم سیرقه نبوده می آرد و ها کفیه مسلک و لا انفسه  
و ها انفس و نک و کایه سابق از فضل طایفه که در بر سرقه سابق مذکور مجادله میکردند نفی هم اضلال

پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم که در نجوای قلبی هم اشغال بود در نفی آورد و در زمین آید بر تقدیر تسلیم گفت و در منزل  
شبان پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم بر تقدیر گو ای در رفیع و قوی حکم بران و انتقام به فرشت او سفت اگر  
بفرض ایشان گو ای در رفیع بمیدانند و پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم را بر حکم سبقت نایوده می آوردند پیغمبر  
صلی الله تعالی علیه وسلم دل بر قبول ایشان آوردی و حکم بهر چه بودی کردی این عمل از پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم  
علیه وسلم فعال بودی بلکه بی و اقامت واجب به بودی که جا کم چون گو ای گویان حکم کند عمل بهت است  
فرج کرده باشد اگر گوی ایشان بزور باشد گوی ایشان بود و عالم را به فرشت ننگد در دنیا و دینی و در آخرت  
زیانی نیارد معنی انیت اگر گوی در رفیع بهر سلی الله تعالی علیه وسلم بر حکم سبقت به بودی آرد گواه  
کنده نباشد مگر نفسا بخود را پیغمبر را اتباع شیع بود و بر موافقت آن عمل باشد و زیان نرساند تراجم  
زیانی نه در آخرت بزه و در دنیا با وانی من شیء و انزل الله علیک الکتاب و الحکمة و علمک  
ما کن تکلم تکلم این جمله با چیزی که معطوف است به و حال است به قدری قدر از ضمیر مفعول یفر و تک  
معنی انیت و فرستاده است خدا بر تو کتاب را یعنی قرآن را و حکمت را یعنی علم حلال و حرام را که تو عمل  
بدان و ادری و مبتال است آن بودی می تری و ترا آنچه تمید انستی پیش از وحی آموزانید و بد آنچه آگاه نبودی چنانچه  
برای یهودی از بهمت سرقه و اظهار سارق بودن مسلمان سارق آگاهانید و کسان فصل الله  
علیک عظیم کما این جمله عطف است بر و انزل الله یا ترکیل است ای و کان فضل الله علیک  
با عطاء البتة و اتیار العسمة و الحکمة و تعلیم مالم تکن تعلم من الاولین و الاخرین و غیر ذلک فضل عظیم  
معنی انیت و هست فضل خدای عزوجل بر تو فضل عظیم و رحمت او برستی عظیم فضل پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم  
علیه وسلم را حدی در تقریر نیاید و غایتی در تحریف نمی گنجد اما اعطیناک در شان او سنت و لقا آیتناک سبعا  
من المثانی و القرآن العظیم از مقدمات بران او دعوی اوم و من و منه تحت او ای او را از و معجزات او  
ولد آدم او را از سبب افضل مخلوقات است در فضل بهر کسی نرسد اعظم مکنونات سنت از مکنونات آسمانی  
برای او بود سبب عظیم انبیا و رسل سبب هدایت سبب آسمان جهان فزت اقواب فلک جودت قوده انفسا  
قبله انبیا و رسل فضائل همه ارباب فضیلت مقبول و محروس از دهم القیمة و در زیلت صاحب خلق عظیم  
مستحق بوصف کریم توسن افلاک رابع او افلاک کرام فدام او ذیة فلک همما و لو ندیده بهر تک نیست  
رفت او نرسیده الم شجن لک صدک شرح معانی او در فضا لک ذکرک مدح و تناسی او ست عالم است  
علم مقیم اله عالمی مثل خلق ابا خلق ابشر خواجه لطامی را نصبت سبب از ان تا ان ای نیست  
میبی میبای بر اسی معنی است بهر از انی که هم ملونی که بهر بسته در آن که هم ملونی که بهر بسته در آن

سوره طه

[illegible]





و ساریت سحر است ازین قبیل بود فاعل بودن غیر ذواللام و غیر مضاف سوی ذواللام و غیر ضمیر متکثر و از پیشوند  
 و است کرده اند این آیت در شان طعمه سارق نازل شده و در تفسیر او فرموده اند که بعد از ظهور سحر  
 مرتد گشته بکار پیوسته آنجا نیز دل بردن آفریده و همین کار اختیار کرده برداشتی در حفره دیوار سنگی بر و  
 و مخفی شد که قاتل گشت و بفضوح و رسوائی پیوست اهل مکه از حجت آنکه او بدیشان پیوسته بود گشتند و بر  
 دیگران در گشتن او را می نگاشتند و زنجیر کردند او را با قافله شام بیرون آوردند از قافله نیز چیزی فروید و در محل  
 حفره پیوست آوردند سنگسار کردند و بعضی گویند سفره برشته ری آویخته بود برای کشادن آن سحر بود  
 صاحب شتر وید چوبی کران زد که بدان حیات او آخر رسیده بعضی گویند که او بی از غریبش در مدینه آمدند مسلمان  
 شدند باز مرتد شده و در کینه رفتند این آیت در شان ایشان فرود آمده و در بیان حکم ایشان نازل گشته هر چند  
 که این آیه در موردی مخصوص وارد گشته و در مخالفت پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم و مومنان بود و پیوسته  
 اما لفظ او عام است متناول هر حق الفی بود و محمل بر هر مشاqqه باشد بدین اعتبار آنکه کرام و اجد عظام برای محبت  
 اجماع بدین آیه تشبیه گشته و مخالفت مومنان در حکمی که ایشان اتفاق کرده اند روا ندارند **لَا يَغْفِرُ**  
**أَن يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَن يَشَاءُ** در آیات سابقه ذکر شد  
 که در مصداق بود چنانستی که کسی از ایشان برگرفتند عذاب و عقوبت آن بسیار است نه و این جمله بر وجه استیفاء  
 مفصول گشته بطریق کلام طلبی بنا که پیوست معنی انیسیت بدستی که خدای نیامزد این که شریک آورده شود  
 یعنی کسی که او در پرستش شریک گردانیده آید چه بر وجه شریک و کفر چون کسی را دامن گیر نهی و محض و عقوبت آن بود  
 و آنچه در ای شریک و کفر است پیامبر و هر کسی را که خواهد هم از اینجا گفته اند کلامی که بغیر تو بر میر و در شیت خدا  
 عزوجل باشد نشاء الله خدا و نشاء الله عذاب آن شایسته آن نشاء الله عذاب آن ان الله لا یغفر ان یشرك به و دارد در شان طعمه  
 سارق است که مرتد شده و خود را بد فرج سپرد و یغفر ما دون ذلك لمن یشاء و دارد در شان و عشی قاتل حفره است  
 که مسلمان گشت و بر وجه و ندانست پیوست و بعضی گویند پیری پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم آمد و گفت  
 من گناهان بسیار کرده ام لکن بخدا شریک نیآورده ام مرا انید آبرزش بود و گناه آمرزش شود یغفر ما دون ذلك  
 کسی یشاء و در شان او نازل گشت و در حق او بود و پیوست **وَمَنْ يُشْرِكْ أَشْرًا بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا**  
**بَعِيدًا** این جمله تزییل است معنی انیسیت هر که خدای شریک آورد و در پرستش دیگر را با و شریک دارد  
 پس بدین معنی حکم کرده شود و بر وجه که گفته شده است که کسی بغیر تو بر میر و در شیت خدا  
 عزی و بلکه بر خود گشاده **لَا يَذُوقُ عَذَابَ اللَّهِ أَشَدَّ** ان نافی است و جوابا بمعصیت  
 خویش تعلیل ضلال و دلیل که هر چه شریکان مخالفت معنی انیسیت شریک خود را بخود پیوست و نمیکند با الوهیت ازین







تنبیه است از نسبت امدق سوی ضمیر او جمله من امدق ترکیل است متضمن تاکید و عده است معنی نیست  
و عده کرده است خدای و عده کرده فی ثابث شده است این و عده ثابث شدنی و کیست صاوق ترزگر کار  
از روی گفتار یعنی قوی که از قول خدای صاوق تر بود و گفتار که از گفتار او راست تر باشد لیکن بیای مسکن  
و لا احصائی احصی الیک کتاب معترضه است براسی بیان این که با بانی عزم حاصل نمی شود و او این کار  
نمی آید الباء زاید است معنی خبر لیس الضمیر لما یقع فی الآخرة اسی لیس ما یحصل فی الآخرة اما یکم اسی ماتمتونه کالم  
بقدر حصول کلمه و لا انا فی اهل الکتاب من الانبیاء الباطلة که و لم یشتق لنا آباءنا الانبیاء و یحصل لنا انجب  
بشفا مقیم و لیس تسنا النار الا یا ما عده و اسی لیس الواقع فی الآخرة ماتمتون و لا ماتمتنا اهل الکتاب بل یحصل  
کلمه و لم فی الآخرة ما شنا و اراد معنی چنین است نیست آنچه حاصل خواهد شد و آخرت آنچه آرزوی برید شما که  
مسلمانان و نه آنچه آرزوی برید آنرا اهل کتاب از خودان و ترسیان از نجات یافتن و شفاعت پدران ایشان  
که بخیر اند و نارسیان آتش ایشان را اگر در ایام محمد و ده و اعتقاد سخن اینها و انشد و احباده که ایشان  
برآیند بلکه در آخرت هر یکی را همان بود که در حق مقدر باشد **سیت** یا فیه ترو سعیدی جو التماس برآید و اگر او  
مراد از بخشه و کیهن که بگوئی چه و تواند بود که با سبب باشد عار و نحو در خبر لیس بود معنی چنین شود نیست آنچه  
ماصل خواهد شد در آخرت از مقام بابت سبب آنچه در دلهای شماست از تقیات و نه سبب آرزو اسی اهل  
کتاب بلکه معنی است برانداختن رب الارباب جل و علاه تقدیر و تقالی از آرزو و بریدن کسی چه آید و از معنی کسی چه گشت  
**سیت** ایوان مراد پس بلند است نه آنجا سبوس رسیدن توان چه و بعضی خطاب در لیس با نیکم بر مشرکان  
و از نزد بمقابل اهل کتاب ایشان را اگر دانند چنانچه عواقیب امور و مطالب جوهر بر طرفه دیگر دارند معنی چنین  
بود نیست موجود و آرزو اسی شما اسی مشرکان و نه آرزوی اهل کتاب از خودان و ترسیان بلکه امر آرزوی شما  
که خدای در کتاب خود خبر کرده و بفراد و سزا همان است که خبر آن چنانچه مبر علی الله تعالی علیه و سلم آورده یعنی در حق  
لو لک ما و غیره در حق مسلمانان این که درین آمواد و علاه اصاحت امر جنات تجری من تحتها الانهار فالذین فیها ابدا  
و من یعمل فیها من الذین یؤمنون و لا یجحدون و لا ینکرون و لا ینقضون و لا ینکرون و لا ینقضون و لا ینقضون  
این جمله بیان است بر آنچه موجود است در آخرت در حق هر گروهی معنی نیست هر که عمل بد کند در آخرت بدان  
داو شود نیاید براسی خویش از غیر خدای دوستی که خواهد بودی از روی باز دارد و یاری دمی که بد حالی او را نیکی آرد  
و من یعمل فیها من الذین یؤمنون و لا ینکرون و لا ینقضون و لا ینکرون و لا ینقضون و لا ینقضون و لا ینقضون  
و لا یظلمون کف یظلمون یعنی در حق مسلمانان از باب انصاف و بیعیف محمول از باب افعال خواهند بود  
بر سبب آن دانند چنانچه در حق هر گروهی از مسلمانان تا آخر سعادت است و محله شریک سالت یعنی در حق



ستند افزا و ضعیف تر است. افزا و ضعیف هر دو مومن اعتبار لفظ من است و جمع کردن اولیات با اعتبار معنی من است من در این عبارت  
برای تعیین است زیرا که هر یکی از این اعمال می تواند چه همه اعمال پیچیده یکی تواند آورد و سوال من تعیین دلالت بر تعیین مطلق  
کنند قلیل و کثیر را از گرد و در اشتقاق جزا نشود سیان قلیل و کثیر آید و آن درست نمی نماید جواب در عقاید کلامیه  
مهرج شده و قول جهت محض فعلیل بود و استحقاق فعلیل نیز در آیهان باشد و مراتب و درجات با اعمال صالح آید و در  
شرط و توفیق ذکر کرده عمل صالحه و ایمان و مصلون الحسنة ترتیب بر ایمان بود و لا یطعمون فقیرا مرتب بر عمل صالح بر وجه  
و تشریف مرتب کرده معنی اینست و کسانی که بعضی اعمال غیر نیکو کنند و حال اینست که ایشان مومن اند پس ایشان  
در آورده شوند در بهشت از آن جهت که مومن اند حتی فغان و ظلم کرده نشوند بگویم که در حسن عمل صالح بقدر تقییر  
یعنی شی قلیل و حقیقتی در عرب در میان نکت مذکور بود چه قلیل تقییر بر سیانی شکل است که در شکاف استخوان خرا  
باشد و آن در غایت حقارت و قلت است و لغیب تقییر بر طریق فقرت به نظر ملاحظه است ای لا یطعمون  
لما یستقصان تقیر عن جزا علم و من احسن یدینا یمتحن اسکمه و حججه لله و هو محسن  
و اتبع ملة ابرهیم حقیقا و اخذ الله ابرهیم خطیلا ○ استقام برای انجامی است معنی فعلی آن  
جمله استقامت تزییل است جمله خبریه سابقه است و جمله اخذ الله ابرهیم بتقدیر قد مال است ذکر او از باب  
تیمم است نکته ذکر او بسیار از جمیع سبب بر قول کسی که ایغال فتنه و تفریق است ذکر این حال برای ایغال نیز  
توان گفت بر طریق اتبعوا من الیسا لکم اجر و هم مشد و ن و بعضی این استقرنه گویند و تذکره او مع ابراهیم  
خداوات الله علیه جویند معنی اینست که نیکوتر است از ردی دین کسی که ذات خود مراد می راسیده  
و مقام خود را در کار آورده و حال اینست او نیکوئی کند و است و نیکوکاری و زنده است یعنی اعتقاد  
خوب دارد و عمل نیک می آورد و احسان می زند و در حق خلق نیکی میکند و پس بعدی کرده است دین را  
در حالت که او مسلمان پاک است یا در حالت که ابراهیم مسلمان پاک است و حال اینست که فدای خود میل او را دوست  
گرفته و بدوستی پذیرفته و او ایست کرده اند که فرشته بر او می ایستد علیه السلام بر صیور شد آدمی آید و یار  
نرمی ذکر فدای کرد ابراهیم صلوات الله علیه گفت آنچه گفتی بازگو فرشته گفت من آنچه در ملک تست میگویم  
اگر بدی آنچه گفته ام بازگویم ابراهیم آنچه داشت فلیک او کرد او را بار دیگر بر ذکر آورد چون فرشته بار  
دیگر تذکره خدا پیوست ابراهیم را شکی نداشت تر گشت گفت آنچه گفتی بازگو فرشته گفت مرا فرزندان خود را  
بده آنگاه عادت آن از من بخواب ابراهیم صلوات الله علیه قبول کرد و فرشته را باز برگشتن ذکر آورد و فرشته ذکر کرد  
ابراهیم را شسته تر گردانید ابراهیم از بار دیگر ذکر جست فرشته در جواب گفت نفس خود را بسپار آنگاه  
بار دیگر مرا بر ذکر آید ابراهیم همچنان کرد و خود را در دست او آورد و گفت نفس من فدای نام خدا و خود من

ذکر خدا می خورد و در آن فرشته گفت ترا می رسد که دعوی خلقت کنی و در دست خدا زنی بمیت گزیند نزد من  
 مال و پیمان و تن نیاز به و بر من هر طاعتی تواند بی کردگان یا منتی به بعد فرشته گفت من فرشته ام برای امتحان  
 خلقت تو آمده ام خلقت تو معلوم کردم که در حق خلقت بر محل افتاد و نفس تو مال تو و فرزندان تو ترا از زانی نادر و بعضی  
 گفته اند چون ابراهیم خلیل الله علیه الصلوات و السلام را در پله تحقیق نهادند و جانب آتش فرستادند و از آن  
 جبرئیل علیه السلام گفته اند لک حاجت قال اما الیک فلا جبرئیل گفت قال الله قال ای من سوا علی علیه السلام بدین  
 خلوص اخلاص بدر حق خلعت رسید و مرتبه او بدین پدید کشید و بعضی گویند بافتیاد ام خدا بی بسوی هیچ و لکه عزیز تر  
 از زبان او بود شتافت بدین سبب وصول در حق خلعت یافت و بعضی گویند عادت او طعام طعام و افشا  
 سلام و نماز شب در آن حال که خلق در نماز مست بود او را بدین خواص در حق خلعت روی نمود گفته اند که ابراهیم  
 برای طلب مهمان و و کرده سه کرده رفتی تا مهمان نیافتی طعام نخوردی هم از این جهت کینت او ابو القیدان شد  
 و به نیل در حق مصافحت پیوست در تفسیر آورده در سال قحطی ابراهیم صلوات الله علیه برای اشیاف طعام بود  
 داشت دل بر خلعت خلیل که او را در مصر بود گماشتند برای طلب طعام برو کسان فرستاد او نذر گفت که احتیاج  
 بیشتر است طعام ندارد غلامان از غنیمت و فقه عار و خجست بی عرض بازگشتن بر یکجا جو الهای کرده برای نمودار  
 خلق در خانه آورند و ابراهیم صلوات الله علیه را از طور خلعت خلیل مصر می خبر کردند تا خوش در خواب رفت  
 ساره زوجه ابراهیم از مقام خود بر خجست تنگی گشاده دید که ماده سپید فالس است بیرون آورد و دست تقدیرین  
 گردید نان از خبازان پزاینده و با ضیاف چنانچه مقدار داشت رسانید چون ابراهیم بیدار شد بوی نان یافت  
 و در خانه رفاهیت طعام و طعام دریافت گفت این طعام از کجاست ساره گفت از مصر فرستاده فلان شما  
 ابراهیم گفت فرستاده خلیل مصری نیست بلکه فرستاده خلیل جلیل جل و علاست ابراهیم خلیل آن روز مشرق خلعت  
 مشرق شد و بدو است نسبت خلیل الرحمن پوست و لله ما فی السموات و ما فی الارض  
 این جمله تکبیر است چه جمله و آنچه شده ابراهیم خلیل موسوم آن بود که دوست گرفتار متفلس ارتفاع و بینی بر احتیاج  
 باشد این جمله برای دفع این هم هست که کسی که آنچه در آسمان و زمین است ملک او باشد و دنیا و آخرت  
 ملک بود او را با احتیاج چه کار باشد و با ارتفاع چه حاجت بود بعضی از نسبت و مرغی است بقیع النجم کاین  
 در آسمانها و در زمین همه از عالم علوی و سفلی ملک خداست در تحت و تصرف حق سبحانه و تعالی است و گمان  
 الله و کل شیء فی حیاط این جمله نیز بیل است معنی اینست هست خدای بهر چیزی محیط با بجا و فطرت  
 و بعلم و قدرت و کیفیت اعطای تشبیه است و بعضی فرمود است و بعضی گویند اعتقاد  
 حقیقت مراد الله کنند و م تاویل تر شد و معنی بایلیق به تعالی تاویل کنند و آنرا بقطع مراد الله خدا باشد

چنانچه اینجا ظاهر را بعلم و قدرت ماول گویند و مطلع معنی نبرد و جویز جویند چه بر کرا احوال است چنانچه باشد حال او و اند  
 قادر بود و دستگردن تواند و یکسکه فتنه داشت فی النساء این جمله بیانی که صدر رسالت که متضمن  
 ذکر سن است باز میگرد و معطوف بر جمله الرجال خوانند علی انصار از قبیل عطف تغییر اسمیه میاید جمله دیگر که  
 در جمله است هر یکی را رابط او و محصل او بسیار کرده و آید سخن کلام قرآنی دست بیان فرغانی برین نوع است  
 که در انشاء بیان احکام مذکور و در کثرت و نادر و امثال این معترضه اقتدا با عبارت قبول احکام و انقیاد و کفایت  
 کرده و یکی ذکر معترضه فاعل غرضی است و یکی که متضمن است معترضه فاعل در میان بسیار اقتدا با کسر  
 بیان احکام رود کثرت فصل بسیار و کلام متصل محل استناد باشد آنچه احقر عبارت و تشریحات و تکیلات در  
 کلام ملحق بسیار واقع است لایم کلام قرآنی و بیان فرغانی که در وی این طریقی بیشتر و این سالی بسیار است  
 نیز آنچه راستا و چپا رفتن و باز بر سر راه مقصد آمدن دلیل قوت مرکب و برین جلاد است را کب باشد چه کون  
 سوار از راه شرف نتواند شده و راستا و چپا نتواند رفت هر چند سوار می از راه راستا و چپا تازد و خود را از راه  
 دور تر اندازد و قوت و ملادت نماید باز بر سر راه مقصد آید تازنده ترو و کمال جلادیت است و در هر چه چنین  
 را کب کلام که از راه مقصد و مسلک معهود مرکب سخن را در هر جانبی تازد و در ضمن مقصد دیگر مقاصد دیگر و از  
 قوت حصول مقاصد مختلفه بناید باز بر اصل مقصد خود آید دلیل کمال بلاغت و جرات است او باشد صاحب کثرت  
 در سوره الفصاح و بر آیه ثم اتینا موسی الکتاب الالبی معطوف بود و این جمله را بر علیه و بیضا اسحاق ذکر کرده و این قول  
 را با آنکه معطوف از معطوف علیه بسیار دور است بغیر نگیری در بیان آورده معنی انیسیت و طلب فتوی میکنند  
 در شان زنان و میگویند از نو بیان مکی در شان ایشان قل الله یقتبکم فی هیت  
 این جمله مستأنفیه نیست چنانست که سامع گفت ما ذا اقول کم من یستفتی فقیل قل الله یقتبکم فی هیت  
 الله یقتبکم مراد است که موارثت کوگان و زنان و کوگان ضعیف و حقوق نیامی بداند یا خطاب مراد لیا  
 و اوصیاء باشد تا مهور و خزان و خواهران که از شوهران ایشان بستانند بدیشان برسانند و لغت از ادعای خود بشیر  
 ساخته ندانند و خوانند بود خطاب مراد از وی را باشد که بر زنان جور نکنند و موارثشان باز نزنند و بعد از مفارقت  
 از شوهر دیگر مانع نشوند و مایشله علیکم فی لکثیب فی یوم النساء الی لا توتو و توتو  
 ما کتب لکم و ترغیبون ان تکوهن و المستضعفین من  
 الیله ان کان تموموا الی شئی یا القسط و ما یتلی سوره اول بانه خویش عطف است بر تبت و در  
 الله فی الله یقتبکم یا مریض یقتبکم فاعل است و عطف بر ضمیر فروع متصل بغیر تا کید بفضل چون میان ایشان فصل بود  
 در حدیث ای الله یقتبکم فیین و المتولی الکتاب و از میان کلام امام ترا در نه الله علیه فهم میشود که تلی علیکم

بر معطوف بر ضمیر فین باشد صاحب کشف برین وجه نظر کرده و در جنس اختلاف لفظ و معنی آورده اختلاف لفظ از جهت  
 آنکه عطف بر ضمیر مجروری اعماد است حرف جاری آید و آن بر حکم قاعده نحو منی شاید و از جهت معنی آنکه مقصود کلام  
 و نشان زنان است نه در قرآن که مایلی علیکم عبارت از ان است و اختلاف لفظ بجهت و مایلی بر معنوی هم بطریق  
 مالک و زید و حمل عبارت امام ترا بر حدیثی است علیه بر بیان حاصل معنی القیج توان کرد و اختلاف معنی را بجهت  
 معنای بتقدیر و سر و مایلی علیکم من قوله تعالی و ان خفتن ان لا تقسطوا فی الیتامی الآیه و غیره و در جهت توان  
 و اضافت در یتامی النساء بیان است از قبیل سوا مع الکلم فی یتامی النساء بدل است از فین و ترغیبون ان  
 تنکحون معنی فی ان تنکحون یا عن ان تنکحون بخلاف حرف جر است ای ترغیبون فی ان تنکحون من کن جمیلات  
 و ترغیبون من کما حسن بان کن و عات و استضعفین من الولدان عطف است بر فی النساء و ان تقوسوا الانساب  
 بالقسط عطف است بر و استضعفین معنی انست بگو ای محمد خدای بیان میکند حکم را در نشان زنان و آنچه  
 خوانده میشود بر شما در کتاب و نشان زنان نیت از هر باب آنکه منید سید شما ایشان را آنچه تقدیر کرده است  
 حدیثی بر ایشان از هر وجه و نطقه و وجه آن در غایت میکشید در کجای ایشان بر تقدیر یکجمله باشند  
 و اعراض میکشید از کجای ایشان بر تقدیر یکجمله و آنچه میگوید و آنچه میگوید و آنچه میگوید  
 در کتاب در نشان بچکان ضعیف از آنچه یوسفیم باشد فی اولادکم که باطلاقی خویش ضعیف و کبر را تناول است آن  
 و الخش الذین لو ترکه من ضعیف ذریه ضعیفا و خافوا علیهم و آنچه خوانده میشود بر شما در کتاب از هر دو استناد در نشان  
 یتیمان یعنی برای یتیمان بغیر آیه و آتو الیتامی اسوا بکم ولا تشبهوا الخبیث بالطیب و آتو الیتامی  
 حتی بلغوا الکمال یعنی خدای بیان حکم میکند و آیات متلوه نیز بیان حکم میکنند سوال آنچه تلاوت کرده میشود  
 و در حق زنان یتیمان خیار آن در حق زنان می آید و آنچه تلاوت کرده میشود در حق استضعفین من الولدان افتاء  
 او در حق زنان بچکان بچکان است افتاء او اگر چه در زنان عبارت منی آید به لالت می آید چه مطلوب بازمانده  
 از هر یک است و باز نگفتن از هر یک در حق بچکان ضعیف که صنعت سوخت دارند لازم شدن در حق زنان که ضعیف ایم  
 دارند لازم تر باشد و توفد بود که مایلی علیکم مبتدا بود فی الکتاب خبر باشد جمله معتبر بود و فی یتامی النساء  
 بدل از فین باشد و تواند بود که و مایلی علیکم و او قسم باشد مایلی و محل خبر بود جمله قسمیه معتبر باشد و فی یتامی  
 النساء اللاتی بدل از فین بود و بدل بعض از کل سوال و استضعفین من الولدان عطف بر ضمیر فین نیست  
 و اگر نه لغات جار و واجب شود پس چاره بتو که عطف بر یتامی النساء باشد و فی یتامی النساء بدل است معطوف  
 در حکم معطوف علیه باشد و استضعفین من الولدان بدل از و تواند بود لعدم الملا بجهت جواب بدل باعتبار  
 مقصود و بودن بدل منه در حکم تجزیه از اصالت و از عطف بر و برین اعتبار است نه بجهت بدل است

[illegible]



و این امر از فاش شدن علما و زایل بست نیست و بقول ما فی النساء مذکور است ملازم نیست قضا که ملازم بود در  
می آرد و احضرت النفس الشیخ ثلاثی مجرور و ضمیر القاضی امرأة متعدی سوی یک مفعول بود و در باب  
افعال که خاصیت او تعدی است متعدی سوی و در مفعول باشد در فعل مجبور مفعول اول قایم مقام فاعل بود  
مفعول دوم بر نصب باشد این جمله حال است معنی انیتست و حال انیتست حاضر کرده شده نفسهای مردان و زنان  
پیش بخل و حاضر کردن کسی پیش کسی یعنی از بودن آنکس صاحب ولایت بود شیخ را از حجت متابعت کردن مردان  
و در انشیه بالای و امر بود چه است تبارت با کلتایه و اثبات آن بر نفس پیش او بر وجه بخل باشد حاضر کردن  
کسی پیش کسی عبارت است از التزام طاعت و اختیار القیاد و اطاعت حاصل معنی انیتست این نفسها اسیر  
بخل اند و همواره ماسور باشند مردان بخلی کنند از گذشتن خط خویش و باز ماندن از میل سوی زنان جوان  
و زنان بخلی کنند بگذشتن هر دو نفقه خویش و گذشتن ثوبت خود سوی دیگران و این مقتضای طبع مردان  
و موجب طبیعت ایشان است شرح راه ربانی از اسیر بودن بر دست بخل نمود بر خلاف طبع ایشان عمل اصلاح  
فرمود که این علی با اختیار خویش بود و در این رعایت هر دو فرقی باشد صاحب کشف معنی و احضرت النفس  
الشیخ جعل الشیخ حافض النفس ای ملازم ملازم غیر منفصل عمدا داشته در اثبات تعلق احضار با نفس و شیخ معنی حاضر  
کردن شیخ پیش نفس بر عکس تقریر اول پسند است هر دو تقریر از روی حاصل معنی یکی در اثبات  
ملازمه میان نفس و شیخ میان ایشان فرقی نیست بر تقریر صاحب کشف معنی انیتست و گردانید باشد  
بخل حاضر پیش نفس مردان ملازم طبیعت زنان و شوهران و لَنْ تُحْسِنُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ  
كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا عطف است بر شرطیه سابقه و اولی انیتست که معطوف باشد بر اجتناب علیکم  
که جزا واقع شده چه نفی نزه در صلح و حصول شوکت در احسان اولویت این هر دو بر تقدیر خوف نشود و اعراض  
شوهرند پس عطف بر جزا داشتن خوب آید و سجع پسندیده نماید معنی انیتست و اگر در حق زنان تقدیم احسان  
کنند در حق صحبت بکارید و دل بر حقوق خدمت ایشان بکارید بدرونی و زشت خوئی زن تقدیم عمل کنند  
و در طبیعت وی نرسید گشاید بدشتی خدای عملهای شما اگر اگاه بود بکارهای شما عالم باشد هر چه در حق ایشان کنید  
و اند و جزا دادن و توباب رسانیدن احسان شما تواند و لَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدُوا إِلَيْنَ الشَّيْءَ  
و کو حَرَصُوا فَلَا تَعْبِلُوا أَكُلَ الْمَيْتَلِ فَتَدْرُكُوهَا كَالْمُحَلَقَةِ لَنْ تَكُونَ  
نفسی است و لو متصل است یا معنی آن اگر لو متصل باشد فلا تعبیلوا جواب شرط محذوف باشد ای و اذا لم تعلم فاعبیلوا  
فلا تعبیل و اگر لو معنی آن شرطیه بود فلا تعبیلوا جواب شرط محذوف باشد معنی انیتست و هرگز  
نخواهید که عدل کنید و میان زنان و مردان مشهور بود و این اگر چه در عدل عرض در زید و در تنویر اتهام کنید و میل دل

و است تمام نفس جو دست شما نیست و برابری در مواضعیت و ملائمت و ملائمت ممکن نبود پس عدل من کل  
 الوجوه محال یا در حکم محال باشد و تکلیف بالایطاق جایز نبود پس شما را بر این تکلیف نه اید بلکه باید آنچه تواند از تسویه در  
 تسویه و نقد و کسوت و کسوت و رعایت و رعایت و هدیه و عطیه بکفایت اید و در این است کرده اند بیجا بر علی الله تعالی  
 علیه السلام میان ایشان در قسم عدل کرده می و هیچ یکی را بر هیچ یکی از دیگری نیارزدی تا آنکه برای برابری برودن سفر  
 قرص انداختی نام هر کس برودن آندی او را برای برودن سفر بختار ساختی اما عایشه یعنی الله تعالی عمناء از زنان می  
 محبوب تر بود بیجا بر علی الله تعالی علیه السلام میل سوسی او نیست از جهت آن که بیگفت الله تعالی عمناء از زنان می  
 و لا تو اخذنی فیما ملک لا املك یعنی میل القلوب و المحبة و درجه شصت من لم یعدل بین الناس جاء یوم القیامت  
 و احد شقیه فاعلم به که میان زنان برابری نکند و عدل نگه ندارد و در قیامت باید در این حال که یکی از دو جانب  
 او فرد هست بود حاصل معنی نیست هرگز عدل ننماید کرد اگر چه در عدل کردن حرفش باشد و چون عدل تمام  
 ننماید کرد میل یکی میکند و خود را در جورگی ماکیند پس که آن زن را همچو معلقه بگذارد یعنی او بخندد در هر دو جانب بالا  
 بودند رفت و نه فرو و تواند آمد و نه او را خطر و وجبت و اتفاق و نه او را همچو مطلقه اطلاق همچو محبوسه کند دست او نیز  
 و نه پای گریز **سراع** زمین سان کینند که کسی جو بکند و بر تقدیری که او معنی آن شش طبعه و فلا امتیلا و  
 جزا را و باشد معنی چنین باشد اگر شما را زنی را که دوست میدارید در غیبت بر و حرص و غریب و مباحثت در غیبت  
 نمایند پس اعراف مکتب تمام اعراف از زنی که از اعراف میکیند و جو بکند کل جو بر زنی که از او نفرت دارید چنانچه  
 ذکر آن گذشت و بیان آن بالا رفت **وَ اِنْ تَصِلُوْا اَقْصَا اَنْ لَّهٗ كَانَ غَفُوْرٌ اَشْرَحُ مَا**  
 جزا این شرط محذوف است فان ایست کان غفور از حیاد این جمله عطف است بر جمله بالا است معنی نیست  
 که دل بر اصلاح آید و خود را از میل و جو باز دارد و از گذشته توبه کیند و میان زنان هیچ عدل و تسویه زنی  
 و از میل و جو بر تیرید و از زنجارین زن بر عدل و تبرک تسویه بهتر سید ضامی گناهان گذشته شما را مرد و خطا  
 شما بخشد زیرا که بدستی خدای هست آمرزنده گناهان بخشتایند بر بندگان **وَ اِنْ تَتَّقُوْا کَیْفَ یُنَظِّرِ اللّٰهُ**  
**کَلَامًا مِّنْ سَعْدِهِۦ وَ کَانَ اللّٰهُ وَاسِعًا حَکِیْمًا** جمله شرطیه یعنی و ان متقوا عطف است بر جمله  
 لا فتناء علیه ما ان یسلحها بینهم صلحا و جمله و ان یختمه انا آخر معترض است برای بیان معصیت عدل و شنا  
 میل و جو و جمله کان الله واسعا حکیم است معنی اینست و اگر زن و شو با یکدیگر باشند و در راه  
 صلح و آشتی نزدند و کار ایشان با صلح نه پذیرد و عمل ایشان سالان گیر و خدای ایشان را از هر یکی از ایشان  
 غتمهای خویش غنی گرداند زن را شوهری بهتر از آن رساند و عایشه نوشته از آن عایشه باشد و شوهر از آن  
 بهتر از آن زن و بدو حلی خود بهتر از آن میا ساتود و بهشت خدای فرائض عطا حکیم در کارها هر چو حکمت کند

کافی میان زمین و شوالفت و هر دو گاهی در فرقت اند و الله ما فی السموات و ما فی الارض  
 به وصول باصله مرفوع المحل بر ابتداست لشکر خبر مبتدا است ظرف است قرست از باب وضع بنظر مرفوع معترض  
 و این جمله عطف است بر جمله و کان آمده و اسما علیها معنی نیست و مراد از این است یقین هر چه در آسمانها  
 و در زمین است همه عالم از علوی و سفلی ملک اوست و شوالفت است که غنی گرداند و فرزند است که فراخی بخشد  
 وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ  
 اتَّقُوا اللَّهَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ الَّذِي يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ  
 بعد فعل توصیه متضمن معنی قول است بر طریق زنا و پیمان یا ابرار و این جمله به تفسیر است برای جلالت شان  
 تقوی که ما گذشتگان بدان ناموسیم و بهر چه در جهان آوردن این ما جوریم معنی نیست و بسوگند یا میگیریم آئینه بد  
 امر کرده ایم کسانی را که بوده اند پیش از شما و امر کرده ایم شما را که از خدای خبر سید و از شرک آردون بدو و شرک  
 گردانیدن و دیگری با او پرستید و کان تکفروا و افکار الله ما فی السموات و ما فی الارض  
 ان تکفروا و اشرطی است مخدوف و اجزای جمله فان شد ما فی السموات و ما فی الارض تحلیل جزای مخدوف است ای  
 ان تکفروا و الا فحق الله فان شد ما فی السموات و ما فی الارض تاکید او از جهت ایراد ثنای باری بر وجه و کرات  
 و استواری و ان تکفروا و باخراش پیش عطف است بر القوا الله که مقول قول است که بدلول و صیانت سوال  
 و القوا الله ازنا است و شرط باید که جمله خبر به است عطف خبر بر استا چون آید و محت آن چه نوع روی بنا بد  
 چو استیست مقول قول بتاویل قلنا هذا القول بتاویل مفرد و خبر و انشاء در و بر بر باشد معنی نیست و اگر  
 کفر و زید و کسی را با حق جل و علا شرک گردانید و از متقی بودن بیرون آید خدای را عز و جل پیچ زبان نکند  
 و عمل بد شما در ملک او هیچ منفعتی نیفکند زیرا آنچه ملک رب اهل زمین آنچه در آسمانها و زمین است اطلاق و افلاک  
 و جن و انس و آنچه در عالم علوی و سفلی است ملک او است البته چه حاجت دارد و کفر و زید و ناگردیدن تا پرست  
 و بهر از تقوی بیرون کشیدن او را چه زیان آرد و کائنات الله محسنات یا حمیدان این جمله ترسیل است  
 معنی نیست و نیست خدای کردگاری نیاز ستوده کار و الله ما فی السموات و ما فی الارض  
 وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا و جمله و شد ما فی السموات و ما فی الارض مکرر است برای تاکید باز آید است  
 در فاعل کنی و کیلا حال است از فاعل یا تمیز است از نسبت این جمله ترسیل است معنی نیست و مراد از این  
 آنچه در آسمانها است و در زمین است و بسته است اندامی عز و جل علایم در ان حال که وکیل است با ازان روز که  
 وکیل است برای تدبیر که بدان نشاید بگویم انما التماس و یات یا خیر و  
 این جمله بیان خدای است انما بار قدرت جل و علا است که نسبت با کین و قدرت کرده و ذکر آوردن دلیل غیاط

در این تباری محقق است معنی انبیت خدای عزوجل تقدس و تعالی قدرت دارد که اگر خواهد شمارای مردمان بر  
 و گیران را بیار دینی وجود شمارا بعد از رساند و در یک زدن ناخیر گرداند و **كَانَ اللَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ**  
**قَدِيرًا** و این جمله نیز تکرار است معنی انبیت و هست خدای عزوجل بران نبی بر ملاک کردن قومی آوردن  
 قومی و تخریبی ایشان قادر است بقدرت کامله و توانا است بقوت شامه هیچ ممکن نیست که او بر ایجاد آن قادر  
 بنود و هیچ محدودی نیست که بر اقتاد آن توانا نباشد تواند که در دم زدن آسمان و زمین و آنچه در ایشان است بعد  
 رساند و همه عالم را به یک زدن ناخیر گرداند و چید هزار عالم این چنین پیدا آورد و صد هزار هزار نفوس خوشتر ازین  
 بخار و من **كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ**  
 این جمله تا این بیان غنی جل و علاست و توضیح کمال قدرت حق سبحانه تعالی است و جمله فینا شد ثواب دنیا  
 و الآخرة تعلیل اوست تقدیر نیست من کان یرید ثواب دنیا فمخاسر ان عند الله ثواب دنیا و الآخرة  
 معنی انبیت است هر که خواهد از خدا منفعت دنیا را چنانچه غازی نخر کند تا ضیعت یابد و حاجی برای امری  
 بسوی کعبه شتابد پس از میان زوده و خاتمه او خاسر شده است زیرا که نزد خدای و تحت قدرت او ثواب دنیا  
 و آخرة است ثواب دنیا منفعتی خوب و ذلیل است و ثواب آخرت منفعتی نفیسه و جزیه است کسی که بگوید  
 بر عمار خریل اخروی بود و خواستن منفعت دنیوی از منفعت دنیای کار می و فاما کار می باشد و **كَانَ**  
**اللَّهُ صَبِيحًا بِصَبْرٍ** این جمله نیز تکرار است معنی انبیت و هست خدای عزوجل صبور و بیادینا انچه میگوید می شود  
 انچه بکنید می بینید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ كَانَ**  
**اَلْقِسْفُ اَوَّلَ الْوَالِدِ لَآتَاكُم مِّنْهُ قُرْبَىٰ** این جمله در اثنا بیان اقسام حقوق و احکام مستحق است برای طلب عدل انکار  
 و صدق در شهادت از شهادت که شهود حق متعلق بدان است و عامل بر علی انفسکم محذوف است ای دلوکان  
 الحکم و الشهادت علی انفسکم رواست کرده اند غنی و فقیری پیشین یا سیر علی الله تعالی علیه و سلم بخاست  
 آمدند بیضا سیر علی الله تعالی علیه و سلم را در خاطر مبارک گذشت فقیر ضعیف غنی ظلم تواند کرد گمان ظلم غنی  
 برو خواست که حکم برای فقیر بر غنی کند این آیه فرود آمد و بعضی گویند که مردی از انصار پیشین یا سیر علی الله  
 تعالی علیه و سلم گفت در فرقه پدر من حق کس نیست و من بدان گواهم گواهی نمیدادند و ازین جهت که پدر من فقیر  
 دست بدادن مالی نتواند کشاد و این آیه در شان او نازل گشت و این نظم بود و پیوست بر وجه اولی در بیان  
 عدل حاکم نفس و در استقامت شهادت ظاهر بود و بر وجه دوم در استقامت شهادت نفس و در بیان عدل حاکم ظاهر  
 باشد و آیهین خبر کوکوا است و شد اندر الله خبر و گیر است مگر کوکوا را با حال از ضعیف قوامین بر تقدیری که شد اندر  
 خبر دیگر باشد مگر کوکوا را معنی چنین آید ای مردمان در قیام بعد از حکومت با شهادت و با گفت گفته گان را

یعنی

وضمایح حد البعدی گواهی دهندگان اگر چه شهادت شمار نشمار می شود یا بر ما و در دیگر یا بر غیر ما و ندان  
 که نزدیک تر باشد سوال حکم شهادت بر ما و در و پذیرد و خویشاوندان ممکن بود که سپری یا قریبی بلزوم حتی برایشان  
 حکم کند یا گواهی دهد و مخیر بلزوم شی بر نفس خویش مقررست و معلوم است که اقرار بانی دیگر و حکم شهادت است  
 و دیگر است جواب در شان مقرر که بلزوم حتی اقرار میکند حکم علی نفسه و شهادت علی نفسه میگوید مخصوص است  
 او بر طریق حکم و شهادت التزام او می بیند چنانچه قاضی شیخ مقرر است علیک این اخت و التمسک گفت و اقرار  
 و التزام او چیست اگر این التمسک حقیقت بود سوال دارد و نشود و اگر مجاز دارند از او گوئیم شهادت علی النفس  
 و لو کنتم ملزمین علی النفس بموجب مجاز پیش دارند آن یکن غنیاً أو فقیراً فالله اولى بصما  
 ان یکن المحکوم له او المحکوم علیه او المشهود له او المشهود علیه غنیاً او فقیراً خلاصه وافی الحکم الشاؤة الی النساء  
 و الفقراء و البیسة و المشرقة و اعلی الغنی و ترکوا الشهادت له لانه لا یحمل و عدم تاذیه بحداک و شهادت و الفقیر  
 ترکوا الشهادت علیه ترجحاً و تخامیاً من لوق المستقیم و کلا امرهما الی الله ان الله اولی بهما و این شهادت  
 تحلیل است برای شهادت و حکم حق معنی نیست اگر باشد خصم در هنگام شهادت یا حکم غنی یا فقیر لیس  
 در غنا و فقر و مکنید تا از جهت بسیار و اقتدار از غنا حکم نبریزان او مکنید و گواهی بر مضررت او مدید و از جهت  
 او باز مایند و در فقر از جهت برجم و غمی از مشقت او عکس این معانله و زید در شان هر یکی آنچه پیدا می شود  
 و آنچه صدق است اتباع آن بگوئید زیرا آنچه خدای عز و جل سزاوارست بدیشان از شناعتی و فساد خدای  
 سزاوارترید در حکم کردن و گواهی دادن میان ایشان فرق مکنید سوال عطف باد معنی احد الامرین فهمیر  
 که عاید بود و اقرار واجب باشد چنانچه زید و عمرو و هوراکب آریند و هوراکب ان جانیر نه پندارند بعد از این  
 غنی او فقیر اما الله اولی بهما چگونه آید صحت استحال ضمیر تشبیه محل افراد چگونه روی نماید جواب  
 مسلم است که مفهوم احد الامرین است لیکن ضمیر غنی عاید بر امرین که صفات الیه است دارند بر حد که صفات  
 علیته پندارند و عود او بر امرین بهتر است از عود او بر احد الامرین زیرا آنچه اولی بودن خدای بدو جنبه است  
 و اول بودن او بر احد الامرین که مقتضو است بر تقدیر تشبیه بر وجه کنایت و ثابت میشود در صورت قرار  
 اولی بودن یکی بر وجه تصریح سنت و الکنایه اطلاق من الصریح و التاریخ اولی من الصریح فلا تتبعوا الله  
 ان تعبدوا فی انما سبب است مفهوم آن به سابق منسبت بر امری از اتباع هو ان تعدوا مستحق است  
 از عدول اسی لا تتبعوا الهوی للعدول من العدل معنی ان نیست پس از جهت عدول از عدل و تجاوز از حق و بعد  
 هو النفس الانیاع مکنید و خود را بر میل طبع بر خلاف شریع مکنید و ان تعدوا اولی من الله و اولی من الله  
 الله کان کما کان و تعبدوا لله لا تعبدوا لکم و تعبدوا لله لا تعبدوا لکم و تعبدوا لله لا تعبدوا لکم و تعبدوا لله لا تعبدوا لکم









شماره آنست خدا بگویند مسلمانان را با شما بودیم یعنی بودیم و در کار محاربه می نمودیم بطریق پیوسته و یک  
و غلبت گشتیم و آن گان **لِلْكَافِرِينَ كَصَيْدٍ قَالُوا آلَهُمْ لَسْتَ جَاهِلٌ عَلَيْهِمْ حَكْمٌ وَفَعَلُوا**  
**بِمَنْ أَلْفٌ مِنْهُمْ** این جمله شرطی است بر اینست که اگر باشند کافران را بضمیمه از علی  
در حمان از ایشان بخشی و غنیمی جویند و در میان استحقاق گویند گمان بر شما نبوده ایم و در غایت ابدان  
و نظریافتن شما سعی نمودیم با ایشان بودیم در گفتار و کردار شما سعی می نمودیم سر مبارک مسلمانان شمار میکنیم  
و حکایتی قوت شما بر ایشان میرسانیدم و ایشان شست و شویید و منصف میگرددیم برای ایشان مثل این  
کلمات بگویند و حقه حاصل ایشان از ایشان جویند **فَاللَّهُ يَجْعَلُ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمُ الْفِتْنَةَ**  
**فَاسْبِيحْ** است معنی اینست پس خدای حکم خواهد کرد میان شما در روز قیامت مومنان را در کشیدن  
چهار منافقان درجات خواهد داد منافقان از جهت این جفاکاری و بدکرداری و در کمال سفل از روز قیامت  
خواهد فرستاد **وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا** این جمله نیز  
معنی اینست و هرگز نگردد خدای عزوجل هیچ گاهی مکر کافران را بر مومنان را هر دشمنان را بر دوستان  
خویش ولایت ندهد و بدکرداران را بر نیکوکاران حجتی پیدا نکند سوال کافران را بر مسلمانان بسیار  
کارست راهها را مختصه نموده بسیار است اگر مسلمانانی مال ذمی تلف میکنند با خود میشنود و اگر کافر می شنود  
که مسلمان نیست میخورد و مالک میشود اگر چه او را جبر بر فروختن کنند و این را از ولایت او بیرون آید و نیست  
اگر مسلمانانی ذمی را بکشند نزدیک امام اعظم قصاص واجب شود چو اسب این آیت دارد دست در باب  
کافران معهود چون عبدالمطلب بن ابی سلول و امثال او ایشان در عداوت پیغمبر بودند و دل بر انداخته  
صلی الله علیه و سلم آرزو میداد در قصه ملاک پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم ششباقتند و بر پیغمبر انبیا گفتند  
خوار شده پیش یاران پیغمبر شدند و بخواری و نگوشتاری جان بکام الموت سپردند و از نفی غلبه کافران مخصوص  
بر مسلمانان نفی غلبه جنس کافران نیاید چه از نفی خاص نفی عام روی نماید و بر تقدیری که حکم العفو عموم القتل  
لا بخصوص السبب کافران را درین آیت بر عموم دارند بر حکم عطف این جمله بر جمله فاستحکم یوم القیامت  
بر طریق صفت یوم الجمعه و فضیلت تقید بقیدی که در جمله سابق بود پس دارند هم سوال دارد و بشود زیرا  
در آن روز هیچ کافر را غلبه نخواهد بود هیچ ظفری بر مسلمانان نرود میخوانند و از امیر مومنین کرم الله وجهه  
در این آیت تقید نکند که در صریح است و ترقیه روز قیامت مقتضی است برین وجه بطلان آیت و موافقت  
و دنیا دار نشود و در کلام اشکالی نبوده و بعضی از سبیل مذکور صحت دین مراد دارند و شک نیست که کلمات  
از هر کافران محبت اثبات برین منافی ندارند و بدو اندک که ایشان را برای اثبات دین خویش حجت نخواهد بود

نوع







من التصريح وتواند بود که این جمله تکمیل باشد براسی و قد و هم کسی که گمان برد که ایشان یار می بود که از عذاب  
 مانع شود لا الذین تابوا و اذلکوا و اعظموا یا الله و اخلصنا و یستحقون الله  
 استثنای از منافقان مذکور است معنی نیست بدین معنی منافقان در درک اسفل و در ذریع با باشند ایشان  
 را یاری می دهد و مگر کسی که توبه کردند و اصلاح ورزیدند و پناه جسته اند و دین خویش را براسی خدا خالص کردند  
 قال الذین مع الله صبیحین و فایز براسی تلیل سنت این جمله بر استثنای و دلیل است یعنی ایشان را از  
 حکم مذکور در خبر استثنای کردند زیرا که با مومنان خواهند بود چنانچه در دنیا با مومنان توبه و اخلاص موا  
 شوند و در بهشت مواقت خواهند نمود و چون ایشان با مومنان کنایت است از در آمدن در بهشت و تلیل  
 در جات آن این عبارت اختیار کرد و تصریح بدین است بکفر زیرا که این کنایت است و الکنایه الیغ  
 من الصریح و التلویح اولی من التصريح معنی نیست پس ایشان با مومنان نخواهند باشند و در ذریع نشوند و  
 مغذی گردند و یبقی فی عتبات الله المومنین اجر عظیم ۰ این جمله بر تلیل است  
 معنی این نیست و سر انجام خدای مسلمانان را توانی عظیم بدهد و در جات ستیم بختند چون تا بان از لقا  
 با مسلمانان باشند ایشان نیز اجر عظیم یابند و بیان این عبارت اختیار کرد و تصریح بسبب تهمید است  
 عظیمی را در تائید حکم بر سبیل و کاد است ثابت شود لان الکنایه الیغ من الصریح و التلویح اولی من التصريح  
 ما یفعل الله یحق این کلام را شکر گفتند و استقامتیه مفعول است بر تلیل از جهت  
 تفسیر صند کلام مقدم بر عامل شده ای نمی یفعل الله بعدا بکم و یا استقلی است یفعل بر طریق اللهم فصل  
 بی و هم ما است که اهل برین رویه استقامت برای تقریر معنی اقرار کنند با آنچه معنی چنین آید کدام  
 چیز کینه خدای در ایشان شتاب عذاب شما اگر شما شکر گویند و معاصی را تارک شوید نفی با شتاب است ایجاب  
 یا اعلام هم شما را بچند که لایق بکرم و حکمت به او چه میدانید و خطاب بر جماعت غیر معین را بود تا هر مخالفی  
 اقرار کند جناب عذاب را در حق مومن شاکر اعلام کند نه ایجاب و نفی کند نه ثبات و اگر استقامت بر  
 انکار دارند معنی برین جمله پیدا کند چه کار کند خدای بظاہر کردن شما از عذاب شما چه فایده حاصل بود و عیب  
 منفعت کند یا سلب میفرست شود یعنی در عذاب کردن شما هیچ کار بر نیاید و چیزی که از وی بی کار بر نیاید  
 اکنون نشاید معنی اول با احتمال موافق تر است و بعدا بکم نزدیک تر و این جمله استقامتیه تقریر است  
 مراد از آنکه مع المومنین را چه مضمون هر دو نفی عذاب است و درین کلام التثبات است از غیبت است  
 خطاب بر جماعت چنانچه در اول کلام مع المومنین ذکر جماعتی که از ایشان نفی عذاب مقصود است بلیغ است  
 بود و درین جمله ذکر ایشان بصیغه خطاب بر جماعتی است و تکیه التثبات است که هر یک که در جماعتی می باشد





جمله کفر و انانیت در صلب با سطوات صله الذین است به وصول با صله اسم این است و او را که مرفوع الحکم  
بر ابتدا است هم ضمیمه فصل است الکافرون خبر مبتدای است و جمله خبر آن است حقا سمع است مرفوع فعل محذوف  
را تقدیر حق هذا القول حقا ای مثبت ثبوتاً از باب زید قائم حقا آمده توکید بر مضمون جمله سابقه شده و چون در  
آیت ان المنافقین فی الذکر الاستقل من اننا ذکرنا حقان کرد و نشان ایشان در بیان آورد و چنانستی که  
سامع بیان حکم کافران مجاب که کفر خود را نمی پوششیدند و در مجابره و مکابره میگوشتند منتظر گشت و از حال  
ایشان بمساکت پیوست بیاید حکم ایشان حسبیت یا نشان هولاء الکافرن المجابین غیر المنافقین گفت این آیت  
برای حکم ایشان مستانفذا در حکم ایشان را بر وجه تاکید ذکر کرد کافران انواع اند بعضی کافرند بخدا و بعضی  
خدا چنانچه در هر یک عالم را قییم گویند و مستثنی از سوخته اند قائم بوجود آله نشوند و در هر یک که ظاهر الفساد است  
روند و مشرکان که قائل بوجدانیت صانع نشوند و در راه توحید خالق نروند این هر دو طایفه پیچ پیچیده قائل  
ند اند ایشان بخدا و پیغمبران خدا کافرند و بعضی قائل بعباد و آله باشند و هیچ پیغمبری و نبوت انبیاء قائل  
نشوند و گویند اگر پیغمبری مخالف عقل آرد سخن او مردود شود و اگر موافق عقل آرد عقل کافی بود این نیز ظاهر الفساد  
محل است و مستانفذا نیست که آنچه عقل آنجا نمی رسد محتاج سوخی انبیا انبیا بود و آنچه عقل و ادراک  
آن بمشقت دیدن پیچ کشیدن حاجت دارد و انبیا انبیا به سهولت و آسانی در دنیا آرد و بعضی کافران در بیان  
پیغمبران فرق میکنند چون اهل کتاب بعضی پیغمبران ایمان نمی دهند و بعضی ایمان نمی آرد و بعضی ایمان می آرد و بعضی  
بیزارند و ترسیان بگروند و رسالت موسی و محمد را کافر شوند معنی انیس بدستی که آنانکه بخدا و پیغمبران او کفر  
میورزند بخدا و رسول نمی گروند و این در شان دهریه و مشرکان است که دهریه عالم را قییم میگویند و قائل بعباد  
عالم اند و مشرکان یا ایمان بوجدانیت ندارند هر دو طایفه قائل بر رسالت و نبوت اند و هیچ رسولی نمی پذیرند  
و آنانکه پیغمبران را فرق کنند و جدائی افکنند میان ایمان بخدا و ایمان به پیغمبران برین که ایمان بخدا آرد و به پیچ  
پیغمبری نیارند چنانچه پیغمبر و برابره که قائل ندانند بوجود آفریننده جهان و منکر اند هر چه پیغمبران و آنانکه میگویند  
بعضی پیغمبران ایمان آیدیم و بعضی را تصدیق نداریم چنانچه اهل کتاب و پیغمبرانند که گیرند میان کفر و ایمان را  
که دران ایمان بود و کفر نباشد و نمیدانند که میان کفر و اسلام را هر دو دیگر بود و در وسطه نباشد همین که یک  
پیغمبر کفر درند و ندانند بلکه یک حکمی از احکام پیغمبران بشکرت گشتند کافر شدند لغو با شد سخن ذلک ایشان مقصود  
بر کفر جدا ایمان به بعضی پیغمبران ایمان حاصل نمیشود و تلامیان پیغمبران نیازند و همه پیغمبران را تقدیر ندارند  
و نوع کفر از جهنم نبرد و بنور ایمان ظاهر نمیشود و درست آمدن قول درست آمدن و ثابت شد ثابت شد  
و اعتدنا لک کفریات عقی با کفریات این جمله تزییل است وضع منظر موضع مضر برای تفریح





فَاَخَذَ نَحْنُ وَجَاهُ الشَّيْخَةِ بِظُلْمِهِ حَتَّى جَلَّ عَظَمَتُهُ سِتُّ بَرَقَاتُهَا ارْنَا اَشِدَّ حَبْرَةً مَعْنَى اَنِسْتِ بَرَقَتْ  
 ايشان را صاعقه آسمانی و آتش فکلی بظلم کرد و گذشتن از حد بندگی سوال کسانیکه تزیل کتاب را از پیوسته  
 مسأله نمودند گویند گمان ارنا اشد حبره نبودند نسبت سوال مذکور سوسی ایشان چگونه آید و صحت تقدس الو  
 موسی اکبر بن ذلک چه نوع مطابق نماید جواب این از باب سست قول بعض سوسی کل بود یا نسبت قول  
 اصول سوسی فرجه باشد برین آیه متغیر در امتناع رویت تمسک کنند که خاص عود جل رویت از ایشان چنانچه  
 تا آنکه برین سوال ایشان را آتش آسمانی رسید بر جواب ایشان سوال رویت برو چه نوع موسی و اعتقاد و ائمتنا  
 ان کرده بودند بدین سوال یا موسی سستیش و تشبیهش منیو دند از حجت اعتقاد رویت کار ایشان بدین  
 کشید و از حجت منکر شدن صفت خدا و قنح گفتن ممکن حتی الامکان ایشان را رسید آنچه رسید ثَقَاتُ اَخْدُوا  
 الْعَجَلُ مَعْنَى اَنِسْتِ عَظَمَتُهُ سِتُّ بَرَقَاتُهَا ارْنَا اَشِدَّ حَبْرَةً مَعْنَى اَنِسْتِ بَرَقَتْ  
 ایشان گو سال را بر سستش گرفتند و بالو بیت پرستیدند بعد آنکه آمده بودند بر ایشان حج ظاهره و معجزات  
 ستاره سوال قایلان ارنا اشد حبره را صاعقه رسید و کار ایشان بهما که کشید نسبت پرستید گو سال  
 سوسی ایشان چگونه که در این خبر مطابق واقع چه نوع روی نماید جواب تواند بود که این از باب اسناد  
 فصل بعض سوسی کل بود یا اسناد فصل قومی سوسی مثال بشما ایشان باشد فَقَعُونَا حَبْرَةً  
 عَظَمَتُهُ سِتُّ بَرَقَاتُهَا مَعْنَى اَنِسْتِ بَرَقَتْ ايشان را از پیوسته سستی گو ساله عود کردیم و در راه برایش  
 آوردیم سوال کفر عفو پذیر نبود عفو از گو ساله پرستی چگونه متصور شود جواب کفر چون ثابت باشد عفو  
 نپذیرد لکن خدای عزوجل بکفری که ثوبه و ایمان را نعل شود عفو کند بکفر که شسته نگردد و تواند بود عفو ناذر گو سال  
 از ثوبه بود عفو ناسن ذلک معنی فرز قدام التوجه باشد و تواند بود فار عفو ناصی باشد عطفه بر محذوف بود  
 تقدیر چنین باشد ثم ائخذوا العجل من بعد ما جاءتهم البينات فشدونا عليهم باجواب قطع الفهم فی التوبة فعدونا من  
 ذلک و لم ناستا عليهم قبلنا توبه باقیم بدون القتل چنین بود ایشان گو ساله پرستیدند و گو ساله را اله خواندند  
 ما بر ایشان سختی قبل در توبه بنادیم بعد آن از باقی ماندگان برخیز و قتل سیر و آسانی دادیم پس عفو ناذر عفو از کفر  
 یهود و عفو از توبه ناذر باشد وَ اَتَيْنَا مُوسَى سُلْطَانًا مُبِينًا اِنْ جَاءَ عَظَمَتُهُ سِتُّ بَرَقَاتُهَا  
 الصاعقه یا عطف سست بر تقدس الو موسی اکبر یا حال سست از و بتقدیر قد یا متغیر است برای شرح موسی  
 معنی انیسست و دادیم موسی را بگفتن صاعقه گویند گمان ارنا اشد حبره را حجتی ظاهره و معجزه متطلب هر  
 یا گویند ایشان از موسی خواسته اند بالاتر از آنکه از حجت استند و حال انیسست که داده بودیم موسی را حجتی ظاهره  
 و معجزه متطلب هر از پیوسته و تلقی بحر و غالی آمدن بر اعدا را قویا گویند موسی پیغمبری غلیظ الشان جلی البرهان بود

آیات متبعه دلایلی است فیصد نمود و جمله مذکور بر تقدیری تکمیل بود برای دفع و سهیم آنکه مسالت مذکوره از جهت  
 نبوت ضعیف موسی و اشتقاق قوت او باشد و در قضا فیه هم الطول کثیرا فیه و قلنا لهم  
 ادخلوا الباب سجدا و قلبنا هم لا نعذر و افي السبک و اخذناهم فینا قاضی علیهم  
 نقد و بسکون عین و تحقیف دال مضبوط و بسکون عین و تحقیف دال مضبوط باظهار عین و اخفاء او خوانند و معنی هر سه  
 قراة یکی دانند و در غنا باسطافات خویش عطف است بر نسیا کمال الکتاب عطف قنیه بر قنیه معنی اینست که هر گز  
 یا بالابی ایشان که بر ناتوانان بکنند و در هم اختیار میثاق بر بند قنیه رفع بطور و سایر قنیه ایست منظور در سوره بقره که شست  
 و بالا بیدان پیوسته و گفتیم ما را ایشان را در بین که موسی فتح کردند و نسبت به ششوع و خنوخ و عیسی و یونس و ابراهیم و  
 و گفتیم ما را ایشان را از حدی که برای شمار درین کار فحش شد تجاوز نکنند یعنی در هر درستی که فتن می سعی نمایند  
 و اگر فتن ما را ایشان بیانی درشت و عمدی درست و درین امر ما و نسیا ایشان غلاف کردند و عهد و پیمان بسبب نزد  
 حال خود انجمنان سعادت را هم یافتند و آنچه یافتند فیما انقضاهم فینا قاضی علیهم و کفرهم یا ایت الله  
 و قتلهم الانبیاء بعد حق و قولهم قلوا بنی غلف فاما غلف است باز اید است برا  
 تا کید مضمون کلام وجه تالکین بزیادت حرف که از در ترکیب هیچ معنی مراد نیست متشکل است مگر آنکه گویند حرف  
 زبانه موجب تکرار نظر و بقدا و تا مل است تا کید مضمون کلام تکریر نظر و کثیر تامل حاصل است چنانچه در آیه  
 فیما رحمة من الله لنت اجم شریح گذشته فرمایان آن بالا رفیه و تقصیم میثاقهم و معطوف است او مجر و زیاست و این جار  
 و مجر و متعلق است بفعل مخدوف اسی فقیقهم میثاقهم و کذا فعلنا بهم تا فعلنا و بعضی لغنا هم تقدیر کنند بدلیل آنکه در سوره  
 مانده فیما انقضاهم میثاقهم لغناهم و جعلنا قلوبهم فاسیه است و این جمله یعنی فیما انقضاهم میثاقهم با فعل که متعلق است  
 عطف است بر جمله و نه معطوفه برا خدنا منم میثاقا علیهم اسی اخذنا منم میثاقا علیهم فقیقهم میثاقهم  
 و کذا فعلناهم ما فعلنا معنی اینست پس شکستن ایشان عهد خویش را و ناکردیدن ایشان بآیات خدا و شکستن ایشان  
 پیغمبران را بغیر حق و گفتن ایشان قلوبنا غلف یعنی دلما می با غلاف کرده شده و در شتر و حجاب در آمده انچه محمد  
 میگوید در دل با ورنمی آید گفتاری مضمون نیناید بدین وجه غلف جمع غلف بر طریق حشر که جمع است باشد  
 و تواند بود که مخفف غلف بدو صفت دارند جمع غلاف بر طریق کتاب و کتب پذیران و سخن مضامین معنی قلوبنا  
 و غلف و عطف بود موافق معنی و جبر اول باشد یا معنی بدین طریق گویند دلما ما غلفا هم علم است و او معنی غلف  
 ما از گفتار محمد معنی ایم از بیان اینست یعنی ایم بکل صلح الله علیه و آله و سلم و کفر فلا یؤمنون  
 الا قلیلا من کل شیء علیها عطف است بر مضمون مصدر حاضر است از ذکر مصدر یعنی فعل یا از بیان  
 اسی فبان لغفوا میثاقهم و ان قتلهم الانبیاء بغیر حق و ان قالوا قاضی علیهم لیل بان طوع الله علیها یا کفرهم قاضی علیهم



یا فرزند پیوسته قصد عیسی کرد و دزدان بر کشتن او آرد و در شهر عیسی را با کفار بنمود عیسی را احضار از زندان  
 صواب بنمود و در خانه بند گرفت قصد کردند بر آسمان او زدند چون در آن خانه آمدند به مقتضای حق در آمدند به حیرت  
 علیه السلام عیسی صلوات الله علیه را بر آسمان برد و میان فرشتگان برای او جامی کرد و حق عزوجل طبیعت عیسی  
 از خود برگردانید بطبع مکی رسانید از مری بود سنا و می گشت بشریت ملکیت پیوسته حق سبحانه تعالی در هر چه میخواست  
 بر او آورد و او را در میان فرشتگان رسانید که در غرض از این سخنشید در آن فعل که عیسی صلوات الله علیه بود از آسمان  
 سوی آسمان نهضت نمود و جامی که قاصدا بود و دزدان کشتن او بجهاد است کوشش می نمودند یکی از آن در نظر ایشان  
 بر شبیه عیسی گفت بگمان او عیسی است بکشتن و زبردان نهادن پیوسته جماعه مذکور و پیرون آمدند بر مردان انا  
 قلنا المسیح بن مریم رسول الله گفتند معنی انیسیت و عیسی انکشته شد و بر او نکرده اند لیکن ایقاع کرده شده است  
 تشبیه مقتول بر عیسی بنی کافران واقع شده است تشبیه عیسی بر دیگری پیش چشم ایشان و ان الذین  
 انکفوا فیه کیفی شکایت قتل این جمله اینهمه مختلف است بر فعلیه شایسته یا حال است تا کسی  
 او از جهت شکار مدعیان قتل است مرشک را از اینجا ایشان دعوی یقین داشتند و مدعی یقین منکر شکاست  
 لیکن دعوی یقین و انکار شک بر زبان داشتند و در دلهای خویش درین تشبیه شک می یافتند اگر عیسی را کشته ایم  
 یا و ما کجا است و اگر بار خود را کشته ایم تا و پدید ما می آید اسباب چنانچه بالا گذشتیم حق سبحانه تعالی خبر از شک  
 ایشان کرد چنانچه در وقت شک آوردند از جهت آنکه بر زبان در قتل او دعوی یقین میکردند و در شک بودن خویش  
 انکار بر وجهی اصرار می نمودند این جمله را ذکر کردیم که بتواند ادو معنی انیسیت بدستی که آنانکه در قتل عیسی اختلاف  
 بینوند هرگز نمیکند در شان عیسی در شک بودند صورت واقع می شدند و میان خویش میگفتند اگر این مقتول عیسی  
 یا و ما کجا است و اگر بار ما است تا و پدید ما می آید اسباب میگفتند من مقتول میگویم تا بار ما است و روی او در  
 ما چون روی عیسی است چون این دو وجه مختلف می یافتند لاجرم دعوی یقین و شک شاکتند سوال  
 گفتند اندیشه پیوسته بر دیگری نشود و شبیه هم چگونه مستقیم بود چو اسباب تشبیه پیوسته بر دیگری در زمان تبلیغ  
 رد اندازند اما در زمان بردن سوی آسمان که وقت بازماندن از تبلیغ است ممنوع نمیدانند چو اسباب  
 دیگر آنکه در روی مقتول تشبیه عیسی نمود و در نظر ایشان تشبیه عیسی پیوسته روی مقتول تشبیه عیسی تشبیه  
 و چشم ایشان در روی تجلی تشبیه عیسی می پنداشتند و منبر حق تعالی را در تجلی نباشد مگر تشبیه عیسی  
 الا ان شجاع الظن است تشبیه منقطع است زیرا که شجاع ظن نه اخل بلم تشبیه و جمله الم من علم  
 مقرر است مگر جمله سابقه را زیرا که نفی علم ثابت شکست معنی انیسیت نیست در ایشان را علمی بدو لیکن تسبیح  
 کلمات ثابت است چنانچه در ایشان استقامت از ثواب است و ما قتل او یقیناً بل رقه الله الیک



ای ای سمایه این جمله تکرار و یا قتلوه سابق است برای تاکید و او مقبول است از باب ضربیه شوی یا حال است  
یقینا متعلق است بمضمون نفی هر دو فعل بر وجه تنازع با حال ثانی و حذف از اول ای استغنی قلمم ایاه انتقام  
یقین او استغنی قلمم حال که منم و ذی یقین فی استغنا و اگر متعلق فعل دارند نفی متوجه نموی قید شود حاصل  
فعل بشیت مانده نشاء معنی آید مگر آنکه نفی متوجه نموی هر دو دارند بر طریق لایس لولن الناس الحاقا پندارند  
ای لیس منم سوال و الا الحاح فکذا همتا ای لیس منم قتل و لا یقین و بعضی گویند در آیه تقدیم و تاخیر است  
ای ما قتلوه بنی رفعا شد الیه یقینا معنی انیسیت و نکشتند ایشان محسوس را بلکه برداشته است و او استحقاق  
آسمان خویش خدای عز و جل **وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا** ○ این جمله ترمیل است معنی نیست  
و هست خدای غالب هر چه خواهد بکن حکیم است هر چه کند حکمت کند **وَإِنَّ هَؤُلَاءِ لَأَهْلُ الْكِتَابِ إِلَّا**  
**كِبْرًا مِمَّنْ دُونِهِ قَبِيلٌ مَّوْتَانَةٌ** ان مافیه است الایه من جواب قسم محذوف است جمله قسمیه صفت مرئیه  
محذوف است من اهل کتاب خبر مبتدا است ای و من اهل کتاب الایه من به و ضمیر قبل مرئیه و ضمیر لیکن عاید بر احد من اهل کتاب  
است و ضمیر یه تواند بود که بر خدای عاید بود یا بر محسوس باز گردید یا بر محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم جمله صلی است  
بر و او ان الذین استغفروا فی کتاب نفی شک منه معنی انیسیت نیست الا اهل کتاب هیچ یکی مگر برین صفت بر آید پیش از مردن  
خویش بخدای ایمان آوردی دانند ثبات ثلثه نخواهند یا گویند ایمان بجسی پیش از مردن خویش آورد و او را رسول آورد و او را آنکه  
ارین نشاندند و از او گویند بر آید ایمان محسوس بدو و او را رسول که علی بن ابی طالب است و او را است گویند لیکن چون هنگام باس  
مقبول باشد **وَكَوْنَهُمْ إِيَّاهُ يَكُونُ حَكِيمًا** مضمون همی که محط است بر جمله و ان من اهل کتاب الایه من به قبل مرئیه  
معنی انیسیت و در روز قیامت عینی یا محمد بر آید ایمان ایشان گواه باشند ایشان را در دعوی ایمان  
تذیب کنند و بر کفر ایشان گواهی دهد و این جمله کفایت است ازین که ایمانی که ایشان وقت باس از بدین  
نکند **فِي ظُلُمٍ مِّنَ اللَّيْلِ يَخْشَوْنَ غَارًا وَهُمْ عَلَيْهَا يَكُونُونَ حَكِيمًا** احلت کسوف و ظلم بدل است از فیه  
میتا هم با معطوفات او نیر یاد است فایا محط است بر و لغا و تنکیر و الظلم برای تفهیم است یا برای تاثیر است  
ای فظلم کثیر حاصل من و بنو النبیهم العظیمه الکثیره صادر من الذین هم و او اخذوا من الیه و معطوف و معطوف  
علیه یا بدل و بدل یعنی فظلم من الذین ما و و فیهما الفقهیم متا قهر متعلق است بحر سنا یا فیهما الفقهیم متا قهر و کذا فعلها  
بهم و ما فعلها او لغا هم او عاقبتا هم و او مخطئا علیهم او خود ک فظلم من الذین ما و و حررنا علیهم طینا حوین  
الکلام چون وجه از باب محط است جمله بر جمله نه محط جبار و مجوز و مجوز و طینا مقبولی خرمنا است  
تکلیف برای تفهیم است و تکلیف است احلت لهم صفت مرطیبات و در من الذین معا و و من فیهما فظلم مرفوع  
مضمون است محل آن بود که فظلم منم گویند از جهت تصریح بکرا ایشان و من فیهما فظلم مرفوع مضمون گردد و چنین گناه

پس نظام عظیم و تقدیمی کثیر از جهودان حرام گردانیدیم بر ایشان چنین مای خوش آئیده که جلال گردانیده شده بود  
بر ایشان چون شوم و البان بیشتر و هر جوانی که ناخن داریست و امثال آن چنانچه جای دیگر فرمود و معنی  
الذین بادوا حر مناکل ذمی نظیر و من البقر و الغنم حرمنا علیهم شیخیها الا ما حملت فلدورها الا الحوا یا و ما اختلط  
بظلم ذلک جزئیاتیم بخیم و اما لصا و قون درین محل در تفسیر لطیفه ذکر کرده که حق سبحانه تعالی میان است بین  
اصلی انبیا تعالی علیه و سلم که خیر الامم است و میان امم سابقه حجت فرق آورده که در امم سابقه از جهت ارتکاب  
حرام غلامی طیب حرام گشت و در انست پیغامبری شد تعالی علیه و سلم حرم بر همه حرامی که از ایشان واقع  
شد با جلال پیوست چنانچه گفت اصل لکم لیلۃ الصیام الرقت فی ثلثکم من لباس لکم و انتم لباس لهن علم الله  
انکم کنتم تحت اذن انفسکم قیاب علمکم و عفا عنکم فالا ن با خبر و من و ابتهوا لکم انشد لکم و کلاوا شرابا الا انتم  
و یصلی عن سبیل اللہ کثیرا و اخذ هم الربوا و قد تھو اھتد و اکتلهم  
اموال التبا یالکبا طیل و یصلی عن سبیل اللہ علمت است بنظام من اندین با و ادوا این متعلق  
بجمله سائر طریق بزیاد مررت و بعد معنی انست پس نفی که از جهودان واقع شده و بعد می که از ایشان  
آورده بر ایشان طیبی که حلال کرده شده بود حرام گردانیدیم و از انشاء و احتفاظ بحرام آوردیم و بتازداشتن  
ایشان مردمان را از راه رانند باز و پشتن بسیار و گرفتن ایشان و دوار را برای وجدان ثروت و بسیار  
حال انست که نمی کرده شده بودند از گرفتن ربوا و خوردن ایشان مالهای مردمان باطل نیز حق بجا نداشت  
سوره غضب و ارتداد و اعتدنا لکم کفرین منهم عابا الیها عتدنا فضل ماضی است از اعتدای سوره غضب  
از جمله تزییل است معنی انست و ساخته کرده ام برای کسانی که کافر شدند از جمله ایشان فدای در دناک  
در بین و این آیه دلیل است برین که کفار مخاطب بعبادت نه اند مخاطب اند بخدمت که ایشان را بر اید  
نمی مکلف گردانیده و مقتوبت ارتکاب محرمات رسانیده لیکن ان یستخون فی العلم منہم  
و المؤمنون یؤمنون و ما انزل الیک و ما انزل من قبلیک و المؤمنون یؤمنون و المؤمنون یؤمنون  
و المؤمنون یؤمنون یا لله و یؤمنون یا لله اولیک استخون و یؤمنون یا الله عظیم  
لکن برای استخون است الاستخون فی العلم متباد است و المؤمنون عطف بر و المؤمنون فی العلم  
یؤمنون یا متعلق فرمایش صفات المؤمنون است تقدیر تشکیک و رلام از جنبت عدم محدث بر طریق و لغت  
علی المسمی بالحق و یؤمنون یا الله و یؤمنون یا الله و یؤمنون یا الله و یؤمنون یا الله و یؤمنون یا الله  
ای و الذین یؤمنون یا الله و یؤمنون یا الله و یؤمنون یا الله و یؤمنون یا الله و یؤمنون یا الله  
بر یا انزل الیک یا الله یؤمنون یا الله و یؤمنون یا الله و یؤمنون یا الله و یؤمنون یا الله















تا کید نفی است ان کیون عبد الله متغول است مرکن است تکلف و لا الملكة عطف است بر المسیح و لا زاید است  
بر این تا کید نفی و مغفول فعلی که مضمون حرف عطف است مجزوف است اسی و لکن است تکلف الملكة المعتبرون  
ان کیون عبد الله معنی انیسست هرگز رنگ ننگد نسج یعنی عیسی بن مریم ازین که پندیده مرخدا می را باشد و  
مخلوق و مملوک او بود و فرشتگان مقرب ازین که بنده گان خدا می باشند مخلوقان و ممالیک او بودند تنگ و  
است گان ننگند و غیر خدا با همه عظمت و جلال که باشد بر نسبت عظمت و جلال او هیچ در هیچ بود و کسی را از بندگی  
خدا چه جای تنگ و چه مقام است گان باشد نسبت همه هر چه هستند زان کمترند که با استنش نامی  
برند سوال ظاهر این کلام ترقی از ادنی بسوی اعلی بود از قبیل فلان لکن است تکلف عند الزمیر و لا امیر باشد پس  
فضل خواص ملک بر خواص بشر آید و این موافق مذمب معتزله ناید جواب اختلاف میان اهل سنت  
جماعت در باب فضل خواص باشد بر خواص ملک و فضل مطلق است اما فضل مقید بعضی را بر بعضی محقق است  
فرشتگان را باعتبار سکونت در عالم علوی و جلالت بر لطافت و خلقت بر لطافت و کمال قدرت و قوت  
و امتیاز تسبیح و تهلیل و دوام طاعت و عبادت پروردگار جلیل متفق است یا واقع کسی مخالفت نتواند کرد  
و صدق را کسی انکار نتواند آفرود و ترقی بسوی اعلی باعتبار فضل خبرتی بود باعتبار فضل مطلق نباشد جواب  
دیگر آنکه فضل عیسی بر افراد فرشتگان ثابت است اما ترقی مذکور باعتبار اجتماع ایشان از ثوابت است و جاز  
ان یحدث عند الاجتماع الملم یکن عند حدی که قوی التحیل جواب دیگر آنکه چون کافران عیسی را سپرد خدا می گفتند  
و فرشتگان را و فخران خدا میدادند ذکر فرشتگان بر وجه تمیز باشد چنانچه گویند فلان لایستگفت عند السلاطین  
و لا رعیت از باب ترقی از ادنی بسوی اعلی بود و من لیسستگفت عربی عبادتیم و کیستگفت قبیله  
الکینه جمیعاً این جمله تزییل است معنی انیسست و کسانیکه از عبادت خدا است گان گفتند و از پرستش  
در دم است گارزند پس زد و بود که خلاصی بر وجل همه مردمان را نسوی حسابگاه خود بخشند و متکلفان را جزا دهد  
فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيُؤْتُونَ لَهُمْ مَزِيدًا مِّنْ فَضْلِهِ  
وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ  
عِندَ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا این شرطیه با معطوف خویش بعد از جمع مومنان صاحب  
و متکلفان در مشرکوی حسابگاه تقسیم میان مومنان و کافران در معامله بعد از حشر ایشان جمله لایح  
عطف نیست بر فیدیم و ان خبرت مرادین است گفرا که مبتدات و جمله عطف است بر شرطیه سابقه سوال  
در جمله و من استگفت عن عبادته و استگفت عن غیره الی جمیع است گفان و متکبران را در مشرک که در پند در تقسیم  
مومنان صاحب و من است گفان نه اند در تقسیم متکلفان چگونه در آید جواب صدر کلام محمول بر حدیث









رابط این سوره با سوره الفاتحه است که در آخر سوره هشدار ذکر نقص حمد نجات بود و در اول این سوره امر بود که  
عصود روی نمود و نیز در سوره هشدار ذکر تحریم طیبی است بر نظامان و ناقصان حمد کرده درین سوره ذکر احلال بسیار  
برای وفا کنندگان حمد آورده و امثال علم و دینا که این سوره بنابر مؤلفان و اهل ایشان با فاضل علی بن محمد  
پیمان قتل کرده و نمود و مذکور بنادر اوصاف طلال و انواع تجالیف شرح پیمان صلوات الله علیه در بیان آورده است  
سوره جمعی متفرد بیان نموده که در صد سوره تا بقایان امر کرده است مذکور گشت و نادر یا ایها الذین امنوا برا  
ناکید تغییر کنایه است تا نیکو جوی یا ایها الذین امنوا شما و تینکم الانی ذکر کرده و بعد قصه عیسی علیه السلام  
و بعد ترتیب آورده و بعد سوره را بعد از نیکو السهو است و الا را می فرماید که دانستید متبیل مذکور این سوره منتهی است  
رسایند مقاصد سوره بیان نمود باشد و ذکر اوصاف احلال و تحریم بود و شک نیست جمعی که از یک باب است  
اگر مقاصد آن متغایر بود از جهت اتحاد باب ایشان ارتباط و اقبال باشد و اگر متعقود از جهت یکی  
هر یک در مقصود کلی مقدر و دیگر است معتداتی که در بیان جمل مذکوره آه و بیان لامتناهی منتهی و آخر شد  
و عمل دیگر از هر نوع در حمدی که آید شیت الله و عن بیان آن حق تعالی علیها تعالی و الارجع و المآب

از بار بار خاتم فتنه پیدا داشت این مشکل است زیرا که در افتادنت بمعنی من مضاف علیه جنس مضاف باید و هر دو فعلی مضاف  
 اخص از مضاف است ضمیر او می نماید مگر آنکه تزویج در احب کثافت اضافت عام بمعنی خاص مطلقا بمعنی  
 بود و مفید بودن مضاف الیه جنس مضاف نباشد پیش از آنکه مذکور مسلم نبود و غیر ذلالت تسلیم قاعده بر روی سبب  
 وار و نشود و الا تا بی علیکم استثنای متصل است بغير محلی الفیه حال است بغير محلی اصل کلام انما هم استثنای است  
 معنی اجملنا لکم الانعام را می اصلنا لکم مبهیتا الانعام جای که تا غیر محلی المصید و جعلی تغیر حال از غیر محلی دارند  
 اصلت لکم سببه الانعام حال که لکم غیر محلی العید و انتم جزم پدیدار و انتم حال است بغير محلی که مفید میشود و از اسم  
 صیادی غیر محلی ما صید کرده فی حال که لکم جزمین بمعنی ایست طلال گرد آورده شده است بر شما میام یعنی چهار بیان  
 از جنس مقام یعنی شتران و گاو و گوسفندان و بعضی گویند آنچه بدیشان ناند لکه آه و نیل گاو و گوسفند و مانند آن  
 از آنچه بشکار کنند و انعام بر تقدیر امام زاهد رحمة الله علیه هر دو نوع یک شکل است و این وجه و دقت و اشمل است مگر آنچه  
 کلاوت کرده میشود بر شاد و در قرآن چون آیت حرمت علیکم المتیة الی و ما وج علی النصب و جز آن در حالت که شایع حلال  
 دانندگان بشکار یا بند که آن با شکار کرده باید در حالت که مجربانند و تا حلال دانستن کنایه است از احلال بودن بود  
 او این معنی بکنایت ابلغ از تصریح باشد ان الله یحب من یحب الله و ما یحب الله ان ینزل به من یشاء و ما ینزل به من یشاء  
 از جهت ابراز مزج بر وجه فکانت است بمعنی اینست بدرستی که فدا می حکم کند از آنچه از تحریم و تحلیل و احباب  
 و مذنب و محکم که نمی رانفیه چون و چرا قبول باید کرد و عدا و انبیر ترد و سیر باید بود **اَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا**  
**اَلْتَحِبُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَ اَلَتَشْتَرُوا بِحَسْرَتِ اللَّهِ ذِکْرَ اللَّهِ الَّذِیْ وَ کَلَّا الْقُلُوبُ لَیْسَ بِهَا شَیْءٌ وَ کَلَّا السِّنُّ**  
**لَیْسَ بِهَا شَیْءٌ وَ کَلَّا السِّنُّ لَیْسَ بِهَا شَیْءٌ وَ کَلَّا السِّنُّ لَیْسَ بِهَا شَیْءٌ وَ کَلَّا السِّنُّ لَیْسَ بِهَا شَیْءٌ**  
 و ستایان خویش را بنیش در عینه گذاشتن بی نیایم بر صلوات الله علیه و آند بی نیایم بر اگفت و هم کدام کار میسر  
 و خلق را بیوسی چه دعوت میکنی بی نیایم گفت صلی الله تعالی علیه و سلم خلق را دعوت میکنم تا بتوحید خدا و دست  
 من گواهی دهند و حاله الا الله محمد الرسول الله گویند گفت بر این من قضی یا ران اند کانی بغیر مشورت ایشان  
 میکنم اگر چه ستایان من اند من دم ستایست ایشان چیز ندیده مشورت اگر ایشان متوجه شوند من متوجه شوم اگر ایشان  
 برودن من برودم یا گشت بی نیایم صلی الله تعالی علیه و سلم فرمود و قل علی توحید کافر و فرج علی عقبی خاوند و ملا علی سلیم از  
 پیش بی نیایم صلی الله تعالی علیه و سلم بیرون آمد با جماعت خویش روان گشت بر شتران ندیده گشت بسبب  
 شتران قصد کرد شتران مذکور را بر ابر و در سالی که بی نیایم صلی الله تعالی علیه و سلم بر آنی حرمه در مکلف است به قاصد  
 و باران در حد بی نیایم صلی الله تعالی علیه و سلم بر آنی که از آردن و نیایم صلی الله تعالی علیه و سلم بر آنی که از آردن و نیایم  
 لکم بتوسعه می شد بر اینی لطاف که می آید و آن مرد که شتران ندیده برده بود بر اینی آنکه لطاف که بکشد

یا جامعیت تمام باحوال تجارتی می آید مسلمانان که بر این زمین بود و خدیض بافتند از شیر برای عمارت و وفات کردند  
 اموال او دستوری فراموشند که او چون شتران مدینه برده دست اموال و سیلاب او بسیاریم و حیاتی اهل مدینه  
 را از رزق او آزاد بر سر سنجیم این آیت در شان ایشان نازل گشت و این نظم و حق ایشان بود و بر سر است یا ایها  
 الذین آمنوا ایمانی و کفر کرده هر مردی را که با ایشان آمده باشد متصل با حلیت کم از حلیت اختلاف بخیریت و  
 انشائیت از حلیت و کفر شده مراد از شایر اندر مناسک حجست که خدیض علیه السلام صلوات الله علیه آمده  
 و حاج را معمول شده و لا الظهور لوام با معطوفانیت خویش محطت است بر شتران ایشان را که اختلاف الشتر الحرام  
 بقیون با اختلاف خویش حال است از ضمیر لستن در تفسیر آورده که یعنی گویند این آیت حکم است متوجه  
 نیست نزول آیات تفسیر نمانده و در آخر عهد بنیامیر صلوات الله علیه تا آنکه آیه انهم مکلتکم و نیکم و تمت علیکم  
 نعمتی درج و دواغ بود و پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم بعد آن در آنک مدت حلیت فرمود و هیچ اجتناب از شتر نیست  
 محکوم بودن او بمن برین معنی است یعنی گویند این آیت منسوخ است کافران از شتران خارج نمیشود  
 و بآیه یا ایها الذین آمنوا اما الشکر ان یمن فلا تقربوا الیه لعلکم بعد عاصمید انما المنسوخ آمده حرامست بمقابل در شهر حرام  
 بمسومات آیات متعلق منسوخ گشته و همچنین هستی و قلمند که کافران کردند کافران که بعد بیتا حرام کنند منسوخ  
 سوال برین تقدیر منسوخ بود برین آیت محقق است قول کسیانکه محکم میگویی بگوید تصدیق است جواب  
 اختلاف مذکور یعنی باختلاف در معنی آیت است کسیانی که این آیه محکم گویند از آیت مذکور این معنی بخوبی  
 می سومنان قمارن شایر خدار و امدارید و بازو اشتی مسلمانان که از مناسک حج باز و در حال بندارید و شتر  
 حرام یعنی فی قعه و ذی الحجه و حرم و حرم احوال سازید و درین ماهها بقتال سپه دارین تار و زری القعه آیدگان  
 حج را امن باشند و در ذی الحجه که از ندگان حج را و در حرم باز گردندگان آرام و قرار بود و در حرم قرار جایان که  
 از حج بازگشته و فرزند حجاجان که برگردان حج دل بسته اند باشند و بدی و قلا بدی و قاصدان فائز کعبه را  
 بنیارت و قطع طریق متفرض میشود بر این عمل را حلال بنیدارید که این نیز اسرین بود و مسلمانان از حج باز دارد  
 برین معنی آیه محکم باشد منسوخ پذیرند و قطع طریق و بازو اشتی مسلمانان از حج همیشه حرام نبوده و اصل او گاهی  
 روی خواهد نمود و کسیانی که این آیه را منسوخ گویند و در منسوخ مذکور نمیکنند و معنی برین طریق چون حلال  
 گردانید قرض شایر فدای را که از عهد ابراهیم علیه السلام صلوات الله علیه و مسلمانان و کافران آنرا استعمل کرده  
 کلینک است اگر از طایف از وجود آید تعلیم شایر خدا خوب است اگر خدا از کافران روی نماید که کافری قضا  
 صدقه و بد باز ندارد و مگر کافرا کافران از حلیت مسلمانان قتال کنند سلیم بنیدارند و بقتال با کافران شهر حرام  
 را متفرض میشود بدی و قلا بدی از کفر بدی و قلا بدی کافران باشند از ندگان و حرم باز بنیدارید و قاصدان فائز کعبه را





نام نسیم فاعله است بر حرمت الانا که مستثنی است از مذکورات سابقه یعنی مستثنی است و مستطافا عا و ا و ا کمال است  
 با مستثنای محض می نیست بلکه هر کدام که میان ایشان فرج پذیرند و مفعول گردد محلی شود بر آنکه بیان خبری است  
 که در لایا بتی علیکم می رود و مفعول نیست هر کدام که را دیده و شنیده است بر شمار و از لغتی آنچه برگ نفس خوش بر میورد  
 و خون سفوح و گوشت خرب و بندگی که ناز و درنگ هم فرج نام غیر خدایان بگوید و خنجر کرده شده یعنی خنجر کردن  
 و گوشت بلبیدن کسی برده یا فدا او در درختی یا ششای یا ستونی افتاده و بران خنجر شده مرده و آنکه بر خرم چوب  
 یا سنگی پلاک شده و یا آنکه از کوبی یا از بلند می افتاده و جان داده و در آنکه بیرون زدن حیوانی و دیگران است  
 و آنکه بعضی از دوده خوردن و اگر آنچه فرج کنند و بعد فرج بچند و خون بیرون آید و آنکه فرج کرده شده است بنگار  
 نصب کرده شده که خزان برای پرستش نصب می کنند و فرج حیوانی نزدیک آن سبک است و قیمت میدهد  
 این همه را علی جا بلیست محال می باشد و در خوردن آن کسی که خنجر و آنکه خنجر می افتد و آنکه خنجر  
 عطف است بر مفعول نسیم فاعله و مستثنای هر حرمت علیکم آن است که با انانم یعنی نیست و مستثنی  
 گردانیده شده است بر ششای که شش از مال و دیگری یعنی که از خود بسته نری یا نداشتن بر ششای قاری بخونید و در  
 مال مردمان در فرج می باشد و بعضی گویند مراد از استقسام با لازم آنست که در جا بلیست ششای را در  
 نفر می کنند و آن را حصه می گردانند و نامهای شرکاء بر حصه نامی انداختند نام هر که بر حصه آمدی آن حصه را  
 و نام و سهم که بر آن متعین شدی برابر از خود میدانند و از گوشت محروم می گردانند این آیت متصور  
 تحریم این عمل آمده و بیان حرمت او شده و بعضی گویند معنی آن است قسم با انانم آنست که معرفت و نصیب  
 غیر متعین با لازم گویند نامهای نهشته را نداشت بر حصه و آنکه اند و این جهان نیست که در جا بلیست استیاری خود  
 میساختند و در یک امری رزی و در دوم بنانی رزی می نوشتند و سوغ بر جاهلی میگذاشتند چون کسی سفر می یاکانی  
 یا کاری و دیگر سوستی دست جهان تیر با انداختی اگر امری رزی می پزدن آدمی بران کار اقدام کرد و دیگر اگر سنانی  
 ظاهر شدی از آن کار با ندیدی و اگر کفالی بپردن آدمی با بلیست کردی خود را باز بر تقاول آوردی و بعضی عبدالله  
 امر دینی میخواند با تقوا را و میگوید قسم دینی است آن سچو است قسم با انانم هر امر داده شده میان آن و این  
 فرقی نیفتاده و در تذکره از عجم تا ذیل است و او است کرده میان ایشان فرقی در میان آورده و درین عبارت  
 گفته اند فی شیع انما و با عجم تا ذیل است و او است کرده میان ایشان فرقی در میان آورده و درین عبارت  
 محلی انانم و ذلات و اعلا یا بتی علیکم انانم تا ذیل است و او است کرده میان ایشان فرقی در میان آورده و درین عبارت  
 انانم و کس خروج بها انانم تا ذیل است و او است کرده میان ایشان فرقی در میان آورده و درین عبارت  
 و آنکه اند و این جهان نیست که در جا بلیست استیاری خود میساختند و در یک امری رزی و در دوم بنانی رزی می نوشتند و سوغ بر جاهلی میگذاشتند

والتفنی فی الخلق و ما یرک باللیل و لا یکن قیام علی انه یخبر الطین و الطین غیر العلم و هم در عیار ک در آیت لا یطعن  
 علی عبید اب الامری الرضی عن رسول آورد و الی اذ اختبر فی خلق غیر عیار هم علیه و لکنه انچه بنابر عیاد او یطعن  
 علی ان کل کرامه الی غیره رسول و قال یطعن فی نده الایه و لالت لکنه سب النج و لیس لکنه فان فیم یطعن  
 خبره و لکنه التلیه فی غیر لیا لیل النیات و ذالک لعل فی خلق با ستم و قیام علی علیه من جهه رسول و انچه اثره  
 بر لیل حلی فی الخلق و آنکه در حدیث آمده است که مودت زانست بسوی کواکب منیع نیست مرا و از ان نسبت  
 فضل و تکریم است چنانچه کاهان نمیکند اما نسبت بسوی خدا و گویانیدن خداست و علامتست بر وقیع آن مودت  
 تا اگر کسی آمدن کتاب در برج برطان استعدا و مخالفت از باران کند یا بداند آن کتاب در برج توس غایب شود  
 سازد و چون کتاب در محل آید نماند یعنی پرواز اگر عمل بخیر بود درین عمل مدام بنا شد زیرا که عمل لیل است  
 ایکنان نیز باز خداست استاره نیست ستاره را یجعل خدا این علامتی در ابراست اگر بخواند این جمله را  
 طلوع ستاره یار و اگر خواند نیار و ذلک **مکفه فتنه** جمله مترجمه است اشارت بر محرمات مذکوره  
 است معنی اغیبت خوردن محرمات مذکور فسق بود بیرون آمدن از فرمان خدای باشد و بعضی اشارت بر تقصام  
 از لام دارد معنی بر طریق خدا رفتن کل حرام یعنی استقامت از لام فسق است بیرون آمدن از فرمان حق است  
**اللیوم یحکم الله بینکم** که هر دو این سخن یکدیگر در و لست کرده اند و در هر وقت نماز و دیگر عبادت و حج  
 و در پی تغییر فی الله تعالی علیه و سلم بر تافه غضبنا سوار بود که نزل این آیت و وصول این وحی روی نمود و اندام تغییر  
 صلی الله علیه و سلم در شکام وحی بیان بگرا نی پیوست که غضبنا تافه عیاض بر نالوشت این جمله مترجمه است  
 بر کسی تو میدی کافران از غالب آمدن بر مسلمانان و بنیاد است مسلمانان بر توست و این غالب آمدن بر کافران میماند  
 آنچه هر دو آیه جنبین یعنی نفس اضطر فی محضه لایه و مراد از الیوم زمان حال یعنی الآن است در روز چنانچه گفت بالا  
 بشاء و الیوم هم شیخ و گفت معنی او الیوم کبریت و تواند بود که حقیقت الیوم مراد بود و از الیوم روز تزلزل مراد باشد  
 معنی انبیت النبیین یعنی درین وقت و درین هنگام با هم روز میدهند کافران از دست بشاء و انشد که ایمان  
 درین قرار گرفت و بنات پذیرفت انقلاب بگیر و ابطال پذیرد و از انجبت که مشاهد گردید که اسلام ابطال قوت  
 بر سید دین مسلمان بنیادست شوکت انعام میدهد که قوتش با تقیاد پیوست و سائر افعال فرج فرج  
 در حق جوی خیر و این در اندیشه شده کان از طواف که پیوسته شد بر عرفات و بر نزل آیت آمده از ازل اسلام  
 از سباده و با و لام و چهار اسم جامع شده که آن مقدار حق می رسیده بودند و درین شکست و شوکت و درین تزلزل  
 گاهی روحی میشود و عهده کار که گمان توست فرایش از انبیت مسلمانان انبیت می بنداشته مشاهده قوت و  
 منانه شوکت نامید که شکره و اعلاهی خدا می خرد و اسی اسلام را دانستند **فلا یستخفونهم** و **لا یخشونهم**









ایشان است حسابی و چنانچه گفته اند که حساب ایشان بکسی نماند و در آن یک از ملک زنی ترسب خواهد شد و  
 باطنی هم خواهد بود پس است بدانکه شکار حرامی که علم نباشد از صحت غسل بکسیست شکار اصل نپذیرد و کسی نشان که معاصی  
 از نادانی و جهل بود و لوق نگیزد و همچنین عمل آدمی که بمنی بر علم نباشد و بنا بر این و جهل حاصل شود نزدیک عاقل و حساب  
 زنی و در حق نداری و عاقل اگر کسی غیر و عمل نیک نپذیرد و از بی شرف علم طهر را و در سنگ پلید میسازد و در پاک سازد  
 و چنانچه اگر در شکار او کشته شده و در جوار او در گذرد و بوسی نپذیرد و خواص عالم را که شکار طاعت و بیکاری است  
 عبادت پذیرند و عبادت جاری را که صحت و باقیان نداند و آوردن بر قافله علم نپذیرد و بعضی بیکاری موجب نیکو  
 شتر اندا کیومر احل **تکلم الطیبت** الیوم بر معنی الیوم است که بالا گفته است طاعت است و صحت  
 باطل و جمله مقرر است است و جمله سابقه معنی نیست اکنون تا امروز سلال کرده و شتر شایعات یعنی زیجات تا  
 مستطاب غیبه خورشید جل از آفتاب نباشد و طبع آن را قدر نپذیرد و چنانچه حاسی دیگر گفته و جعل اسم الطیبات و حکیم  
 علیم الحی است سوال حل طیبات پیش ازین ثابت بود و نقیض اربابان و الیوم جود و می شود جواب  
 امروز تاکنون میان طیبات تمام شده بعد ازین بیانی دیگر حاصلی نخواهد گشت و در احلال عیال و بی دیگر نیوی  
 سخن را بدین صفت یعنی احلال طیبات که تقدیر بود اکنون تا امروز میان در وی منو و لکن از صحت و از شتر احتمال نشان  
 اکنون تا امروز که هیچکدام کمال شرف نیست و تا تمام صفت است از شتر نشان یافت پس چنانچه که حکم او و جهل امروز آمده  
 درین حال یا درین روز و سلال شد و شخصی را که پیش ازین راوده شده بود و در وسط ملک میبود چون از آن و در آن میبود  
 از آن منطقه خلاص یا بدین امر و زاده شده و امروز از شکم را در بیرون آمده و **طعام الدین**  
**أَوْ لَوْ الْكَتَبُ حِلٌّ لَكَ وَطَعَامُكَ حِلٌّ لَكَ** و طعام هر نوعی بر اعتبار است حل لکم خبر بدست است و جمله عیال است  
 بر علیه سابق یا حلال است و جمله و طعام حل لکم هر معنی نیست و طعام حل لکم کتاب یعنی ذبح ایشان  
 مرثا را حلال بود و طعام شمای یعنی ذبحی شمار ایشان را حلال باشد و طعام در هر دو محل معتبر و بدین ایشان گشت  
 و اطلاق او بتجید می نیست چهل غیر ذبح از صحت و آثار محقق ملتقی و محقق بدین و می نباشد و بعضی سلطان  
 طعام مراد از آنند و ذبح داخل عموم طعام نپذیرد و از شمار حلال بودن طعام ایشان را بیان می باشد و ایشان  
 بود و بیان حکم و نصب شخص در حق ایشان نباشد که ایشان تا امروز میباشند پیش از این میان عیال شتر است  
**وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أَوْفَوْا بِالْكِتَابِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُنَّ**  
**الْمُؤْمِنَاتُ أَمْ يَكُنَّ مِنْ الْمُحْصَنَاتِ أَمْ يَكُنَّ مِنْ الْمُؤْمِنَاتِ أَمْ يَكُنَّ مِنْ الْمُحْصَنَاتِ أَمْ يَكُنَّ مِنْ الْمُؤْمِنَاتِ**  
 ای احل لکم الطیبات و المحصنات هر دو جمله معطوف است میان معطوف و معطوف علیه و عیال تا آنکه است  
 باشد و خبر او معطوف بود و جمله معطوف بر و طعام حل لکم از قبیل ذبح و طعام و غیره که معنی است

ع

حلال گردانیده شده اند بر شمار زمان حرارت و معانی از مومنان در زمان حرارت و معانی از کسا که داده شده اند  
 کتاب پیش از شمار میوه و انوار نیان چون ایشان را بر هر یکی ایشان بعد از آن حال که کلاه کشیده اند سراج  
 کشیده اند و در گذشته و ستانده به مانند دوستی یا سینه زد و آن آفرینش را و سیله نما سازند و در گذشته و ستانده  
 بزمی است و در گذشته و ستانده بزمی است و در گذشته و ستانده بزمی است و در گذشته و ستانده بزمی است  
 شود و کافری و در گذشته و ستانده بزمی است و در گذشته و ستانده بزمی است و در گذشته و ستانده بزمی است  
 عمری و در گذشته و ستانده بزمی است و در گذشته و ستانده بزمی است و در گذشته و ستانده بزمی است  
 کتاب که کتابیات گمان برودند که در پیشان بر منی است و گفتند اگر دین ما مرضی بودی دنیا به و دنیا ما بر منی  
 حلال کشیدی و بجز اگر از جهت دفع و هم آرد و در اصطلاح اهل معانی تکلیف گویند و یا بیکه تقدیر محل خصصات و  
 حل یا نیاید نه بر اعتبار افضلیت است و یا اعتبار اصل که اصل حل در غیر زمان یا رسا و غیر حرارت و لغیر از مهر ثابت است  
 و همچنین کلاه اما اگر بر قول ابو حنیفه رضی الله عنه حلال بود و نزدیک انام شامی حلال نباشد یا آنچه الذین  
 اصواتا اذا اقمتموه الى الصلوة فاعلموا و اوجوهكم فايدى بكم الى الصلوة فاعلموا و اوجوهكم فايدى بكم الى الصلوة فاعلموا  
 ایجاب طهارت در هنگام اراذت صلوة امر یا ایها محمدی و لکست و مگر بر علیه ندانید و امر یا ایها محمدی  
 محمود و معتبر است می یا ایها المؤمنون اذا اردتم القيام الى الصلوة فاعلموا و اوجوهكم فايدى بكم الى الصلوة فاعلموا  
 فاطمه و اقرین ما برید الله لعل علیکم حسن سبح و کن برید بطهر که و تقریر تقریر ذکر حدیث و تقریر که گفت و گفت  
 ان کنتم محدثین فقد برکنتم تقدیر کلام اذا اقمتم الى الصلوة فان کنتم محدثین فاعلموا و اوجوهكم فايدى بكم الى الصلوة فاعلموا  
 فاطمه و اقرین ما برید الله لعل علیکم حسن سبح و کن برید بطهر که و تقریر تقریر ذکر حدیث و تقریر که گفت و گفت  
 احداث بدالات پندارند و بعضی گویند این مطلق بود و بیجا بر صلوات الله علیه و سلماتان را در هر نمازی اگر چه  
 حدیث نبوی و متواتر میگردد و در آن را فرض نمی پذیرا شد تا آنکه بیعت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم من تو  
 فاعلموا و اقرین ما برید الله لعل علیکم حسن سبح و کن برید بطهر که و تقریر تقریر ذکر حدیث و تقریر که گفت و گفت  
 بر نیست که این آیه ابتدا بقرا بر منی تقدیر شد چنانچه بیان کرده ایم و از آن تقدیر پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم فرمود  
 بر نیست که این آیه ابتدا بقرا بر منی تقدیر شد چنانچه بیان کرده ایم و از آن تقدیر پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم فرمود  
 آن شریعت رفت عنوان در تقدیر یا اسم یا بر منی نه عمل از بریده مذکور مشغول آورد و در آن سراج ذکر کرده اند  
 علی الرسول الالبلاغ آیت مقلد آیه فلا یمن القیت الحرام لآیه یا ایها الذین آمنوا اما المشکون فلی آیه

و آیه اما خذوا الذین یسارون الشد و وسوله تنقیص لجم توبه و آیه حرمت علیکم المیتة و الدم یحذر فسرنا غلطاً آنست  
 و آیه فان باکرمناکم بنسبکم او اعرف منکم یا آیه فان احکم عندهم یا آیه انزل الشد و آیه یا ایها الذین آمنوا علیکم الفتنکم یا آیه  
 او مسروق و سرجل از آیه یا ایها الذین آمنوا شهادة ینکم الی تمام الکتابین که متفلس جز از شهادت کافران نیست که او  
 آنرا من غیرکم دوم فیسمان باشد رسوم استحق علیکم الاولیان الی آخره بقدر تعالی و کستشند و یا شهیدین من حیث الکم  
 منصف داشته و مطلقاً را مفید نباشد جواب در هر یکی از آیه مذکور و دوگان و بسیار و در هر یکی دو گانه  
 مذکوره شده که بر یک معنی متفق بودند و دوم معنی متفق نباشد اختلاف در نسخ و عدم آن معنی بر تفاوت و معنی است  
 پیش فاکان اعدم نسخ معنی متفق ثابت نیست تحقیق این در ذیل هر آیه روشنی پیدا گشت و توضیح و تشریح خواهد شد  
 معنی نیست ای مومنان چون بخوانید که سوسی نماز بخیزید پس رویهای خویش رویش و ششهای خویش را آراست  
 بشوئید و بسوی فرشتگان مسج کنید و اگر چنانکه **لَا تَلْبَسُوا** و متفلس و جبر خوانده اند منصب  
 عطف است بر و باید یکم و پنج عطف است بر و سکم و مسج یا با محمول است بر حالت تحف یا علیکم مجرد و مطعون  
 باشد و جبراً و از حیث جوار و سکم بر طریق جرح ضربه بود و این قراة بر فوج حالت تحف محل کنند میان دو قراة  
 متکثر و محمول بر دو حال توفیق دهند سوال بر تقدیر قراة نصب لبط بر باید یکم و بودن عزل فیسول محل و بر سر  
 حالت تحف تعلق الی الکعبین بتیمی آید زیرا که غسل تا کعبین فرض نیست و کعبین در غسل مجموع مراقب و داخل شایسته  
 و بر تقدیر بر جرح لبط بر و سکم محل بر حالت تحف و بودن این متعلق مسج متعلق الی الکعبین تسیم شود چه مسج کعبین  
 فرض نیست بلکه تقدیر میباشد **جواب** بدین تقدیر الی الکعبین فایست محل مسج است نه فایست محل  
 مسج یعنی مسج کنید بر پائیکه محل وقوع مسج از روس اصابع تا کعبین است معنی انیست پائیکه خویش را نامشاید  
 بشوئید و درین حال که سوز نه پیش پائیکه یا گویند بر پائیکه خویش را در حال که سوز نه پوشیده و پائیکه نامشاید  
 از نامشاید پائیکه نامشاید آنکه مسج کنید کعبین بر طریق اول فایست غسل باشد و بر تقدیر دوم فایست محل بود  
 سوال آید یکم و در حکم مسج است و مسج چون مقابل جمع گردد و تحقیق القسام احادی الی الاحادی و بر طریق یک  
 التوم و دوایم باشد متفق یک دست و یک پای و بر خطاب و آید فرضیت غسل دست و دو پای و جسم یک پای  
 شود **جواب** از حیث مشاکلت و مساوات در بودن هر یکی از تنهای بدن از پا تا سر و بسیار جایگاه است و پای  
 نامشاید از فوق و تحت تن و اینها از باب دلالت لغز دارند و ثابت لغوی ندارند و بعضی گویند غسل و  
 دو دم و پای و دو دم غسل سیمای علی علیه السلام و این در دست بود و فعل سیمای صلی الله تعالی علیه السلام  
 نیز یک غباراً متوجع نباشد چنانچه در کتب فقه آمده و در اصول فقه تحقیق شده  
 و بعضی گویند فرضیت دست و دو پای و دو دم با جماع بود و این نیز درست نباشد چه جماع عدد و قرات بیجا





شود یکی از شما شاهره نیم کند چو بر دخی نماید چو اسب محتالان بخطاب حج هر یکی حاضر بود ستانی تعلق نماید  
غیر معین باشد سوال و جیتیم که انصر بود چو نیاورد با و چون او جارا اند منکم طالبی چرا که وجواب تا به یک  
خبرچی از غایب بر وجهیست بود و موافق محتالان نسبت سوختی فعلی شش نشود و یکا چو نیک الله لیست  
عَلَيْكُمْ مِنْ حَرْجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطِغِقَكُمْ وَلِيُؤْتِيَكُمْ لَعْنَةً لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ  
این جمله با معطوف خویش تر تریل است چون امر و منفی و غسل تطهیر از مصیبتی حققت در حالت مجتنب و توبه  
اصل و خلف تمام لغت مفهوم بود این جمله با معطوفات خویش تا کلمه منکم کلام سابق باشد و لام در هر محل  
زائده است در مقول اوست کانی قوله روفد لکم و فعل بعد لام متصوب است بقدر آن معنی نیست بخلاف  
جدا می در الزام و وضو و غسل و ایشان که بر شما دشواری گرداند یا بر یکبار و بر یکی رساند لکن بهتر آنکه پاک  
گرداند شما را از لوثی است و دنیا است و از آلائش چرمه و حصیبت چه در حدیث است چون سیده مومن و منو  
سیکند بقیه گناه و چون در استشق گناه مین میرود و پیشستن روی گناه و در نظر ازل میشود تا آنکه از ملکها  
و چشم و از غره با فساد می افتد پیشستن دست گناه اقد و بطش و آنچه برست تعلق دارد و جدا میگردد و تا آنکه  
از حق نماند و دست بیرون میرود و چون مسح کرد گناه سر بریزد تا آنکه از سوز خنای گوشه بایرون افتد  
و چون با آبشوید گناه برانماند تا آنکه از برینا خنای گشتن پا در زهاب آید و در شی دیگر است چون مرد  
بازنی برای غسل جنابت میخورد خدای تعالی با خورشنگان مبادت میکند و میگردد پادشاه شنگان من پیشینده  
از بند گناه من برای غسل جنابت است و آید از مار من برای پاک شدن خویش قدم بنوا گردا شود یک عمل  
اینان پسندید همام و گناه ایشان آمرزیدم و تمام کند برکت لغت خویش بر شایع برایمان دارد و در حدیث  
دارد و در حدیثیست که پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم از کسی دعا یا اللهم فی اسالک تمام المغفرة شنید او را از تمام  
پرسید گفت هیچ پسند آنی تمام لغت صحبت گفت بیان کن یا رسول الله خبر تو این بیان کیست پیغمبر صلی الله  
علیه و سلم فرمود اصل لغت ایمان است و تمام لغت بر ایمان و آشتن و در آردن چنان است و بعضی گفت اند  
تمام لغت و بدین متمم بود و در یاد لغت و سنده باشد بر قرائت الله ذک و احل لغت به ناک و نیا که در فعلی  
که متوجه بر ایمان سعادت رساند و بسیم اصحاب عبادت متهم گردانند او را و آثار و منور و اخلاص ظهور  
یاد پذیر که چندان عبادت و آثار سعادت در روی و دست او در یاد و در حدیث است ان اشی الغری المحملون  
من آثاره و منوره و قیامه علمک لشکر و ان اشی لشکر و استیقل معنی لام که متوجه بر توبه است علی السبب الشبهه  
الموعود علی موجب البریاد علی الاسبغارة التبیة و این تعلق است به توبه معنی نیست تا تمام کند حدیث  
بر شما نیست خویش را تا شما شکر نیست بجا آرید و حق لغت بگذارید مستحق افزونی لغت باشید بر مکرر شکر

لا زید نیکم در استحقاق منزهت و در آید سوال بعد از تمام نعمت چه جای افتزونی بود چه محل خردید بای  
جواب نعمت خدا می رسد نهایت نیست انجام نعمت شکام بند نیستی است و اذکر و النعمه  
الله علیکم و میثاقه الذی و انفق علیه لاین جمله است و است بر ای و نیکو است بر طاعت  
بعد تحلیف و طاعت و تواند بود که طاعت بر شش طایعات سابقه بود و هر از نعمت الله با نعمت ایمان است  
که بر تر از هر نعم و معظم آثار کرم و اعتناست و تواند بود و بارادت کل حبش بر وجه استحقاق همه نعمت با هم شود  
و از میثاق مذکور است بر کبر فالایلی که متضمن ایمان و طاعت بود و مراد بود و بعضی گویند میثاق مذکور بیشتر  
جدیدیه است که بر شش بود که از شصت رفوان گویند که با پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم که از ایمان و رضی الله  
تعالی علیه و سلم و طاعت و اخلاص در طاعت روی نمود و تواند بود از میثاق مذکور شانی که متضمن قبول اسلام  
و گردیدن به پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم مراد بود و آن میثاق سبع و طاعت است در اعتقاد او امر و اجتناب  
از نواهی او و اقامت طاعت و ترک مناس و تباهی باشد و تواند بود که از میثاق الذی و النعمه باز است کل جنبش  
بر وجه استحقاق جمله مواثیق مذکوره مراد شود همه مواثیق مسطور در تحت آن و در آید معنی ان نیست ای مومنان  
نعمت ایمان را با همه نعمت ها که بر شما فالین شده یا آورید و محمدی و میثاقی که با شما افتاده است دل بر او است  
آن گارید چون نعمت ها و عهد های او را یاد کنید و عقل نه پسندید که عهد با پیغمبر را بر سر نهند و بر وفای میثاق و نهند  
لا فقلتمو سبع معنا و اخطب است که از قلمت شریف است و انکم به ای و انکم وقت و کلمه معنی  
ان نیست یا گویند محمدی را که عهد کردید در جنگ های که سمعنا و اطعنا بر ایمان آوردید زیرا که چنان گفتن این سخن بی معنا  
و اطعنا عهد است بر سبع و طاعت و میثاق نیست بر انقیاد و اطاعت در اعتقاد جمله او امر الی و اجتناب  
از ارتکاب هر نواهی و انشقوا لله عطف است بر یاد کردن او این خطاب است جامع آمده همه او امر  
و نواهی شمل شده معنی ان نیست و از خدای عز و جل بر سرید و انشال او امر و اجتناب نواهی گفتند و تقوا  
و زید بود بر هر کار شویید ان الله علیکم عهد الذی و انکم به ای و انکم وقت و کلمه معنی  
از جهت ایراد شمار بر روی و کلام و استواری است یا از جهت ترتیل زمره عاصیان و فرقه غیب  
متقیان در شان مضمون این جمله منکران یا تا که باز نیست انقض است جمله ان الله علیه بذات الصلوة  
کاترین است از این که خدای عز و جل پنهان و آشکارا دارند جزا و سزا را و تواند بود جمله و انشقوا الله امر است  
یا تا که طاعت است بر وجهی که از جلد را به تقدیم طبع با اختیار و معنی یکی عهد ترتیل منکر کلام طاعتی که در جلد را موعود آورد  
معنی ان نیست بدست خدا و انما است بذات صمد و بعضی نیات و اعمال را طاعتی که کاین در کتب است  
چون کسی که امور خدایه و انما است بر پیش او معنی نماند و کسی که بر پنهان و آشکارا نگاه بود و هر چه بدارد معلوم





آنکه قتل مذکور بر سبیل خطا بود حکم در باب ایشان بدین صورت وارد است از قبیل ایشان خواست مالی در دست آمد  
 موجود داشت برای استقراض طلب تقدیم جزیه جانب هر دو رخ آورد با شش نفر خلفا را بدید و طلحه و عبید بن جراح  
 رضی الله تعالی عنهما جانب ایشان اختیار کردند و عرض مذکور را با ایشان گفت ایشان قبول کردند با کرام و تعلیم مردان و  
 میان خویش گفتند این چنین کرد و باز بنیامیم را بدید که امر روزگشتن را بر شتابم پیچایم صلی الله تعالی علیه و سلم و یاران  
 را بزیان داشتند و خود را در استناد پیغمبر و یاران شتابانند پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم را بجزئیل خبر کرد  
 و پیغمبر آن آمد و در بطریق بیرون آمدن آگاهانید و صورت نه استقامت یافتن بر سرین کرد انبیا پیغمبر صلی الله  
 چون بدیدند که از حال پیغمبر سرپیچیدند آمد در پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم رسید پیغمبر صلی الله تعالی  
 علیه و سلم بر این قصد گفتند خود بیرون آمد و او را بیک راه بجای خود رسانید که بعد از آن خبر بیرون آمد او بیکر خبر  
 این حال گفت و خود بیرون آمد و او را بجای خود رسانیدیم بدین طریق بیرون آمدند و با پیغمبر صلی الله  
 تعالی علیه و سلم در مدینه درآمدند شخصی گفت من محمد را دیدم که با یاران در مدینه در می آید که از آن مذکور بمقصود  
 خود رسیدن توانستند خایب و فاسد گشته متفرق گشتند خدای عز و جل بر حکم دادند نصیبک من الناس عصمت  
 خویش بر تو گماشت و او را از شر ایشان نگاهداشت درین آیه عصمت یاد میداند و در شکر را میبرین  
 میگویند و بعضی گویند روزی پیچایم صلی الله تعالی علیه و سلم از منگی بازگشته بود در وقت که نگاه در سایه  
 درختی میان پستترخت خود شوق خود را بر شاخ درختی آویخته داشت و دل را اندیشه خوف و خطر پرور داشت  
 در قتلان مقلان متفرق و از یکدیگر دور بودند و از یاران پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم هر یکی سایه درختی گرفته  
 متفرق شده بودند ناگاه اعرابی بر پیچایم رسید تیغ پیغمبر را از نیام کشید بر پیچایم برآورد و گفت ترا از من  
 امر و ز که نگاه میدارد و از گشتن که باز میدارد پیچایم صلی الله تعالی علیه و سلم سرها گفت الله الله الله  
 یعنی خدای نگاه خواهد داشت اعرابی مذکور تیغ در نیام کرد و در بغل آید و یاران قصد او کردند پیچایم  
 صلی الله تعالی علیه و سلم یاران را باز داشت و بر بنال کردن و گفتا شست این آیه یاد ما ندانیم عصمت  
 عصمت مذکور است و بعضی گویند قریش دل گشتن پیغمبر نهادند و می برابری گشتن فرستادند آن مرد  
 دل گشتن پیغمبر گماشت حق سبحان تعالی پیغمبر را از شر او نگاهداشت این صفاتی یاد و دانست از آن حال  
 لَا ذَهَبَ قَوْمٌ أَنْ يَنْبَسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَيْفَ يَكُونُ عَمَلُكُمْ  
 از آن جهت است که بظرف سنگ را یعنی الیکم یا معنی انعام که مضمون لغت است ان بسطوا علیکم ایدیهم  
 سفولی سبب هم قوم معنی انیتس یا و کید نمی را که این بود جز غم از خدا یا گویند یا کید یا انعام خدای را بایشان  
 در هنگامی که قصد کردند قومی که در آن گشتن و بجهت با چنین را نبوی شما گشتن و در ملاک و لغت انداختن بر سر شما









یَسْئَلُونَكَ عَنِ الْكِتَابِ وَالْحُرُوفِ فَقُلْ لَنْ يَخْفَىٰ عَنِ الْعِلْمِ الْكِتَابُ بَرُوحَةُ الْقُدُّوسِ سُورَةُ الْاَنْعَامِ  
 کتاب بر و حیثیت بود و درین ذکر ایشان بر و جبر القادری از غیبیت سوسی خطاب بر وی نموده قصد کلام نه است  
 برای تنبیه است و این جمله مستتر شبه است برای بیان انچه ایشان را باید گذرد و خبریکه ایشان را شاید او را و معنی نیست  
 ای اهل کتاب بدوستی که آید است بر شما فرستاده ما بسیاری از انچه از یزیدیه پیشینید چون حکم حم و حلیه محمد  
 و بشارت غیبیه و بیان میکند برای شما و بسیاری از خبر ایم شما غیب میکند و نزد منی در عقوبت نمی انگشت  
 قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِینٌ ۝ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ يَهْدِي مَن يُنَاصِرُ هُوَ أَكْبَرُ مَا يُعْبَدُ ۝  
 سُبُلَ السَّلَامِ وَیُخْرِجُكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَكَانَ هُدًى لِّلْعَالَمِینَ  
 الی صراط مستقیم ۝ میدی پر شد صغی و گیرست مگر کتاب را سبب اتبع رضوانه مفعول است  
 مریندی سبیل السلام مفعول دوم است و یخرجه من غیبت است و میدی و سید یکم الی صراط مستقیم مفعول است  
 بر یخرجه و حلیه قدما که من شد نور تا که است مرحله قدما که من نور تا که است معنی نیست بدست  
 آمده است بر شما نور یعنی رسول که همچو نور است در نفس خویش ظاهر است و این را مظهر است و کتابی نمایا هر لفظ و الی  
 جدا کننده باطل از بدی کتابی که خدا بدان کتاب کسی را که پیروی کند رضای خدا را راههای دار السلام یعنی بهشت  
 نماید و تواند نور سلام صفت خدائی باشد معنی کلام میدی باشد من اتبع رضوانه سبیل السلام سبیل نیل رضوان  
 آید و تفسیر هدایت است اتبع رضوانه کرد و ذکر او را سبیل السلام مقدم آورد چه هدایت را سبیل است و باید  
 تقدم قابلیت شاید که هر ولی چند نیز در هر ثنی به تنبیه سلمان بگیرد و اگر از آفتاب چه سود و هدو و صراط الی  
 داودی چه نفع کند و خدائی ایشان را از ناکیهای سبیل سوسی روشن نماید علم بیرون آید در روشنائی ایمان و  
 نور حقین باذن و بهشت خویش ثابت است و دارد ایشان را سوسی راه مستقیم یعنی دین قریم راه نماید و درون کارا  
 و تابش انوار و اخرا یذخیر کردن ظلمات و منفرد آوردن نور بشارت است سوسی تکثیر انواع کفر و توحید ایمان چه  
 ایمان عبارت از تصدیق جمیع چیزیکه آنرا پیغمبر از خدا آورده است بر و خدایان پس بیان تفهیم واحد بود و کفر با کما  
 هر کئی از دین و هر حکمی ثابت یقین حاصل است متقدم باشد سوالی ذکر هدایت سوسی صراط مستقیم  
 فکر هدایت سوسی سبیل سلام تکرار بود و گفتن یک سخن دوبار باشد و آن بی حاجت نشاید و بی نکته نیاید جواب  
 تواند بود که اول بیان هدایت عقلی میدی و یخرجه من الظلمات الی النور بیان میدی و تعلق بهستی باشد و هدیم  
 الی صراط مستقیم بیان ثبات بران دارند و تواند بود که مراد از اول هدایت شرعی باشد و از دوم هدایت طریقتی و از  
 سوم هدایت حقیقت پندارند لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُتَّقُونَ ۝ وَلَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُتَّقُونَ ۝ وَلَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُتَّقُونَ ۝  
 لام در جواب قسم میدی و جنبه است ای قسم لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُتَّقُونَ ۝ قَالُوا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُتَّقُونَ ۝





[illegible]





بادشاه آورد و بعضی گویند عیاج بن سوح ایشان را خود دید بیکار پنداشت بیک کف دست خویش برداشت  
 در خار او رو پیش زن خویش انداخت و گفت ایشان آمده اند میخواهند با ما جنگ کنند چه سبکی ایشان را همچو  
 آرد و کم و بیش تو انکه زن تو گفت ایشان را بگذر و تا بروند بر قوم خویش حکایت نمائند که چون ایشان خبر مذکور شنیدند  
 ترسند باز گردید بعد یک اناری از باغ شکست برای خوردن پیش ایشان گذاشت نیمه از انار مذکور هر دو بازده  
 نفر اسیر ساخت بعد گفت ثواب دیدیم تمامه مذکور با خود برد چون ایشان از غلام یافتند سومی لشکر خویش  
 شتافتند و شوخ امجدیه و دوزده نفر و کالوس را بر سر ایشان شورت کردند و دل بغزم برین آوردند که خبر را پوشیده دارند  
 اگر خلق بشنوند ترسند جانب ایشان نروند اما موسی را خبر باید کرد او را بر آگاهی باند آورد چون در لشکر رسیدند  
 کیفیت خویش پیش در خلوت باز دیدند بعضی ازین دوزده پیش زنان خویش این حکایت گفتند و این سر از ایشان  
 نه منفعت از ایشان این خبر در لشکر ساین گشت و با شتهار و انتشار پیوست خوف در دلها و ایشان در آمد و لشکر  
 بفرمودی پیش آمد **قَالُوا اَيُّ مَوْتٍ هِيَ اِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَحْدَارِينَ ۝ وَاَنَّا لَنُكَلِّمُكَ خَلْقًا حَتَّى يَخْرُجُوا**  
**مِنْهَا ۝ اِنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَاَنَّا نَذْخُلُوْنَ اِيْن فِیْهَا مَقُوْلٌ قَالُوْا اَسْتَ تَاكِيْدُ اَوْ اَرْحَبُ تَاَسْتُ كَمَا مَدَن يَخْرُجُ**  
**صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ سَلَمٌ** برای تاخیر از مقام امارت انکار مضمون جمله است بطریق ملامت انکار تزییل سماع منزله  
 سنکرشاید و ایراد جمله مکه باید و وجه تسمیه همان است که در جمله اولی گذشت و ذکر کرد به بیان پیوسته که در جمله اولی  
 جمله ثانیه خروج آنها با جزای خویش عطف است بر جمله سابقه تا کید انا داخلون از جهت ایراد و عدم تزییل و کالوس است  
 یا از جهت آنست مشابهت و التماس بر مخالفت ایشان امارت آنست که سماع در آمدن ایشان را بعد  
 برون آمدن جباران نیز سنکر باشد بطریق امارت انکار سماع تزییل و منزله تا کید مکیه سیان بود قالوا جمله سناست  
 چنانست که کسی گفت ما ذاقالی قوم موسی عین قال موسی ذاک قیل قالوا یا موسی التماثیه معنی انیسبت گفتند ایشان  
 ای موسی درین قریه که واهی جبارانند و مردمان ستمکارانند بدستی مادرین قریه تا هنگام بیرون آمدن ایشان  
 در نیاییم پس چون ایشان رسیدن آیند بدستی درآیند گانیم **قَالَ رَجُلٌ مِّنَ الَّذِیْنَ یَخَافُوْنَ**  
**اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَیْکُمْ مَّا اَنْتُمْ عَلَیْهِ مِنَ الْبَابِ ۝ فَاِذَا دَخَلْتُمُوْهُ فَانْکُمُ عَلَیْهِ وَاَنْتُمْ**  
**وَعَلَى اللّٰهِ فَنُوْا اَنْتُمْ اَنْتُمْ مِّنَ الَّذِیْنَ یَخَافُوْنَ** صفت سنت مر جباران جمله انعم اللہ علیها صفتی  
 دیگر است یا حال است بتقدیر قد بر طریق جابجیم حضرت صد و نیم ای قال رجلا من کائنات من المستلزمین الذین  
 یخافون الله وها هو شیخ وکاتبه ایضا بزرگ اسماعیل بن موسی علیه السلام در جباران است و ایضا من الجبارین و ایضا  
 بزرگ است مستلزمه موسی علی فرعون و مشابهت معنی فانه کما نوا اعطاهم الاجسادهم جنبه القلوب علیهم جمله و ایضا  
 بطریق دخله علیه که بنیایا بسفر الباب معقول نیست مراد خلوا نیز ایضا جابجیم معقول قال است و ایضا شرطیه است فاما قالون

جز هست تا كيد او بر حيت رود و بخارست كه سامان انكار غلبه خویش را شتاب جز آن در خود را غالب می بیند گشتن  
 و جمله فاذ و قلمه تا آخر تعلیل است بر امر او و علل است فاذ و قلمه را آورده است یا محمول است بر حضرت اما و علی  
 الله متعلق نیست بفتو کوا و جمله تعلیل است بر او و علل است فاذ و قلمه است فاذ و قلمه را آورده است یا محمول است بر حضرت اما و علی  
 حین قال بنوعی و ذلك معنی نیست گفتند و در مری از سبطان بن معنی پوش و کالوت و در مری از جباران که سلطان  
 شده بودند از یکا سبک از خدای می رسیدند یا از جباران که بنوعی رسیدند و مری که نعمت داده بود خدا  
 عز و جل بر آن دو مروت خدا شتای و خدا ترسی یا نعمت قرار دل یا خود کنی بر جباران درین در در قیست و در  
 و آمدن ایشان و لیری نماند پس چون در آید بدین که شما غالب باشید پوش و کالوت غلبه ایشان بر جمیع از موی  
 دانستند و آن مرد مبارکسلان شده بغالب آمدن موسی بر فرعون و غلبه ایشان بر جمیع از موی  
 گفتند بر ضایحی تو کل کنید اگر شما سوسانید قالوا ای ای انان ند خلما ابد اما کاد اموافیه کاس  
 این جمله نیز مستانفست و جواب ما را قالوا عین قال از جباران ذلك فقیل یا موسی آلایه وجه تا کید این جمله گشت  
 و ذکر آن بالا رفت یا مصدریه است مصدر بتقدیر وقت ظرف است ملکن تدخلوا ای لکن تدخلوا وقت دو اجمع  
 فیما معنی نیست گفتند ایشان ای موسی بدینستی ما و درین قریه تا در موی جباران باشند همیشه معنی همه در نیام  
 و با این اقویاء در آمدن قرینه ایشان بر آنستیم سوال با دانهوا برای توقیت است و ادای برای تأکید بود و یا  
 با توقیت و یا چون شود جواب تا بید و توقع است کی بحسب ذات چون باشد خدا را بداد و م تا بید بید  
 و صحت چنانکه انتخاب تحرک الا صایع ابداد ام کاتیا این کلام از قبیل ثانی است سوال وارد نشود و بعضی از ابد  
 روزگار و روز مراد و از خدا ما و موافقها را بیان روزگار و از پندار نداید را محمول بر مجاز گویند از کمال فقهی  
 چون کاذب انت و در کاذب انت لا انا کله انتا کاذب انت فاسیه است انت تا کید ضمیمه فاذ و صبت  
 و در یک بر هم می افتد موقوف شده ازین محبت بعد میفصل مو که آمده فاذ و صبت است بر فاذ و صبت انت  
 فاذ و صبت است در جواب تا فقهون و چون جمله سابقه بلوغ موسی مضمون این جمله بود بتقدیم بلوغ تا کید  
 سابق مضمون معنی نیست پس تو و برادر تو با و درین برید پس با ایشان قتال کنید بدینستی ما اینجا می شنیدیم  
 شما را می نیم قال رب ائنی لا املاک الا انفسی و اخی کافرقی بیکمنا و بیکمنا القوم  
 الفسیقین ○ جمله ندایه است مذکور برای استحقاق است دانی لا املک الا انفسی مقول قول است و ندایه  
 جمله از جهت ابدان فیه بر کسبل و کاد است فاذ و فارق سیاه این جمله مستانفست است در جواب ما را  
 قال موسی صین قالوا ذلك معنی نیست گفت موسی ای پروردگار من بدینستی که مالک ام و قدرت ندیدم بر او  
 کسی بر جباران پس جهانی افکند بیان ما و کرده فاسطان معنی حکم میکن در حق ما و جباران و در شان ایشان





علیه السلام در تیر و خات یافتن بر دست پوش علی السلام روی نمود و ائمه علیه السلام را گفت  
 آدم یا حق را از قربا قربا تا فقیل میت احدیها و کرمیت قبل میت الا خیر  
 جمله انشای عطف است بر آن که در آید و اذ قال موسی لقوم یقصد است جامع میان دو مقدمه آنست که هر یک  
 در فکر بهرانی و عقوبت عانیان است قصه او در آنکه بنی اسرائیل بود که موسی را نامی گشتند و یعقوبت پیوست  
 درین قصه ذکر قصیان قایل و یعقوبت پیوستن او است و هر یک سفیدی اعلام غیر یار است تا بداند منتن لغیا  
 گذشتگان بوی ظاهر شود که رسول خدا است و علم او نبی بر اعلام و ابناء است از قربا محرف صفات از وی تقدیر  
 بنا و وقت که ذیل است از بنای آدم یا حق است مرعفی اضافت ای ائمه علیه السلام بنای حقیت الی ابی آدم  
 فی وقت تقریبها قربانا و متعلق بهشتی او معنی ابناء و بنی است که از لغت با فهم میشود و محل این است که ابناء در وقت  
 قربا نیست حکایت شی و حدودت خیری بعد از وقوع او بود و در مقام وقوع او بنات معنی نیست ای محمد پر  
 و درستی بخوان خبر و پس از آن که بر دوش بر او بر او و در و برای خدا قربانی کردند پس انبلی مقبول  
 گشت و قربانی دیگری مقبول نه پیوست و او ایست که در اند حواری است و از آدم علیه السلام با  
 یار بار و رشید در سرباری که بار نهاد یک دختر یک پسر توانان را و مگر شمشیت علیه السلام که تنها بود و با او  
 هزار دی روی نمود و خد دین و دونه فرزند شدند با آنها پسر چهار صد و دونه دختر آمدند تا ازل که بار نهاد  
 قایل را بنای او را و از او بار دو م که همانا گشت با بیل و خواهر او بود و است پیوست و خواهری که با قایل  
 زاده شده بود و در غایت جمال مینمود و خواهری که با قایل بودی نمود و در حال جو خواهر قایل بنود و شیرین  
 آدم صلوات الله علیه و سلامه میان برادر و خواهر عقیقی پیوست و خواهر برادر نکاح طلال میگشت اما  
 خواهری که با برادر میز و ندان خواهر آن برادر را نمیدادند چون قایل و با بیل و خواهر آن ایشان بزرگ شدند  
 بلاغت یا قریب بیلاغت رسیدند آدم علیه السلام خواهر قایل برای طلال تعیین کرد و دل برداد و خواهر  
 با بیل با قایل آورد چون خواهر قایل جمیله تر بود این قصه او را مرعفی نمود و خواهر بن جمیله تر است و بن بدان  
 منوار تر که او را در نکاح خود آورد آدم علیه السلام گفت هر دو قربانی بدید و قرب قربانها گشته قربانی  
 هر که مقبول شود برین خواهر بیون بسزا او بود آدم علیه السلام همه حرف نهاد و انتی و بیان مسیات است  
 و خواص بهر شیا و انتی هر فرزندی را حرفی و منتی آنرا ندیده بود که او پیوسته در آن شغل مینمود و با بیل حرف  
 گنا و زنی داشت و با بیل تبت بر چراندن گوشت آن میگذاشت چون آدم علیه السلام هر یک را قرب  
 فرمود و هر یک سوزنی حرفت خویش توجه فرمود و با بیل گوشتی فرزند خویش آورد و شیر و سگه و خنیا  
 کرد برای قربانی آورد و قایل پخته را از گوشت گندم برداشت و آن را در مکان قربت داشت و هر

نیست قربت کرد و ندل بر قبول قربت مذکور آوردند تا گاه تا تفسیر رسید قربانی با سبیل را سوخته گردانید و در میان  
 زبان سوخته شدن قربانی علامت قبول بود و سوخته شدن ایشان قبول بر روی سوخته قربانی قایل شوند و گویند  
 و عاود شد که قبول بقتل میان قایل و با سبیل مذکور است **سوال** لا تقتلنک انما یجوز انما  
 جواب ما ذلک الی انما یجوز جواب ما منع من لم یقبل قربان لا قتلت قبول قال است معنی نیست قایل  
 کشتن با سبیل نیست بر وجه ابعاد و لا قتلت گفت روا نیست کرده اند بعد قربانی مذکور با سبیل و در این  
 گوشت دادن خود بود و علی که داشت از دست میبرد و قایل بر آورد گفت ترا خواهم کشت این گفت مرده و خواهم کشت  
 گفت تا حجت آنکه قربانی تو قبول افتاد و قربانی من قبول نشد و برین سبب تو خواهم بکشی پس فراموشی بر مرده و بر حق  
 خواهند داد و فرزندان من فرزندان من خواهند کشت و مردمان ترا بر سر من خواهم کشت **قال** انما  
**یقتل الله من المتقین** ۰ **لکن بسطوا الی یدک لا تقتلنک ما انما یجوز**  
**یذنی الیک لا قتلتک اخی** **اخوان الله رب العالمین** ۰ **قال** با قبول خویش جمله استانقت است چنانست که کسی  
 گفت ما ذل قال انما طلب من او حیا بقتل قتل قال انما یقبل الله من المتقین لکن بسطوا الی اخره لام درین  
 بسطت سوطیه قسم بپوشه آمدن ما انما یا بسط جواب قسم چه باشد شرط را جواب قسم انداخت شرط را مستثنی  
 از جزا ساخت و ایراد جمله انما یقبل الله من المتقین در جواب لا قتلتک شکل است بیان مناسبت آن مقال  
 بقتل است صاحب کشف مناسبت بیان ایشان برین وجه ذکر کرده و ولایت برین صورت در بیان  
 آورده که ابعاد قایل قتل با سبیل ناشی از محسوس بود که از قبول قربانی با سبیل و عدم قبول قربانی قایل روی نمود  
 این جمله بیان سبب قتل و عدم قبول مذکور شده و برای بیان برابری از برای کسی که موجب قتل بود آمده و در اول  
 بود لکن بسطت الی دیگر بقتل من قبول قتال باشد و این مقال در جواب لا قتلتک مناسب و علامت بود  
 جمله انما یقبل الله من المتقین بسطت جواب بیان سبب ما بقتل شدن قربانی قایل مذکور دارند و از قایل  
 جمله و گویند در اینست بالذکر بین یکدیگر و العرش و من خواهم بکشی چون بگویم و گویند بر این باب از باب تعبیر  
 و اعتراض و اعتراض او بخلاف چون جمله انما یا بسط الیک لا قتلتک ملوحه نمود و جمله بود و بقیه ملوحه تا کی جمله بیان  
 نمود معنی اینست با سبیل گفت و عدم قبول و عدم آن مرا گنای نمی بود و ملوحه تا کی جمله بیان سبب  
 مستحیان قربانی قبول گفت اگر تو متقی باشی و خدای قربانی ترا قبول نکند مرا گناه نبود و قایل متقی نبود و بیان سبب  
 قربانی او قبول روی نه نمود و برین وجه مسدود و زید کار او بوقوع پذیر کشید و نیز قربانی را استیقامت و قبول نپذیرد  
 و قرحت خدای را احاطه و اجمال نکرد و با سبیل در ابعاد قتل مکافات نیست لکن بسطت الی دیگر لکن ملوحه تا کی  
 بی الیک گفت منی اگر دوست بر اندیشی کنی سوختن تا گشتی ترا من است و در از منم تا بکشم ترا زیرا که من سیر

فهر



فرمان برداری داشت و گشتن برادر را آسان پنداشت پس برادر را گشت و ملک این چندین جرم عظیم گشت  
پس گشت از زبان زدگان و خایب و خاسرندگان در آتاز آمده که قایل گشتن بایل میجو است لیکن صورت گشتن  
نشد انست بدان جهت اقرارم بران نمیتوانست البیس همین بر صورت پرنده گشت پرنده و دیگر را گشت قایل از  
البیس بر صورت قتل امومت همین طریق بایل برادر پرداخت سنگی بر سر او زد و او را میان ساختن بعضی گوشت قایل  
نخست طبیعت خویش بر صورت گشتن را اختراع کرد و نفس خبیث او این صورت را از خویش پیدا آورد و روایت  
کرده اند تا آدم علیه السلام حاضر بود قایل با آنکه خواست قتل داشت اقدام نمیدو چون آدم علیه السلام در حج رفت  
این عمل از قایل و رغبت او حاصل گشت از شومی آن عمل جهان نخست گرفت طحوم و الوان و اسن تغییر و اختلا  
پیوست و حشر با او میان ستایش بودند بشا هده این کار فرار نمودند بعد از آن بادی و غباری ظلمتی در جهان پدید  
آمد و هول و فرغ و در لهما و آدم و جبرئیل را احسب بتفسیر شدن عالم پر سپید جبرئیل نخستین قایل بایل با آدم  
رسانید آدم علیه السلام شنیدن این خبر هولناک و غمناک گشت و دل او باندوه عظیم پیوست چون آدم از حج  
بار گشت قایل را از حال بایل پرسان گشت قایل جواب گفت مرا گاه سنان و نگرده بودی قیام صلیت عامه  
نفرمودی مرا چه لازم که گوش برین سوال نهادم جواب درین کار منم آدم علیه السلام از حجت بایل غم و اندوه بسیار  
دید قریب صد سال بعد ازین قضیه غمناک گفتند که ای آدم خورد و بود و طفله که از آن لقمه حصول یافت قایل  
روی نمود قایل مذکور بشومی آنکه منشار او لقمه حرام بود و حقوق پدر و سه برادر از روی نمود و برادرزاده گشت  
مادر و پدر را عاق گشت و کار او بشاکید که کفر در زید و دین آتش پرستی گردید حکایت کرده اند که البیس بر صورت  
آدمی بر قایل آمد گفت آتش که قربانی را نگرفت و قربانیهای بایل پذیرفت از آن سبب بود که آتش را بیشتر  
مینمود اگر تو نیز بر آتش پرستی می از حجت عدم قبول فرمان برمی این پیوسته او را در آتش پرستی آورد و کافر نش  
پرست کرد قتل و کفر بنیاد نهاد نزد یک بعضی فرقه پاجوج و ماسح از نسل او را و قبعث الله محمدا با یسح  
فی الارض لیریکه کیف یوایسوه سوآه آخیه قال یوایسوه عجزت ان  
اكون مثل هذا القریب قالوا ای سوآه آخیه فاصبح من اللیدین شیخ لیریه متعلق است بقوله قبعث الله  
حال است فانیجه است جمله معطوف است بر جمله مخدوف اسی قبله و ترک فی العراء فحان علیه السباع و سائر اهل  
الارض غیر و تخیر قبعث الله غرابا یحیی فی الارض لیریه کیف یوایسوه سوآه آخیه فاصبح من اللیدین شیخ لیریه متعلق است بقوله قبعث الله محمدا با یسح  
برای قبعث است قال مستأنف است و جواب با صانع قایل حسین زامی و کاس یا و لیتی مناوی و صافی سوی با متکلم  
است الف بدل از یا است حی طریق یا غلابا جمله مذکور با جمله که بعد است بقول قال سیئت ان اكون معقولی است  
بقدر برین قادی عطف است بر کون فاصبح عطف است بر قال فاصبح متعلق نیست قایل بایل را در حکایت



جانی گداشت پس از زده ترسید از آنچه برداشت بار او بیکشید در پی او سنج نشیدید نمیدانست چه کند این کار را  
چگونه بسر برد یعنی برین طریق سبزه رفت بعضی گویند برین خال یکسال گذشت لیکن با فضا شد برای تحقیق حاصل است  
سوافق قرب بدت است شالفت قائل شدن بحدت بعینه است نفس برانگیزت خلعی را غی را که زمین میگرداند و برین  
کشت بر او که می اندازد و بجاک پنهان میسازد تا قاصیل را نماند که صورت بر او برین نوع پوشیدن با یکگشتاسی و  
برین عجب است که عاجز شدیم ازین که هیچ این را غی عمل کنیم و عورت بر او در خال را بنویسیم پس شیمان گشت و بخت و نداشت  
بیوست سوال شیمانی توبه بود پس این اخبار از توبه او باشد چو اسب مویشی گویند شیمانی از قتل بود لیکن  
بجز در شیمان گشتن بخت توبه روزی نمود و بعضی گویند شیمانی از فصول دنیا و انشت شیمانی بر وجه توبه نمی پناشت  
با آنکه گفته اند رنگ و سیاه گشته بود و اثر شومی حرم و در رنگ و روی او لایح عجز و حکایت آورده اند که  
او را سید پیغمبری میفرستاد که زخم او را میسوزید تا آنکه روزی فرزندی از فرزندان او سنی انداخت قایل مذکور  
را بجایان ساخت بعضی گویند خدای عزوجل بروسی یاد غی را گذاشت او را در تابان در گرم ترین زمینی  
گرم اندازد و در زمستان در سردترین زمینها میسوزد تا قیامت برین مبتلا و برین عذاب مضطرب  
شود و این آیه **ذَٰلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَٰءِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا فَتَرْتِيقًا فُقَاتًا**  
**فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا** و **مَن أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا**  
جاء و مجروح و متعلق کتب است ای من اجل کمال القبح القتل و شناعة هذا الفعل کتبنا علی بنی اسرائیل این جبار و مجروح و  
متعلق است بکتابنا ضمیر منصوب متصل بآن ضمیر نشان است جمله شرطیه یعنی من قتل نفسا تا آخر خبر آن است و اسم  
با اسم و خبر و پیش مفعول کتب است سوال این حکم در حق همه آمده در تعلیق بکتابت بنی اسرائیل چه مخصوص شده  
جواب این حکم در توره بود از جهت آنکه توره نازل بر ایشان است تخصیص فرموده معنی چنین باشد از جهت  
قتل و زشتی این فعل بر بنی اسرائیل بنشینیم و باز داشتند ایشان از کشتن بنی اسرائیل بدست ایشان نیست بلکه  
راغب قتل نفسی گفته با این ضمیر بر غیر مرتکب شدن فساد و زمین چون کفر و لغی و قطع طریق و امثال آن  
چیزهای که موجب قتل است مرتکب شود پس چنانستی که همه مردمان را کشت و همه آدمیان را بملاک رسانید  
و هر که یک نفسی را زنده دارد پس چنانستی که همه مردمان را بر صیانت از مافات از تشبیه قتل نفس و این تعبیه جمله  
مردمان در کشتن کشنده بدل مقول در دنیا و طول مدت عذاب و تقدیم عدم استحال و عذاب آید بر طریق  
استحال در آخرتی زمین معنی قتل نفس واحد و قتل جمیع مردمان برابر بود از جهت فعل و قتل همه مردمان از جهت  
تسبب پیدا زنده پناهی در نشان قایل ذکر آن گشته و بیان آن بالا رفت و تواند بود و مجروح یعنی من اجل  
اولیای متعلق اصح من الناس بود برین وجه من الناس و گفت نباشد در ذمک بود برین وجه چنانچه



یا ایشان را بر دو مندر یا دست و پا از جانب مختلفه یعنی دست راست و پای چپ بپایند یا ایشان را از زمین ایشان  
دور افکنند یعنی از وطن که ایشان ساکن بوده اند و پراکنند و در زمین دیگر ساکن سازند امیلو منین عمر رضی الله تعالی  
عنه کسی را از دار اسلام بپوشی و از حرب بلا کرد و از اسباب آید و از فایز المومنین غرض این عمل ایشان گشت و ازین کار  
بند است پیوسته الا ان فی احدی گفت و بنویسند تا کید او جنبش نفی مذکور بر حنی جیس در دار اسلام آورد ابوحنیفه رضی الله  
عنه بمنین چه اختیار کرد و در معطوفات با او درین آیه علماء اختلاف آمده با ال مختلفه از ایشان ظاهر شد بعضی حمل بر تزیین  
و تقسیم بر جنایات کنند و بر جنایتی جزا بر حسب آن را خند چنانچه تفصیل آن در کتب فقه آمده و بتبصر حج و توضیح بسیار  
شده و در قطع طریق قتل مجز و غیر اخذ مال قتل گویند و در جمع کردن میان اخذ و قتل صلب حکم کنند و در مجز اخذ مال  
مقداری که در شرع اعتبار کرده اند بغیر قتل قطع مجز لازم دانند و بعضی حمل بر تنجیه کنند با و شاه را میان هر چهار نوع  
بخیر گردانند و این صحیح نیست زیرا که صورت اخذ مال مجز و بخر میان قطع و قتل گویند قتل در غیر محل باشد و جزا را با و  
بر قدر جنایت آید و معناه حدیث نماید قال علیه السلام لا یحمل اراة دم امر مسلم الا احدى ثلث سمان کفر بعد ایمان  
و زنا بعد احضان و قتل نفس غیر نفس ذلک کما فی خبری فی الدنیا و کما فی الاخرة  
عذاب عظیم و ذلک مبتدأ است غرضی غیر بقید است لعم حال است از معنی اشارت بر طریق نهایی شنیانی ال دنیا  
صفت است مفرغی عذاب مبتدأ است غلام صفت است و است تمام خبر است فی الاخرة متعلق طرف مبتدأ است معنی است  
یعنی جزا بر مذکور است و ایشان را در دنیا و مر ایشان را است عذاب غلام در آخری الا الیقین تا یقوا  
من قیل ان تقدیرا علیهم فاعلموا ان الله غفور رحیم این است نشان است از الدین  
بجای برون شد و رسول و افا علموا است معنی انیت جزا بر مجاریان این چیز است مگر کسانیکه تائب  
و در راه پشیمانی از گناه مذکور برونند پیش از آنکه شما بر ایشان قادر شوید و برای منکر کردن و جزا دادن بگیرد پس  
بدانند بدستی خدا غفور است گناه ایشان بنامزد رحیمی است بر ایشان رحمت کند سوال اگر تغیر لعم شد و رحم  
گفتی اخضر و اخضر بودی وجه الطناپ چیست و در از بگردن سخن بر چه وجه مبنی است جواب اگر تغیر لعم شد و رحم  
گفتی بیان مغفور مرحوم بتبصر حج بودی و برین وجه که مذکور شده بیان بر وجه کناپت آمده و الا کناپت الیخ من الصبر  
و التلویح اولی من التلویح سوال اگر سارق از سرقت تائب میشود صد سرقه توبه ساقط نمیکرد و قاطع طریق اگر بیشتر  
اگر فتن تائب میشود قطع طریق بود لازم نمی آید فرق چیست و این فرق بر چه مبنی است جواب ایجاب  
قطع طریق مقرون است نشان شده و توبه مانع بدوجب نیست و در وجه ساقط صد سرقه و دست تائب و در وجه  
است نشان شده و واجب آمده حدی که در اخذ شده توبه مرفق نشود و وجه قطع طریق از جهت حقوق است نشان شده  
و وجوب خدا نشود و رافع نمیکرد و فاقترقا سوال در باب سرقه قیصر متصل بیان حد است فسن تاب سلب طناپ

ح

و اصل حقان الله یوب علیہ و شکانیت که درین آیه اگر چه صیغه استثنائست معنی استثناء حاصل  
 آمده هر چه جنایت بر حق بعد از توبه معلوم گردد بنا بر حد و جزا شود چو اسباب لایسکه که این جمله در معنی استثناء  
 بود چه توبه که رافع عقوبت اخروی است مقتضی آنست که احکام عالم از فساد دست برداری نمود و حقوق و بنای اخراج  
 نباشد نه بنی زنی عاید و پیش پیغمبر علیه السلام در مجلس مختلفه اقرار بر زنا کرد و خود را در معرض سنگسار شدن آورد  
 در هر مجلس پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم در میفرمود او باز برنا اعتراف میداد تا آنکه پیغمبر صلی الله تعالی علیه  
 سلم بعد چهار مجلس از محبت آنکه او حامله بود تا وضع حمل خدا در ناخیز آورد چون بعد وضع حمل آن طلب اقامت نمود  
 پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم تا وقت طعام بجز تاخیر فرمود و طعام بچهار تانی بر دست داده پیش پیغمبر صلی الله  
 علیه و سلم آورده و نفعه بخورد باز نمود گفت این همه از من استغنی گشت آن اقامت چه حصول مییست پیغمبر صلی الله  
 تعالی علیه و سلم برو اقامت حد کرده بعد لقد ثابت توبه او قسمت علی اهل المدينه لوسعای بر زبان آورد یا ایها  
 الذین آمنوا اتقوا الله وابتغوا اليه الوسيلة وجاهدوا فيه مستسئله  
 لعالمكم تفليحون ○ اتقوا الله یا معطوفات خویش محله او فو با العقود بیانی دیگر است جمله اندیشه بر آن  
 تاکید تنبیه نکرست معنی ذاتی که در میان بود میان دو کلام متصل ساینه نمود لعالمكم یعنی کی تعلیم و متعلق بقوله و اتقوا  
 الیه الوسیة معنی انبساطی بر سنان از خدای تبارک و تعالی و از غراب او بر نیاید و از شرک و معاصی بازماند  
 خود را از غذا سبک نکرده و معصیت بر نماند و بتوبه عبادت او عمل بر و خوند هر چه که بدان با کسی تسلیم جویند از زندگی  
 و قرائتی و عمل هر چه در راه خدا و صراط مستقیم آنرا وسیلت گویند وسیلت بسوی باری عز و علا باشد و در راه خدا گشت  
 کنند و خود را در عبادت و اخلاص افکنند هر نوعی از عبادت و کلیل سعادت است و این تناول است مهادا  
 اگر که اصحاب سعادت را عبادت است در راه خدا و صغیرا که در وید تا فوز و فلاح یابند و دوستی کارشیریدان  
 الذین كفروا انهم في الارض جميعا و جهنم ممتلئة منهم فایم من عبدان  
 یومر القیامة ما اقبل منهم و کفر عذاب الیمین ان با اسم و خبر خویش فاعل است مفعول مخدوف که تکرر است  
 مر لایم و شیت لام لیفتند و لام کی است متعلق است بهم که ظرف است قرست مران را خیر است از راه صغیر و دو که در  
 که عذاب است برانی الارض و بر و بغله تیار و یل نذ کو در است ما اقبل جواب لو است جمله شرطیه بر آن الذین کفروا  
 و او جمله و لهم عذاب الیمین عطف و حید و لهم مانی الارض که خبر آن است و این جمله یعنی لان الذین کفروا انما یدامق تقوی است  
 و جستن و سعادت محقق و کوشش کردن در راه است مولی است چه کافران که از شرک نیریزند و با ایمان و سعادت بخوانند  
 و در ناخیز خدا کوشش نیکند حال ایشان چنین باشد میلین حال ایشان بود تقوی و سعادت کوشش نمود و چون  
 کافران به منون جمله را سنگیند تاکید کرد و چون جمله مذکوره منقرض طلب تقوی است عطف نکر و اخیر حرف عطف آورد







و مطلب و قطع و لغی غریبی در سوای بناید و در آخرت چنانچه در حق کافر عذاب و ایمان خود محبت و در حق عاصی که بی توبه میرود  
عذاب بقدر گناه و در مشیت داشته و در تقدیر مدار که معنی بی توبه من ایشان است که علی الکفر داشته معنی مغفرت من ایشان  
الکفر بنده است بر تقدیر مذکور سوال می نماید و از روی ظاهر شکل نمایان می آید که عذاب کسی که برگردد میفرود غفران کسی که از کفر  
توبه کند و این اسلام بنید بر دو متعلق به مشیت نیست هر دو به وجهی است و در حکم هر یکی تحقق به وجهی است و وجهی  
است و عمل این شکل چنان است که این کلام از باب ترتیب بر خدایت و این بر این میفرود من ایشان بود و از باب  
تعلیق نیست متفرع بر این و غیره و این و ذلک من ایشان باشد یعنی گویند بعد از ایشان فی الدنیا با سوا  
مع التوبه کالساوق و غیره من ایشان فی الدنیا بالتوبه کالطالع العاصی و الله عیب کل شیء قدیر  
این جمله ترسیل است معنی انیت و خدا می بر هر چیزی قاضی است از عاصی و تائب و این عذاب کردن  
گناه آمرزیدن سوال قدرت بر عدم باشد و معنی و م بر قول این است شئی نیست و امتداد عمل کل شئی بر یک  
معنی است چو است شئی که متعلق بقدرت بود و در عینیتش وجود داشته و بر وجهی از او شئی گویند چنانچه در من  
قتل و کفر سلب زنده را که در عرضیت قتل است قتل پذیرند چنانچه در انما امرنا ان ارادنا ان یقول ان کن فاکون  
آمده و در انما قولنا ان کن فاکون انما قولنا ان کن فاکون تحقیق شده یا ایها الرسول لا یخبرک الذین  
یستار عنون فی الکتابین معتبره است بر بی کار بودن من پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم  
از او و بگوشیدن کفر کافران و اتفاق منافقان لا یخبرک منی بعت رسول یا صلی الله علیه و سلم معنی نیست این  
فرستاده خدا اندو بگوشیدن ترا آنکه در کفر شتابی بنمایند و بی تامل و توقف در کفر می آیند پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم  
علیه و سلم را از جهت تعلیم بکار نام سحر یا نوح ندا کرد نام پیغمبر در ندا بلفظ یا محی تبصر یح یا ورو تا یک صفت رسالت  
نوع او آید و بیان عظمت او روی نماید من الذین قالوا اصنا یا قوا ههنا ههنا و کفر توهم و کفر توهم  
و من الذین جهادوا الله و رسوله لیکذبوا من الذین قالوا حی ان الذین یستارون فی الکفر است  
و لم یؤمن قلوبهم حال است از فاعل قالوا یا اعلف است بر قالوا و من الذین عاده اعطف بر و است سماعون الذین  
خبر پیدا است مخدوف است است اسمی هم سماعون است است در جواب ما نشان الفریقین و تا اندازد سماعون مثل  
باشد من الذین عاده و اخبره و حجه معتبره دارند بر این شکایت از طایفه جهودان بنده و لکن است من سماعون  
لام و در زاید است بر طریقی است عمل فاعل بر طریق انما صواب لزیاد لام برای عرض است بر طریق خارج از یاره  
اسی سماعون کائنات لکن یزید علیک بالزیاده و التمام معنی نیست از کسانیکه پیش از این خویش استانگفتند و کلام  
الشیان مکرر دیدند و در راه ایمان خلاص گرفتند از کسانیکه نبود و خدا و درین میودان استیاد کردند این بر عرض  
بهما و کذب استخوانه کاند یا گویند و کاند کلام ترا نداد و نقصان کنند و بر تو دروغ نالوده برینند

سَمْعُ عَوْنٍ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَوْ يَكُونُ لَهُمْ مَخْرُجٌ مِّنَ الْكِتَابِ مِمَّنْ بَقِيَ مَوَاضِعُهُ  
 سماعون خبری دیگرست مرتبند ای را که در سماعون سابقی - قدر است تا اینجا مبتدا می دیگر مخدوف است و مجامع است  
 دیگر است لم یاتواک صفتی دیگر است مرقوم مخفوف علی صفتی دیگر است یا حال صفت یا مستانقه است در جواب ما  
 یفمنون یعنی نیستند بندگان انداخته است قومی دیگر که بر تو نیامده اند و سماع کلام تو نگردد اند چون اصل خبر  
 سکنه بعضی موانع دیگر تا کلام تو تحریف کرده بر ایشان رسانند و ایشان را بر احوال مجلس توبه دهنه و نابوده و کلام گردان  
 يَقُولُونَ إِنَّا لَا نَبْتَغِيكُمْ هَذَا فَخُذْهُ فَإِنَّا نَكُونُ لَكَ قَاطِبًا وَوَأَمَّا آيَاتُ الْكِتَابِ فَأُولَٰئِكَ يُنْفَخُونَ  
 یا صفتی دیگر مرقوم را یا مستانقه است در جواب آیه لَوْنِ بَدَنِهِمْ لَكُم و هر دو شرطی مفعول است مرقومون یعنی  
 آیت است میگفتند چون بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم بروید و حکم قضیه پرسید گردیده شود یا این یعنی آنچه پیشتر  
 در شریعت محمد همان باشد که ما گفته ایم پس اگر یکدیگر بدید و همان بسازید و اگر آنچه ما پیشتر ایم و آنچه نشنیده و از  
 محمد حکمی غیر آن بشنید پس بخور کنید و دل بران منتهی را و ایستاده کرده آنچه پیشتر یعنی یا شریعتی که در پیشگاه ایشان  
 هر دو محض بود و حکم را تا محض بود و آیه هم بود ایشان را چه آیه شریفه از جهت شرف ایشان است و آیه هم  
 تورات را در محل بیان حکم گردانیدند و سجده و سیاه کردن مسوا کردن بر خور با کفر و جفا نمودن و بی ادب بود  
 در گوش ایشان رسانیدن خبر این در آن روز یا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر پوست بود و در نزد هر کس  
 محاربه میشود و بی فرایند یا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم صورت سلیم داشتند و دل بر هوا داشتند بیگانه گشتن  
 جماعتی از قبیران با این زنان و زانیه بر بی فرایند آمدند گفتند شما با محمد صلی الله علیه و آله و سلم در دل بران و غیبتش او را چنان  
 بر وید و از حکم این قصه از وی پرسید اگر ترسید او را چنان یکبار که از شما کرد و او آنچه با شما پیشتر بود قبول کند و اگر نکند  
 بر جم بود و گفتند جماعتی غیر از این با جماعتی از بی فرایند پیشتر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و فرمودند که  
 بطایعی طلب حکم زنا آوردند و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ایستاد و حکم در جماعت گفت جماعت گفتند که ما را چه  
 آن آیه شریفه حکم مذکور بر ما نازل شد و روی بر آن خور و خلافت فدا کردند چه بر آن علیه السلام پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
 بر حکم ساختن این هنوز تا آورد بدین پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مقام او علیه او کرد و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
 علیه و سلم ایشان را از حال این پیغمبر پیوسته و خیل او بر ایشان باز و از ایشان دور افتادند و در آن روز  
 او شسته اند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اگر اعتماد بر و دارد و ادب را دارد و از او جدا شود و اعتماد  
 کرد و پیغمبر گفت میان من ایشان حکم میشود و در میان من و او باقی میماند و اگر کسی از من جدا شود و از من جدا شود  
 بداند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از ایشان پیوسته و خیل او بر ایشان باز و از ایشان دور افتادند و در آن روز  
 توبه بر این صورت را کرد و در وی جانب او اخذ و گفت و گفت که فَاذْكُرُوا الَّذِي كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ الَّذِي هُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ







یا خبر دیگر باشد و جمله او انک الذین لم یزد الله ان یطیعوا و هم قانعون است درجه اب من الذین یزد الله نعمته و ازین  
معنی آیت برین طریق بپردازند ایشان انکس از آنکه غنی هستند است فدائی دلدار ایشان را که انکس از کفر پاک گردانند  
و نظهارت و نظافت ایمان را از خلاص برسانند ایشان را است و سوائی ظهور در دفع و نفایح میگردانند و شقایق  
در دنیا و برایشان است خدا پیغمبر و ماسخ و غیره از اینهاست و کثرت محو و کثرت کثرت الشیخه  
سماعون که آیت بر این تکیه میزنند و این که بزرگواران که از غنی بهر برتری که در دنیا و کالون خبری دیگر است  
خبر میدانی که سخنان قدس شاهی هم سماعون کالون را میگوید و دیگر نیست منصوص است و بر این بنی الذین ماد و اقوام سما  
کالون یعنی نیست بمباحثه شئون کالان از کالان و کالان هم در کالان و کالان هم در کالان و کالان هم در کالان  
را کتاب خدای ساخته اند و سخت را کالان و کالان هم در کالان و کالان هم در کالان و کالان هم در کالان  
و لغت است اتصال است سخته و سخته ای است و کالان هم در کالان و کالان هم در کالان و کالان هم در کالان  
و مستاصل گردانند یا مال رشوت است و سخته کونیه از حبه است و کالان هم در کالان و کالان هم در کالان و کالان هم در کالان  
الرشوة من الباب خیر البرکة من الکوة یعنی چون رشوت از در آید برکت از زون میرون آید و آیت  
کرده اند حاکمان بنی اسرائیل رشوت میفروشان و حق را باطل میکردند این آیت در شان ایشان نازل گشت  
و این نظم برود و پیوسته و در حدیث است لعن الله الرشی و الرشوة و الهام زاپدر و آیت کرده است لعن الله الرشی  
و الرشوة و الرشوة یعنی لعنت کند خدای رشوین را و رشوین را رشوین را رشوین را رشوین را رشوین را رشوین را  
را رشوین و رشوین را رشوین را رشوین را رشوین را رشوین را رشوین را رشوین را رشوین را رشوین را رشوین را  
آیت شود و در این تفصیل بود که اگر رشوت برای ابطال حق یا برای انبات باطل میسر باشد ملعون باشد و اگر بر  
دفع مفرت ظلم از خودیش و صیانت از مفرت میسر آید و همچنین برایش اگر مقصود او دفع ظلم از راه  
بود و صلاح کار کوشتن آید و بلکه ماجر باشد و مال حرام غیر مال رشوت نیز بهجت نیست مروت و دین از رخ  
چسبند و صلاح و عفت را مستاصل میگردانند و مال حرام انواع است چون رشوت حاکم و مفتی و محتسب احوال  
و غیر ایشان از احوال اقبال و هر چه حاکم و غیره بپایند و اجرت زن ناسخه مغینه و ناسخه  
صبر نکرد و اجرت نایب و بهای عمر و خیر و مردار و خون و اجرت آنکه تیر ما ده جانند فان جاء ذلك  
فاجلک و یمنه و اذ اعترض عذره و انی اعترض عذره فکلن لیضربن و لک شکیاه  
لکن جاءک بشرط است فاعلم بنیم با معلولت خود بشرط است فاعلم بنیم با معلولت خود بشرط است فاعلم بنیم  
فادرفان جاوک سبب است جمله سبب کلام سابق آمده و جمله و ان قرض منکم ظلم یغیر و کتبیا مقترن  
برای بیان امر میانه از مفرت و زریان و نقصان بر تقدیر افاضل حکم بنان کافران و آیه که در آن

آیت در شان کسانی است که برای طلب حکم زنا محض آمده بودند چنانچه گفته اند و ذکر آن بار آورده اند و گویند در  
 شان بنی النضیر و بنی قریظه است که میان ایشان صلح برین جمله بود و توافق بدین شرح روی نمود و جنایات بنی قریظه از جرأه  
 و قتل اهل بیت جنایت بنی النضیر بود و جرأیات و قتل بنی النضیر بیعت جنایت بنی قریظه باشد و اگر بنی قریظه یک جنایت بنی النضیر  
 میکردند ایشان بیعت نمیدادند و بنی النضیر اگر دو جنایت بنی قریظه میکردند چنانکه جنایت بنی قریظه بود آنکه علم  
 نبوت پیغامبر افراسیبه گشت و آثار نبوت را بطور پیوسته بنی قریظه گفتند نصیر و قریظه هر دو برابر بودند و در  
 فعلی ضمیمه بودند و فرزندان نصیر و قریظه اسم خدای ما و دین ما و پیغامبر را یکی است میان ما و فضل و فضیلت  
 فرقی نیست پس در جنایت تقاضا و جرأیات و در غایت فرق چیرا بود و برای طلب تسویه پیش میفرستاد  
 رفتند و میان خویش از پیوسته عدل میدادند و پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم در بنی ایشان بر امری حکم  
 کرده و در تسویه آورده گفت بنی نصیر و قریظه نیستند پس ایشان تقاضای ایشان یکبار دیگر است  
 بنی نصیر را گفتند و سخنان ناپسندیده گفتند که ما برنگیم سابق که میان ما است خواهم بود و نمیکشیم که حادث شود  
 الفتی و خواهم نمود در شان ایشان آیه حکم الجاهلیه بیغیرن الا که نازل گشت و شناعه و مقال ایشان بر بیان  
 پیوسته است و آیت است اگر بر تو ایشان حکم جویند بیایند و غیبت بر حکم تو نایند و او بود که حکم میان ایشان  
 پیش آتی و در او باشد که اعراض ترا کی و اگر اعراض کنی از کافران و حکم کنی میان ایشان تر از این نکن و مضرت  
 رسانیدن نتوانند چه تو در عصمت خدای و در پناه حق جل و علائی کسی که در عصمت خدای باشد او را هیچ زیان  
 نمیرسد پس گفت تو خدا را شوا اگر همه عالم دریاست پس سجدا گریه موسی قدمت تر گرد و ده پیغامبر صلی  
 تعالی علیه و سلم بر حکم این آیت در حکم کردن میان ایشان و اعراض کردن از حکم خیر بود و گاهی حکم میکرد  
 و گاهی اعراض نمیکرد و بعضی گویند بنی نذر کور بآیه و آن حکم بدینیم با آنزل الله الیک فتسوخ کشته و بنزد حکم  
 میان کافران که بر حکم چنانچه بنی نذر میان حکم و اعراض بنی نذر پیوسته و کسی نمیکرد که در سوره آمده هیچ  
 آیتی متسوخ نیامده امر آن حکم برای امانت میداد و تا نسخ نمیکرد کسی نمیدارد و آن حکم است  
 فانکون بیکم یا لیس بیکم و آن امر است که هر طریقی از قرآنی و این جمله شرط است بر نا  
 جاوگ فاحکم بینهم یعنی انیس است چون مجرای حکم کنی میان کافران بدین حکم کنی بعد از میان ایشان صدق  
 بگو حق بجز آن الله یحب الله المصلح طریقت این جمله نیز تسلیم است با تعلیل تا که از جهت ابرار  
 مقصود بود و وجه و کاد است یا گویند امر قسط ملوح بمنسوب این جمله بود و تقدیر ملوح تا که جمله شایع منوط  
 انیس است برستی که خدا عمل کندگان ابرار است و از نظر لطف بر ایشان مبارک و کثیف و محکوم است  
 و حیث ملک النور لیه قیمة انکرم الله شر یقولون ین یقولون انک استقام را



یا کونید بری حیوان و در جودان گاهی در رفع و گاهی در زبان بانیان نموده سوی رب و رب جنت خدا بودی  
بنده گاهی خاص خدا که کار ایشان عبادت خدا باشد یا سبب یعنی بروران دارند و ایشان را منسوب سوی برورش  
علم ندارند و ذکر اخبار بعد بر بانیان تغییر بعد تخصیص بود و لغوی گویند ربانی نسبت که عمل او بیشتر از علم است  
و چه است که علم او بیشتر از عمل باشد **یَا سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ** کاشی الله و کاشی علیه شریکاء  
با رجم و بدل است مثل است از سبب که در حکم بها است یا با سبب است متهم به حکم عالمه علیه است که  
مضمون اخبار است ای الاحبار و العالمون یا استغفوا کتاب است و منع مظهر مضمونی حضرت معنی نیست  
حکم میکنند بپایان ربانین و دانسته اند آن بتو بیت بدینچه نیست است یا و گردن کاشی است آن از ایشان  
و بدینچه بودند ایشان و تحقیق کاشی کوا را از تبدیل و تحویل کاشی بانیان و اگر با سبب دارند معنی چنین است دارند  
حکم میکنند بتو بیت بپایان و اخبار سبب یا و کاشی اندن خدای ایشان را یا سبب است چنین خدای ایشان  
کاشی است آن و بازداشتن از تحریف تغییر بدینچه نیست ایشان برستی و درستی آن کوا ان برستی گفتی است حق  
سجده تعالی کاشی است توریته حواله دیگرین کوا کاشی است نتوانست تحریف و تغییر را آورد و حفظ قرآن بر حکم و اناء  
لما فعلون منسوب سوی خدا کاشی است لا حرم بتغیر و تحریف نه پیوست **فَلَا تَحْسَبُوا النَّاسَ وَاعْتَدُوا**  
فاسد بپایست جمله سبب مضمون کلام سابق است ای از قد ذکرنا ان حکامهم یولون من حکم التوریه و ان التوریه  
یحکم بها البنیون و الاربانیون و الاحبار الصادقون **فَلَا تَحْسَبُوا النَّاسَ سَيِّئًا** حکام فی الکلام بالعلی و فانی التوریه و خشنوی  
فی تحریفها و الحکم بها فاما درین کلام القات از غیبت سوی خطاب بود و توجه بعد از شکایت باشد معنی نیست  
چون ذکر کردیم که حاکمان از حکم توریته روی سبب دارند و حکم او را تبدیل میکنند پس مترسیدای حاکمان در حکم از مردمان  
و از من مترسید و حکم ساقی بر فلات توریته میند **وَلَا تَحْسَبُوا النَّاسَ سَيِّئًا** یا یبئی **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** است بر فلات  
الناس و اجشونی ای استبداد با یایقی مثل قلیل استری معنی بیج بود و عبارت محمول بر قلب شود ای لا تبغوا  
آیاتی چنین قابل منتهی چنین بود آیات مرابها و اندک مفروضید یعنی آیات کتاب مرا که دانید و بران منستان  
و **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا**  
فرستاده است نیا س که کند و کلام کتاب خدای نکر و اندیس ایشان مقصود بر افراشته و گفتن علیه است  
**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا**  
**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا**  
معطوفه و غیب خوانند محمل عمل دانند و آن مضمون بعد کتب که معنی قول است حکم کسوره بود و عطف بر محمل هم و کسوره  
جایز باشد و هم با مذکور را تیره بر خوانند یا هر یکی را تیره بر خوانند یا هر یکی را تیره بر خوانند یا هر یکی را تیره بر خوانند

والعین منقوطة الا لف محذوف والاذن منقطع والاسن منقطع والجرح ذلیلت قضا صیغ دارند معنی انیسست  
و در توریته بنسختیم و برای ایشان واجب کردیم بدستی نفس بنفس قضا صیغ کرده شود و بدل مقتول گشته کرد یعنی هر که  
نفسی معصوم را بکشد نفس او بمقابل نفس مقتول بقضا صیغ پیوندد و در اطلاق نفس جزو معصوم و معصوم جزو نفس آید  
و شرح در کشتن بنده و ذمی گشتن جزو مسلم منفرمایید بنسختیم و معنی بی قضا صیغ بشود و کاشش بدو نماند  
بقضا صیغ پیوندد و در جرح اختیار خداوند قضا صیغ بود و در همه جراحات از مرقع تا قتل باشد بلکه آنکه امکان برابری نداشت  
و مقاصد در جرح است نتوانند قاتل بجاگردد عدل شود از آنچه حاکم عادل حکم کند نیز آن برود چنانچه در کتب فقه  
مسلطه است و در اسناد فقها مذکور است و از این نیز تفریغی مستثله مخالفت اهل کتاب با حکام کتاب راجع در توریته  
برابری مذکور بود و بی نصیب از بی تفریط در غرامت بنیادیت میافزود یعنی بی نصیب از بی یک کس و کس از بی قسطنطین  
میگشتند و بدل یک خداوندش و دعوت میگرفتند و به برابری راضی نمیشدند و به حکم توریته که قضا صیغ است  
نمی رفتند نفس مقتول به قتل و کفاره آن قتل و فاسد نیست و بنسختیم فروع المجل بر این است  
جاء فو کفارة الخیار شرط است خبر مبتدا است فهو علیه سبب صدق تصدیق بر طریق اعدا لوا هو اقرب للتقوی  
معنی انیسست چون قضا صیغ ثابت گشت و حکم جراحات برابری پیوست حکم قضا صیغ لازم آید پس هر که بحق  
قضا صیغ تصدیق کند یعنی قضا صیغ که برای او واجب شده باشد یا شرط کرده اند از تصدیق و عفو کفایت گنایان او باشد  
و تواند بود و صلیه علیه و آله بر جانی بود عفو صاحب قضا صیغ گنایان جانی را معید و من کف یحکمه بها اکثر الله  
قالت لیک هم الظلمة فان این جمله تزییل است معنی انیسست و گمانیکه بدانچه فرستاده است خدا حکم  
گنند و هم مخالفت حکم ضامی نشود پس ایشان ظالمانند از حد تجاوز کنند گنند و قفینا علی آثارهم  
یعنی ای بنی اسرائیل که مقتول قاتل را بکشید یکایک است التوراة عطف است بر اثرنا التوراة  
یعنی و مقتول و در دست بود اسلحه یا مفعول اول محذوف است بدالت علی آثارهم و ضایع آثارهم بر پیغامبران است که  
مذکورند در جمله حکیم بالانبیاء علی آثارهم ای اثینانی تقاسم علی آثارهم عیسی بن مریم معنی انیسست آوردیم و قضا  
یعنی در عقوبت پیغامبران عیسی بن مریم را بر بی ایشان در حالت تصدیق آمده توریته را که پیش از عیسی نازل شده  
و اثیناه الانجیل فیه هدی و توریته و معصوم قاتل را بکشید یکایک است التوراة  
و اثینا عطف است بر تزییل او معنی انیسست و از ادعیم عیسی را انجیل درین حال که در وهدیم است و نور و درین حال  
لما قد بقی کشته است پس هر کتابی را که پیش از توریته مذکور سوال انجیل را با دو دست چسبست بود  
و بدون توریته میان دو دست بر چیده و خدایت جواب این عبارت از باب تزییل بود و برای تزییل  
تخلفی ان جمله مذکور است حاجت نباشد و معنی انیسست و معنی انیسست



عطف است بر مصداق این نیز حال است بمعنی با و یا و در اینجا با بحال بحال بر وجهی با لغت عین و او موقوفات  
چنانچه انماهی اقبال و او بار بران رفته اند و در چهار زبید تجرید و صراحت اند معنی نیست و در جایی که بحال  
را نه مانده است و نیز در نهاده است مستقیماً این را یا عین و نه نیست بر وجهی با لغت عین و او موقوفات  
یعنی هر کسانی را که مستعدند بر روی اقبال چنانچه در صدر سوره بقره گذشته ذکر آن بالا رفته و لیکن آنکه  
الاحیاء النعمان هم از آنکه الله فی سوره بقره و لیکن علم بلام کی در سوره امر غایب خوانند و وجهی بر وجهی و در سوره بقره  
بر قرآن لایم کی حار و مجبور موقوفات بر لایم مستحق است که بملفوظ آیتناه الا بحال است و در سوره بقره صیغه امر غایب  
خوانند محمول بر حذف موقوفات بر لایم باشد پس در نهاده معنی نیست و او هم عینی را بحال و لیکن  
کو حکم کند اهل بحال و کسی که داده شده اند از این نیست بحال چنانچه در سوره بقره ذکر کرده است در وی خای نرد و او  
حق جل و علا بعد از بحال مقام صمیم بود و در سوره بقره و در سوره بقره و در سوره بقره و در سوره بقره  
سایع نمود و همین که بحال از آنکه الله فی سوره بقره و لیکن علم بلام کی در سوره امر غایب خوانند و وجهی  
معنی نیست و کسی که با آنچه فرموده است آنرا خدای حکم کند پس ایشان مقصود بر فسق باشند  
سوال کسانی را که حکم کند بکتاب خدا یا لا کافر خوانند باز ظالم لغت اینجا حکم لغت کرد و وجهی تحقیق این سه وجه  
چیز است و تعیین هر یکی بر کدام وجهی نیست بحال کسی که حکم بکتاب خدا کند خود را درین هر صفت  
افکنند به بعضی صفت غایب و کسی که با آنچه فرموده است آنرا خدای حکم کند پس ایشان مقصود بر فسق باشند  
در باب جزا نیست معنی قرآن غایب معنی است که در سوره بقره و در سوره بقره و در سوره بقره و در سوره بقره  
چون تفسیر ایه صیام و نیت و ایه های حرام و در تفسیر معنی آورده و من لم حکم با اتزل شد و اولیک هم الکافر  
در حق مسلمانان است که ایشان بر حکم کافر شوند و من لم حکم با اتزل شد و اولیک هم الکافر  
در حق ایشان در تفسیر بقره صیام و نیت و ایه های حرام و در تفسیر معنی آورده و من لم حکم با اتزل شد و اولیک هم الکافر  
اتزل شد و اولیک هم الکافر و در تفسیر بقره صیام و نیت و ایه های حرام و در تفسیر معنی آورده و من لم حکم با اتزل شد و اولیک هم الکافر  
نکردند بر ظاهر و در تفسیر بقره صیام و نیت و ایه های حرام و در تفسیر معنی آورده و من لم حکم با اتزل شد و اولیک هم الکافر  
وین الکتاب و من لم حکم با اتزل شد و اولیک هم الکافر و در تفسیر بقره صیام و نیت و ایه های حرام و در تفسیر معنی آورده و من لم حکم با اتزل شد و اولیک هم الکافر  
حال و دیگر است اخی اتزل شد و اولیک هم الکافر و در تفسیر بقره صیام و نیت و ایه های حرام و در تفسیر معنی آورده و من لم حکم با اتزل شد و اولیک هم الکافر  
و بحال کرد و درین آیه ذکر آن آورده و در کتاب اول لایم عهد است و این دو لایم عهد است و تواند بود و اینجا  
نیز لایم عهد است برای عهدی که کتاب سماوی و عهدی که عهدی است و این دو لایم عهد است و تواند بود و اینجا  
بر صید کتابی که پیش از او بود و بیان آنچه در روزی نموده و بعضی عهدی را بمعنی محاذی علیه گویند ایشان عهد است



بود و در روایت آمده است که از موسی تا عیسی هزار پیغمبر و بعضی گویند چهار هزار پیغمبر بوده که هر یکی بشریت بود  
 توجه منورده **جواب** هر یکی شریعتی ملازمه داشت که در آن را در خور قوم خود می بندد لکن از همه بر حسب اقسام  
 مختلفه شریعت موسی علیه السلام بود چنانچه در شریعت پیغمبر حسب سافرن و مقیمان و زمان و مردان  
 و بندگان و احرام و احکام مختلف بود موسی خود سوال پرسید و تقدیر شنید که صفت است مگر لعل جعلنا سفلی کل حیزا  
 نیار و از روی سچ نکته فضل که در **جواب** است در تقدیم و تاخیر بیدار کردن ساخت و هشیار کردن مخاطب است و  
 باعث شدن دست بر نظر و تامل که بدان معنی در دل با ستواری قرار گیرد و ثبات و استقرار پذیرد و بدانکه  
 جبار و جبر و بعضی لعل مفعول دوم است مگر بعد از اقامه و از جهت اهتمام بکار او است چه مقصود درین الایم بیان  
 اختصاص شریعت بر یک قوم یا بر یک نبی است و بعد از تقدیر در شنیدن تقاضای خاص بر غایت است که از امتنا  
 امت پیغمبر صلوات الله علیه و سلم حاضر بود و از پیغمبران پیغمبر علیه السلام و امتان دیگر غایب بودند  
 بر وجه تقاضای بر غایت صیف خطاب آورد و تنکیر شریعت و منها جابری افزود است یا برای تعظیم و کسوف  
 شاء الله لجهنم امه و اجد تا خطاب مردمان راست و این مودت است مگر تقدیر اول را که در لعل  
 جعلنا منکم گذشته و تقدیر دوم از جهت احترام از انتشار ضمیر این نیز خطاب بر پیغمبران دارند و تقدیر  
 لجهنم و ذمی بابت و احوال و بندگان این شریعت لطیف است بر فعلیه سابقه معنی نیست و اگر خواستی خدا را  
 عز و جل انی مردمان از اهل توحید و از اهل انجیل و از اهل قرآن شما همه را یک گروه گردانید می و توافق و عمل  
 بخشد می موسی یکشده است خواندی مکات یک طریقه کردی و لکن لیسبلو کسوف فیهم  
 الله لکن برای استراک است لیسبلو کسوف مجاز و مجبور و متعلق است مفعول مجد و فاعل و کسوف  
 اما مختلفه و احوال متعده لیسبلو کسوف معنی نیست و لکن شما اگر و هماره شد و گردانید چنانچه میان شما و ایشان  
 اختلاف انجاسید نماید و آنچه از دنیا انجاسید و در کسیت از شما که اعتراف میکنند و کسیت که تراشاند  
 شریعتی دیگر تطبیق می افکنند چه هر قومی را ملائمه حال آور و بشناسانی بسین آمده و در شتی ملائمه حسب مقدار او معین شده  
 فاما منتهی و احیاء النبیة با سبب این خیر است را پیش گیرید یکی و نیکو کاری پذیرد و بر  
 هر یک سرایتا متفق برین است مطلقا همه اینها همین است انفع یکی بگنید و بمقابل او معلوم است که  
 از همه بدیها باز نماند و باید که حسب کسب و نیکی که بحال او ملائمه یا مستحق او و موافق تر باشد بیشتر آرد  
 و هست بوجهی که آن بیشتر کار و جود و سلطه بر عادل و احسان و علما را فاداست و بیان و دایره است و بار  
 را خداوند و هار و ان را فکر در جمال و جلال خدا بمقتویان و اثرات دنیا و عقبی و اخلاص و سعادت و عظام را  
 امانت و دایره و زمان را جری کردن و بیان ملائمت و اخلاص و انی و طاعت و شکر و بندگی را بعبادت خدا

صحن خدمت ما و کان فی الجمله استیضاحی ندارد و خود را بران دارد و آنچه بدی الحاکم و خود را از ان باز دارد  
إِلَى اللَّهِ مِنْ جَمْعِكُمْ جَمِيعًا قَدْ كُنْتُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ **و** مِنْ جَمْعِكُمْ قَوْمٌ مُبْتَلَا  
والی الله خبر مبتدایه است جمیعاً حال است و به تعلیل است مرفوعاً بقیه الخیرات جمله مختلفون خبر است مرفوعاً و جمله کنتم  
مبتدایه است جبار مجرور متعلق است فیکم جمله فیکم مختلف است برای الله مرفوعاً و تقدیم الی الله برای خبر است  
یعنی الی الله لا الی غیره منفی و صریح است معنی انیت سوی حسابگاه خدا باز خواهد گشت پس شمار اید آنچه در ان  
اختلاف دارید خبر خواستید کرد و نیک و بد هر یکی پیدا خواهد آورد پس اختیار نیک باید و از بدی استند از شما  
وَإِنْ أَحْكَمْتُمْ بَيْنَهُمْ لَكُمْ أَنْزِلُ اللَّهُ وَكَاشَفَ غُصَّتَهُ وَأَخَذَ مِنْهُمُ الْمُضْطَرُونَ هَؤُلَاءِ عَنْ بَعْضِ  
مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمُ **و** ان معنی است متعلق فعل محذوف بود و تقدیر انزلنا الیکم الکتاب و امرنا  
ان احکم بینهم باشد و تواند بود که عطف بر کتاب دارند تقدیر انزلنا ان احکم بنظر اندر آنکه انزال وحی است  
وحی متضمن معنی قول است همچو امر و ندای او حینما الیکم الکتاب و ان احکم و تواند بود که ان در وان احکم صریح باشد  
ان احکم تاویل مصدر مضوی بعبط بر الکتاب یا مجرور بعبط بر الحق بود و فلا تلحق احوالهم باعطوفات خویش عطف  
بر احکامی و انزلنا الیکم الکتاب بالحق و طلب حکم و طلب مدیم ایامک احوالهم و مذکور عن ان یقتنوا که ان  
یقتنوا یک بدل اشتمال است از هم در احوالهم یا مقبول است خبر و نه معنای ای و اخذهم تخافه ان یقتنوا  
معنی انیت است اگر کردیم که حکم کن یا وحی کردیم که حکم کن یا آنچه فرستاده است سویتو خداوند تو وحی کرده است  
بر تو حق سبحانه تعالی و پس زومی کن هو اما ایشان را و غیر تر از ایشان که گفته زده و مفتون شده سازند و زغال  
شدن از بعض خبری که فرستاده است حق جل و علا را و ایست کرده اند این صور یا و ثمناس بر نفس جماعه  
از میبودان مع خند نه پیش سیاقی مبر علی الله تعالی علیه و سلم آمدند که ما داشتند ان میبودانیم مقتدای ایشانیم  
اگر ما مسلمان شویم و بدین تو بگردیم اکثر یهود و مسلمان شوند و بدین تو بگردند ما را با کسی مضوی افتاده اگر تو بر  
یا حکم کنی اگر چه حق جانب خصم با بود یا تو ایمان آرم و بدین یهود و گدا ریم برای تنبیه بیابان این آیت باز گشت  
و مضمون بطور پیوسته فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ أَنْ يَصْطَلِبَ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ فَمِنْكُمْ  
فَاسِقٌ إِسْهَابٌ **و** ان یصیبهم مفعول است مبرید الله و ما و را ناگفته است جمله انما یرید الله بجای دو مفعول قائم  
است و جمله فاعلم انما یرید الله خبر است و جمله شرطیه معترضه است برای وعید روی گردانندگان اگر حکم  
قرآن معنی انیت است پس اگر ایشان از حکم تو بد استی فرود آورده است بر تو روی گردانند و حکم ترا حق ندانند  
یعنی بدیستی که میخواهد خدا می جل و علا که بر شاند ایشان را بعضی گنا ان ایشان مصیبت و بلا بعضی ذریب تواند  
بود که بابت از توبی مذکور شود و گنا بیت از اعراض مستلزم باشد و لفظ بعضی بمعنی منکر گاهی برای تفخیم باشد





مقدر است که تا بهوت بر کفر و کافری مانند ایشان راه راست نگیرد و این پذیرد فقره **الَّذِينَ**  
**فِي قُلُوبِهِمْ مَسٌّ هُمْ فَيَتَوَلَّوْنَ الْفِتْنَةَ** آن فتنه است که اگر چه در میان ایشان  
اول است بر تری و جمله با حق یقولون حال سستی یا وجه این جمله بر عکس این مقال است و تواند بود  
تبریر باشد بر دو وجه حال بود و تواند بود بسیار چون را میفهمد دوم دارند یقولون را و چون بعد از این صفت  
بندارند از فتنه یا آثره مفعول نخست است و نخست تا آخر مفعول یقولون است و جمله قرنی الذین فی قلوبهم مرضی  
ای شک و نفاق بسیار چون فی مولا شتم باشد معنی انیت چندین آیه های غرضی را لایمان را بدایت نسیان  
دل ایشان در امتداد نیاید و هم بدین سبب است که می بانی کسانی را که در دلهای ایشان مرض نفاق است اگر چه لایمان  
ایمان می آرند و باطن خلافه و شقاق دارند آن گروه دوستی ایشان با جماعت می کنند و ذم موافقت مصاد  
ایشان بر تنه درین حال که پند می جویند و ضرر مصداقت و موافقت میگویند می گویم که ما را از سرستی حاشه  
و اضطرابی با ایشان دوستی بیشتر بر می ریزد و روزی روزگاری قعسی **لِلَّهِ أَنْ يَكُنِّيَ يَاقُوتُ** او امیر  
**مِنْ عِنْدِهِ فَخُصِّصْهُ لَنَا** و آنی انفسیه چون می بیند که فتنه است چه کرد و گفت  
ایشان سبب بر می آید این سخن گویند و غلبه فتنه و ندامت ایشان جویند و عسی از نسیان ترجمه است و ترجمه  
از کریم دلالت بر تحقق کند و دلیل بر حقین و قیاس باشد و عیون است بر این یا فی دار فتنه یا بدین فتنه چون می پند  
معنی انیت نزد یک خدای فتح را با کاری و دیگر از آثار قدرت خود بسیار و فتح را که کسی فتح کند کسی  
فتح میجوید که پندار و او امرش کند و کسی قتل می قتل و او ایله می انفسیه حمل کند و کسی عفو کند و وضع خیر  
بر ایل کتاب دار پس ایشان بنا بر این که نفاق را در دلهای فرایض پنهان کردند از نفاق و او را تسلط  
پنهان کردند و یقول **الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَآلِهِ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَآلِهِ** آنست که خیر  
**لَا تَهْتَكُوهَا** یقول میرف بر قرآن و احکام است و جواب ما ذلالت و ابواب و شریعت و حقیقت و بر  
قرآن با رفیع معتمد بود بر ای حکایت مقال مویدان در هنگام ممدد گفتار که در این دو فقره و او  
بالفصل یقول معطوف است بر یاتی مفسر سبب باین **لَا تَهْتَكُوهَا** آنست که از نفاق و او را تسلط  
بر ای تغییر نیست اصناف جدا ایمان معنی فی شقاق و جهل و غیبه است از نفاق و او را تسلط  
جهدی فی ایمانم تا که بدو تعاطی و جهل یا ایمانم بدل است از نفاق و او را تسلط است از نفاق و او را تسلط  
یا نصب او از جهل و غیبه بود بر ای انفسیه یا باشد فی وقت جدا یا ایمانم یا نصب او از نفاق و او را تسلط  
باشد ای انفسیه یا باشد سجد فی ایمانم انفسیه که نفاق است بر طریقی است معنی جدا از نفاق  
و وقت قسم را لعنم گفته اند و وقت انفسیه یا ایمانم که نفاق است و وقت جدا از نفاق و او را تسلط



علاست نفسی لطیف حق جل و علاست هر که را خواص بدو و بر سر هر که خواند این اوست  
 وَاللّٰهُ وَاسِعٌ كُلِّ شَيْءٍ ۝ این جمله تزییل بعد تزییل است معنی انیت و خدای منیع عطا  
 همه کلیات و جزیات و انیت روایت کرده اند و بعد دنیا و دنیا پر و خلقا را بنده کرده و بر تزییل  
 سه در عهد پیغمبر علیه السلام بنی بدیع که ربانی ایشان بود عیسی ماسن بود و بعد غده و برین آمد دعوی پیغمبری  
 کرد بعد از مدین حستولی گشت عامل پیغمبر را از بلاد یمن بیرون آورد پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم مدعی معاد  
 جبل در دنا یمن بنیشت فیروز دلیلی شب در آمد او را گشت شتر او یک نایت پیوست و شتر بی که او گشته شد  
 پیغمبری بر پیغمبر خبر آورد پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم بگفته شد ان ایوان را غیر کرده و دم روز رخت  
 خود سوسو عالم بگاشد و در آخر ربیع الاول خبر گرفته شدن او میلک مردمان رسید و دوم پیوسته کرده مسیلمه  
 کتاب که او نیز دعوی پیغمبری پیوست تا آنکه پیغمبر بگفت بنیشت بنیشت بنیشت بنیشت بنیشت بنیشت بنیشت بنیشت  
 بعد فان المظفر بنیشت بنیشت بنیشت بنیشت بنیشت بنیشت بنیشت بنیشت بنیشت بنیشت بنیشت بنیشت بنیشت بنیشت  
 یورنهایس بنیشت بنیشت بنیشت بنیشت بنیشت بنیشت بنیشت بنیشت بنیشت بنیشت بنیشت بنیشت بنیشت بنیشت  
 قاتل حمزه که در لشکر ابوبکر بود که گشت و شتر مسیلمه مذکور بگفت پیوست و حشی مذکور میگفت در جالبیت  
 بهترین سوسنا را بگشتم و در اسلام کترین کافر را یعنی مسیلمه کتاب را زیر تیغ آورد و دم سوء طلحه بن خویلد که بنی است  
 گروه او را و بعد او نیز دعوی پیغمبری کرد پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم خالد و لید را بالشکر و قتال او آورد و مسیلمه  
 مذکور منتظر شد و جانب تمام رفت آنجا مسلمان گشت و بعد ایست پیوست و هفت گروه در عهد خلافت  
 خلیفه تحقیق امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه قراره خطفان بنی سلیم بنی بنیشت بنیشت بنیشت بنیشت بنیشت بنیشت بنیشت  
 زن مسیلمه کتاب که او نیز دعوی پیغمبری کرده بود کینه و بنی بکر بن دایلی امیر المومنین ابوبکر رضی الله تعالی عنه  
 لشکر کشید یعنی ایشان را زیر تیغ آورد و بعضی را مسلمان کرد و بعضی را گویند اکثر برب منند شدند و مسیلمه  
 نزوح را انکار آوزوند گفتند نماز خواهیم گذارد و بر سر سجده خوانیم نماز و زکات که می طلبند بنیشت بنیشت بنیشت بنیشت بنیشت بنیشت بنیشت بنیشت  
 ابوبکر گفت سوگند خداست سوگند من باز نماند اگر باز دارند ایشان از من عتاقی یعنی نا تو بنیشت بنیشت بنیشت بنیشت بنیشت بنیشت بنیشت بنیشت  
 که واجب باشد بر ایشان هر کینه قتال کنم از جهت آن یکی در عهد خلیفه با همدی و صواب امیر المومنین عمر  
 ابن الخطاب رضی الله تعالی عنه و آن غسان است طباخچه کسی اورا انصافی ساخت بعد اسلام تر شد  
 و او را در یمن دم انداخت و این اخبار را از آینه پر و جیحا مجاز بود که بعد در و آیه ارتداد و ارتداد شده  
 انچه پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم خبر کرده بود که واقع خواهد شد واقع گشت و ظهیر پیوست بعد از تاد  
 ایشان جماعتی سوسی اسلام شافت و دولت ایمان و اسلام یافت روایت کرده اند و تودع













مسافر عتق می نماید و الاثم و العبدوان و جمله لبس تا آخر ترکیل است معنی اینست و بی بینی تو ای محمد یا ای مخاطب غیر من  
لباسی را از اهل کتاب و مشرکان که در بزه کاری و دشمنی کاری و حرام خواری می شناسند و زبان کاری و دگر و ساز  
و خاکساری خویش درین کار در نمی یابند بسو کنند یا و میگویند که به چیزی است که ایشان میگویند سخت کاری نیست که  
دم آن میزند و لکن کارشالیه ایشان مسامحت است و از اثم و عبدوان کولا ینما جهنم الوان کتون و الا کجلا  
عن قریبهم الا شرفا کسیرا **الشکری** بطور انجمن است و جمله تقریر است  
مرقاچه عمل کافران و مذموم بودن کلد ایشان چنانچه بر باغیان و دانشمندان یاد و بازداشتن از آن کس ترخیص  
شود و همه دانند که کار ناپسندیده و شان ناکارین بود و معنی متعلق است به پیغمبر حتی اینست خیر از منب دارند  
ایشان زار بانیان و دانشمندان از دروغ گفتن و حکم ندای نهفتن و رشوه بر تحریف کتاب خداست و مال حرام  
خوردن کپش متاکون **ایضه** معنی اینست که در این مجله بر طریق لبس با کافران نیست معنی اینست هر آینه  
به چیزی است که دروغ گوینان حرام خواریان میگویند و ناپسندیده کاریست که خود را در آن می افکند و تواند بود  
که تشنج ترک نمی شود از زبانان باشد و قبیح ساکت بود و دانشمندان از بیان حق بود و قالدت ایضه  
**یك الله** معنی آنست که در آیات سابقه بعضی حکایت متضمن شکایت از یهود و بنی نضال این جمله  
که متضمن شکایتی است بر شکایت سابقه سابق منور حق سبحانه تعالی چو فیاض خویش بر یهود و بنی نضال  
کرده بود و ایشان را بسبب عیش و غنا مفرط روی بدید و چون ایشان کفر و فسادند و به پیمان میری محمد صلی الله علیه  
علیه وسلم نگه و نیند و توره را گردانیدند و از منکرات و معاصی سر نیزیند بشومی آن ایشان را بجهنم و بلاها مبتلا  
کرد و کار ایشان از فراخی به تنگی و از غنا و عافیت فقر آورد و ایشان بتو به وزاری پیش نیامدند و دل بر خواستن و تقصیر  
نیارزدند بلکه بان تشنج و زشت کشادند و دل بر بیباکی و بی ادبی نهادند تا آنکه فخاص بن بازور گفت  
یا الله منفلوای حتی لا یطیع علیکم لکان یسبغ یعنی خدای منجلی و ز زبیده و نکبت عطا گردید و پناهی میدهد و نمی دهد  
پناهی می بخشد یعنی بخشد و دیگر این سخنند بازداشتن او واجب ندیدند به هر حکم السامع شریک القابل شریک  
او گفتند و خجاستی که این سخن همه گفتند بسته شدن دست مثل است و در بحلی و بسطید مثل است و در جوامع و  
چنانچه در قیاس پیغمبر فرمان خدای عز و جل و علا شده خطاب و الا تجعل یک غلو لیه الی عنقک و لا تبسطها کل البسط  
آمد و از کمال تقریط و عطا و نهایت و ز افراط در سخا چنانچه محتاج سازد و در درگاه اقتدار اندازد و نشی شده حال  
بخیل را در اسلک عطا تشبیه کنند بحال کسی که دست خود را بگدون بسته و حال خود را بر شتر عطا کند بیکت بحال  
کسی که دست او شتران گشته اگر چه آنجا دستی نبود و زنی دست را که جواد بود و فراخ دست گویند و چون  
بود بسته دست خوانند ویدار شد و غلو که گفتند و انباشت بکن کردن این سخنند و بفرمود و بی شبهه باطل باشد





گفتند و از شوم آن سیلا مبتلا گشتند و افکنده بیم میان ایشان عداوت ظاهری و بعضی باطنی تار و زیاست پنهانی می کردند  
 مودت نگینند و هیچ گاهی میان خویش التیام نمی پندیرند و ابتلاات نگینند و این نیز برای تمیز عناینی است که بعد  
 محاربه آرد و در مقابل داند و هر یکی در کینه و بغض نباشند و در خاطر هر یکی اعلی بود و در دل یکی دیگر درده نشود و یکی را  
 نگینند و یک ساعت سامان نندیرند که نام غلب سخت این بود و چه بالا تر ازین باشد **کتاب**  
**اَوْفَیْتُمْ وَاَنَا ذَا الْحَرْبِ اُطْلَقَ هَکَیْلَ اللَّهِ** جمله است آنکه است چنانچه است که گفته شد و اما التیام است  
 می شتر هم و غیا التیام قبیل کما او قد و اما الحرب لغوی است یعنی نیست هر یک را ایشان آتش را بر می جنگ  
 با مسلمانان افزونند و یا اهل اسلام محاربه و مقاتله میکنند و دعای قتالی آتش جنگ را فرموده و دعای  
 مسلمانان تا در نگرانید از آن آتش مسلمانان را در امان داشته و دستهای ایشان را از مسلمانان باندود  
 با هر که در جنگ شتافتند و نصرت نیافتند و او ایست کرده اند که در آن وقت که علم اسلام افتراختند  
 و سایه اعلی آسمان ساسی بعلیه علی السلام در جهان انداخته اند بسیاری از پیرو در بند مجوس بودند و پیش  
 ایشان ذات خدمت و بندگی مینمودند اما مقتاده گفته لا تلقی پیرو با ببله الا وجهه من اذل الناس یعنی  
 در شهری که پیروی در آیند او را از خوارترین اهل آن شهر بایست و کسی حق نیست که در حق  
**فَکَادَ اَنْسَادُ اِسْمَعِیْلَ بِرِصْدِهِ بِرِطْرِقٍ مُضْرِبَةٍ سَوَاطِیْنِ یَسْعَوْنَ یَسْعَا اِبْنُ اِجَالٍ سَتِ اِی سَعُونَ**  
 و می رسد یا مفعول است است ای یسعون لغت یا ظرف است ای یسعون فی فساد این جمله عطف است  
 بر جمله سابق معنی نیست ایشان یسعون یا از جهت فساد یا در حالیکه فسادند سعی میکنند و در کار  
 فساد کوشش مینمایند یعنی هر وجه که خدا می ایشان را در جنگ نظر نداد و گاهی در فتح بر ایشان نکند همیشه  
 مقهور و مطرود اند و پیرو مغضوب و مخدول اند از سعی یسعون مانند و در راه فساد و و اند **وَاللَّهُ**  
**لَا یُحِبُّ الْمُفْسِدِیْنَ** ○ این جمله تشریح است معنی نیست و خدا می نهان از او دست ندارد  
 و فساد کنندگان را در جزو دوستی نیارد و **اَنْتَ اَهْلُ الْاَکْثَرِ اَسْمُوْا وَاتَّقُوا اَلْبَکْثَرِ**  
**تَعْلَمُوْنَ سِیْرَتَهُمْ وَکَلَامَهُمْ وَحُجَّتِ النِّعَمِ** ○ این با اسم و ضم فاعل است بر فعل مخدوم را  
 ای و دانست آن اهل کتاب آسمو و اتقوا اکثرنا غنم سیرت و کلام است و لا دخلنا بهم جنات النعم طیف  
 بر وجه تشریحی است برای بیان کمال فضل و امتنان و قبول توبه یا کثرت و غلظت عساکر و اگر کتاب  
 شدی که اهل کتاب ایمان آورده اند و متقی شده اند پیغمبر گریه و از معاصی پرهیز کرده اند بر آئینه دو  
 سیکر دریم از ایشان نسیات ایشان را یا کفری و فلفلی که در سبب است ایشان سنت و بر آئینه در می آفرینند  
 را در جناتی که جامی انیم با و هنر است لیکن ایمان و تقوی ایشان تا بهت گشت تکفیر سبب است ایشان و



چيزي كه فرموده شد در گوش خلق تيفاني تو تبليغ نكرد به بشي رسالت پروردگار را اصلا و تقصير كرده باشي و در  
رسانيدن فرمان كه در آياتي زير كه چون در تبليغ خيانت ظاهر شود بر پنج سخن اونا اعتماد نماند اين معني رساننده  
را همچون رساننده گرداندي در رسانيدن وحى بگوش و پنج خبري از انكبت و بسيار پيچش در تبليغ از كس  
خوف ندارد و شست و شكست كسى در خاطر ندارد **اللّٰهُ يَعْصِيكَ مِنْ الْبَنَاتِ** اين جمله محال است  
معنى اينست وحى كه بر تو منزل شده برسان محال اينست كه خدايى تعالى نگاه ميدارد و ترا از مردمان جودان  
و ترسانان و ساير كافران حق سبحان تعالى و عده عصيت كرد تا از پيغمبر صلى الله عليه وسلم خوف جان برد  
و در تبليغ هر چه فرمان است بر دست دشمنان **اللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ**  
اين جمله ترتيبى است موكلت مرهمون سارا يعالون و تا كيد او از جهت اتمام در اعلام مضمون اين كلام بود  
بر طريق اناسنلى ملك قولاً ثقيلاً بغير ترو و سامع و انكار او بر اى محض ايمان اعتنا باشد معنى اينست بدست  
كه خدا صراط را بنمايد كافران را كه اينست كه ايشان اختيار كند خواهند كرد و برگردند و ضلال خواهند و خود را  
در ورطه تائيد و عذاب خواهند آورد و از عدم استقامت اين چنين گسان در خاطر تعلق نيايد و در تبليغ آنچه فرمان است  
توقف نشايد تو در كار خوشت باش دل خوشت را باندوده كند و ضلال خوشت **قُلْ يَا هَيْكَلُ الْكِبَرِ كَسْبُكُمْ**  
**عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أُوتِىَ الْبَشَرُ مِنْ قُرْآنٍ كَرِيمٍ**  
در آيه سابق ذكر تبليغ پنج خبري كه منزل است بود و در اين آيه تبليغ يك فرمانى از فرمايها بر وجه ذكر خاصى بد  
عام متعدين فرمود و نودند بود كه اين جمله را بديل از بلغ ما انزل اليك و از نديدل بعضى از كل بر طريق ايد كم  
بما تعلقون ايد كم بانعام و بنين نيدارند معنى اينست بگو اى محمد يا اهل الكتاب بنده شما بر پنج خبر از دين  
و بر پنج امرى از امور يقين با بر پنج خبري از امر مقبول و ثواب مامول تا آنجا حاصل آيد از شما امر جليل از اقا  
احكام تويت و انجيل و آنچه فرو آورده شده است از قرآن و وحده و وعيد شما و بيع احكام آن و كذبت  
كثير **أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّكَ مُبْتَلًىٰ مِنْهُمْ** **لَا يَكُنْ لَكَ دُونِ اللَّهِ حَمِيمٌ** اين جمله از باب تكرر  
بود مقصود او تا كيد باشد معنى اين بالا از اين گذشته و ذكر او مبن قريب رفته **فَلَا تَأْسَ بِكُمُ**  
**الْقَوْمُ الْكَافِرِينَ** فاب بيبست معنى اينست پس نده گوين باش تا برگردن زرين تو  
كه كافران و ناكرويدن گروهى كه سكارند كه چون تبليغ رسالت كزوى و فرمان خدا بجا آوردي پس اگر ايشان تبليغ  
ترا قبول كنند و ايمان بخدا نيايد ترا چيزيان دارد و عطا اسلام را چه كسى آرد **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَآلَهُمْ**  
**الْأَرْحَامُ مِمَّنْ يَبْتَغُونَ الْوَسِيلَةَ إِلَىٰ اللَّهِ وَ إِلَىٰ نَبِيِّهِ**  
**صَاحِبِ الْوَسِيلَةِ وَ كَيْفَ يَصْبِرُ عَلَىٰ مَا يَدْعُوهُ إِلَىٰ حُبِّهِ** اين آيه سابقه ساوى سافقا









او در کلام بشیرکان از جهت انکار موحدانست معنی انیست بسوگندید و میکنم بدستی که کافر گشتند آنانکه  
 خدا بپایه انانگشت گفتند جماعتی از بشیرکان قاتل قتلایت اند و میگویند و خدا را و اله و خدا را میگویند و اله میگویند  
 شر او است که ایشان کافر باشند و مقصدی بصفت اشراک کردند و میگویند لا اله الا الله  
 و این حدیثین جمله حالست و فخر و قهر حقیقی بود یا قهر اضافی بود چه افراد باشد و چه جمیع باشد و مستطاب بهوم  
 نفی نکره مخصوصه شده هم ازین جهت مبتدا آمده لا اله الا الله بدلی سبب از محل من اله امی من اله الا الله واحد  
 معنی انیست نیست پنج معبودی و بی غیر الهی که یکی است معبودی و بیکر معبود و سخن نایست و ایمان و توحید و  
 عَمَّا يَقُولُونَ لَيْسَ لَهُ الْبَنُونَ كَذَّبُوا عَنْهُمْ عَذَابُ اللَّهِ الَّذِي فِيهِ خُطُوبٌ وَزَيْلٌ قَسَمَ اللَّهُ تَقْدِيرُ  
 بر شرط جواب قسم را حکم جواب شرط داده از روی لفظ جواب قسم شده و از روی معنی جواب شرط آمده معنی آنست  
 و بسوگندید میکنم اگر ایشان باز نمانند از آنچه میگویند و ترک نهند راه اشراک را که دران می پویند بر آئینه  
 برسد بشیرکان که متلثان اند عذاب در دناک مقرون با ایم و پاک هم در دنیا و جامع و اسقام و معصایه و الا  
 و در آخرت عذاب ناکر که معصایه برانی کفار و تنگیز عذاب برای تفهیم سوال انتقام منی از قلت بود  
 استعمال او در عذاب الهی چگونگی باشد جواب استعمالی است که منی از قلت است و در عذاب الهی با عتاب  
 فطاعت و نوب و او نمیکند بر نسبت فطاعت و عذاب کثیر لیسر نیاید و وضع منظره موضع غنیمت و درین جبر  
 جهت تفریح بنات عذاب و اظهار جهت عقاب آقا كَذَّبُوا عَنْهُمْ عَذَابُ اللَّهِ الَّذِي فِيهِ خُطُوبٌ وَزَيْلٌ قَسَمَ اللَّهُ  
 و الله عَذَابُهُمْ كَذَّبُوا عَنْهُمْ عَذَابُ اللَّهِ الَّذِي فِيهِ خُطُوبٌ وَزَيْلٌ قَسَمَ اللَّهُ  
 اینست عذاب است بر فعل متنی بر نفی پس نفی بر سر او و آید معنی و الا یستغفرون و الا یستغفرون و الا یستغفرون  
 لظلال و یا یقولون فلا یقولون و الا یستغفرون و جمله مقصود است برای تحجیل نشان کفار و فجار در انتقام  
 توبه و انتقام است عذاب و جمله و استغفرون حیرت زایل است معنی انیست انی شپنا سید لظلال آنچه میگویند  
 و عذاب کردن در رانی که می پویند پس توبه نمی کنند و استغفرون میگویند عذاب کارنی و عجب روزگاری که در راه  
 پویانند حال آن پند اندازان باز نمیکند و از ضلال رجوع نمیکند بایده جوع کنند و خود را در جرم غیبه ندکود  
 شیطنت و خدای غفور است خطایا امر زود رحیم است عطا یا بخش ما المسیحین و این غفریه که لا اله الا الله  
 قَدْ خَلَقْتُ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلَ فَجَلَدْتُ لَهَا عَذَابَ بَنِي إِسْرَءِیْلَ بِمَا كَانُوا كَافِرِينَ  
 میخوانند و یعنی او را اله میدانند و بعضی زنده و تخلص می پویند ان شد ثالث ثلثه میگویند او را رسول  
 نمیدانند بنده خدا نمی پندارند قصه دیگر از بنیست هر سه فرق بقیمت است بود و قول هر سه فرق از کور باشد  
 و چون منکران معصرا را بخارند و الا نه استعمال کرد و اما نیاورد معنی انیست است که هر سه هم است مگر شپنا

خدا بدستی گشته اند پیش از او و پیش از او متناهیست جاودانست بعد از ایشان حادثه الیه و با حقیقت  
 حدوث لایق الوهیت نباشد و آمده که چنانچه یقیناً عظمست بر جمله ذرات معنی نیست و ما در او  
 محدودیت نیست یعنی راست که بنده و در راه راست یونیده و در مسج را زاده و پیورده این نیز سرچشمه است  
 او بود منافق الوهیت او باشد گانه ای که **لَیْسَ الْفَلَسْطَافِیْنِ فِیْ حَالِ تَسْتِ** بهر چه یقیناً بر تبار حق  
 با او که هر صفت هر چه با سو که در هر صفت که بیان حدوث عینی نیست بود و چه طعام خورد و  
 از صفات محدثات باشد معنی نیست با در هیچ هیچ علیه السلام برین صفت بود و در هیچ او میان  
 دیگر طعام می خورد و در طعام خوردن معنی از حاجت و معنی برجا نیست باشد و حسیه تقویت پذیرد و چون  
 سوزی و چه در آن از آن باشد و این صفت محدثات بود و چنانچه که نباشد این شد نفی و انقضا  
**کَيْفَ نَبْنِیْ لَکُمُ الْاَیَاتِ ثُمَّ اَنْظُرْ اَنْ یُفْکَرُ** استقامت هر چه در وجه حق بود که  
 وانی برای تعجب است یعنی عجیب بیانی که از ما است و عجیب حرمانی که ایشان راست و حلیه حق است  
 برای تنبیه مینا بر عمل بعد از تقالی علیه و سلم و الصلوة و تعقیب در بیان آیات معنی نیست نظر بر این  
 اسی بنده که با چگونگی برای ایشان علامت و حد نیست خود را بیان میکند و بطولان اثبات شرکاید و در  
 و استماع الوهیت عینی ندارد و بدون ایشان غیر لایق بود و در فکر می آید و بنیانی و این که خدایان پذیرد  
 و بنیانی که قلم نگیر و میگردانی که کسی آنرا منع نتواند کرد و هیچ که تخالف در آن شک تواند آورد و پس  
 بکن این ناحی شناسان تحقیق این چنین حقی و نقدیق این چنین صدق چگونه باز داشت می شود  
 مانع و همچون سگ و نه بانه از آن هر قدر که در کار بود و هر چه در آن عقادت و او با بنیانی و انقضا  
**مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ سَاکِنٌ اَلَا یُفْکَرُ** که در هر صفت که استقامت برای تعجب است و این سخن دیگر  
 بر بطولان اعمال کافران و چنانچه در غیر حقی افعال ایشان معنی نیست با او اسی محمد خیر خدا که ملک  
 نیست بلای بنیانی و فنی شیخ و بنیانی که هیچ سودی و بنیانی نتواند رسانید معنی معانی  
 بهر چه یکدیگر بفرست کار عباده را بر و نسبت کنن ندانند و ثبات توکلان نافع و معاد را و نسبت معنی و مانع  
 بهر چه نتواند از آن هیچ و او نمی تواند در او درسی که او بنده و هیچکس نتواند که شاد و الله و الله و الله مع  
**اَللّٰهُ** این جمله تزیین است معنی نیست و خدا اسی بهر چه معنی یعنی گفتار با هر چه  
 و بهر چه علم اندیشا بر هر چه پذیرد و بهر چه فغان هر چه در او مود و خدا و خدا  
**اَنْ تَوَ اَنْفُلَ یَا هَکُلَ الْکَیْنِ** که بنیانی و بنیانی که هیچ سودی و بنیانی نتواند رسانید معنی معانی  
 و دعوت ایشان است سو و بنیانی و بنیانی که هیچ سودی و بنیانی نتواند رسانید معنی معانی

و این مقرر جلال سابقه است و مضمون این مضاف است معنی نیست بگوای محمدی اهل کتاب  
فلو مکیند و متجاوز از حد شود و درین خویش قاضی باطل و تجاوز می بی حاصل افتاری در رفع او برسانند  
بر وجه الوهیت از حد تجاوز کردند و پیوسته در خفض او مکمل کردند از وجه نبوت متابعت نمودند این آیه می  
از غلظت زیادت و نفقمان کار زمین و تجاوز از حد بدان و درین وقت **تَتَّبِعُوا آلَهُمْ قُوَّةً**  
**فَصَلُّوا مِنْ قَبْلِ وَأَجْهَلُوا أَكْثَرًا وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ لِلنَّبِيِّ إِنْ أَسْرَأْتُمْ إِلَى**  
**الْقَوْمِ فَاصْطَبِقُوا فِئْتَانًا مِمَّنْ لَا يُلَاقُوا اللَّهَ فِي الْحَبْلِ وَهُمْ يُسَبِّحُونَ** متعلق است  
افتاد تصدیق معنی شجاعت و درین یا خاجیمین انما نیست بوار السبیل از قبیل کریم الخطاب است معنی نیست  
گروهی را که پیش از شما گمراهی و ریزید و مردمان را گمراه گردانیدند این وی مکیند از راه راست که اصل  
اسلام را است و تجاوز از حد نموده مناسبید **لَعَنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ عَلَى**  
**لِسَانِ ذَاكِرِهِمْ فِي يَوْمٍ ذِي قُرْبَىٰ** جمله مستانها است برای بیان جزا کفر چه در آیات سابقه بیان  
افرنی اسرائیل بود و ذکر ضلال و تجاوز از ایشان از سوار السبیل رومی نمود چنانستی که سامع گفت ما خبر از  
تفصیل لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل در بنی اسرائیل الذین کفروا در حال است از علی بسیار داد و متعلق  
بمعنی نیست لعنت کرده شده اند آنکه کافر شدند از بنی اسرائیل بر زبان داود و بر زبان عیسی پریم  
و در جرحیل کتاب داود و تالیف باقی است از کتاب عیسی بر ایشان لعنت میفرمود و از ایت  
کرده اند در مثل اصحاب نیست که از فرمان خدای تجاوز کردند و کاری را که اذن نمی بودند مرتکب شدند  
داود علیه السلام و عازر پدر بوزنه گشتند و در شان کسی که بعد نزول مائده کفر ورزیدند و این چنین مجر  
طاسر را لعنت کردند عیسی علیه السلام تقدیم است لاجرم لعنت پس کفر بعد اکل من المائدة عذابا للعبد با صلا  
من الدامین و البهائم کما لعنت اصحاب السبیل گفت ایشان حوازه نهارش بودند بر صورت خود گشتند  
**ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ** مستانها است در جواب بانی سبب و امر معنی آن  
نیست چنانچه بطور مسبب میان ایشان بود و بسبب آنکه تجاوز از حد نمیکردند و کار نامزد و کردار نامی با حق  
می آوردند رخص نمود و در اخلاق و اعمالی از او و تقوی نبردند و مومن نیست صاحبان بر ذره وجه معلوم است  
**كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ كَبِيرٍ** این جمله بیان غضبان ایشان است یا لعیل است  
و لا یقنایون لا یثبته کون فی الله ای لا یمنعهم عن منکر فاعوه یا معنی لا یمنعون ای لا یمنعون فی الله  
عن منکر فاعوه بر ذره اول معنی نیست بودند اند ایشان برین صفت که یکدیگر نمی کردند و منع نمی  
که می آوردند یعنی چون بنی منکر ترک دادند چنانستی که با یکدیگر می کردند و درین

۱۱

به خدا باشد با استحقاق کشتن و برای اعتدال سبب نشود و چه در هم معنی نیست از گناه باز نماندند  
 و بر معصیت اصرار ننمایند کشتن ماکا اَنُؤا یَفْعَلُوْنَ ۝ این جمله تزییل است لام  
 در جواب قسم خود است اسی قسم کشتن ماکا و فاعل من معنی نیست میگویند یا و یکم هر آینه بد چیز  
 که ایشان میکنند و بینه کار کسی است خود را در این می افکنند شری کشتن اَنُؤا یَفْعَلُوْنَ  
 اَلَّذِیْنَ کَفَرُوا اَلَّذِیْنَ کَفَرُوا مَا قُلْتُ لَیْسَ مِنْهُمْ اَنُؤا یَفْعَلُوْنَ ۝ سَخَطَ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ اِنَّ هَؤُلَاءِ  
 بر سر می بود و ایشان و بیان صفتی دیگر است از اصناف عصیان قدر است صفت ماست و با کفر  
 موهبه تمیز است از فاعل قیس که ضمیر منم ان سخط الله بجهت بقدر سبب ان سخط علیهم  
 مخصوص بزم است معنی نیست می یعنی تو بسیار می را از منافقان که جماعتی را از کافران دوست میگردد  
 و ایشان را با دوستی و همدمی می پذیرند هر آینه بد چیز می است که نفسهای ایشان برای ایشان پیش  
 فرستاده و ان سبب خشم خداست از معاصی که ایشان آنرا از کتاب کرده وَ فِی الْعَذَابِ اَسِیْبٌ  
 هُمْ خَالِدُوْنَ ۝ وَ فِی الْعَذَابِ مُتَغَلِّقُونَ فصل بیان عامل و معنای عذاب  
 که در مرکز خویش است آمده چنانچه در کتب خود در طحا ماک زیاد کل تحقیق شده و این جمله تزییل است معنی  
 نیست و ایشان یعنی کافران باشند در عذاب جاودان وَ لَوْ کَا فُرَا یُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَ النَّبِیِّ  
 وَ مَا اُنْزِلَ اِلَیْهِمْ مِّنْ اٰیٰتٍ ۝ اُولَٰئِکَ هُمُ الْفٰسِقُوْنَ ۝ اُولَٰئِکَ هُمُ الْفٰسِقُوْنَ ۝ اُولَٰئِکَ هُمُ الْفٰسِقُوْنَ ۝ اُولَٰئِکَ هُمُ الْفٰسِقُوْنَ  
 خویش خیر کاند است جمله شرط است ما اتحاد هم اولیا خبر است و لکن برای استدرک است با اسم و خبر  
 عطف است بر تری کثیر آنهم تویون الذین کفرو معنی نیست و اگر ایشان بخدای و پیغامبر و کتابی  
 که منزل بروست یعنی قرآن مومن می بودند کافران را و دوستی نمی گرفتند و با ایشان صحبت نمی نمودند  
 لیکن بسیاری از ایشان میزدند اندر زمین و طاعت خدا پس روی کننده اندر نفس و هوا بدین  
 سبب کفر میوزهد و با کافران می آمیزند کَثِیْرًا مِّنْ اَشْکٰلِ النَّٰسِ عَدَاوَةٌ لِّذِیْنَ اٰمَنُوْا  
 اَلْیَهُودَ وَ النَّصٰرَیْنَ اَشْکٰلٌ مِّنْهُ لَیْسَ مِنْهُمْ عَوٰیظٌ ۝ اَلَّذِیْنَ کَفَرُوا اَلَّذِیْنَ کَفَرُوا اَلَّذِیْنَ کَفَرُوا اَلَّذِیْنَ کَفَرُوا  
 نوا و الذین اشرکوا انعطوف است بر الذین امنوا لام متعلق است با عداوة تمیز است از نسبت  
 سومی خبر میگویند و اشد الناس نفی و هم است از جهت اهتمام مقدم شده جمله تخیل جواب است  
 مخدوف است انجی قسم تخیل باشد لانا بن عداوة این جماعت تنفیس شکایتی از میو است و در مقصود  
 موافقی محل سابق است هر ازین جهت فصل کرد و با کید از جهت ایراز مقصود شکایتی بود و کایت آورد  
 یا از جهت آنکه کسانیکه ایشان را دوست می بیند اشتباه در معنوی این جمله انکار داشته اند تا کید از جهت







مجتبایان و تفسیر شد ندان کلام نجاشی بسوخته آمدند نجاشی گفت از کتانی که بر صاحب شد  
 فرو آمدن چیزی یاد دارد که آنرا پیش من در تلاوت بازید جعفر طیار سوره طه تا آیه اهل انبیا حدیث است  
 خواند و بانچه که باید و شاید بر زبان راند نجاشی و این مجلس از کتانیه شایسته بود و دستهایش مشت آمدند و از پر  
 که در کتاب شد که مریم چه سان است و از ایشان ابو جعفر است جعفر طیار سوره مریم تا آیه ذلک عیسی بن  
 مریم قول الحق الذی فیہ میمون تلاوت کرد و باز ایشان را در گریه آورد و نجاشی با هم نهاد و راهب از اهل صوامع  
 ایمان آورد و دین اسلام را تصدیق و انقیاد کرد و این آیه در باب ایشان نازل گشت و قهقهه کویه ایشان بشنید  
 آیه قرآن پیوست و بعضی گویند نزول آیت در نشان چهل مرد است هشت نفر از رهبران شام و سی و دو  
 از حبشه که ایمان با شیل داشتند و دل بر ایمان بر پیغمبر علی امیر المومنین نهادند و قرآن گماشتند بر پیغمبر  
 آمدند سیلان شدند معنی اینست و چون آنچه فرستاده شده است بسوی رسول شنوند به پیغمبر  
 ایشان را که از آب آشک روان میشوند از آنچه حق را شناختند و معرفت او را شعاردل خویش گماشتند  
 ایشان را چون حق پیشتر بر سر نموده و انوار آن که بر ترو بالا ترو و ظهور یابد توان دید نیست چه حال  
 پیش آید و چه مرتبه رومی نماید سوال روایت کرده اند که بر امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله تعالی  
 عنه گرویی از عامیه آمدند و از وی درخواست کردند که چیزی از قرآن بخواند و در نظام نظم فرماید و در گوش  
 ایشان برساند امیر المومنین ابو بکر آیتی بر خواند آنرا چشم ایشان روان گشت و از ایشان حالی و وجه  
 بنیان چیست امیر المومنین ابو بکر گفت کنا که کب حتی قست القلوب برین دایره ظاهر شد یا از یاد و جا  
 معرفت که ابو بکر بود از یاد و قیاس و معر رومی نمود و قست القلوب فرمود و این معنی با کلام سابق موافق  
 نمی آید از روی ظاهر مخالف می نماید چو اسب بکار مردم از مشوق و طلب مقامی است که انجا رسیده و قلق  
 و اضطراب مشتاق از نصیب نازیدن چیزی نیست که آنرا ندیده طالب چون به نهایت مطلوب خود رسید  
 و بر قنای استعداد خویش حاصل شود از اتم گیرد و تمکین پذیرد از قلق و اضطراب باز ماندن حسن جدا  
 در سلوک و سیر سجایا و این مقام عالی است و درجه اکابر و اعالی است لیکن چون ناگه گشتن از قلق  
 و اضطراب فانی گشتن صورت قسوت دل و ظاهر اثر سختی دلی است آنرا قسوت نام کردند و عا  
 مرتبه را توحید و صورت شقیقت آورده سوال چون معرفت حق را که نزد یک سماع قرآن سبب بکام  
 قلق با استقبال بود و تفسیر از معرفت مستقیمه در کمال و فواید بیغنه ماضی بجه و سیایع با است چو اسب  
 معرفت هر چه نیست زبان و حسی قسوت است اما نسبت زبان بکار ماضی خواهد بود و تفسیر بیغنه ماضی نیز  
 اعتبار بیان نمود و یقولون کتنا انما کتنا مع الشهدا یقولون جمله مستان



در زمان ماضی ردی نموده چون اذ او را و اذا سئلوا برای استقبال بود لازم آید که سماع مذکور در کجا مستعمل  
 مستقبل باشد و جمع میان این دو وجه صیغه و صحت او بر وجهی است جواب این آیه در ذکر سماع  
 آینده و گریه آینده است سماع گذشته و گریه گذشته مذکور شد بدگر سماع آینده و گریه آینده از قصد گذشته  
 تبلیغ آمده معنی انیت پس ایشان را حق ندی هر وجهی را آنچه گفتند ایشان است باقر این سلیق که  
 دوال اند بر تصدیق و موجب اند بر بودن این گفتار از تحقیق و عده کرد که ایشان را جانی که برین جویها و  
 بود بدینهم و ایشان را در بشتهای مذکور خلوه و جاوید بخشیم و **وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْحَبَشَةِ**  
 این جمله ترمیل است معنی انیت و آن یعنی ثواب مذکور بر غیر نیکوکاران نیست و ثواب نیکوکاران است  
 و بدانکه ظاهر فائز بهیم الله باقوا امکان بناید بود که ایمان محض قول و مجرد اقرار بود تا موافق مذہب کراسه  
 شود و معنی انیت فائز بهیم الله باقوا فی قلوبهم و استتم فتناقل تصدیق و الاقرار چه اقرار بی تصدیق  
 گنایند و اقرار ظاهر را چون ویرم قلب را و اجماع نماید و منافقان نیز اقرار بی تصدیق داشته اند و سبب ایشان را  
 مومنان نمی پنداشتند اما تصدیق بی اقرار اگر بپذیرا گراه و خوف جان بود یا از حیث فرست باشد یعنی بر  
 اعجاز است سزاوار اعتذار است و بر قول کسی که اقرار کن بود بغیر اقرار ایمان حاصل نشود و بر قول کسی ایمان  
 مجرد تصدیق دارند و اثر بر شرط اجرا احکام اسلام پندارند هر گاه اقرار بغیر عذر می موجب رضا با جزا احکام  
 کفر و استحقاق بدین میشود و تارک اقرار در حالت طوع بغیر عذر بر سر و قول کافرست بر قولی کفر اصلی باشد و  
 بر قولی کفر ارتدوسی بود و **وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْحَبَشَةِ** اولیست **وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْحَبَشَةِ**  
 این جمله حالیه است از قبیل و الحیش قاوم مذکور از جهت اطهار رونق ثواب مذکور است بی بیان شناعیت  
 خدا و برین وجه از باب تقسیم بود معنی انیت و آنکسانیکه کفر و زیدند و بدین اسلام نگرویدند ایشان را  
 مار باشند و در ذریع معذب شوند یا **وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْحَبَشَةِ** اما **وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْحَبَشَةِ** ما **وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْحَبَشَةِ** الله **وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْحَبَشَةِ**  
 جمله لا تخر من الملبسات ما حل الله لکم مرحله او فوا بالعتق و یائی دیگر شش جمله ندایه برای تا کپی تانیه بکسر است  
 ردو است کرده اند جماعتی صحابه که ارم و چند سی از یاران پیغمبر علیه السلام اختیار کردند و دل بر ترک  
 خطه و دستا آوردند و فرقه خود را برین آوردند که جامه سپید پوشند و در هیچ ذی شستن تن کوشند و در هیچ ذی  
 دارند شب نماز گذارند سیلاب چشم روان دارند و در زمین مسیاحی کنند و خود را در بنایان افکنند و گشتند  
 و چیزی نخورند و بعضی برین شدند که البته خود بسند و بعضی خستیدند که بدی خوش نبویند و راحت نداشتند  
 بنشیند بعضی ترک زنان کردند و بعضی خراب کردن خانه لازم دیدند و حدیث اند ما بال انوارم قالوا که  
 و کذا لکنی اصلی و انام و اصول و فطر و نزع و حج النساء من عین سستی قایم سستی و در حدیث دیگر آمده

ع



یا ایها الاقوام تنزهون عن المشی فاضله فالله انی لاعلم بالله واشهدکم خشیته ونیز روایت کرده اند که پیغمبر  
 علیه السلام گوشت خوردی و بالوده تناول کردی معنی اینست امی سوسنان بر خویش چیزهای خوش آید و  
 که حلال گردانیده شده است و امم گردانید و خوام گردانید این همه های خدا برایتان بدانند که در آن بقایان  
 و استیقام نوع انسان بقاء و نسل فرزندان و تقویت اسلام و تکثیر است پیغمبر علیه السلام است و این نفع  
 عام باشد و آنچه متاخر است میسند نفع آن مخصوص بذات هر یکی بود و نفعی که متعدی بود بهتر است از نفعی  
 که لازم باشد **فلا تقسموا** و اما عطف است بر ولا تخرموا معنی اینست و تجاوز نکنید  
 از حد و در طلب تنفعت خویش بر آن اندازه که در مسرت اسلام و اضطرار و لا و از دواج افتید و در قطع نسل  
 و تقلیل اهل فضیلت کوشید مشغول شدن بترسان شاید تا از نسل شما عالمی زاید که برین راه بیان علم تقوی  
 کند یا مبارزی روی نماید که اسلام را بجهاد و قوت دهد یا با دشمنی آید که جهاد را بحد احسان بیاورد و گویان با  
 بکیسات خسروانه سادان و بدو بسایات بادشاهانه ارام بخشد که پسندد که این چنین جلالت خود را بر و جلال  
 عواید بگذارد و دل بر منع حفوظ و بانداختن حقوق بگذارد **ان الله لا یحب المتعبدین**  
 این جمله تزیین است معنی اینست بدستی خدای عزوجل تجاوز نکنندگان حدود و شریعت را دوست ندارد  
 و باز دارندگان حقوق ملت را در حیر و دستی نیارد و در تفسیر آورده که عثمان بن مظعون پیش پیغمبر صلی الله تعالی  
 علیه و سلم آمد گفت ایست نفس بر من غلبه کرده و دل مرا بر بعضی چیزها آورده و من میخواهم که از رسول بگویم  
 تا پیش تو بیاورم رسول الله نگذاختم پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم فرمود نفس چه میگوید و دل تو چه میگوید  
 میخواهم از صحبت زنان بازمانم و خود را خفی گردانم پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم فرمود ای عثمان ازین خطر و خیال بازمان و حق  
 الله من روزه داشتن خود را خفی ساختن است از جمیع در روزها روزه باز دارد و تا شیر روزه و رشب در بدن  
 سستی آرد باز گفت میخواهم که گوهری از عشاق غریب پذیرم تنها با بشم و دل کسی را بچیزی نخرم پیغمبر  
 فرمود علیه السلام ازین خطر بازمان زیرا که در احوال من گوشتی که فتنه و از مردمان تنها گشتن و در سحر و جادو  
 ستون و فتنه ناز و نرسد چون در مسجی بنظر نماز نشستی این صحبت مردمان بدوری پیوستی باز گفت میخواهم  
 که نسایح شوم و در اطراف عالم بگردم پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم فرمود سبای الله من سفر حج است  
 و غیره که افران است نه سرگردان گشتن و در اطراف عالم رفتن و همچنین دیگر و دیگر باز پرسید از پیغمبر علیه السلام  
 رد و جواب آن چنانچه گفت تا آنکه گفت در نزل نیگزد که هیچ مال خود را در نیارم خود را فقیر و محتاج سازم پیغمبر  
 علیه السلام فرمود این که مال با نیست غیر دینی و فقیران را ندهد نه چیزی و نیز باز که سبکی فتنه و خیال در راهی و در فقر  
 حاجت او بشنای و دوست بستاند و دیگری و بیا جای مانده گان پذیرد و فرزندان در خیال خوشی و خوشی

و حقیق ایشان بگذارنی و اگر چیزی بعد از موت بماند در سالت براند بهر باشد ازین که مان ایلیا کی  
 در بازنی و خود را غنی و محتاج سازنی باز گفت که در خاطر می آید که خوله که زن من است طلاق گویم و از او امر گیری  
 و خلاص جویم پیغمبر علیه السلام فرمود زن را بگذار و شرطه طلاق او در خاطر مانده که در جوار من است کسی است  
 که محرمات را بگذار و دیار وطن خویش بروی سویی من آید یا باشد تیاق زیارت من قدم نهد و بعد وفات زیارت  
 اگر من کند کسی که ببرد و بعد خود یکس زن یاد و زن یا سه زن یا چهار زن بگذارد و از روی نواب مرتبه صاحب  
 داده باز گفت یا رسول الله اگر او را سطلقه بگردانم از جماع او بان اتمم پیغمبر علی الله تعالی علیه و سلم این سخن را  
 نیز در کرد و نیت آن کار را در عرض طعن آورد و گفت مرد مسلمان چون زن یا گنیزنی خود را جماع کند و دم گذارد  
 حق ایشان زندگرو طی او معاشی نیفتد و فرزندش نصیب نشود و فضل آن در باید و دعوی آن و صیغی در  
 باید و اگر و طی سلق گردد و او را فرزندش نصیب شود اگر آن فرزند پیش از بمیرد و در ره آخرت فرط او گردد  
 و برای ساخته گردان اسباب منزلی او پیش رو او باشد و اگر بعد او بمیرد کارهای دین و دنیا او خسته  
 بدو پیوندد و در روز قیامت برانی او نوری بود و در و شنائی باشد باز گفت اکنون میخواهم که گوشت نخورم  
 و دست بر خورون آن نرتم پیغمبر علیه السلام فرمود ای عثمان ازین قصد و نیت باز نزن زیرا که گوشت  
 و دست میدارم و چون می یایم دل بر خورون آن میگمارم و اگر خدا می خواهم مرا هر روز برساند و خورون  
 آن نصیب من گردد تا باز گفت یا رسول الله مرا خوش می آید که بخوشبویی نپردازم و دل خود را بطیب  
 آن خوشتر سازم پیغمبر علیه السلام فرمود جبرئیل مرا بخوشبویی ترغیب کرده خصومت در روز جمعه ترک  
 آن را در معرض ناخوشی آورده بعده پیغمبر علیه السلام در در و خطور خاطر و فکر احوال او فرمود ای عثمان  
 ای سفت مرا عوافن کن و از نظریه من روی بگردان که از نظریه من روی گردانده از من سنت من بازماند  
 و اگر از آن تو به نکتد و از دم بهایت من نه و بجان و انا که سنت جواد روی در ارسوی خود من بگردانند  
 و کافوا متارککم الله سبحانه و اتقوا الله الذی انی اکتبکم به مؤمنون  
 عطف نیت بر الا یحرموا و اتقوا الله عطف است بر و کلا و موصول با صله صفت است و از آنچه  
 روزی کرده است شما را خدا می از رزق خلال بخورید و در تحمیم حلال از عذای خدا می که پروایمان دازید  
 بر خورید و آنچه در دین بندگان او امضرت کند اگر شما را بسود و نسد بود دل بران بماند و کافوا و کلا  
 الله یا للعوفی ایتمه اینست که در آن چون آیه نبی از تحریم طیبات و نهی از این  
 که بهایت که اختیار کرده بودند در تحصیل آن اهتمام نمینمودند و ارد شد از مواخذة بسوگندمانی که  
 درین باب غرورده بودند و در حاصل کردن آن عوفی نمینمودند و بر این آیه بر وجه استیناف حکم





کنند و بعد هم تواتر را موجب عدم قرائت دانسته چرا که قرآن بپوشی بحسب وقت تواتر روشی بنمودی و این عمل را تواتر  
 زیر اینچه عدم تواتر تواند بود که از جهت فراوانی کردن بعضی نقل بود و عادت اگر چه مانع تقصیر قلبه است مانع  
 نیان باشد ذلک کفار و ایمانیکم اذا اختلفتم فی این جمله تریل است و این کلام محمول  
 بر ضیق معطوف است اتمی از اختلفتم و ششم معنی اینست آن یعنی آنچه ذکر کردیم و در بیان آوردیم کفار  
 سوگند های شماست برای کفارت جزو جهنم در بین تعیین کرده خداست چون سوگند خوردید و عادت شدید  
 و احفظوا ایمانکم این جمله معنی ششم است برای نگاهداشتن از سوگند و عذر از عادت شدن در  
 معنی اینست و سوگند های خویش را از جهنم نگاهدارید و خود را بر یار شدن بپارید تقصیر نام خدا بکنید  
 و عادت شدن از جهنم حرمت نام و تبرید کذلک یباین الله لکم آیت که لکم  
 دشمنی است ای بیایان مثل ذلک البیان بیدل شد لکم آیت این جمله تریل است معنی نیست  
 همچنین بیان میکند خدا آیات کتاب خویش برای شما تا شما شاکر گردید و سپاس داری جویند یا ایها الذین  
 آمنوا لا یسموا انفسهم بالمسیسین و الاکذاب و الاکذ لکم در بخش من عمل الشیطان  
 فاجتنبوه لعلکم تفلحون جمله انما الهمز و المسیر آخر جمله او فوالله حق که در صدر سوره مذکور بود بیا  
 و گیرست جمله ندانید برای تاکید تنبیه مکرر نیست معنی صافی که در بیان بود و بین کلامین متصلین بیان نمود و در  
 فاجتنبوه مسیبه است جمله سبب جمله سابقه خبریه است معنی اینست ای مومنان نه تنبیه و نه تهاجم و نه مسیبه  
 الضباب و از لام مکرر باید درشت از عمل شیطان پس از آن بر میاید تا رسد کار شود و خبریه مکرر خاص است که  
 بجوشد و مسک شود و گفت او برود و امام او یوسف و تخریق گفت او شرط ندارد و اشتراط رفتن مخصوص قول  
 ابو حنیفه ندارند و منبیه مکرر است یعنی مسیبه گرفتن مال غیر متعلقی باشد چون گفتین با خدا و شریک و شریک  
 بگرد و بافتن و الضباب یعنی بستانی که برای پرستش نصب کرده باشد و این از لام یعنی تیری برای که بعضی  
 نقشش را می ربی کرده اند و در بعضی نقشش را می ربی پیدا آورده اند اگر امری ربی بیرون آید آن کار کنند و اگر  
 سخانی بیرون آید از آن کار باز مانده اند شمس میرید الشیطان ان یفزع بیکم الی حد اوة  
 و الیه ضاعوا فی السیر و المسیر و یسیر و یسیر کرم عن ذکر الله و عن الصلوة جملة پیغمبر است  
 بمضمون من عمل الشیطان را معنی اینست بدست که نمیخواهد شیطان مکرر آنکه میان شما چون دشمنان  
 در آتش بیدار و هم در بافتن تمامه شمس انگند و باز دارد شمار از ذکر خدا می و از نماز و ازین هر دو کار عظیم  
 شاق و خیم کشد که چون بست کردید از ذکر جدا و نماز باز نایند و همچنین مسیر غالب را و نیست که مشغولی  
 او از ذکر خدا می باز دارد و بر چه عادی باشد مشغولی شدن بند و بر یک نماز و قتل انکم مشتهون









با مشقت کردار خویش حقوقیت و مسرت را در ناخوش کردن تشبیه یا کوئی تلخ کرده و بپرسید خلیل در غر  
چشیدن آوردن و چون محرم را کشتن صید حرام بود دلالت کردن و باعث کشتن و بپاشد کردن تو  
رسانیدن نیز حرام باشد تخصیص قتل نیز از جهت آنست که مقتضای مقصود و رسیدن همانست و صید  
که در حالت احرام صید گردد و بزرگوار است اختیاری و اضطراری طلال نگردان و جهت جنایت صنادید و دلالت  
مروار شود همچو صید و مذبح نجوسی و مرتد باشد بزرگوار است اختیاری و اضطراری او بزرگوار نیست تشبیه اصطلاح  
او قبیل اشارت سوی این معنی است **عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لَبَّاسَةً** جمله ستانده است چنانست که  
کسی گفت با بآل با وقع مناسب الاصطلاح فی الاحرام قبل النبی فقیل عفا الله عما سلف معنی آنست  
عفو کرد خدای از آنچه گذشت و تعلیم عفو پیش از ایشان در گذشت سوال که قبل النبی است گنا  
نیست در وجه جاری عفو و غفران بود و وجه منطوق و بالاحصیان باشد جواب در شریع من قبلنا نیز محرم  
را اصطلاح حرام بود کسی از ایشان در زمان جاہلیت از جهت جمل بر اصطلاح و جبره منین و بعد و در شریعت  
جنایت گذشت منطوق سواخت و انشت روقت کریم نظر عفو در کم گماشت و معنی **عَفَا اللَّهُ عَنْكَ**  
عطف است بر فیلی سابقه معنی آنست هر که سبوی عملی که در جاہلیت میکرد باز گرد و بعد از حصول علم نبی  
از ان باز آن عمل بپار خدای عز وجل از او انتقام کند و او با در عذاب و نکال انگذد **وَاللَّهُ عَزِيزٌ**  
**ذُو انْتِقَامٍ** این جمله تنزیل است معنی آنست خدا بی غرض است غایب است خداوند انتقام  
بقوت خویش عذاب کند کسی را که مرتکب فعل حرام است **أَحَلَّ لَكَ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَرَفُهَا**  
**مَتَاعًا لَّكَ وَلِلسَّبَيْتِ** یا کافیه این جمله معطوفت پیوست تقدیر است مراد طلاق لا تقبلوا لصید  
و انتم حرم و بیان تفصیلی را که در این است متاع مصدر است معنی بقیع در عرب متاع گویند مایه المتاع  
مراد دارند چنانچه بیان گویند معنی مایه البیان پندارند و بپاشا حال است یا تمیز و التمسیر عطف است  
بر حکم معنی آنست حلال گردانیده شده است بر شما صید بجز تخمیل عام و طعمام در یا یعنی گوشت ماهی  
که متاع است بر خود از معنی و منفعت گیرید و حر کار و ان را که گوشت نه کیو بخورید و قدید گروه یا خود نیز  
درین آیت امام شافعی فرموده باشد صید را معنی نهید دارد و تحمل اضافت بر است و ذوق معنی حمله جانور  
آبی حلال پندارد و در این کتب و جتیر و آدمی آبی را حکم حل است نشان کرده و بر وایتی حرک را نیز است نشان  
آورده و بر وایتی او را از جانوران آبی و آنچه بر صورتش حکار بان خشکی اند چون گاو آبی و ماهی آبی مانند آن  
حلال و نهشته و آنچه مانند صید و بری نیست جز اصناف نفع مانی حرام پنداشته و او حقیقتی است نشان  
از جانوران آبی جز ماهی حلال پندارد و غیر ماهی جانوران آبی را حرام نمی پندارد و صید را معنی اصطلاح









برور ساینده بود قبول گشتن عظیمه او نباشد چون اگر ساینده محبت را طاهر گردانید از انچه از غلامی می بود  
 بر خوانند شمارا عذر نمی و حقی نماید که سیکه گفت او نخواهد شنید در دنیا و عقبی سزاوارش خواهد دید پیغمبر از آنجا  
 نخواهد بود و در شان او منقصتی نخواهد نمود و الله که حکم مآشید و ن و مساکت کثرت  
 تواند بود خطاب بر منافقان را بود کلام معنی و الله تعلیم ما تبون من فاقم و ما تکثرون من نفاق فیکم لیسند و نفاق  
 بود که خطاب بر اهل کتاب پندارند بر حکم الذین آتینا هم الکتاب یعرفونه معنی و الله تعلیم ما تبون من نفاق فیکم را مانع  
 الرسول من الحق و ما تکثرون من استیقانه به معرفت الصدق پندارند و بر سر و دقت حمله معطوف بر جمله ما علی  
 الرسول الا البلاغ بود متصل بدو باشد معنی نیست از خدا می پندارند از انچه اشی منافقان آشکارا میکنند از  
 وفاق و انچه پنهان میکنند از نفاق یا گویند خدای می پندارند از انچه اشی اهل کتاب آشکارا می آرید از انکار و  
 تکذیب از انچه پنهان میدارید از استیقان مقصود قل لا یتقوا فی انفسکم شیئا من انفسکم و لا شیئا من انفسکم و لا شیئا من انفسکم  
 انفسکم کثرت انفسکم خطاب بر پیغمبر است و این دو سی دیگر است که کسانی را که در راه از یکجا جسم  
 روند و میان کمال و حرام فارق نشوند و مقر است مقصود کلام سابق او را عجب که خطاب بر غیر معین را  
 و این کلام داخل مقول معطوف است و تواند بود خطاب بر پیغمبر بود و مراد خطاب است باشد برین وجه  
 خطاب بر اهل حق قل است خطاب خدای بر خود جل است معنی اینست ای محمد که تو حدیث و طبع بر روی و بین  
 بر آید بر وجهیست یا طیب و روی را یا جید بر این سی حاصل نشود اگر چه بر این سی خطاب کثرت نیست خویش  
 آید و موجب رجوعان نیست نماید فاقموا الله یا اولی الاکباب لعلکم تفلحون فاسبب است  
 یا اولی الاکباب جمله ندایه معترضه است بر می تلبیه و تحریر بر اتقوا خود مندر از ایشان رواست که استقی  
 باشند و معاصی و مینا پی روی خویش را نخواست معنی اینست پس از خدای تبارک و تعالی از معاصی بپرهیزید  
 تا از عذاب خدا بپرهیزد و سزاوار گردید یا ایها الذین آمنوا لا تمشوا فیه الا کما انزلت فیکم کتابکم  
 قد سمعتم و حقیقت است مرا شیایه جمله لا یتقوا من شیایه تا آخر مراد فوا یا یعقوب و بیانی دیگر است  
 جمله ندایه بر این تاکیدیست مکرر است روی است کرده اند چون پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم فرمید  
 بیان کرد آن حدیثی که فرمود و حارث بن یزید و بعضی گویند اقرع بن حابس العاصی اند  
 ام لا یدر زبان را ندید پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم ساکت ماند تا آنکه سوال را تکرار کرد و پیغمبر صلی الله  
 تعالی علیه و سلم لو قلت لکل مسلم لوجب علیکم ثم لو شکرتم لفضلتم فانه کونی ما تکرر کلمه بر زبان آورد و در شان  
 مذکور این آیه نازل گشت و این نظم بود و میر است و صحیح است که روی پیغمبر صلی الله تعالی  
 علیه و سلم بالا رفیع بود و مقام کثرتش بود و وقت حدیثی می فرمود که این حدیثیست که فلیسال فلیسال

۱۳

من ختی الاخر تکلم بهاد مست فی مقامی اندا فرمود و مردمان گرو آیدند در سوال شدند مردوسی که مردمان در پیش  
او طعن میکردند پرسید من ابی یحیی امیر نام پدر او گفت صحبت منسب با او آرام پذیرفت مردوسی دیگر پرسید یا رسول  
پدر من کجا هست یحیی امیر صلی الله علیه و سلم فرمود فی النار یعنی در دوزخ فرار او را بقرو ماوسی است  
او بدین سخن متعجب گشت و دل او بناخوشی پیوست یحیی امیر صلی الله علیه و سلم ان ابی زبک فی النار  
گفت تشبیه خاطر او پدر خود را با پدر او منعم کرد و در میان بودن ایشان در آتش سوز و یکی آتور و تاج حکم البسته  
از اغمت طابت طیب دل او بود و صد مایه از دل او کم شود و این از بکارم اخلاق بود که یحیی امیر صلی  
الله علیه و سلم را روی نمود هر یکی از جنس می گوید یحیی امیر صلی الله علیه و سلم جوابان می شنید  
بعضی از جواب خوش میشدند چون سائل من ابی که طعن منسب از وفات و بعضی ناخوش میشدند چون سائل  
ابن ابی که از شنیدن فی النار ناخوش گشت در شان ایشان این آیه نازل گشت و این نظم بود و پیوست  
معنی اینست ای نونان چه سید از چیزهای که اگر ظاهر شود ناخوش میشود و آن **لَقَدْ كُنْتُمْ كَافِرِينَ**  
**اِنْ تَسْأَلُوهُنَّ عَنْ نَزْلِ الْقرآن** تبذیر کم حال بود معنی چنین آید و شما ای مردمان اگر پرسید از شما  
در زمان نزول قرآن و اول آن **نَزَّلَ الْقرآن** ظاهر شود و وحی حکم آن **عَفِفتُ الله عَفِفتُ**  
جمله ستانده است در جواب ناقص باشد بالسائلین المذكورین بود یا جمله دعایه معتبر برای دعا باشد  
معنی اینست عفو کرد یا عفو کند خدای از شما از پرسیدن آنچه پرسیدید و بی حاجت رنج و تعب کشید  
سوال عفو در جریمه باشد و عمل مذکور از روی جریمه نبود و بفرجه جریمه عفو چگونگی روی نمود و جواب  
فعلی که از آن سخن وارد گشت و قیام و بیان پیوست امکان آن داشت که سنی بدین از آن واقع شود فعل  
مذکور پیش ازین حرام بود امکانی تنزل منزله وجود گشت و اطلاق عفو بر طین ضیق فهم اگر که و سبحان المذی  
صفر جیم بعضی معنی داشته **وَالله عَفْوٌ ذَرِئَةٌ** این جمله تنزیل نیست معنی اینست خدا  
آمرزگار است گناه عفو و غفران پذیرد و پرو بار است گناهگار را بر روی مشتاقی بگوید **وَالله عَفْوٌ ذَرِئَةٌ**  
**وَالله عَفْوٌ ذَرِئَةٌ** این جمله تعلیل است یا حال است معنی اینست  
از مثل آنچه باطل میکند و دم خواستش آن فرزند زیر که کسانی که پیش از شما بود ازین جنس سوال کرد و چون  
بغلاف طبع ایشان ظاهر شد قبول نکردند کافر شدند **وَالله عَفْوٌ ذَرِئَةٌ** و کافر شدند  
**وَالله عَفْوٌ ذَرِئَةٌ** این جمله معتبر است برای رد اعتقاد و عمل کافران و برگشتن بعضی  
و دیگر که آن و من درین سوره آمده است برای تاکید عموم ثقی معقول و دیم معتبر است ای ماحول







و دیگران باندیشید بدین حوزة این تفسیر طلاق آیات امر معروف و نهی منکر بود یا ایها الذین آمنوا  
 شهادت و بیعتی که اگر احضار احد کفر الموت حین الوصیة اثنتی ذوا عدل منکم  
 روایت کرده اند که پس میان خویش عقد محبت پسند برای تجارت از بدین بوافقت و موافقت  
 زمین شام رفتند و دو نفرانی عدلی و تمیمی و یکی سنیان بدیل سولی عمر بن عامر که بدیل فاکر و مرزبان  
 کالامی خود را در جوالی کرد و آورد جوالی مذکور نیز فقیان سلطنت سلیم کرد تا نگارند و بورد و بسیار ندیده  
 هم در سفر مرد و پسران غریبه حق سپرد چون ایشان جوال مذکور را باز جستند و بر کالای بدیل مطلع گشتند و او  
 آنقدره منتفی بدیر که در آن سید شقال فقره بود و خیا شت کردند که کالای که در آن جوال بود در نظر  
 نیامد و در جوال مذکور با کالای دیگر بر دوش بدیل مذکور سپردند و رفته اعتماد کرده گمان خیانت در دل  
 نیامد و ندانگاه مذکر که در آن ذکر آورد فقره و سید شقال فقره بود یا فتنه بر حکم مذکر بدین نیا نیا مذکر  
 بدین خیانت شتافتند و نرانیان مذکور بعد نماز دیگر که وقت هجوم مردمان و هنگام نماز توسایان است  
 پیش پیامبر صلی الله تعالی علیه وسلم ایستادند و زبان بسوگند کشادند سوگند خورده خیانت آوردند و  
 بسوگند ندانگاه و رفته بدیل مذکور آوردند و سطور شخصی و بدین فتنه را در سلطانیه کشیدند و فتنه گفت سن  
 و زوئیده ام از عدلی و تمیمی فرستاده ام باز توجه بر نرانیان مذکور کرد و ایشان را در مقام دعوی آورد و ایشان  
 گفته آوردند مذکور را از بدیل خریده بودیم هر دو نسبت فتنه مذکور فروخته ایم از ایشان گناه طلب کرد و ندانگاه نیامد  
 سوگند برور شد متوجه شده که شما از فروختن بدیل که هورت شما علم ندارید و ایشان را در معرض و هوس  
 باطل نمی آرید بعد از آن تمیمی مذکور رضی الله تعالی عنه مسلمان گشت و عدلی بر دین نصرانیست و بدین  
 پیوست حکما پیوست کرده است محمد بن اسحاق از ششم مذکور رضی الله تعالی عنه که بعد اسلام گفت  
 که من و عدلی آوردند فقره بدیل مذکور را بر این درم فروختیم و با فتنه گان درم قسمت کرده استیم  
 چون مسلمان شدیم تر مال مذکور که بر درم و سوگند در وضع که خوردیم پیشمان گشتیم با فتنه و هم که استند  
 بود و در رفته بدیل را بر سر درم و با فتنه درم دیگر که عدلی استند بود و آنرا نیز بر سر و بر سر او اگر درم و بعضی گویند  
 تمیمی پیش از صلح اقرار کرد و مال برور شد بدیل آوردند بعد از آن بدولت اسلام پیوست این آیه در شان ایشان  
 تا از گشت و این نظم بر فتنه است شما و عینکم متبایست معاصی است سوی طرف میو ضرب  
 انما الامر یرشد بدین الوضیة بدل سبب از اذافه خیر و توانا بود و ایشان فاعل تعدد باشد بر طریق  
 از فتنه ضرب اللص الحاد و شما و فتنه بدین معنی است و این معنی معاف من عینکم پیش از شکی ایشان و فاعل  
 یا ایشان بخندت سنان فتنه شما و عینکم بود تقدیر کلام شهادت تمیمی و عدلی حدایت از حد فتنه

الموت طرف سنت مرشادة حين الوصية بدل سنت از و واعدل صفت مرئشان و اين جمله مر حمله  
او فوا بالعقد و را که در صدر صورت بود بياني ديگر است و جمله يا ايها الذين آمنوا ابراهيمي تا كيد تنبيه كسر است  
معنى انيست اى سونمان گواهي بيان شايون كمي از شمار مرگ حاضر شود و امارات آن ظاهر گردد و  
در هنگام و حقيقت و وقت توصيت گواهي دو مردني است كه عاقلست دارند و در احوال و افعال اعمال  
دل بزرگست و ركن بني آرند يا آنچه موقوف است و شما گواهي و كس سنت از گواهيان از جمله شما اى خالبا  
يعني از زمره مسلمانان او انخيرين من فقيها كره ان انكم تصيبون فتنكم في الاثر من فاقها كره  
مضمينة الموت او آخران عطف سنت مرئشان من غير كرم صفت سنت مرئشان ان تتم فاعل است  
مرفعل عند و فتنين ان فتنتم مفسر است اى ان ضررتم في الارض ضررتم و اين شرطى است مستغنى از جبر  
اكتفا بما مضى فاضا بكم مضمينة الموت عطف سنت مرئشان سوال چون شرط حضور است بالا كدشته باشد  
و ذكر فاضا بكم مضمينة الموت تكرار بود و جواب مقصود بشرط اينجا معنى فاست اى ان تعقب  
اصابت مضمينة الموت سفر كرم پس تكرار نيايد و سخن مكرردى تا ياد چنين شرط تعقب موت مسافر است  
و حضور مرگ شرطى ديگر است معنى انيست ياد و مردى ديگر از گواهيان از غير شما يعني از كافران اگر  
مسافر شود پس چه شمار مرگ نفعي در سفر ميميرد چه بشهادت دو مردى از غير مسلمانان بر خيانت  
چون در سفر باشد ضرورت عدم حضور مسلمانان بود تحكيك و تحمسين بعد الصلوة و فقيهن  
بالله ان اذ بكم لا تشترى به شتمنا و لو كان ذا قرني و لا تكلمتم شهادة الله  
انما ذا ايمان الا شئيت من جملة ستانفست برامى بيان عمل بر تقدير و وقوع شك در صدق گواهي  
چنانستى كه سامع گفت كيف فعل ان ايمان صدق الشهادة ففعل بمضموننا الى آخره يا صفت است  
مرئشان فقيهان يا شهد عطف سنت بر تحمسينها ان ابراهيم شرطى است مستغنى از غير اكتفا بما مضى جمله  
الا شئيت من جملة ستانفست بيان بقرين عليه است و لو شئيت معنى تسوية جملة حال است  
اى استويا كون شهورا و اذ قرني او غيره و لا تكلمتم شهادة الله شهد عطف سنت بر الا شئيت اى اضافه شهادت  
الشهادت بلاية است اى شهادت امرنا شهد ادا ايماء و نهائنا من كتماننا و اخفاصنا هله انا اذ لم  
الا شئيت من جملة ستانفست تا كيد ابراهيمي است كه اين جمله كذايت است از انا لا تشهد  
بما طل و لا تكلمتم حقا و مضمون اين جمله را بر سنى كسى عنه مدعيان خيانت منكر اند بر اكار مضمون جمله كره  
بصر اند معنى انيست اين دور انقدر نماز ديگر كه وقت اجتماع مردمان و هنگام نماز ترساين است حقيقت  
وايشان را برامى تحقيق تفصيل بر فردن سوگند آيد چه وقت نماز ديگر را بگويند بگويم سيارند و ان را خلايق

در همه از ما می پندارند سوگند دادن درین وقت از باب تعلیظ سوگند بر زبان بود چنانچه سوگند  
 در مسجد یا در خانه کعبه از باب تعلیظ سوگند بر زبان باشد و بعضی از نمازندگان پیشین مراد دارند و بعضی اهل  
 دین آن گویان متعین پندارند پس سوگند خوردن بخدای اگر شک شود شهادت است گواهی و گمان مندرگردد  
 در دفع و تباہی سوگند خوردن که بدل کنیم گواهی و این مباحی یا یعنی رشوت مستانیم گواهی در دفع بزرگان  
 اگر چه مشهورند خداوند قدرتی بر دشمنان ما باشد و پیشوایان را که خدای بادی آن امر کرد و از کتمان آن  
 بنی و منع در ذکر آورد و تدرستی نشان هنگام که حال استانیم گواهی در دفع بزرگان را نیز گواهی راست باشیم  
 هر آینه از گناہکاران باشیم فان عذبتک علی انهم استحقوا انما احسن یقولون  
 مقام هم ما من الذین استحق علیهم الا و لکن فیفسدین بالله لیسوا بکافرون  
 من انهم اذ هم ما اعتدینا اذ انزلنا الظلمین استحقوا انما خیر کن مست و ان با انهم خیر  
 مجروح علی است علی متعلق است بعینه و جمله شرط است فاخران بقداست ایقومان مقامها خیر متبداست  
 مبتدا با خبر جزا شرط است و جمله شرطی عطف است بر مضمون شرطی سابق یعنی ان ارتبتم من الذین حال است  
 از فاعل یقومان استحق علیهم الاولیان فاعل او مست ای من الورثة الذین استحق علیهم الاولیان بالشهاد  
 ان یحییونهم بالقیام بها و نیز و امبا کذب الکاذبین و بر قرآن استحق فیضیه مجولی مفعول بالمسمی عطف  
 ضمیری بود که عاید بر انهم باشد ای من الذین استحق الاثم و استوجب بالحمیانه علیهم الاثم برین قراة الاولیا  
 بر نفع خبر مبتدا محذوف باشد ای هما الاولیان جمله مستأنف بود یا بدل از اخران یا فاعل یقومان دارند بر  
 بر قراة نصب مفعول اعنی تیدارند و بر قراة الاولین بر صیغه جمع بر صفت الذین باشد ای من الذین استحق  
 علیهم الاثم الاولین و تسمیه ایشان اولین از جهت سبق دعوی ایشان بر ذکر ایشان استحق است غیر مستحق  
 بر یقومان مقامها و جمله مبتدا متناهی بن شهادتها حکایت جواب قسم است و با اعتدینا عطف است  
 بر شهادتها حق بن شهادتها جمله ان اولی المن الظلمین ترسیل است یا تعلیل و تاکید او بر طریق التاخر  
 لمن الاثمین است چنانچه ذکر آن گذشته و بیان او بالارافه منفعنی نیست پس اگر ارجح یا فاعل یقومان  
 این دو کس سوگند خوردند مذکور بر نگاری راستی شده اند و لما هر شود که در دفع گفته اند و سوگند هر دفع  
 خود را افروزد و دعوی رفع بر او خصم دعوی یا مدعی علیه یا بخته بین دو کس دیگر در مقام ایشان یعنی در  
 مقام سوگند یا استند بر کسی که مستحق شهادتند و از ترند شهادت سوگند بخورند یا گویند که کس  
 که مستحق شهادت و ثابت آمده از جهت غیابت بزرگ ایشان یا انهم ایشان شهادت و سوگند بر او ترند از قوا  
 ایشان اند و علم بحال ایشان و حیانت اعمال ایشان بیشتر و بیشترند این دو کس خدای سوگند خوردند

و قسم بر آن آرند بر آنکه شهادت ما از شهادت ایشان درست تر است چه علم با بحال ایشان اکثر است و ما از حق تجاوز نکردیم و باطلی بر زبان نیاوردیم پس بدین شیوه آن هنگام که از حق تجاوز کنیم و دم از باطل ببریم هر یک از ظالمان با شیم و از شتم کاران گردیم سوال چون در گواهی گویان اول کذب ظاهر گشت و در شکوئی ایشان تحقیق جویند در گواهی و شبهه کنند ایشان صدق و حقیقت مانند و اصل تفصیل بتقصی آنست که مفصل در اصل صفت شریک باشد جواب بالا گذشتیم که بیان مقبول و مفصل علیه شرکت در اصل فعل جامی تحقیق باشد جای بعضی بود چنانچه در ایشان اکثر من و بعد تحقیق نشده و در فلان علم من انچه در ذلك آدنی ان یا تو یا بالشهادة علی وجهی که او یکجا قضا آن نزد ایمان بعد آید که هر دو ملک اشارت است بر قیام و کسی دیگر از قوام ندیمان کلا بعد از توضیحات او بسیار او ان مبتداست ادنی ان یا تو یا بالشهادة خبر است ان یا تو بتقدیر بیان یا تو متعلق است با دنی بالشهادة علی وجهی متعلق اند یا تو ادنی فاعطف است بر یا تو وجه تقابل میان معطوف و معطوف علیه تقدیر تقدیر معطوف علیه تقدیر شد است معنی اینست آن یعنی تخلیف دو شخصی دیگر از گروه مدعیان چون مدعی مدعی علیه وضع را مدعی علیه شوند و یا بخارج آن ستمی بین گیرند و دیگر است بدین که بسیارند حاکمان این ابرو چه که باید و نشاید بر سر شهادت کرده شود و ایمانی دیگر بعد ایمان ایشان تا کذب ایشان ظاهر شود پس شهادت کذب نصیحت کرد یعنی از سوگند در دفع باز مانند خوف خدا یا خوف نصیحت و دنیا و بداند که در تفسیر آمده است در آیه مذکوره دو وجه بسطور است یکی آنکه از شهادت بینکم گواهی مراد شود سوگند مراد بنود تا آخر ذکر گواهی باشد دوم آنکه از شهادت بینکم سوگند مراد باشد تا آخر ذکر سوگند بود و هر دو وجه بقیه نمی آید و صحت پیچ یکی بر وجهی نمی پذیرد زیرا آنچه ایشان فو اعدل آورد و کشته طر عدل و عدالت گروه و آن در شهادت به طریقه بود و شخصی که مخالف است بر طریقه استیم ازین جهت ابو عبیده طلحه که در آن المفسرین گفته اند گفته است لا اعرف فی القرآن آیه تشاکل خذ فی کثرة الاشکال و اقرب بصواب است که شهادت در صدد کلام از جهت اشتراط عدل و عدالت یعنی گواهی بود و شهادت در آخر کلام در حلیه بشهادت است اجماع من شهادت است بمعنی مدین باشد و ذکر شاهدین بیان اصل حکم دارند بیان قصه و احوال فیندازند این کلام با و لا نکتم شهادة انشد میان شهادت بر تقدیر وجود شاهدین باشد و جمله فان عشر تا آخر معطوف بر شرطیة محذوفه بقرینه بیاق بود اسی وان لم یوجد شاهدان لا نکتم و الا شریح کلف المدعی علیه کما لو عین فی نده الحما و شرفان عشر علی انما اشی علی ابن المدعی علیه و هما ابو صبیان ش نده الحما و قد استحقا انما یطهر کذباً و یوهمها الرضع فینتار اخر ان من الذین کانوا یعد عین فصاروا



بدعوی الرفع مدعا علیه فبقسمان یا بشدیمینا احسن من عینه ما برین و جداول و آخر کلام میفرمود و مستقیم آمد  
 آنست چنانست شرا وقت حضور مرک و نه کام و منیت شهادت و نفر عادل است از مسلمانان یا از قمریان  
 شما یا گویند و نفر دیگر از غیر شما یعنی از کافران یا مسلمانان اجنبی اگر حضور مرک در حالت سفر باشند و آنجا  
 مسلمانان و قمریان حاضر نباشند اگر شک در گواهی ایشان افتد ایشان را بداند بعد نماز دیگر که وقت کعبه است  
 سوگند دهند که ایشان با خبر شوقی گواهی در دفع نداده اند و بعضی خطی لپوشیده اند پس اگر گواهی نباشند  
 نه از شما و نه از ایشان مدعا علیه را سوگند دهند مدعا علیه درین قضیه عربی و فهم بود و عدم خیانت است  
 را انکار مینمودند ایشان را سوگند دهند پس اگر اطلاع یافته شود و دیگر از مدعیان دل که اقرب بمومنی اند یک  
 ایشان بایستند سوگند خورند بگویند هر آینه سوگند ما سزاوارترست بقبول از سوگند ایشان و ما سزاوار  
 از حق نکرده ایم و عن ناحی بر زبان نیاوردیم برین و جداول و آخر کلام ملتزم بود و در هیچ لفظی اشکال نشود  
 و انتم و الله و اسمعوا فان جمله ترتیل است معنی نیست و از خدای تبارک و تعالی گفته شود و بگویند  
 گواهی نایب و مدعی سوگند در دفع مؤخر و الله لا یهدی القوم الفاسقین این جمله ترتیل است  
 معنی نیست و خدای رهنوی نکند فاسقان را یعنی کافران که دوام ضلال ایشان خواسته و ایشان را  
 بحکم ازین دایم فسق و فجور داشته یوم یجمع الله الرسل قیقول ما ذا اجبتهم قالوا لا علم لنا  
 انما انت علام الغیوب یوم بدل شمال است از انشای القوم یوم یجمع الله الرسل یا طرف است و است  
 القوم الفاسقین ای لایبتدی القوم الفاسقین الی طریق الجنة یوم القیامة یا طرف است و قالوا لا علم  
 لنا ای قال الرسل لا علم لنا یوم یجمع الله الرسل قیقول ما ذا اجبتهم الی وجه جمله قالوا با استیجابات معترضه است  
 برای تهدید کافران و ترتیب ایشان یا یوم مفعول به است برادر و واحد و ابرین و مع جمله اذ کرا  
 معترضه بود و جمله قالوا در جواب ما ذا یقولون استیجاب است با جمله اذ کرا که مقدم است بدل اشغال انداز  
 و القوم یوم یجمع الله الرسل قیقول ما ذا اجبتهم استیجاب است معترضه است منصوب بر مصدر است  
 با جستم ای اجابه اجتمه از آمده غبت یا گویند و اسمعی الذی است اجتمه صله است ای ما الذی اجتمه  
 است قوام برای تقریر است معنی فعل مخاطب بر اقرار و جمله ما ذا اجبتهم مفعول مستقیم است  
 بصیغه ماضی بر طریق و فتح فی الصور لا علم لنا مفعول است و قالوا انت ضمیر فصل است علام الغیوب  
 خبر آن جمله ترتیل است تاکید جمله از جهت ابراز مدح بادی بر وجه و کاد است و استواری است معنی آن  
 یا گویند و بترسید روزی که خدای سپهریان را جمع کند و در باز پرس است افکنند ایشان در راه القوم  
 علم خدای عز و جل باینکه لا علم لنا انما انت علام الغیوب گویند یعنی ما را علمی نیست بدستی قوی و دانسته

ع

غیبا محیط نشود علم کامل ترا علم قاصر سوال اگر سفیران جواب استانی خویش ننیدانستند علام الغیوب  
 ایشان را برقرار چیزی که نمی دانند چگونه حل کند و اگر ننیدانستند و ادراک ناشایستگی ایشان نتوانستند  
 جواب لا علم لنا چگونه مطابق شود جواب شک نیست ایشان جواب است خویش را عالم بودند و علم  
 آن همیشه اعتراف بنمودند و لکن بر نسبت علم خدا آنی که علام الغیوب است علم خویش را در معرض همه قرار دادند  
 و علم مقنای خویش را پیش علم خدا نمی غرور جل کند بنبره از تناسلی است نفی کردند بعد آن در شانزده سوختند  
 آنک است علام الغیوب گفتند یعنی تو که علام الغیوبی چرا پیش ایشان بعلم تو متعلق است آنچه تو میدانی بهمان  
 از ایشان متحقق است برین وجه لا علم لنا بر وجه ادب اظهار نادانستن بواجب آنکه است علام الغیوب متضمن بیان  
 جواب ایشان یاشه اذ قال الله لعیسی ابن ماری اذ کرم فعمی بیتی علیک و علی والدک و  
 اذ قال الله لعیسی بن ماری اذ کرم فعمی بیتی علیک و علی والدک و اذ قال الله لعیسی بن ماری اذ کرم فعمی بیتی علیک و علی والدک و  
 بقول یا شانه از باب نفع فی المعصیه و نادوی اصحاب النار و تواند بود که از مفعول اذ کرم و اخذ و تفسیر اذ کرم  
 وقت قول الله لعیسی بن ماری اذ کرم فعمی بیتی علیک و علی والدک و اذ قال الله لعیسی بن ماری اذ کرم فعمی بیتی علیک و علی والدک و  
 تبرسید از نادای یعنی تبرسید از روزی که حج کند خدا می رسل را و تبرسید از وقت گفتن خدا می  
 پس مریم یا دکن نعمتی را نعمتی آنکه انعام کرده ام بر تو ایچا و الصلوات و ثبوت احیای ربوتی و بر ما و تو  
 در عصمت و اصطفا و یاربسانی و پاکی و پاکیزگی و تفضل و در زمانه بر همه زنان دنیا اذ ایدک و  
 یوسف القدری فی اذ ظرف است متعلق است بمعنی اضافت که در نعمتی است ای نعمتی اضافت  
 الی فی وقت تأیدی ایاک بروح القدس یعنی بحیرتیل است متعلق است بعلمیک که نظر و مستقر است  
 نعمتی ای نعمتی الهامیه علیک وقت تأیدی ایاک بروح القدس یا حال سبت کسی است علیک معنی است  
 یا دکن نعمتی را که به تو رسانیدم در آن هنگام که ترا بحیرتیل قومی گردانیدم و کلمه المتکاسن فی المعصیه  
 و کک جمله حکایت حال ماضی است معنی اینست قومی گردانیدم بحیرتیل درین حال که بحیرتیل  
 یا مردمان در کموره یعنی در حالت کودکی و در حالت کسولت یعنی در حالت کسلی در کودکی بزرگ  
 اظهار عفت ما و ودالت بر جلالت و در کسلی نرا می تبلیغ رسالت و اذ عملتک الکثیر  
 و الحکمة و التوریه و الا یحیل عطف است بر ظرف سابق معنی اینست و در آن هنگام که  
 تعلیم کردی مریم کتاب یعنی غیر تورات و انجیل از کتابها که مشکانی و آدم ترا حکمت و تعلیم کردیم تورات  
 و انجیل و نعمتی که دادیم در وقت تعلیم از فهم و ذهن و فکر و بایست آن و اذ تخلق من الطین  
 و اذ تخلق من الطین یا دکن نعمتی را که به تو رسانیدم در آن هنگام که ترا بحیرتیل قومی گردانیدم و کلمه المتکاسن فی المعصیه

و قد لازم



در بعض قراة اهل البيت علیهم السلام و فی بعض کتب خوانند و چون بر حروف مضامین تقدیر کنند  
انت سوال را بکاف و اندر و نیز فی بعض کتب از تعبیر و افعال خوانند معنی هر کس آن دانند از طرف است  
بر او که می خواند و در آیات سابقه گفته است هر که در او قرائت کند به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
و این جمله بر ائمه اهل بیت علیهم السلام که در حق او بود و در بعضی کتب نیز می بینیم که اهل بیت علیهم السلام  
و استنباط از هر کس که اهل بیت علیهم السلام را می خواند به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام  
بسیار است و گفته اند که اهل بیت علیهم السلام را می خواند به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام  
باشد و قال الله ان الله جسدنا فبما استجاب ما و اقل عیسی و جبریل قالوا انکم قالوا انکم می دان تا کل منسا  
نیز می گویند که استجاب است و در جواب ما و اقل عیسی و جبریل قالوا انکم قالوا انکم می دان تا کل منسا  
بر تا کل و در عید با مستجاب است و فرشتگان می فرمودند که استجاب است و فرشتگان می فرمودند که استجاب است  
که اهل بیت علیهم السلام را می خواند به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام  
تو که می خواند به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام  
علیه السلام گفت از خدا ترسید و ازین چنین خواستید اعراس کنیف اگر شما سو منانید و در میان مخلصان  
گفتند ایشان می گویند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را می خواند به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام  
شدن این کرم عظیم و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را می خواند به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام  
صدق و عذری و بهر وقت ترا باستلال داریم بشناخته این کار در خیر شماست آرییم و بهر مشاهد انما انما مشاهد  
باشیم و از عظم عقلی اعلم کسی آیم گویای و هم که ازین مانت خورده ایم و این عجزه عیان کرده ایم برین طریق  
که بیان کردیم قائلان اهل بیت علیهم السلام بوده اند و بعضی استقامت کردند و بعضی نیست و دارند  
قائلان این سخن را بشناخت و کافرند و ازین بدلیل آنکه با امران استخوان از ایشان طلبید ایمان کردند و طلبید ایمان  
بیش از حصول ایمان بود و طلب چیزی در حالت حصول او تفصیل حاصل نمی یابد و بدلیل و تعلیم آن  
قد صدقند که چون علم به حق عیسی نزد یک ایشان منسوب به نیر فل مانند بود و پیش از ترول مانند شکی  
باشد و نیز قول عیسی علیه السلام ان الله جسدنا فبما استجاب ما و اقل عیسی و جبریل قالوا انکم قالوا انکم می دان تا کل منسا  
می افکند و نیز خطاب کردن ایشان عیسی را با صم و اضافت رتب بسوی عیسی علیه السلام و از خطاب  
یا رسول الله صخره شکستن و صیغه شک آوردن بهو کفر ایشان است و دلیل بر سرکشی و طغیان است  
و انما نامزد این قول را در تخطئه کرده قابل این قول را از طرف من جهالت آورده و گفته اند که سولان و مخلصان  
ایشان کافر نباشند و ایشان را به صفت کافری سخن گفته اند و نیز ایشان را می دان تا کل منسا





جمعه شریف است کلام سابق نیست و تاکید فانی اعذیه از حجت ابراز بعد بر سبیل و کاد است شرف معنی است  
گفت خدای عز و جل من فرود آورده ام بر شما مائده را پس هر که کافر شود و بعد از فرود آمدن مائده کفران و دزدی  
پس بد زشتی من عذاب کنم او را عذابی که عذاب نلکم آن نوع عذاب هیچ کی را از عالمیان چه ایشان و کشتند  
و این عقوبت در جهان مخصوص بود بر ایشان جز ایشان هیچ قومی بخلگی خوک نشده و بدین وجه مستنوخ نمایان  
کسانی که روز نینده مائده را بینه نزل آن حق ندیده و گفتند که این فرستاده خدا نیست نمود از حسر  
عیسی نیست خدای ایشان را بصرت خوک منج و بگفتن در کوچه ها و سجا منعت خوردن آن در روانیت  
کرده اند که چون عیسی دانست که این سوالی ایشان سوالی علم و صلاح نیست نه سوال لعنت و وسوسه استیار  
کرد که سوال کند دوم خواستش در از می زند ایشان را گفت که غمناکی بر روزی و زره و ازید بعد از آن دل برین  
گمارید ایشان سی روز و زره بداشتند بعد از آن باز دل بر پسات گماشتند عیسی صلاوات الله علیه  
و سلامه خرقه از نو پوشید و ایستاد و دست بر پشت بردست چپ نهاد و پای خویش چپانید  
و کعبه با کعب و ابهام با بهام ملحق گردانید و سر فرو کرد و دل و چشم را بر آری و گریه آورد و آنگاه آب  
چشم بر ریش روان گشت و از آن گذشت بر سینه پیوست بزاری و عاگرد و زبان و جان برخواست  
آورد اللهم ربنا انزل علینا مائده من السماء الی آخره آیه گفت دعا قبول افتاد و از اجابت کشارانگاه  
خوانی پوشیده میندلی میان در از می کنی بالایی فرو کرد که پانته خوان بالا و زوی سوی زمین نهاد گشت  
خلایق از مشاهده آن تعجب و تحیر پیوست چون به قریب زمین پیوست بر حالت طبعی با فرد بالا گشت  
عیسی می گریست و میگفت اللهم اجعلنا رحمة ولا تجعلها عذابا الی کم اسالک من العجايب فتعظی الی  
اعوذ بک ان یکون نزلها غضبا و رجوا اسالک ان تجعلها عاقبة و سلامه ولا تجعلها سلة و فتنه  
چون پیش فرود آمد بوی خوش آن در هشام خلق در آمد عیسی سر سجده نهاد و بعد آن سر آورد و خطاب  
حواریان زبان کشاد و گفت که بکشاید و به بیند آن مائده را که نیکو است از صفا قوم یک یک نیکو  
از زوی محل بست نزدیک پروردگار حق جل و علا تا این مائده بخوریم و بشکریم آری حواریان گفتند  
بهتر و نیکوتر در عمل میان ما توئی بهتر اینست که بکشادین و دیدن این تو بادی بشوی عیسی برخواست  
چنانچه باید و ضرورت چنانچه شاید نماز آورد و بگریه و زاری پیوست بعد گریه بسیار بر سر مائده نشست  
بعد از اینم آمد خیر الرزقین گفت و بنیل از مائده کشاد بر دیدن آن دل نهاد و پای بریان لبها بود  
و استخوان دیده او سخی کرده و بر یکی روغن زیتون و در دوم شند و در سوم روغن زرد و در چهارم  
خیر و در پنجم قید و در ششم ماهی و در هفتم کله بود و نزدیک به آن سمک نیک و نزدیک و هم آن سر که

خطا بر می نمود و بران انواع عجز و نارسایی خوردن نیز گریخت که ناخوش است در یوکرون و از فو که در تاریخ انان  
 عیسی علیه السلام گفت که این مانده نازل شده و این طعام که نه طعام دنیا است و نه طعام بهشت است و نه  
 آمده طعامی است که خدای تعالی بقدرت بالغه خویش پیدا آورد بامرکن فیکون موجود کرد و پیاپی انداخته خوردند  
 بود بخوردند و نام خدای بر زبان آورد و شکر بر یا فتن این نعمت گذارید و اریان گفتند تو اول بخور بعد  
 آن ما بخوریم تو اول دست برد بر عیبه ما دست بریم عیسی علیه السلام گفت این مانده را شما خوردن است  
 شما سزاوارید که بخورید ایشان ترسیدند خوردن آن مشیحت بدیدند عیسی صلوات الله علیه چون دید که  
 ایشان را آوردند طعام مذکور بخوردند و فقره سبزه و آن دستان و کوران و میخ و دیان و دیوانگان را طلب  
 کرد و طعام مذکور پیش ایشان آورد و ایشان سیر خوردند و باز ایشان را طعامی حاجت نشد تا آنکه مردند و اعراف  
 و اعراف که داشتند از ایشان را کل شد و فقر ایشان رفت و حال بر فایست پیوست و بعضی گویند  
 خوردند گان هزار نفر بودند و بعضی گویند هزار و سی صد و بعضی گویند پنجاه و اندک چنانچه فرمود آمده  
 بود همچنان بی نقصان می نمود بعضی گویند همان یک و فرمود آمده و بعضی گویند سه روز فرمود آمده و بعضی  
 گویند هفت روز فرمود آمده و بعضی گویند چهل روز وقت چاشت فرمود آمدی تا وقت زوال آمدی بعد از آن  
 متصدرا گشتی و بسوی آسمان رفتی چنانچه ایشان آنرا می دیدند و سایه اومی نگرفتند چنانکه بالافرمی  
 و از نظر ایشان غائب گشتی و بعضی گویند چند روزی که فرود می آمدند و اول را بغیب بود و یک روز فرود آمد  
 و یک روز نماند شدی مردمانی که اطراف و اکناف می آمدند و طعام مانده می خوردند و در مقامهای خویش  
 باز می گشتند و حکایت می گفتند کسانی که خدای در باب ایشان خیریت خواسته بود ایشان را بسوی تقدیر  
 هدایت و بعضی دیگر انکار میکردند و روی به تقدیر نمی آوردند و بعضی پیش می آمدند و تعجب میکردند و نزل  
 از خدای نمیدانستند و سحر و جادوی می پنداشتند بر حکم و عید که فرمود بود ایشان را عذاب خدا که  
 روی نمود بسوی و سه نفر و بر وایتی بنی بر روی و سه نفر و شک گشتند و بدین عقوبت پیوستند خلق چون  
 ایشان را دیدند از عذاب خدای تبرسیدند و روی به عیسی آوردند و ازین حال خبر کردند عیسی در گریه و  
 و ایشان نیز میگفتند حاجتی که منور شده بود و بسوی عیسی میگفتند روی بر زمین می آوردند و ایشان  
 بر جرمیه اعراف می نمودند و تاسه روز زنده بودند اگر زبان قال نبود و زبان حال تاراجی می نمودند تاسه روز  
 زیستند و بر حال خود گریستند و در کوچه ها می گشتند خود را ندیدند بعد سه روز مردند و جز ایشان را هیچ عیب و  
 خنا نماند و این چنین عذاب کسی را روی نمود چنانچه حق سبحانه تعالی خبر داد آیه فانی اعذب عذابی الا ان  
 احد من العالمین در کلام مجید فرمود تا و بعضی گویند که بعضی از آنها نسبت نیز بر صورت خود کشیده اند

پسین تقدیر و عیدند که محمول بر آخرت باشد یا بقید بقیة حاکمی بود چنانچه که در مشیت و ذکر آن بالا رفت  
و اذا قال الله یعیسی ابن مریم انک قلت للمبتدیان انی قد وُسی فی وادی الیهیما  
من ذریت ابی الله ما عطف است بر و اذا قال انشایا عیسی که بالا گذرشته است متغیما هم بر اسمی تقدیر است  
یعنی حمل مخاطب بر اقرار برای شهادت این که کفار تا عیسی اقرار بر بندگی کند و از سخن که ایشان گفته اند نیز نشود  
بطالان ایشان ظاهر گردد و از سخن حق نیست پیدا آید و این گفته در قیاس خواهد بود و در روز حشر روی خواهد نمود  
قال یعنی نقول نیست و آوردن بصورت ماضی از جهت دلالت بر تحقیق وقوع بود از قبیل و فی فی الصدور ففرض من فی  
السواقت ان باشد چنانچه گذرشته و ذکر آن بالا رفت و چون مستقبلی که تیفیل و لوقی است در حکم ماضی آمد و  
اذکر از خاصه ماضی است در ماضی ماضی است معنی ان نیست و یا و گنید و بر شهادت از وقتی که میگویی خدا  
جل علاهی علی هر چه که تو گفته مر و مان را یکدیگر مراد و مر را معبودان خویش از غیر خدا قال یسبحون  
فایکون فی ان ان یقول ما لیس فی تحقیق ان قال نیز یعنی نقول است و این جمله ستانده است که تفسیر  
فما اذا یقول چنین قال ذلک فقیل یقول سبحانک ما یرایکون لی نافیة است ان اقول اسم یکون استانی خبر  
جمله مقول قالی است جمله سبحانک معترضه است در اشاره بقال است معنی ان نیست بگو و عیسی بیای یا و سیکنم  
عز ان باشد ساین مر اگر یکدیگر از یکدیگر مراد بود و گفتن آن مراد است نباشد ناحق چنانکه گویم در راه باطل  
چه نوع بودیم ان گفته و قلته فقلت ان عین جمله تقریر است مر گفتن این سخن را معنی ان نیست که یکم  
من که گفته ام این سخن را پس تو فرما آنرا و تو سیدانی که گفته ام و درین راه باطل نرفته ام فقلت  
بما فی نفسی کولا اعلو ما فی نفسک انک انت علام الغیوب این جمله تعلیل است مر کلام سابق را  
و جمله انک انت علام الغیوب تزییل است و تا که او از جهت ابراز شهادت بادی هر چه و کلام استوار است  
معنی ان نیست زیرا که آنچه تو میدانی هر چه که از نفس من بود هیچ حال و محقق و کرد وادی و گفتاری و پنهانی و  
اشکاری که در تن است باز تو پوشیده نباشد و نمیدانم همه صفات ترا بدستی هر تویی و اندر همه غیبها آنچه  
غیبی تر تو پوشیده نماند و هیچ کس از تو دینی و عینی از خویش پوشیده نماند پس بحال مانی نقش بر آینه  
مشاکله آمده و از جهت وقوع او در صحبت نفسی هر طریق جز این نیست که گفته اند که گفته شده ما قللت  
لک انما امیتی به ان عبد الله ربی و تسبیحک این جمله تقریر است مر معنی کلام سابق  
را و بقرینت است ان در ان اعیان و انشایا عیسی مراد ان مضمون مذکور با جمله مسطور و تفسیر قلیت بنود  
زیر اینچنانچه مفسر متعلق بر قول نشود و تفسیر از مرتبه نیز نتواند بود زیرا که امری است سجد سجد است  
بودن اعیان و انشایا عیسی مراد از تفسیر امری و در تفسیر امری انمار و است غیر این و فعل مذکور نیست که تفسیر او نشود

این کلام بیان او باشد چو اینست گفتنی آنچه خدای بران امر کرد متعین معنی امر کردن آمده کلام معنی ما هم  
 دارند این عید و الله متعین فعل امر تبارند و این جواب محل نظر است زیرا که تعلق آن متعین تصریح قول و قلت  
 که مقرر و قلت آن باز بدین آمده اگر متعین معنی امر است آن قسم و امر است آن باز بدین آمده مگر آنکه در قلت آن قسم  
 و قلت آن باز بدین آمده و این قول فعلی که متعین معنی قول نیست عدم جواز منع گفتن چنانکه اضافت صفت  
 بسوی موصوف روایت و بعد از تاویل چنانکه گویند و قاعده منع منع پس بعد از تاویل در جواز تاویل فسر  
 قاعده نه پیدا شد و اما امر هم الاما امر متنی به تنقید آنست که امر عیسی غیر امر خدای نیست امر عیسی در امر  
 خدای تعالی یکی است و آن عید و الله متعین بی که متعین لفظی بی نیست تفسیر امر خدای شود پس تفسیر امر عیسی  
 که عین امر خداست نباشد چو اینست این عید و الله متعین تفسیر امر عیسی است و امر عیسی حکایت از امر خدا  
 که عبارت قاعده بودنی بود عبارت عیسی عید و الله متعین در یکم روی نمود چنانچه بادشاه و سایر گوید کتاب  
 امری که او و دیگر نویسندگان بدان چنانچه در قلل سن کان عدو و اخیر قلل فانه شری علی قلبک تحقیق  
 شده با امی بسیار در کلام آمده و اگر آن مصدریه دارند تاویل مصدر عطف بیان ضمیر محو که در الاما امری است  
 یا بدل از و پیدا بعد بدل از امر متنی نتواند بود زیرا که آن مقول است و عبادت مقول نیست مقول است  
 صاحب کشف ابدال از ضمیر نیز منع کرده و ابدال او از جهت لازم نتیجه مبدل است مستلزام انتقاد ضمیر مبدل  
 و در حق تعالی آورده و این مشکل است که نتیجه بودن مبدل از روی متنی است بموجب ایتقان برابطه لفظی است  
 و در مفصل آورده و نتیجه مبدل را بدین عبارت بیان کرد و تو امامانی فی حکم نتیجه الاول ابدال منضم به شغل  
 و منارقت التاکید و العطف فی کونهما تخمین لما یتحانه الا ان یستو ان الاول و اطراف الا می یقول  
 بعد از ایت علاما که جابجا فلو و سب تند الاول قسم کلام و در بعض کتب دیگر همین معنی که در مفصل  
 آورده و عدم ایتان اول غیر المنعوب علیه هم محو در علم هم بران مترتب کرده معنی نیست گفته ام  
 ایشان را که چیزی که بدان با امر کرده و مرا بر ایتان آن آورده که پیستید خدای را که پروردگار منست  
 و پروردگار شما و گفت علیه هم پیستید اما دمت فیهم فکما تو فکلتی کنت انت الیقین  
 علیه هم و انت قبل کل شیء و کنت علیه هم فکما تو فکلتی کنت انت الیقین علیه هم  
 شیدا بتضمین معنی رقیباً و جمله فلا فیتی کنت عطف است فاجمله سابقه است انت ضمیر فصل  
 و جمله و انت علی کل شیء شبنه تریل است یا حال است معنی اینست و من بودم بر ایشان گواه  
 نا که من بودم میان ایشان پس نگاه که مرا استوفا گردانیدی و بهمانی دیگر ساینده هم تو گاهان بودی و کاروا  
 ایشان و تو بر چیزی گواهی میدادی که ای ان کنت لعمره فکما تو فکلتی کنت انت الیقین علیه هم

الکثر الذین یزیدون الخبیثات و جملة من طایفه ان تقدیرهم و سبب عبادک استأنفقه است چون عیسی اقرار کند که تقدیرم  
و ایشان در گفتار کرد در خویش تسلیم و ندانند چنانچه که او عیسی پرسیدند ما ذالین اربنا بفعلهم فقال ان تقدیرهم  
الکثیر حتی انیسبت الی عذاب منی تو ایشان را بندگان تو ندانند عذاب کردن ایشان سزاوار بود و اگر سزاوار  
عزایشان را بندگان ایشان بشایان تو باشد زیرا که تو هم قوی غالب کسی نیز از منزه خواهی باز نتواند در وقت  
حکمی به کار تو بچگونگی است هیچ کسی ترا خلاف حکمت نتواند بداند است بسببها اگر این است در حق کافران  
و کفر و ان در حق ایشان مناسب نبود و ذکر صفت حکمت و در ذیل از کفران کافران و استعمال آن در تقدیر  
ایشان که متن است ملائم نباشد و اگر در حق مومنان صفت یا جمله آنکه است العزیز الحکیم که متن قوی است  
و غلبه است موافق نماید استعمال آن در کفران مومنان که متن سبب است اما این نباید چو  
این آیه اگر در حق کافران و در حق مومنان تقدیر هم محمول بر عذاب دنیا باشد و کفران بعضی تا غیر عذاب است  
بود چنانچه در حق مومنان که متن است ملائم نباشد و در حق کافران که متن است ملائم نباشد و در حق مومنان که متن است ملائم نباشد  
الحکیم العذاب بران رفته اند و این هر دو در حق کافران متیقن نیست محتمل است استعمال آنرا که مخصوص  
جرم است محتمل است و اگر در حق مومنان و در حق کافران است الفکر الزم چنانچه در حق مومنان است  
تقدیر کند معیار محمل و هم تقدیر کند و اصول است که گویند ما شش کل مومنان و کافران استان تقدیر  
در ایشان فرقه کافران است و ان تقدیر هم در حق مومنان است و استعمال آن که بر این عدم جرم است  
در تقدیر کافران اشارت نسبی کمال قدرت و کمال محبت است که بر حکم کمال قدرت و کمال محبت کافران  
نیز در دل امید و آرزوی در حق مومنان تقدیر هم که در حق مومنان است اشارت نسبی کمال قدرت و کمال  
قدرت تا مومن بنظر و کمال قدرت و کمال قهر است در خاطر نیاید چنانچه حدیث آمده لا یعلم الکافر بحال الذی  
عند الله من امره لم یسأل من الجنة و لا یعلم المؤمن بحال الذی عند الله من النار سبب سوال تعلیل تقدیر  
بجمله فانه عباد که بنیاسیانی یکصد است صاحب بنیاسیانی ملائم محبت بود یا تقدیر ملائم نمی نماید جواب  
تقدیر نسبی از باب تقدیر بود و بنیاسیانی جواب است تقدیر را ملائم باشد و بعضی گویند چرا که ان تقدیر هم تمام  
عباد که بجهل فانی اند و عذابا لا اغنی عن العالین متقبل است کمال تقدیر قال بزرگوار و جبر و اختیار  
در جواب سوال است چنانچه کسی گفت ما ذالین اربنا بفعلهم فقال امشوا لک فشیئ قال تقدیرهم  
هاتم عباد و کمال قال الله هذا ایوم یقیع البدر فینضج فیها قلوبهم یقرأه رفع خبر و است  
بجمله فانه اقیع البدر و قلوبهم فیها قال امشوا لک فشیئ قال امشوا لک فشیئ قال امشوا لک فشیئ  
و ایوم خبر است بنیاسیانی لا یغنی عن العالین متقبل است کمال تقدیر قال بزرگوار و جبر و اختیار





و دو کلمه دوازده هزار و چهارصد و سی حرف است و این سوره بیستم است از مسج لوال ربط این سوره با سوره  
مائده آنست که در سوره باینده ذکر اهل کتاب و در مقابل ایشان است و درین سوره در مقابلت با سوره  
مشرکان است و نیز در ختم سوره مائده ملک سلویت و ازین بود در که قافز این سوره ذکر خلق سلویت و این  
روی پیوند و نیز در ختم سوره باینده بیان کمال قدرت بحجج تقابیل تصرفات از انواع کرم و افاضت  
فیوض نعم که در تمام سوره مذکور است بیکر پیوسته و در افتتاح سوره انعام میان استحقاق حجت و  
غرض و دلیل بر همه محمد و انعامیه که باعتبار خلق جواهر و اجسام و انواع افعال و انعام بود مذکور گشت و نیز  
در ختم سوره مائده ذکر نعمت قدرت که در پیوسته کلی شایسته آورده و در آغاز این سوره بیکر سلویت  
و الارض و الممات و نوز که معظم آثار قدرت است پرداخت و آنرا بطریق ذکر خاص انعام تمام نموده  
بر عظمت و دلیل بر قدرت ساخت و بدانکه سوره است را بحجج خدا بر ملک و جلال آثار قدرت و بیدار  
بدایع فطرت انتم که در بعد از ان ندمت کافران که در راه معرفت بنی شتافتند و کمال قدرت و  
فطرت در نمی یابند بحکم الذین کفروا و بر همه بعد از ان در بیان آورد بعد از سوره انعامی خلق هم سلویت تا ختم  
سوره تقدیر و شتار سابق مذکور گشت باز بحجج تمام نعمت متبرون ندمت کافران بیکر پیوسته تا کلام بحجج  
نموده شد فی المسموات و فی الارض که شتار خداست رسید ذکر جمله مذکوره و ذکر ندمت کافران بعد از ان  
تا دهم آیه از سوره هم چنین است انما منید بعد جمله ذموا القابض فوق عباد و دجل و کفر در نتایج و  
معطوفات بر شتار سابق آورده تا آنکه در آخر سوره و نهو الذی جعلکم خلائف الارض الا انکم کرم و سورت  
بدان مفتی گشت و کلام به اختتام پیوست مشکل نیست جمله ای که از یک باب است اگر مقام  
ایشان متغایر بود از جهت اتحاد باب میان ایشان ارتباط و اتصال باشد و اگر مقصود از همه است  
هر یکی در مقصود کلی مقرر گیری است تصرفاتی که در میان جمل مذکوره مذکور شده اعتراف آن بیا  
کلامها متصل آمده و جمل دیگر از ترتیبات و تکمیلات و سوکلات و مستغنیات است و تعلیلات است و  
بسیار و جویب اطناپ از هر نوع و از هر باب در مملای که آید پیشینت اند و عونه بیان  
آن روی نماید و الله اعلم بالصواب و التائب لا اله الا هو ربی تو کلی غنایه و هو سبحی

سورة الانعام و کلمه در بی مائت و خمس و ستون آیه  
بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله الذی خلق السموات و الارض و جعل الخلائف و القوم  
جمل خلق السموات و الارض باسلطون خویش علیه الذی است منزه و جلاله و عونه بیان

بر ابتدا است بعد خبر مبتدا است معنی انیس است هر قدر که می فرماید راست که آفریده است میفرماید  
 همه آسمانها و زمین از عظمت جواهر و آفریده است ظلمات و نور از عظم اعراف ظاهر آسمانها که یکدیگر  
 شغول است ذکر آن بصیغه جمع آورد و زمینها هر چند که متعده است لیکن تبه بر تبه است جدا گانه نیست  
 و از جهت اتصال بیانیستی که همه یکی است بصیغه واحد ذکر کرد از جمله محسوسات از جواهر و سبب  
 از مسوات ظاهر گشته و از اعراف اوسع از تاریکی و روشنایی مبتدا نه پیوسته ایشان از جمله مخلوقات  
 ازین جهت منزه او را باشند که بزرگتر مخصوص شوند در تفسیر آورده هر جا که در قرآن ذکر ظلمات و نور است  
 بکفر و اسلام تاویل کردند مگر درین آیه ظلمات و نور معنی تاریکی و روشنایی آورده اند سوال میان  
 سموات و ارض جمع و افرا و از جهت اتصال آسمانها و اتصال زمینها فرق کرد میان ظلمات و نور  
 و افرا و بکدام جهت فرق آورده جوامع است ظلمات را اسباب است چنانچه از جلال اسم  
 کثیفه و تراکم اشیا است و ظلمتی است که در شب پیدا آید و ظلمتی است که در سجایا و در ظلمتی است که  
 در کافران و سحاب و امطار باشد از جهت کثرت سواد و افرا و ظلمات را جمع کرد و سطر در جنس حقیقه منفرد و نیاز  
 و سبب نور نار و اجرام غیبی چون آفتاب و ماهتاب و کواکب دارند و در اجرام مضییع جوهر نار مودع  
 پیدا در خارج شایع کثافات الزا که کواکب اجرام نوری و تاریک گفته و حکما به لفظ اوان المشبه منقسمه  
 من النار الکوکب رفته پس روشن شدن که نور و سبب و از ده که نار است باشد جهت باب و متعده و بود  
 چنانچه صاحب کثافات آورده فانه من جنس واحد و النار ذکر کرد باعتبار اتحاد سبب نور را  
 بقصد روشن بصیغه واحد آورده همچو ظلمات بقصد افراده جمع کرد و ذکر الذین کفروا و این کفر  
 یحید کون بر همه اگر متعلق کفر را دارند بعد کون معنی سیلون و لغو عنون بود و تقدیر کلام هم الامکان  
 بمیان و این لغو عنون عنانی اقتضا میهم باشد معنی چنین آید پس همانکه پروردگار خویش را که این چنین است  
 دارد و این نوع جواهر و اعراف در وجودی آره برابر میدانند و توان خویش را که بر همه چیز قدرت  
 ندارد و بفرموده و قطره را چون نتوانند مساوی می دانند و بدانند که صاحب کثافات این باب را  
 معطوف و استهتبه و معطوف علیه او جمله الحمد شد با جمله و خلق الله السموات و الارض و جعل الظلمات  
 و النور و این است خبر برون جمله اول عطف خبر بر انشا جمله می آید و نیز تقدیر ثانی عطف این جمله معنون او است  
 حسیه عطف بر صله موصول که بنا بر احد است عطف بر اولی است که محمول بر تقدیر اقول و ازین معطوف  
 بر اقول انهم شدند از هیچ اشکال نبود و پنج سوال نشود هو الذین یحکون کلمه قسطنطین  
 و کلمه قضی آنجا که به هر دو حق المخل بر ابتدا است موصول با صله خبر مبتدا است جمله الحمد شد

هتد استعراق محامد و انقياد صامی بود حق سبحانه تعالی هذا ان استحقاقی هر محامد و انقیاد بیان فرمود  
 این جمله با معطوفاتش نشان خداست مقرر بیان استحقاق خدا امر حمد و ثناءست معنی نیست  
 او آن کسی است که شمار از کل انعمه برایش شایسته معین گردد سیده فردین متواترند و پیش از آن  
 لمح نماند و در ترجمه معنی اجل سنی برای طبعی در حق بود چه قبضه قدیم است متاخر از غیره سبب است اگر قبضه  
 محمول بر اهل حق یعنی دارند و ظهور قفسی بر تراخی از متعلق پس دارند و این جمله بیان آیات و علامات  
 قدرت در انفس بزرگوار بعد بیان آیات قدرت که در افاق منست باشد کما قال الله تعالی  
 سنبرهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم و جمله هو الذی قصر ضفت نشست بر موصوف این صفت است  
 نه و دیگر بود درین معنی اتفاق عقل و اطلاق اولی النبی است نیست بویان متفق بر انقیاد  
 فرد مانند و گفته باینکه قال الله تعالی و لن سالتهم عن خلق السموات و الارض ليقولن  
 برین طریق قفس حقیقی باشد قصر احصا فی موقوف اجل استیسی عسکری و نکره موصوفه مرفوع  
 بر اینست است عده خبر مبتداست جمله عطف است بر فعلیه سابقه با حال است معنی نیست اجل  
 معین بمقدور خداست یعنی معلوم حق اجل و علامت مقتدره بطاهر این آیت تشک کنند  
 در مقتول و اجل گویند چه تو قهر بگو بعد نکره موجب تعدد بود چنانچه در جباری اجل و است  
 رجلا و میریت برین تغایر رجال مذکور باشد اهل سبت رضوان شد علیم اجل اول را اجل همام  
 دارند و اجل سنی موت پیدا کنند و تواند بود که اجل اول اجل موت باشد و اجل دوم اجل بعث  
 بود و چون اجل اول موت بود و اجل دوم اجل بعث بود اجل موت یکی باشد معتزله که در مقتول  
 و اجل گویند خطاب و شعور و من لم یست بالبیات مات بغیر صفی تنوعت الاسباب الموت  
 واحد و اگر از محبت و قوع نکره بعد نکره تعدد اجل آید تخفیف تعدد اجل بمقتول ساینه شاید  
 در مقتول و غیر مقتول اجل تعدد بنود و غیر مقتول اتفاق است که تعدد اجل بیابان است پس جاره  
 بنود که در همه اتحاد اجل دارند مقتول را نیست باجل خود پیدا کنند باید چنانچه اجل سبت گفته شد  
 قائل شوند و بر تاولی که درین آیه ایشان بران رفته اند بروند شوق آید که مقتول است  
 بنی لمر تبیه و بی الشک ای تشکون و فین المر و هو الجلال ای تجادلون این جمله نیز عطف است  
 بر و اجل مسمی عنه یا بر قفسی اجلا معنی نیست سید شما با این آیات در قدرت او تشک نمی آید  
 و با این حج قاطعه و بر این ساطعه در جلال و کمال او مجادله میکنند و هو الله فی السموات  
 و الارض یعلم سر کبر و محض کبر و یعلم ما لکم بؤس و مبتدا و خبر است و جمله عطف است

بر موهل من خلقهم من طین فی السموات فلات یضنون مرجله را می و هو الله حکیم علیهم بانه الله فی السموات  
والارض یا متعلق بمضنون خبر است ای هو المعبود المعروف بالالهیه فی السموات و فی الارض علیم  
سرگرم و جبرگرم یا معطوف خویش خبری دیگر است معنی اینست و او خدا می است معبود و شناخته بالکویت  
است و او معبودیت اله عالم یا یقین بالقطع تصرف کننده در آسمان و زمین است که آنرا چنان میداند  
و آشکارا نشاند که آنرا پیش خدایتان پیدایم آرید و آنچه میکنید میدانند و جزا و ادب و سزا میدهند و چون  
فمات آیت یحییٰ آیت قرین آیت ربهم میده که کائنات و اینها معترض بین  
درین جمله التفات است از خطاب صریح غیبت چه مضنون او شکایت نیست و در شکایت صریح  
غیبت خوب آمد تا در هنگام شکایت توضیح نیاید معنی اینست نمی آید ایشان را آیتی از آیات  
پروردگار ایشان مگر آنکه ایشان از معنی اعراف میکنند و از پذیرفتن و در دل گرفتن آن بکلی رو  
میگردانند فقد کذبوا بالحق لما جاءهم فسوف یأثمون و کما کانوا یستنذرون  
فان فقد کذبوا برای تعلیل است و جمله اعراف دلیل است و فادرسون یا شهیم برای تسبیب  
جمله سبب تکذیب است معنی اینست چون ایشان از آیات خدا می اعراف کردند و خود را در ان گام  
که آمده است ایشان را حق در ورطه تکذیب و انکار آن افکندند پس سطر فاجام بیاید ایشان را معنی  
اخبار قرآن از عذاب و نکال که بدان استنزاز نمیکردند و معاقب میکردند و معتدب شوند بجزای  
و عقابی که آن را انکاری آوردند و انکار می کردند و اهل کفارتان قیل و دین ممکنه و کافران  
ما لکم فیکون لکم و از سئلنا السماء علیهم میداد را و جعلنا الالهة قریبی من تحتهم  
فاهلکناهم و انما یؤمنون بآلهتائهم من بعدهم فیرثون آخر آیت  
استقامت انکار است و جمله برای تقرر و عید عذاب ایشان است که مقتضای سبب است جمله در محل مفعول  
الهم یرید ان یبطل فی باب تعلیق یا استقامت آمده جمله لکننا هم فی الارض باجملی که معطوف است بر و صفت است  
مرفوع من جود مضاعف ای من اهل قرون لکننا هم فی الارض ما و بالهم مکن مصدریه است و مصدر معنی  
طرف شده ای بکننا هم فدهم تکلیما لکم مدرا را حال است از اسما که معنی سحاب است علیهم ملق  
بعد از اقران بدت و عصری و آن مقدار صد سال یا بیشتر و سیال یا سفتاد سال گفته باشد و از اهل کفارتان  
اول را بدت و اهلک فراوانست تا محط و اهلکنا هم سبب است معنی اینست آندیده اند کافران را  
ایشان چند از اهل قرون باک کردن اهل آنرا و خاستیم و ایشان بر سبیل است و در قیوم حفظ اند  
در تکلیف بر ایشان کشاریم ایشان را و کفرتی پیش از کشتن شما و ایمان و ابرار را ایشان بایر بارانیدیم



و چون بشارت زیر خاکی ایشان یا زیر درختان ایشان بر او انرا اندیم پس بگفتان ایشان ایشان را  
 بتلاسل ملک کردیم و بعد ایشان اهل قرنی دیگر پیدا آوردیم بگفت ایشان ایشان را شنودند داشت  
 و هیچکس از ایشان ظاهر خیا با نداشت و گوشتی که علفی که کشتی که کشتی که کشتی که کشتی که  
 یابند یحیی که کشتی که کشتی که کشتی که کشتی که کشتی که کشتی که کشتی که کشتی که  
 ملک و گوشتی که کشتی که کشتی که کشتی که کشتی که کشتی که کشتی که کشتی که کشتی که  
 که بزنیام بر صلی الله تعالی علیه وسلم آمدند و در مجلس علماء او در آمدند بگفتند ایمان شما بریم تا نیاری از  
 کتابی از خدا می که با او فرشتگان باشند گوای بصدقی تو و حقیقت آن کتاب دهند این آیه در شان ایشان  
 نازل گشت و این نظم در حق ایشان برود و پیوست جمله و لو نزلنا علیک منقرضه است برای شکایت  
 از کفار فطرس و عطف است بر نزلنا یقال الذین کفروا جواب لا است موصول با صله فاعل قال است  
 از باب وضع منظر منقطع است ان نذا الاسحر بسین قصر قلب است ای نذا اسحر لا نزل من السماء  
 و قالوا عطف است بر قال ای یقال الذین کفروا کذا و تعالو کذا و جمله و لو نزلنا ملکاً نقضی الامر عطف است  
 بر شرطیه سابقه معنی نیست و اگر بر تو ای محمد کتابی در کاغذی بنشسته میفرستادیم و کتابی مذکور  
 بر دست ایشان پیدا میگردید استوار خود میگردید و در نظر خویش می آورد و ندید آئینه ایشان  
 از آن کتاب تبری می جستند ان نذا الاسحر بسین یعنی نیست این کتاب مگر سحری پیدا میگفتند تبرا  
 میگفتند چرا نفرستاده شده است یا پیغامبر فرشته که بر حقیقت کتاب و صدق پیغامبر گواهی دهد  
 و بنابر سالت و پیغام گذاری او استوار کند و اگر ما فرشته را بر صورت فرشتگی میفرستادیم کتاب برود  
 او میدادیم ایشان دیدن صورت او طاقت نمی آوردند و ما بیت او را تحمل نمیکردند و عمده ایشان منصرف  
 گشتی و امر لاک ایشان بیکم سوختی و ایشان مهلت داده نمی شد و ندید بر قدر خود و نظره فرصت نمی یافتند  
 سوال تمامت دادن در هیچگاه لاک ایشان پس از لاک ایشان نبود استحال شمم که برای تراخی  
 بچه روی شود جواب استعمال غم برای تراخی در مرتبه دارند در مرتبه برای تراخی در زمان نه  
 پندارند چه مرگ بسیار که آن را مرگ مفاجات گویند باشد از نفس مرگ بود و اشتق امانت موت  
 باشد و گوشتی که کشتی که کشتی که کشتی که کشتی که کشتی که کشتی که کشتی که کشتی که  
 ای و لو جعلنا الرسول للشهادة علی الرساله و حقیقت الکتاب ملکاً جعلناه فی الصورة و انما  
 کر جل فی وجهه اثباتاً و نیکو کردن کونه ملکاً و البسنا عطف است بر جعلناه و جمله شرطیه عطف است بر  
 شرطیه سابقه معنی نیست و اگر میگردانیدیم شاید رجعت کتب و حقیقت سفل فرشته را بر تریه میگردانید

او را قتل کند و کشتن او را طاعت آید و بدین صورت ملک خود را بقنان بازند و چون فرستند  
 را بصورت چهل می رسا ختم بار دیگر آنرا در التیام و هشتاد می انداختیم بر فرشتگی او و ایلی دیگر  
 و اقل است بر مانی دیگر شباهتی و بر آینه برایشان می کشیدیم و مشتبه و ملقب می کردیم آنچه ایشان  
 از امر و رسالت بشنودند یا فتن می توانستند و ملقب می داشتند فرستادن فرشته بصورت چهل  
 ایشان را فائده نکرده و پیچ سود نیاوردی و لکن استغنی می بود مثل قیل و قیل  
 و لقد استغنی بکرمی و ال از جهت التیام با کین و ضم از جهت اتباع تا خوانند معنی یکی دانند لام و  
 جواب قسم است ای اقسام لقا استغنی بر چهل من قبل کین و این جمله مفسر شده است برای شکایت  
 از کردار ناشایسته کافران و تنسیب پیغمبر علیه السلام بر استغنی ایشان روایت کرده اند  
 پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم در مسجدی بر ام با جماعتی از صحابه بود و ایشان را وعده نصیحت  
 میفرمود ابو جریل یاجعی از قریش درآمد با ستر زنده و خر پیش آمد و گفت محمد این جماعت را ملک حنث  
 میگویند و لقا میباشند بر ما میجوید برای تسلیم پیغمبر و وعده نصرت او و وعده نزاری ایشان بر این  
 نازل گشت و این نظم بود و پیوست معنی اینست و بسوگند یاد میکنم هر کینه استغنی کرده اند  
 بجماعتی عظیم از رسول که پیش از تو بودند و در تبلیغ رسالت کوشش می نمودند یعنی پیغمبران عظیم الاقدار  
 طویل الاعجاز آرندهگان معجزات متین و رزاشندهگان آیات مبین که مبعوث شدند و دعوت کردند  
 کفار از نادانی و کراهی بجز پیش آمدند فصحاء بالذین تخیروا منهم و ما کانوا یستحقون  
 این جماعت عطف است بر استغنی نیست پس باید بگمانی که سخن میگویند و بر مسلمانان استغنی  
 پیش آمدند و جز آن سخنان که سخن میگویند بدان قل سیروا فی الارض ثم انظروا کیف کان  
 حال اولئک الذین کذبوا علیهم سابقه ذکر کفر کافران بود و اینها حمل مصدریه قتل برای تلقین پیغمبر  
 که با ایشان چه کردید بکینست و تقییم ایشان بچه جوید بر سبیل استیفاء و روحی نمودید و اینها قول  
 است و ثم انظروا عطف بر و است عاقبتی الکنه بهین اسم کان است کیف کان خبر کان است از جهت  
 تقییم مصدر مقدم شده و جمله کیف کان بتاویل مفرد مفعول انظر و است معنی نیست بگوای محمد  
 سیر و زمرین کنید پس بعد و علت و تدبیر و اندک زمان تفکر نگویید چگونه بود عاقبت کار نکند ب  
 کینه بگمان پیغمبران و کافران و اندک زمان تفکر نگویید چگونه بود عاقبت کار نکند ب  
 شهر از ایشان مستغنی نشود و در حوالی شهر بار قوم لوط و اصحاب بدرین رسید و از احوال ایشان  
 و سبب و زبانی شهر از ایشان پرسید تا بداند که ایشان پیغمبر از انکذیب کردند یا نه

سخن در استماع این آیه است و بعد از آنکه استماع تمام و نظر در هر یک از اینها  
 و استماع ششم که برای تراخی است چه و چه باشد چو آب نظر کند بر زمین در شهر باغ و  
 شده کافران که بقایا عدو است از سبب آن مأموران محلی ترلعی بود و چون متعلق است بمهمات در آن  
 زمان تدبیر و فرصت تا مل و تفکر محل آوردن نعم با است قتل لکن مافی السموات است  
 و الا کثر قتل الله این جمله دیگر است از جمله ای که بر وجه تینا فیه لعل مضربیت است و مقنا  
 برای تقرینش بمعنی حل مخاطب بر اقرار برای یکیت موصول با صله یعنی مافی السموات و الارض  
 بقدر است جاری و مجرور یعنی لمن خبر مبتدا است جمله است تینا سیه مقرر اثبات قدره کامل است  
 و مقرر مضمون جمله ساقیه است لشد خبر مبتدا حذف است ای مافی السموات و الارض ای قل هذا  
 السؤال قل چو این معنی اینست بگو ای محمد مگر است آنچه در آسمان و زمین است بگو ای محمد  
 بر پروردگار رب العالمین است کتب علی نفسه الرخصة و عده کرد و واجب گردانید  
 خدای بر ذات خویش بفضل و کرم بر ائمه نورست راجه آنچه برگزیدگان بسبب عصیان  
 ایشان کرده است از خاک و پوزه کردن و مسوخ ساختن بر ائمه تو مکنه و ایشان امسوخ  
 گردانند و این جمله تکمیل نیست نه چون در کلام سابق یعنی قل سیروا فی الارض ثم انظروا کیف کان  
 عاقبة المکذبین فکر و عبرت باحوال گذشتگان فرموده که گذشتگان را نقیب مسخ و تقبیر صورت  
 واقع شده بود و موهم شود که درین است نیز بعضیان ایشان این چنین حال باشد و این نوع  
 مسخ و استیصال بود برین جمله این و هم را دفع کرد و جمله را برای دفع و هم استیصال  
 بوجه تکمیل آورد و دید که عذاب بزه از وجوب است و نسبت وجوب بوجهی خدا بر وجه تیشیل باشد  
 رحمت او از جهت تحقق تو احب بنویسد از تشبیه حال او بحال واجب و واجب می نماید  
 لکیف یحکم فی الیوم القیمة لا ینبغ فیه الامم در جواب قسم حذف است ای و امید بجمع کمال  
 یعنی است ای بجمع کمال فی یوم القیامة تواند بود که مرا و جمع جمع قبور بود ای حقیقت باشد  
 ای بجمع کمال فی القیامة یعنی چنین بود هر آینه نه در آئینه هر شمارا در گور تا نازد  
 قیامت جمع خواهد کرد بعد همه را در حشر و نشر خواهد آورد این جمله نیز مقرر است مضمون کلام  
 سابق را با ثبات تقریر جمع در گور تا در روز قیامت یعنی کسیکه این چنین تقریر فی از و می بین  
 از وی تقریر با ملک عاصیان و زدن با اعدا است لاریب فی این جمله  
 مکره است مریض بجمع را تا کنید بجمع را از جهت زدن کارگشائی است که روز قیامت است و مکره

انما رزقناهم معنی اینست نیست شکی در جمع کردن شما در روز قیامت و در روز جزا و سزا  
 الذین خسروا انفسهم فلهذا لا یؤمنون ○ وصول باصله منصوب بتقدیر معنی  
 یا مفرح بحدوث مبتدای بنی است ای هم الذین خسروا انفسهم یا بدل از کم ای یجمع الذین خسروا انفسهم  
 و این مشکل است در بدل ظاهر از معنی وجه بدل کن روان نیست مگر از ضمیر غائب و این جا ضمیر غائب  
 است بضرکت زید و حریت الی المفسکین و حریت فی المفسکین و حریت بک المفسکین و حریت مگر  
 آنکه این را بدل بعض دارند چه الذین خسروا انفسهم یعنی جمع شدگان روز قیامت اند برین هر دو وجه  
 فهم لایو سنون تعلیل خسروا باشد چه ایشان خاص اند از ان جهت که موسی نه اند معنی اینست آنکه  
 که نعمتهای خویش را زیان کردند و خود را بر زیان کاری و زیان زدگی آوردند پس ایشان بهر من خواهند  
 و بتقدیر اسلام خواهند پیوست رسوال خسران اثر از عدم ایمان بود و مسبب کفر باشد و راجع  
 ایمان از اثر خسران چگونه ساخته در ذیل تبیین شود چگونه انداخته جواب خسران اینجا یعنی بران انگیز  
 بارادت و قضا دارند و این سبب برای اینکه ایشان ایمان نیارند در حالت کفر و کافری جهان گذارند  
 و لکه ما نسکن فی لیل و النهار و هو السقیم العلیل ○ عطف است بر جمله شد ای قل ما فی السموات  
 و الارض فله باسکن فی الیل و النهار و اولی تعمیم نظم بر کان بود اینجا تعمیم در زمان روی می بیند معنی  
 و مراد است آنچه در شب و روز ساکن است و مملو است بآلودن همه او را برین سبب سوال شب و روز  
 سکون بود و در برای حرکت باشد چنانچه جامی دیگر گفت جعل لکم اللیل و النهار لتسکنوا فیها و لتتقوا  
 انفسکم فلهذا ذکر شمار اینجا وجه دارند و چگونه متعینند چنانچه جواب روز محل حرکت است فی جمله  
 و روزی سکونی نیز می باشد از شمس و غلطیدن راحت شب و تعین یا بر خوف معطوف عمل کنند ای  
 باسکن و حرکت فی اللیل و النهار یعنی گویند از سکون سکون کنوز و معادن زمین مراد بود چه شب و روز  
 در زمین سکون و قرار دارند زیرا که بر وایت کرده اند که کفار که پیش پستیا می آیند و درین معنایند  
 که از زمین گفتار که داری و زمین و عوالم بیگانه گذارنی حاجت تو آورد بر بهر مناسبتی که در برای تو  
 چنان کنیم تا تو غنی گردی و بی نیاز شوی در آن وقت این آیه فرو دادند بقرینه مراد از وقت معادن و کنوز  
 ملایم بود و نسبت سکون عوالم آن در شب و روز توافق باشد و هو السقیم العلیل عطف شای بر شای نیست  
 یعنی نیست و او ضعیف است گفتار همه گویند بگان است خود و انا است که و این معنی گانی و اندر جدا داران  
 بجز و از و گفتار ایشان تواند و هر کی را بدینچه تحقیق نیست برسانند قل اعوذ بالله العلی العزیز  
 و الارض و هو السقیم العلیل این جمله و یک سبب از جمله ای که بر وجه استیناف قل معذرت است

استقامت برای انجام معنی نفی است و تقدیم غیر است که نشان از انکار همان است از جهت اتهام برگزیدگان  
از جهت ارادت حضرت واقع شده دیگر نه انکار متعلق بخیر بود و فساد معنی باشد یا گویند جمله غیر است و لیا  
متفرع بر نشان نفی خداست که بنای است بر طریق اثر و وقوع بدان لایق نسبت چه کسی که نشان از نیست و  
صفات او چنین است غیر از اولی نگیرند ولایت دیگری بر خود نپذیرند قل بکفر نیست قبل سابق را بکفر  
فاطر بر صفت است نه بر صفت فاعلیم و لا یطعم جمله حالیه است معنی انیسف بگوئی محمد غیر خدا از اسن و  
نگیرم و غیر او را ندستی نپذیرم چنانچه کافران غیر خودی را اولی میگیرند و ولایت نابوده بر خود می پذیرند  
یعنی این کلام نیاید و این نشان نشان و این بر وجه تفریق است معنی غیر خدا می را شما دوست میگیرید و ولایت  
نابوده بر خود می پذیرید خدای که آفریننده آسمان و زمین است چه بکنند ان این است و حال نیست  
که بخورند و خوراند نشود با وجود او و دیگر را دوست گرفتن مقتضای عقل و سنجش خرد نبود سوال  
ذکر الطعام که از انعام که نعمت نبی و دین است و آیه از انعام بر چه وجه معنی است جواب  
اطعام معظم انعام است سبب بقای خاص عام است چه مناط البقاء همان و ملازم احتیاج  
انسان است که طعام سبب چاشت خورد و انعام غیر محتاج نیز بود قل لانی اموت ان اکون  
اول معنی است که این جمله دیگر نسبت از جمله ای که بر وجه استیناف بقل صدر است تا کید  
جمله از جهت اظهار اهتمام در اخبار و اعلام نیست معنی ان نیست بگوئی محمد نبی فرموده است و ام که  
که اول مسلمانان با ششم پیش از همه بودند و این نسبت قریش را بر نسبت اهل مکه بود یا بر نسبت به  
مومنان بعد زمان و آن باشد و لا تگوئن من المشركین عطف است بر قل یا مقل قل محمد و است  
که بر امرت معطوف است امرت بکنز و قیل لی که از معنی نیست این سخن بگوید میانش از مشرکان و در حق  
شک آرندگان این بنی پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم نظر بر مکان تقوی است که مناط تکلیف  
و ابتلاست نه امکان و قومی است که پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم از وقوع ترک معصوم و میرا  
و تواند بود که پیغامبر انبی از مشرک بودن بر وجه تفریق بود یا محمول بر مجاز یا حذف مضایقت  
ولا لکن امتک یا شجانه و لکن اشکرت لعیطین عکاک گفته اند و در ولا تخرج من الدار الاخری ان فتنه  
و تواند بود که نمی زند کور و سستی مشرکان باشد یعنی مشرکان را و نیستند از چه هر که قومی را دوست دارد  
بر حکمین احب قوما فو منتم او از ان قوم نوز قیل لانی انخاف ان عصیت کذی حد اب  
لوقه عظیم این جمله دیگر نسبت از جمله ای که بر وجه استیناف بقل صدر است و تا کید این جمله نیز  
از جهت اظهار اهتمام در اخبار و اعلام نیست معنی ان نیست بگوئی محمد نبی فرموده است و ام که





نه علو مکان که در اذان برآت و تراست است و هو آنکه بگوید الجنب یومئذ این جمله عطف است  
بر جمله سابقه عطف شای پرشای است معنی اینست و او استوار کارست همه کار را بیکست استوار است  
آگاه است باحوال زندگان حوال همه داند و جزا و ادب تواند بخشش آتی نشیند اگر چه شهادت داده  
این جمله دیگر است از جمله ای که بر وجه استیناف بقل مصدر است ای شئی بنده است اگر خبر مبتدا است  
شهادت تمیز است و نن بقضیه محذوف است ای ای شئی اگر شهادت من کل شئی و مستفاد است برای  
تقریر معنی حل مخاطب بر اقرار است الله مبتدای است محذوف الخبر ای الله اگر شهادت من کل شئی  
و این جواب ای شئی و اگر شهادت واقع شد به طریق نعم یستأون عن النبأ العظیم آمده و قل یا مقل  
خویش بدل استمال است اند قل ای شئی اگر شهادت بمعنی قل هذا القول قل جوابه و شهید خبری است  
ای محذوف بالمبتدا و ای هو شهید یعنی و بینکم این جمله مستانفذه است در جواب ما و خبر تعلقات من  
اگر شهادت فعل هو شهید یعنی و بینکم برین وجه اند محل وقف بود و بعضی ای شئی اگر شهادت من الله  
تقدیر کنند و مستفاد برای انکار معنی لا شئی اگر شهادت من الله گویند و الله مبتدای و شهید خبر مبتدا و اند  
و جمله معنی قل الله الذی لا شئی اگر شهادت من شهید یعنی و بینکم بنده برین تقدیر خبر جمله قل یا مقل  
خویش بدل از جمله قل یا مقل و معانی باشد برین وجه الله محل وقف بود قل الله وقف متشخص است  
بشئی و بیکست شهادت شهید مبتدا و خبر بود یا الله مبتدای محذوف الخبر و شهید خبر محذوف المستند  
بتقدیر الله اگر شهادت من شهید یعنی و بینکم باشد جمله قل الله اگر شهادت برین وجه جواب است و سوال  
بر طریق الله الواحد القهار من الملک الیوم قل مکرر است برای تاکید معنی اینست بگو ای محمد ام خبر  
بزرگتر از روحی شهادت یعنی بگو ای که ام خبر برتر است نام او بگوید و برتر شهادت او اقرار کنند  
تا هو او گواه بیارم و گواهی دعوی صدق خویش با گواهی سپارم بگو ای محمد خدای عز و علا گواه است  
میان من و شما یا منی چنین گویند خدای بزرگتر است از روحی گواهی او گواه است میان من و میان شما  
با گواهی و او حی لا اله الا الله لا اله الا الله و من بکتابنا ای من بکتاب القرآن و من بکتابنا  
بهذا انصبت بیان قرب است بر طریق آن ندان فی الصفح الاول و حمله و او حی الی قول من بکتابنا  
برای تأیید شهادت توحید و رسالت که قرآن متضمن است لاند که متعلق است باو حی و من بکتابنا  
بر ضمیر منصوب که مفعول است من اندر و ضمیر فاعلی بکتابنا دست بر قرآن ضمیر مفعول او که ضمیر ثانیه  
بر من محذوف است ای و لا اندر من بکتابنا معنی اینست و او می کرده شده است بسبب  
من این قرآن تا ای اهل مکه شمارانترست انهم و انواع و عید و قرآنی و غیره تا قرآنی بر سر شهادت





و بلائی که بدان مبتلا شود ندید در راه دروغ رونید و بدروغ و شوکت دروغ از شرک تبری بخیزید  
 انظر كيف كذبوا على انفسهم این جمله تقریرست مریان شناعیت مشرکان تصویرست  
 مرحافت ایشان و استقامت برای تعجب و استعجابست معنی انیست بنگاری محمد ایشان چگونه  
 دروغ گفتند بر نفسهای خویش خود را زیان کردند که استغراک خود را منکر شدند و چیز را که اعظم حد است  
 پیوسته نفی کردند شرک را بپوشاندند کافرب گرد گشتند و باز تکباب مکاره پیوستند خود را در ورطه دیگر  
 آوردند تا آنکه دهنهای ایشان هرگز گشت دوست و پانی ایشان در گواهی و اذن پیوست  
 و ضل عدههم مما كانوا يفتكرون عطف است بر کذبوا معنی انیست بنگار چگونه دروغ گفتند  
 خود را زیان کردند و گم شدند از ایشان آنچه افترا میکردند از آنکه ناستوده و شناعیت نابوده گمان  
 میدادند و بران معتمدی شدند و منحصص من یستمع الکتاب این جمله عطفست  
 بر مضمون قبل سابقه که بیان شناعیت و قباح حال ایشان بود و چنانست که گفت حالهم با سبب نفی من  
 استیع الیک روایت کرده اند ابو سفیان حرب و ولید مغیره و نضر بن حارث و عقبه بن شهر  
 و ابو جیل و ابی بن ربیع و چندی از ایشان بر تلاوت پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم گوش دادند  
 و هوش خویش بر در یافتن آن گماشتند ایشان نضر بن حارث را پرسیدند هیچ دریافتی محمد میگوید  
 و ازین گفتار چه میجوید نظر بن حارث گفت بشکل حکایت که شنیده گمان می نماید در گوش من مثل طبل  
 پیشانی می آید ابو سفیان گفت گمان میبرم آنچه میگوید صدق است و می پذیرم آنچه میگوید حق است  
 ابو جیل گفت کلا چنین است که تو میگوئی و جهمان است که در راه آن می پویی این آیه در شان ایشان  
 وارد گشت و این نظم در حق ایشان بود و پیوست معنی انیست بعضی نهنگان کسانی اندسوی  
 گوش میدارند و در یافتن شان تو دل میگمارند و جعلنا آذانهم لعلهم یسمعون ان یفتقروا  
 و فی آذانهم و حبسوا این جمله عطفست بر استیع یا حال سبب بتقدیر معنی است  
 و گویند آید ایم بر دلمای ایشان پرده تا که باز از زبانیک دریا بند اگر چه بخونید و در راه اند بپوشید  
 چون چشم خفاش از دیدن آفتاب محروم شده و چون و نیده را که از دیدن کاشات فی انفسه اند  
 و ان یروا کل آیه لا یؤمنوا بها و عطفست بر مجموع که صلح من است معنی انیست بعضی از ایشان کسانی  
 که اگر نمردن بیست و هجرت را مشاهده کنند ایمان نیاورند و بل بر عقیدتی ندارند حتی اذا جاءوا لک یجادونک  
 حتی یبذبا یمیه است از قبل مرزبانی حتی لایز جوتیه و بسیرت حتی او غل البذر اینجا جمله خبر طایر آمدن  
 معنی انیست کار ایشان بختایه زنده یا آنکه چون بر توینا عید یا تو عید و که گفته و سباحه پیش آیند











که متفهمی نفع دنیاوی او بقاء عالم یا بقاء عالم است لعین خود و است تعالی ما و الا محض است با کار  
بر وجه اضطرار و تمکین له و لعین را منزله مدعیان مبنی بر وزن آن و انکار معنی له و لعین از ان بر وجه  
ترسیل کرد و نفی و استثناء بر وجه مقرر قلب آورد و لکن او را لا خیرة و محسنه و لکن این است  
لام تاکید است و لا را لا خیرة بنابر است خیر للذین یتقون خبر است این جمله غلط بر وجه سابقه و بنف  
ولا را لا خیرة با صاف خوانند تا بدیل لا را لا خیرة و انند معنی اینست و هر آینه در آخرت بهتر است م  
کسانی را که تقوی می ورزند و از معاصی و مناهی می پرهیزند اعمال ایشان مستحق نفع آخرت بود و سبب  
ثواب اخیری می گردد آنکه یتقون است و منزه بر منای انکار بر وجه توفیق است معطوف و محلیه  
مخدوف است ای الاستفکون ما بینا معنی اینست ای فکر متی کنید پس خیریت دار آخرت در  
منی یا بعد نشاید که فکر نکنید آنچه دانستی است ندانید و قد نعلم ان الله لیکفر ذلک الذین  
یتقون فان الله جواد یمکن بوفک و لکن الظالمین بآیات الله یحذرون یکذبون و افعال  
خوانند و یکذبون از انکه بپوشیده و ده کاذب و اند این جمله معترضه است برای نکویش شان کافران  
و نه است حال ایشان رواست کرده اند غرض بر شریعت ابو جیل ما گفت من و تو متناهییم که  
و یکسر نیست مراد اینگان می باشد ای صادق سبکونی یا کاذب می خوانی ابو جیل گفت نعم اصادق می  
که او هیچ دروغ نگفته و بخیریه صدق و راستی نرفته و لیکن در وقتی که او را نقدیق کینهم منی قضی او او شفا  
و نبوت پیرند باقی قریش چه کار گفتند و بعضی گویند گاهی ابو جیل پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم  
اصداق کرده و شیا طین او را از مصافحه پرسیدند گفت و الله او اصادق می دانم دروغ گو نمی خوانم  
لیکن تا که عهد شدت را مشایخ بودیم تا او را استماع شوبیم و بعضی گویند شینی حارث و عامر و برادر او  
در ری می رفتند حارث نوبه گفت تعسا ای محمد بنی هلاکی با و محمد را برادر او گفت پیچنین مگو و هلاکی او مجوز که  
او را استماع میگویی و ایام راه می میوید حارث گفت چون پیچنین میزدی چرا او را پیغمبر می خوانی  
و چون صدق او در دل داری چرا او ایمان نمی آردی و هم متابعی ابو نمیزی بی موافقت او و یاران و نمیزی  
برادر حارث گفت قوم ما را بهتر ساختند و بزرگی و مهمتری ما پیدا کردند ما را تقلید کردند و در امتیاع  
نا آوردند و مهمتری خویش چو نه بگذاریم و چه بزرگی و ایمان آری هم حارث گفت معتبر می بگذار و ند و ایمان آ  
برادر حارث نمودن مسامت متوجه حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم گشتند به حدیث ابو جیل  
پیوست پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم گفت برین وقت آمدن و ایمان آوردن چه باعث گشتند  
و برین کار چه داعی شد که بمساعت پیوست و نه مذکور باز گفتند و متابعت نمودن از پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم



صنی الله تعالی علیه و سلم بخود گشت که میدانستم که برایشان این کابینه است شایه توان بود و خدا  
بروضوح توان آورد چون معلوم شد که ایشان صدق من معلوم دارند و با وجود آن از جهت حب جاه  
دریاست دل بر ایمان نمی گمارند اکنون معلوم گشت که ایمان آوردن دشوار است و کار ایشان در  
جز النار لا العار است فخر را بیدار توان کرد و خفته ساخته را به بیداری نتوان آورد و زان معرطن این  
آیت نازل گشت و این نظم بود و پیوست معنی انیست میدانیم ما بدرستی شان ایشان نیست  
هر آینه اند و همین میکنند ترا آنچه ایشان میگویند بعد معرفت حق در راه سگایه می پویند تکذیب ایشان  
اند و همین شدن نباید و بگفتار ایشان التفات نشاید زیرا که ایشان ترا تکذیب نمیکنند بلکه آیات  
معجزات خدای را منکر شوند سو الی ایشان حقیقت تکذیب پیغامبر میگردد و الفاظ تکذیب بصریح  
بر زبان می آورند نفی تکذیب پیغامبر بقوله فانهم لا یکنونک چه نوع می آید و سطر ایت آن چگونه  
رومی نماید جو اب نفی تکذیب محمول سنی بر وجه الفراء یعنی لا یکنونک استقر و انبل مضمناً بر  
تکذیب الآیات یعنی ترا تنها تکذیب نمی کنند و هم تکذیب آیات ما نیز می زنند یا محمول است بر نفی  
تکذیب در آیات ما نیز می زنند یا محمول است بر نفی تکذیب در سراسر آن منافی نیست مرثیه تکذیب  
ظاهر ای لا یکنونک فی بواطنهم و لکن الظالمین یکنونون آیات الله بظاهر هم و کذا کذبت و سئل  
عن قولک قصصاً علی ما کانوا و اودوا حتی انهم قصصت که لازم در جواب قبهم است بقدر التسمی  
حمله مقرر و دیگر برای تسمیه پیغامبر است معنی انیست لبوگند یار میگویم هر آینه بدرستی تکذیب کرده اند  
پیش از تو پیغامبران بسیار فرستادگان خدای عظیم الاقدار پس صبر کرده اند بر آنچه تکذیب کرده  
شدند و ایذا رسانیده گشتند و سرخ و مشقت پیوستند بعضی را در آتش انداختند و بعضی را تیشیدند  
بر کاله ساختند و بعضی را زالت میکردند و بعضی را بهوان و حقارت می آوردند تا آنکه ایشان را فقر خدا  
آمد و بهنگام فتح و ظفر و برآمد و کامیابی که کلمه است الله کلمات الله شرط استقر است لا نافی  
جز است متعلق سبیل غیث و اگر در مفاصل صفات نمودنی از باب الاضافه القرآن بودی و جمله است  
یا مقرر معنی انیست و غیث نهل گنبد و گرداننده کلمات خدای را در باب نصرت انبیا مقبول  
شدن دشمنان ایشان ثابت بود چنانچه در کتب الله لا غلبت انا و رسولی و انما التفسیر سلنا و لقد سبقت  
کتابنا لعلنا بالمرسلین انهم لهم المنصورون امثال من منی بنو و لقد جاءک من ربکای المی تسلین  
جمله بقدر جاک عطف است جمله و لقد کذبتم برسل من قبلک من قول اخفش زانده است در آیات ای و لقد  
جاءکم من نبی المرسلین بر قبل اسدی برای تعقیب است انی نقیجا کتبنا الخ من معنی انیست و بدرستی آمده است

در سیده است بر تو خبر ما بر سران مالعینی از خبر بار ایشان چون خبر فوج و لوط و شعیب و صالح و هود  
که ایشان را چه تکذیبها و اینها از استان ایشان واقع شده بود در ایشان برانها مبرک بودند و دل بر تحمل  
اینها را ایشان آوردند تا آنکه حضرت ما رسید و کار استان ایشان بهلاک کشید و در تفسیر امام کلینی آورده  
در گروهی پیغمبری بودی که بدو کسی ایمان نیاوردی و بشومی تکذیب او انت و وجهه ملاک میشد  
و پیغمبر تذکره کرد که آمدنی مشغول ایمان و است خدا می شدی و پیغمبر تا آنکه اجل او رسیدی و ازین  
عالم رخت بیرون کشیدی و آن گان کبر و غلبه است اعظم الله شأنه ان استطعت ان تبکینی  
نفقانی الا رضی الله فی الله که فتنای خود را بیاوردی جزاء این شرط خود است اسی فاعل  
و اینهم بایه و شرط با جزاء جزای شرط ایشان اول است و این جمله معتبره است برانی تا پیغمبر صلی الله  
تعالی علیه و سلم بازداشتن در اعراض کافران و تاخیر آمدن معجزات منقذات ایشان سرور است  
کرده اند چار شنبین عامه را جاعلی از قریش بر پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم آمده و در مجلس مصیبه  
در آمد و گفت معجزه چنین بنیاد چنانچه پیغمبران معجزه می آورند تا بتو ایمان آید و دل بر قصدیت  
آن و متابعت تو داریم پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم منتظر حصول معجزه بود و زمانی گذشته  
معجزه روی نمود و ایشان را عرض کرد و پیغمبر را علیه السلام اعراض ایشان و شوار آمد و بر خاسته  
پیغمبر از حبه اشتراف ایشان بنایند آمدن معجزه اند و می غلبیم در اندین آیه نازل گشت  
و این نظم بود و پیوست و رو آیه سابقه پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم پیغمبر  
و تحمل و بر صبر و عده نصرت و فتح بود درین آیه برین که پیغمبر را علیه السلام بر صبر  
گفتار بر کشته اعراض ایشان از ایمان اندوه نشاید و دشوار بنده شستن و گران دل و گران  
خاطره بنایند حجتی بیان فرمود معجزه انیسبت و اگر نا آمدن معجزه بر تو دشوار آمد و اعراض  
کافران بر خاسته تو گران نماید پس اگر توانی که بجویی بر اینی در زمین زمین همچو پیغمبر  
که در این در روی یا بجویی نزد بانی در آسمان تا بران بر شوی و معجزه بر اینی که در ایشان  
ایمان آرند بسیاری در زمین فتنه و در و بر آسمان بر شوی و معلوم است که طاعت  
آن غار بی و مردم و نادرا آنچه زیادت از آنچه بر طاعت او است نگوشت و از  
نا حاصل شدن آن تحروست و گوشت که الله که جمع الله علیه و سلم علی الهادین و این جمله  
ترسیل است چه کلامی که متعلق به شریف خدای تعالی باشد اندوه کردن و گران نمودن آن تفسیر  
بنود پس مضمون آن است که مضمون جمله سابقه دارند ترسیل نیست بازند معنی انیسبت و اگر خواستی

خدای جمیع کردن ایشان بر راه راست هر آنیکه جمیع کردی و همه را بر راه دین و اختیار اسلام آوردی  
 چون خدا جمیع کردن ایشان بر هدی خواهی بود بعضی را ایمان آورد و بعضی را بر کفر داشته خلاف ارادت  
 او اگر خواهی نشود و مشقت بدان و رنج کشیدن در آن سبزو و فلا فکون من الجلیلین  
 فاسی نیست ثبوت مضمون اخبار مذکور نسبت برائی توحیدی بمسئور معنی نیست چون این دانسته  
 که خدای جمیع کردن همه بر هدی خواهی بود و ایمان همه شوق بارادت خویش داشته پس نیایش از  
 کسیانیکه این معنی نمیدانند درین سواقفت شدن نمی توانند من القین بالله رضى بالمقتدر  
 خطی بالسر و خلاف مقتدر و بنیود و نا حاصل شدن آن موجب حزن برای چه شود و اما استخفاف الذین  
 یسمعون و لا یعملون یعنی هر آنکه گوید و نگوید و عمل نکند و عمل نکند و عمل نکند و عمل نکند  
 نکنند مگر کسیانیکه نمیشوند کسیانیکه نشنوند و احباب است چگونه گفتند از ایشان طلب اجابت شاید بر عذر  
 اجابت اند و نیاید و مردگان یعنی کفار چه از خودی ایجاب بر وجه استوار است مفسر چه کفار مرد است  
 که ایشان بمردگان مانند و استجاب است دعوت کار زندگان است مردگان نتوانند ایشان اجابت  
 بعد مردن بعثت خواهند کرد پس ایشان را سومی حساب گاه خویش باز خواهد آورد آن روز خدا خواهد  
 و حالت خویش خواهند دید این زمان برگوش ایشان هر شده و دعوت نشنوند اجابت نکنند  
 از نا شنیدن ایشان اند و لیکن نباش از اعراض ایشان فلان خود را فراموش و قال لا یستذل  
 علیه آیه من کذب جمل حال سنت از لیسر نکال می لقولون و قد قالوا لا نزل علیه آیه من رب  
 معتصماتی که در میان بود و را شامی کلام روی و خود قصه بالا گذشته که جارت بن عالم و جماعتی از قریه  
 از پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم میخواستند و وعده ایمان کردن آوردند چون در معجزه تاختیر شد  
 لولا انزل علیه آیه من رب یکتفین پیغمبر چون گفت این تعلیم پذیرد و پیوست معنی نیست و حال  
 نیست که بگفتند کافران چرا فرستاده شد بر محمد صلی الله تعالی علیه و سلم معجزه از پروردگار او چنانچه  
 با در خواستیم و چرا حاصل نکشت آنچه نازل بران در تیم قبل ان یقال الله فاکذی علی ان یشک آیه  
 نیزان بر صیغه مضارع معروف از باب تخیل و افعال خوانند و معنی ریجسب آن دانست آیه القدر  
 این جمله دیگر سنت از جمله نامی که سفیر لعل نسبت معنی نیست بگوای محمد برستی خدا قادر است  
 برین که بگوید پیغمبر که شما میجوید و آیتی که شما طلبید آن می پویند که قدرت او کامل است و همه  
 حکمت است با شد و از نا فرستادن پیغمبر که بگفتند و حکمت است و در استیجاب است آن را لازم

فیسشت از آن که در غیب است و بعضی تقاضای درین محل حکمت نافرستان مجزه بیان کرده و از خیر و خفا بخواهد  
آورد که حکمت در نافرستان مجزه که ایشان حبسه بودند از سیفیه قتران می نمودند آن بود که حکمت  
الهی در میرا آوردن مجزه که کناران را مستحق قتران کند چون آن پیدا آید با قتران ایشان رو  
نماید اگر چه بدین مجزه بران پیغمبر نگردد بدین حیرت سیفیه اصل شوند و پیغمبر را حکمت عالمیان  
خوانده قلم سیفیه عالیه است که نراند به علم قیسم دانسته بود اگر چه مجزه که مقتدر ایشان است بنیاد  
آید ایشان را صورت ایمان رومی نماید برین بود که مجزه پیدا شود و نراند ایشان بنا کرد بدین  
نستاصل نگردد و لکن آنکه در کمالیست این جمله است که است معنی نیست و لکن  
اکبر مردمان در قدرت خدا می جای دارند برین که خدا می را قادر بر همه چیز نمیدانند چه فلاسفه عقل کل  
قادر دارند و غیر قادر نمی میدانند و بقاعده باطله تمسک کنند الواحد الیصدر منه الا الواحد  
در میان گفته و بعضی دهره تتریه پویند و او را قادر بر قیاس نگویند و بعضی قادر بر فعل عبد  
ندانند و بعضی بر مثل فعل عبد قادر نخواهند می دانست که او قادر است بر همه حکمت و توانا است  
بر همه کائنات و ماکین **حاشا فی الارض و لا ظلیر یطیر یحیا و لا اله الا هو** که  
من زانده است و ایه اسم باست و لا اله الا هو عطف است بر و ایه و توصیف طائر جمله یطیر بنیاد  
از جهت تکمیل است تا در جمیع طایرین بهجت نبود و اتم خبر باست از انتقاض نفی بالا عمل مانافیه  
باطل است بر فتح آند و خجسته دامن آیه تا آخر تزییل است متضمن توحید بیان قدرت و تقدیر است  
از جهت استغراق افراد و ایه و طائر که سیاق نفی مقید آن شده خبر معنی اتم بر پیغمبر جمع آمده  
بمعنی نیست و تکیه است بر جمیع چیزین و نه پرنده که بر دیر پرامی خویش در هوا مگردانند  
که ابشال شمارند و انواع و اصفاء حیواناتی که بشما میبایست درین که متعلق و خدا اند معلوم و اندک  
قلوب پیوسته یازد و وضعیت او متعلق گشته متعلق او پیدا آید و با سجاد او موجود شده و کافران  
فی الارض **حاشا فی الارض و لا ظلیر یطیر یحیا و لا اله الا هو** که  
فی الارض الی آخر عطف فعلی بر اسمیه بعد و ثانیه ثبوت در اولی و جمله و ما فرطنا فی الکتاب  
شدیم معنی نیست فرد نگذاشته اتم در کتاب یعنی در لوح محفوظ پنج چیز می انچه اثبات کردن آن  
امی بایست در آن آورده ایم و انچه نفی آن می شایسته نفی کرده ایم اتم کسبیه الاجناس  
و الا صنف کینه الاحوال و الا وصف همه تیشیت پیوسته و هیچ حال و صفتی متروک نگذاشته  
بسیارین اتم به بالین کثرت ملک خوانند گشت پس از آن سوی محشر بر و دگر خویشی







و نه خدا میز خوانید و پیش او تضرع و باری کنید پس اگر خواهر آنرا کشتند کند و در حقش گردانند و غم امورش  
کنند کسانی که با او شریک میگرددند و معنی بر تقدیر سوم اینست خبر کنید اگر شمارا عذاب آید حسرت  
یا هول قیامت بیاید یا غیر خدا را خوانید یعنی بخوانید بلکه خدای را خوانید پس خدای آن را کشت کند  
اگر یا بفرصت غیر آنچه خواسته است از عذاب خواهد بود مطلق مقتدر بر همه چیز حق است همه ممکنات  
بر قدرت او بود و هیچ ممکن از قدرت او خالی نباشد چنانکه ذکر آن بالا گذشت و میباید آن بالا  
رفته و کَلَّا اَرْسَلْنَاكَ اِلَّا مُبَشِّرًا مِّنْ قَبْلِكَ فَاتَّخِذْ مِنْهُمْ اِلَکْبَاءً وَّ اَلْقَبَسَ بِلَدِّكَ  
لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ لازم در جواب قسم خوردن است ای قسم قدر رسالت را سلنا این جمله مترجمه است برای تسلیم  
پیامبر صلی الله تعالی علیه و سلم از جفا کافران و ایدار ایشان مفعول از سلنا مخذوف است بعد از  
لقد ارسلنا الرسل فاختارناهم قصیده است عاطفانه است بر جمله مخذوف است ای که بوجهم فاختارناهم نیز  
اختار بعد تکذیب بود متصل ارسال نباشد معنی اینست و سیو کنند یا و میکنند هر یکینه فرستیدیم  
رسولان را بسوی امتی که پیش از تو بودند ایشان را تکذیب پیش آمدند و رسالت را انکار کردند  
پس گرفتیم با ایشان را بشدت و معرفت تازی نمانند و بتوبه پیش آیند فَاَوْفُوا بَعْدَ اِذْ جَاءَكُمْ  
بِاسْمِنَا تَضَرَّعُوا فَاَسْبِغْ بِيْسْتَلُوا چون بر ماضی در آید برای تنذیم بود و بعد از ایشان ساختن  
یعنی چرا انکار و باشد و چون بر مضارع در آید برای تخصیص یعنی بر اینک ایشان یعنی چرا می کند باشد  
و اینجا بر تضرع ماضی است در آمده تنذیم تنذیم شده از جای بهم با اسمنا مخذوف تضرع است و جمله  
مترجمه است برای تنذیم معنی اینست پس چون آمد ایشان را عذاب ما چرا تضرع نکردند باری  
و عاقبتی ننمودند و بتوبه پیش نیامدند و مسدود شدند تا توبه ایشان را قبول میکردیم  
و عذاب از ایشان بر میگرفتیم و لَکِنْ قَسَمْتُ لَکُمْ اَنَّهُمْ لَيَسْتَلُنَّ مِنَّا کَافُوًا  
لَکُمْ کَوْنٌ عَظِيمٌ بر مضمون جمله فاختارناهم بالا سابق و الفاء لیسعوا و لکن قسمت قسماهم  
فهم تضرعوا معنی اینست و لکن سخت شد عذابا ایشان پس تضرع نکردند و باری نیامدند  
و بنیاد است شیطان پیش ایشان عملی را که میکردند و ماضی و میناهی که می آوزند یعنی کار را  
بد ایشان را پیش ایشان می بستوزد و شوی و رخت را در نظر ایشان خوب بینند و تضرع نمایند تا  
نشدند باری پیش نیامدند لاجرم در عذاب بمانند استعمال حرف تنذیم و لالت برین کتب  
آنها تقاضا توبه تضرع از ایشان با قدرت و امکان بوده اقتدار و توانائی مفعول آن روی نمود  
چون کاری که از آن عاجز بود و وجود آن مقتدر و بیاستند تنذیم بران مستوفی شود فَاَسْبِغْ بِيْسْتَلُوا

فَمَا كُنَّا وَاعِدًا بَعْدَ إِعْدَائِهِمْ آلِ أَدَمَ فَتَحْنَاهُمْ فَمَا كُنَّا وَاعِدًا بَعْدَ إِعْدَائِهِمْ آلِ أَدَمَ فَتَحْنَاهُمْ  
 معنی بر حسب بیان دانسته لما ظرف فتحاست و این جمله معطوف است بقوله و این هم الشیطان  
 ای زین هم الشیطان ما کافو ایلون فتحنا علیهم ابواب کل شیء لایستوانا و کرا و ای سر الیاسا و الدشرا  
 استدر اجائی حقیق معنی اینست پس هر گاه که فراوانش کردند آنچه بدانی پند و او شده بود و آنچه  
 معنی است از آن می نمایند و بقیه پیش آیند بر زاری و توبه پیش نیامدند و بر معاصی مناسبت  
 کشادیم بر وجهی استدلج بر ایشان در باری از انانی و تنهستی و اسن و فراغ و غیر آن حتی اذ  
 قوی خود ایما و تواتر آنکه تفسیر بختی است بر اخذنا هم حتی ابتدا می است جمله در آمده و قبل  
 سرت الی الیلد حتی او علما بالرفع معنی اینست تا آنکه چون بداند چه داده شده باشد و گشتند و پیوار  
 نعمتهای خدای میثاومی و شادمانی میبستند ایشان را یکایک شیئی یار و زنی گرفتیم و بجزایب و فساد  
 متاصل ساختیم فَاذْهَبْهُمْ مِّنْ أَرْضِنَا اذ امتحان است جمله عطف است بر اخذنا هم  
 معنی اینست پس هر گاه ایشان توبه نکشند و تخیالت و ضعیف پیوستند فقطع دایره  
 اَلْهَوَیَّ الَّذِیْنَ فَتَلَمَّوْا اَعْطَفَتْ سَتِ بَرَاخِذِنا هم و این کما نیست است از رسیدن بلائی و کشیدن  
 عنائی که بر ایشان این حال پیش آید و این صورت روی نباید معنی اینست پس بریدم شد پس انده  
 نومی که ظالم بودند آخر گردید که شکرگاری می آوردند یعنی تمام رقتند و سستاهل گشتند و انجند  
 اللَّهُ رَسِیْتُ الْإِسْلَامِ سَبْ حمله ترخیل نیست چه دالت بر تحقیر نیست که اندیش می باشد  
 ظالمان را که نعمتی عظیمه و عطیه عظیمه است مقرر افته که جمیع آن حمد باید و بوصول آن شکر شایسته  
 معنی اینست و هر مردی است که پروردگار عالمیان است و شکر بر حق جل و علا را که در کار جهانیا  
 سَتِ قُلْ أَرَبَیْتُكُمْ اِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَبْعَ مِائَاتٍ مِّنْكُمْ وَ أَخَذَ مِنْكُمْ سَبْعَ مِائَاتٍ قُلْ یَا  
 قَوْمِ اِلَهِ عِبَادِ اللَّهِ یَا قَوْمِ کُفُّوا عَنِ الْجَاهِلِیَّتِیْنِ اِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ الْحَیْثَ اِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ الْحَیْثَ  
 معنی اینست بگو انی محمد انید انید مرا خبر کنید اگر خدای شخواتی شما و بینا می باشد یا پیر و پیر و پیر  
 شما هر کد کوشش شایسته می شود و چشمهای شما عجزی فکیر و دایمی شما هر کد عجزی و نیکی و نیکی و نیکی  
 نیست میبودی جز خدائی که رفته را بیاورد و کم شده شما باز بسیار و این هر که تواند کشاد و غیره  
 این نیست که تواند داد لَنْظُرَ کَیْفَ نَجَّسَتْ اِلَهِیَّتِیْمُ کَیْفَ نَجَّسَتْ اِلَهِیَّتِیْمُ کَیْفَ نَجَّسَتْ اِلَهِیَّتِیْمُ  
 این جمله معنی است باری یاد و دانیدن و مقرر گردانیدن معنوی بنده سابق معنی اینست بگو  
 چگونه آیات را بگردانید و باز باز میبایست ایشان بعد محبت یافتن از تصور آن اعراض میکند

و در آن نیندازند و خاطر بر آن نمی گذارند قل اَرَأَيْتُمْ كُمُ انْ أَشْرَبْتُمْ كُمْ اَنْ تَكُونَ لَكُمْ  
 اَوْ جَهَنَّمَ هَلْ لَكُمْ مِنْهَا اَلَا اَقُولُ اَلَا تَعْلَمُونَ ○ جمله دیگر است از جمله های که بر وجه استیفاء  
 اقبل بصدقه بقرت معنی انبیت بگو ای محمد مرگ فرات را می دانید مرا خبر کنید اگر بر شما عذاب خدا  
 یکایک می مشاید اما از شما بپایید یا بعد ظهور ما را است آن بوسی نماید بهست کسی غیر طایمان که ملاک  
 شود و هست کسی خبر است که ان که بقا و زوال پیوسته و خبر است که ان که بپاک نشوند و غیر طایمان بپایند  
 تلف نه پیوندند و مسکن بپایند المُرْسَلین اَلَا هُمْ بِتَسْوِیَةٍ و مُنْتَدِلین  
 ای نرسلم حال کو نهم مبشرین و مندرین الاممین انقدرت علی کل باقیقت منظم این جمله بقرت  
 بوسی تنبیه و تسلیم پیغام بر علی امده تعالی علیه و سلم معنی انبیت و نمی فرستیم ما رسولان را مگر  
 درین حال که بشارت دهند اندوختن را بجهنمان و ترساننده اند کافران را از نیران نفرستیم  
 ما ایشان دعوی کننده قدرت بر آوردن هر چه از ایشان بخواهند و پیروز آوردن آنچه از ایشان  
 طلب کنید پیدا آوردن معجزه کار خداست بارادت حق متعلق است و بایجاد او شقوق است همواره  
 آورد بنده کار خدا نمواند که و فَمَنْ اَمَّنْ وَاَصْلُهُ فَاَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَاَلَا هُمْ یَخْشَوْنَ  
 وَاَلَّذِینَ کَذَّبُوا آیَاتِنَا یَسْتَحْجِرُوا الْعَذَابَ یَا کَاذِبًا یَقْسُقُونَ این جمله با جمله معطوفه  
 یعنی و الذین کذبوا آیاتنا استغسوی بشارت و اندازند که بر طریق این بشارت بر وجه اعراض  
 آمده فاسیله است معنی انبیت چون رسولان بشارت دهند بخواهید ترساننده بوعید  
 فرستادیم و ایشان آیات ظاهره و معجزات متظاهره و اویم پس آنانکه بر ایشان ایمان آرند و  
 بتصدیق بوعید ایشان باعث گشتند و از ترس و عید خود را و معصیت نیکند ایشان این  
 و غذای و عقلی بخور و بزم ایشان را اندوهی ترسد و آنانکه آیات ما را انکذیب کردند و معجزات پیغام  
 ما را در خیر تصدیق نیاوردند بر عذاب بآنها بگردید که فرمودید و تارک بودن و از عید امر و نهی تجاوز  
 نمودن قل لَّا اَقُولُ لَكُمْ عَسَدٌ نِیْ حَرَّ اَشْنُ الدَّیْ وَاَعْلَمُ الْغَیْبُ وَاَقُولُ لَكُمْ اِنِّیْ  
 مَلَاَکٌ اِنْ اَتَّبِعُوا اَمَّا یُوقِیْ اِلَیَّ جَمَلٌ وَاَیْضًا جَمَلٌ وَاَلَا اَعْلَمُ الْغَیْبُ عطف است بر قول ای قل لا اقول  
 و جمله عسدي خبر از آن است مقول اقول است و جمله و الا اعلم الغیب عطف است بر قول ای قل لا اقول  
 هذا اقول و الا اقول لکم انی ملک عطف است بر اقول ان در آن است و جملۀ عطف است باستان  
 نیست در جواب ما ذا تصنع معنی انبیت بگو ای محمد من نیگویم که نزدیک من خضرانهای خداست  
 و در خزانها او تصرف دارم تا هر چه طلب کنم و در طلب آن بختا بنده از من بیا نید و من نیگویم

که غیب نماند و انظار بر غیب میتوانم تا بدانم که مقتضات بطور خواهد پیوست و حصول  
خواهد گشت و من میگویم که فرشته ام که قوتی زیادت بر قوت بشر یا نه ام پس وی نمی گویم که امری که تو  
من و من کرد و نشود و تعلیم و تلقین بران از خدای عز و جل می آید از ناسخ و خبریه می آید پس چنانچه  
بود و در تائید آن چه باشد قلی لیکوی لا یجی و البصر یبصر و لیس است  
نصایطی که بر وجه استیانتان قبل مصدر است معنی انیسبت بگوای محمد است که برابر باشد  
کو بر و بینا در خیال و هدی چه کور نشان نه بیند راه با سبب در نیاید و پیارا دین و در راه راست  
نشان بد و همچنین سلمان چشم دل کشاده نظر بر نشان راه راست افتاده راه گم نموده خود را در ملک  
و تبلیغی و گمراهی نیفتد و کام چشم دل او کو گشته نشان بر راه راست باد و اگر او پیوسته راه راست  
نداند متصل رسیدن تواند افتد لا یفقد کس و س که این استقامت برای تو بیخ است فاعلم  
نعمون علیه و بن سبای الاترون فلا تفکرون معنی نیست انمی بیند نشان راه را پس فکر  
انمی گشتان یابید و بسوی هدایت شایید و آنشد ربه الذین یخافون ان یخسرُوا  
ال دین یخسروا این جمله عطف است بر قلی الیسوی الاعمی معنی انیسبت برسان بخیریکه وحی کرده  
شده است بر تو یعنی قرآن کسا که میترسند ازین که بسوی حسابگاه پروردگار ایشان حشر کرده شوند  
بلکس کف و یق و یق و لا یفقد کس و س که این جمله حالیه است معنی انیسبت درین حال که نیست مر  
ایشان و از غیر خدا خاضع و طاعت باری و بند و نه شفاعت کننده لعل لیسبت کس و س  
معنی کل یقیوا متعلق است باند معنی انیسبت برسان ایشان را تا متقی شوند و پرهیزگاری  
کنند برین وجه انداز بنویسان و اگر مصدق بر قیامت اند و دارند تا در زمره متقیان در آیند  
و تواند بود که از الذین یخافون ان یخسرُوا اهل کتاب مراد شوند معنی چنین آید تهرسان بقرآن اهل  
کتاب را که ایشان اعتقاد بر قیامت دارند و از حشر میترسند و بشکران را که سگ قیامتند ترسانند  
چه نفع کند و انداز چه فایده دهد و تواند بود که از الذین یخافون یعنی مشرکان مراد شوند که ایشان  
اگر چه معتقد قیامت اند ولی از احتمال قیامت می ترسند سوال بر تقدیری که آیت  
بنگیزه در حق کافران باشد قید من و نه مشکل شود زیرا که از قید من و نه بر حکم متقوم مخالف است  
و سستی خدا بی با ایشان می آید و چه قید نکند کورچه نفع و بی میاید چو آب قید در صورت عدم  
خویش و در جثت حکم بخود انتقام و بی و تا صبری غیر خدا بدین آیت و انتقام و سستی خدا و انتقام  
از بی اتق و غیر شایسته باشد چنانچه در سوره االی مغفرت من بر کیم و خسته من نعمها السبوت و الا یضرب

۵۵





بسیار است بر ایشان چیزی پس میان ایشان وجودی در افغانی یعنی از کار ایشان شایسته نیست  
و باز کرد در توان ایشان را کاری نیست ایشان را هیچ نسبت طرفه ندارند و برای چه و در افغانی  
مِنَ الظَّالِمِينَ ○ جواب نمی است ای و لا تظنوا مکنون من الظالمین یعنی نیست ایشان را  
سایه آن در حق است از خود و در مگردان بین از ظالمات شومی و از شیطانات گزینی و کذا لک  
فَتَنَّاكَ فُتُونًا لِّتَعْلَمَ أَلَمْ نَخْلُقْكَ فَنَّا هَذَا بَلَدًا مِّنْ مَّوَدِّعٍ فَنَقَّبْنَا فِي الْفُتُونِ وَنَمِيزُ الْفُتُونِ  
اختیار یعنی اظهار ما علی ما فیهم و ما علمنا هم نعماناً لِّلْمُتَّقِينَ فَنَالُوا الْفَضْلَ بِلِقَائِنَا يُجِيبُونَ و غیر اینها  
لیعلم ما علمنا ای و لذک یعنی ما علمنا عینیه و الاقرع هو الاقرع ای تلبسنا بغيره فتننا بغيره و نوحنا  
نوح ای الاختیار بالافقار و الاقویا بالافقار و الاشراف بالادبار و الاغنیاء بالافقار و الاغنیاء بالافقار  
این جمله محضه است برای آنکه فتنه شدن ایشان مجتهد من تعیینه و اقرع بنو بکره این صورت دیگران  
را نیز رومی نموده معنی نیست همچو مثلاً گردانیدن عینیه و اقرع بطلال و صیب و سلمان و امثال  
ایشان و مستور گردانیدن ایشان بدیشان مبتلا گردانیدیم یعنی از مردمان ای بعضی نوعی را نبوی  
و بعضی را بعضی را اختیار افقتیاقویا را بعضی را بقرار با دلائل نگه میدارشان در شان صفتی که فرموده ایشان  
ست این طائفه است که عباد کرده است خدا را ایشان از میان ما و ظاهر کنند از کافران آنچه میدارند  
از استکفاف و تنگ در ایشان از صفتی که کمتر است و نوعی که فروتر است اختیار و امتحان بر نسبت  
ما از مردون کسی است تا بماند از حال او آنچه نمیدانستند و اختیار بر نسبت خدا آنست که اظهار کند آنچه در  
کسی نمیداند اَللّٰهُ يَاعْلَمُ بِالشُّكْرِ بَلَدٌ مَّهْمَةٌ بِرَأْسِ الْكَافِرِينَ و انکار نفی اثبات بود معنی  
اینست نیست خدای عالم به شکر کسانی که ایمان بید آورند و شکر بگذارند یعنی عالم تر است پیغمبر  
صلی الله تعالی علیه وسلم بحال ایشان داشت تا در و بیکه اول دل بگفتار کافران بیکما شست و عجز و تنگی  
تعالی عنه را غیر علم بحال ایشان بود تا در گشت اول در ملتس کنان بسیار عدت نمود و اما چیزی از مرتبه ایشان  
بر پیغمبر و عمر خدا داشت تا هر یکی خاطر را پذیرفتن مستول کافران و دهن بار بار سوم بار گشت و حشا  
عجز و تنگی از پیغمبر و عمر بحال ایشان عالم بود که اندر ایشان تبصره و تبصره می فرمود تا آنکه ایشان  
را ازین عمل باز داشتند و دل ایشان را بر خطا مرتبه ایشان نگذاشت عالمیت خدای بحال ایشان  
ازین سابق فهمیده بود این جمله که متفهمین تقریر است بر سیل تریل روی نمود و بلاذ اجزاء لک الذین  
یؤمنون یا ایها الذین آمنوا علیکم شریعتی که جز از او امر است عینیت بر روی سبانه ای بر و الاقرع  
الذین و درین صفت مظهر است برای تشریح بسیار و به ایران بعضی نیست و چون مانده

بر تو کسانیکه آیات ما یعنی آیات کتاب لکان قرآن است مومنین یا معجزاتی که برای ثبوت صدق تو در  
دعوی نبوتی است موقند پس بگو سلام من علیکم یعنی تحیت سلام یا از عظمت سلام را نگار کتب  
بکم علی تقسید الرحمن جمله معلوم است مرنی این طرد و ابر سلام را بمعنی اینست فقرانی که ایمان  
آورده اند ایشان را از جهت فقر ایشان طرد کن و اگر ام شایان بیانید سلام علیکم مگو و با غایت  
آغاز برای آنکه خدای تعالی و کریم رحمت را بر خویش لازم گردانید و رحمت خویش ایشان را بعبادت ایمان  
و شکر رسانید الله اکبر من عجل منکم شیء یجوز الیه من کتاب من بعد و اصله فکانت  
غفور رحیم این بر قرائه فتح با اسم و غیر خویش بدل است از الرحمة و بر قرائه کسر تعلیل یا مستانف  
در جواب مالک الرحمة فانه غفور رحیم بر قرائه فتح این با اسم مبتدا است خبر او ثابت مقدم است یا خبر  
مبتدا یعنی فانه مفسر است و بر قرائه کسر جمله غیر من عمل آمده و تفصیل معنی شریطه و در خبر مستعمل من شده و  
این کنایت است الی مثل رحمة یا تعلیل است مخرج از محذوف را می من عمل سور سجده ثانیة ثم تاب عنه  
یعنی انشد و رحمة لان الله تعالی غفور رحیم و تاکید فانه غفور رحیم از جهت ابراز ثناء باری تعالی  
بر وجه و کات و استواری است معنی اینست بدستی شان نیست هر که بکند از شما بدی را بنادان  
و این قید واقعی است که بدی کردن جز بنادانی نبود پس توبه کند و صاحب صلاح شود از پس آن که  
غرض عمل بر حکم و عده ایشان را از مزد و گنا مان ایشان بخت و کذا لک تفصیل الآيات و لتسکین  
سبیل المؤمنین است بین بیعة خطاب و نصیب بر سبیل نصب و رفع خوانند تبیین تعدی  
از اسبیه معنی الظهیر و سبیل منصوب بر مفعولیت بود و بر قرائه غیبت است بین از استیان الامر معنی ظم  
سبیل مرفوع بر فعلیت با جواز تذکر و تانیث باشد و کذا لک صفت مصدر محذوف است مرفعل  
الآیات ای و تفصلاً مثل ذلک التفصیل الذکور فی الآيات السابقة تفصیل الآيات و استبین عطف است  
بر جبار و محذوف و وفی الظهیر المعنی و سبیل المؤمنین و لتسکین سبیل المجرنین معنی اینست و محذوف  
که بیان کردیم بیان می کنیم آیات را تا طایر شود زنده مومنان و تاسیب اگر در زمره مجرمان و  
جمله و کذا لک تفصیل تر نزل است فذلک آیت هیئت ان اعبدک الذین یستعینون  
یعنی ذلک آیتها جمله دیگر است از جمله ای که بر وجه استیانت بقل مصدر است  
روایت است کرده اند که بعضی از مشرکان پیش پیغمبر آمدند گفتند یا رسول الله تسلیم بعضی التماس  
حق تو من یا لک یا یعنی بلب یا بدست بعضی یا لکنا ما را با حق کن تا یا یا که تو ایست از پیغم و دل  
بر لقب یق تو بگباریم ازین آیت نازل گشت و این بضم ادر و میوست معنی اینست

بگو یا محمد بدیستی من نمی کرده شده ام ازین که پرستم آنان را که شما از غیر خدا میپرستید  
 باز داشته شده ام از مبادات آنانکه از غیر خدا میعبادت او می یارید قل لا اتبع آلهنوا وکم لا  
 این جمله دیگر است از جمله ای که بر وجه استیناف بقل مصدر است معنی اینست بگو ای محمد بخوا  
 ستم ازین که من از شما بخواهی پیروی کنم یا نه پرستم قبل صد است معنی اینست بگو ای محمد بخوا  
 المحدثین این جمله قلیل است و جمله لا اتبع اهلها هم دلیل است معنی اینست بدیستی مرا بود بخوا  
 آن هنگام که بخواهی شما را پیروی کنم فنام من در این هنگام از راه راست یا بندگان بلکه ناشی از  
 راه گم کرده شده گان که اتباع کفران گمراهی بود و پیش روی ایشان ابتدا باشد قل انی علی بینه  
 من ربی وکی لا یستغیبه ما عندی من ما کنت یحیون به ان الحمد لله الا الله  
 بقل الحق این جمله دیگر است از جمله ای که بر وجه استیناف بقل مصدر است رواست کرده اند که نصر بن حار  
 در جرم کعبه ایستاده گشت گفت اگر محمد بر حق است بر ما عذابی فرستد این آیه در روای آمده و در جواب  
 او نازل شده این جمله در ردیه مقالات کفار است انی علی بینه من ربی مقول قل است و تاکید او و حجت  
 رد انکار است که بجم حال استنباطی و قد کذبتم و تکذبرتم که مانند است بر عینه بتاویل دلیل است با قرآن  
 یا عاهدت بر منصفی بلکه سابقه ای و کذبتم تکونی علی بینه عاهدت یا فیه است و مادر است بقلون  
 است و او با فصل خویش است است عاهدت یا فیه است و مادر است بقلون  
 مرئی سابق معنی اینست بگو ای محمد بدیستی من کا بتم بر حقی ظاهر از پروردگار خویش در ابطال آنچه شما  
 می آرید نیست نزد من عذابی که شما دل پرستانی آن بیگمارید زیرا که نیست حکم مگر خدای را و نیست تصرف  
 مگر حق جل و علا را کار خدای این فرمود و چنین بیفایده گویند یقصر الحق یقصر لیس  
 معاصفت و یقصر انفسا و یقصر بر صیغه ناقص یخلف از حجت القامه ساکنین و خطا از حجت اتباع لفظ خوا  
 و معنی مختلف بر حسب اختلاف قرائه و اند و جمله بر پرورد خدای است از امشب معنی اینست نشان را  
 و درست با قصد بیکند و مدق و اقی و در لاهمی انگند و هو یخیر الفایده این جمله عطف  
 بر پیشین سابق و تمیز است معنی اینست و او بهترین جدا کننده گان حق از باطل باشد و برترین مشرق  
 کننده گان میان صديق و کذاب بود قل لو ان الله عاهدکم ان لا یبعثکم فی سبیل الله و فی سبیل رسوله  
 لکن فی سبیل الله و فی سبیل رسوله لکن فی سبیل الله و فی سبیل رسوله  
 بگو ای محمد اگر ثابت شدی بدیستی نزد یک من است عذابی که شما بخواهید و در راه طلب آدمی بخوا  
 کار من و شما تمام شدی و گفتار و کردار و فراموشی و پیوستگی و همه متاصل گشتی





کز بر صورت جمله پندیده آوردیم پیشکیم عطف است بر شتم الیه هر چه که در تعلق اعمال یا تنها ادا و تخطی و کرد  
 فعلیه آوردیم بر ما موصوله محذوف است ای یا کنتم تعلیل نه او آن کسی است که از شمار روح شهادت شنب یعنی در  
 خواب می ستاند و شمار از کار باز میدارد و آنچه که سبب کرد و باید در روز می باشد تا تنهائش بر شنبی از خواب  
 تنهائش نبود و پیش تنهائش بر شنبی بر نیک و در خواب نیست و لالت نکند و تنهائش بنهار بر نیک و سبب  
 شنبی لیل نبود بلکه اجزاء کلام بر عادت عالمه نیست که سبب در روز می باشد و شنبی بعطیلت میگردد  
 پس شمار در روز می انگیزد و هر یکی از خواب بر بخیزد و چنانچه مرده را بعثت خوابد که و در شرف خوابد و تا نماز  
 کرده شود و ملتی که برای هر یک معین بود پس از بعثت بودی حسابگاه خدا که نخل خجسته و منزه است بر یک  
 عرض اعمال و شمار احوال و افعال باز گشتن شتاب شود پس شتابداست و بدید عمل کتب و خبر خواهد کرد و  
 هر یک را در بیان خواهد آورد و **وَهُوَ الْعَاقِبُ فَوْقَ عِبَادِهِ** معطوف است بر جمله سابقه عطف است  
 است بر شتابی معنی نیست او قادر است عالی است بوندگان خوش بملو و مکانست نه عسلو مکان  
 که حق سبحانه تعالی منزه است از آن **وَيُؤْتِيهِمْ حُكْمًا وَحِفْظًا** معطوف است بر و هو القاهر فوق  
 عباده ای و بر سل حفظ معنی نیست و پیوسته بر شمارا که همان است از ششم الجین حزان هر یکی را در  
 یکی کاتب حسانت و دهم کاتب سیات چون پندشید یکی راستا و یکی چپا بود چون شنبی کند یکی پیش  
 پس باشد کاتب حسانت بر کاتب سیات نام بود و کاتب سیات بر کاتب سیات نام بود و چون میکند کاتب  
 حسانت یک چشم را و غنمه بنویسد و کاتب سیات متوقف بر استغفار میدارد و شش ساعت یا  
 توقف میکند اگر استغفار کند بنویسد و اگر سرماند یکی را کتاب کند گفته اند که تا آن اعمال قلم ایشان  
 زبانشان بود و سیاهی ایشان آید و پس ایشان را عمل کردن بنده ایلاست بر هر چه از و صداد و بشو تا آنکه  
 او را از آن راه فرود گذارند بنویسد و اگر او را خبر میکند فرشتگان بخوشی باز میگردند و اگر انعام شمر میکنند و خوش  
 میشوند بعضی گویند هر یکی را چهار فرشته است و دو کاتب حسانت و دو کاتب سیات بود و بعضی گویند دو در  
 دو در شنبی و بعضی گویند پنج اند چهارمین و یکی ملازم شنبی و دو در باشد بعضی اند که آنجا که است  
**الْمَوْتِ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَلَا تَجْنِبْ** معنی است ای ایستاده نیست توقف فعل ماضی است مذکر اند  
 جنت است که ناچار است از فعلی نیست تا نیست از نیست میقتع است با فعلی نه از نیست جنت  
 تا بطریق تزل معنی نیست تا آنکه چون یکی از شمارا حرکت بیاورد و نگام سوخته روی نماید جان او را  
 فرشته گلن که فرشتگان را بر ای قبض از دل آن است تا باند یعنی باک است و در آن او که نیز نگار  
 موهلند و حال نیست که ایشان در میان بدو دارند و دیگر فرشتگان غیر موهلند گفتند که چنان است

بنگاهم میوت روی نماید ملک الموت با چاره فرشته هفت فرشته رحمت و هفت فرشته عذاب می آید  
چون موس را بر فرشتگان رحمت میگذارد و جان کافران بفرشتگان عذاب می سپارد فرشتگان رحمت  
جان پرهیزان فرشته رحمت میدهند و در مکانی که برای مومنان ساخته اند می بنهند و فرشتگان عذاب جان  
کافران بفرشتگان عذاب میدهند و در مکانی که برای کافران معین است می رسانند و روایت است کرده اند  
پیامبر صلی الله علیه و سلم بیاوردت بر سر من یعنی رسید ملک الموت بر سر من و استاده و دید گشت  
ملک الموت از فقه فانه موس بن بدین سخن از ایمان او خبر کرد و ملک الموت را بر فرق بروی آورد و ملک الموت  
گفت من در حق هر مومن رفیقم و در قبض ارواح او شفیقم چون جان بنده قبض میکنم و چون حالت اهل او  
در اندوه و ناله می بینم میگویی که من بنده یا موزم آگاه باشید که معذورم و مرا بر شتاب یار بار بازگشتنی  
است و بر هر یکی از شما آمدنی است بر حذر باشید پس خانه از دریا از و بر نود که قدم من از جانزد و در هر دو  
در هر خانه قدم زدم بجز یکت با اهل آن مصافحه میکنم خورد و بزرگ را بدانم و جان مغیر و کبیر را ستانم پس  
ای محمد اگر جان پیشه را بخوایم که قبض کنیم تا فرمان خدا نبود نتوانیم و فی الامر او مودعه را نتوانیم که حضرت رسالت  
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ هفت است یا بدل از دست الحق صفت  
و یک است مرا اندر یا صفت است مبرولی معنی نیست پس باز گردانیده شوند مردگان سوی حسابگاه  
مولی ایشان که حق است و وعد و وعید او صدق است **الْأَلَاكَةُ الْحَكْمُ وَهُوَ أَسْمَى الْحَكَمِ سَيِّدٌ**  
**الْأَحْرَفُ تَنْبِيهِ** است و هو اسم الحاسبین عطف است بر جمله **الْأَلَاكَةُ الْحَكْمُ** یا منعطف خویش تشریف است  
معنی نیست آگاه باشید مر خدا بر است حکم حاکم هو بود و بعلم کامل و قدرت شامل سر او احکام هو بود  
و او شتاب ترین حساب کنندگان است حساب پیشینیان و پسینیان را در اندکی از یک زدن کند  
و چه اعمال از نیکی و بدی تو در دم زدن میسرین گردانند **قُلْ مَنْ يُجْحِبُ كُفْرًا ظَلَمَاتٍ لِّلَّذِينَ هُمْ**  
**تَدْعُوهُمْ تَقْضُوا وَخُفْيَةً لِّكَ لَنْ أَتُخَيَّبَنَّكُمْ هَٰذَا كُنْتُمْ كُونًا مِنَ الشَّاكِرِينَ**  
خفیه لغو و کسر فارجه یا خفیه یا خفیه یا خفیه خوانند معنی حساب آن دانند این جمله دیگر است از جمله  
که بر وجه استینان نقل بقدر نیست من هیچم مقول نقل سنت من ظلمات البر والبحر متعلق است بنحیکم  
تدعون حال سنت تقضیا و خفیه حال است بتقدیر ذوی القصر و خفیه یا مقول سطر است شی تدعون  
و یا تقض و خفیه یا طرف است ای تدعون وقت تقض و خفیه لکن اینجا لام موطیعه است قسم خود  
لکن این از روی لفظ جواب قسم لا از روی معنی خبر است و با باشد و جمله لکن اینجا تا آخر بیان است مراد  
مراد از ظلمات بر خست و در زمین دارند از ظلمات بفرقه شدند و بجزند از این معنی است یا ای محمد که

میند به شمار از محمدی خوف و سواضع ترس از پر و بجز درین حال که میخواهند اورا الفتن بختها من و نیکوین بین  
 الشاکرین یعنی اگر ازین حادثه ماننا نجات دهی و ازین در طاعتی برآیند ما ازینش اگران باشیم و از  
 سپاس دانان و شکر گزاران گردیم قل الله یختارکم فیما یشاء و من کل کتب شکر آنست  
 شکر آنست که بیکم بر صید معاصر از باب تغلیل و افعال خوانند و معنی بر حسب آن دانند این جمله دیگرست  
 از جمله ای که بر وجه استیفاء قبل بعد است جمله الله یشاء بیکم مقول قبل سینه من بیکم منها من ظلمات  
 البر و البحر و من کل کرب عطف است بر منها جمله شکر آنست که بیکم عطف است بر بیکم معنی انبیت بیکم  
 محمدی شاکر از ظلمات پر و بجز نجات میدهد و از هر سختی خلاص می نمیشد پس شما باندای اصنام را شریک  
 میکنید و ایشان را در کار خدا داخل میدانید قل هو الله لا شریک له ان یتبعک حکمیکم  
 حد ابکم من فوقکم و من تحت ارجلکم اولیکم شیعما و ید یوق یعصکم یا من یعص  
 این جمله دیگرست از جمله ای که بر وجه استیفاء قبل بعد است جمله هو القادر تا آخر مقول قل است  
 معنی انبیت بیکم محمدی قادرست برین که بر انگیزد بر شما عذابی را از بالای سراسرهای شایعی از  
 آسمان چون صاعقه و سنگ و جز آن بفرستد یا از زیر پاهای شایعی از زمین چون خسف و زلزله و  
 غرق گشتن پیدا کند یا شمارا با گروههای مختلف بیاورد و میان طوایف گوناگون برانگیزد تا مبتلا بمقتضای  
 غیر جنس شود و تقه مخالفت خلاف نوع خویشین مقتون گردید و صحت غیر جنس بای غلطی و عجز است  
 فیممست و بعضی را عذاب و عقوبت بعضی بچنانند مقهور قاهر می گرداند و بعضی عذاب مذکور عذاب  
 از ظلم شالین دارند و جوعا و ایشان پندارند انظرو کیف نعرت کلام الله یعقوبون  
 یعنی نعره یعنی نمین دارند و بعضی معنی تردد و تکرر پندارند و کیف برای استقامت و استقامت  
 معنی تعجب است از آیات قدرت که گذشته و عجایب قدرت که ذکر آن بالا رفته یا آیات قرآن مراد بود  
 که در قرآن تکرار می پیوند و این جمله ترشیل است یا معترضه است برای تعجب معنی انبیت بیکم آیات را  
 چگونگی بیان میکنم و بار بار چه نوع در بیان می آوریم آیات را محجب بیانی است و محبت بیانی است بهر آیت  
 مختلف آید و اشارات گوناگون روی نماید تا ایشان در پاید و دریافت آن منفعت یابند و کلام  
 ای قیوم ملک و هو الحق مال است از آیات و نمیزد را بطه است و بند کرد و تاویل قرآن  
 یا حال مست از خدا یا معنی انبیت و حال انبیت که تکیه میکند و دروغ میداند قرآن را کرده یا آن  
 حال که تکیه میکند و نا بوده میداند عذاب را قوم با شکوه تو و حال انبیت که قرآن حق است یا  
 حال انبیت که عذاب حق است قل انکم بود کفیل این جمله دیگرست از جمله ای که بر وجه

استیناف قبل صد است مقل قبل است معنی انیت بگو ای محمد ز نام من رقیب بر شما و میستم و کیل  
در تمام کارها شمار از شرکت نگذارم و از کفر باز آرم این کار بر در و گار است کار من تبلیغ و انداز است  
و تفسیر آورده که این آیه بآیه قتال منون گشته و حکم او پنج پیوسته لکل نیکه مشتق من و سوف  
تعلیمون چون سامع و مدعی که ذکر آن گذشته شنیده چنانست که از هنگام وقوع آن پرسید  
این جمله بر وجه استیناف وارد گشت و مضمون آن به بیان پیوست معنی انیت هر چه بر این است  
و عدد و عید زمانی است که در آن زمان قرار گیرد و مکانی است که در آن مکان استقرار پذیرد و سرانجام خواهد  
دانست شما آن زمان چون مضمون آن اخبار ظاهر گشت و خواهد دانست آن مکان را که مشرکان  
را که مضمون و عدد و عید در وی ظهور خواهد پیوست نزدیک یاد و سرور دنیا و یا بعد نشود و جمله و سوف  
تعلیمون تزییل است در تفسیر بتی آورده و خاصیت این آیه ذکر کرده که هر که این آیه را بر کافری بخواند  
و آن کافرا به عید بر زندانی که در وی سبکند بدارد و در باز دارد و قیاد از آیت **الَّذِينَ يَخُوفُونَ**  
**فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَخُذْ أَلْفًا مِّنْهُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ** این جمله معترضه است برای امر  
باعتزال از مجال است کفار و تجنب از تکاب مخالفت با شر با آنکه در حکایتی دیگر شنود از آن باز نا  
معنی انیت و چون به مینی و آنکسانی را که عرض میکنند در آیات ما دور می آیند در طعن و استهزا  
پس اعراض کن از کافران در وی بگردان از صحبت ایشان تا آنکه در حکایتی دیگر عرض کنند و از طعن  
استهزا باز مانند **وَمَا يَنْبَغِيكَ الشَّيْطَانُ** که اگر چه بعد از آنکه **الَّذِي كَفَرُوا بِهِ الظَّالِمِينَ** ○  
نستیک بر صیغه مضارع از باب تفعیل و افعال خواهد معنی یکی دانست باز آمده است و حرف شرط  
برای تاکید در آید و اولی معنی پیدا کند و من سر لیس است بر سر طوطی ساقه معنی انیت و اگر از شر  
گرداند از منی مذکور ترا شیطان یعنی سبب شود مشغول گردانیدن با شغال برای فراموشی آن پس بعد  
از یاد کردن منی مذکور و منع منطوق یا قومی که ظالمان اند و در کار خود استهزا از حد تجاوز کنندگان درین  
دلیل بیانیست برین که خصیان بدینها بران رواست و شیطان را بر ایشان دشمنیست  
و اگر کردن آن در دل ایشان بهرین است **وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ** این جمله معترضه  
شبی و لکن **يَذْكُرُوا** **لَعَلَّكُمْ يَتَّقُونَ** ○ چون بآیت سابقه در هنگام عرض کردن فرا  
در طعن و استهزا است قرآن امر با عرض کافران کرد و دشمنی ایشان در حیرتی و منع آورد  
بسیار از این بران مکمل کردند و خود را برابر ارض و ترک قبول با ایشان آورد و نیکوکاران و لیستند  
رفتار ایشان طعن و استهزا بیشتر کردن گرفتند بآیه **وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ** من حسابیم هر چه



با ایشان برای بند بر بیان نفی ضرب پیوسته است امر با عرض و نهی از قعود با ایشان بدین آیت مشهور  
 گشت من در من شی را زده است شی اسم با مست من شی حسا بهم بیان است نمرشی علی الذین تقولان  
 غیر است و لکن برای مستعد است چون جمله و ما علی الذین تقولان من حسا بهم من شی هر چه از اطلاق  
 من حسا بهم است که فزان بود جمله و لکن کرمی با از اضم نید و ادن هلف کردن این تم تکمیل باشد ذکر  
 مبتدای است محذوف الخبر ای و لکن علیه ذکر می باشد سی است محذوف الفعل ای و لکن ذکر کردن  
 ذکر می علیه تقولان معنی کنی تقیوا است معنی چنین آید و نیست موقوفان چیزی باز حساب شکر شکران  
 مشهور من با ایشان زبان نگوید ایشان را و نه ضربی نرسانند و ننگند لکن چون شمشینند نید و ادن  
 بر ایشان لازم بود و وضاحت و سوغطت واجب باشد تا ایشان از شکر نپرسند و از طعن و استهزا  
 باز نمانند و ذکر این الجذبة و الذین الجذبة و الذین الجذبة و الذین الجذبة و الذین الجذبة و الذین الجذبة  
 در امر است از ذریع سوال چون عین کلمه نید و بدیع نتج باشد و او میان که کسر و بنویسند  
 یوحل و او باید که محذوف نشود و جواب نیز و بدیع در اصل یوحل و یوحل و یوحل و یوحل و یوحل و یوحل  
 آید و باعتبار اصل و او میان یا و کسر است و محذوف شده بعد در بدیع از جهت حرف حلق عین کلمه  
 مفتوح گشته و و بدیع یوحل نیز بدیع باعتبار استناد معنی نتیج عین پیوسته است و استعدای سومی و قبول است  
 اعیان و لغوا مفعول دوم است و دینیم مفعول اول است استناد با استقلالات خویش منله موصول است  
 موصول با صله امر حاضر مفعول است و جمله و ذالذین عطف است بر شرطیه سابقه معنی نیست  
 و نگذار کسی را که دین خویش را مسخرگی و بازی گرفته حیات دنیا ایشان را فریفته و ایشان را  
 مغرور گشته اند صحبت ایشان سپر نیز و با ایشان سیامیز و ذکر این که آن تبسّل نفس بهما کسب است  
 عطف است بر و ذالذین و آن تبسّل بعضی و آن لا تبسّل تقدیر لکن و بعضی صفات محذوف دارند  
 بتقدیر که است آن تبسّل ندارند معنی اینست و نید و ذالذین تا نبلاک سپر و نشود و یا نید و  
 از جهت که است آنکه نفسی بد آنچ کسب کرده است از جبر و شرف خطا نبلاک نمیونند و لکن حکما  
 من ذیون الشکور و لا تشفی شیء جمله صفت است مرفعه معنی اینست نفسی نیست  
 مراد از غیر خدا و وحشی که او را یا وسپکنند و نه شفا عمت گشته از هلاک بانو و در وانی تقدیر  
 کل عدل و لا یخلف منتهای این شبهه بطیفه است بر جمله لیس لسان و دن شد ولی و لا شفی شیء  
 فاعل است بر لا یخلف و ذوی ضمیه و یا نه عدل نیست زیرا که عدل معنی مضد است متعلق با خدا و  
 فاعل یخلف نباشد معنی اینست که اگر خدا بد آن نفس نرسد فاعلی قبول نشود و نور از خدا



را بشنود اولئك الذين آمنوا بآياتنا كذبوا كذباً عظيماً اي كه من محسنين و عذاب اليبس  
 و اما كاذبا اي كه كذب و دروغ گوئند و بندگان است ايشان است برالدين اي بخدا و دينم نسيان و اولئك الذين  
 ايسلوا صفت است بر اولئك اي كه شراب من حميم تا آخر خبر مبتداست و اين جمله يعنى از كاذبا اي كه  
 خویش معطله باشد و ذكر كرده كه اينست ان تبسل يا ارادة ان لا تبسل نفس بمعنى ان تبسل اي تبسل  
 است باي خویش به نكاح بپوشد نشو و نما بچراغ خویش در معرض استيسال باشند مرايدشان را سب  
 شرابي از آب گرم و عذاب در درناك بدانچه كه فرسيوزند و بچند او دين اسلام نهي كرده بعد از آن  
 انفر تكلفه و موعظت سود ندارد و قل ايها السعويون الله ما لا ينفعنا ولا يضرنا و لا يضرنا  
 فردد على اعقابنا بآياتنا هدينا الله اين جمله ديگر است از جمله هاي كه بر وجه استيناف  
 بقل مصدر است و شر و عطف است بر نه عواهي اند عوا مالا ينفعنا ولا يضرنا و ما نريد عونه على اعقابنا  
 روايت كرده اند كه عبد الرحمن بن ابى بكر در آن حال كه كافر بود و مادر و پدر خویش را بعد اسلام  
 ايشان دعوت بر كفر كرد و تحميد ايشان بر پرستش بتان در زبان آورد اين آيت وار و گشت دين  
 تكلم بورد و پيوست و بعضى روايت كند عبيد بن جهمين بر پيغمبر و عوبت بتان عرض كرد و تحميد پيغمبر  
 بر اختيار زير آيايز بان آورد و اين آيت وار و گشت و اين تكلم بورد و پيوست يعنى اينست بگو اى  
 محمد ايسرستم غير خداى چيز را كه اينست در شفقت او و ترسى ندارد از سفرى او بآورد و انچه شوم  
 بر پاشناى بايى خویش يعنى از دين حق مرتد شوم دعوت او بعد از آنكه خداى با هدايت داد و در سب  
 توحيد بر ما كشاد و اقل اين كار نكند و و انالى خود را در دين و ربه نيگند كالذى استجوبونك الشيطان  
 فى كاذب حذر ان تجار و مجرور حال است از ضمير تدبر و زور و اعلنا انى كاشين كالذى استجوبونك  
 الشيطان فى الارض چنان و خير من خالى ديگر است معنى اينست در حالت كه باشيم همچو كسى كه او را  
 شياطين در گمراهى انداخته خيرت زده و چيران مانده ساختند يعنى در محلى كه استاده كه راه مى يابند  
 نه و چيران مانده هر جاى نى بشتابند متخبر شده اند چه كند و كدام سوسى قدم زنند كه اخشب  
 قد عونا الى الهدى ايستنا به لطف مستقرست خالى ديگر است اصحاب فاعل فاعل  
 جمله يدعون صفت است بر اصحاب را آيتنا فقهه فيقولون آيتنا جمله بنيه است مراد من رالى الهدى  
 آيتنا فقهه را قرائى كه بهر خواند بعد حرف بهر و وصل الف هدى را از جهت التمام ساكنين حذف كند  
 و بر قرآنى كه الب خوانند و الف مبديل باشد از بهر بنا كه از جهت فتح با قبل معنى اينست درين  
 محلى كه بتر و و چيران مانده را ياران اند او را سوسى راه را ميست و ميگويند بيا سوسى ما





بقدر گذشت و به تشریح و توضیح پیوسته و همداوگان بنات بود و هر یک که بافتن نیلی او باز نمودند که  
درین سال فرزندی زاده شود که دعوت سوی غیر دین تو کند و بتلین تزلزل کند و در مملکت تو غوغا کند  
مرد و لعین فرمود از چیرگی در دین شاعرسان است پیش از آن آسان است مردان را از زنان زیاده  
طهر باز و آید و کسان را بر زنان بازدارد اگر بیدار شود بکشد و قتل کند تا این سال بگذرد  
آوردن خویش را در طهر یافت بر جماع او شتافت حاصله گشت و با براسیم معلوم بود است کابنهان پیش  
مرد و در قتل غیر متعلق شدن بچشم نمود گفتند بچه که دیکه میگوید و در حقیقتی که شت و آنچه  
مقدر بود بمحصل پوست نمود گفت زانی که پیش ازین حمل داشتند بگذارید دل بچستن پسرا  
که زانید بگذارید بر حلی که بعد از شب پیدا آید حکم بچستن بر دی لازم نماید و تیز و ایت کرده اند  
با و ابراهیم را چون وقت نداشت نزدیک رسید مخفی شده در جوی خشک خرید آنجا بار نهاد ابراهیم  
را زاده و در جای پنهان کرد و خبر ولادت و تعیین مقام آن بر آورد و آفرشتا  
ابراهم را آنجا یافت برای او خانه زیر زمین ساخت ابراهیم را آنجا انداخت و از جهت خوف سحر  
سنگی برداشت و در خانه داشت بعضی گویند زن آفر را چون در دزد گرفت پنهان شده شتافت  
تا آنکه در کوچه غاری یافت در آن غار در آنجا پنهان و بچه را آنجا گذاشت سنگی بر در غار داشت  
هر بار پنهان شده آدمی در خانه مذکور یا در غار مسطور در آمدی پستان در وین او ندادی و او را  
چنانچه رسم مادران است شیر دادی ابراهیم در غایت مادر انگشتان دست خویش میزدی هر بار که  
مادر او در آمدی در میگردان انگشتان دیدی گفته اند از یک انگشت شیر میزدی و از انگشت دیگر شکر  
و از انگشت دیگر روغن و از انگشت دیگر آب خوروی و بعضی گویند جبرئیل علیه السلام ایستاد  
او را در کام او داشت از شیر روان شد ابراهیم سینه را با نیام یا کره سینه پیران تا آنکه در آنک  
مدت بسیار با او در چون یکساله گشت سینه سینه بود تا آنکه خطام پیوست و از بکیدن پستان انگشتان  
سختی گشت بعد از آن مادر او طلبام آوردی گفتی کردی تا آنکه نهفته سینه شد و در  
با مادر گفت من بی پرورنده من کیست مادر گفت پرورنده تو منم باز گفت پرورنده تو کیست  
گفت پدر تو باز گفت پرورنده پرورنده من کیست گفت من و گفت پرورنده من و کیست مادر  
گفت سبک است با تو دیگر رفی نیستی پرورنده من بی سوال کرد و پدر جواب گفت آنک باز گفت  
من زبانی او گفت تا آنکه از گفتن تنه بکشد گفت من و باز گفت من زبانی او را چنانچه  
بعده ابراهیم پدر او گفت بیایم پیوستیم کسی را که ترا و برادر تو است پدر غضب کرده باز گشت

و اگر گفتار متغیر گشته رفت بعد از آن خبر پدربسی در کار آمد آنکه غضب کرده بود باز آمد ابراهیم را از آنجا بر و آمد  
آورد و با خویش به صاحب کرد و ابراهیم چون از این مقام بیرون آمد نظر ابراهیم بر آسمان و زمین و زمین  
آدمیان و میان و شیرین و کوسبندان افتاد چشم فکرش بر ایشان نهاد و در دل گفت ای من بهر آفریده  
بهست آفریننده من همان هست که ایشان را آفریده موجود کننده من همان هست که ایشان را موجود گردانیده  
هر چیز که در نظر او میگذشت بر وجود عنان و دلیل می گشت و در مسنوعات متفکری بود و در معرفت صانع  
گوشش می نمود پس چون مقدار می وقت تفکر گذشت و شب روی تبارکی گشت ستاره بر آمد روشنائی  
او در نظر درآمد بعضی گویند ستاره مشتری بود و بعضی گویند زهره می نمود بعد از آن ماه تابان بر آمد و آفتاب  
در نشان بر آمد دل بسوی هر یکی میل کرده هر یکی را در معرض پستش و سوال آورد بعد از دیدن تغییر و تحول  
دل او بر پنج کی را نه پذیرفت و در پنج کی قرار نگرفت از همه بر آشفته اندی و جهالت و جهل و غیبت و غیبت  
و الاض حنیفا و انا من المشرکین گفت بعد از آن در شهر آمد خلق آن شهر را بت پرست یافت و تفصیل  
و تحمیل ایشان شتافتند ایشان گفتند ای ابراهیم تو چیستند کیستی و کدام معبود را می پرستی گفت کسی  
را می پرستم که آسمان و زمین آفریده او هست و آفتاب و ماه تابان بر کشیده روی درین آیت این قصه  
نکوشیده و بیان این قصه آمد و نامی که کمال حال است بتقدیر قد از یاب جا و کم بصیرت حد و رسم پادشاهی  
استمال است از جن علیه اللیل قال هزار بی جواب لما استمعنی انیستما بین هر گاه که تاریک شد برو  
شب یعنی هر گاه که ستاره را دید از همان روشنائی می درخشید گفت این نوا است و روشن است مگر پروردگار  
من است سوال گفتند ای ابراهیم اقرار بر این نیست که یزدان کفر و شرک است و چه باشد پیغمبران از آن  
قبل الوحی و بعد معصومین و قبل این کلمات را هرگز متکلم نشدند این سخن را بیسیف چنانچه واقع شود و چون  
صادر بود چون از این خبر یافتند که کفر باشد بلکه سجدت همزد و تقدیر انباری است مقام بود چنانچه  
در یافتن است هم الحادون متعین است که خبر هم الحادون بتقدیر اضم الحادون آمده پس پادشاهی است  
بر یوست باشد و کفر بود و منوالی نیست تمام یعنی از شک بود و شک نیست و اعتقاد است کفر باشد چنانچه  
است تمام یعنی از شک بود بلکه علم باشد و آن سخن بر ندادن سخن یعنی از شک نیست چنانچه  
پیغمبر را گفتند یا کفر یا ایمان یا عجب پیغمبر و لا اعلم النیب و پیغمبران نادان  
آن پیش از تعلیم و تلقین هر آن وقت بیان نباشد و نایاب که نایاب می باشد و پیغمبران از ادراک  
تجربه در زمان تحصیل به قدامت و بیگانه فکر و علم نباشد و نایاب که نایاب می باشد و پیغمبران از ادراک  
بصیفات کرم گار پیش از ادراک نباشد و اگر سوالی که نایاب که نایاب می باشد و پیغمبران از ادراک



وَقَالَ لَقَوْلُونَ هَذَا رِي بِنْدَازند برین هر دو تقدیر این حکایت کلام دیگر می خنم و دیگر می باشد حکم الحان بالکفر  
الایکفر کفر بنود و اگر گویند که این در حالت لغو نیست بود و پیش از بلوغ روی ننموده و این زمان تکلیف نبود و  
پیش از تکلیف موافق و نباشد و این در سبب نیست زیرا آنچه انبیاء در حالت منقر و کبر از کفر معصوم است  
و هیچ وجهی مستحق کفر نشوند و نیز صبی هر چند که مکلف نبود بر دست و اعتقاد کفر معذور نباشد که  
از هیچ کس قابل عفو نیست بعد حصول اعتقاد کفر و استیصال فایده حکم مانع می است فَلَئِمَّا أَفْلَحَ قَالُوا  
كَأَيِّ حَيْثُ الْأَوَّلِينَ لَمَّا طَرَفَ سَبْ مَرَّ قَالُوا لَأَفْلَحِينَ قَالُوا قَالُوا سَبْ دَلِيلُ حَلَّةٍ عَطَفَ سَبْ مَرَّ قَالُوا  
هَذَا رِي مَعْنَى اِنِيسْت پس هرگاه متغیر گشت و با قول و غروب پیوست ابراهیم گفت و دوست ندانم  
کردندگان و فرودندگان را که دینداران علامت حدوث نشانیان الوهیت نباشند و فرودندگان  
باسمات زوئل هموار برین بگو فَلَئِمَّا أَفْلَحَ قَالُوا لَأَفْلَحِينَ قَالُوا هَذَا اَدْبَارُ لَمَّا مَعْلُوقُ قَالُوا هَذَا رِي  
جمله معطوفه لیاست بر جمله سابقه یعنی لما جن علیه اللیل رای کو کہا قال هَذَا رِي مَعْنَى اِنِيسْت هرگاه  
که دیدم راه را تا بان گشتند هَذَا رِي هم بر تا و یلای که گذشتند و ذکر آن بالا رفته فَلَئِمَّا أَفْلَحَ قَالُوا لَكُنْ  
كَأَيِّ حَيْثُ الْأَوَّلِينَ قَالُوا لَأَفْلَحِينَ قَالُوا لَأَفْلَحِينَ قَالُوا لَأَفْلَحِينَ قَالُوا لَأَفْلَحِينَ قَالُوا لَأَفْلَحِينَ قَالُوا لَأَفْلَحِينَ  
مَعْنَى اِنِيسْت پس هرگاه که متغیر گشت و با قول و غروب پیوست گفت  
ابراهیم اگر چه هنوز نیکند بر پروردگار من هر آینه هر آینه باشم از قومی که راه گم کردگان و گمراه شدگان اند  
محدثی محبوبی متغیری معبودی سازند و سرشتش و پروردگار من ضلال ازین بالا تر بود و گمراهی  
ازین برتر باشد فَلَئِمَّا أَفْلَحَ قَالُوا لَأَفْلَحِينَ قَالُوا لَأَفْلَحِينَ قَالُوا لَأَفْلَحِينَ قَالُوا لَأَفْلَحِينَ قَالُوا لَأَفْلَحِينَ قَالُوا لَأَفْلَحِينَ  
این جمله عطف است بر جمله لَمَّا رَامِ الْقَهْرُ بَارِ قَالُوا هَذَا رِي اَبْنِ شَرِّ عَمِّ بَارِ تَاوِيلُ سَبْ مَرَّ گشتند  
و ذکر آن بالا رفته ابراهیم اشارت بصیغه تدکیر با این که شمس می نماند است باعتبار تدکیر خبر است  
یا باعتبار تَاوِيلُ اَوِیکوب اَوِیکوب هَذَا اَبْنِ شَرِّ عَمِّ مَعْنَى اِنِيسْت پس هرگاه که آفتاب  
را بیشتر از آفتاب تابان مشاهده کرد و فقط هَذَا رِي خبر تَاوِيلُ است گشتند بر زبان آورد و گفت میگویند  
شما این پروردگار من نیست یا پروردگار من نیست و زعم شما یا اورا میدانید شما این پروردگار من نیست  
زیر آنکه نزدی خرم و کثرت در شنائی او پیش جهان و جانیان بر خشن و برین نیست فَلَئِمَّا أَفْلَحَ  
قَالَ لَقَوْلُونَ هَذَا رِي بِنْدَازند برین هر دو تقدیر این حکایت کلام دیگر می خنم و دیگر می باشد حکم الحان بالکفر



حکامیه السلام را از مضرت احسان می ترسانید و ایشان را در پامپ زریان رسانیدن می رسانید  
 و مترابر بهم علیه السلام از مخافته ایشان تبری جست و لا اخاف ما تشركون به الا ان يثابروا لی گفت  
 وسیع کوئی که شکی علیهما معترضه است یعنی شکی در حق سبحانه و تعالی  
 معنی ان نیست پروردگار من هر چیزی را از روی علم غیظ نیست و در گرفت نیست و بهم چیز معلوم  
 او آمده بهم چیز لاند و هیچ چیزی بر او پوشیده نماند اقله لا تتدکرونی است تمام برای انکار  
 بزوجه تو هیچ وفا عاطفه است و معطوف علیه مدون نیست امی افلا تشنفون فلا تتدکرون معنی نیست  
 نمی شنوید پس پند نمی گیرید یعنی نشاید و نباید که بعد از شنیدن معنی و بسع ربنا کل شیء علما هستند  
 نگیرند و معطوف نه پذیرند چون بدانند که خدای بهم چیز دانند و سزاوارن بدی تواند چگونه دل قبول  
 پند نیارید و جز از شرک و کفر باز ندرید و کیفیت اخاف ما تشركونم و لا تخافون  
 انکم تشركون بالله ما تشركون انکم تشركونم سلطنا است تمام برای انکار است ان  
 با اسم و خبر خویش معقول است مر لا تخافون و ما در عالم نازل به سلطانا موصول است با موصوفه معقول  
 مر اشركتم ای امی شیء ای شیء الذی لم یزل به سلطانا و جمله ولا تخافون مال است و جمله و کیف اخاف  
 ما اشركتم ترسیل است معنی ان نیست و چگونه تبریسم از چیزی که بدان چیز شرک و زبیده اید و آن را با  
 خدای شریک گردانیده اید و حال ان نیست که شما نمی ترسید ازین که شما شرک شده اید و احسانم را  
 شریک ساخته اید چیزی را که بر شما ثبوت آن حقیقت فرستاده و دوستوری نداده لی حقیقی او را شریک میگردانید  
 و بی برائی او را می پرستید از خدای که قادر مطلق است در شریک کردن و دیگری با او نمی ترسید  
 فَمَا نَحْنُ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ تُعْلَمُونَ کتاب نیست و است تمام برای  
 تقریر است بمعنی تحمل کردن مخاطب بر اقرار معنی ان نیست پس بگویند که ایم فریق شر و اشر باشد این  
 از با و غنا از میان دو فریق یعنی ما و شما اگر شما خداوندان و انبیا باشید و حال ما و حال خویش بدانید  
 این معنی بر خداوند و دشمن پوشیده نشود و این چنین امر ظاهر محتمل می شود و الذین آمنوا و عملوا الصالحات  
 ایما که حدیثهم اولیایک که هم الا من و هم معتمدون منوا با جمله معطوفه بر و صله الذین  
 موصول باشد مرفوع الحمل را بتبدل است جمله اولیایک لهم الا من خبر عقیده است و جمله لهم مستندون  
 عطف است یا حال است و جمله الذین آمنوا آثار خواب است بر سوالی امی الفریقین احق بالا من یا احق باب  
 از قبیل سائل بود چنانچه عن النبا العظیم فرجواب عم یثبنا لوان مذکور شده و اشد الواجب القضا  
 و رجواب لمن الملک الیوم آمده معنی ان نیست آنرا که ایمان آورده ایمان خویش را بطلانی میبخشد

و قف

و

که در اندیشه ایشان اسی محمد را ایشان را سست است از عذاب و این منی از عقاب و ایشان را ندیده است  
 یا ندیده و بسوی مقصد فرود ایشان تابنده و ندیده اند که ظلم مذکور را بیکصدیق رضی الله تعالی عنه تفسیر بشیر  
 و کفر کرده و با تندی آن آیه ان الشکر نظام عظیم آورده و هم فرار و قری رضی الله تعالی عنه تلاویل بکنیده کرده  
 سبب ال بر تامل الیه بیکصدیق را نیز و احتیاج از کفر امن ثابت شود این آیه متمسک است مرجع و چون ایشان  
 امین و در میان را بر تقدیر عدم کینه هم در آغاز کار پاشد و بر تقدیر کینه بازادت عفو یا عیب از عذاب  
 بر قدر گناه بود و خطا کفر که در عذاب مخلد خواهد بود و در پانچ گاهی امن از عذاب روی نخواهد نمود  
 و در آن جهت است که انکه است که از این جهت است برای منع محبت مذکور و در ملک است  
 است بر چینی که ابراهیم علیه السلام در معرفت الوهیت و انجات و هدایت الهی است و انکه است که از این جهت است  
 کرده و مخلوقات را دلیل بر وجود سنان و هدایت محبت آورده معنی انکه است و آن یعنی جمعی که ابراهیم  
 در محبت الهی است و تمسک کرده و قوم خود را بدان بر وجه احتیاج آورده معنی است که تقدیر کرده است  
 که آن ابراهیم را داده ایم و در دریافت آن بر و گشاده ایم بروی غالب آمدن او بر قوم مکار و دیگر  
 الطینان نفس و استیقان خاطر که در جهت است که در جهت است که در جهت است که در جهت است که در جهت است  
 خرف و بر چینی است که در جهت است که در جهت است که در جهت است که در جهت است که در جهت است  
 انکه است از روی در جهت است بلند که در جهت است که در جهت است که در جهت است که در جهت است  
 که در جهت است که در جهت است که در جهت است که در جهت است که در جهت است که در جهت است  
 و میراث دینوی و اخروی رسانیدیم ان که در جهت است که در جهت است که در جهت است که در جهت است  
 او از جهت ابر از تنهایی باری تعالی بر وجه و کادش و استواری است یا که در جهت است که در جهت است  
 جمله بود و بتقدیر تلویح تا که در جهت است که در جهت است که در جهت است که در جهت است که در جهت است  
 هر چه کند بکنند که در جهت است که در جهت است که در جهت است که در جهت است که در جهت است  
 در میان و از جهت علم و عمل و توانی و کوهیت تا که در جهت است که در جهت است که در جهت است که در جهت است  
 انی و از جهت و در جهت است که در جهت است که در جهت است که در جهت است که در جهت است که در جهت است  
 پس که در جهت است که در جهت است که در جهت است که در جهت است که در جهت است که در جهت است  
 و نبوت و نبی و در جهت است که در جهت است که در جهت است که در جهت است که در جهت است که در جهت است  
 یعقوب را و از جهت و در جهت است که در جهت است که در جهت است که در جهت است که در جهت است که در جهت است  
 هر چه در جهت است که در جهت است که در جهت است که در جهت است که در جهت است که در جهت است





معنی اینست و سیرگی را از ایشان قتل دادیم بر عالمیان زیرا که خویش فضل کلی را بر همه عالمیان فضل  
 اخیری و من ایما نضج و ذری نضج و اخوانهم و اجتنابهم و هدیه و هدیه و هدیه  
 الی غیره و مستقیم عطف است بر ظاهر که معمول فعلنا هم بر بعضی است ای و فضلنا بعضی را هم و  
 استیضای هم عطف است بر فضلنا و بدینا هم عطف است بر اجتنابنا هم معنی اینست و بعضی را با ایشان  
 افضلیت و قتل غلبه و بعضی فرزندان و برادران ایشان و مفضل کردن و بدینهم ایشان را بکمال  
 اجتناب برگزیدیم و بنهادیم سوی صراط مستقیم و دین تویم رسانیدیم ذلک هدی الله یهدی  
 به من یشاء فمن عبادکم ذلک اشارت است بر بدی که معجزه بدینا است و اسم اشارت  
 مذکور مرفوع المحل بر اینست و بدی را شد خبر مثبته من عباده بیان من است مفعول ایشان  
 محذوف است جمله میدی بمن ایشان حال است از معنی اشارت جمله ذلک بدی ایشان را احسن  
 تر شیل است معنی اینست آن ای می ندو در دنیا فی مسطور بر اخذ می مخصوص بحق تبارک و تعالی  
 است بدین بدی راه نماید از بندگان خویش کسی را که خواهد و کو اکثر کوا الحیط عنهم مسا  
 کاتوا یعملون در این شرطیه معترضه است برای بیان قباحه شرک و زیان کاری آن  
 معنی اینست و اگر ایشان بعد از این اصلها و اجتناب از شر که هرگز در دنیا چیره نشود از ایشان  
 آنچه از عمل نیک میکردند اولیایک الذین اتبعنهم الکتاب و الحکمة و الذین یؤتوا  
 این جمله ترتیلی دیگرست مضمون کلام سابق مقررست معنی اینست ایشان آنکه اند که ایشان  
 را کتاب و حکم نبوت دادیم و زمام حکم بردست ایشان نهادیم پیغمبر گردانیدیم و با صفا  
 و اجتناب رسانیدیم فان یکفر بها هولو کافرا فقد وکلنا بها قومنا لیسوا بها یکفرا من ما سبقت  
 و شرطیه که بعد از است بایب کلام سابق است معنی اینست اگر کفار که برگزیدند و کتاب  
 و حکم نبوت نکرند پس بدینستی که گماشته ایم بقصد یقین این امور گردوی را که نمیشوند ایشان بدین  
 امور کفر و زنده و نه ایشان از بدی مذکور روی گرداننده و دین اسلام را منکر شوند و بدین اهل دین  
 معظم و الصابر یکرم و بعضی گویند غایب بومان از آدمیان و پریان از اهل نکه اگر کفر و زندقه و کفر  
 و حکم و نبوت نکرند چه زیان کند و کفر ایشان درین امور چه نقصان آفت اولیایک الذین  
 هدای الله و فیهم ائمه ائمه و اولیایک مرفوع المحل بر اینست و موصول باب  
 خبر مثبته است فادریه بدیم ائمه پیغمبر است پیغمبر متعلق است و ائمه بانیان است و بدین  
 او خوانند و بدین بدی بدین معنی اینست این مذکور را نکسانند که راه نموده است ایشان را

خدا این لازم نیست بر تو سبب می ایشان اقتدا و این اقتدا او موافقت است نه اقتدا او مشایرت  
 با این اقتدا تا قاضی سببش را است پس فضل ایشان بر وثاقت نشود و هر ازان موافقت در دین  
 موافقت در اصول دین نیست که شیخ نیز میبرد و صورت تبدیل نمیکند و نه در فرع دین و اگر نه موافقت  
 در مشایرت لازم آید و اتباع اعمالی که در حق با محمد پیغمبر روی نماید مثل لا اله الا الله و  
 آیه ها این جمله دیگر است از جمله ای که بر وجه استیانت باطل تصدیق معنی نیست  
 این کلمات برای خدای میگویم بدان بدلی دنیا و می بخیریم این کلمات را که گوی لا اله الا الله  
 این جمله تعلیل است معنی نیست این تبلیغ مگر پیغمبرهای عالمیان حاضران و غایبان نزد  
 و دور ماندگان و معلوم است که غایبان از منطقه دادن اجرد و در طلب و تحقیق احوال ایشان با مقادیر  
 و ما هکذا و الله سبحانه و تعالی روایت کرده اند مردی فریاد از جبار میبرد و پیش پیغمبر  
 علیه السلام آمد مجاد که بی توجیه بنیاد کرد و منباحتی معنی پیش آورد و پیغمبر صلی الله تعالی علیه  
 و سلم بر شفت بر وجه لطیفه او را گفت سوگند میدهم ترا سخندانی که بر سوسی تو بر تو فرستاد و نور  
 تحقیق را در و تاب داد و اینست بگو زهر را سستی و صدق بگو ان الله یفعل ما یشاء و در تو نیست  
 یعنی چون این سخن واقع در تو نیست از سر صدق بود آری گفتن سائنخ نمود پیغمبر گفت و نه است  
 السیدین لعنه الله علیه و بسیار خورده و گوی روزی در می داری دل بر نمی و اندیشه می آری بفرست و ترن  
 آیه سانی پیوسته بدین سبب فریاد گشته بود که از غضب بر شفت ما انزل الله علی نبینا من شئ  
 چون از پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم باز گشت سخن او با شفته پیغمبر است از و ناخوش  
 شدند با نیکار تو پیغمبر آمدند که تو بر پیست را که محبت ما است منکر شدی و بعضی ستم باطل را بود  
 لغتی او را از مقتدائی دور کردند و بجای او مقتدای دیگر گرفتند و بعضی گویند جماعتی از یهود پیش  
 پیغمبر آمدند گفتند چنانچه شوی کتابی را از آسمان آورده بود تو نیز کتابی بیار از آسمان بعد از دل  
 تقدیر و ایمان ما بکار آید که شک اهل الکتاب ان تنزل علیه کتاب من السماء فقد سألوا موسى  
 اکیمن ذلک فقالوا اننا انما نحدیثهم الصاعقه تطهرهم با چند آیه دیگر متضمن اقبال مکر پیغمبر  
 و اقوال ناپسندیده ایشان نازل شد غضب کردند و دلی بر سلب تنزیل آوردند گفتند و الله ما  
 انزل علیک بشیء الا علی سوسی و لا علی عیسی و لا علی نبین من شیء پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم فرمود  
 و لا علی احد من شان ایشان این آیه فرود آمد و بعضی گویند که خدا را از نیکار کردند و ایمان  
 تقدیر خدای بر خویش نیاد و زنده در شان ایشان آیه فرود آمد و با عرض خداوند حق











برای شما ستارها را تا در تائیکها خشکی و تری را پدید آورم و مقصد هر مسمی سومی ستاره آن است شتیا  
 فَذَرْهُمْ فَلْيَفْقَهُوا كَيْدَ الْكَافِرِينَ این جمله ترتیل است معنی اینست بدستی بیان کن  
 آیات را برای هر کس که بداند و فهم کند آن توانست و هو الذی انشاکم من نفس واحد  
 منفسه و مستودع است قریب قاف معنی ظرف مکان یا مصدر بر تقدیر فیکم متفرع و یکسره قاف بر صیغه  
 اسم فاعل تقدیر فیکم متفرع اند بر تقدیر اول مستودع را نیز ظرف مکان یا مصدر بگویند و بر تقدیر دوم  
 از مستودع معنی اسم مفعول جویند عطف است بر شامه سابقه مستودع اسمی فیکم استیداع  
 فاعل الاصلاب و مستقر نشی الارحام یا فیکم موضع استقرار فوق الارض و موضع استیداع تحت الارض  
 یا فیکم مستقر کبر القاف بطول العبر و منکم مستودع بقصره معنی اینست و او آنکسی است که آفرید شما را  
 از یک نفس یعنی از آدم پس مرثا را است جای قرار گرفتن در اصلاب پدران و جابر و ولایت و استی  
 در ارحام مادران یا گویند مرثا را است بالا زمین قرار گرفتن در یزیدین و ولایت و استی  
 بعضی از شما قرار گیرنده اند در زمین بدر از می عمر و طول آنکه و بعضی بود ولایت می مانند بگو تا می و قرب  
 اجل این کمال قدرت است که از یک تن جهانی آفریند و از ایشان زمره را برگزیند قَدْ فَصَّلْنَا  
 الْآيَاتِ لَهُمْ يَفْقَهُوْنَ ○ این جمله ترتیل است معنی اینست بدستی بیان کن که در هم آیات را  
 مرگردانی را که در پیاپی است و استعدا و دارند که را به است یا بند و ذکر نجوم و اینها را بید ایشان که احیاء  
 است محتاج سومی تدقیق نظری و تکیه فکری نیست لفظ علم آورد و این یعنی انشا از نفس واحد  
 از محسوسات نیست محتاج سومی تعقل و تفکر است فقد که متفهم وقت نظر است استعمال کرده بی هو  
 الَّذِي اَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً عَطَفَ سِتْ بِرَجْعَهُ هُوَ الَّذِي اَنْشَاكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ  
 که آب را از آسمان فرستاده و ابر را بر بارنده را فیضان و باران داد و اَخْرَجْنَا مِنْهَا نَبَاتٍ  
 که از شئی عطف است بر انزل و درین التقات است از جانب سومی فیکم معنی اینست پس  
 بیرون آوردیم ما گیاه هر خیزی که از زمین بیرونیدیم از برکات زمین انچه را طبع بشیر  
 فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا ○ عطف است بر فعلیه سابق معنی اینست پس بیرون  
 آوردیم از آن زمین سبزه را که بیرون می آریم از آن سبزه دانه را که تو بر تو داشته درون مشر چون  
 انچه را مجتمع در خوشه چون گندم و جو و سایر حبوبات کاشته و ناکاشته و مِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْحِهَا  
 قُسُوفًا ○ قسوف قسوف است چنانچه متذکران جمع منو است مرفوع بر استی  
 و ازین صفت است هر قسوفه من التخل خبر متباد است من طلقها بدل استی حال است از من التخل











و درست نمی‌توانست در سبب بالین نیز خوانده اند و بر قراة و درست همین معنی است و بر قراة درست  
 با تا زمانیکه ساکن بر معنی مضت و قدرت باشد معنی نیست و همچنانکه در کلام سابق بیان کردیم و گویانده  
 و کرات ذکر آورده ایم اکنون نیز بیان میکنیم قرآن را دیگر و دیگر و اینم آیات آن را و برای اینکه در محبت  
 کار مجمل بگویند تعلیم کرده و نوشته پیشینان آورده یا گویند این آیات و بر نیز گفته و بقدمی و کنگلی است  
 ظاهر کنیم قرآن را و پیدا آری آیات آن را برای قومی که برانند معنی اول و استغنی باشند و دانستند  
 قومی که خدای بر دل ایشان مهر کرده است فهم کردن چیزی توانست و حق را دانستند مشایخ ما آویستی  
 الیک من کذبک این جمله ستانفهم سنی چنانست که پیغمبر گفت ما ذوالجنح و ما ذوالأصل صیرنا فی ذلک  
 فقیل اتبع ما دوحی الیک من ربک معنی نیست پیروی نکن چیزی را که پیوسته و وحی کرده شده است  
 و محل مکن بوحی پروردگار که بر تو آمده است و آنچه در شان و بگیران است برسان و پیروی آن را عذر  
 آن لا اله الا الله و جمله حال است از ربک معنی نیست نیست خبر خدا و پیوسته و حق را دانست  
 پرستش مطلق و آخرش عن المشركین عطف است بر اتبع معنی نیست و روی گردان از  
 مشرکان و اندو همین مطلبش در ناگرویدن ایشان بعد از تبلیغ فرمان گردگار و بعد از نزع عبده آن  
 ایشان از قریب برسان و دل خود را بنا گردیدن ایشان اندو همین مگردان مضمون این آیه قتال مشرک  
 کشت و قتال با ایشان بفرضیت پیوسته و کوشش الله ما أشرك کفوا این جمله ترتیل است  
 مرا عرض عن المشركین را معنی نیست و اگر خواستی خدای عدم شرک ایشان را مشرک نمی‌شناسد لیکن  
 چون خدای شرک ایشان خواست شرک ایشان بخواست خدای باشد و بارادت قییم او بود و در  
 کردن آن اندوه چرا باید دید و در انزاله آن برای چه سنج باید کشید و ما جعلناک حکیم و حفظک  
 و ما آتاک حکیمه هر دو یکیل این جمله ترتیلی دیگر سنن است معنی نیست و نه گردانید هم ترا  
 بر ایشان نگاه باین که در میان غلبت ایشان از شرک یکوشی و از کفر و کافری ایشان سهوشی و نه تو بر ایشان  
 گماشته شده تا غم کار ایشان بخورنی و در تحفیل آن سنج بری و لا تسبوا الذین یدعونک  
 من دین الله فیسبوا الله عذاب و آیت عظیمه در و آیت کرده اند مسلمانان الله کفار را  
 و شنام میگفتند و ایشان بکافات خدای با و شنام دادند برای نفی آن این آیه و آیت و منع  
 مسلمانان از و شنام معبودان کفار ظهور پیوسته این جمله متصل است با عرض فیسبوا الذین یدعونک  
 و اما سبب و معنی و مفعول مطلق است از باب خبریه سنوفا می فیسبوا مشرکین سبب می و عظیم  
 معنی نیست و شنام به پیدایه مشرکان را نیز که و شنام و پیوسته ایشان خدای را و شنام دادنی



اورا محل توقف داشتند آنرا کلام ابتدائی برای اهل علم حق بود تا کلام جمله بتقدیم ملحق باشد چه جمله  
 او باشد چه کم یا یکون بنهم ملحق بعد ایمان ایشان دارند سماع را ساکن از اینها اذاجات الیه و منون  
 پیدا کنند جمله استقامتیه انکاریه که مستلزم انتقام است معنی و ما یستحقون عطف است بر و اسما  
 باشد چه ایمان بنهم معنی انیت و چه اگامند شمارا ای مومنان که بدست آن معجزه چون بیاید و این  
 آیه چون روی نماید ایشان ایمان نیارند و آن را سحر پندارند یا گویند و چه اگامند شمارا ای مومنان  
 که بدست آن معجزه چون نیاید و این آیت چون روی نماید ایشان نیارند و آن را سحر پندارند یا گویند  
 و چه اگامند شمارا ای مومنان آنچه خواهد بود از ایشان بدست آن معجزه چون برای ایشان آید از ایشان  
 ایمان روی نماید و تصدیق نکنند و سحر پیش می آید و قُلُوبُ أَفْئِدَتُهُمْ وَ أَبْصَارُهُمْ کَمَا  
 کُتِبَ لَهُمْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ دُخَانًا فَذُفِّرُوا كُرُورًا عطف است بر الیه و منون  
 لم یؤمنوا متعلق است بر الیه و منون اول مره طرف هر کالم یومنون و در هم عطف است بر و قلوب  
 یؤمنون حال است از منقول و در هم معنی انیت و دیگر دایم مادلای ایشان را از قبول حق و حقیقت  
 ایشان را از روی صدق میناچه ایمان نیارند اول کرت که معجزه بطریق بیست و علامت صدق پیدا  
 چه پیش از اقتراح معجزات و طلب آیات معجزات دیگر و شریعین و بیرون نشیاق و تمر و حنین شب  
 و انجلا ب شجر و بیرون آمدن آب از انکشتان سیرت بن مردمان بدان ظاهر شده بود و سحر یکی در ظن و حق  
 و ثبوت صدق پسند مینو چنانچه ایشان بعد مشاهده معجزات تصدیق نکردند و بعد معاینه ایمان نیارند  
 بعد ظهور معجزاتی که آن را میجویند و بعد حصول آیات که در ره طلبان می پدید میسر تصدیق نخواهند کرد و  
 ایمان نخواهند آورد و بگذریم ایشان را در گمراهی و سرکشی کور و دل بسته و سیر گردانی پیوسته  
 به ایشان راست دست آورده باشد و نه پایی گردانند تا آنجا که چه کنند و در هم کلام کار نیست

ع ۱۹

وَلَوْ أَنَّنَا نَرَأِيكَ يَوْمَ الْمُلَاقَةِ وَ كَلَّمَكَ الْمُؤْمِنُونَ وَ حَسَنُونَ

عَلَيْكُمْ كُلُّ شَيْءٍ قَبْلًا مَا كَانُوا يَوْمَئِذٍ يَعْلَمُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَ لَكِنْ أَكْثَرُهُمْ يَجْهَلُونَ  
 قبل کسراف و فتح یا معنی عیان و قبل آمدن و ضمه جمع قبل معنی قبل و زمان خواهند معنی بر حسب  
 اختلاف قیامه مختلف دانند ای مؤمنان ثابت استا روایت کرده اند که کفار پیش بنیاد بر حق شدند تا  
 علیه وسلم آمدند طلب معجزات بعدین کردند یعنی اگر قریش بماند فرود آیند بعد از آن که از دنیا پیروز گوی  
 بنشیند تو پسند و سر در طلب عشت و منت یا قصی بن کلاب و جده عیان که امیران و اعیان عرب بودند

ع ۲۰









کلمات بر ضمه مفرد جمع خوانند معنی بر حسب جمع دانند این چهار قسم است برای مباح کلام خدا  
و شایسته کلمات حق جل و علا معنی اینست و تمام گشته و بکمال پیوسته از روی صدق و عدل  
کلمات پر در و گاه سخنان که در کار تو که در وعد و وعید گفته است حق است و هر چه در روی از گفته  
و آینه خبر کرده صدق است و وعده نصرت مستلزمان بر کافران کرده یقین بخوان خواهد بود  
و وعید مخدول کافران بی مشی روی خواهد بود که امید دل که کلمات حق است این جمله نصرت مستلزمان  
کلمات را و تواند بود که جمله باشد یا بسبب بی معنی اینست بحدل گفته اند نسبت مکررات خدا  
و تغییر گفته و نیست مکرر کلام حق سبحانه و تعالی آنچه در آن است چهار قسم است تبدیل و تغییر و تکرار و اما  
نسخ بیان مدت نیست تبدیل نبود و تغییر بیان ابتدائی نیست تغییر باشد نسخ را تبدیل بر نسبت ما  
میخوانند و تغییر بر نسبت فهم میخوانند و **هَذَا الْقَوْلُ الْعَلِيَّ** این جمله تکرار است معنی  
اینست که ما پیشتر کلام گفته و داناست بدانشی چرا که انتقام ایشان کند و آن **فَلْيُفْلِحْ أَكْثَرُ**  
**مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّهُ اللَّهُ عَنْ سَبِيلِهِ اللَّهُ أَكْثَرُ مَرَّةً فِي الْأَرْضِ عَابِدِينَ كَافِرِينَ** است چه حکم نفس حکیم  
اکثر صفت ایشان است ذکر صفت کفایت از موصوف شده چنانچه را است **لَا يَفْلِحُ الْقَائِمَةُ كَانَتْ**  
بنا ایشان آمده این چهار قسم است برای دو مقالت کافران و نمی نذر امانت و موافقت ایشان  
روا نیست کرده اند که مشرکان پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم رفته بر این کلمات گفته اند  
که ما بتان را که بصورت می بچشم از روی معنی خدای را پس پیش میگویم ایشان را شده و میگویم و اسفند میگویم  
اگر تو نیز با ما موافقت کنی و در پیش ایشان برنی از میان ما خلاصت بر خبر و در لهای یکدیگر آید و در این  
در نشان ایشان باطل گشت و این نظم نوبه و پیوست معنی اینست که طاعت کنی تو ای محمد صلی الله علیه و آله  
زمین انداز راه خدای را گمراه کنند و در بر نی افکند این **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السُّبُلَ**  
ان نافی است نمی پیچون **الَّذِينَ لَا يَصْنَعُونَ شَيْئًا وَهُمْ عَنِ الشَّيْءِ حَصِيصُونَ** و جمله اینهم  
بخصوص مطلق است بر این که از بقیه معنی اینست پس از روی حق گفته اند ایشان را که گمان و اندیشه را که معبودان  
ایشان نزد یک خدا می مرتبه دارند و از حجت خویش ایشان را پیش خدا علی شفع خود پیش می پندارند  
مصرع نری بقوه فاسد روی خیال محال و ندانند ایشان را که دروغ میگویند و شفاعت کسی شایان  
آن نیست **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السُّبُلَ** و **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السُّبُلَ**  
اعلمیم تفهیم است و پیوسته بر تفهیم تفهیم **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السُّبُلَ** در معنای تغییر  
و اسطر خطه مطلق از معنی و نیست ای علمیم بر تفهیم بر طریق و انصب منها بالسبب القوانین غیر بالقوانین

و جمله و هو اعلم بالمتدین عطف است بر آن ربک هر چه علم این جمله نیز مقتضی است برای بیان متعلق آن  
حال ایشان بعلوم خدا و تاکید جمله از جهت ابراز مقصود و سبیل و کاوش است نه از جهت انکار و تردید و از جهت  
تسریع در جواب کفار بر اعمال ضلال منزله انکار متضمن جمله و ایت کرده اند بیشتر کان میگفتند ما ممتدییم و شما  
گفتید ما بر حقیم شما را باطل دیدیم شما گمان می برید که خدا را می بینید و گفتند او را یعنی من را و من خود یک شبهه مخورن  
من را و از تو بود از گفته شما این آیت نازل گشت و این نظم بود و پیوسته معنی نیست پدری پیرو دگر و دانا ترا  
بداند کسی را که راه میشود و راه فرین گذاشته در راه دیگر رود و او دانا ترست بهند بیان یعنی راه راست یا ننگان  
تکوا و ایضا ذکر اسم الله علیه که ان کلمه یا ایدیه مؤمنین فایده است معنی نیست چون شما گفتی  
در راه دین آمدید و انستید که مردان و بچه کفار بر شما حرام بود و خوردن آن و انباشت و بجا و الا ایشان التفات نکنند  
باین سیه مسلمانان بخورید که آن حکم شرعی پاک بود و در شریعت حلال باشد اگر سید شما آیات خدا گرفتند و شریعت او  
ایمان آورده و این شرط برای تاکید است نه برای تشکیک چنانچه گویند لا تفعل هذا ان کنتم اعداء و ساکنکم  
الا تا کما و ایضا ذکر اسم الله علیه و قد فصل لکم قضا حرم علیکم الا ما اضطررتم الیه  
فصل و حرم هر دو بر صیغه ماضی معروف از باب تفعیل و فصل بر صیغه ماضی مجهول خوانند  
و معنی بر حسب آن دانند با استقنا سیه است و استقنا هم برای تعجیب است و بعد از فصل و بعد از قوع المجل بر این است  
لکم خبر صیغه استخوان الا تا کما و ایضا ذکر اسم الله علیه که مفاوکر اسم باشد علیه تعقیب است  
یتاکلوا و قد فصل مال است ماحرم موصول با صله مفعول است مرفعل الا ما اضطررتم الیه استثناء مفرغ است متعلق  
بمحرم می ماحرم علیکم فی جمیع الاحوال الا فی حال الا اضطرر و این جمله تسریع است معنی نیست و چیست شما  
درین گفته بودید مسلمانان که بزبان در وقت فرج نام خدا نمی گوید و اندر خود دید آنچه خدا می خواهد پاک گردانیده  
بگذارد و مال نیست برای شما از حلالی حرام جدا کرده بحلال و مستحیزی و اوده و حرام را در منع آورده و بگوید  
که شما سونی خوردن آن مضطر و محتاج شوی پس ضرورت شما را روا باشد آنقدر که جان را نگاهدارد و بخورد و درین  
که نیست در وقت اضطرار از این جهت بگوید فیا حضرت می پذیرد میان علماء اختلاف است نزد یک امام  
اعظم میباح میشود و چه مستثنای از حرم است مقتضی ما بحث باشد و نزد یک امام ابو یوسف میباح نمیشود و بافت  
چیز است خصص می پذیرد و غیره و اختلاف در بنا خوردن و مردن ظاهر شود ویر قول امام ابو یوسف میباح شد  
چون باند بافته از اجزاء کفر ذرا از راه چودل بر حرام تنهاده جان بحقیقت دین و از این رو که انا اعلم شمسید شما  
چه میباید درین حالت ادرا میباح بود یعنی شریعی بر تعلقش در شرع میماند و چه گوشتش در خونش بوده و لا حرم ندارد  
باشد شمسید شود و ان کما و ایضا ذکر اسم الله علیه و یا کما و ایضا ذکر اسم الله علیه و یا کما و ایضا ذکر اسم الله علیه

آنست که جمله در میان کافران مست و کافران خود را افضل بنمایند بلکه مستدیان با دیان میخورند و برضو  
جمله ایشان را انکار از راست تا کید جمله حسب قوت انکار است معنی اینست بدستی بسیاری از  
هر آینه گره می کنند بهوای نفس خویش بغیر علم می انگیند این که بگوید حق تعالی با کمال  
این جمله ترخیل است تا کید از جهت و کاهت ترخیل است معنی اینست بدستی بروردگار تو  
همه و اناتراست اینجا و کت یکان از خود در گفتار و کردار نماید و بدست و باطل است  
این جمله عطف است بر کلام معنی اینست حلال کرده خدای را بخورید و گناه اشکارا و پنهان بگذارید و انان  
اشکارا از اعمال جوارح چون حل مساکم بدین مردمان بود و چون غیبت خوردن و خمر خوردن و مجلس  
مجلس باو از بلند و نکاح محارم و غارت کردن و غضب کردن بر وجه مکاره و مجاهده و امثال آن باشد  
و گناه پنهان چون غرم زبیدی و اعتقاد باطل و قتل و حد و کشتن کشتی بجز هر چنانچه کسی نداند  
و سب از این که یکتا یونان الا شریک نیست چون یکا کانون این جمله ترخیل است  
تا کید بر چهره از جهت آنست که اگر کتاب ایشان عصیان را ملوح سوسی غمخون جمله بود از جهت ترخیل سامع ملوح  
سائل تا کید جمله سلخ نموده معنی اینست بدستی آنانکه گناه را کسب میکنند و معیست را ترکب می شود  
زود باشد که جزا داده شوند جزا آنچه اقرار میکردند و کلامی که اقرار میکردند که الله  
تعالی و الله تعالی چون کافران اکل نیست رافق نیستند و گناه بودن آن را منکر اعتراف و اکل  
متروک التمسیر بر طریق اولی فتنه نداشتند و فتنی بودن از انکار نیست جمله که کفر و الله فتنی یا تو اگر آورد  
و ضمیر نه فتنی عاید بل اکل متروک التمسیر بود بر طریق اعدا لوا هو اقرب للتقوی عاید بر ضمون و لا تا کلام  
محکم نکر اسم الله علیه باشد و نه فتنی ترخیل است و جمله و لا تا کلام معطوفه باشد و در ظاهر الاسم  
و باطنه بر وجه ذکر خاص بعد عام برای اظهار اتهام و تواند بود که عطف باشد بر کلام اما ذکر اسم الله علیه  
و حمل میانه مقرر ضربه بود معنی اینست و بخورید از نزد بوی که نام خدای برود که کرده نشود و خرج او پدر  
نام خدای مقرر نیامده مگر آنکه ترک تشبیه بنسبانی بود چه ترک بعد از انبیا بنسبانی که از ایشان نام شاک  
رحمة الله علیه ترک تشبیه عدا تیراقامت ملت اسلام مقام ذکر در حکم ذکر دارد و متروک التمسیر عاید  
بر احوال بخار و در این نمی راجع بر بیای کفار کند که ذبیح ایشان را با قامت ملت کفر مقام ذکر اصنام  
در فرطه نا اهل غیر الله بر افکند و ضمیر و نه فتنی نیز عاید بر بیای کفار دارد و فتنی نا اهل غیر الله  
بخارند چه آیت اوست اهل غیر الله بر فتنی را با اهل غیر الله بدست گیر کرده و درین آیت همان فتنه آورده  
و بعضی بر قول کسی که متروک التمسیر عاید الی الله یا حلالی گویند نیز و لا تا کلام محکم نکر اسم الله علیه است



او من كان ميتا فاعجيناه و جعلنا بكة فاكهة لعلنا نذكر الميتمين به في النكاحين كمن كان ميتا  
 في الظلمة ليس يحيا و جعلنا بكة فاكهة لعلنا نذكر الميتمين به في النكاحين كمن كان ميتا  
 والاول اولى الاتا ويل ميتا يكون يا كسر و تشديد لو خوانند معنی یکی دانند بجزه استقامت است  
 و در او برای عظیم است و معنای بکانه کانه ضالا فبدیناه من نهاده و بجزه برای انکار هر دو جمله است  
 این جمله فصل منتهی بخلاف آن زیرا که بکانه کانه ضالا فبدیناه من نهاده و بجزه برای انکار هر دو جمله است  
 راه که گردان بود موقوفه می شد گمان را در تعلق بعلم خدا می جمع کرد و درین جمله در کیفیت تعلق میان  
 ایشان به علم منتهی مستوی کیفیت فعیسیانیت یکی شنیدن فضیلت و دیگری بر پیش آوردن جمله بیان معتبره  
 و مثله بقدرای است محذوف و فی الخبر ای من بخلافه و در جمله ضالا من بود و فی التکلیفات خبر است هر چه است  
 محذوف ای من فی التکلیفات لیس بخارج حال است یا صفت است یا چیزی دیگر است و هذا اشارت  
 است به این است که در آن از متهمین جمله بود فی التکلیفات لیس بخارج منها و دانند خبر و مثله محذوف  
 نباشد جمله بود فی التکلیفات تا آخر تباریل مضمون هذا الکلام خبر بود معنی انیسیت اگر کسی که گمراه بود  
 پس او را راهنما کرد و می کسی که فی جان بود جان داد و می کرد و اینده هم برای او را نوری یعنی نور یقین را بیان  
 یا نوری علم که مشی میکند تا لکن این زبان مروان که می کشد او را کشت و کمر خوار هم کرد و شان او است  
 که در بیان خواهم آورد یعنی او در تاریکی واقع نموده از تاریکی بیرون آورده و تاریکی رو نده و دست پا  
 بی پنجار زننده و بداند که شمشیر است ایانی و علم الیقینی و قوت روحانی با حیا از باب استعاره  
 به صرح به است که علم همچو حیات است و قوت و قدرت است پس و ادون علم الحیا باشد و جل و جود است  
 و در ضعف و غیر پس و است استعاره برای او بود چنانچه شاعر گوید و فی الجبل قبل الوست موت الاله قاجان  
 قبل القبر قبور و ان امر و الهمی بالعلم بعیت فلنیر له حتی النور فیشور و هم یبیدن بیان و کفر و جسدیم  
 ظاهر است که لک زیت لک کفرین ما کانا لک انما کانا لک انما کانا لک انما کانا لک انما کانا لک انما کانا لک  
 ای تر دنیا مثل فلک است زمین لک کفرین ما کانا لک انما کانا لک انما کانا لک انما کانا لک انما کانا لک  
 کافران ضلال خویش را بپای دارند و نور را می کشند می خورند و استخوان می کنند و استخوان می کنند و استخوان می کنند  
 از آنچه بودند ایشان عمل کننده آن نیست را خوب پیدا شدند و هیچ را حسرت از گناه شدند و دل بر  
 سوادند و خود را بکار نیست دارند و کذا لک جنتی کانی کل ذیة آکله و یسبح الیک کما کوا  
 و یسبح الیک کما کوا و یسبح الیک کما کوا و یسبح الیک کما کوا و یسبح الیک کما کوا و یسبح الیک کما کوا  
 یعنی و گناهان را می کشند و یسبح الیک کما کوا و یسبح الیک کما کوا و یسبح الیک کما کوا و یسبح الیک کما کوا



اول است اکابر مفعول دوم است فی کل قرینه ظرف لیکر و فیها متعلق است بجهلنا و جمله ما کبر و  
 بانقسم حال است و ما بشعرون عطیت است یا حال و جمله و کذا تک تا آخر نیز عطیت است بر جمله کذا  
 زمین یا حال است معنی اینست چنانچه گردانیدیم در مکه پیران مکه را گنهاران و بزرگان او را بد  
 کرداران همچنین گردانیدیم در سیدیهی بحرمان را بزرگتر کردیم و ایشان را بزرگتر اعمال خشت آوریم و ما  
 را مگر کنند و ایشان را در پیدی و در سگالی افکنند و مگر نمی کنند ایشان مگر با شستایی خویش که مگر  
 ایشان هم ایشان را زیان میکند و هم ایشان را در بدنامی و ناکامی می افکنند و ایشان را برین معنی  
 شوزندارند و کفر و کفر از زبان می پندارند و انما جاء لکم آیه و کالوا انفسکم حتی توفی  
 مثل ما اوتیتم مثل الله تعالی جمله مفسره است بر روی بیان سوره کافران و مجود ایشان بر و  
 کرده اند چون پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم مبعوث گشت و معجزات نبوت بطور پیوسته و  
 بن معصوم گفت اگر این کار حق بودی یا بستی مرا روی نمودی که من در عمر از محمد بزرگترم و در حال و  
 بیشتر و در کمال قوی ترم و ولید مذکور و ابو مسعود ثقفی گفتند که ما ایمان نیاوریم تا آنچه بر رسولان می  
 و پیغمبران می نماید بر ما برسد و ما را هویدا شود این آیت نازل گشت و بود و پیوست بعضی گویند  
 و او جهل گفت که نبی میان ما را در شرف مزاجم آمدند و در بزرگی معارضه شدند تا آنکه گشتیم و چو  
 که میان ایشان در پیش دستی کردند و بند و ماندن هیچ یکی از ایشان نیستند و درین وقت میگویند  
 میان ما پیغمبری است سوی او می آید و نشان پیغمبری روی می نماید بخدای تا از او شنود نشود مگر آنکه  
 بر ما می آید و نشان پیغمبر را روی نماید این آیت نازل گشت و این نظم بود و پیوست معنی آنست  
 و چون بیاید ایشان را آیتی از آیات قرآن یا معجزه از معجزات بر وجه حجت و برهان بگویند بزرگان  
 نیاریم و دل بر تصدیق آن نداریم تا نمایان ایشان و نشان چنانچه می آید بر رسولان چنین مرتبه که در  
 ایشان نبوت و تباهی است موجب و بال و نکال و مستوجب ضلال و گمراهی است الله اعلم  
 حجت یحیی بن یساکه در رسالت بصیغه جمع و مفرد خوانند معنی بر حسب آن دانند حجت تبای  
 بکام مفعول به نیست مفعول محذوف و نشان را می علم مکان جمله رسالت نه مفعول اعلم چه اسم تفصیل در  
 مفعول بر این عمل نکنند و جعل معنی تفصیل نیست که تا در مفعول طلبید معنی خلق و احداث بود و مقتضی  
 یک مفعول باشد و این جمله است تا آنکه است که چون ذکر رسالت افتاد و هر کسی دل بر این درین  
 چنانست که کسی پرسید لایق این درجه چیست و نیز لایق این مرتبه چیست جواب آنست که علم حجت  
 یحیی بن یساکه ذکر کرده بر سبیل استیفاء و آفرین معنی اینست که خداوند تعالی عالم است میداند

و این  
 آیه  
 در  
 سوره  
 بقره  
 آیه  
 ۱۰۸

لَا تَأْتِيهِمْ فِيهِ الْفِتْنَةُ ۚ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لِكَافِرِينَ شَرَّهُمْ وَأَكْبَرَ ۖ



کلام فرشتگان بشنوند که اینان بجز بکنند نیز در عرب چون کسی در دینی قبول کردی در آن دومی فرما  
 بسید هذا الوادی من سنده قومه بر آوردی تا آنکه آنچه بودی التی بودی و دفعی گرفتن چنان از انست  
 که میان قوم خویش بفرستند که در میان او مانعی بیکدیگر نماند و یکی را با دیگری در بعضی از او میان جنبانی هر دو  
 خویش خطوط سیرمانند و با او از انی و لکس مخلوط و بهره مند گردانند و سیم با حلقی در آن که تعین کرده  
 بودی بر این تا یعنی بقیاست اندیم و بجز او سیر از سیدیم تا آنکه التی است و لکس مخلوط و سیر  
 که ما کشاء الله و قال یعنی بقول سبب بر طرفی نفی فی الصبر و مخاطب برین خطا سید جنبان گاه  
 و او میان اند که متابعت ایشان در زنده و مودت یافت ایشان گزیده اند و جمله متابعت است چنانست  
 که کسی گفت ما ذاق قول الله لم یمن یقولون و لکس فقیل قال انما یقولون فقیل فیما الا ما اشار الله فی  
 انست بجزند خدای آتش خدای است درین حال که در و جا و نذر باشد مگر آنچه خدا خواسته است  
 از از من و دنیا و از من آخرت پیش از آنکه در و دفع و آید و بعضی گویند مگر آنچه خواهد که از آتش زهر میر  
 برود آن چنان صبر است که از نایست سردی آن بنایند جدا شود تا آنکه از روحی آتش گشته پس ایشان  
 باز از زهر میر در آتش افکند و بعضی گویند مگر آنچه خدا خواهد از غالی دیگر غیر آتش بر خدای که باشد  
 لان ربک حکمک بجهنم این جهنم نیز میل است و تا یکد جمله از جهنم لیر او شان بنابر یاری بر وجه  
 و کاهوت و مستواری است معنی اندیست بدستی بر و در و کار تو حکیم است همه کردار او خیر است  
 که باید و همه گفتار او پنهان است که شاید داناست همه چیز داند و خبر او ستر آنی تواند و کذا لک  
 توی و بعضی الظلمین بعضی است که گاه و گاه بگویند و این جمله معتبر است بر این که گوشه علی الهان  
 سز نشن کافران معنی انست و چنانچه مسلط گردانیدیم جنبان را بر انان می گفت که ایشان و  
 کردند و هر که ای آورند و سخنان ناسخ بکنند و از ایشان اطاعت خویش مستعد و چنان الی که در و انان  
 بعضی ظالمان را بر بعضی آنچه این ظالمان بر خلق نمیکردند ظالمان دیگر ایشان گفت و ایشان را در  
 عذاب و پاک افکنند پس بنا آنچه کتب بیکدیگر و نذا ایشان از ظلم میفرمودند و از کار کار است ناسخ  
 ایشان بعباد خدای غرضی بر و در و نرا را انتقام کنید و در و نرا که شاید آن باشد با فکند و فکند  
 لیکن و الا انما یستقیم و مسل و است که یقین و علی که ابیاتی و منی و و کلمه لک  
 یوم بکرمه و درایت یا معشر الجن که الا که مشته و عهد جنبان کافر و او میان که ستا بر این  
 ایشان انچه بود و درین است از ام ایشان و حجت و استحقاق انتقام ایشان بودی خود و این بود  
 دیگر است بتقدیر و بقول با و آنکه معطوف بود بر بقول سابق الم یا لکم و سل استقام بر این انکار

ع ۱۵

[illegible]





هر حرفی که در قرآن است قوی بنیلاک پیوسته و گیران یکجا و پیوسته را هم که تَوْحِيدٌ و تَوْحِيدٌ است  
و اما موقوفه است اسم آن واقع شده کذا و بطریق ما که در معصفت بر خلاف قیاس آمده خطایان یا قیاس  
خطا العود من خطا القرآن تاکید جمله نیز از جهت انکار لشکران قیاس است بیست که میگویند من مات فقد  
فاته و لیس مات و این جمله نیز تکمیل است چه از تو ضعیف بر جهت انتقام عمل بود اما آید و خلف و پس  
از جهت نایب یکین حکمت مقتضی تحقیق نیست که آنچه و عده کرده اند بیاید و خلف آن بتسایر معنی نیست  
بدستی آنچه و عده کرده شده آید و واقع خواهد گشت بر اقتضای حکمت بحصول ثواب پیوست و مسکن  
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى النَّبِيِّ و اما انتم بقا تنیز از عذاب من آن عجزه الشی اذا قاتل معنی نیست و تسایر  
شما قوت شونده از عذاب که چون از و گریزید بدو نیاید قُلْ لَّيْسَ بِيْ قُوَّةٌ اَعْمَلُوْا اَعْلٰى مِّمَّا كُنْتُمْ لِيْ فَعَلْتُمْ و تَعْلٰى  
مَنْ تَكُوْنُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ این جمله دیگر نیست از جمله ای که بر وجه استیناف نقل شده است بیکانست که  
حیفه مفرد و جمع بالف و تا و تكون بصیغه تذکیر و تانیث خوانند و معنی بر حسب اختلاف قراة مختلف است  
من استقامه است در محل مفولیت از باب تعلیق علم باستقامه آمده یا موصول است از جهت مفولیت  
علم در محل نصب واقع شده جمله تكون له عاقبة الدار صله موصوله است یا خبر من استقامه است ای الذکا  
ار اینا تكون له عاقبة الدار یا قوم ما آنچه بدو است موقوف قل است چون موقوف لسان علیا بعال امر ملوح بود  
بتقدیم ملوح و تقدیر اهل انت عامل علی مکان است تاکید جمله نقل او سان نمود معنی نیست بگو ای محمد ای قوم  
من کار کنید بر قدرت و طاقت خویش انقدر که بتوانید بدستی من عمل کنید امر دوم ملوح است خدا  
زننده امر پس سر انجام خواهید دانست عاقبت کار کرد بود و سر انجام کرد باشد است که لا یفسد  
الظَّالِمُوْنَ ضمیرشان اسم آن است لا یفعل الظالمون خبر است جمله ترسیل است چون شدید و وعید ملوح  
ملوح و انتقار فلاح ظالمان بود بتقدیم ملوح تاکید جمله بیان نمود معنی نیست بدستی شان نیست استکار  
نشدند ظالمان و فلاح نیایند از حق شجاذ که گشتگان وَ جَعَلُوا لِلّٰهِ مِمَّا ذَرَأَتْ مِنَ الْخَشَرَةِ  
وَالْآلِهَةِ لِقَصِيْبًا فَقَالُوا هَذَا لِلّٰهِ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ هَذَا لِلّٰهِ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ فَكَيْفَ جَاءَنَا الشُّرَكَاءُ أَفَكُنَّا لِلّٰهِ قَدْحًا  
وَمَا كُنَّا لِلّٰهِ قَدْحًا قَالُوا بَلَىٰ فَرِحْنَا بِشُرْكَائِنَا أَفَكُنَّا لَدُنْهُمْ قَدْحًا وَ هُمْ لَدُنْهُمْ قَدْحًا قَالُوا بَلَىٰ فَرِحْنَا بِشُرْكَائِنَا أَفَكُنَّا لَدُنْهُمْ قَدْحًا  
کریه انداز بل چنانست چون کسی می ساختند یا ما بتیاج الغنم می پرداختند قسبی از ان بر بنی خدا نیست  
میگفتند و قسبی هر نصیب اله فویش می آوردند حاصل قسبی که بر ما می خدا نیست کرده اند در نهایت و آخر  
اصداقت ما کید فقر اخراج میگرداند و از ان نمودن می نمودند و آنچه میگویند و از ان خود حاصل اثر  
بجایمان و انزال آن در قریب می نمودند اگر قسبی که بر ما می خدا نیست کرده اند قسبی را فردی و زنی را

و کار روی مملکتی آنرا خدای میگرداند و در قسم الیه خویش می آفرودند و اگر در قسم الیه ایشان آفرودن میگرداند  
و کشت بوفاسی کامل آمدی بستمیداشتم و بیرون آن نبوی قسم خدای دل نمی گذاشتند و اگر وقت او  
آب از قسم الیه باطله آب بانی قسمی که برای خدایست و او آن میشد می بانی میباشند و اگر از قسمی که برای  
خدایست جانی قسم الیه باطله ایشان آب و آن میشد بر بازداشتن آن دل نمیگذاشتند و میگذاشتند که خدا  
خداوند غنی است محتاج نیست و ایشان فقیرند محتاجند و همچنین اگر در قسم الیه باطله موده را در  
عباسی غلبیم نمی پنداشتند و دل بر ناختن میباشند و نمی خوردند و اگر در قسم الیه موده بزا و نمی پنداشتند  
نمی پنداشتند و آن را می خوردند و نگفتند که خدای غنی است محتاج نبوده و غیره فقیر و محتاج باشد در آیات  
و صیقل شد خبر کار الحین و اقصا باشد چه اینها هم شکایات از احوال قبیله مشرکان بود و این آیت در کتاب  
یک قسمی از اقسام است بر طریق ذکر خاص بعد از عام است متعین است بدان آیت محل بیان است متعین  
چنانچه بالا گذشت و وجه اینها هم هر یکی بذیل آن تخریر پیوست معنی نیست و میگذاشتند و میباشند  
برای خدا را از آنچه خدای عز و جل از کشت و مواشی آفریده و از شایع و منافع پیدا گردانیده و بگمان  
خویش میگویند این حصه مرخدا را است و این نصیب الیه ما است پس آنچه مشرکان ایشان را آفرید و  
خدای نیاید و آنچه در حصه خدای نیاید و آنچه در حصه خدای نیفراید آن در حصه مشرکان ایشان برسد  
سایه نکایه بگویند که مانکره منصوبه است بضمیر نهاده منصوص بضمیر مخرب است اسی سار کما  
میگذاشتند و کلام این جمله ترسیل است معنی نیست ای حکمی است که حکم میکنند کافران این حکمی که واقع است  
از ایشان و کلام این که کشتن و مواشی قتل او که در کلام مشرکان و کلام روایت کرده اند  
بمشرکان و قتل از حیات و عن میگردند و بدروغ امر نا آتشند کاک میگویند و بعضی از ایشان  
نذر میگردند و اگر امر می نمودند اگر را این چنین می شود و آخرین را میگویند و برای قربانی حدیث میباشند چنانچه گویند  
که عبد المطالب پیغمبر خدا شد تعالی علیه و سلم نذر کرد و هم میباشند و هم عبد الله شد و پیغمبر و هم پیغمبر بود  
بر نوح او بر حکم نذر اقام نمود اقرار بحدیث شد بر نوح شتران او و تبدیل حدیث شرف کرد و در قربانی  
کردن او را این آیه تلخیص این معنیست بر قرآن این بعد فعل مجهول قتل بر نوح فعل المسمی فاعله است  
شتران او را هم بر صفات الیه است با صفت مضاف است بسوی فاعل اولاد هم مفعول آمده بیان صفات  
و صفات الیه بر صیقل شد و فاعل شده چه فاعل بیان صفات و صفات الیه در کلام عرب بغیر  
نمود در صورت شتر نیامده چنانچه هر کجا میباشند بر صیقل شد و در غیر شتر شاذ بود و شایسته چون  
عز و د است و منافق فصاحت نباشد و بر قرآن خبر اولاد هم نوح مشرکان با صفت مضاف است بسوی مفعول







العلم حسن عام است علم کائنات از جهت عمل کردن علم سیاست از جهت باز آمدن مسیحی که  
 و صنف مسخره و منعم منقول سلف است از بابیه ضرر به سواد اسی می بینیم بوجهی که الله عزوجل تعلیم  
 حرام کند یاد افتر این جمله استافه است تلمیذی بیان جزای ایشان معنی آنست که هر که باشد خدا  
 ایشان را بصفت کردن ایشان خدای بصفت نابوده از تعلیل خیر و تحریم مطلق و بدست سبب افتر  
 و دروغوی ایشان عذاب کند **وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ** این جمله تزییل است تا کید اولو جهت ابرار  
 و ثنای باری تعالی بوجه و کادیت و استواری بصفت معنی انصیت بدستی و در حکم تحلیل و تحریم حکیم است همه  
 کار او بروی حکمت مستقیم است و حاکم است بدست مطلق که بدو بداند آنچه او در غیر معرفت آورده و بداند که کافر  
 از علمای ناگزیده و کردار نامی ناپسندیده میکنند و بداند آنچه خود را در ورطه عذاب عتابی نگه دارند  
**قَاتِلُوا الَّذِينَ كَفَرُوا** **وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ** **وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ** **وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ**  
 معین میکردند چنانچه بالا گفته شد این آیه تقریر معنون است قد ضلوا تزییل است و ما كانوا معتدین  
 عطف است بروی معنی نیست بدستی زبان زد گشتند و خاستند و خاستند که سنانکه فرزندان خود  
 را بنادانی گشتند و از پدری کرده است خدا ایشان را زرقی عذاب حرام کرد تا بگذرد و این تحریم و ابرار خدا  
 بر بستند و افرار کردند و دروغ ناپسندیده بدستی نگه داشتند و بنبرده اند از کسانی که راه راست ناسنج  
 و طریق حق در یابند لایق است و اندرین کار سعی نموده اند در تفسیر آورده است فردی پیش معینه  
 صلی الله تعالی علیه و سلم آمده و در نظر مبارک نبوی در آمد ساعتی استاده گریه و زاری بنیاد رسا  
 پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم پیاپی داود که در جایلیت گناهی کرده ام و چه چیز در وجود آورده ام این  
 نومان مسلمان گشتم و دین اسلام پذیرفتم و بپوشیدم و بپوشیدم و بپوشیدم و بپوشیدم و بپوشیدم و بپوشیدم  
 می گشتند و در راه این پیغمبر علیه و سلم در خانه من و خیر می بود و گشتند و زنده ماند تا آنکه بپایان  
 پیوست کمال شهرت یافت تا آنکه پیغمبر او را بپایان خطبه او مولا به نیست آورد و دل من قصد گشتن او کرد و چه  
 میخواستم که او را بشوهر دهم و نتوانستم که او را بشوهری بسیارم از مادر و این سر نغمتم و او را بر وجهی که گفتم  
 من می خواهم برای زیارت اقر با خویش و ران قنبد بروم و این دختر را بر این فرستیم ما را و بگمان  
 شمعیت چه گشتن را آورد و ازین معنی معبود و موافق بسیار است که در اعتماد موافق و غیره قول بر حق  
 کردن گناشت و دختر را چنانچه در ضیافتها مستی است از پیش آورد و این شد و بدو دختر را بر او  
 روان کردم تا آنکه دخترند که بر سر سوار و می نماید و دید گفت یا نبی که این گفتی

درج







عقل نمیدانند و حکم خدا را بدین مشاهده نکرده اند به بخت انبیا قائل نمایند تا بوحی بدانند پس ثابت  
 شده بر تحریم آنچه حرام می پندارید چنانچه از عقل و حسن و فعل ندارید مرا قبح کنید یعنی که دارید با گناهانند که شما  
 صادقانند و غیر تحریم بر راستی میگویند و بعضی گویند مالک بن لوط که صاحب رومی بود و میان کفار حصار  
 اعتبار نمود پیش پناهی صبر علی الله تعالی علیه و سلم آمد و در مجلس معن و آند گفت رسید و است باراک حرام  
 میگرفتانی چیزی را که بزرگان ما از احوال پیدا کنند و حرام می گفتند پناهی صبر علی الله تعالی علیه و سلم فرمود  
 خبر کن مرا که بچه و سائبه و حید و حامی را آبا و اجداد شما از کی باز حرام گفتند و صیدگاه باشد که در تحریم  
 آن رفته اند و گفتند ویران شد با آبا و اجداد فرمود پیش این چنین یافتم و هم برین وجه دریافتیم پناهی  
 صلی الله تعالی علیه و سلم فرمود تحریم آن چیست یا همه از بزرگان شماست من این را نگفتم ام و در تحریم  
 گرفته ام این آیه فرود آمد پناهی صلی الله تعالی علیه و سلم نفی نسبت محرم و سائبه و حید و حامی سو  
 خویش یا مالک بدین آیه مجاب کرد و برین مباحثه او را در الزام و اتمام آورد و گفت آن وقت انشاء شد  
 از ولج بدرستی خدای از انعام هشت جفت پیدا کرد و پنج یکی را در خیر حرمت نهاد و بعد تفصیل  
 از پیش دو جفت اند و از نزد جفت اند میان این از هر نوع دو نر و ماده و در پنج جفتی حکم حرمت نهاد  
 اگر دو نر حرام بودند و بیعت بر کورت حرام شوند همه انار حرام گردند و اگر از حیث ناخچه در گرفته است  
 آنرا از بد آنها هم پندارند و در گرفتن نه بد آنها بیعت حرمت دارند همه انعام از نر و ماده حرام گرد و نر و ماده  
 بحرست پیوند و چه از نر و ماده و همه درین معنی یکسانند بقیم حرمت کسی قائل نیست باز از جمله  
 هشت جفت چهار ذکر کرده بود چارمی دیگر تفصیل بیان فرمود و انکار حرمت هر نوع ذکر کرد و بر آن  
 که بالا رفت و بر تفصیلی که گذشت مالک بن لوط مذکور متحیر گشت انچه ان منطلقی با انکار پیوست برین  
 روایت ثانی از ولج مفعول انشای نموده و یا منصوب بر اعرا باشد و جمله تقرر و مقال مشرکان و تحر  
 حجت شاعت حال ایشان بسبب قتل الذکرین معتبره است برای تلقین انکار ایشان معنی نیست  
 خدای عز و جل هشت جفت را از انعام موجود گردانید از پیش دو جفت و از نر و جفت از هر نوع دو  
 نر و ماده از هر حرمت آورده یا ناخچه در گرفت است آنرا از بد آنها نادگان از شایخ و از بزرگان ایشان  
 خبر کنید مراد ناخچه شنیدند اگر شما راست گویید و من الا یل الشنن و من البقر الشنن و من  
 الذکرین حرما و الا الشنن اما اشتک علیک علیه السلام اما الا الشنن عطفه نسبت بر و من  
 الشنن و من البقر الشنن جمله قتل الذکرین معتبره است برای تلقین حجت انکار تحریم پناهی که نسبت و ذکر  
 آن بالوفت معنی انیس و از شجر و جفت و از گاو و دو جفت انشاء کرد و از هر نوعی نر و ماده پیدا



آورده و ایشان را در تاج انداخته و سبب خلع و ذریقه ساخته بگویند محمد و محمد زکریا را اناست  
 با تاج ایشان را بر مقتضی عقل حرام گردانیده یا سبب متضمن این معنی رسانید شما به نبوت قائل نه اید  
 بر فردوسی و سبب با اعتقاد ندیدید و ظاهر است که عقل مقتضی آن نیست عقل گویید که عقل موجب این  
 معنی است **أَمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ** آفرید و **سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ** ای امم منقلب بهمت بجزی اضر است  
 از اول و سبب مقام از ثانی و سبب مقام از ثانی غرض و دلیل کثرت است تا آنکه بود و سبب مقام از دومی انکار  
 متولد است معنی اینست یا خود شما حاضر بودید آن وقت که خدا بی شما را بجزیم آن وقت که در  
 حکیم خود بشنید شمار آگاه گردانید و همه دانید که این معنی است پس تحریر شما بی معنی است و شک نیست  
 کسیکه این دعوی کند سزاوار انکار مستحق قبیح باشد و مقتضی بر خدا گردید و عقل قاصد **أَظْلَمُ الْمُشْرِكِينَ**  
**أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَلَيْسَ لِلَّهِ الْبَاطِنُ الْغَاطِبُ** فاسیست من استغما می برای انکاری لا اظلم من  
 علی الله کذباً معنی اینست پیش کنایه است از کسیکه انحراف خدا می کند و دروغی را بر بند و نامردمان  
 را بغیر علم گمراه کند و از راه نیک در راه بد برد شک نیست که بغیر علم راه نانی گردین و نشان راه گفتار  
 گمراه کردن را از راه بدون است **إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ** این جمله تشریف  
 چون جمله من اظلم تا آخر مفعول این جمله بود و تقدیم مفعول تا کنید جمله مانع من معنی اینست بدان  
 خدا راه هدایت را بمانان را که نوت ایشان بر کفر خورند و ایمان باز دست نیوسته **قُلْ لَا أَجِدُ فِي**  
**سُورَةِ الْبَقَرَةِ مِثْلًا مَكْرُومًا عَلَىٰ طَاعَةٍ** **إِلَّا أَن يَكُونَ مِثْلًا خَيْرًا مِّنْ سِوَاهَا** او یک  
 خیر فرماید **يُجْزَىٰ أَهْلُ الْبَيْتِ** **وَلَوْ أَنَّ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ** این جمله دیگر است از جمله ای که بر وجه استیناف  
 بقل مصدق است **يَكُونُ بَعِيثًا** و تدبیر و مقصد بر رفع و نصب خوانند و سبب است بیخ هم چون  
 بنصب خبر آوردن شده و **وَأَمَّا كَرِهُهُ** اند تا پیافا صلی الله تعالی علیه و سلم مالک بن عوف  
 بنحاجه نماید و بجهت نزدی فالب آمده مالک بن عوف چون از حجت گفتن خبر از پیافا صلی علیه السلام  
 پرسید در بجهت و سانبه و وصیله و حامی که بزرگان ماحرام گفته اند تو چه سیکوئی در تفسیر ایشان کدام  
 حکم میجوئی **يَا قُلُوبُ لَا تَجِدُوا خِرَافًا زَلَّيْكُمْ** و این نظم بود و پیوسته **الآن** **يَكُونُ مِثْلًا** **مِثْلًا** **مِثْلًا** **مِثْلًا**  
 ای لا اجد مکرمانی وقت الا وقت کون المعلوم مبعوث بود و ما مسفوحا الی آخره او دنا عطف است بر  
 مبعوث مبعوث در قرآن رفع و در مبعوث منصوب فعل محذوف بود ای او اعلم انما مسفوحا او لم یختر من جملة قلوب  
 حسن از نسبتا عطف است بر مبعوث سابقه لغیر الله مفعول ما لم یسم فاعله دست مراد اهل تحقیق و فکر  
 و جمله اهل لغیر الله نیست مبعوث معنی اینست بگو یا محمد نمی یابیم در آنچه برین دعوی آمده

ح



حرمت فرسخ می باشد ابو حنیفه رضی الله تعالی عنه بپشتن از تحریم که در آیه و قد فصل لکم ما حرّم علیکم الا انما  
 به نظر تم الذی مذکور است بمشک کرد و حرمت مذکور را در وقتی که منظر تحریم یا باعث آورد لیکن چون در  
 حق غیر منظر حریم است متبع گزاید و این در وقتی که در آن نام کرد چنانچه و در وقت مساوی اگر چه در حق اول  
 فرض نیست مگر در آن بر آن نیست یا صیغه آنکه در حق مقیم رافیه جعلی که است است اسم غصه الفاظ آورد  
 لا حلّ الذین کفّاروا حرمنا کلّ ذی نفس علی الذین متعلق بر مناسبت و این جمله قصه ابل کباب  
 است و بالا قصه مشرکان و این فعلیه علت است بر فعلیات سابق و دلیل ایشان طایفه حالی است  
 معنی اینست و بر کسانی بودی شدند و قدم صوری نه بریدند و فرجه از پرندگان و در واجبند  
 تا حق است حرام که در اندیم و از نعمت حل طبیعت بجران رسانیم و چون البقرة و الفکر حرمنا  
 حکم بر حرمنا که حاکم است بر فطریه ساین معنی اینست و از گاو و آن دو گوسفند  
 حرام کردیم بر ایشان غیر میای ایشان مگر چه بهای که متحمل است بدان پشتهای ایشان که در حکم  
 گوشت بود و حالت ناخوردن گوشت بخوردن آن حاکم شود و الحواکیا او کما احتکط به نظر  
 حوا یا جمع حویه است چنانچه خطایا جمع غلبه است و معطوف با او احتمال دارد که معطوف بر سابع بود چه  
 شجره و نیست بهیچ گزیده به بلکه فطریه نیست و نشان بود که عطف بر حرم بود و او بر این منع فلو باشد  
 و در این معنی اینست یا چه بهای که گرفته است چرا باز و دارا کرد گرفته  
 یا چه بهای که با ستوان آمیخته ذلک جزئیة لهم و انما لکم قوت و ذلک مفعول دوم است  
 مگر جز نیایم و جمله بر تریل است و جمله و ان لکم قوت بعد از اخبار لکم میت است از تحقیق وقوع جزا که در  
 صدق مخرجه مجرم است بر خلق و وقوع جزا بهیچ وجه را سو که بخواهید او بر و در انکار بنگران جزا که معنی اینست  
 آن تحریم طبیعت مذکور و منع نعمتهای مستطوره جزا داده ایم ایشان را یعنی شتر و ظالم بودن ایشان بدست  
 ما هر آینه راست گویان قواست کار و نیم خبر خود او و بر اینست بیگانه فانی که لکم قوت و لکم قوت  
 ذلک جزئیة لهم و انما لکم قوت و انما لکم قوت و انما لکم قوت و انما لکم قوت و انما لکم قوت و انما لکم قوت  
 بر جمله بر کرم و در حمت و است و این هر دو جمله مفعول قبل است و جمله قبل با متعلقات خویش جزا شرط است  
 این نشان بیان جزای و ظلم ایشان بجرات نیم و تحریمات طبیعت و در دنیا بود در زمین آیه یا بهیچ وجه است  
 ایشان آوردن سنجیدگی فرمود معنی اینست پس اگر تلباسی محبتی کنند و در جریمه بهیچ وجه و حمت  
 متمسک شوند بگویند و در کار شما و در حمت و است و این معنی شک نیست لیکن تمسک ایشان  
 بهیچ وجه است و این معنی نیست چه در ذکر و نشود و از این جهت اگر در این کتاب



این چیز را که شما هم می بخورید و آن شهید و اولاد شهید که معصوم و غار در آن شهید و سید مرتضی  
 پس اگر گواهی دهند که آن تکذیب و زور و فحاشی ایشان تو با ایشان و کی برگواهی مایه گواهی ایشان  
 اعتماد و مدار و کانتیج اهل الدین که با ایشان و اولادین که یومنون یا لا حق و حکم بر حق و بعد از آن  
 سلطون مستقیم فلا تشنه و تله بهیم بدون جانست معنی اینست و پیروی نکن هوا را کسانی را که یا  
 مارا تکذیب کردند آن زور و معوض کذب و افتر آورند و کسانی را که با خیرت ایمان می آرند و ایشان  
 اصنام را پروردگار خویش برابر میدارند و این نباید نظر بر اختیار بود و نظر بر هست نباشد قل تعالوا  
 اننا فاعلمون و بگویم حکیم است که اولاد شهید گواهی دهند که این جمله دیگر است از جمله ای که بروجه است  
 اتل مصدر است اتل جواب امر است مجزوم شده با حرم بهیم یا موصوله با صله مفعول مرا تل را یا ما را  
 استفهامیه است یعنی ای شی مفعول به است مجزوم را و این جمله تاویل آنکه تعین با حرم مفعول است مرا تل  
 الا تشرون به الی آخره صاحب کشف را نمی داشته و آن مذکوره را مفسر پیدا نشسته بدلیل عطف او امر بود  
 و بودن فعل تلاوت بمعنی قول و ایراد کرده که تمایز بیان مجزوم خواهد بود امر نامی که معطوف به دوست بیان  
 حرم چه نوع شود جواب گفته چنانچه تمایز بیان تحریم در معنی است امر بیان تحریم جدا ماسوره است  
 معنی اینست گواهی محمد و شرکان را بیا شد بر خوانم آنچه حرام کرده اند و است بر و در کار شما بر شاد و بگویم  
 که چیز می را بخورای شرکاء مگردانید و خدای را یکی دانید و یا اولاد الدین احسانا امی احسا  
 یا اولاد الدین احسانا ایجاب احسان استلزم است و تحریم اینها معنی اینست نیکوئی کنید با و پدر  
 نیکوئی کردنی و احسان و زریا احسان و زریا دینی و لا تقتلوا اولاد شهید من املاق منی است  
 معطوف به بر احسانا مصدر است معنی اینست و فرزندان خویش از رحمت فقر باشید و از عسرت  
 و تنگی معاش ترسید فتن نرد فکرم و ایضا هوسو سخن مبتدا است و نیز قلم و یا هم خبر است  
 تقدیم سند الیه بر خبر فعلی به ای تخفیف بود کلام معنی سخن نیز قلم لا اثم باشد و جمله تعلیل است بر نهی سابق  
 و دلیل است معنی اینست از رحمت فقر فرزندان را باشید از فقر و گرسنگی ترسید زیرا که زرق سیدیم  
 شمارا و ایشان را و لا تقربوا القوا حشر فاکم و منی و ما بطن معطوف است بر نهی سابق با طهر با معطوف  
 خویش بدانست از فواحش معنی اینست زشت تها و کار ناما شایسته را نترد یکا مشهور بدین معنی  
 را آنچه ظاهر است از گناهان جوان و ناچاغل است از گناهان دل گردا و لا تقتلوا النفس الیه  
 حرک الله الا بالحق ما علف سبت و لا تقتلوا معنی اینست و مایه نشنی که حرام  
 گردانیده است کشتن آنرا خدا مگر اگر کشتن او متوجه شود بحقی متحقق چون قصاص و دیت با حق







۲۹۷۵۱۲۲

CALL No. { شمس کتاب } ACC. No. ۲۷۱۰

AUTHOR ۱۸ شمس کتاب

TITLE لغت کرمواج

GUR-9 52

THE BOOK MUST BE RETURNED ON THE DATE STAMPED ABOVE

Class No. ۲۹۷۵۱۲۲ ACC. No. ۲۷۱۰

Author ۱۸ شمس کتاب

Title لغت کرمواج

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date
608-9 52	26/4		



# MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

## RULES:-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

